توفان در ایران

احمد احرار

جلد اول



احمد احرار

توفان در ایران

جلد اول

این‌کتاب دردوهزارنسخه درشرکت چاپ افق تحت شماره‌کتابخانه‌ملی $\frac{۱۸۷۷}{۵۲/۱۲/۲۲}$
بچاپ رسیده است.



حق چاپ محفوظ و مخصوص است به : انتشارات نوین

پیشگفتار

روز بیست وهشتم ژوئن ۱۹۱۴ـ ساعت ده صبح ـ توپهای قلعه قدیمی شهرساراجوا «بوسنه سرای» به افتخار آرشیدوك فرانسوا فردیناند ولیعهد اتریش و همسرش آرشیدوشس سوفی دوهوهینبرگ، بیست ویك بارغریدند.

غرش توپها، تا وقتی اتومبیل حامل آرشیدوك و همسرش از ایستگاه ساراجوا خارج‌شد و راه عمارت شهرداری را درپیش گرفت، همچنان بگوش می‌رسید. در آستانه عمارت شهرداری ، شهردار و رؤسای ادارات و معاریف شهر، چشم براه میهمانان عالیقدر و مهیای انجام تشریفات رسمی استقبال ایستاده بودند. اما گذشته از آنها، هفت جوان مسلح به بمب و تپانچه نیز، همانوقت، در فاصله ایستگاه راه‌آهن و عمارت شهرداری بوسنه سرای انتظار آرشیدوك را می‌کشیدند.

آنها ازاهالی «صربستان» و همگی محصل‌بودند.معدل سنشان به هجده سال نمیرسید. سر و وضع مرتبی نداشتند واکثرشان از بیماریهای ریوی‌رنج می‌بردند که این را رخساره پریده رنگ وسرفه‌های دمادمشان گواهی میداد اما سینه های علیل آنان ، در آن لحظات راز بزرگی را نهفته میداشت : راز توطئه‌یی به قصد کشتن آرشیدوك فرانسوا فردیناند.

آرشیدوك، دو روز پیش ازآن که وارد ساراجوا‌شود، مانور بزرگی‌را

در نواحی «را سنلیچ» و «پازارچا» رهبری کرده بود . همان روز نیز ، در کنگاش نوجوانان«صرب»، تصمیم به قتل‌وی گرفته شد. مانورهای «راسنلیچ» و «پازارچا» برای مردم صربستان مفهوم بخصوصی داشت. آنها میدانستند که امپراتوری اتریش دندانهای خود را برای فرو بردن درحلقوم صربستان تیز می‌کندواین مانورهــا مقدمه حمله است. هفت جوان صرب که از مدتی پیش در خلال یك رشته تماس ها و گفتگو های پنهانی، امپراتوری اتریش را به محاکمه کشیده بودند، همزمان بااتمام‌موفقیت‌آمیز مانورها، آرشیدوك فرانسوا فردیناند را بعنوان مظهر تجاوز طلبی و اقتدار بیدادگرانه‌اتریش، به مرگ محکوم کردند.



اروپای اوایل قرن بیستم، مرزهای قدرت و تقسیمات جغرافیایی را به کیفیتی که از قرن‌نوزدهم بر جای مانده بود، باکراهت تحمل میکرد. عصری سرشار از شگفتی‌ها فرا رسیده بود . آنچه روزگارانی دراز برای آدمیزاده صورت آرزو و رؤیا داشت، از پرواز بر فرازابرها گرفته تا سفر دراعماق دریاها، یکی بعد از دیگری جنبه تحقق می‌یافت . این تحولات، عنصر غرور و زیاده‌طلبی‌رادراروپای‌صنعتی‌تحریك میکرد. کشورهای قدرتمند وتوسعه‌طلب اروپا در حالی که تلاش حریصانه خود را برای دست‌یافتن برمنابع‌ثروت و جست و جوی پایگاههای سیاسی و اقتصادی و مستعمرات تازه در قاره‌های دیگرادامه میدادند،درداخل اروپا نیز با طرح دعاوی ارضی‌وتهدیدکشورهای کوچك اروپایی‌میکوشیدندتاازسرزمین‌های غنی‌وسرسبز این قاره سهم‌بیشتری به چنگ آورند.

بدین‌سان، از نخستین سال‌های قرن‌بیستم،اروپا به‌صحنه تنازع قدرت‌ها تبدیل شده بود و همه‌چیز از یك انفجار بزرك خبر میداد. تنها بهانه‌یی لازم بود تا آتش‌جنگ مشتعل شود و این بهانه‌را هم حادثه «سارا‌جوا» فراهم‌آورد

●

هفت جوان «صرب» قرار گذاشته بودندکه در هفت نقطه شهر، جدااز یکدیگر، هرکدام بطریقی نقشه سوءقصد را عملی کنند تا سرانجام یکی از آنها موفق‌شود. چابرنویچ، اولین توطئه‌گری که بر سرراه آرشیدوك قرار گرفته بود، ساعت ده و بیست و پنج دقیقه، بمبی را به سوی او پرتاب کرد. اما پیش از آنکه بمب در اتومبیل منفجر شود، آرشیدوك با حرکت شانه‌اش آن را به خارج انداخت. انفجار درچند قدمی اتومبیل صورت گرفتو ستوان مارزی، یکی از ملازمان آرشیدوك را مجروح‌کرد.

اندکی پس از آن ، اتومبیل آرشیدوك درمقابل عمارت‌شهرداری‌توقف کرد. هنوز خبر حادثه به آنجانرسیده‌بود. شهردار جلو رفت تا خطابه خیرمقدم‌راقرائت‌کند. اماآرشیدوك از اتومبیل پیاده نشدوفقط باصدایی گرفته از خشم، ژنرال پاتیورك را که در صف مستقبلین ایستاده‌بود، فرا خواند. پاتیورك در اتومبیل نشست و آرشیدوك به راننده دستور داد از راهی که‌آمده بود بازگردد.اومی‌خواست به عیادت ستوان مارزی برود. در نیمه‌راه، به‌سببی که هنوز هم جزو مجهولات تاریخی است ، اتومبیل برای چند لحظه متوقف شدو همین، فرصت مناسب را برای دومین سوء قصد فراهم ساخت. گابریل پرنچیپ محصل جوان صرب، با خونسردی سه‌گلوله شلیك کرد و به زندگی آرشیدوك و همسرش خاتمه داد.

●

فقط چند ساعت پس از حادثه ساراجوا، آتش جنك در قلب اروپا شعله‌ور شد و به اندك مدتی، از شرق تا غرب این قاره را فرا گرفت. با اینهمه هنوزکسی تصور نمی‌کرد جنك‌اروپا به سرزمین‌های دیگری‌سرایت‌کند که فرسنگها ازکانون جنك فاصله داشتند و هیچ نفعی در این ستیز برایشان متصور نبود.

ایران با کشور های بزرگ اروپا کــه طرفین اصلی جنگ محسوب میشدند مناسبات مشابهی داشت و به همین ملاحظه از ابتدای شروع جنگ سیاست بیطرفی درپیش گــرفت . لکن با وجود آنکه تا پایان جنگ درین سیــاست تغییری داده نشد ، بعد از چند ماه، «بیطرفی» مفهوم واقعی‌خود را از کف داد.

بیطرفی ایران، از اول هم یك عنوان تشریفاتی بیش نبود. وقتی جنگ اروپا آغاز شد. ایران بمعنای کلمه کشوری بود از هم پاشیده وذلیل وزبون فاقد بنیه مالی‌و نظامی، دستخوش‌دشواریهای بیشمار داخلی و اسیر مداخلات و تحمیلات خارجی . اگر دول متخاصم بیطرفی ایران را پذیرفته بودند و متعرض آن نمیشدند، دلیل روشنی‌داشت: آنهامطمئن بودند که این«بیطرفی» صوری و لفظی کمترین مــزاحمتی در راه مقاصدشان ایجاد نمیکنند . وقتی میتوانستند آزادانه قشون به ایران بیاورند و نظریات خود را به دولت‌ایران دیکته کنند ، برایشان چه فرق میکرد که ایران بیطرف باشد یانباشد؟

با همه‌این احوال، جنك اول جهانی‌برای‌ایرانیان صورت یك‌آزمایش تاریخی‌را داشت . جنك، اولین حــادثه‌بزرگی بود که بعد از انحلال رژیم مطلقه و استقرار حکــومت مشروطه در ایران واقع میشد و به مردم ایران ، به دولت، مجلس، احزاب و مطبوعات و مجامع ملی امکان‌میداد قدرت اراده و ابتکار و کفایت و مقاومت خود را در مقابله با حوادث سخت ، بیازمایند. بعد از قرنها که ملت ایــران کمترین مداخله‌یی در تعیین مقدرات کشور نداشت و در جریان وقایع‌مملکتی، جز اطاعت‌محض‌واجرای فرامین واحکام صادره از جانب مصادر استبــداد تکلیف دیگری برای خود نمی‌شناخت ، این تجربه‌یی بود عظیم و بسی با اهمیت.

«توفان در ایران»کوششی است در طریق بررسی و بازشناساندن زوایا و خفایای این دوره از تاریخ معاصرایران‌وعندالمقدور، تشریح و تحلیل‌نقشی

که ایرانیان ازپیرو جوان و خرد وکلان ، در برخورد با این تجربه بزرگ تاریخی‌ایفاء کرده‌اند.

اینجانب ابتدا بقصد تنظیم یك رمان تاریخی، کتب و رسالات و مدارك و اسنادی را که بر دقایق‌وقایع چهارساله ۱۹۱۸- ۱۹۱۴ (۱۳۳۲ تا۱۳۳۶ هجری قمری) اشتمال دارد، مورد مراجعه و مطالعه قرار داد. امـا تدریجاً که این تحقیقات فراتر میرفت و خصوصاً به برکت مذاکره ومصاحبه با جمعی از رجال معمر و موثق که هرکدام بمناسبتی در مسیر وقایع وحوادث‌این‌دوران قرار داشته واز نزدیك ناظر جریان بوده‌اند آشنایی بیشتری نسبت به حقایق اوضاع و کم وکیف قضایا حاصل می‌کرد، بدرستی دریافت که رخدادهای این دوران خود از هرقصه‌یی جالبتر وجاذب‌تر و حیرت‌انگیزتر و عبرت‌آمیزتر است، چندان‌که هرگونه دخل‌وتصرفی ازلطف آن می‌کاهد . از اینرو تصمیم خود را عوض‌کرد وبر آن شد تا اطلاعات و استشهادات و مدارك و اسنادی را که بصورت مجموعه‌یی از مواد خام گردآورده بود، دستمایه تدوین سلسله وقایع و رویداد های این دوره از تاریخ در چهار گوشه ایران ـ با رعایت توالی و ترتیب وقـوع ـ قرار دهد و کاری درحدود بضاعت محـدود خود عرضه دارد .

احمد احرار

بهمن ماه ۱۳۵۲

فهرست مآخذ

درتدوین این کتاب ، گذشته از مقالات پـراکنده، اخبار و گزارشهای مطبوعات ، خاطرات، یادداشت ها، نقل‌قولهـا، اسناد و مـدارک مضبوط در «آرشیو»های عمومی و خصوصی ، مآخذی که ذیلا ذکر می‌شود موردمراجعه و استفاده‌قرار گرفته است:

ایران در جنگ بزرگ ـ احمد علی سپهر «مورخ‌الدوله»

تاریخ مفصل ایران ـ سر پرسی سایکس«ترجمه‌فخرداعی گیلانی»

تاریخ احزاب سیاسی و انقراض قاجاریه ـ ملک‌الشعرای بهار

تاریخ اداری و اجتماعی‌قاجاریه ـ عبدالله مستوفی

خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صـد ساله ـ حسن اعظام قدسی «اعظام الوزاره»

فعالیت های جاسوسی واسموس یا لورنس ایران ـ کریستوفر سایکس «ترجمه سعادت نوری»

یادداشت‌های قزوینی ـ به اهتمام ایرج افشار

خاطرات و خطرات ـ مخبرالسلطنه هدایت

حیات یحیی ـ حاجی‌میرزا یحیی دولت‌آبادی

فارس در جنگ بین‌المللی اول ـ رکن‌زاده آدمیت

دلیران تنگستانی ـ رکن‌زاده آدمیت

تاریخ ژاندارمری ایران ـ سرهنگ دوم پرویزافسر

زندگانی من ـ عبدالحسین مسعود انصاری

بلوای عربستان ـ کلنل لورنس

خاطراتی‌ازسفرمهاجرت ـ ادیب‌السلطنه سمیعی وحاج‌عزالممالک‌اردلان

دولتهای عصر مشروطیت ـ جمشید ضرغام بروجنی

جنگ جهانی‌درایران ـ سرکلارمونت‌اسکرین «ترجمه صالحیار»

تلاش‌آزادی ـ دکترباستانی پاریزی

یادداشتهای سرجرج‌بوکانان ـ ترجمه رضافهیمی

روز بیست و چهارم سپتامبر ۱۹۱۴ تالار سرفـرماندهـی ارتش آلمان در برلن برای یك کنفرانس مهم و محرمانه آماده شده بود .

ساعت ۹ صبح تقریباً همه‌چیزبرای شروع کنفرانس‌مهیابود ودر همین‌ساعت،دربزرگ‌تالارپشت سر «ژنرال فن فالکن‌هاین»بسته شد .

«فن فالکن هاین» رئیس ستاد مشترك ارتش رایش که از اواخر ماه اوت ،به دنبال ورود آلمان درجنگ اروپا، وظیفه هم‌آهنگ ساختن فعالیتهای وزارت جنگ و وزارت امـور خارجه را عهده دار شده بود طول تالار را با قدمهای شمرده پیمود و پشت میز کوچکی قرار گرفت . درمقابل ، حدود بیست تن ازمأمورین سیاسی ونظامی آلمان ، صندلیهای چرمی‌تالار کنفرانس‌رااشغال کرده وچشم به‌وی‌دوخته‌بودند .

ژنرال صندلی خود را اندکی جلو کشید . دستهایش را روی میز به هم جفت کرد وگفت :

ـ گمان میکنم همه آقایان منتظرند که در باره تشکیل این جلسه توضیحاتی بشنوند . بنابراین بـدون آنکه فرصتی را صرف مقدمه ـ چینی کنیم، وارد مطلب میشویم . شما میدانید کـه کشور مـا وارد یك جنگ بزرگ شده است ودراین جنگ حیاتی تنها چیزی که ما میتوانیم تصورش را بکنیم پیروزی است . ولی برای پیروز شدن ، راه درازی در پیش داریم و ناچاریم تمامی منابع و امکاناتمان را بخاطر پیروزی بسیج کنیم . ما اکنون بـا قدرتمندترین کشورهای اروپا در حال نبردیم و پیوستن روسیه به جمع دشمنان ما مـوجب شده است که آنها تعداد

بیشماری سرباز وارد میدانهای جنگ کنند ، بعلاوه دولت انگلیس هم کشورهندوستان را باچهارصد میلیون نفوس دراختیاردارد وقوای خود راپیوسته باگروههای تازه نفسی ازسربازان هندی تقویت میکند. دولت آلمان بعد از مطالعات بسیاربه این نتیجه رسیده است که برای فلج کردن قوای دشمن و ممانعت از اعزام پیاپی سربازان هندی و روس به جبهه اروپا ، مؤثرترین راه حل گشودن جبهه جدیدی است در شرق ... واینك باید بطور کاملا محرمانه شما را مطلع کنم که موجبات افتتاح این جبهه جدیدازهرحیث



ژنرال فالکن هاین

فراهم شده و بزودی ، دولت دوست ما «عثمانی» به همین منظور وارد جنگ خواهد شد !

جز یکی دو نفر ازحاضران که قبلا در جریان امر قرار داشتند ، بقیه این خبر را با شگفتی وهیجان تلقی کردند . زمزمه خفیفی جانشین سکوت شد . آنها با مبادله نگاه و تبسم و گفت و گـوهای زیرگوشی مسرت خـود را از شنیدن چنان خبری منعکس ساختند . درك مطلب کاملا آسان بود . با ورود عثمانی بـه جنگ و گشودن جبهه شرق ، روس وانگلیس مجبورمیشدندقسمتی ازقوای خود راکه دراروپا متمرکز ساخته بودند به آسیا انتقال دهند ودر دو جبهه بجنگند و همین، وضع جنگ را در اروپا به نفع آلمان تغییر میداد .

«فون فالکن هاین» ادامه داد :

ـ درباره هدفها ونقشه‌های بعدی ما در مشرق ، آقای «نادولنی» توضیحاتی خواهد داد و آنچه من باید اضافه کنم اینست که وزارت جنگ و وزارت امور خارجه طی بررسیهای دقیق خود شما آقایان را برای اداره عملیات ما درایران و افغانستان انتخاب و معرفی کرده اند و شخصاً با مطالعه شرح حـال و سوابق یکایك شما ، مطمئن شده‌ام که با همکاری یکدیگر خواهیم توانست بـه بهترین کیفیتی در جهت تأمین مقاصد ومصالح وطن عزیزمان اقدام کنیم.

بعد ، نوبت «رودلف نادولنی» رسیدکه در پای نقشه قرارگرفته اصول طرحهای سیاسی و نظامی آلمان‌را درترکیه و ایران و افغانستان تشریح کند.

«نادولنی » بلند قد و باریك اندام بود . وزارت امور خارجه او

راکه یك دیپلمات ورزیده بشمارمی‌آمد برای همکاری با وزارت جنگ معرفی کرده بود ودرین زمان سمت مشاور وهمکارنزدیك «ژنرال‌فالکن هاین» را بر عهده داشت . «نادولنی»گفت :

ـ عوامل‌دولت‌عثمانی‌با همکاری مونرولی‌کاملا محرمانه مامورین ما مقدمات ورود در جنگ را تدارك می‌بینند وبا توجه به وسعت قلمرو این دولت بلافاصله پس از آنکه «باب عالی» رسماً وارد جنگ شود ، ما قادر خواهیم بود از طرف شمال ، سرحدات جنوبی روسیه را مورد حمله قرار دهیم و در متصرفات جنوبی دولت عثمانی ، پایگاه‌های نیرومندی برای درهم شکستن مواضع انگلیسی‌ها و حمله به هندوستان ایجاد کنیم . تفهیم این مقاصد برای شما که در باره شرق و کشورهای شرقی اطلاعات ومعلومات وسیعی دارید ، البته دشوارنیست ومن‌نیازی نمی‌بینم که جزئیات قضیه را از روی نقشه توضیح بدهم . ولی باآنکه وارد شدن دولت عثمانی در جنگ ازبسیاری جهات‌کار ما را در جهت رسیدن به پیروزی تسهیل میکند، به تنهائی درتعیین مقدرات جنگی‌کافی نیست . درست است که حمله به روسیه دولت تزاری را مجبور میکند بمنظور تقویت سرحدات جنوبی‌آن‌کشور ، واحدهایی از ارتش خود را بدان نواحی انتقال دهد و لاعلاج از قدرت رزمی روسها در جبهه اروپاکاسته‌میشود و«هیندنبورگ»فرصت خواهد یافت درشرایط مساعد تری پیشرفت درین جبهه را ادامه بدهد ، و نیز دولت انگلیس ناگزیر خواهد بودبرای حفظ پایگاه‌های خود دراطراف‌خلیج‌فارس ، نیروهای بیشتری بدان نواحی اعزام دارد ، معهذا همه این مقدمات ممکن است

جنگ را طولانی کند و بعلاوه پیش از آنکـه ضربات قطعی بـر دشمن وارد آید ، با تحکیم سنگرها و استحکامات روس و انگلیس ، متحدما ـ عثمانی ـ از دوطرف تحت فشار قرار بگیرد ... اینست که مامورین دولت‌امپراطوری ضمن مذاکرات و تبادل‌نظرطولانی با مقامات عالیرتبه دولت عثمانی، طرحی راکه «انورپاشا» پیشنهادکرده است ازهرجهت مناسب یافته‌اند وهدف از تشکیل جلسه امروز ودعوت آقایان نیزگفت وگو در باره همین طرح و چگونگی اجرای آنست ...

«نادولنی» اساس طرح «انورپاشا» را بر روی نقشه توضیح داد وگفت :

ـ هدف این طرح ایجاد یك اتحادیه اسلامی است از عثمانی ، ایران و افغانستان برضد روس و انگلیس وسپس شورانیدن‌قبایل شمال هندوستان که وقتی این مقدمات فراهم شدقوای مشترك‌آلمان وعثمانی خواهد توانست برای‌کمك‌به استقلال طلبان هندوستان و درهم‌کوبیدن پایگاههای انگلیس در هند وارد عمل شود ...

دوباره «فون‌فالکنهاین» رشته سخن رابه دست‌گرفت ودرحالیکه تعلیمی خود را روی نقشه میلغزانید ،گفت :

ـ برای رسیدن‌به هندوستان، ما دوراه درپیش داریم . اول راهی که از سواحل خلیج فارس میگذرد وگذشتن از آن مستلزم اینست‌کـه قوای متحدین از طریق بغداد و بصره وارد ایران شده صحاری جنوبی این‌کشور را بپیماید و سرحدات غربی هند را مـورد حمله قرار دهد . ولی انتخاب چنین مسیری ،گذشته ازآنکه راهی بس طولانی و دشوار

را در برابرما قرار میدهد بعلت نزدیکی با دریـا ، این خطر را بدنبال می‌آورد که وقتی انگلیسها متوجه مقصود ما شده ، هندوستان را بطور جدی درمخاطره بیابند، بی‌تامل ناوگان‌نظامی خود راتجهیزودرسواحل جنوبی ایران نیرو پیاده خواهندکرد و سربازان ماکه براثر راه‌پیمائی طولانی خسته خواهندبود، قدم‌به‌قدم با مقاومت قوای‌تازه‌نفس وتعرض نیروی‌دریائی دشمن روبرو خواهند شد .

راه دیگر ، که‌کوتاهتر است و مخاطرات کمتری در بر دارد، از وسطایرانمی‌گذرد. بدینمعنی که‌ماميتوانیم‌ازمنطقه‌آذربایجان یاکردستان به‌تهران وازتهران یابطرف خراسان نفوذکنیم ویا آنکه درمسیر دیگری بطرف‌اصفهان ویزد وکرمان پیش برویم ، فعلاقصد ندارم درباره مزایا و مشکلاتی‌که انتخاب هرکدام ازاین دومسیر دربردارد واردگفت وگو شوم زیراقبل ازاقدام به‌عملیات نظامی‌لازم است جاده‌را ازلحاظ‌سیاسی هموارکنیم ومطمئن شویم نیروهای مادرحین عبوراز ایران وبخصوص ازمنطقه بلوچها و افغان‌ها امنیت کامل خواهد داشت .

ژنرال ، بدنبال این توضیحات به صندلی خودتکیه داد وگفت :

ـ میدانیدکه دولت‌ایران از ابتدای شروع جنك‌سیاست بیطرفی اتخاذکرده واین‌بیطرفی موردتایید ماست . دشمنان‌ما ، دولتین روس و انگلیس ، بواسطه مجاورت باایران و منافعی‌که دراین کشور داشته‌اند برای اقدامات سیاسی ونظامی درآن‌منطقه ازامـکانات قابل مـلاحظه‌یی برخوردارند وحتی ، بموجب یك قرارداد سری ازچند سال‌پیش توافق کرده‌اند هرکدام درقسمتی ازخاك ایرانفعال مایشاء باشند وهیچکدام‌به «منطقه‌نفوذ» دیگری تجاوز نکند، شما که بااوضاع‌سیاسی و جغرافیائی

ایران آشنائی کامل دارید بخوبی میدانید علیرغم مخالفت شدید ایرانیان با این قرارداد ونفرتی که افشای چنین قرار ومداری درافکارعمومی ایران نسبت به‌سیاست روس وانگلیس برانگیخته ، ایرانیان قدرت آنراندارند که‌مانع ازمداخلات واعمال نفوذ واحتمالا اقدامات نظامی روس وانگلیس شوند. همچنانکه ما نیز برای خنثی کردن فعالیت‌های این دو دولت در ایران بخصوص اگرعلني وجدی شود، هیچگونه‌وسیله موثری دراختیارنداریم. بنابراین بیطرفی ایران ازهرحیث به‌صلاح ماست وتعادل نیروها را در ایران تضمین میکند. حتی بعدازآنکه دولت عثمانی درکنارما قرارگرفت و رسما برضدمتفقین واردجنگ شد،ماباید برای حفظ بیطرفی ایران بکوشیم. تنهادرسایه‌بیطرفی این کشوراست که‌ماقادر خواهیم‌بود اقدامات خودمان رابرای تقویت موقع‌نظامی وسیاسی آلمان دربن کشور و درنقاط عشیره نشین مشرق‌ایران وشمال هندوستان ادامه‌دهیم وبه نتیجه برسانیم . پس درداخل خاك ایران هم‌درحال حاضر مامشکل چندانی نداریم مگرآنکه رقبامتوجه مقاصد مابشوند وبرخلاف اصل بیطرفی که دولت‌ایران اتخاذ کرده‌است ، بااقدامات نظامی جلوی فعالیت‌های مارابگیرند . پیداست کهمااین فرض رااز نظردورنمیداریم ولی تاوقتی عملادرمقابل چنین وضعیتی قـرارنگرفته باشیم زحمت مقابله بخودمان نخواهیم داد. و اما، نقشه‌یی که مامیخواهیم در منطقه وسیعی از سواحل شرقی مدیترانه تاسرحدات غربی هندوستان بموقـع اجرا بگذاریم ودر سایه‌آن زمینه‌مساعدی برای عملیات نظامی ودست یافتن برهنداقدام کنیم ، چیزی‌غیر ازاینهاست .

«فالکن‌هاین» که‌گفتی ازتصور اجرای‌چنان‌نقشه‌یی به‌هیجان آمده است‌ازجای برخاست ودرحال قدم زدن‌شروع به‌ادای توضیحات کرد :

ـ آقایان ، ماتصمیم داریم قبل از آنکه ارتش «رایش» و قوای متحدین رابرای حمله بهٔهندوستان بسیج کنیم و دست به عملیات نظامی بزنیم، دشمنان خودمانرا دربرابر قوای‌مصممی مرکب‌ازچندصدمیلیون مسلمان قراردهیم... مسلمانانی که دول‌اروپا قدرت اراده ونیروی ایمان و سرسختی وتسلیم‌ناپذیری آنهارا درجریان جنگهای صلیبی‌آزموده‌اند واگرما درباره‌آنهابطور غیرمستقیم چیزهایی شنیده و اطلاعاتی حاصل کرده‌ایم شماآقایان، مستقیما باآنهادرتماس بوده هرکدام‌مدتی کوتاه یا دراز بین‌آنهابسر آورده وآنانرااز نزدیك شناخته‌اید...البته‌مانمیخواهیم ونمیتوانیم‌آنهارا بخاطرهدفهای‌نظامی وسیاسی«رایش»واردجنك کنیم، اینرابخوبی میدانیم که یك مسلمان هرگز حاضر نمیشود باپیروان سایر ادیان همصدا و همگام شود . حتی نفرت از مظالم روس وانگلیس هم موجب نخواهد شد که اقوام مسلمان با دولتی همکاری کنند که هرچند خصم انگلیس و روس بشمار می‌آید ولی در هر حال یك دولت غیر اسلامی‌است . بهمین‌جهت مااحتیاج به‌یك‌سلسله تبلیغات‌سریع ووسیع داریم که وانمود سازیم دولت امپراتوری آلمان‌برای پیشرفت اسلام و بخاطر هدفها ومقاصد اسلامی باروس و انگلیس میجنگد و این‌موج تبلیغاتی‌رابدون‌شك ورودولت عثمانی‌درجنك بقدر کافی‌تقویت‌خواهد کرد .

اعلیحضرت‌امپراتور آلمان سرپرستی واداره‌این‌نقشه‌راکه‌هدفش تجهیزمردم شهرها وروستاها و قبایل وعشایرسرزمین‌های وسیع‌اسلامی وبرانگیختن آنهابرای کوتاه‌کردن دست روسیه وانگلستان ازین منطقه

حساس است بعهده شما آقایان محول میکند !

ژنـرال مجددا بـه پشت میز بازگشت و سخنان خود را دنبال کرد :

ـ درسراسراین منطقه‌مردمی‌زندگی می کنندکه شدیدا ازسیاست استعماری روس و انگلیس متنفرند واگر برنامه تبلیغاتی مابادقت اجرا شودما به‌آسانی قادر خواهیم بودمنطقه بزرگی راعلیه دشمنان خودمان بشورانیم. تنهامشکل ماوجود سیاستمداران و امیران وحکمرانان محلی است که‌اغلب آنهاقدرت‌خود رابه‌کمك عوامل‌انگلیس بدست آورده‌اند و از حمایت مادی و معنوی انگلستان برخوردارند . . . همراه کردن این‌اشخاص درعین‌حال‌که برای‌پیشرفت‌مقاصدما اهمیت بسیاری دارد ، کارآسانی نیست وشاید حساسترین و دشوارترین جزء نقشه مقدماتی‌ما درپشت دروازه‌های هندوستان همین‌باشد . مامیدانیم که دربین قبایل و عشایرشرق ، همه‌چیزبستگی‌به‌اراده وتصمیم‌روسادارد وتاوقتی«رئیس» موافق‌نباشد هیچکس ازجای نخواهدجنبید .... باوصف‌این ، دوعامل مهم‌را نبایدفراموش کرد . اول‌رقابت وهمچشمی شدیدروسا بایکدیگر ووجود افراد مدعی ومزاحم که ریاست راحق خود می‌دانند وبه آسانی میتوان جاه‌طلبی‌ایشانرا تحریك کرد. دوم‌حرص وطمع واشتهای سیری ناپذیر روساکه درمقابل پول واسلحه‌ازایمان‌خود نیزدست می کشند... درایران وضع‌ماتفاوت‌می کند . چون‌بعداز انقلاب، ایرانیان‌به‌حکومت مشروطه‌قانونی دست یافته‌اند وعلیرغم ضعف قوای نظامی ، مجلس و دولت‌درآن‌کشور قدرت‌کامل‌دارند ودرهر دورکن‌حکومت ،طرفداران و دوستان ماازنفوذ کامل‌برخوردارند . تنهادرمناطق عشیره‌نشین‌ایران،

مخصوصاً در سرزمینهای جنوبی و ســواحل خلیج فارس است که مابه جلب حمایت روسای عشایر ومتنفذین محلی احتیاج داریم ولی وظیفه دشوار- و میتوانم بگویم بسیار دشوار - مابرقرار ساختن تماس باامیر افغانستان وامرای مسلمان شمال‌هندوستان است . آنها گذشته ازروابط دوستی ، عموماباد دولت انگلیس قراردادهای مودت و همکاری دارند و درمواردمختلف ازمساعدتهای موثر بریتانیابرخوردار شده‌اند . اقدامات مادرمورد جلب‌حمایت‌حکومت افغانستان خصوصاً بااشکالات بیشتری برخورد خواهد داشت و دولت امپراتوری خود به دشواری کار وقوف واعتراف دارد ، معهذا چاره‌یی جزاین نیست وپلی که مارابه هندوستان مرتبط میسازدکامل نخواهد بود مگــر وقتی افغانها درجرگه متحدین ما درآیند ... دولت‌امپراتوری‌تصمیم داردیك‌هیأت‌حسن‌نیت که حامل‌پیام دوستی و هدایای شخص امپراتور خواهد بــود به‌منظور ایجادتماس و جلب‌همکاری امیرافغانستان وامرای بلوچ وشاهزادگان هندی وروسای طوایف‌مسلمان‌شمال‌هندبه‌آن‌نواحی اعزام‌دارد وحسب‌الامراعلیحضرت امپراتور وظیفه دارم به‌آقایان ابلاغ‌کنم که تعیین جزئیات وپیگیری‌این نقشه درمراحل اجرائی انحصارابه عهده شما خواهدبود .

* * *

چند روزی طول کشید تا وسایل سفر مأمورین بــرگزیده آلمان برای عملیات شرق مهیاشد و آنها یکی بعد از دیگری عازم اسلامبول شدند .

پیش ازآنکه کلیه‌اعضای گروه برلن را ترك‌گویند چندین‌جلسه

دیگر تشکیل دادند و باحضور «نادلنی» جوانب مأموریت خودرابررسی کردند . مردانی که قراربود رهبری عملیات را درین مأموریت برعهده گیرند عبارت بودند از :

«اتوفون هنتیك» نایب سفارت آلمان درتهران . بیست و پنج ـ ساله، باگونه‌های سرخ وچشمان خـوش حالتی که برق ذکاوت از آنها می‌درخشید .

« اسکارنیدرمایر » سروان ارتش ، عضو اداره جاسوسی و ضد جاسوسی،متخصص زمین‌شناسی ، آرام ، دقیق ، متهور .

«شونومان» مهندس ساختمان ، عضـو برجسته هیأت نماینـدگی آلمان‌در ایران ، کارشناس در امور عشایری و استاد جنگهای چریکی و سازمان دادن تشکیلات پارتیزانی .

وبالاخره «واسموس». مردی‌غیرعادی . سی وچهارساله . عضو وزارت امورخارجه و کنسول سابق آلمان درسواحل خلیج‌فارس .

آنهاقرار گذاشتندکه هـر کدام عده‌یی‌را برای همکاری انتخاب کرده همراه باتیم خود دراسلامبول به‌یکدیگر ملحق شوند ودر آنجابا مشورت‌مقامات دولت‌عثمانی‌ومأمورین سیاسی ونظامی آلمان درترکیه جزئیات نقشه عملیات راطرح ودنبال کنند .

وظیفه هماهنك کـردن عملیات وایجاد رابطه بین اعضای گروه اعزامی ومقامات ارتش و وزارت امور خارجه رایش‌را نیز «رودلف ـ نادولنی» عهده دارشد که‌همچنان بسمت مشاور مخصوص سرفرماندهی ارتش‌آلمان دربرلن باقی میماند .

سیرك سیار

حدود دوماه بعد ازحرکت گروه مأمورین آلمانی به سوی شرق «رودلف نادولنی» برای مذاکره مهمی‌به اتاق «ژنرال فالکن هاین» فرا خوانده شد و ژنرال بریده یکی از روزنامه‌های رومانی را در مقابل او گذارد . ترجمه‌این مطلب ، حکایت داشت که یك سیرك سیار آلمانی در خاك رومانی مورد سوءظن قرارگرفته وپس از بازداشت سیرك ، مقدار زیادی‌اسلحه ووسایل مخابراتی‌واسناد ومدارك سیاسی‌ازداخل واگنهای آن کشف شده است .

«نادلنی» یکباردیگرخبررا مرور کرد و درحالیکه به نظر میرسید نکته‌یی توجهش را جلب کرده است ،گفت :

ـ اما ژنرال ... اینجا هیچ اشاره‌ای به پول نشده ... سلاحها و اسناد وتجهیزات... ازهمه چیزسخن رفته است جزمسکوکات طلا ...

ژنرال گفت :

ـ بلی ... وازدوحال خارج نیست . یاپولها را به جیب زده‌اند و خیال دارند اصلا به روی خودشان نیاورند که پولی هم در کار بوده است ، یا هنوزفرصت بازرسی دقیق واگنها را حاصل‌نکرده وبه‌طلاها دست نیافته‌اند ... شخصاًامیدوارم‌که این فرض دوم صحیح باشد والا

به دردسر بزرگی خواهیم افتاد !

«نادلنی» پرسید :

ـ حالا چه باید کرد ؟

«فالکن هاین» جواب داد :

ـ معلوم است ... طبق مرسوم باید یکنفر را بفوریت روانه کنیم تا پیش ازآنکه محمولات را به پایتخت ببرند یاکارشناسان و مأموران تحقیق را به مرز بفرستند وکار از دست مأمورین مرزی خارج شود با آنها وارد معامله شویم !

«فالکن هاین» سپس گزارشهای رمز سفارت آلمان در رومانی را که حاکی از اقدامات سفارت برای حل و فصل قضیه و جلوگیری از اقدام فوری دولت رومانی برای ضبط محمولات سیرك و انتقال آن به بوخارست بود در اختیار «نادلنی» گذارد و او را مأمور کرد که شخصاً برای فیصله دادن موضوع اقدام کند .

«نادلنی» برخاست تا به دنبال کار خود برود . اما «فالکن هاین» گفت :

ـ مطلب دیگری هم هست !

و آنگاه ازپشت میز بلند شد ، درکنار «نادلنی» روی مبل لمید، سیگار برگ خود را آتش زد و گفت :

ـ حقیقت اینست که عملیات شرق قسمت زیادی ازوقت مرا اشغال میکند و متأسفانه کارهاهم آنطور که انتظار داشتیم پیش نمیرود ... ما قرارگذاشتیم ازلحاظ تسلطی که دوستانمان در امور منطقه دارند ابتکار عمل را به خودشان بسپاریم و آنها را آزاد بگذاریم تا در «استانبول»

با مقامات عثمانی بنشینند وبرنامه‌کارشان را تنظیم‌کنند . اماگزارشهایی که برای من میرسد مأیوس‌کننده است . تصور میکنم ما بیش از حد به مأمورین‌خودمان‌اختیارداده‌و آنهارادر تصمیمات‌خودشان‌آزادگذارده‌ایم. چون دوستان ترك ما شدیداً ازطرزعمل آنهاگله مند شده‌اند و میگویند افراد ما روحیه همکاری ازخودنشان نمیدهند درحالیکه بلاشك مأمورین دولت عثمانی در امور مربوط به شرق تجربه بیشتری دارنـد و قرار ما هم اینست‌که در مسائل منطقه طبق رأی و نظریـه آنها عمل‌کنیم .

«نادلنی»گفت :

ـ چه خوب شدکه این‌بحث را شما خودتان مطرح‌کردید. چون من هم درین موضوع اطلاعات و نظریاتی دارم ... بطورکلی هرچه عملیات ما در شرق توسعه پیداکند این قبیل مشکلات در روابط مـا و عثمانی بیشتر روی‌خواهد نمود وعلتش‌هم اینست‌که دوستان ترك‌ما در امور مربوط به شرق نظریات خاصی دارند و مایلند مأمورین ما صرفاً ازنظریات‌آنها تبعیت‌کنند درحالیکه هدفهای ما و آنها در مسائل شرق تفاوت بسیار دارد . دولت ما در شرق صرفاً به مقاصد نظامی و سیاسی که هدف‌آن درهم‌شکستن‌قدرت روس وانگلیس وازمیان‌بردن‌پایگاههای آنهاست توجه دارد و اعتبار و نفوذ و وجاهت ما نزد ملل شرق بیشتر بخاطر همین است‌کـه هیچگاه طمع بـه حدود و ثغور و منابـع آنها نداشته‌ایم . ولی درمورد عثمانیها وضع تفاوت میکند . آنها از دیرباز به آن سوی سرحدات شرقی خود چشم داشته ومترصد بدست آوردن امتیازاتی بوده‌اند . در نتیجه همسایگان عثمانی همانقدر از آن دولت خائفندکه از روس وانگلیس و خطر توسعه نفوذ و اقتداردولت عثمانی

راکمترازخطرات ناشی ازقدرت روس وانگلیس نمیدانند . بنابراین ، بعکس آنچه در آلمان شهرت دارد اتحاد آلمان و عثمانی وضع ما را نزد مللمشرق زمین تثبیتنمیکند بلکه حتی احتمالش هست که آنها را از توسعه قدرت عثمانی نگران و به رقبای ما متمایل سازد ... بهمین جهتتسلیم شدن درمقابلنظریات دولتعثمانی، آلمان را دچارمشکلات ومحظورات جدی خواهد ساخت وما ناچاریم درین زمینه سخت هشیار ومراقب باشیم ... اما درباره دوستان ما ووضع آنها در مقابل مقامات عثمانی باید بگویم که «نیدرمایر»نامه مفصلیبرای مننوشته وتقریباً همه چیز را شرح دادهاست .ایننامه رااتفاقاً همراه دارم وبیمناسبت نیست که قسمتهایی از آنرا برای شما نقل کنم ...

«نادلنی» آنگاه ازلابلای اوراق و اسنادی که درکیف خود جای داده بود ، نامه «نیدرمایر» را پیدا کرد وادامه داد :

ـ بله ... همین است ... «نیدرمایـر» مینویسد: دربدو ورود به استانبول ، من ودوستانم بااستقبال وپذیرائی گرمعثمانیها روبروشدیم. «انور پاشا» چند بارما را درمنزل مجلل خود میهمان کرد وحتی فرصتی فراهم آورد تا در«دولمه باغچه» بحضور سلطان رسیده مورد عنایت و التفات وی واقع شویم ... بالاخره بعد از چند روز ، مذاکرات ما با مقامات عثمانی در قصر «توکاتلیان» آغاز شد . درجلسه اول، انورپاشا شخصا شرکت جست وازجلسه بعدیك ژنرال ترك رابنام « رئوفبیك» به نیابت خود و به عنوان رئیس هیاتنمایندگی عثمانی معین کرد .

رئوف بیك با آنكه یك صاحبمنصب متعصب بشمار می‌رود ذاتاً مرد ساده‌یی‌است واودرحین تماس‌ها وگفت وگوها حقیقتی را فاش‌کرد و بما توجه داد که عثمانی‌ها میخواهند در سایـه ما وارد سرزمین‌های همسایه شوند وسپس ابتکار عمل را آنطور که مصالح خودشان اقتضا می‌کند بدست بگیرند ، در حالیکه مامورین آلمانی و پـول واسلحه و وسایل آلمان را در اختیار خواهند داشت ! البته این روش نمیتواند مورد تأیید ما باشد . خصوصاً که دریافته‌ایم آنها باطناً با هرگونه اقدامی در جهت تقویت کشور های همسایه مخالفند و معتقدند که بایستی استانبول بصورت مرکز واحد خلافت اسلامی باقی بماند و قلمروی اقتدارو نفوذ خودشان حتی‌المقدور توسعه پیدا کند . حتی دریافته‌ایم‌که آشکارا از نزدیکی روابط‌آلمان با دولت‌ایران خشمگینند ومایل نیستند اصولا دولت‌آلمان درین منطقه‌استقلال‌عملی داشته باشد. «رئوف‌بیك» درکمال سادگی برای‌من‌فاش کردکه انورپاشاازطرفداران جدی نهضت «تورك اجاقی» یـا «پان تورکیسم» است ..... بهرحال ، چیزی نگذشت‌که دریافتم همکارمن « واسموس» نیز درست بهمین‌نکات برخورده و اطمینانش از رفقای استانبول سلب شده است ... در چنان احوالی، طبعاًمذاکرات‌پیشرفت‌نمیکرد وانورپاشاسعی‌داشت مسؤولیت را متوجه ماکندکه به اصطلاح روحیه همکاری ازخود نشان نمیدهیم... اندکی‌بعد،انورپاشابمن‌اطلاع دادکه ملاحظات سیاسی وامنیتی ایجاب میکند مرکز مذاکرات را از استانبول به حلب انتقال دهیم . ناگزیرمن

به حلب رفتم ولی هرچه انتظار کشیدم از «رئوف بیك» خبری نشد .... تماس‌های ما عملا قطع شده بود و من ازین بابت متحیر بودم تا آنکه معلوم شد انورپاشا مارا مثل سنگ فلاخن به‌حلب پرتاب کرده‌است تادور ازچشم ما یك هیات خالص ترك روانه‌ایران و افغانستان کند ودرحقیقت دولت آلمان را غافلگیرسازد .. با وجود آنکه حقایق برما روشن شده است هنوزنمیدانم وظیفه ماچیست؟ خصوصاً که طبق آخرین یادداشت، انورپاشا ما را ازحلب به بغداد حواله کرده وپیغام فرستاده که بهتراست مذاکرات خودمانرا با «رئوف بیك» در بغداد ادامه بدهیم ...

«نادلنی» سپس در حالیکه نامه را تا میزد و درکیف خود جای میداد، اضافه کرد :

ـ نیدرمایر در پایان نامه خود یك ضرب‌المثل ایرانی را یادآور شده است که میگوید « پیاله اول و بد مستی» ؟! .... و فی‌الواقع اگر متحد ما از ابتدای‌کاراین روش را بکاربندد در آینده دشواریهای زیادی خواهیم داشت . خوب ، شما چه میگوئید ژنرال ؟!

«فالکن هاین» سخت گرفته به نظرمیرسید . توضیحات «نادلنی» و نامه «نیدرمایر» او را متقاعد ساخته بود که عدم پیشرفت‌کارها معلول کارشکنی و غرض ورزی مقامات عثمانی است ، نه آنطور که عثمانیها عنوان میکردند بخاطر ناسازگاری و عدم همکاری مأمورین آلمانی. عاقبت در حالی که برمیخاست تا « نادلنی » را بدرقه کند به وی گفت :

ـ موضوع غامضی است...من سعی‌میکنم ستادعالی‌سرفرماندهی را متوجه قضایاکنم و دستور بگیرم . فعلا شما میتوانید بطورخصوصی

برای «نیدرمایر» بنویسید که تا وقتی دستورخاصی به‌آنها نرسیده است با مشورت یکدیگر وحتی‌المقدور بدون‌آنکه‌نارضائی مقامات عثمانی را برانگیزند ،در جهت هدفهایمان اقدام کنند !

میهمان مرموز

«احمد علیخان»* دبیر ایرانی سفارت آلمان یك ساعت مانده به غروب آفتاب، دست از کار کشید. روی میزش را خلوت کرد. کشوها را بست و بعد از شستن دست‌ها، برای خداحافظی با کاردار سفارت، راهروی عریضی را پیمود و در اتاق انتهای راهرو کاردار را پشت میز خود یافت.

کاردار «رودلف کاردورف» چهار شانه، درشت استخوان وبلند بالا بود، با سبیلی که پشت لبش را می‌پوشاند و برابهتش می‌افزود. با آنکه پیوسته لباس طوسی رنگ ارتش «رایش» را بتن داشت و یك نظامی کامل عیار بنظر میرسید، وظایف خود را بعنوان یك دیپلمات با تسلط ومهارت کامل انجام میداد. آشنائی کاملش به چند زبان خارجی از یکطرف وخلق و خوی ملایم و ادب و تواضعی که در معاشرت‌ها بکار میبرد از طرف دیگر موفقیت او را تضمین میکرد.

از دوران اقامت «رودلف فن کاردورف» در تهران مدت زیادی نمیگذشت ودرحقیقت چون «پرنس رویس» وزیرمختار آلمان بلافاصله بعد ازشرکت درمراسم تاجگذاری پادشاه ایران، بعنوان مرخصی عازم برلن میشد، «فن کاردورف» بسمت شارژه دافر به تهران اعزام ومامور

---

* احمد علی سپهر «مورخ‌الدوله»

شده بود تا در غیاب وزیر مختار وظایف او را تکفل کند .

«فن‌کاردورف» درهمین مدت کوتاه‌موفق شده بود وظایف مهمی راکه در چنان شرایط حساسی برعهده داشت بخوبی ایفاکند .

تماس‌های «کاردورف» با شخصیت‌های ایرانی ، درموفقیت وی تأثیر بسزا داشت . «کاردورف» هر فرصتی را برای ملاقات و مذاکره با رجال ومعاریف‌ایرانی مغتنم میشمرد ومیکوشیدتا درمحافل‌اجتماعی وسیاسی تهران نفوذکند .

شرکت وی در عزاداری «حسینیه عضدالملك» نزدیك چهارراه گلوبندك اخبار جنگ و تشکیل‌کابینه جدیـد را تحت‌الشعاع قرار داده هیجان شدیدی در بین طبقات مردم برانگیخته بود . این تماس‌هابیشتر به‌کمك احمدعلیخان‌دبیرایرانی‌سفارت صورت میگرفت‌که اغلب خود او نیز نقش مترجم را عهده‌دار میشد وچون باا کثر رجال آشنائی و در بسیاری محافل تردد داشت میتوانست اطلاعـات جالبی از وضع شهر و نظریات اشخاص و محافل در خصوص مسائـل روز در اختیارکاردار سفارت بگذارد : از همین رو ، آنـروز نیز «فون‌کاردورف» احمدعلی خان را دعوت به نشستن کـرد و خود از پشت میز برخاسته سیگاری آتش زد وکنار او نشست :

ـ تازه چه خبر دوست من ؟

احمد علیخان خندید :

ـ خیال میکنم خبری که باین زودی کهنه‌نخواهد شد حضورشما درمجلس عزاداری است .. دیروزآقای مستوفی میگفت شنیده‌ام مسیو کاردورف در حسینیه عضدالملك گریه‌کرده و به تاسی از سایر حضاربر

سروسینه خود مشت زده‌است ! به ایشان گفتم اعلیحضرت در خصوص گریه کردن شارژه دافر از من سئوال میکردند ووقتی از قصر فرح آباد تا عمارت نخست وزیری اینقدر بر شاخ و برگ خبری افزوده شود ، باید قبول کرد اصل خبر خیلی ساده‌تر از این حرفها بوده است ... در هرحال ، همه جا صحبت ازین ماجراست بخصوص که اهل منبر موضوع را با اهمیت فوق‌العاده در منابر عنوان میکنند و من بگوش های خودم شنیدم که یکی از وعاظ میگفت مسیو کاردورف در حسینیه عضدالملك اشاعه آئین اسلام را در دربـار قیصر و مابین مردم آلمان اعلام داشته وتصریح کرد که آلمان به‌حمایت ازاسلام وارد جنگ شده است ، پس عجالتاً ملت آلمان بزرگترین ملت اسلام وقیصر آلمان بزرگترین پادشاه اسلام‌ونصرت ایشان نصرت اسلام است .. بعد ازآنهم جمیع حاضران برای پیروزی سپاه آلمان در جنگ باکفار دعاکردند !

قیافه «کاردورف» اندکی بهم رفت و غمی‌روی صـورتش پنجه کشید :

ـ بگذارید اعتراف کنم که این فریبکاری ودغلی مراسخت‌شرمنده میسازد ... سادگی وحسن‌اعتمادمردم‌ایرانرا من‌نمیتوانم‌تعبیر برحماقت کنم و اتفاقاً در خلال تماس‌هایی که داشته‌ام ایرانی را اصولا عنصری‌با هوش وزیرك یافته‌ام. حال‌اگر این مردم نسبت‌بما اعتمادی کنند وآنچه رامی‌گوئیم بی‌چون وچرامی‌پذیرند علتش‌تنفری است که نسبت‌به‌رقبای مادارند ومارافی‌الواقع بچشم‌فرشته‌یی نگاه‌میکنند که برای نجات آنها نازل‌شده است ... فریفتن چنین‌ملتی انسانرا ازخودش بیزارمیکند ولی وقتی می‌اندیشم پیروزی آلمان درهرحال مفید بحال ملت‌هائی مثل‌ایران

خواهدبود رنج کمتری حس‌می کنم .

لحظه‌یی به‌سکوت گذشت . بنظرمی‌رسید «فون‌کاردورف» سعی دارد در سکوت، بین احساسات شخصی خود و آنچه وظایفش ایجاب می‌کرد سازشی برقرار کند. اماناگهان چیزی‌بخاطرش رسید وموضوع صحبت‌راعوض کرد :

ـ راستی، لازم بود بشمااطلاع دهم‌که شام را درسفارت‌میهمان خواهید بود .

احمدعلیخان باتعجب پرسید :

ـ امشب ؟

ـ بله ، امشب .. ماچند نفـر میهمان داریم و شام مختصری تهیه دیده‌ایم .

احمدعلیخان اندیشید : «شام‌درسفارت .. چندنفـر میهمان !... چطورکه من‌خبرندارم ؟» ولی‌پیش ازآنکه حیرت و کنجکاوی او جلب نظر کند،دعوت‌کاردارراپذیرفت‌وترجیح‌دادتاموقع شام، درشهر گردشی کند وسروگوشی آب‌بدهد . ساعتی بعد از غروب وقتی احمد علیخان به‌سفارت بازگشت، سخت‌متعجب شد. زیرادرخارج عمارت نه‌کالسکه واسب ومهتر ونوکری دیده‌میشدکه برحضور مهمانان دلالت‌کند ، نـه چراغهای‌مدخل‌سفارتخانه رادرخیابان‌علاءالدوله* روشن‌کرده بودند. ازهمه حیرت انگیزتر اینکه‌درهای آهنین باغ نیزبسته بود .

احمدعلیخان‌ناگزیر به‌داخل کوچه مجاور سفارت «کوچه‌برلن» پیچید ودری راکه‌بداخل عمارت باز می‌شد دق الباب کرد . دراینجا از

---

* خیابان فردوسی

حیرت ویاسی که به‌وی‌دست‌داده بوداندکی کاسته‌شد زیرابلافاصله‌دررا گشودند واورا بداخل‌عمارت راهنمائی کردند. سرانجام درمدخل‌یکی ازاتاقها «فون‌کاردورف» به‌استقبال آمد ودبیرایرانی‌سفارت رابدرون‌برد. اتاق نسبتابزرگی بود. درقسمت جلوی‌آن چند مبل بچشم میرسید ودر بالای‌اتاق میزغذاخوری قرارداشت که چندنفری ، ازجمله سه‌مرد معمم گرد‌آن نشسته بودند . چشمهای احمد علیخان ازفـرط تعجب‌گرد شده بود. نمیتوانست آنچه را می‌دید جدی بگیرد وباوربدارد. ایجادتماس وآشنائی‌بین‌مقامات سفارت‌آلمان وطبقات مختلف مردم‌ایران ، ازجمله روحانیون ، جزو وظایف او بشمار می‌آمد ، در حالیکه نه تنها ازچنان ملاقاتی خبرنداشت ، بلکه قیافه‌هیچکدام ازمیهمانان برایش‌آشنا نبود. هیچ‌بخاطر نمی‌آورد چنان اشخاصی رادربین روحانیون دیده باشد .

بنظرمیرسید که «فون‌کاردورف» آثارتعجب رادر سیمای احمد ــ علیخان خوانده است . درحالیکه لبخندی روی‌لبانش میرقصیداشاره‌یی کرد ویکی ازمیهمانان خودرابجلو خواند . مردی باعمامه سفید کوچك وعینك تیره ...«کاردورف» اورامعرفی کرد :

ــ مسیو«اتوفون‌هنتیك»!

میهمان مرموز ، دست راست خودرا بطرف احمد علیخان دراز کرد وبادست چپ‌ابتداعمامه وسپس عینك‌خودرابرداشت . کاکل‌زرین وچشمهای آبی‌مرد جوان که برق‌ذکاوت درآن می‌درخشید پرده‌ابهام‌را به‌کناری زد . احمدعلیخان که حقیقت‌را دریافته بود بی‌اختیار خندید و محکم دست «هنتیك» رافشرد :

ــ من‌حسابی گیج‌شده بودم ، مسیو !

«فون هنتیك» گفت :

ـ معذرت میخواهم ، زیراما فقط سعی داریم دشمنان خودمانرا گیج وگمراه کنیم...

لحظه‌یی بعد، آنها به‌کنار میز رسیدند . «فون هنتیك» همراهان خودرابه دبیرسفارت معرفی کرد وافزود :

ـ ازدوستان وهمراهان ماچندنفری بهنگام عبور ازسواحل دجله وفرات مالاریاگرفته سخت بیمارشدندکه ناچارشدم آنهارازیرنظردکتر «بکر» پزشك‌هیات درکرمانشاه بگذارم وخودم‌هم...

«فون‌هنتیك» سخن‌خود رابرید . شیشه‌یی محتوی قرص‌ازجیب بیرون‌آورد و پس‌ازآنکه دوقرص را پشت سرهم بلعید دنباله اظهارات خودراگرفت :

ـ چنانکه می‌بینید ازبیماری مصون نمانده‌ام وباهمه احتیاطی‌که بخرج می‌دادم ، عاقبت‌یکی ازآن پشه‌های‌لعنتی غافلگیرم کرد وباتب چهل‌درجه دوسه روزی زمینگیرم ساخت . بااینهمه چون می‌بایستی‌قبل ازادامه‌سفر ، درتهران سری‌به سفارت بزنم جان‌سختی بخرج داده هر طوربود خودم‌رابه اینجا رساندم ...

«فون‌کاردورف» برای‌آنکه‌احمدعلیخان رادرجریان‌گفت وگوها قراردهد چندکلمه‌یی توضیح داد :

ـ مسیو «فون هنتیك»نایب‌سفارتخانه‌مادرایران و افغانستان‌است وفعلابقصد انجام ماموریتی مهم ومحرمانه قصدسفر به‌افغانستان‌دارد ... این‌مسافرت باتوجه به‌مراقبت شدید روسها وانگلیسها در مرز افغانستان بسیار دشوار و مخاطره انگیز است و اگـر حـریفان حس کنند یك آلمانی میخواهد از مرز افغانستان عبور کند فاجعه‌یی بوقوع خواهد

پیوست ...

«فون هنتیك» گفت :

ـ بهمین‌دلیل‌بود که‌جز دکتر«بکر» و «والتر روهر» بقیه‌همراهان راازدوستان‌هندی‌انتخاب کردم. دکتر«بکر» دوسال‌درمریضخانه‌آلمانی تهران‌خدمت کرده وعلاوه بر آنکه فارسی راخوب حرف میزند، باآب وهوا و شرایط منطقه مخصوصا بیماریهای بومی آشنائی کامل دارد . «روهر» نیزاز هفده سالگی در ایران بوده و یکپا ایرانی‌است . دربرلن گفت وگوبود که «روهر» بعنوان کنسول شیراز معرفی‌شود ، ولی‌بنابه اصرارمن «واسموس»راماموركنسولگری‌شیراز کردند وقرارشد«روهر» مارادرسفر افغانستان‌همراهی کند. متاسفم که اوبراثر بیماری درکرمانشاه باقی‌ماند ونتوانست به‌تهران بیاید والا ازهمصحبتی با او مطمئنا لـذت میبردید ...

«کاردورف» مایل‌بود داستان ناتمام‌سفر «فون‌هنتیك» و همراهان اورابشنود . ازینرو «فون‌هنتیك» با وجودآنکه پیدا بود دچار عوارض مالاریاست و ضعف شدیدی اعصاب او را درهم می‌فشارد ، چنین نقل کرد :

ـ هرچند که میبایستی مراقب باشیم عثمانی‌ها مطلقا از موضوع ماموریت‌ما مطلع نشوند، به‌دوجهت نمیتوانستیم ازاقامت در استانبول خودداری کنیم. اول براثرمشکلاتی که حین‌عبور ازرومانی متحمل‌شده بودیم‌چون دولت رومانی بخلاف آنکه‌تظاهر به‌بیطرفی می کند ازهیچ نوع‌آزاری نسبت‌به‌مسافران‌آلمانی مضایقه نمی‌ورزد. آنها کیسه‌گشادی برای سروکیسه کردن مادوخته‌اند وبه کمترین بهانه‌یی اسباب زحمت

می‌شوند و تــا رشوه چشمگیری دریافت نکنند ، دست بر نمیدارند . علت دیگــر اقامتمان در استانبول این بود کــه استانبول این ایام بزرگترین‌پایگاه جاسوسی وفعالیت‌های سری‌است وظرف‌همان‌چندروز اقامت میتوانستیم اطلاعات بسیاری درباره اوضاع شرق و غرب‌حاصل کنیم ...

«فون‌هنتیك» برای مقابله باحمله مالاریا ، یکی‌دیگر ازقرصهائی راکه درجیب داشت به‌دهان انداخت و دنباله سخنان خودرا گرفت :

ـ دربرلن‌بمن‌گفته‌بودند ضمن‌عبور ازخاك عثمانی‌با «نیدر مایر» و «واسموس» تماس بگیرم و نظریات آنهارا جویا شوم تااز تهران به اطلاع مقامات وزارت امور خارجه «رایش» برسد . یکی‌از مسائلی‌که ایجاب می‌کرد به‌تهران بیایم‌تهیه وارسال همین‌گزارش است ...رفقای ما ازهمــکاری مقامات عثمانی کامــلا مایوس شده‌اند و عقیده دارندکه «انورپاشا» آنها را در بغداد و حلب مشغول داشته تا هیاتی‌که خودشان مامورتماس و مذاکره باامیر حبیب الله خان‌کرده‌اند به‌افغانستان برسد . این‌هیات قاعدتا بایستی‌تاکنون‌به‌تهران رسیده‌باشد ومن‌عقیده دارم‌اعزام چنین‌هیاتی نه‌تنها منافی‌شروط اتحاد وهمکاری است ، حتی‌احتمال‌دارد که مقاصد اصولی مارادرین منطقه بااشکال وشکست روبرو سازد...

«فون هنتیك» بدنبال این‌سخن لحظه‌یی در چشمان «کاردورف» نگریست وشارژه‌دافر که متوجه مقصودوی شده بودبعلامت تفهیم‌سری تکان‌داد . ساعتی‌به‌نیمه شب‌مانده‌بود . قیافه‌رنجور ورنگ‌پریده «فــون هنتیك» نشان‌می‌داد که قادرنیست بیش‌ازآن درمقابل‌بیماری مقاومت‌کند وسخت به‌استراحت نیازدارد . «فون کاردورف» گفت:

ــ شب‌خوبی بود ... قطعا شماهم مثل‌من مایلید هرچه بیشتراین جلسه‌گرم ادامه پیدا کند ولی‌تصورمیکنم موقع خــواب رسیده باشد ، خصوصا که مسیو «هنتیك» هم‌خسته و بیمار است !

ساعتی بعد ، فروغ آخــرین چراغ در پشت پنجره‌های عمارت سفارتخانه جای‌خود رابه‌تاریکی سپرد .

دیدار در بغداد

«واسموس» از پنجره به‌خیابان مینگریست ودرحالیکه آمدورفت مردم‌بالباسها وچهره‌های‌جور واجورشان اورا مشغول میداشت بگذشته وآینده فکرمی‌کرد .

او ، باپیراهن بلندعربی‌وچفیه وعقال، قیافه‌اعراب مسیحی‌راپیدا کرده بود که اغلب‌از شام‌وحلب به‌بغداد می‌آمدند . آن پائین، عربهابا چفیه و عقال و ترکها با فینه‌های قرمز درهم میجوشیدند .گاهی هم اروپائی‌هایی که کلاههای‌لگنی وحصیری بسرداشتنددرمیان جمعیت‌دیده می‌شدند .

آنجایکی‌ازمحلات پرجمعیت بغدادبشمارمی‌آمد و «واسموس» اتاق محقری دریك مسافرخانه اجاره‌کرده بود تاپنهان ازچشم ماموران عثمانی وجاسوسان انگلیسی ، ملاقاتهایی بعمل آورد و به فعالیت‌های خودادامه بدهد .

برای کسانی که «واسموس»رامیشناختند، درك احساساتی که‌پشت چهره‌آرام وبی‌تفاوت‌خودپنهان‌میکرد، آنقدرهادشوارنبود. «واسموس»

ازشرایطی که بعدازورود به‌استانبول باآنروبرو شده‌بود سخت آزرده خاطربود . اوحس میکرد که‌عثمانیها عملادستهایش‌رابسته وابتکارعمل راازدستش گرفته‌اند. این‌طرزعمل‌رانمی‌توانست‌رسمابه مقامات‌وزارت امورخارجه گزارش‌دهد واتحادعثمانی راباآلمان درمرحله شروع وقدم اول، بایك‌معمای‌سیاسی مواجه‌سازد، نه‌قادربود شرایطی راکه‌عثمانی‌ها فراهم‌آورده بودندتحمل کند وعاطل وباطل‌دربغداد نشسته ، ازیکطرف ناظر اشتباهکاری دوستان و از طـرف دیگر نگران فعالیت‌های دشمنان باشد .

بهمین‌جهت ، با «اسکارفن نیدرمایر» قرارملاقاتی گذاشته بود تا مشکلات خودشانرا درمیان‌گذارده راسا تصمیمی بگیرند .

چشمان‌تیزبین «واسموس» سرانجام قیافه «نیدرمایر» را تشخیص داد که‌باکلاه‌فینه واونیفورم عثمانی‌ازشمال‌خیابان بزیرمی‌آمد ونگاهش روی دیـوارهای سمت چپ خیابان ، تابلـوی مسافرخانه را جستجو می‌کرد .

وقتی «نیدرمایر» نزدیکتر شد «واسموس» روی بالکن رفت و با اشاره‌یی اورامتوجه خودساخت . چیزی نگذشت که «نیدرمایر» دراتاق راگشود وبدرون آمد. این‌اولین باربود که‌آندو درچنان نقطه‌یی‌ملاقات میکردند . واسموس ابتدا دراتاق راازداخل چفت‌کرد وبعد ، از«نیدر-مایر» پرسید که درباره وضع موجود چه عقیده دارد ؟

«نیدرمایر» نیزمثل خوداودل خوشی از اوضاع نداشت و معتقد بودهرچه بیشتردربغداد وحلب بمانند، وقت‌تلف کرده‌اند. «واسموس»

گفت :

ـ بهرحال ، من‌دراینجا بیکار ننشسته‌ام ... درست‌است که‌نیمی‌از شبانه‌روز راصرف‌آن میکنم تاحریفانی‌که ازطرف انگلیسها و عثمانیها رفت وآمد مرازیر نظر دارند مطمئن شوندکار مهمی دراینجا صورت نمی‌دهم وظاهراً درانتظار دستورات و تصمیمات مقامات‌بالاتر نشسته‌ام، ولی‌چند ساعتی راکه درین میانه میتوانم دور ازنظر آنهاکاری صورت دهم به مطالعه اوضاع و تماس‌های کاملا محرمانه می‌پردازم ... شمه‌یی ازین‌اقدامات راقبلا برایت‌شرح‌داده‌ام وهمانطورکه میدانی‌بعدازآمدن «هنتیك» به‌بغداد من‌موفق شدم مقدارقابل توجهی پول واسلحه دریافت کنم‌که اکنون ، دورازچشم دوست ودشمن ، درجای امنی نگهداری میشود وهرلحظه لازم‌باشد میتوانیم مورداستفاده قراردهیم .

این خبر ، برای «نیدرمایر» دلگرم‌کننده وامیدآفرین بود ،آن‌ـ چنانکه چهره‌اش‌بی اختیار ازهم‌شکفت وگفت :

ـ دراینصورت وضع‌کاملا فرق‌می‌کند وما مجبور نخواهیم‌بود دست بسته‌بنشینیم وناظرحوادث باشیم ... باتوجه بمذاکرات برلن‌که توانستیم خودمانرا ازشر تشریفات زائد ورعایت سلسله مراتب‌خلاص کنیم ، بگمانم‌حالا بتوانیم باپول و اسلحه‌یی‌که دراختیار داریم کاری صورت بدهیم ...

«واسموس» پرسید :

ـ تونقشه خاصی درنظر داری ؟

«نیدرمایر» فکری‌کرد و گفت :

ـ راستش ، موضوعی است که از چند روز پیش فکر مرا مشغول می‌دارد و شاید مناسب باشد که بیشتر روی آن کار کنیم . . . من‌وقتی بیشتر به نقشه‌های این‌نواحی نگاه می‌کنم اهمیت منابع نفت خوزستان و پالایشگاه آبادان را بیش از آن می‌یابم که تابحال مورد توجه‌قرارگرفته است ... بعقیده من‌نفت ایران درسرنوشت جنگ‌نقش بسیارمهمی ایفاخواهدکرد وهر کشوری که این‌منابع رادراختیار داشته باشد چندقدم‌به‌پیروزی نزدیکتر خواهدبود . درحال‌حاضر ، چون‌خطر جدی‌متوجه این نواحی نیست وازطرفی هم‌دولت ایران تقریباً اقتداری در آن‌مناطق ندارد انگلیسها اقدام خاصی برای دفاع از منابع نفت ـ خوزستان و بخصوص تصفیه خانه آبادان نکرده‌اند . ولی من اطمینان دارم‌بمحض آنکه دولت عثمانی وارد جنك شود و آتش به نزدیکی خوزستان برسد ، دولت انگلیس دست به اقدامات تامینی وحفاظتی شدیدی درخوزستان خواهد زد و فرصت‌کم نظیری از دست ماخواهد رفت ... برای دست انداختن براین منطقه وبیرون آوردن خورستان و صنایع‌نفت‌ایران ازچنگال انگلیسها من‌نقشه‌جالبی‌طرح کرده‌ام .نقشه‌یی که‌صددرصد به‌نتیجه موفقیت‌آمیز آن اطمینان‌دارم !

واسموس لحظه‌یی‌بفکر فرو رفت :

ـ بسیار خوب ، طرح توچیست ؟

«نیدر مایر» روی کاغذ نقشه‌یی از خلیج فارس ترسیم کرد و گفت :

ـ بندر آبادان تقریبا درانتهای خلیج فارس قراردارد وهم‌اکنون

یك کشتی توپدار عثمانی درحوالی این‌بندر ، یعنی درسواحل «بصره» پهلو گرفته است. مامیتوانیم بکمك‌این کشتی آبادان‌رابه‌تصرف‌در آوریم و برای جلوگیری از ورود کشتی‌های جنگی انگلیس ، کشتی آلمانی «اکباتان» راکه‌الان درخلیج فارس‌مشغول بارگیری است‌درست‌دردهانه خلیج ، یعنی‌در تنگه هرمز ، غرق کنیم . بدینترتیب برای مدتی ورود کشتی‌های بزرك بهخلیج فارس غیرممکن خواهدشد وظرف این‌مدت‌ما می‌توانیم آبادان وصنایع نفت‌آنرا کاملادر اختیار بگیریم و درسراسر بندردینامیت وموادمنفجره‌کار بگذاریم‌تاهم‌تهدیدی باشدبرای بازداشتن انگلیسها ازحمله مسلحانه وهم‌اینکه اگربافشار جدی آنها روبرو شدیم لوله‌های نفت رامنفجر و پالایشگاه‌را منهدم سازیم ...

«واسموس» درحالیکه سخنان «نیدرمایر» رابدقت گوش میداد، جوانب‌امر رادر نظر آورده نقشه را مفیدو عملی تشخیص داد ، معهذا گفت:

ـ تصور میکنم نظریه قابل تاملی باشد ، ولی موضوع ازحدود اختیارات ماخارج‌است و باید مقامات عالیرتبه دوکشور متفا درباره آن تصمیم بگیرند ... دراینجا چندنکته مهم‌وجود دارد . اول‌اینکه اجرای چنین نقشه‌یی مستلزم‌نقض بیطرفی ایران‌است و مـن نمی‌دانم وزارت امورخارجه درباره اثرات این‌اقدام چه‌عقیده دارد ؟ دوم ، اختیار کشتی توپدارعثمانی و کشتی «اکباتان»بدست مانیست وهرتصمیمی درباره‌این دوکشتی بایدبوسیله دولتین اتخاذ شود .بالاخره‌این نقشه با همه سادگی مقدمه ایست برای یك برخورد جدی و بدنبال آن باید نیروهای آلمان

وعثمانی برای عملیات جنگی دراقیانوس هند و خلیج فارس آماده باشند والا انگلیسها، علیرغم ازدست دادن منابع نفت آبادان، باکمك روسها ایران رااشغال می کنند و برای همیشه این پایگاه مهم ازدست ما خارج می شود .

«نیدر مایر» گفته‌های «واسموس» راباحرکت سر تصدیق میکرد و درپایان توضیحات واسموس گفت :

ـ پس بهتر است بوسیله سفارتخانه خودمان موضوع رابه برلن گزارش وکسب تکلیف کنیم .

«واسموس» گفت :

ـ کاملا بجاست و حتی میتوانیم مقامات دولت عثمانی رانیزدر جریان بگذاریم ... چنانچه مقامات بالا با آن نقشه موافقت کنند البته برنامه های مابرای تماس با امیرافغانستان وامرای سرزمین‌های شمال هندمنتفی خواهدبود وباید سعی خودمانرا متوجه نگهداری خلیج فارس و سواحل جنوبی ایران کنیم ... بااینحال، من برحسب تجربه همیشه دوفرض مثبت ومنفی رادرنظر می گیرم وحالا فرض میکنیم که درین مورد نیز جواب مقامات بالامنفی بود . درآنصورت بازمادروضعیتی خواهیم بودکه الان باآن مواجهیم . خوب ، تکلیف ما درقبال این وضع چیست ؟

«نیدرمایر» شانه‌هایش رابالا انداخت :

ـ هیچ نمیدانم چه میتوان کرد !

واسموس گفت :

ـ من فکرهایی کرده‌ام ... ماندن مادر بغداد و حلب بهرصورت فایده ندارد ودرحکم وقت تلف کردن است ، بعلاوه تصور می کنم برای

رسانیدن پیامها به‌افغانستان وشمال هنداحتیاجی نیست که ماهمگی به‌آن نواحی‌سفر کنیم‌وتوجه جاسوسان‌دشمن‌رابرانگیزیم ... عقیده‌من‌اینست که‌یکی ازمااین‌ماموریت‌رابعهده بگیردوهیاتی‌راکه برگزیده‌ایم‌بجانب افغانستان حرکت دهد...

«نیدرمایر» خندید :

ـ ولابدآن یکنفرکسی جز من نخواهدبود ... زیرا قبلا این‌راه راپیموده‌ام وعلاوه برخود راه، با بسیاری ازمتنفذین محلی درطول راه آشنائی دارم ... بسیارخوب ، قبول‌میکنم !

«واسموس» گفت :

ـ دراینصورت من‌و«شونمان»هم میتوانیم هرچه‌زودتر خودمان‌را ازین‌بازداشت دوستانه خلاص کنیم و رهسپار ایران شویم تا ببینیم در آنسوی مرزچه خبر است ؟!

ایران بیطرف

هشت‌روز پس‌از تاجگذاری سلطان احمد شاه درتهران، گلوله‌یی که ازاسلحه‌یك دانشجوی‌صربستانی بسوی «آرشیدوك فرانسوا فرد ینانند» ولیعهد اتریش شلیك‌شده‌بود کمانه‌کرد و صلح محتضر اروپا را بدنبال «آرشیدوك» ازپای درانداخت .

در بیست و هشتم ژوئیه ۱۹۱۴ دولت اتریش به‌صربستان اعلان جنك‌داد وبفاصله چندروز، دولت‌آلمان به‌حمایت از «اتریش» باروسیه واردجنك شد . دوروز بعدجنك بین‌آلمان وفرانسه درگرفت وبالآخره انگلستان نیزبصف دول‌متفق پیوست وبا آلمان به‌جنك برخاست .

مراسم‌تاجگذاری احمدشاه‌را کابینه «پرنس محمد علیخان‌علاء‌السلطنه» برگزارکرد وچون‌هنوزجنگی‌درگیر نشده بود، کلیه سفراء و نمایندگان سیاسی دول خارجه‌در یك‌صف قرارگرفتند و «عاصم بیك» سفیرعثمانی بعنوان«شیخ‌السفراء»ازجانب«کوردیپلماتیك»جلوس‌پادشاه قاجار راتهنیت‌گفت .

تابیست‌وهشت‌روزپس‌ازآن‌نیز کابینه «علاءالسلطنه» روی‌کارباقی ماند ورئیس‌دولت کوشید تاروابطدوستانه خودرابانمایندگان‌کشورهای متخاصم حفظ‌کند. معهذاشرایط اقتضا می‌کردکابینه دیگری روی‌کارآید

که‌ازحمایت کامل‌مردم و گروه‌های مختلف سیاسی بـرخوردار باشد و بتواند درقبال فشارهای خارجی ایستادگی بخرج‌داده بیطرفی‌ایران را حفظ کند .

بدینجهت ، احمد شاه متعاقب یك سلسله گفت و گو و تبادل نظر باشخصیت‌های‌برجسته مملکتی ، تشکیل‌کابینه رابعهده «میرزاحسن‌خان مستوفی‌الممالك»محول کرد . اوشب‌بیست‌وپنجم رمضان ۱۳۳۲ هجری



حادثه«سر اجئو» وسوء قصدبه‌جان ولیعهداتریش‌که جنگ‌بین‌المللی اول‌را به دنبال آورد

قمری(هیجدهم اوت۱۹۱۲)کابینه خودرا تشکیل‌داد «وعلاء السلطنه» را به وزارت امورخارجه برگزید .

این‌زمان هنوزفترت‌ادامه‌داشت وانتخابات‌دوره‌سوم‌انجام‌نگرفته

بود، درحالیکه‌راجع به‌تشکیل یاعدم تشکیل مجلس نظریات‌متفاوتی وجودداشت و این‌اختلاف‌نظریه‌را ، تمایلات متنافر سیاست‌های‌خارجی دامان‌میزد. نخست‌وزیر جدیدبه‌منظور آنکه‌تاروشن‌شدن‌تکلیف‌انتخابات وتشکیل‌مجلس، دولت‌از لحاظ سیاست خارجی دچار بی‌تکلیفی نباشد ازشاه درخواست کرد باصدور فرمانی روش‌بیطرفی ایران رارسماً‌تأیید وتأکید کند . فرمان‌شاهانه بتاریخ دوازدهم ذیحجه ۱۳۳۲ (اول نوامبر ۱۹۱۴) بدینشرح صادرشد:

«نظربه اینکه دریـن اوقات متاسفانه بین دول اروپ نائره جنك مشتعل است وممکن است این محاربه بحدود مملکت مانزدیك شود و نظربه اینکه روابط ودادیـه مابحمدالله بادول متخاصمه برقرار است ، برای اینکه عموم اهالی ازنیات مقدسه‌ما در حفظ و صیانت این روابط حسنه‌نسبت به دول متحاربه مطلع باشند امر و مقرر میفرمائیم که جناب مستطاب اجل‌اشرف افخم اکرم مهین دستور معظـم مستوفی الممالك رئیس الوزراء و وزیر داخله فرمان ملوکانه رابه فرمانفرمایان و حکام و مامورین دولت ابلاغ دارندکه دولت مادرین مـوقع مسلك بیطرفی را اتخاذ وروابط دوستانه خودرا بادول متخاصمه کماکان حفظ و صیانت می‌نماید وبدین لحاظ مامورین دولت راباید متوجه نمایدکه نباید وجهاً من‌الوجوه، برأوبحراً کمك بهمراهی ویاضدیت هریك‌از دول‌متخاصمه نموده یااسلحه وادوات حربیه‌برای یکی‌ازطرفین تدارك یاحمل کنند و بایداز طرفداری باهرکدام ازدول متحاربه پرهیز و احترازنموده مسلك بیطرفی‌دولت متبوع‌خودرا کاملا رعایت‌نمایند ودرتکمیل حفظ بیطرفی وصیانت‌روابط‌حسنه بنابرآنچه هیأت‌دولت‌مامصلحت‌داندوبعرض‌برسد

دراجرای مقررات آن‌امرملوکانه شرف‌صدور خواهدیافت» .

رئیس دولت این‌فرمان را بضمیمه بخشنامه‌یی‌تلگرافی به‌فرمان‌فرمایان وحکام ایالات و ولایات ابلاغ کرد :

«ازطرف قرین الشرف اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه فرمانی شرفصدور یافته است . زیارت این فرمان مبارك را بعموم‌اهالی اعلام واخطار نموده و مراقب باشند که مامورین دولت علیه ، اوامر



اولین کابینه مستوفی الممالك درزمان جنك

از راست به‌چپ ، ذکاء الملك وزیر عدلیه ، محتشم السلطنه وزیرمالیه ، شهاب الدوله وزیر پست وتلگراف ، مستوفی رئیس‌الوزراء ، غلامحسین خان‌ـ صاحب اختیار وزیر جنك ، معاون‌الدوله کفیل وزارت امورخارجه ، مهندس‌ـ الممالك وزیر علوم و فوایدعامه وتجارت و«وستداهل»رئیس‌نظمیه کل‌مملکتی‌در عکس دیده می‌شوند .

مقدسه‌ملوکانه‌را کاملا به‌موقع اجراگذاشته وطبقات اهالی نیز مسلك بیطرفی دولت متبوعه خودرا پیروی‌نموده درحفظ روابط حسنه‌بین دولت‌علیه‌و دول متحاربه ساعی‌باشند. رئیس الوزراء و وزیر کشور ـ مستوفی».

آنچه‌صدورچنین‌فرمانی‌راایجاب‌می کرد، اعلان‌جنگ عثمانی‌به روسیه‌بودکه‌براثر آن ،جنك عملابـه پشت دروازه‌های ایران کشیده می‌شد.

پیوستن عثمانی به صف «متحدین ، ایران رادر وضع دشوارتری قرارمی‌داد. تااین زمان دولت ایران برای حفظ بیطرفی خود ، پیوسته ازروش‌های دیپلماسی‌استفاده می کرد ومی کوشید تعادلی درروابط‌خود باسفراء ونمایندگان‌سیاسی طرفین برقرارسازد. اماجنك روس وعثمانی درشمال وبرخورد عثمانی باانگلیس درجنوب، مستلزم آن‌بودکه‌ایران برای‌حفظ «بیطرفی» وحراست مرزهای خوداقدام نظامی بعمل آورد و چنین اقدامی برای‌دولت میسرنبود، زیرا قوایی وجود نداشت‌که بتوان بااطمینان خاطرآنرا مامور محافظت ازحدود و ثغور کشور ساخت. قوای‌مسلح ایران‌مرکب بودازتشکیلات قزاقخانه‌که اختیارآنراافسران روسی‌بدست داشتند وتشکیلات‌ژاندارمری‌که سوئدیها اداره می کردند وآنها نیزآشکارا نسبت به‌آلمان واتریش‌متمایل بودند.

«مستوفی» نمیتوانست برای دفاع‌ازبیطرفی‌ایران، قشونی تجهیز کند ودرعین حال، احساس میکرد که دولـت قادر نیست به تنهائی در مقابل فشارهای خارجی مقاومت کند. بعلاوه ، دائم این نگرانی وجود داشت که‌ایستادگی دولت درقبال درخواست‌هاونظریات دوجبهه متخاصم، سرانجام یکی ازآنـدو را بستوه آورده ناگزیر از

اقدام حادی کند که نه‌فقط دولت، بلکه کشور نیز در آن ماجری قربانی شود.

قرائن بسیاری وجود داشت که احتمال یك عکس العمل ناگهانی و وغیرقابل جبران‌را از ناحیه سیاست‌های خارجی تقویت میکرد ونگرانی ازوقوع چنان پیشامدی، سرانجام «مستوفی» رابرانگیخت تاعلیرغم مخالفت روس وانگلیس به‌تشکیل مجلس شورای ملی مبادرت ورزد.

«مستوفی» شك نداشت که باتشکیل مجلس، دولت آزادی عمل خود را از دست خواهد داد وحتی احتمال دارد که برخورد نظریات و اعتقادات جناحهای مختلف پارلمانی، دولت‌وملت را در مسیر حوادث ومسائل تازه‌یی قراردهد. امادرهرحال مجلس شورای ملی، سهمی از مسؤولیت های طاقت فرسایی را که اعلام سیاست بیطرفی برعهده دولت گذارده بود تقبل میکردوگذشته ازاین، مجلس محیط مناسبی‌بود برای طرح مسائل جاری ودرنتیجه آگاه ساختن مردم ازحقایق اوضاع.

«مستوفی» به‌تجربه‌دریافته‌بوددرشرائطی که‌قوای‌قابل‌اعتمادی‌برای دفاع از حدود وثغور مملکت و تنفیذ سیاست «بیطرفی» وجود ندارد لاجرم باید مدافعه ازمنافع ومصالح کشور رابعهده مردم‌گذاشت. بسیج وتجهیز مردم نیز مستلزم آن بود که‌درمواقع‌لزوم‌ازوقایع‌پشت‌پرده آگاه شوند.

دولت نظر به مسؤولیت هایی که داشت نمیتوانست اطلاعات لازم را دسترس مردم قرار دهد وهر نوبت که‌باهمکاری عوامل واسطه، خبری را منتشر میکرد باگلایه و اعتراض وگاه تهدید سفارتخانه‌های

ذیربط روبرومیشد. درحالیکه مجلس ازین جهت مسؤولیتی نداشت و حتی گزارش‌های محرمانه‌رانیزدولت میتوانست‌ازطریق‌مجلس‌شورایملی به‌اطلاع مردم برساند.

سفرای روس و انگلیس می‌دانستند «مستوفی» چه خیالی در سر می‌پروراند ، ازینرو با تشکیل مجلس مخالفت میکردند ولی‌دلایلی که درمخالفت باگشایش پارلمان ابرازمیداشتند چندان محکم ومنطقی نبود وبعلاوه دخالت آشکار درامور داخلی ایران بشمارمی‌رفت.

قسمتی از فعالیت‌های سفارت روس وانگلیس را نیزدیپلوماسی آلمان خنثی میکرد. زیـرا سفارت آلمان طرفدار گشایش مجلس بود ومأموران سیاسی آلمان مطمئن بودند بااحساسات موافقی که در میـان توده مردم‌نسبت به‌آلمانیها وجود دارد اکثریت کرسیهای پارلمان‌نصیب جناح‌های طرفدار«متحدین» ومخالفان «متفقین» خواهد شد.

ثبوت‌این‌پیش‌بینی‌برنارضائی‌سفرای‌روس‌وانگلیس وبی‌اعتمادی آنهانسبت به‌کابینه‌مستوفی‌وهمچنین مجلسی که اکثریت قابل ملاحظه‌یی ازکرسی‌های آنـرا «ژرمانوفیل»ها اشغال‌کرده بودند، افزود. مجلس سوم ، سرانجام روز شنبه شانزدهم محرم‌الحرام ۱۳۳۳ (پنجم دسامبر ۱۹۱۴) افتتاح شد. احمد شاه، طی تشریفات رسمی باکالسکه سلطنتی در عمارت بهارستان حضور یافت‌وخطابه‌افتتاحیه مجلس‌را قرائت‌کرد:

«بسمه‌تعالی‌شانه

«خدای متعال را سپاس و ستایش گوئیم که مارا بروفق آرزوی خـود در تائید اساس ترقی مملکت بـه‌استقرار وافتتاح مجلس شورای

ملی که از لوازم اولیه آنست موفق ومؤید فرمود. اینک موقع سومین دوره تقنینیه را مغتنم شمرده وبنام مبارك خدای سبحانه تعالی مجلس شورای ملی را افتتاح مینمائیم و مقارنه این افتتاح مسعود را با اوایل تاجگذاری خود بفال نیك گرفته از پروردگارجل اسمه مسئلت میگوئیم که نمایندگان ملت محبوب مارا به‌طریق خیر وصلاح مملکت هدایت وتأیید فرماید.

«رشته دوستی‌ما بادول متحاربه بحمدالله محکم و تشیید آن از منظورات خاصه دولت ماست.

«جای‌بسی‌تأسف است که دراینموقع نائره‌جنگ عظیمی دراروپا مشتعل ودامنه آن بحدود مملکت ماامتداد یافته است.

«دولت مابه‌رعایت روابط ودادیه بادول متحاربه درموقع جنگ حاضر، مسلك بیطرفی اتخاذ وبه‌اعلان واجرای‌آن فرمان صادرفرمودیم ودولت مادرحفظ ووقایه آن کمال سعی واهتمام‌را دارد.

«درمسائل‌داخلی‌علاوه‌برترتیب قانون‌مجلس‌سنا،خاطر نمایندگان رابه‌مسائل ذیل متوجه میسازیم:

«نظربا‌ینکه مالیه مملکت‌اساس پیشرفت مقاصددولت‌ومحل‌توجه مخصوص ماست، البته نمایندگان ملت درتکمیل‌نواقص واصلاح امور مالیه وتعدیل‌بودجه مملکت‌و ایجاد منابـع ثروت باپیشنهادهای‌دولت ما موافقت خواهند نمود.

«اهمیت تکمیل وسائل تأمینیه مملکت از قبیل قوای نظـامی و ژاندارمری وپلیس برخاطر نمایندگان محترم ملت‌پوشیده نیست ویقین است که مورد توجه خاص قرار خواهند داد. تکمیل قوانین عدلیه ورفع

نواقص وسرعت جریان امور در محاکم عدلیه مورد نظر است وتوجه نمایندگان را باین امور جلب مینمائیم. بسط معارف درمملکت البته مستلزم اهتمام نمایندگان خواهدبود. تأسیسات عام‌المنفعه و اصلاح تجارت وفلاحت وغیره راهم درنظر خواهندگرفت.

«ما درین مسائل اساسی اوامر موکدبه‌هیأت‌وزراء صادرفرموده‌ایم که پیشنهادهای مقتضی رابه‌مجلس شورایملی بنمایندو،منتظریم که مجلس مبعوثان نیز باپیشنهادها ونظریات دولت مامساعدت نموده دروضع قوانین‌نافعه از هیچ اقدامی فروگذار نکند . . . .»

نتیجه انتخابات سوءظنی راکه متفقین نسبت به‌جریان انتخابات وتشکیل مجلس شورای‌ملی‌داشتند تشدید میکرد زیرا چهره‌های‌معروف به‌ضدیت‌باانگلیس‌وروس ومتظاهربه‌طرفداری از آلمان‌درمیان‌نمایندگان دوره سوم زیاده دیده میشد وباموقع وتجربه سیاسی این عده، احتمال آنکه مجلس به‌کانون طرفداران متحدین ومخالفان متفقین تبدیل شود و سیاست بیطرفی ایران رادرجهت طرفداری از آلمان ومتحدین آن‌شکل بدهد،قوت داشت.

باهمه‌این‌احوال‌مجلس‌تشکیل‌شده بود و تأسف خوردن یا خشم نشان دادن‌چیزی‌را عوض نمیکردمیبایستی‌درفکرچاره‌جویی برآمد.

بلافاصله بعد از مراجعت شاه و پایان گرفتن تشریفات افتتاح مجلس، جنب‌وجوش سفارتخانه‌ها برای تماس‌گرفتن باوکلاء و جلب



وحیدالملک شیبانی

تمایل آنها آغاز شد. متفقین ازینجهت وضع دشوارتری داشتند، چون تماس باسفارت انگلیس وروس وطرفداری ازین دوقدرت ازلحاظ افکارعمومی ننگ بزرگی محسوب میشد و همانقدر که کسی متهم به دوستی روس و انگلیس میشد ، پرونده سیاسی اومهر باطله میخورد و مطرود و منفور خلق واقع میگشت. درحالیکه علیرغم این وضع، رفت وآمد و دوستی و همکاری باعوامل آلمانی مایه افتخار ومباهات بود وهر کس میخواست وجاهتی درافکار عمومی حاصل کند به تماس ودوستی باآلمانی‌ها تظاهر میکرد.

درچنان شرایطی، وکلای مجلس نیز میتوانستند روز روشن، با سربلندی در سفارت آلمان رفت و آمد کنند و شبها بی‌محابا جلساتی باحضور کاردار واعضای سفارت آلمان تشکیل دهند. آنچنانکه دوروز بعد «جورج چرچیل» نایب سفارت انگلیس دروزارت امورخارجه جریان مذاکرات منزل «وحیدالملک» رابمیان کشیده درحالیکه سخت برافروخته بنظر میرسید، در باره این قضیه توضیح میخواست :

ـ لطفاً بفرمائیدکه نشست وبرخاست شارژه‌دافر سفارت آلمان باو کلای مجلس ومذاکرات ایشان درباب اموداخلی مجلس چه معنی

میدهد؟ . . . آیادولت ایران از این مذاکرات مطلع است یانه وآیا غرض ازتشکیل مجلس این بوده است که پایگاه تازه‌یی برای تحریکات وتبلیغات سفارت آلمان درایران دائر شود ؟!

«ظهیرالملك» کفیل اداره دول غیرمجاوره که سخنان «چرچیل»را باخونسردی گوش میکرد، پاسخ داد:

ـ گمان نمیکنم این مسائل ربطی به‌وزارت امور خارجه داشته باشد . . . . معهذا مطالب شما را عینا باطلاع مقام وزارت میرسانم و چنانچه مقتضی توضیح یاجوابی بود البته اقدام خواهد شد!

نه‌تنها سفارت انگلیس ، بلکه اغلب محافل تهران کم و بیش از جریان مذاکرات وتصمیمات منزل وحیدالملك اطلاع داشتند وجسته وگریخته شنیده میشد که درین مذاکرات، اعضای برجسته فراکسیون «دمکرات»باوساطت «فن‌کاردورف» توافق کرده‌اند درزمینه‌مسائل‌سیاسی با«اعتدالی» ها همکاری داشته باشند و متفقا مجلس را برای ترك بیطرفی ایران بنفع آلمان‌وعثمانی آماده سازند.

گفته میشد روسای فراکسیون «دمکرات» بدنبال مذاکرات‌مفصلی‌تعهدکرده‌اند باتشکیل‌یك‌اکثریت‌تام‌متشکل‌از«اعتدالی» و«دموکرات» که لیدری‌آنرا میرزا محمد صادق‌طباطبائی برعهده داشته باشد، اولین قدم را بخاطر تحقق بخشیدن بدین منظور بردارند. سفارت انگلیس انتظار نداشت که درقبال‌اعتراض نسبت به‌تشکیل چنان جلساتی از وزارت امورخارجه جوابی دریافت کند ،هدف آنها افشای مذاکرات وتصمیماتی بودکه احتمال داشت وضع نامساعدی از لحاظ سیاست

متفقین درایران ببار آورد. حال آنکه وقتی مذاکرات وتوافق‌های پنهانی منزل «وحیدالملك» افشاءمیشد سوءظن وبی اعتمادی را ما بین«اعتدالی» و «دمکرات» تشدید میکرد و مساعـی «کاردورف»کاردار سفارت آلمان بی‌اثر میماند.

زور آزمائی در تبریز

در چهره استخوانی و گندمگون «سردار رشید» چیزی که بلافاصله بعد از سبیلهای پهن و تابدارش جلب توجه میکرد، نوعی شرم و نجابت بود که در نگاه او موج میزد.

این حالت، مانع از آن میشد که ظاهر «سردار رشید» با آن سبیلهای تاب خورده و هیکل استخوانی چندان خشن جلوه کند و خوفی در دل دیگران برانگیزد. معهذا چیزی از صولت او نمیکاست.

«محمدتقی خان سردار رشید» نایب الایالهٔ آذربایجان بر امور حوزه ماموریت خود تسلط کامل داشت و در مقام برخورد با مشکلات متانت خاصی نشان میداد. با اینهمه هفته اول ماه ذیحجه را روز و شب اسیر اضطراب بود و نگرانی نسبت به حوادث احتمالی آینده نزدیك، یك لحظه او را آسوده نمیگذاشت.

موجب این تشویش وصول تلگراف رمزی بود از کابینه ریاست وزراء که اطلاع میداد دولت عثمانی بنفع متحدین اروپای مرکزی وارد کارزار شده و به دولت تزاری روس اعلان جنگ داده است.

درخارج پایتخت، «سردار رشید» نخستین مامور دولت بود که از چنان ماجرایی مطلع میشد زیرا رئیس الوزراء باتوجه به حساسیت وضع آذربایجان و حوادثی که احتمال میرفت متعاقب ورود عثمانی به جنگ در آن ناحیه روی دهد، لازم دیده بود نایب الایاله آذربایجان را در جریان تحولات

اوضاع قرار دهد وتعلیمات کافی درباره حفظ نظم و امنیت و مقابله با پیشامدها بنام اوصادر کند.

چیزی که نگرانی شدید دولت مرکزی‌را برمی‌انگیخت استقرار واحدهایی ازقوای مسلح روسیه بود درتبریز ونقاط دیگر آذربایجان .

دولت ایران از مدتها قبل عقیده داشت که وجود قوای مسلح روسیه درآذربایجان نه‌تنها مغایر بااصل بیطرفی ایران، بلکه‌مخل امنیت وآرامش آن منطقه است. چنانکه حتی‌پیش ازورود عثمانی‌در جنگ، دولت‌عثمانی که‌ازناحیه‌این‌قوانگران‌بودعشایر کردراعلیه‌روسها تسلیح‌و تحریك‌میکرد،روسهانیزمتقابلاازسوئی‌میان آسوری‌هاوارامنه که‌درمعرض تهدید کردها قرارداشتند اسلحه پخش‌میکردند و از سوی دیگرمتنفذین هواخواه‌استبدادمانند «صمدخان‌شجاع‌الدوله»راکه‌بعدازپیروزی‌انقلاب واستقرار حکومت مشروطه درایران بدولت روسیه‌پناهنده شده بودبه ایران بازمیگرداندند تاعوامل وایادی خود راجمع آورده برضد ترکها مجهز سازند.

«مستوفی» دربدو زمامداری از وزیرامور خارجه‌خود«پرنس محمدعلیخان علاءالسلطنه»درخواست کردتابهرترتیب که‌مقتضی‌میداند برای خارج ساختن‌قشون‌روس از آذربایجان اقدام کند . علاءالسلطنه نیز بدنبال ملاقات‌های جداگانه با نمایندگان سیاسی روس وانگلیس، سرانجام«سروالترتونلی» وزیرمختار انگلستان و«کرستووتس»وزیرمختارروسیه‌را به‌منزل‌خوددرزاشیب‌دعوت کردوبا حضور مستوفی الممالك موضوع را مطرح ساخت . در آن جلسه ، مستوفی وضع ایران را برای‌هر دووزیرمختارتشریح کرد وگفت :

ـ آقایان مکرر نظریه موافق دولتهای متبوعه خودرا درباب سیاست بیطرفی ایران اعلام وابلاغ کرده وتصدیق داشته‌اید بیطرفی ایران بنفع کلیه کشورهای متحاربه است ولکن دولت شاهنشاهی به‌تنهائی قادر نیست بیطرفی خودرا حفظ کند وادامه این رویه موکول است به‌همکاری ومساعدت دول ذینفع. دولت مادراین باب مذاکراتی نیز بادولتین آلمان وعثمانی داشته است و خوشبختانه آنها نیز بنوبه خود باررویه بیطرفی ایران موافقت دارند ولی دولت عثمانی پیوسته متعذر میشودکه تاوقتی قشون دولت روس در بلاد آذربایجان متوقف است ، بیطرفی ایران مفهوم منطقی ندارد و درملاقات اخیر وزیر امورخارجه باسفیر دولت عثمانی، ایشان صریحا اخطار کرده است که چون دولت متبوع وی، حضور نیروی مسلح روس رادرمجاورت مرزهای عثمانی، به‌منزله تهدید جدی برای امنیت خود تلقی میکند بخود اجازه میدهد درصورت لزوم بجهت رفع این تهدید اقدامات مقتضی بعمل آورد . . .

قیافه خسته‌ولحن تأثر آمیز «مستوفی»، برنگرانی‌شدیدواندیشه‌های نومیدانه‌وی نسبت به‌وقایع روزهای آینده گواهی میداد. سخنان‌وی هر دودیپلمات روس وانگلیس را عمیقاً تحت تاثیر قرار داده بود :

ـ آقایان اگر شما حقیقتا به‌مرام «بیطرفی» ایران معتقدید و این بیطرفی را درصلاح وصرفه همگان‌میدانید باید متفقا اقدام واهتمام کنید که دولت روس قوای خود را ازخاك ایران فراخوانده ابواب‌بهانه را بردولت رقیب مسدود سازد .

آنروز، هنگامیکه علاءالسلطنه‌ومستوفی‌میهمانان خودراتانزدیك کالسکه بدرقه‌کردند هردو ازنتیجه مذاکرات راضی‌بودند وقولی‌که از

وزرای مختار دو کشور گرفته بودند هر دو را امیدوار میساخت. امااین خوشبینی چندروزی بیشتر دوام نکرد وپاسخ سفارت روس به وزارت امور خارجه تلاش مجدانه وصمیمانه مستوفی‌الممالك راعقیم ساخت:

«دوستدار بانهایت توقیرواحترام‌درجواب مراسله محترمه‌جناب مستطاب اشرف عالی مورخه دوازدهم شهر حاضر نمره ۳۱۶۷ زحمت افزا شده بموجب دستورالعمل اولیاء دولت امپراتوری خاطر مودت مظاهرراقرین استحضارمیدارد که احضارقشون روس از آذربایجان فعلا غیرممکن است‌زیرا فقط وفقط وجود قشون مزبور می‌تواند موجبات امنیت اتباع روس وخارجه را فراهم آورد، بواسطه عدم وجود قوای دولت علیه ایران این امنیت ممکن‌الحصول نمیباشد والبته اولیاء دولت ایران مسبوق و مستحضرند که در این اواخر چند فقره اتفاقات ناگوار از طرف اکراد رخ داده است.

در اینموقع احترامات فائقه رانسبت به‌جناب مستطاب اشرف عالی تجدید مینماید ـ کرستووتس» .

بدین ترتیب این آخرین تدبیر دولت ایران نیز برای خارج ساختن قشون روس ازتبریز بی‌نتیجه ماند. درحالیکه عثمانی‌ها ازین موضوع غافل نبودند ومتقابلا باتوزیع پول واسلحه بین کردها، آنانرا علیه روسها تحریك وتجهیز میکردند.

تلگرام رمزی که ازکابینه ریاست وزراء بعنوان سردار رشید نایب‌الایاله آذربایجان‌مخابره‌شده‌بوداطلاعات‌محرمانه‌یی‌درباره‌تحولات بین‌المللی‌در اختیار وی می‌گذاشت‌وحکایت‌داشت ازاینکه‌به‌احتمال‌قوی آرامش کنونی درایران دوامی نخواهد یافت و دیریازود برخوردهای

سیاسی بین عوامل متفقین ومتحدین،به‌صف‌آرائی خشنتری مبدل‌خواهد شد که در آنصورت، قوای روس در آذربایجان مسلماً بیکار نخواهد نشست وبااقدام متقابل عثمانی ممکن است آذربایجان به‌صحنه حوادث ناگواری تبدیل شود.

در تلگراف دولت،وظایف نایب‌الایاله‌درقبال‌حوادث احتمالی به اجمال تشریح‌شده‌بودمعهذا«سردار رشید»مطمئن‌بود که‌روزهای‌سختی در پیش‌است‌ومسئولیت‌حفظ‌منطقه‌حساسی‌چون‌آذربایجان‌درهمچوشرایطی منحصراً بعهده وی‌خواهد بود.

«سردار رشید» تاآن لحظه انتظار داشت که‌سرانجام ولیعهد عازم آذربایجان شود واداره امور ایالت را در اختیار بگیرد . خصوصاً که مراسم تاجگذاری‌به‌انجام رسیده، وظایف سلطنت به شخص شاه انتقال یافته بود و«محمد حسن‌میرزا» ولیعهد کاری در تهران‌نداشت ، بنابراین میبایستی طبق سنت دودمان قاجار، ولیعهد در تبریزاقامت کند و سر-پرستی امور ایالت را عهده دار شود . اما تلگرام دولت ، این امید را بکلی از میان برد. سردار رشید تردید نداشت که درچنان اوضاع واحوالی هوس حرکت به آذربایجان هرگز در مخیله ولیعهد خطور نخواهدکرد.

در زیر پرچم آمریکا

«عاطف‌بیك» ژنرال قنسول عثمانی‌درتبریز ، خوشحال‌ازمذاکرات موفقیت‌آمیزی که باتنی‌چنداز روسای عشایر کرد صورت داده‌بود ، به تبریز بازمیگشت . تا تبریز ، دو ساعتی بیشتر راه نبود ، معهذا ژنرال قنسول که‌سپیده‌دم برپشت اسب‌نشسته و تا آنساعت بـدون توقف راه پیموده‌بود نمیخواست بارگرسنگی وخستگی را تاشهر بدوش بکشد . ازینرو در قهوه خانه‌یی که کبابش در سراسر آن جاده شهرت داشت فرودآمده مشغول صرف‌ناهاربود .

«عاطف‌بیك» برای‌آنکه‌رفت‌وآمدش‌جلب‌توجه‌نکند ، بالباس‌مبدل سفر میکردوتنها یکنفرهمراه‌داشت : یکی‌ازنوکرانش‌که مردی قوی و ودرتیراندازی چابکدست وماهربود . آنهاگوشه خلوتی را انتخاب کرده طوری نشسته بودندکه کمتردر معرض‌دیددیگران‌قرارداشته‌باشند با اینحال بیش‌از چند لقمه‌یی نخورده بودندکه ناگهان « عاطف بیك » دست ازغذاخوردن‌کشید ودرحالیکه به مدخل قهوه‌خانه می‌نگریست ، حیرتزده‌گفت :

ـ افندی ... نگاه‌کن ! این«غفوربیك» است ... اینجا چکارمیکند؟

مرد قوی هیکل که‌پیدابود ازشنیدن چنان سخنی‌یکه خورده‌است‌به

آن سمت نگریست و تصدیق کرد :

ـ بله . بله ... خودش است!

« غفور بیك » که در آستانه قهوه خانه ایستاده بـود چشمی به جاده داشت و چشم دیگرش درفضای قهوه‌خانه کسی را جست وجـو میکرد . حرکاتش از شتاب و اضطراب حکایت داشت و شاید بهمین لحاظ بود که در لحظات اول نتوانسته بود قیافه « عاطف بیك » وهمراه او را در گوشه‌قهوه‌خانه تشخیص بدهد ،عاقبت نگاه آنها در هم آمیخت و«غفور بیك » شتابان جلو آمد :

ـ خدا را شکر که پیدایتان کـردم ... نـزدیك بـود مایوس شوم افندی !

« عاطف بیك » پی‌برد که قضیه‌مهمی درمیان‌است :

ـ چی‌شده غفور بیك ؟ ...یاالله بگو ببینم . . . حـاشیه نـرو . . . زودبگو !

« غفور بیك » نشست و کنجکاوانه اطراف خود رانگریست :

ـ بختت‌بلندبودافندی که از تبریزخارج‌شدی والا الساعه‌اسیرروسها بودی‌ومیفرستادندت به‌سیبری !

رنك ازصورت کشیده واستخوانی «عاطف‌بیك» پرید :

ـ یعنی چه ... قضیه ازچه قراراست ؟!

ـ هیچ معلوم نیست . . . هیچکس بدرستی‌نمیداندچه خبر شده همینقدربدانیدکه امروزازاول آفتاب قزاقهای روسی هرسوراخی را به جستجوی شما تفتیش کرده‌اند ... بعلاوه‌ریخته‌اندبه‌شهبندرخانه‌عثمانی و « باش‌شهبندر » راتوقیف کرده‌وبرده‌اند . . . شهر غرق وحشت‌است

اهالی احتمال میدهند قضیه بگیر وببند مشروطه‌خواهان و بدار کشیدن ثقةالاسلام ودیگران که‌بدست همین سالدات‌هـا در تبریز صورت‌گرفته دوباره در شرف تکرارشدن‌است . . . من وقتی‌اوضاع‌را آنطور دیدم معطل نشدم ، فکر کردم هرطورشده‌شما را پیدا کنم وحال وحکایت را بگویم . ما بـه روسها گفتیم‌شمااز‌شهرخارج شده‌اید ... طوری وانمود کردیم که‌تصور کنندقبل ازرسیدن آنها شما فرار کـرده درهمان حول و حوش خودتان‌را پنهان‌کرده‌اید ... بهرحال ، اگرقدم در شهر بگذارید اسیرروسها خواهید شد !

چهره « عاطف‌بیك » درهم رفت . سری تکان داده گفت :

ـاینحرفها کدامست غفور بیك ؟ حتمایك‌اشتباهی‌شده‌است . . مگرمیشود نماینده‌سیاسی کشوری را بدون دلیل وعلت بازداشت‌کرد ؟ مادریك‌مملکت بیطرف اقامت داریم وتازه اگر درخود روسیه هم‌بودیم با ما چنین رفتاری نمیشد !

« عاطف بیك »اولین ماموریت سیاسی خود را در روسیه آغاز کرده‌بود . سالها در روسیه‌زندگی کرده‌بود وبابسیاری‌از شخصیت های دربار تزاری آشنائی ودوستی‌داشت .

این‌سوابق، تمایلات‌دوستانه‌یی‌نسبت‌به‌روسهادروی‌برمی‌انگیخت وتحت تاثیر همین احساسات ، حتی درتبریز هم بارهاکوشیده‌بودمیان روس وعثمانی را بگیرد واز تشدید بحران روابط دوکشور جلوگیری کند . گو آنکه احساسات شخصی خود را پنهان میداشت‌ولی‌بزحمت میتوانست چنان خبرهایی راکه ازروش خشونت آمیز ونامعقول‌روسها گواهـی میداد قبول‌کند. در هرصورت ناگـزیر بود شخصاً تحقیقاتی صورت بدهد . غذای خود را نیمه‌تمام گذاشته‌برخاست و گفت:

ـبرویم!

وقتی ازقهوه‌خانه بیرون آمدند واسبهاراسوارشدند « غفوربیك» متوجه‌گشت که‌ژنرال قنسول بطرف‌تبریزمیتازد . با تعجب پرسید :

ـافندی ! آیاواقعا میخواهید به تبریز بروید ؟

«عاطف‌بیك» خندید :

ـمعلوم است . . . پس‌خیال کردی‌به‌استانبول خواهیم‌رفت؟!

ـاما . . . چه بگویم ؟ ... شایدحرف های مرا باور نکرده‌اید و می‌پندارید که‌اغراق میگویم ...

ـنه . . . همه‌چیزراقبول دارم . ولی‌من‌نباید تنهابفکرخودم‌باشم من‌مسؤول جان ومال همگی اتباع عثمانی‌هستم‌وبایدبفکرآنها هم‌باشم بااینحال خیالت راحت باشد ، من‌همه‌جور احتیاط خواهم کرد و سعی میکنم مفت‌ومسلم‌بدام کسی نیفتم !

سه ساعت از ظهر گذشته ، « عاطف بیك » و همراهان به تبریز رسیدند . «عاطف‌بیك» بخاطرآنکه‌مبادا ورود آنها به شهر جلب توجه کند ، دریکفرسخی‌شهرازهمراهانش جداشدودستور داد آنهاآهسته‌تر حرکت‌کنندوساعتی‌بعدازا و واردتبریزشوند.

هنگام ورود به‌شهر ، بامشاهده دوتــن از سربازان مسلح روسی که‌درمقابل دروازه کشیك میدادنــد « عاطف‌بیك » مطمئن شد در شهر حوادثی روی داده و احتمالا فرمانده قوای روس دست به یك کودتــا زده‌است .

بنظرش رسیدقبل‌ازهرکار،بهتراست همکارآلمانی خود « ویلهلم لیتن» را ملاقات کند وحقیقت اوضاع را از زبان او بشنود . بااین‌نیت یکسره بطرف‌کنسولگری‌آلمان رفت . «لیتن» کنسول‌آلمان درحالیکه

شدیداً مضطرب‌بنظر می‌رسید، «عاطف بیك» را به‌اتاق کار خود دعوت کرد . دراتاق رااز داخل بست وپرسید :

ـ شمااز کجا می‌آئید ، افندی ؟

«عاطف بیك» شانه‌هایش را بالا انداخت :

ـ همین حوالی . . . مـن یکی‌دوروزمیهمان دوستی بودم که در اطراف «میاندوآب» ملك و آبی دارد . در مراجعت چیزهایی شنیدم که البته باورنکرده‌ام . . .

« لیتن » گفت :

ـ لطفا باور کنید ... واز بخت خودتان ممنون باشید که در شهر نبوده‌اید والاهم اکنون یك مسافرت‌مجانی به‌سیبری درپیش داشتید !

ساعتی پیش از آن ، وقتی چنان سخنی ازدهان « غفوربیك» خارج میشد ، عاطف‌بیك آنرا یك تصور پوچ وعوامانه می انگاشت . اما اینك‌کنسول آلمان بـود که همان سخن راتکرار میکرد.با تعجب گفت :

ـ چیزی نمانده است‌نسبت به‌گوشهای‌خودم سلب اعتماد کنم... این چه حرفی است میزنید ؟ من آدم گمنام وعوامی نیستم که در کنار خیابان‌دستبند‌به‌دستم‌بزنندومثل برده‌یی به‌کشتی انداخته درگوشه‌دیگری از دنیا پیاده‌ام‌کنند و به‌بیگاری بکشند ... من‌یك‌دیپلماتم . ازمصونیت سیاسی برخوردارم .بعلاوه دولت متبوع من‌بیطرف است، خودم نیزبا بسیاری ازرجال و معاریف روسیه دوستی دارم . . .

«لیتن» باکف دست برپیشانی خودکوفت وگفت :

ـ مرا ببخشید ..... هیچ توجه نداشتم‌که شما این دوروزه‌درشهر

نبوده‌اید وطبعاً حق‌دارید اگراز آخرین اخبارجنگ بیخبر باشید .....
لازم بود قبلابشما گفته‌باشم که دولت عثمانی‌رسما واردجنگ شده و به روسیه اعلان جنگ داده‌است ....

«عاطف‌بیك» رنگباخته‌وحیرت‌زده ازجاپرید، این‌خبرمیتوانست حوادثی راکه روی‌داده‌واورابکلی گیج کرده بودتاحدودی توجیه کند . مع‌الوصف باور کردنش آسان نبود :

ـ غیرممکن است .... شك‌ندارم که یك‌شایعه‌سازهمه‌مارا بازیچه قرار داده است !

«لیتن» کشوی میزخودراگشود وتلگرافی‌راکه به‌رمز مخابره‌شده بود بیرون‌آورد :

ـ مگر آنکه قبول‌کنیم سفارتخانه ما هم با این شایعه پرداز همکاری دارد !

در این تلگراف «فون کاردورف» شارژه دافر سفارت آلمان پیوستن دولت عثمانی را به جنگ اعلام میداشت وازلحاظ تحولی که براثرورودعثمانی‌درجنگ‌به‌وقوع می‌پیوست، نکاتی‌را به‌کنسول‌آلمان درتبریزیادآورمیشد .

ژنرال قنسول نشست وسرش‌را میان دستهایش گرفت . جای تردید نبودکه دولت متبوع وی‌وارد جنگ شده است . باخود اندیشید که بی‌تردید گزارش امر ودستورالعمل‌های لازم‌را سفارت عثمانی در تهران به‌کنسولگری اعلام داشته وبرعهده اوست‌که فوراً به‌دفتر خود شتافته ترتیب‌کشف رمزرا بدهد ودستورالعملهای صادره رابکار ببندد. وقتی از جای برخاست و نیت خودرا توضیح داد ،«لیتن» یکه خورد :

ـ چه میگوئی مرد ؟ مگر ازجان خودت سیر شده ای یا حقیقتاً هوس کار کردن در معادن سیبری به‌سرت زده است ؟ .. قدم در حوالی کنسولگری بگذاری اسیر قزاقها میشوی !

«عاطف‌بیك» گفت :

ـ جزاین چکار میتوانم بکنم ؟

ـ همینجا بمانید تا اوضاع روشنتر شود .

«عاطف بیك» سری تکان داد :

ـ ولی مسؤولیتهای خودرا چه‌کنم ؟ اینکار درحکم‌خالی کردن سنگر وگریختن از مقابل مسؤولیت‌هاست ...مخصوصاً حالاکه دولت متبوع‌من وارد جنگ شده است !

اصرار «ویلهلم لیتن» برای منصرف ساختن‌ژنرال قنسول عثمانی از ظاهرشدن در محل کنسولگری نتیجه نبخشید و «عاطف بیك» حتی حاضر نشد پیشنهاد همکار آلمانی خود را پذیرفته قبلا به‌کنسولگری آمریکابرود وازکنسول آمریکا درخواست حمایت کرده، اقدامات‌خود را جهت حفظ جان ومال اتباع عثمانی وآلمانی ، ازطریق‌کنسولگری امریکا انجام دهد .

«لیتن» که ضعیف البنیه وعصبی مزاج بود، درمقابل سرسختی و یکدندگی سرکنسول عثمانی شدیداً رنجیده خاطرشد وچون از تعرض سربازهای‌روس به‌کنسولگری‌آلمان بیمناك‌بود،تصمیم‌گرفت ازکنسول امریکا استمداد کند .

گذشته از«لیتن» و همسرش ،یك‌دختر جوان آلمانی در عمارت کنسولگری اقامت داشت . این دختر منشی کنسولگری بود وآن ایام

اغلب درمصاحبت خانم «لیتن» بسرمیبردومیکوشید تااورا سرگرم‌داشته از نگرانیهایش بکاهد . «لیتن» همسرش را به اتفاق آن دختـر روانـه کنسولگری امریکا کرد وساعتی بعد ، خودش نیز به‌آنها پیوست . آنها باخانواده «پاتوگ» کنسول امریکا درتبریز سابقه دوستی و آمد و رفت خانوادگی داشتند ، بهمین جهت وقتی «لیتن» به‌کنسولگری رسیـد ، اعضای خانواده « پاتوگ » همسرش را در میان گرفته مشغول گفت و گو بودند.

«عثمانی ۲عتی در کنسولگری امریکا بسربرد . کنسول امریکـا « گوردن پاتوک » به وی اطمینان داد با سر کنسول روسیه مذاکره کرده و برای نمایندگان سیاسی و اتباع ممالك خارجی تـأمین گرفته است . علیهذا برای او و خانواده اش خطری متصور نیست . با این اطمینان «لیتن» به‌کنسولگری بازگشت ، معهذا دو تفنگداربه محافظت کنسولگری‌گماشت که شب‌را به‌نوبت کشیك میدادند و مراقب اوضاع بودند .

شب به‌آرامی گذشت . ساعت ۹ بامداد پیشخدمت باانگشت‌چند ضربه بردر اطاق خواب کنسول زد واطلاع دادکه صبحانه‌حاضراست. «لیتن» از [illegible] پیش لباس پوشیده بود و کنار پنجره نشسته بود و بـه حوادثی که روی داده بود می‌اندیشید. اما همسرش هنوز دررختخواب بود . از همینرو «لیتن» از پشت دردستور دادکه صبحانه را برای آنها به اتاق خواب بیاورند. بعد ازصرف صبحانه نیزدرحالیکه خانم«لیتن» اظهار کسالت میکرد، کنسول اندیشناك‌روی‌صندلی خود نشسته، نگاهش

را به نقطه یی در دور دست آسمان دوخته بود . ساعتی بعد ، دوباره در زدند و اینبار منشی سفارت با صدایی هراس زده ، اجازه دخول خواست .

«لیتن» دررا گشود . دخترخانم آلمانی ، پریشانحال واردشد و بلافاصله گفت :

ـ هم الانفوجی ازقزاق‌هاجلوی عمارت کنسولگری پیاده‌شدند. بانو « لیتن » وحشتزده از تختخواب بزیر آمد ونگاه مضطربخودرا به شوهرش دوخت .کنسول ازوی خواست بلافاصله لباسش‌را عوض کند و چند لحظه بعد، ازدر کوچکی‌درعقب عمارت که به‌یك کوچه‌ی باریك گشوده میشد،خارج شدند .

قزاق‌ها، جلوی دراصلی کنسولگری‌پرسه میزدند واز وجود چنان دری هم خبرنداشتند .آنها وقتی ازفرار«کنسول» باخبرشدندکه «لیتن» وهمسرش‌در کنسولگری امریکااقامت گزیده، خودراتحت‌حمایت‌دولت امریکا قرار داده بودند !

حمله‌به‌کنسولگری‌آلمان، کنسول امریکارا سخت‌متعجب‌ساخت و بوسیله تلفن‌از«آرلف» ژنرال‌قنسول‌روس‌درباره‌این نقض‌قول،توضیح خواست . لکن «آرلف»متعذر بودکه اختیارات وی بشدت‌محدودشده و بموجب یك دستورالعمل تلگرافی موظف است تا اطلاع ثانوی کلیه تصمیماتی را که از طرف فرمانده قوای، قزاق‌اتخاذ میشود تاییدو باوی همکاری کند .

ساعتی بعد، نسخه‌یی ازیك‌اعلامیه که بردرودیوارشهرالصاق‌شده بود ، به‌دست‌کنسول امریکارسید ومتعاقب آن رفته‌رفته گروهی‌ازمردم

در مقابل کنسولگری گردآمده بنفع آلمان وعثمانی و به هوا خواهی از کنسول آلمان که درپناه پرچم امریکا قرارگرفته بود ، تظاهراتی آغاز کردند . «پاتوگ» درحالیکه باتأسف سرتکان میداد، اعلامیه روسها را بدست «لیتن» داد :

اعلان

«دراین اواخر معلوم شدکه قنسول آلمان به‌اتفاق قنسول‌اطریش وقنسول عثمانی و به‌دستیاری اشرار میخواهند درداخله تبریز ودرحدود آذربایجان اسباب آشوبی فراهم بیاورندکه اهالی‌را دچار مهلکه‌سازند و وقایع سه‌سال قبل‌را بدرجه ظهور رسانند . چون فی‌الحقیقه انتظـام مملکت آذربایجان را نظامیان روس بعهده‌گرفته‌اند ودولت‌ایران‌بالفعل قوه مکفی استقرار امنیت نداردبنابراین برحسب‌امردولت قوی‌شوکت روسیه روز دوشنبه ۱۳ ماه نظامیان روس ، قنسول عثمانی واطریش را توقیف و تحت الحفظ روانه تفلیس نمودندکه ازسوءِ افکار واقدامات فاسده آنها اهـالی دچار مهلکـه نشوند . قنسول آلمـان هم به سـوء افکار خودپی برده قبل‌از وقت در قنسولگری آمریك متحصن میشود.

«نظامیان روس درحفظ آسایش‌اهالی و انتظام حدود آذربایجان همه قسم اقدامات مجدانه مینمایند . جنرال قنسول دولت بهیه روس... آرلف » .

«لیتن»که میکوشید جلوی اشکهای خود را بگیرد، اعلامیه را بکناری گذاشت وگفت :

ـ بیچاره «عاطف بیك» ... او فدای وظیفه شناسی خود شـد .

کاش اولیای دولت‌عثمانی قدر فداکاری اورا بدانند.

«لیتن» حس‌میکرد بدنش‌داغ وسرش سنگین شده است . دستی برپیشانی خودکشید وگفت :

ـ همین‌راکم داشتم .. چنددرجه تب !

«پاتوك» نبض اورا بدست گرفت وتصدیق کرد :

ـ بله ، تب دارید .. خیال میکنم بهترین کاراینست که استراحت کنید .

«لیتن» چند روزی دربستر بیماری بسربـرد . شهر همچنـان در اختیار قزاق های روس بود وهرروز خبر تازه‌یی از شدت عمل آنها به کنسولگری امریکا می‌رسید .کنسول امریکاکه میدانست درآنشرایط کاری ازدست «لیتن» ساخته نیست،ازآنچه‌درشهر میگذشت چیززیادی به وی‌نمیگفت . اوسعی میکرد روس‌ها را ازخشونت بااتباع خارجی بازدارد و بدنبال گفت وگویی طولانی با«آرلف» اورا متقاعد ساخت که بهتراست اجازه دهد اتباع خارجی، تبریزرا ترك گویند. خارجی‌ها که وحشت زده به‌خانه‌های خود پناه برده وهرلحظه منتظر تهاجم قزاق ها بودند ـ بخصوص اتباع آلمان واتریش ـ این‌فرصت‌را مغتنم‌شمرده به محض آنکه اعلام شد میتوانند ازتبریز خارج‌شوند ،بسرعت‌کاروان هایی تشکیل داده بامختصر اثاثه‌یی که قادربه‌حمل آن‌بودندراه تهرانرا درپیش گرفتند . این‌خبر «لیتن» راکه اندکی حالش بهبود یافته و تبش پائین‌آمده بودسخت مسرورساخت وباخوشحالی ازبستربیماری خارج شد ولی‌سه روزبعد «آرلف» باتأسف فراوان به«گوردون پاتوك» اطلاع دادکه تصمیم وی‌باعکس‌العمل شدید دولت‌تزاری روبروشده وبناگزیر

دستور داده است پادگان‌های روسی عرض راه ازحرکت اتباع آلمانو اتریش بطرف تهران جلوگیری کرده آنهازا به‌تبریز بازگردانند !

طولی نکشیدکه مسافران، خسته ودهشت زده، ازنیمه راه تهران بازگشتند . قزاق‌ها قبلا چند مسافرخانه را درتبریز تخلیه‌کرده بودند و زنان‌ومردان‌وکودکانرا که‌ازفرط وحشت حال درستی نداشتند ،تحت‌ـ الحفظ درآن مسافرخانه‌ها جای دادند .

تبریز ازمشاهده‌رفتاری که‌نسبت به‌اتباع‌خارجی‌صورت‌میگرفت، سخت به‌هیجان آمده بود . خاطره فجایعی که قزاق‌ها دربدو ورود بـه تبریز آفریده بودند ، اعدام جمعی وحبس وشکنجه مشروطه خواهان، درخاطر اهالی جان میگرفت وشایع بودکه روس‌ها خیال دارند همـان رفتاررا درباره اتباع‌خارجی معمول دارند. «سرداررشید»درعین حال‌که خودرا نسبت به‌جان ومال خارجیان‌مقیم آذربایجان‌مسؤول‌حس میکرد، درعین حال اطلاع یافته بود بین طبقات مردم وانجمن‌ها ، تماس هـای محرمانه‌یی جریان داردومحتمل است‌مردم‌خشمگین درقبال تندروی‌های قوای‌قزاق دست‌به‌اقداماتی بزنند .

«سرداررشید»دست‌بکارشد. ابتداضمن تلگرامی‌نگرانی‌شدیدخود رادرخصوص‌اوضاع‌تبریز، به‌تهران‌اعلام‌داشت. سپس«آرلف»و«پاتوك» را به ملاقاتی فوری فرا خواند واعلام خطرکردکه‌براثر تندروی قزاق ها نطفه یك شورش مسلحانه ازطرف اهالی منعقد شده است واگرمردم تبریز ازجای بجنبند ، این شورش ظرف‌کمترین مدت به‌سراسر ایران سرایت می‌کندوآتشی مشتعل خواهدشدکه‌دودآن مستقیماً درچشم‌روس ها وانگلیس‌ها خواهدرفت.

«سردار‌رشید» ازهردو کنسول تقاضا کردمساعی خودرا بکاربسته وخامت اوضاع را به سفارتخانه‌های خودشان در تهران اطلاع دهند و مخصوصاً به «آرلف» توصیه‌کرد تارسیدن جواب، قزاق‌هاراازهر گونه اقدام خشونت‌آمیزی بازدارد.

براثر این اقدامات، اوضاع تا حدودی تغییرکرد و سر انجام خانواده‌هایی که با سخت‌ترین شرایط، درمسافرخانه‌ها بسر میبردند از خطر رهیدند، به‌پاره‌یی ازآنها اجازه داده‌شدراه تهرانرا درپیش‌گیرند وپاره‌یی‌نیز ازراه جلفا به فنلاند وسوئد اعزام شدند تا ازآنجا به کشورهای‌خودشان بازگردند.

* * *

اوضاع آذربایجان بازهم تغییر کرد. چندروز بعد، شایعاتی‌در شهر انتشاریافت که‌ازپیشروی سریع قوای‌مسلح کرد وعثمانی‌درنواحی مرزی‌حکایت داشت. این اخبار که ابتدابا‌تردید تلقی می‌شد، باگزارش های بعدی دائر به عقب نشینی روس‌ها، سقوط پیاپی شهرهائی که در اختیار قوای روسیه قرار داشت‌و پیوستن سواران «صمد خان شجاع‌الدوله» به‌کرد ها و ترکها، پیوسته قوت می‌گرفت وهیجانی در شهر برانگیخته بود.

اعلامیه«آرلف»گرچه‌این شایعات را تکذیب میکرد و اطلاع میداد:«قشون‌دولت امپراتوری‌ازسرحدجلفابه‌ایران وبهرسمت بقدرلزوم عازم هستند، سرحدات وراههای خوی‌را تماماقشون‌امپراتوری‌متصرف ومحافظ بوده وبه‌خاك عثمانی نیزداخل شده‌اند» ازهیجانی که هردم رو بتزاید میگذاشت،چیزی نکاست. برچیده شدن بانك روس و خروج عجولانه ارامنه وروس‌هاازشهر، شایعه پیشروی سریع قوای عثمانی را به‌طرف تبریز تقویت‌میکرد.

«آرلف» مأیوسانه از سردار رشید درخواست کرد شخصاً ببازار رفته شایعات را تکذیب کند و از مردم خواستار شود دکانها راگشوده برسر کسب و کار خود بازگردند . اما این تدبیر هم نتیجه‌یی نداد .

خبر می‌رسید که امپراطور روسیه به تفلیس آمده و قوای زیادی در پشت مرزهای ایران متمرکز ساخته است . «آرلف» بـه امید آنکه قوای مزبور برای مقابله با قشون عثمانی اعزام خواهد شد چند روزی خونسردی خود را حفظ کرد و برای خنثی ساختن اثر شایعات و گزارش پیشرفت‌های قوای کرد و ترك کوشید امابعوض قوای تازه‌نفس روس ، سربازان شکست خورده و مجروح که از مقابل سپاه کرد و ترك گریخته بودند ،وارد تبریز شدند !

دیگرجائی برای پرده پوشی و کتمان وقایع وجودنداشت . همه چیزآشکار شده بود .«آرلف» باکنسول امریکا به مذاکره پرداخت که در صورت لزوم پرچم امریکا برفراز کنسولگری روسیه افراشته شود و خود او به اتفاق اتباع متفقین و اعضای کنسولگری‌به‌کنسولخانه‌امریکا پناهنده شود . روزبعد همین تقاضا از طرف کنسول فرانسه به‌عمل آمدو بالاخره کنسول‌انگلیس‌نیزدرحالی که‌سواران‌نیزه‌دارهندی‌اوراراسکورت میکردند و قصد حرکت به تهران را داشت از کنسول امریکا خواست که‌پرچم‌اتازونی‌را برسردر کنسولگری انگلیس نصب کند .

با نزدیك‌شدن قوای عثمانی به‌تبریز «آرلف» نیز صلاح خود را درآن دید که‌بطرف‌روسیه حرکت کند.«لیتن» درحالی که کنار«گوردون پاتوك» نشسته بود باکالسکه از کنسولگری امریکا خارج شد و در شهر بگردش پرداخت . اهالی با فریادهای «زنده‌باد اسلام ـ زنده‌باد آلمان»

اورا استقبال میکردند . با حضورجمعیت‌انبوهی که اطراف کنسولگری آلمان‌گرد آمده بود و ابراز احساسات میکرد ، بار دیگر پرچم آلمان با نقش عقاب بر فراز عمارت‌کنسولگری به اهتزازدرآمد .

پس از آن‌کنسول آلمان به اتفاق کنسول امریکا،«سرداررشید» را در عمارت حکومتی ملاقات کردند . نایب‌الأیاله درخواست داشت برای حفظ تبریزازخطرچپاول وزدوخورد طرفین درداخل شهراقدامات لازم بعمل آید . ضمن مذاکرات طولانی توافق شد قبل ازورود قوای مشترك کردها و عثمانی‌ها به تبریز ، قوای مسلح روس از شهر خارج شود و سفارت آلمان برای حفظ انتظامات شهردرموقع ورود سپاهیان عثمانی ، از دولت عثمانی تضمین بگیرد .بعلاوه‌ازتهران خواسته شود برای حفاظت شهرعده یی ژاندارم به تبریز بفرستند. طولی نکشید که قوای‌عثمانی تحت فرماندهی «احمدمختاربیك» وارد تبریز شد و بدون برخورد با مقاومتی ، جای نیروهای قزاق راگرفت .

مردی در دام

«جرج‌چرچیل»نایب سفارت انگلیس، پوشه‌یی راکه برروی آن کلمات «محرمانه، مستقیم» بچشم میخورد، جلوی وزیرمختارگذاشت. روی لبهای نازك او لبخند فاتحانه‌یی میرقصید :

ـ اینهم فتحنامه‌یی که متاسفانه هیچکدام از مامورین ما نمیتوانند در افتخارش سهمی ادعا کنند.

«سروالتر تونلی» در حالیکه پرونده را میگشود ، شانه‌هایش را تکان داد

ـ من هنوز هم نمیتوانم قبول کنم که کشف این ماجری صرفاً بر اثریك حادثه روی داده است . در تاریخ دیپلوماسی بارها اتفاق افتاده که دول دوست ، وقتی منافعشان مقتضی بـوده ، دست یکدیگر را رو کرده‌اند ... وعجب اینکه در غالب موارد رازپنهان براثر یك «حادثه» از پرده بـدر شده است ! بهرحال ، شك دارم که ماموران آلمانی در ایجاد «حادثه» اخیردخالت نکرده باشند . بالاخره یکروز حقیقت قضیه راکشف میکنم ...

«چرچیل» روی صندلی نشست وپاهای بلند استخوانی خود را رویهم انداخت :

ـعالیجناب درین استنباط اصرار نورزید!

وزیر مختارسرتکان‌داد :

ـ ابداً .. فقط کنجکاوی خودم را ارضاء میکنم .

«سروالترتونلی» آنگاه به مطالعه‌گزارش پرداخت . گزارش ، خلاصه‌یی بود ازماجرای کشف مقاصد وبدام انداختن یك هیأت‌عالیرتبه عثمانی درتهران . این خلاصه‌برای مخابره‌به «لندن»تنظیم شده وحاکی از آن بودکه اعضای هیأت مأموریت داشته‌اند پیامهایی ازطرف دولت عثمانی به امیرحبیب‌الله خان وبرخی سران‌عشایرافغان وبلوچ رسانیده، ایشانرابه همکاری‌علیه متفقین وتدارك موجبات حمله‌بزرگی ازسرحدات شمالی هندوستان دعوت کنند . وزیر مختار ، وقتی از مطالعه‌گزارش فارغ شد خود را در صندلی رها کرد و به نقطه‌یی روی دیوار روبرو خیره شد :

ـ صرفنظر ازجریان امر، اصل قضیه حائزکمال اهمیت است... تحریك افغانها و عشایر شمال هند به شورش و قیام برضد بریتانیا ... با مشکلاتی‌که ما در قبال شورش طلبان هندوستان داریم همانقدر کافی است این تحریکات ازناحیه شمال آغاز شود وفتنه عظیمی برانگیزد... معلوم میشود ما درباره دیپلوماسی ترکها اشتباه میکنیم وآنها درطرح نقشه‌های ماجراجویانه دستکمی از متحد خود ندارند !

بدنبال این‌سخنان ، چنانکه‌گفتی‌نکته‌تازه‌یی‌جلب‌نظر وزیرمختار انگلیس راکرده باشد ، شتابان بطرف « چرچیل » روکردو گفت :

ـبنظرشما این‌گزارش برای عطف توجه «لندن» به اهمیت قضیه کافیست ؟... نه ! میترسم اصل‌موضوع چندانکه بایدموردعنایت‌واقع نشود . لطفا در اطراف هدفهای این نقشه واهمیت ماموریت« افندی »

توضیح بیشتری بدهید !

«چرچیل» به علامت اطاعت سری فرود آورد و گزارش را باردیگر برای اصلاحاتی که وزیر مختار یادآور شده بود به اتاق خود برگرداند.

* * *

همانروز که نایب سفارت و وزیر مختار انگلیس در باره عقیم ساختن نقشه « عثمانی » برای ایجاد ارتباط باامیر افغانستان گفت وگو میکردند ، سفارت آلمان نیز سرگرم بررسی همین پرونده بود .

سفارت آلمان درباره فعالیتهای هیأتی که تحت ریاست «عبیدالله افندی » از استانبول عازم افغانستان شده بود اطلاعات مبسوطی در اختیار داشت . اسناد وگزارشهای مربوط به این هیات پرونده جالبی را تشکیل میداد که آخرین برك آن همانروز براوراق پرونده اضافه شده و سخت توجه مقامات سفارت را جلب کرده بود .

درحالیکه «اتوفون هنتیك» روی پرونده خم شده بود واز اوراق آن یادداشت هایی برمیداشت ،« فون کاردورف» یك گفت وگوی تلفنی را ادامه میداد . مکالمه طولانی شده بود و «هنتیك» گرچه بنظر میرسید حواسش ششدانك متوجه پرونده است ، گهگاه دست از کار میکشید و به مذاکرات « کاردورف » گوش می سپرد . عاقبت «فون کاردورف» با خدا حافظی سریعی گوشی را روی تلفن گذارد و بسوی « هنتیك» رفت :

ـ می بینی ؟ این دومین بار است که سفیرعثمانی تلفن میکند و اصرار دارد پای ما را در قضیه «افندی» بمیان بکشد ... سفیر اصرار دارد که ما بالاتفاق نزد « مستوفی » برویم و آزادی حضرات را موکداً از دولت

ایران خواستار شویم . خوب ، تکلیف چیست ؟

« فون هنتیك » با نگاهی شیطنت آمیز لحظاتی چند در چشمهای « کاردورف » نگریست . چهره اورنگی بخود گرفته وپیدابود که‌علیرغم عوارض طولانی‌مالاریا ، رفته‌رفته سلامت خود را بازمی‌یابد :

ـ ولی‌ظاهرا جناب سفیرحاضر نیست ازماموریت‌واقعی‌این‌هیأت سخنی‌بگوید... اگردولت‌ایران‌سؤال کند «عبیدالله‌افندی» وهمراهانش درایران چه‌میکرده‌اند وهدفشان چه‌بوده‌است‌شماچه‌جواب خواهیدداد؟ آیا تصور نمیکنید در صورتیکه دولت ایران به انگلیسها فشار بیاورد آنها همه‌چیزرا افشاء کنند وهر دوسفارتخانه متهم به مداخله در عملیات جاسوسی‌شوند ؟

«فون کاردورف»به کنایه گفت :

ـ اگراحیانا قضیه‌معکوس بود ،یعنی‌انگلیسها تصادفاًاز ماموریت سری‌شما اطلاع یافته‌بجای «عبیدالله‌افندی» شما را در مجلس میهمانی بدام‌انداخته بودندآیا من میتوانستم‌همه‌چیزرابرای‌سفیر عثمانی توضیح بدهم وبه‌این‌شرط همکاری اورا خواستارشوم ؟

«فون هنتیك »نکته‌یی‌را که‌درسخن « کاردورف»نهفته‌بوددریافت و زیرکانه پاسخ داد :

ـ اولا کسی که یك‌چنین‌ماموریت مهمی‌بعهده‌میگیرد مثل‌این آقای وکیل‌دعاوی بدنبال سورچرانی ونشست وبرخاست‌های‌اشرافی نمیرود لباس عوضی میپوشد وبا هویت مجعول ازبیراهه دنبال ماموریت خود می‌شتابدتاً درمجلس مهمانی‌بدام نیفتد ... ثانیا شما این دستور العمل

اساسی را ظاهرا فراموش کرده ایدکه وقتی جاسوسی بااسناد و مدارك محکوم کننده بدام افتاد کادر سیاسی موظف نیست بـرای استخلاص او بکوشد ، حتی لازم است‌درصورت لزوم هرگونه آشنائی وارتباطی رابا وی‌انکار کند .

«کاردورف» موضوع‌بحث را عوض کرد :

ـ بهرحال، من گمان‌نمیکنم عثمانیها در صدداعزام‌هیأت دیگری برآیند. زیرا اطمینان‌دارندکه‌ازین‌پس روس وانگلیس بـا چشمان باز مراقب فعالیت‌های آنها خواهند بود .

« هنیتك » گفت :

ـ ولی کار ما هم دشوار خواهد بود ... حالا دیگر دروازه های افغانستان مثل سدی غیرقابل نفوذ میشود ! معهذا چاره‌یی جز گذشتن ازمرزونفوذ کردن به‌خاك افغانستان نداریم. . .موفقیت ما درجبهه آسیا موکول‌به اجرای این‌نقشه‌است !

نقشه‌های بر باد شده

«واسموس» لحظاتی چند به «ورق» هایی که درچهارردیف، کنار هم‌چیده شده بودنگاه کردوسپس باپشت‌دست آنهارا بهم ریخت. سومین باربود که ورق‌ها به فال اوجواب‌منفی‌میدادند. قیافه «واسموس» گرفته وناراضی بنظرمیرسید.

درهمین لحظه‌انگشتی به‌درضربه زدو «نیدرمایر» بدرون آمد. «واسموس» در حالیکه او را استقبال‌میکرد، گفت:

ـ خوب‌دوست من، ظاهرااین آخرین دیدار ما در خاك عثمانی خواهدبود و پس‌ازآن بدست سرنوشت است که‌آیا وسیله ملاقات دیگری را بین مافراهم‌سازد یا دیدار به‌قیامت افتد...

«نیدرمایر» با حرکتی دوستانه، شانه او رافشرد:

ـ امیدوار باش پسر!

«واسموس» شانه‌هایش راتکان داد:

ـ اما این‌مقدمه مایوس کننده رانمیتوان‌نادیده گرفت... چند ماه وقت ما به‌بطالت گذشته ومثل اسیران جنگی سرگردان و بلاتکلیف بوده‌ایم. آنقدر معطل شدیم ودر هرمورد ارباب‌ها امروز و فرداکردند تا حریفان بخودآمدند وگرداگرد مادام گذاشتند... حالا دیگر هوس

بلند پروازی را باید از سربیرون کرد ... باید آهسته و با احتیاط قدم برداشت !

«واسموس» آنگاه آخرین اطلاعاتی را که بدست آورده بودبرای «نیدرمایر» توضیح داد :

ـ خلیج فارس یکسره دردست انگلیسهاست . یك تیپ مجهز در «بحرین» مستقر شده و «مارشال لادمن» باچندحرکت موفقیت آمیز دست متحدین مارابکلی از دهانه شط العرب کوتاه کرده و در آبادان موضع گرفته است. بنابراین ، اکنون دیگر نه درخلیج فارس میتوان دست به عملیات زد و نه در آبادان میتوان قشون پیاده کرد ... هیچ بعید نمیدانم بااین کیفیت ، انگلیسها بصره وحتی بغداد رانیز درمعرض تهدید قرار دهند !

«نیدرمایر» گفت :

ـ اینها را میدانم و بقدر کافی ازلحاظ پیشامد های اخیر متاسف شده‌ام ...

«واسموس» دستها را به کمرزد وباقیافه‌یی حیرت‌زده درچشمان «نیدرمایر» خیره شد :

ـ چطور ؟ ... من تصورمیکردم این اطلاعات کاملا جدیدو محرمانه است . مقامات رسمی حتی در اینکه مرا ازجریان قضایا مطلع سازند تردید بخرج میدادند ...

«نیدرمایر» گفت :

ـ بی‌شك این خبرها هم تازه‌است وهم بسیارمهم ... ولی من ازطریق یك مقام دست‌اول درجریان قرار گرفته‌ام ... صریحتر بگویم ، من

شب گذشته چند ساعتی با « ماژور کلاین » بودم ... بااین مرد در «حلب» آشنا شدم و به مناسبتی بین ما خصوصیتی برقرار شد. او همانوقت برای من فاش کرد که با ماموریت محرمانه یی به جنوب ایران میرود وریاست هیأتی رابعهده دارد . قرار بود آنها برای «مین» گذاری و در صورت لزوم انفجار لوله های نفت و پالایشگاه آبادان اقدام کنند . . . من ، نقشه خود را در باره خلیج فارس و خوزستان با توجه به ماموریت « کلاین » طرح کرده بودم اما او که دیروز به بغداد آمده است ازجریان کار سخت ناراضی بود . میگفت قبل از آنکه بتواند نقشه‌های خود را بموقع اجرا بگذارد با اقدامات سریع انگلیسها روبرو شده است ، با اعزام سپاهیان انگلیس و استقرار فوجی ازماموران مسلح در اطراف تاسیسات نفتی ... او همه قضایا را برای من تشریح کرد واحتمال میداد که انگلیسها ازماموریت وی وعملیاتی که باعنوان رمز «کارون» قراربود اداره شود اطلاع یافته‌اند . بهمین جهت دستور قطع ارتباط و مخابرات را داده و آمده است تا شخصا تماس بگیرد وباتعلیمات تازه نزدافراد خودبازگردد !

«واسموس» دستهایش را بهم مالیدو گفت :

ـ با این اتفاقات گمان نمیکنم از دست میسیون «کلاین» کاری ساخته باشد ... قول میدهم همین چند روزه انگلیسها در سراسر منطقه حتی یکنفر راکه تردیدی درباره‌اش وجود داشته‌باشد باقی نگذارند . به صلاح آقای « کلاین » است که افراد خود را فوراً فرا بخواند و اگر مسأله خرابکاری درتاسیسات نفتی جنوب ایران منتفی نشده‌باشد شاید دوستان ایرانی من بتوانند کاری صورت دهند !

«نیدرمایر» گفت :

ـمن‌موجبات ملاقاتی را بین‌شما فراهم میکنم ...

«واسموس» به تقویم جیبی خود نگاه کرد :

ـاما بشرط آنکه ازفردا نگذرد . من‌دیگر دراینجا کاری ندارم ، اسناد انتصاب من به عنوان کنسول «شیراز»تکمیل‌شده‌است وحداکثر تاسه‌روز دیگر به‌ایران میروم .

«نیدرمایر» گفت :

ـمن‌هم‌آماده حرکتم ... حواله‌یی که منتظرش‌بودم‌دیروزبدستم رسید وازقرار معلوم میبایستی در کرمانشاه آنـرا به‌بانك ببرم . امشب «کلاین» را خواهم‌دید وقراری‌برای فردا اول وقت میگذارم . اطمینان دارم که اورا خواهی پسندید ..

مجلس سوم
در آستانه بحران

بـا تصویب نصف بعلاوه یك اعتبارنامه هـا ، مجلس سوم بـه انتخاب هیات رئیسه پرداخت ومیرزا حسین خان پیرنیا «موتمن‌الملك» مرد موقر و مقتدر وخوشنام سیاست ایران را به‌ریاست برگزید .

مجلس،ظاهری آرام داشت . اما در پشت‌صحنه ، آثاریك‌بحران شدید ودسته‌بندی پارلمانی‌بچشم‌میخورد .جناحهای مختلف با تمام قوا میکوشیدند تا موقع خود را در پارلمان محکم کنند و برای جلب آن دسته از وکلا که هنوز صف خود را مشخص‌نساخته بـودنـد فعالیت شدیدی صورت میگرفت . حتی دیپلمات های خارجی نیز دربن صف آرایی دخالت داشتند وسعی‌میکردند مبارزه را درجهت منافع خودشان هدایت کنند .

اکثریت نمایندگان تااینزمان وابستگی‌خودرا به دو گروه‌متشکل پارلمانی یعنی «دمکرات» و«اعتدالی» اعلام کرده‌بودند و پس از تعیین هیات‌رئیسه، دمکرات‌ها به رهبری «سلیمان میرزااسکندری» واعتدالیون به زعامت «سید محمد صادق طباطبائی»درمقام آن‌بودند که هرچه‌زودتر روش سیاسی خود را مشخص ساخته درمسائل مهمی چون‌تعیین‌دولت

جدید و تعیین خط مشی سیاسی مملکت درقبال جنگی که آتش آن به داخل مرزهای ایران کشیده شده بود ، باقاطعیت اقدام کنند .

متفقین و متحدین هردو میدانستند آینده ایران بستگی به سرنوشت این کشمکش و صف آرایی اقلیت و اکثریت دارد . ازینرو هر کدام بنحوی میکوشیدند تا بنفع خودشان و بزیان حریف از جریان دسته بندیهای پارلمان بهره برداری کنند .

سفارت آلمان ، در صدد بود بین سلیمان میرزا و میرزا محمد صادق تفاهمی بوجود آورد و زمینه را برای ائتلاف دو فراکسیون قدرتمند «اعتدالی» و «دمکرات» فراهم سازد . درصورتیکه آنچنان ائتلافی صورت میگرفت «دمکرات» ها که درسیاست خارجی مخالف سرسخت متفقین بشمار می آمدند ابتکار عمل را بدست میگرفتند و دولتی را برسر کار می آوردند که بانفوذ روس وانگلیس به مقابله پرداخته ، حتی احتمالا به متفقین اعلام جنك بدهد و درصف متحدین مرکزی قرارگیرد .

ایران ، برخلاف عثمانی قوای مجهزی نداشت که دوشادوش سپاهیان دول متحده مرکزی و علیه متفقین وارد جنك کند . اما پیوستن ایران به دول متحده مرکزی ، از لحاظ سیاسی وسوق الجیشی اهمیت فراوان داشت . چه ، اولا راه برای مداخله آشکار آلمان و عثمانی در سراسر خاك ایران گشوده میشد و این کشور بصورت پایگاه مهمی مورد استفاده قرارمیگرفت . ثانیا مردم ایران که اکثرا مخالف روس و انگلیس وهواخواه سیاست آلمان بودند ، اسلحه بدست گرفته در مقابل تهاجم

احتمالی متفقین از مرزهای کشورخود پاسداری میکردند . ثالثا با کمك مردم‌ایران‌ومخصوصاعشایر ایرانی ، تاسیسات سیاسی و بازرگانی‌روس وانگلیس ، ازجمله‌بانکها و کنسولگری‌ها وموسسات تجارتی وبالاخره صنایع نفت خوزستان مصادره و تصرف میشد . رابعا پلی که آلمان و عثمانی برای لشکرکشی‌به هندوستان احتیاج داشتند دراختیار آنها قرار میگرفت درحالیکه ورود دومین کشور مستقل اسلامی‌درجنگ، بیگمان افکارعمومی‌را درافغانستان‌تحریك‌میکرد و «امیرحبیب‌الله‌خان» بـرای جنگیدن با روس‌وانگلیس تحت فشارقرارمیگرفت .

حتی‌اگر چنان نتایجی هم‌حاصل نمیشد ، وجود مجلسی متفق و یکدست ، مجلسی برخوردار از حمایت کامل افکار عمومی ، عامـل بسیارمـوثری درجهت‌تامین مقاصد سیاسی‌آلمان و متحدین آن کشور بشمار می‌آمد و روس وانگلیس هرگزنمیتوانستندکابینه‌یی‌ازطرفداران خود تشکیل بدهند .بفرض هم‌که چنان دولتی روی کارمی آمد پیوسته زیرفشارمستقیم‌مجلس قرارمیگرفت .

محافل وابسته‌به‌متفقین ازین‌ماجراها غافل‌نبودند وباتوجه بنتایج وخیمی‌که ائتلاف‌احتمالی‌دوگروه «اعتدالـی» و«دمکرات» دربرداشت از طرفی باتمام قواکوشش میکردندکه مانع از چنان ائتلافی شوند. از طرف دیگر باهشیاری بسیارمراقب فعالیت‌هایی بودندکه درزمینه‌تشکیل دولت جدید جریان داشت.

مطابق عرف وسنت پارلمان، هنگامی‌که‌دوسوم اعتبارنامه‌ها بـه تصویب می‌رسید ومجلس شورای ملـی آمادگی خود را برای شروع

بکار اعلام میکرد، می‌بایستی دولت استعفا کند و دولت جدیدی تشکیل شود.

درمحافل مختلف، راجع به‌دولت جدید وشخصیتی که میباید کابینه را تشکیل دهد عقاید مختلفی وجود داشت. اسامی اشخاصی نیز به‌عنوان نامزدهای احتمالی ریاست دولت بگوش می‌رسید، احتمال غالب بر آن بود که میرزاحسن‌خان مستوفی «مستوفی‌الممالك» مأمور تشکیل‌کابینه شود درحالیکه مستوفی وتنی چند از اعضای‌کابینه وی به‌وکالت مجلس انتخاب شده بودند واعتبارنامه ایشان در دستور مجلس شورای ملی قرار داشت . هرگاه مستوفی عضویت مجلس را می‌پذیرفت ، موضوع و زارتش منتفی بود و میبایستی فرمان ریاست وزراء بنام دیگری صادر شود.

همانروز که‌موتمن‌الملك به‌ریاست‌مجلس انتخاب شد،«مستوفی» برای تبریك‌گفتن به‌منزل وی رفته وضمن مذاکراتی اظهارکرده بود بعلت خستگی وکسالت تصمیم دارد وکالت مجلس را پذیرفته، عملا از ریاست دولت کناره بگیرد.

موتمن‌الملك میدانست بحث کردن بامستوفی مستلزم فرصت و شرایط مناسب تری است، ازینرودرملاقات باروسای فراکسیون‌هاقضیه را مطرح کرد و متذکر شد که اگر خواستار ابقای «مستوفی» باشند بهتر است قبل از آنکه اعتبارنامه‌وی مطرح شود، نظریه خود را اعلام کنندواوراکه ازتصمیمی که‌گرفته‌است منصرف سازندوالا درفکر توافق برای تعیین جانشین «مستوفی»باشند.

بدنبال این‌گفت‌وگو، فعالیت شدیدی بمنظور منصرف کردن

«مستوفی» ازکناره‌گیری آغاز شد، اکثریت وکلا معتقد بودند درآن شرایط تنها «مستوفی» است‌که میتواند موازنه سیاسی و بیطرفی کشور را درجریان جنگ حفظ کند، زیرا «مستوفی» از وجاهت ملی و احترام واعتماد سفرای‌کشورهای متخاصم برخوردار بود وشخصیت وی جای خالی بسیاری از عوامل راکه برای دفاع از تمامیت ارضی و استقلال سیاسی مملکت لازم بود پرمیکرد، بعلاوه احمدشاه نیز درآن احوال کسی را مناسبتر از«مستوفی» نمیدانست.

بحران، باتصویب اعتبارنامه «مستوفی» و نیز اعتبارنامه‌های ذکاءالملك«فروغی» وحاجی محتشم‌السلطنه «اسفندیاری» که درکابینه مستوفی عضویت‌داشتند به‌اوج رسید. ازین لحظه میبایستی وزرایین عضویت‌کابینه یاوکالت‌مجلس، یکی راانتخاب وتصمیم‌خودرا به‌مجلس اعلام کنند.

دراینموقع نه‌فقط «دمکرات»ها بلکه «منفردین» «واعتدالیون»در زمینه ابقای مستوفی‌الممالك اتفاق نظر داشتند و مجلس بااکثریت تام نسبت به‌زمامداری «مستوفی» ابراز تمایل میکرد. براثر همین توافق، روسای فراکسیون‌ها وتنی‌چند اززعمای‌اکثریت واقلیت منجمله‌سلیمان میرزا ، سیدمحمدصادق‌طباطبایی،میرزاقاسم‌خان«صوراسرافیل»وارباب کیخسرودر «ونك» به‌منزل مستوفی رفتند .

گفت‌وگویی‌که بدینترتیب از ساعت هشت‌شب شروع شده بود تانیمه‌شب بطول انجامید وچون قبلا نیزاحمد شاه با «مستوفی» صحبت کرده وتمایل شخصی خود رادائر به ادامه‌زمامداری‌وی، ابرازداشته بود سرانجام «مستوفی» پذیرفت‌که از وکالت مجلس عذر بخواهد وکابینه

جدیدی تشکیل دهد.

روز بعد، وقتی روسای فراکسیونها نتیجه مذاکرات خود را با «مستوفی» به‌اطلاع نمایندگان رسانیدند، بنظر میرسید که بحران خاتمه یافته است، اما بلافاصله تضاد عقیده‌یی که نسبت به‌انتخاب وزراء بروز کرد، باعث ادامه بحران شد.

این بحران را ازیکطرف نامزدهای ریاست دولت که باابقای مستوفی، امیدشان مبدل به‌یأس شده بود واز طرف‌دیگر سفارتخانه‌های خارجی‌هر کدام‌بنوعی، دامان میزدند. سیاست‌خارجی، بخصوص‌درباره وزرای خارجه وداخله‌حساسیت نشان میدادچه این دو وزیر در تعیین مسیر مسائلی که باجنگ ارتباط میبافت نقش موثرداشتند و متفقین، خصوصا مایل‌نبودندسرنوشت دو وزارتخانه‌مهم‌خارجه وداخله‌بدست عناصرمخالف‌بیفتد.

فشارهای داخلی وخارجی درمورد ترکیب‌کابینه، مستوفی‌راکه ناراحتی عصبی‌ودرنتیجه بیماری زخم معده‌اش شدت‌گرفته بود،چندبار مصمم ساخت که‌قول خود را پس‌گرفته ازریاست‌وزراء استعفاکند ولی هر نوبت بااصرار شاه وسایرین روبرومیشدکه از وی‌می‌خواستند در چنان موقع حساسی میدان راخالی نگذارد.

روزها ازپی‌هم‌میگذشت، مجلس آماده‌کار میشد ولی دولت‌هنوز تشکیل نشده بود.

صرفنظرازمسائل داخلی، آنچه موجب میشد«مستوفی»در تشکیل کابینه بااحتیاط بیشتری اقدام‌کندتحولات سیاست خارجی‌بود.تحولاتی که ورود عثمانی در جنگ بدنبال می‌آورد. قوای عثمانی، درجبهه

شمال روسها را عقب رانده و تقریباً تمام خاك آذربایجان را از چنگال رقیب بدر آورده بود. درجنوب نیزعلیرغم پیاده شدن قوای انگلیس وزدوخوردهایی که درخاك‌ایران وعراق‌بین‌طرفین جریان‌داشت،عثمانیها شهر اهواز را متصرف‌شده بودند .

پیشرفت‌عثمانی‌هادرخاك ایران،گو آنکه‌دست متفقین‌را ازشمال وجنوب کشور کوتاه میکردو به‌دولت امکان میداددرقبال فشارهای‌سیاسی آنهاقدرت عمل‌بیشتری‌بخرج دهد، معهذادر حدخودنگران کننده بود. دولت ایران اطلاعاتی در اختیار داشت که نشان میداد دولت عثمانی مقاصد توسعه‌طلبانه‌یی را درمرزهای شرقی خود تعقیب می کند واین اطلاعات‌راطرزعمل‌عثمانی‌هادرمناطق‌اشغالی به‌ثبوت‌می‌رساند .

«مستوفی» ازآن میترسید که مبادا در جریان خروج نیروهای عثمانی،بخصوص‌ازمنطقه‌آذربایجان،مشکلاتی‌روی‌دهد. براثراین‌شرائط «مستوفی» مصمم بودبرای وزارت داخله ازانتخاب وزیری‌که تمایلات دوستانه نسبت به متحدین داشته باشد پرهیزکند و کسی را در رأس‌این این وزارتخانه بگماردکه موضوع حفظ اختیارات دولت مرکزی و جلوگیری از مداخلات عساکر عثمانی را در مناطق اشغالی باجدیت وقاطعیت دنبال کند.

مستوفی، برای‌این منظورشاهزاده‌عبدالمجیدمیرزا«عین‌الدوله»را درنظرگرفته‌بوداما«عین‌الدوله» که‌خودداعیه‌صدارت‌داشت وبعلاوه‌تصور میکرداز بسیاری جهات آبش‌با«مستوفی»به‌یك‌جوی‌نخواهدرفت،جواب مساعدنمیدادوهمین گفت وشنودکارتشکیل‌کابینه‌رابه‌تعویق انداخته‌بود .

درخلال این‌احوال، مجلس سوم‌بارداعتبارنامه یکی‌از نمایندگان

برای اولین مرتبه‌قیافه‌نامساعدی‌نسبت‌به‌قدرت‌های خارجی نشان داد.

«حاج آقای‌شیرازی،»نماینده‌یی که اعتبارنامه‌اش دریک جلسه پرهیاهو و بدنبال چندین ساعت مباحثه با ۴۸ رای کبود در مقابل ۱۲ ورقه موافق ردشد، به طرفداری ازمستشاران بلژیکی متهم بود و شهرت داشت که باسفارتخانه‌های انگلیس و روس روابطی دوستانه دارد.

میسیون‌بلژیکی، به‌منظور ایجاد تشکیلات جدیدگمرك، ازطرف دولت ایران استخدام شده بود.مسیو «نوز»که دربدواستخدام‌بلژیکی‌ها ریاست هیأت مستشاران وسرپرستی تشکیلات‌گمرك را بعهده داشت شب عیدنوئل دریك‌مجلس بال ماسکه لباس روحانیون شیعه را پوشیده وبه‌اتفاق یکی دیگرازدوستان‌فرنگی خود باهمین لباس عکسی برداشته بود. این عکس درزمانی‌که نطفه انقلاب مشروطیت تکوین می‌یافت بدست آزادیخواهان افتاد وبه‌عنوان وسیله مؤثری برای تهییج افکار عامه مورداستفاده قرارگرفت. جنجالی که‌عکس «نوز»ودوست اروپائی او برانگیخت به‌پیشرفت مقاصد مشروطه خواهان کمك شایانی کرد وپس از تشکیل مجلس اول مسیو «نوز» مجبور شد به‌عنوان استفاده از مرخصی ،خاك‌ایران رابرای همیشه ترك‌گوید.

جای «نوز»رادرتشکیلات‌گمرك ایران، سرانجام «ژاك ـ ژوزف مرنار» گرفت‌که قبلارئیس‌گمرك مازندران واستر آباد بود.

«مرنار» دراین سمت، باسفارت روس و سفارت انگلیس روابط صمیمانه یی برقرارکردوهنگامی که‌براثراولتیماتوم‌دولت تزاری ،دولت

ایران ناچارشد«مرگان شوستر»مستشار آمریکائی وخزانه‌دار کل را برکنار کند ، «مرنار»باحمایت روسهاجای «شوستر» راگرفت واختیارات وسیعی را که بمنظور اصلاح تشکیلات مالیه به‌خزانه دار کل تفویض شده بود، تصاحب کرد.

طرز کاربلژیکی‌ها درگمرك ومالیه‌وقدرتی که‌تحت حمایت‌سیاست خارجی بهمرسانیده بودند،همواره‌نفرت ایرانیان رابرمی‌انگیخت ولی جانبداری شدید روس وانگلیس حکومت مقتدرانه‌آنها راتثبیت میکرد بطوریکه‌استعفاءنامه«مرنار»مدتهاروی‌میزهیات دولت‌بودووزراء جرأت تصویب آنرا نداشتند.

رد اعتبارنامه «حاج آقای شیرازی» مردی که‌به دوستی با«مرنار» ومستشاران بلژیکی شهرت داشت، درحقیقت اولین‌عکس‌العمل منفی مجلس‌سوم‌درقبال‌میسیون‌بلژیکی وحامیان‌آنهابود،هرچند درگیری‌روس وانگلیس درجنگ فرصت نمیداد درین‌گونه موارد بطور جدی مداخله واقدام کنند.

استقرار قوای عثمانی درآذربایجان واهواز، دیپلماسی روس و انگلیس را در ایران باوضع نامطلوبی روبرو ساخته بود.

چون‌کابینه جدید هنوز تشکیل نشده بود، وزرای‌مختارروسیه و انگلیس در ملاقات های پیاپی با «مستوفی‌الممالك» اصرار میکردند که دولت ایران درقبال ورود عساکر عثمانی وتوقف آنها در خاك ایران عکس‌العمل جدی نشان دهد. این‌درخواست رفته‌رفته جنبه اعتراض وبالاخره صورت تهدید بخودگرفته بود وسفرای دوکشور صراحتاً خاطرنشان میساختند که هرگاه قوای عثمانی از مناطق اشغالی

خارج نشده یاعملیات خود را در ایـران توسعه دهد، دولتین روس و انگلیس ناچارخواهند بود «بیطرفی» ایران رامنتفی‌دانسته‌متقابلااقداماتی بعمل آورند. مستوفی نیزحـداکثر تـلاش خود را بکارمی‌بست تاشاید از طـریق سفارت آلمـان، دولت عثمانـی را تحت فشارگذارده‌وادار به‌فراخواندن نیروهای خودکند. ولی دولت‌عثمانی به‌سبب غروری که از موفقیت‌های نظامی خودحاصل‌کرده بود ، جواب مساعدی به‌در - خواست‌های‌دولت ایران نمیداد.

«کروستووتس»وزیرمختارروس درگزارشی‌که بەمسکوفرستاده بود ،دیپلماسی انگلیس را جزو عوامل موثردرایجاد مشکلات موجود قلمدادکرده متذکر شده بود هروقت روسیه بـرای حفظ منافع خـود در ایران بـه اقدامـی دست زده فـورا بـا مخالفت سفارت انگلیس روبرو شده و ناگزیر عقب نشسته است، حتی اکنون نیزبا وجود آنکه دولتین روس و انگلیس در یـك جبهه و دو شادوش یکدیگر علیه دشمن مشترك‌می‌جنگند،سفارت انگلیس‌بسیاست رقابت‌آمیزخوددر درقبال دیپلماسی روسیه درایران ادامه میدهد وتااین وضع برقرار باشد مشکلات ماهرگز پایان نخواهد یافت .

این‌گزارش را وزارت‌خارجه دولت تـزاری‌در اختیار «سرجرج بوکانان»سفیرانگلیس‌درمسکوقراردادتاباطلاع‌وزیر امورخارجه‌انگلیس برساندو درپاسخ استعلامیه وزارت امور خارجه «سروالترتونلی» سفیر انگلیس‌درایران‌گزارش‌دادبعکس آنچه‌وزیرمختارروسیه‌ادعامیکندناکامی های‌متفقین‌وپیروزیهای‌سیاسی‌دولت آلمان‌در ایران عکس‌العمل سیاست خشن روسیه است .

«والترتونلی»درگزارش خودقیدکرده بودکه‌دولت تزاری‌روسیه

بامطامع ارضی ومنافع خاص سیاسی که در ایران تعقیب میکند پیوسته باعث تنفر افکار عمومی بوده است و علی الخصوص خشونت روسها درجریان



کروستوونس وزیر مختار روس دروسط باتفاق فن باخ، بارون نوبه ، خلیفه نمازخانه وجمعی از اعضاء سفارت روس

انقلاب مشروطه وقتل عام آزایخواهان ایران بتوسط قشون روس یا بدستیاری سفارت روس قلوب مردم ایران را آنچنان مجروح ساخته است که هردولتی به ضدیت باروسیه تزاری قدعلم کند ایرانیان علیرغم امپراطوری روسیه، آندولت را حمایت وتقویت خواهند کرد.

بنابراین، مشکلات متفقین در ایران و احساسات موافقی که ایرانیها نسبت بدولت آلمان ابراز میدارند معلول سیاست روسیه وطرز عمل مامورین سیاسی دولت تزاری است واگر هنوز درگوشه و کنار ایران علائق دوستانه یی نسبت به بریتانیا مشاهده میشود علتی ندارد مگر مقاومت انگلستان درمقابل مطامع ومقاصد روسیه که ارزش آن ازنظر قشر روشن بین

مردم ایران پوشیده نیست .

بدنبال این‌مکاتبات، مقامات عالیرتبه وزارت امور خارجه روسیه وانگلستان تماس‌هائی برقرار ساخته تصمیم گرفتند برای خنثی کردن فعالیت‌های سفارت آلمان ومأمورین آلمانی درایران، سیاست رقابت آمیزی را که‌بین‌دو سفارتخانه برقرار بود خاتمه‌دهند وهمکاریهای دوستانه‌یی آغاز کنند.

نخستین علامت این‌تغییر روش ، بافرا خواندن «کروستووتس» و«سروالترتونلی» ازایران‌ظاهر گشت.

در اینموقع فعالیت‌های نظامی وجاسوسی دول متخاصم شدت میگرفت وطرفین، پاره‌یی ملاحظات را که‌به‌اعتبار سیاست «بیطرفی» ایران رعایت میکردند بکنار گذاشته بودند. از جمله فرماندهی قوای انگلیس که درآبادان مستقر شده بود متعاقب یك سلسله اقدامات امنیتی عده‌یی ازاتباع آلمان‌و کسانی راکه فعالیت‌های مشکوك‌داشتند ازآبادان اخراج ودونفر آلمانی را بنام «هلست» و «هلمیش» درخرمشهروا‌هواز دستگیر کرد.

بلافاصله بعدازآنکه گزارش موضوع به‌تهران منعکس‌شدسفارت آلمان برای استخلاص «هلمیش» و «هلست» بفعالیت پرداخت و «احمدعلی‌خان» مأموریت یافت مراتب اعتراض سفارت‌آلمان را درین موضوع به‌رئیس الوزراء اعلام کند .

دبیر ایرانی سفارت آلمان، درقصر ابیض «کاخ گلستان» به ملاقات مستوفی شتافت. «مستوفی» هنوز کابینه خود را معرفی نکرده، امابراثر اصرار احمد شاه شخصاً در مجلس شورای ملی حاضر شده و اعلام داشته بودکه ریاست دولت را می‌پذیرد وبزودی اعضای کابینه را معین خواهدکرد.

«احمدعلیخان» هنگامی که‌دست مستوفی‌رامیفشرد، دراعماق‌نگاه آرام ومهربان رئیس الوزراء، آثار خستگی وتشویش‌عمیقی راتشخیص داد.

ازهمینرو مناسب‌دانست‌گفتگو را بامسائل دیگری آغاز کندودر نخستین لحظات اندوهی راکه در وجـود «مستوفی» مـوج میزد وبی تردید از برخورد مخاطره آمیزسیاست خارجی درایران ریشه‌میگرفت تشدید نکند. صحبت ازکابینه شد. مستوفی گفت:

ـوزراء همگی معین شده‌اند و با آقایان درباره پروگرام دولت مذاکره میکنیم ... عنقریب‌کابینه به‌مجلس معرفی خواهدشد.

«احمدعلیخان» توضیح داد:

ـبلی، درباره ترکیب‌کابینه روزنامه‌ها به‌تفصیل‌گزارشهائی درج کرده‌اند، ازقرارمعلوم«عین‌الدوله»عاقبت پست وزارت داخله راپذیرفته است . . .

«مستوفی» بااشاره سرتأیید کرد:

ـپیش‌خودتان بماند. . اعلیحضرت به‌ایشان‌تکلیف کرده‌اند کـه معاذیر راموقوف ومصلحت مملکت را منظورداشته بابنده همکاری کند بعلاوه «مخبرالسلطنه»رابرای وزارت عدلیه‌درنظر گرفته‌ایم. لابد مسبوق شده‌اید.

«احمدعلیخان»گفت :

ـهمینطوراست‌ومیخواستم عرض کنم هردومورد باخوشوقتی و خوشبینی‌سفارت‌آلمان مواجه شده است . .هرگاه‌حضرت‌اشرف‌درباره «صفاءالملك»نیزالتفاتی‌بفرمایندمزیدبرامتنان‌خواهدبود.مسیو کاردورف

علاقه واحترام زیادی نسبت به‌ایشان دارد و خواستار بودکه این مطلب را حضورتان را منعکس کنم.

مستوفی تصدیق کرد :

ـمرد وطنخواهی است و در ماموریت اتریش خوب عمل کرده است . . امابواسطه تمایلات دوستانه‌که نسبت به‌عثمانی‌ها دارد عجالتاً نمیتوانیم درداخله کاری بـه‌اورجوع کنیم، احتمـال دارد اورابفرستیم به‌برلن.

وقـت‌آن بودکه اصل موضوع مطرح شود. «احمدعلی‌خـان» تلگرافی راکه‌ازبازداشت آلمانـی‌ها حکایت داشت به‌مستـوفی داد و اعتراض سفارت‌آلمان رامنعکس کرد . موجی ازاندوه‌چهره«مستوفی» را پوشانید. باتأسف سری تکان داد وگفت :

ـدولت ایران چه‌تقصیر دارد وچه‌کارمیتواند بکند؟خودتان‌شاهد بودید، آنچه به‌سفیر عثمانی وشارژه دافرآلمان اصرارکردم ومطلبـرا به‌جهت ایشان شرح دادم‌که ورودعثمانی‌ها اثر معکوس خواهد بخشید بخرجشان نرفت. چند مـرتبه انگلیسها بدولت ایـران مراجعه‌کردندو تذکردادند اگرادعای بیطرفی دارید عساکرترك را ازناصری * خارج کنید. چون اقـدام دولت به‌نتیجه نرسیدگفتـند حالاکه اینطور است ما خودمان اقدام خواهیم‌کرد. حالاماچه میتوانیم بگوئیم؟ . . . اگرعنوان کنیم‌توقیف اتباع‌آلمان درخاك ایران‌مغایرباساس بیطرفی‌است جواب میدهندکدام بیطرفی؟!و در واقـع حـق دارند . کسی برای ما«بیطرفی» باقی نگذارده‌است.

* اهواز

«مستوفی» خشمگین به‌نظر میرسید. او که‌عادتا آرام حرف میزد و از فرط نجابت درگفتگو بااشخاص ، کمتر در چشم مخاطب خـود مینگریست وقتی‌عصبی‌میشد کلمات رابه سرعت ادا میکرد وبر حرکات دستش افزوده میشد:

ـ نمیدانم‌عثمانی‌ها‌چه‌خیال‌دارندو‌از کشیدن قوابه ایران چه نفعی عاید خواهند کرد ؟اماعجالتادو‌داین‌سیاست‌به‌چشم‌مارفته‌است... تابحال «والترتونلی» وزیر مختار انگلیس در اخراج قشون روس‌از ایران باما همراهی میکردو هروقت‌بافشاری ازطرف روسها مواجه‌میشدیم سفارت انگلیس‌را به‌جان‌آنهامی‌انداختیم. لکن‌ورودعساکر عثمانی رقابت روس وانگلیس را در ایران مبدل به‌رفاقت وهمراهی کرده است . «تونلی» و «کروستووتس» راازلندن وپطرزبورك احضارکرده‌اند ولابد بعد ازاین هراقدام دولت ایران مواجه بامقاومت دولتین خواهد شد . . . بفرمائید بااین اوضاع ما ازکدام بیطرفی حرف میزنیم ؟!

«احمدعلی‌خان» میدانست کـه مستوفی حق دارد اگرتا آنـدرجه عصبی وگله‌منداست. اوخود در ملاقات‌های «فون‌کاردورف» و مستوفی حضور داشت وبه‌خاطر می‌آورد که مستوفی باحرارت وصداقت بسیار کوشیده بود تاشارژه‌دافر سفارت آلمان رابه‌نتایج سوء استقرار قوای عثمانی درخاك ایران‌متوجه‌کند وازوی برای‌خارج ساختن‌قوای عثمانی کمك‌بخواهد. ازاینرو باهمدردی‌درتأیید سخنان رئیس الوزراء سرتکان میداد. سرانجام مستوفی لبخندی برلب‌آورد وگفت:

ـ البته‌شما که ایرانی و دوست معتمدما هستید مشکلات مارا درك میکنید، ولی‌خوب، خارجیها هرکدام جانب منافع خودشان را درنظر میگیرند . . . بهرتقدیر دستور خواهم داد درباره توقیف آلمانی‌ها از

سفارت انگلیس توضیح خواسته شود...

«احمدعلی‌خان» هنگامی که برمیخاست تاقصرابیض‌راترك گوید از«مستوفی‌الممالك» درخواست‌کرد برای تسهیل مسافرت «واسموس» کنسول‌آلمان‌درشیراز اوامرتلگرافی به‌سردارجنگ صادرشود.مستوفی خندید وگفت:

ـآنهم بروی چشم !

دامی برای واسموس

«واسموس» این‌زمان درشوشتر بسرمیبرد و آماده میشد تابه‌عنوان کنسول عازم شیراز شود .

قبل‌از آنکه «واسموس»بغدادرابه‌جانب ایران ترك‌گوید «نیدر-مایر» وسیله‌ملاقاتی‌رابین‌او وکاپیتن «کلاین» فراهم‌آورده و«واسموس» قول‌داده بودبااستفاده‌از آشنائی‌هاوامکانات‌خوددرایران‌همکاران«کلاین» رادراجرای ماموریت‌های تخریبی خودهمراهی‌کند . ازینرو درشوشتر بایکی‌دوتن ازروسای بختیاری ملاقات‌هایی بعمل‌آورد وبرای تنی‌چند ازسران‌بختیاری که‌باایشان دوستی‌داشت‌نامه‌هایی نوشته‌آنهارابهمکاری برضد انگلیسها دعوت کرد .

دولت انگلستان ، ماموریت مهم حفاظت از تاسیسات نفتی رادر خوزستان بعهده«انتلیجنت سرویس» سپرده بود ومامورین انتلیجنت - سرویس‌که با هشیاری مـراقب اوضاع بـودند بزودی از فعالیت‌های «واسموس»اطلاع‌یافته‌گزارشی به‌ستادمخصوص‌این‌سازمان‌درهندوستان ارسال‌داشتند.«کاپیتان‌نوئل»عضوبرجسته«انتلیجنت سرویس» که‌چندین باردر ایران ماموریت‌هایی انجام داده بـود و زبان فارسی می‌دانست ، درهندوستان ازین گزارش آگاهی یافت .

او «واسموس» راازپیش میشناخت وتاحدود زیادی باروحیات و خصوصیات‌وی آشنائی داشت . گزارش فوری «کاپیتان نوئل» درباره «واسموس» تـوجه مقامات انتلیجنت سرویس را به اهمیت نقشی که «واسموس» درجنوب ایران‌ایفا میکرد جلب‌کرد وبادر خواست وی‌که آمادگی خودرا برای‌حرکت به‌ایران و به دام‌انداختن «واسموس» اعلام می‌داشت ،موافقت شد .

طبق‌پیشنهاد «نوئل» به‌مامورین انگلیسی در جنوب ایران دستور داده شد فوراواسموس‌رابازداشت‌کنندو«نوئل»نیزعازم‌ایران‌شدتاشخصا در مقابل «واسموس» قراربگیرد .

پیش از آنکه دستور باز داشت «واسموس» از طرف انتلیجنت سرویس صادر شود «سرپرسی کاکس» فرمانده قوای انگلیس درخلیج فارس پیرامون فعالیت‌های «واسموس» اطلاعاتی بدست آورده بود . این اطلاعات حکایت داشت کـه «واسموس» مـوافقت بعضی از سران بختیاری منجمله بی‌بی مریم خواهر سردار ظفر وابراهیم خان ضرغام السلطان و فتحعلی خان سردار معظم رابرای همکاری برضد انگلیسها و شرکت درجنگهای چریکی جلب کرده ومقدار قابل ملاحظه‌ای پول و اسلحه دراختیار عشایر بختیاری قرار داده است .

«کاکس» این‌گزارشها رابااهمیت‌بسیار تلقی‌می‌کرد.اومی‌دانست که هرگاه «واسموس» دراقدامات خودموفق شود وعشایربختیاری رابر ضد انگلستان بشوراند ، تاسیسات نفتی خـوزستان در خطر جدی قرار خواهدگرفت وبعلاوه ، پای ارتش انگلیس به‌یك جنگ وسیع چریکی درکوهستانهای بختیاری‌کشیده خواهد شد. امااز آنجاکه «واسموس»

بعنوان یك مامور سیاسی در خاك کشوری بیطرف سفرمی کرد «کاکس» قادرنبودمزاحمتی برایش فراهم کند . بناچاراورا تحت نظر گرفته دستور داده بود کلیه اقدامات ورفت و آمدهایش به ستادفرماندهی قوای انگلیس گزارش شود .

«واسموس» به اتفاق دوستان وهمسفران ایرانی خوددرخانه نسبتاً بزرگی اقامت داشت . این خانه تعلق بیکی ازروسای بختیاری داشت که آنرابه اختیار «واسموس» گذارده زن و فرزندخودرا بمنزل خویشاوندی درهمان نزدیکی انتقال داده بود . غذای «واسموس» وهمراهان او نیز درهمین منزل تهیه ودر مجموعه یی برای آنها فرستاده می شد .

«سرپرسی کاکس» بمحض آنکه دستور بازداشت «واسموس» رادریافت داشت ده تن ازافراد خود راتحت سرپرستی یك افسرانگلیسی برای دستگیری وی فرستاد . افسرماموریت داشت افراد خودرا بالباس مبدل دراطراف خانه بگمارد واین عده بی آنکه جلب نظر کنند خانه رادر محاصره بگیرند بطوریکه راههای فرارمطلقا بسته باشد . آنگاه درحوالی نیمه شب خوداوباهمراهی سه تن ازماموران مسلح سازمان ضدجاسوسی واردمنزل شده «واسموس» رابازداشت کنند .

«کاکس» تاکید کرده بود که عملیات دستگیری «واسموس» بدون کمترین سروصدایی صورت بگیرد وبلافاصله پس ازدستگیری ، اورا بوسیله اتومبیل از شوشتر خارج کنند .

«کاکس» باآداب و سنن ایرانیان آشنائی داشت و میدانست حفظ جان و مال میهمان بین عشایر ایرانی تا چه حد اهمیت دارد . از اینرو مطمئن بود هرگاه در جریان دستگیری «واسموس» سروصدائی

برخیزد عشایر بختیاری وتمامی مردم « شوشتر » برای دفاع از میهمان خود دست به اسلحه خواهند برد و شورشی که آنهمه برای انگلستان خطرناك وزیان‌آور بود ، صورت وقوع میگرفت .

« واسموس » آنشب نیز با تنی چند از سر جنبانان محلی که به دیدنش آمده‌بودندگفت‌وگو داشت وطبق معمول ساعتی ازشب‌گذشته برای او ومیهمانانو همراهانش سفره چیدندوازمنزل مجاورمجموعه‌یی غذا فرستادند .

«واسموس» سعی میکرد هرچه بیشتر با آداب زندگانی ایرانیان خــوگرفته ، درست همانند یك ایــرانی نشست و برخاست کند . مدتها ماموریت درایران و اقامت در بین ایرانیان ، او را با بسیاری از خصوصیات زندگانی ایرانی آشنا ساخته‌بود . مثل ایرانیان‌روی‌دوزانو می‌نشست ، با دست غذا میخورد و پیش‌از غــذا و بعدازغذا ، همانجا کنارسفره ، دستش را بوسیله آفتابه ولگن می‌شست .

« واسموس» باآنکه‌میل‌داشت شبها کمترغذابخوردوبخصوص از خوردن برنج احتراز داشت ، معهذا برای آنکه از هرجهت متابعت آداب ایرانی را کرده‌باشد وقتی میهمان داشت ، در خوردن «پلو» نیز حاضران را همراهی میکرد . فقط برای آنکه کمتر برنج بخورد تا جایی‌که مقدوربود ابتدا خود را با نان و پنیرسرگرم‌میساخت .

درحال‌خوردن نانوپنیربود که « واسموس » متوجه‌شد یکی از میهمانان ایرانی‌او در بشقاب پلوی خود به‌چیزی خیره‌شده‌است،چیزی همانندیك بسته که‌بلافاصله نگاه تیزبین مردآلمانی رابخودجلب کرد .

مرد ، باکنجکاوی شیئی‌خارجی را از درون بشقاب برداشت و

به‌نظاره آن پرداخت . ظاهراً بسته‌یی پارچه‌یی بود که آنرا بانخ پیچیده بودند . مردبسادگی گفت :

ـ استغفروالله ،ازلای‌پلو چه‌چیزها بیرون‌می‌آید !

ودرهمان حال نخ راباز کرد . چشمها همه متوجه‌او بود. ازمیان پارچه که‌چرب وچیل‌شده بودکاغذتاشده‌یی بدست آمد. یکی گفت :

ـ باید طلسم‌باشد !

« واسموس » احساس کراهت‌میکرد . نمیتوانست به‌غذایی که‌از درون‌آن‌کاغذ وپارچه وبگفته‌یکی‌از میهمانان « طلسم » بیرون می‌آمد، لب‌بزند . این کراهت را بحثی که‌درباره‌شیئی خارجی در گرفته بود و اصرار حاضران برای‌گشودن بسته چرب و کثیف ، افزون‌میساخت. اما وقتی«حسن‌خان » برادرزاده «نصیرالملك » یکی ازهمسفران‌وی‌شتابان خودرابه‌کناراورسانده کاغذ تاشده را نشان داد وآهسته چیزی بگوشش گفت ، ناگهان‌افکار «واسموس» عوض شد . «حسن‌خان » توضیح داد که‌آن بسته محتوی پیامی است وآنـرا عمداً درلای برنج گذارده‌اند . اکنون «واسموس»بخاطراندیشه‌هایی که‌چندلحظه‌پیش از ذهنش‌گذشته بوداحساس‌ندامت‌میکرد .روی‌کاغذ ، این‌کلمات بچشم‌میخورد: «خطر! خانه‌درمحاصره است » !

«واسموس» اندیشناك ،سرش را بلندکرد .دراطراف او سکوتی عمیق ، جای‌گفت‌وشنود وبحث وجدل راگرفته بود . مردان ایلیاتـی دست ازغذاکشیده ، با نگاههایی سرشار ازهمدردی‌به‌وی چشم دوخته بودند. آشکاربودکه‌آنهاهمگی‌خطر را دریافته‌اند واز سرداب سکوت کرده‌اندتا مردآلمانی بتواندفکرکند وتصمیم‌بگیرد .

لحظه‌یی بعد «نصیر الملك» و «محمودخان فاتح زاده» همسفران دیگر«واسموس» نیزدر کناراوجای گرفتند ونجوی‌شروع‌شد :

ـپیداست که‌هر کس ازخانه‌خارج شودبازداشت‌خواهدشد...

ـشایدهم کسانی که بخواهند وارد شوند !

ـنامه را کی نوشته است ؟

ـلابد صاحبخانه ...

ـشایدهم‌یك‌دوست‌دیگرو بهرحال، هر کس نوشته ابتکار خوبی بخرج داده ... مطمئن‌بوده‌است اینطوری پیغام بدست‌ما خواهدرسیدو بفرض که‌آنرا پیداکنند ، نمیتوانندکسی‌را بجرم افشای اسرارسیاسی‌و کمك به‌دشمن موردتعقیب قراردهند ...

درحالیکه این‌گفت وشنودبین‌همراهان «واسموس» ادامه‌داشت، خود اوساکت بود و بهرهیدن ازدامی که‌برسرراهش‌گسترده‌بودند فکر میکرد . دوستان اوهر کدام راهی برای فرار پیشنهادمیکردند .اماپیش‌از آنکه «واسموس» عقیده‌اش‌را اعلام‌کند،سایرین‌مشکلاتی‌را که‌در آنراه وجودداشت ،تذکرمیدادند وپیشنهاد دیگری مطرح‌میشد . میهمانان نیز ساکت‌بودند. سنت‌ایرانی به آنها حکم‌میکرد دربحثی که‌بالاترازسطح فهم و درکشان بود مداخله نکنند و حداقل‌تاوقتی‌طرف سؤال قرار نگرفته‌اند ، سخنی نگویند. دراینحال ناگهان چهره «واسموس» از هم شکفت وتلنگری برکاغذ تاشده زد :

ـپیداکردم ... کسی که‌این‌پیام‌را فرستاده ،راه‌فراررا هم‌آموخته است...لطفا بگوئیدمستخدمی که‌مجموعهٔ‌غذارا آورده‌بود بیاید اینجا...

یکی ازحاضران اتاق را ترك‌گفت ولحظه‌یی بعد با مستخدم به

درون آمد . مستخدم لباس لری به تن داشت : کلاه نمدی، گیوه آجیده و شلوار پاچه گشاد . اولاغرومیان بالا بود . «واسموس» در سراپای او نگریست و با رضایت سری تکان داد :

ـ خیلی مناسب است !

بعد ، روی خودرا به طرف «حسن خان» کردو آهسته گفت:

ـ من لباسهای این مرد را لازم دارم ... به اضافه یك آئینه و یك اتاق خلوت !

«حسن خان» همراه مستخدم ویکی از پسران صاحبخانه که پدرش وظیفه میهمانداری را به او سپرده بود واغلب در مصاحبت «واسموس» ویاران وی بسرمیبرد ،از اتاق خارج شد .«واسموس» برای آنکه وضع غیرعادی اتاق را عوض کنددوباره برسرسفره نشست وخطاب به حاضران گفت :

ـ چیز مهمی نیست ... گویا اشخاص مشکوکی دراطراف منزل دیده شده اند. می بخشید که اسباب ناراحتی خیال دوستان فراهم شد... لطفاً بفرمائید غذابخورید . حسن خان رفت که تحقیق کند و خبر بیاورد ... بفرمائید . بفرمائید !

وبرای آنکه دیگران را به صرف غذا تحریص کندخودش مقدم شد. از همان برنج که بسته در لابلایش پیدا شده بود ، برداشت و با اشتها به خوردن پرداخت . چیزی نگذشت که پسر صاحبخانه بازگشت و اشاره کرد که همه چیز حاضر است.«واسموس» به اتاق دیگر رفت . لباسهای مندرس مرد لر وگیوه وکلاهی که بوی تندعرق از آن بیرون میزد در انتظارش بود . بیدرنگ با وسائل «گریم» که در کیف دستی خود جای

داده بود، رنك چهره‌اش را عوض کرد . پشت لبش را باسبیل بلندی پوشانید ولباسهای مستخدم‌رابه‌تن کرد. قیافه‌جدید او برای پسر «خان» سخت‌حیرت‌انگیز بود . « واسموس » جلورفت وبا دست،شانه‌ایلیاتی جوانرالمس کرد وگفت :

ـ‌چمیگوئی پسرم ؟ .. اگرتوبجای مامورین‌دشمن بودی پی به حیله‌من می‌بردی ؟!

خانزاده سر تکان‌داد :

ـ‌اگر اینکارهاجلوی چشم خودم صـورت نمیگرفت هیچوقت تصورش‌راهم‌نمیکردم که‌شما آقای «واسموس»باشید ... حالا میخواهید چه‌کار کنید ؟!

«واسموس» خندید :

ـ‌فقط مجموعه‌غذاراکسرداریم ... ببین‌پسرم ! یکنفر به‌این خانه وارد شده و غذاآورده است . اگر این آدم ظرفهای غذا را برگرداند یقیناً هیچکس مظنون نخواهد شد !

«واسموس» نقشه زیرکانه‌یی کشیده‌بود . چند دقیقه بعد ، وقتی‌او مجموعه را با ظرفهای غذای نیمخورده‌روی سرگذاشته از منزل بیرون میرفت ، سایه‌یی روی بام جابجا شد و بیخ گوش افسر انگلیسی زمزمه کرد :

ـ‌یکنفرداردبیرون می‌آید !

افسر ، تپانچه‌بدست،کمینگاه خود را ترك گفت وکناردیواری ، درتاریکی موضع‌گرفت . چیزی‌نگذشت که درچوبی‌زوزه کشان روی پاشنه چرخید وکسی از میان دو لنگه‌درگذشت .زیرنورماه ، ابتداسینی مسی‌وبعدشبح مردی باشلوارپاچه‌گشاد که‌ظروف غذارا خارج میکرد،

بچشم‌رسید. افسر، تپانچه رادرغلاف گذاشت‌و به کمینگاه‌خود باز گشت. مرد سینی بسر، آرام‌آرام از کوچه گذشت واندکی آنطرفتر ، به درون خانه‌یی رفت .

ساعتی‌پس‌از آن ، دراقامتگاه «واسموس» ، چراغ آخرین اتاق نیز خاموش شد وتاریکی همه چیزرادر کام گرفت. افسرانگلیسی،اندکی دیگر منتظرماند وآنگاه حلقه محاصره را تنگتر کرد . اینبار نیمی از نفرات‌اوبه‌درون‌باغچه‌خزیدندودرحالیکه‌اسلحه‌خودرادردست‌میفشردند، خانه را زیرنظر گرفتند . افسر با تپانچه برپنجره زد . صدای شکستن وفرو ریختن شیشه، سکوت خانه رابهم‌زد و پشت سر آن یکنفر بانگ برداشت:

-شمادرمحاصره‌اید.. کاپیتان دستورمیدهد همگی از اتاقها خارج شده به‌حیاط بیایید ... دستتان را روی سرتان بگذارید ومواظب باشید هرگونه خیال یااقدام‌کودکانه‌یی بقیمت جانتان تمام خواهد شد!

بخلاف تصور کاپیتان درداخل منزل کسی نخوابیده بود وهمه انتظار چنان لحظه‌یی را میکشیدند . چراغ اتاقها یکی بعد از دیگری روشن میشد و مردان، در حالیکه دودست خود را بالاگرفته بودند، از عمارت بیرون می‌آمدند.

در اینحال، مترجم هویت یکایك آنها را سؤال میکرد و افسر بادقت درقیافه هر کدام مینگریست. وقتی‌بازجوئی از آخرین نفربه‌پایان رسید،افسر به‌مترجم گفت:

-بپرس آن آلمانی کجاست؟

مترجم سئوال را مطرح کرد وپس از چند لحظه گفت‌وگو

برای کاپیتان توضیح داد کـه آنهاسو گند میخورند کسی دیگر درخـانه نیست. افسر، باخشم پای خود را بەزمین کوفت:

ـ دروغ‌میگویند . . . آلمانی‌همینجاست . . . به‌آنهابگوماهمه جارا جست و جو خواهیم کرد و اگر لازم باشد خانه را آتش میزنیم! تحقیقات بجایی نرسید . افسرمطمئن‌بودکه‌مردآلمانی درگوشه‌یی‌پنهان شده‌است . مامورین‌انگلیسی، عصرهمانروز،اورا وقتی واردخانه می‌شد دیده بودند وازآن ببعد نیزازخانه بیرون نرفته بود. بااینحال ازبازرسی منزل نیزنتیجه‌یی بدست نیامد . جستجوگران فقط‌لباسها و مقداری اثاثه شخصی راکه بنظرمیرسید متعلق به‌مردآلمانی است در خانه پیدا کرده بودند . خشم‌کاپیتان هرلحظه شدت می‌گرفت . وقت بسرعت‌میگذشت درحالیکه بعداز آنهمه تلاش و مراقبت‌چیزی عایدش نشده‌بود .ناگزیر آخرین حربه خود رابکاربست ودستورداد دروپنجره چوبی‌ساختمان را نفت آلودکرده آتش بزنند . برای‌بیرون کشیدن آلمانی از مخفیگاه ، جزاین‌چاره‌یی بنظرنمیرسید. اماهنگامی که میخواستنداین‌تهدیدراعملی کنند،پسرصاحبخانه قدم‌پیش‌گذاشت وفاش کردکه چگونه «واسموس» جلوی چشم خودشان ازخانه خارج‌شده وازدام‌گریخته است .

افسر انگلیسی‌پس‌از تحقیق مختصر وبررسی قرائن ، آن‌حقیقت راپذیرفت ونومیدانه دستور دادخانه دیگر رانیز جست وجو کنند . اما درآنجا نیزجز سبیل‌مصنوعی ولباسهایی که «واسموس» ازمستخدم‌منزل بعاریه‌گرفته بود ،چیزی بدست نیامد.

مرغ ازقفس پریده بود !

درستادفرماندهی قوای انگلیس، «سرپرسی کاکس» شخصاماجرای فرار «واسموس» رابرای کاپیتان «نوئل» حکایت کرد وافزود که بخاطر این شکست ، تنبیه انضباطی سختی درباره فرمانده دسته اعزامی مقرر شده است . «نوئل» سری تکان داد وگفت :

ـ اگرشما «واسموس» رامی شناختید فراراورابه حساب عدم کفایت مامورین خودتان نمی گذاشتید . . در چنان شرایطی دستگیر شدن «واسموس» بیشتر تعجب داشت تاگریختن او . بااینهمه اونمیتواننددرین منطقه ترکتازی کند، چون برای رسیدن به شیراز، مجبوراست ازسرزمینهایی بگذردکه دوستان مادرآنجا پراکنده اند . بالاخره به چنگش می آوریم !

«نوئل» درستادفرماندهی «سرپرسی کاکس» اقامت گزیدوعملیاتی راکه برای دستگیری «واسموس» جریان داشت، زیرنظر گرفت. درمنطقه وسیعی بین شوشتر وشیراز مامورین انگلیسی چشم براه «واسموس» بودند ومتنفذین محلی راکه بادولت انگلیس روابط دوستانه داشتند ، به همکاری فرامی خواندند .

پس از ماجرای شوشتر ، چند روزی «واسموس» ناپدید بود و سرانجام دربهبهان ظاهر شد . نصیرالملك و حسن خان وفاتح زاده ، همسفران ایرانی «واسموس» هنوزدرشوشتراقامت داشتند . «واسموس» درلحظه فراربه آنها سپرده بودچنانچه حادثه یی برایشان روی ندادهمانجا بمانند ومنتظرباشند تاوی مسیرحرکت ومحل اقامت خودرا اطلاع بدهد. امادو آلمانی، دکتر «لندرس» و «بونش تروف» دربهبهان انتظار «واسموس»

رامی کشیدند . دکتر «لندرس» طبیب بود ومدتها درایران و بین‌النهرین طبابت کرده فارسی وعربی رابخوبی می‌دانست . او وهمسفرش «بونش‌ـ تروف» مدیر تجارتخانه «وانکهوس» دربغداد، میبایستی به‌اتفاق «واسموس» امور کنسولگری آلمان رادرشیرازاداره کنند و همگی در یکروز بغداد راترك گفته روانه‌ایران شده بودند. منتهی «واسموس» برای آنکه‌درطول راه‌با عشایر پشتکوه ولرستان تماس برقرار کند با دوستان‌ایرانی خوداز آن‌طریق سفرمیکرد و آلمانی‌ها ازراه خوزستان به‌بهبهان رسیده‌بودند.

«لندرس» و «بونش‌تروف» که ازجریان‌حوادث وفعالیت‌انگلیسها برای دستگیر ساختن «واسموس» خبری‌نداشتند ،وقتی‌واردبهبهان‌شدند ضمن‌گفت وگو بااهالی‌سراغ اورا گرفتند . قضایا به‌گوش «حیدر خان حیات‌داودی» رسید که‌ازسالهای‌پیش‌ازجنگ‌با «واسموس» آشنایی‌داشت وشنیده بود که‌مامورین انگلیسی او را تعقیب‌می کنند . از اینرو به دنبال «لندرس» و «بونش‌تروف» فرستاد وآنهارابه‌خانه خود دعوت کرد .این دعوت برای‌آلمانی‌ها غیرمنتظره نبود . آنهاطی سالها اقامت درمشرق زمین با رسوم سرزمینهای شرقی آشنا شده‌بودند و میدانستند پذیرائی ازمسافران غریبه توسط خوانین ومعاریف محلی جزوآداب سفره‌داری است . ازاینرو هیچ‌تعجبی نداشت که مردی از متنفذین محل، ندیده و نشناخته آنهارا به‌خانه خودش دعوت کرده باشد . بخصوص که وقتی با حیدرخان روبرو شدند ،اوخود رااز دوستان قدیمی «واسموس» معرفی کرد .

دومرد ، تحت‌تاثیر مهربانی‌های‌میزبان‌وبتصور آنکه‌بایك‌نجیب‌ـ

زاده‌شرقی روبرو شده‌اند، درخانه «حیدرخان» احساس ایمنی می‌کردند. «حیدرخان» به‌آندو گفته بود که‌انگلیسها درصدد بدام‌انداختن «واسموس» بر آمده‌اند ودرهمه‌جا برای دستگیر کردن وی مامور گماشته‌اند ، بنابر این تنهااوست که میتواند «واسموس» رادرخانه‌اش پناه‌بدهد .

«لندرس» و«بونش تروف» نیزاعتراف کرده بودندکه قرار است «واسموس»در بهبهان به‌آندو ملحق‌شودوطبق‌تعلیمات «حیدرخان» ، برای آنکه‌قبل ازدستگیر شدن «واسموس» اورا ازخطر آگاه ساخته ، بخانه دوست‌وحامی‌خود راهنمایی کنند،همه روزه درجاده بیرون‌شهر به‌انتظار «واسموس»می‌نشستندوسرانجام، اورادرحالی‌پیدا کردندکه‌خودرابشکل اعراب‌حاشیه‌خلیج درآورده‌باچفیه وعقال وپیراهن بلنددرمعیت‌کاروانی به‌طرف‌بهبهان می‌رفت.

وقتی «دکترلندرس» داستان‌اقامت‌خودشانرادرمنزل «حیدرخان» شرح‌داد وافزودکه «خان» حاضراست اورانیزدرمنزل خودپذیرائی کند وتحت حمایت قراردهد، «واسموس»تأملی کرد وگفت :

ـ من‌سابقه زیادی بااین «حیدرخان» ندارم واصرار او برای پناه دادن وحمایت کردن از ما در حالیکه می‌داند انگلیسها در تعقیبمانند طبیعی‌بنظر نمیرسد . . . بااینحال دعوت کریمانه اورا قبول میکنم .. برویم !

«لندرس» گفت :

ـ اگر این دعوت سوء ظن ترا جلب می کند چه لزوم دارد به «حیدرخان» اعتماد کنیم وبه‌خانه اوبرویم ؟

«واسموس» ازجیب کوچکی که زیر لباده گشادش در شکم‌یك

کمربند تعبیه شده بود ، سکه‌طلایی بیرون آورد و گفت :

ـ به‌این اعتمادمی‌کنم . . . قدرت این‌سکه‌ها بمراتب از قدرت حیدرخان بیشتر است . بعلاوه من‌دراین نواحی کارهای زیادی دارم و ناچار بایدماسك‌خودرابردارم ،چه‌بهتر که این‌کاررا درخانه «حیدرخان» بکنم‌تا فرصتی دست‌دهد واو رانیز محك بزنیم . شناختن چهره واقعی وتمایلات پنهانی رؤسای طوائف ومتنفذین محلی‌برای مااهمیت فوق‌ـ العاده دارد . بایددوست ودشمن را بشناسیم !

«بونش تروف» که‌بادقت به‌گفت‌وگوی «لندرس» و«واسموس» گوش می‌داد ،اظهار عقیده کرد :

ـ باهمه‌این‌احوال نبایدجانب احتیاط‌رااز‌دست‌بدهیم.شایدبخاطر این اعتراف‌بعدها مجبورباشم‌خودرا سرزنش‌کنم ولی‌پوشیده نمیدارم که رفتار دوستانه ورعایت‌های «حیدر خان» رابرای‌اثبات حسن نیت او کافی نمیدانم . در وجود این‌خان چیزهایی هست که مراظنین وبدگمان می‌سازد . . .بهتراست یکی ازماهمراه «واسموس» به‌منزل «حیدرخان» برود وديگری درشهربماند تابفرض آنکه حادثه‌یی‌روی‌داد همگی‌دست بسته دردام دشمن‌گرفتار نشویم . . .

«واسموس» این‌رای راپذیرفت. قرارشد «بونش‌تروف» درجای دیگری غیرازمنزل حیدرخان‌اقامت‌کند و دورادور مراقب دوستان‌خود باشد . «لندرس» و «واسموس» به‌خانه حیدر خان‌رفتند . صاحبخانه از میهمان تازه خودبگرمی استقبال‌کرد وآشکار بود‌که ورود «واسموس» براستی اورا خوشحال‌کرده است .

«واسموس» چندان‌خسته‌بود که اگرتشریفات ورسوم شرقی مانع اونمیشد درهمان لحظه ورود بـه‌باغ «حیدر خان» دستش را زیر سرش میگذاشت ومیخفت . ولی‌هرطور بود طاقت آورد تاخدمه منزل سفره مفصل ورنگین رابرچیدند و رختخوابها راگستردند .

«واسموس» روی تختخواب فنری بزرگی که برایش آماده شده بود،خوابی‌عمیق ولذتبخش رابه‌انتظارخودیافت ولی‌هنگامی که دوباره چشم‌گشودخویشتن رادراعماق یك‌ظلمتکده دید . سرش‌سنگینی‌میکرد ودهانش تابیخ‌گلو، خشك‌شده‌بود . هوای‌فشرده وبوی‌تندناخوشایندی که‌فضاراانباشته بود، آزارش‌میداد .

تکانی بخود داد وخواست ازجای برخیزد، اماسکندری خورد و برزمین نقش‌بست . حقیقتی تلخ و اندوهزای در مقابل چشمانش عرض وجودکرد . دست وپای اوبسته شده‌بود !

چشمان تیزبین «واسمـوس» در آن تاریکی چیزی را تشخیص نمیداد وبه‌هرطرف رومی‌کردنگاهش دربرخورد بادیواری بلند و سیاه متوقف می‌ماند. بااینحال‌شامه‌اوبه‌کمکش‌شتافت ولحظاتی بعد دریافت که‌اورا دراصطبلی زندانی کرده‌اند . برای‌آنکه بفهمد چه اتفاق افتاده وچگونه و درکجا گرفتار آمده است ،احتیاج به فکر کردن‌نداشت . زیرلب گفت :

ـ چه‌میهمانی باشکوهی !

نکته‌مبهمی وجود نداشت . حیدرخان او را بدام انداخته ومانند کالای گرانقیمتی بسته‌بندی کرده ،درگوشه‌امنی گذارده بود تا خریدار راخبر دهد و معامله راتمام‌کند . در هرحال ، تا وقتی‌خود او یا کسی‌از

نوکرانو بستگانش دررا نمی‌گشودو به آن ظلمتکده وارد نمیشد، «واسموس» نه‌میتوانست چیزی ببیند و نه قادر بود از جایی خبر بگیرد. پیش خود حساب کرد درچنان شرایطی همان بهتر که سرش را برزمین گذارد، به خواب خود ادامه دهد و منتظر سرنوشت بماند!

یادداشت‌های بی جواب

تشکیل کابینه جدید ومعرفی وزراء به‌مجلس ، بحرانی‌راکه چند هفته دوام کرده‌بود فرونشاند .

کابینه جدید ، علی‌رغم اصراری که اقلیت و اکثریت در ابقای «مستوفی» بخرج میدادند، بااکثریت ضعیفی‌رای‌اعتمادگرفت و مشغول بکارشد . تشکیل مجلس سنا وفسخ اختیارات مستشاران مالیه،اهم مواد برنامه دولت‌بشمارمی‌آمد . اماپیش‌ازآنکه دولت‌بتواند قدمی درجهت اجرای برنامه‌های خودبردارد ، بافشار فلج‌کننده دول متخاصم روبرو شدکه هر کدام امتیازاتی بنفع خود و محدودیت‌هایی برای حریف خواستار بودند .

«معاون الدوله» کفیل‌وزارت‌امورخارجه،ازهمان نخستین‌روزهای تشکیل دولت‌هدف یادداشت‌های‌اعتراض‌آمیز وشدیداللحنی قرارگرفته بودکه هرروز ازیکطرف به‌وزارت امورخارجه‌می‌رسید . انگلیسها از فعالیت «شونمان» در قصر شیرین و کرمانشاه شکایت داشتند . روسهابه عملیات «دکترپوژن» نماینده‌سفارت آلمان‌در اصفهان اعتراض میکردند و بالاخره سفارت آلمان طی یادداشت‌های مکرر ، دربارهٔ رفتار خشن

انگلیسها نسبت به ماموران سیاسی آلمان در مناطق جنوبی توضیح میخواست .

«معاون‌الدوله» سعی‌می‌کرد بااقدامات ملایم ، طرفین‌را به‌رعایت حقوق‌یکدیگر ومحترم شمردن اصل‌بیطرفی‌ایران(هرچندکه جزاسمی‌از آن‌باقی‌نمانده بود)متوجه‌سازد .اما هنگامیکه مامورین‌انگلیس درجنوب رسماً به‌دستگیری وتبعید مامورین‌سیاسی واتباع آلمان پرداختند ،مشکل جنبه‌دیگری پیدا کرد و «معاون الدوله» دریافت که بااقدامات تشریفاتی نمی‌توان موضوع را فیصله داد .

بدنبال اعتراض دربـاره دستگیـری «هلست»و « هلمیش » ، سفارت آلمان مراسله جدیدی به‌وزارت امور خارجه تسلیم‌کردکه طی آن‌اعلام شده‌بود مامورین انگلیسی مسیو «لیستمان» کنسول آلمان در بوشهر و رئیس تجارتخانه آلمانی «وانکهوس» راتوقیف کرده‌اند .بر اساس این‌گزارش سفارت آلمان خواستار بودکه دولت ایران‌برای‌رفع توقیف‌ازنماینده‌سیاسی‌آلمان اقدام وحکمران‌بوشهر راکه‌دربن‌موضوع دخالت داشته است عزل و احضار کند . وبالاخره ، ماجری باگزارش مربوط‌به‌بازداشت«واسموس»به‌اوج‌شدت‌رسید .

«واسموس» آنچنان‌کسی نبودکه توقیف‌یاتبعیداو ازطرف‌دولت آلمان باشکیبایی تحمل‌شود . از اینرو بمحض آنکه تلگراف «بونش-تروف» دائر بباز داشت «واسموس» ودکتر «لندرس» به تهران رسید، «فون‌کاردورف» شارژه دافرسفارت آلمان یادداشت شدید اللحنی تهیه کرد وبرای تسلیم وتعقیب آنشخصاً عازم‌وزارت امورخارجه شد .

قیافه «کاردورف» خشم و ناراحتی شدید او را منعکس میساخت و بهمین جهت «معاون‌الدوله» برخورد سرد و خشونت آمیــز اورانادیده گرفته درحالیکه احترامات لازمه را مراعات‌می کرد ، بلافاصله دستورداد یادداشت اعتراضیه سفارت آلمان بجریان گذارده شودوباتلفن موضوع رابه‌اطلاع رئیس الوزراء رسانید .

«مستوفی» نیز تعجب و تاسف خودراازین پیشامد اعلام داشت و قول داد که ازطرف دولت اقدامات فوری صورت خواهد گرفت .

خبر بازداشت مامورین سیاسی آلمان و بخصوص بازداشت «واسموس» درسفارت آلمان هیجان شدیدی برانگیخته ودولت‌ایرانرا نیزدرمحظور جدی قرارداده بود . تاآن‌هنگام «مستوفی» از زیاده روی عثمانیها درخاك ایران ناراحت بود وبرای‌آنکه مبادا اقدامات قوای‌ترك بهانه‌یی‌بدست انگلیسها داده‌موجب عکس‌العملی‌ازناحیه آنهاشود ،«عین الدوله»رابه وزارت‌داخله برگزیده بوداماا کنون انگلیسهادست‌ازآستین بدر کرده،بیطرفی‌ایرانرابکلی‌نادیده‌گرفته‌بودند وعلناً متعرض‌نمایندگان سیاسی آلمان میشدند.

دولت‌ایران بموجب اصل بیطرفی مسؤول‌حفظ حقوق وحدود نمایندگان سیاسی و اتباع دول‌خارجی که درخاك این کشور اقامت داشتند ،بود. «مستوفی»نمیتوانست این‌مسؤولیت رانادیده‌بگیرد وبعلاوه دولت ایران‌میبایستی وضع خودرا درقبال اقدام‌خصمانه انگلیسهاروشن ساخته پاسخ مقتضی بــه یادداشت‌های مکرر سفارت آلمان بدهد . نظر بهمین ملاحظات ، وزارت امور خارجه نامه اعتراض آمیزی به‌سفارت

انگلیس در تهران تسلیم وعلاوه بر آن تلگراف شدید اللحنی نیز به لندن مخابره کرد . اما انگلیسها ظاهرا تصمیم نداشتند در قبال اعتراضات دوات ایران ودرخواست آزادی اتباع آلمان پاسخ مساعدی بدهند .

«مستوفی» به‌قول خود وفاکرد و تمام روزرا کوشید تابلکه از سفارت انگلیس پاسخ امیدوارکننده‌یی نسبت‌به اوضاع جنوب‌دریافت دارد . «معاون‌الدوله» و«عین‌الدوله» نیزیکی‌ازمجرای سیاسی ودیگری ازطریق اداری، درتعقیب موضوع بودند . اما اقدامات هیچکدام نتیجه نبخشید .دووزیرابتدای‌شب‌به منزل شهری«مستوفی»درمحله «گلوبندك» رفتند ودریك گفت وگوی سه‌جانبه‌که تانزدیك نیمه شب طول کشید ، جنبه‌های مختلف موضوع موردبررسی قرارگرفت .

درپایان مذاکرات،رئیس الوزراء باوزرای خارجه و داخله‌کابینه خودنسبت به‌یك‌نکته اتفاق نظرحاصل کرده ومعتقد شده بودکه‌سیاست عمومی‌دولت‌انگلیس‌درایران به‌خشونت‌گرائیده است وانگلیسهاتصمیم گرفته‌اندرمقابل فعالیت‌های‌مامورین سیاسی وحتی نمایندگان‌مؤسسات بازرگانی وحتی اتباع عادی‌آلمان درایران مستقیماً اقدام‌کنند .

«مستوفی» درحالیکه‌سخت‌خسته ورنجوربنظرمیرسیدگفت :

ـ ازپیش هم‌معلوم بودکه تعویض سفرای‌روس‌وانگلیس‌نشانه‌یی است‌بر تغییرمشی‌دولتین ومن درین باب‌حتی به‌شارژه دافرآلمان توجه دادم‌که مراقب باشندرفتاراتباع وعمال‌ایشان بهانه‌بدست حریفان ندهد. اما این رویه که مامورین سیاسی دولت دیگـر را در ولایات توقیف و تبعیدکنند بکلی‌خلاف انتظار و منافی بااصول بیطرفی است که دولت

ایران اتخاذ و اعلام کرده . . .

«مستوفی» آنگاه «معاون الدوله» رامخاطب ساخته گفت :

ـ من اطلاع خواهم داد که فردابعد ازظهر وزراء بیایند وشمابه سفارت انگلیس اطـلاع دهید چنانچه تاآن ساعت جـواب مقتضی به یادداشت‌های «پروتست» مانداده باشند، موضوع رادرهیأت دولت مطرح واتخاذ تصمیم خواهیم کرد . . .

روزبعد «مستوفی» بطور خصوصی سفارت آلمان را در جریان اقدامات دولت وتصمیمی که اتخاذ کرده بود قرارداد و یادآور شد که هرگاه تابعدازظهر سفارت انگلیس روش مساعدتری درپیش نگیرددولت عکس العمل نشان خواهد داد .

سفارت آلمان انتظار داشت اتمام حجت «مستوفی» بحرانی را کـه با توقیف مامورین آلمانی در جنوب آغاز شده بود ،خاتمه دهد و «واسموس» ازدامی که درآن گرفتار شده بود برهد . اما پاسخ سفارت انگلیس به یادداشت اعتراض دولت ایران ، ازچند عبارت دوپهلوو مبهم تجاوز نمی کرد و آشکار بود کـه آنـرا نیز از لحاظ رعایت تشریفات نوشته‌اند.

باملاحظهٔ این احوال «مستوفی الممالك» ضمن مذاکره باوزرای خودجریان امررا تشریح کرد و افزود :

ـ اقداماتی کهمیشود ناقض اصول بیطرفی ماست و درین شرایط دوکار از ما ساخته است . اول اینکه عکس العمل نشان داده درروابط خود با دولت انگلیس تجدیدنظر کنیم، ولی چون این دولت بابرنامه حفظ بیطرفی ایران روی کار آمده و مامور تعقیب همین سیاست است

شخصاً ترجیح می‌دهم راه‌دوم‌را انتخاب و از کار کناره‌گیری کنم .

هیأت‌وزیران‌بدنبال مذاکراتی‌دراطراف موضوع، نظریه‌رئیس ـ الوزراء رامورد تأییدقرارداد و به «مستوفی» ماموریت‌داده شده بحضور شاه رسیده استعفای دولت راتقدیم ودلایل آنرا تشریح کند .

تهران ـ شیراز ـ بهبهان

نایب کنسولگری انگلیس در بوشهر، دست حیدر خان را فشرد و گفت :

ــ دولت بهیه انگلیس همیشه اوقات برای دوستی و همکاری شما ارزش قائل بوده است. این اشخاصی که بازداشت کرده اید ماموریت دارند در مناطق جنوبی ایران اغتشاش برپا کنند وطوایف این حدود را مسلح کرده برضد انگلستان بشورانند . . . اطلاعاتی داریم که نشان میدهد «واسموس» چندین صندوق اسلحه و پول واوراق تبلیغاتی وارد کرده است ولی برای آنکه جلب نظر نکند خودش بالباس مبدل حرکت میکند ودوستان او که هویتشان برما معلوم نیست ازپشت سرمحمولات را منتقل میسازند . . . این کاروان بدون شك تا چند روز دیگر به منطقه بهبهان خواهد رسید وبرای ما اهمیت بسیار دارد که این محموله را به چنگ آوریم . . .

«حیدرخان» درحالیکه برپشت اسب جای میگرفت دستش را روی پیشانی گذارد و گفت :

ـ اطاعت !

فوجی ازسواران نیزه دارهندی تحت فرماندهی یك صاحبمنصب جوان انگلیسی ماموریت داشتند که «حیدرخان» راهمراهی کرده، اسرای

آلمانی را از وی تحویل بگیرند وبه‌بوشهر انتقـال دهند. «حیدرخان» همچون‌سرداری فاتح، پیشاپیش این‌گروه‌اسب‌میتاخت. بازداشت دونفر آلمانی بیش از آنچه انتظار داشت توجه‌کنسولگری راجلب‌کرده بود واوباخود می‌اندیشید وقتی صندوقهای پول واسلحه را نیزبدست‌آورده تحویل‌دهد، انگلیسها بیشتر از پیش به ارزش دوستی و همکاری او پی خواهندبرد.

«حیدرخان» نمیدانست کـه‌بازداشت آلمانی‌ها در تهران وشیراز چه‌ماجراهایی بدنبال آورده است.

در تهران‌بدنبال مذاکرات هیأت وزیران«مستوفی» بحضور شاه رسیده، استعفای‌دولت راتقدیم داشته‌بود. احمدشاه، باهمه‌اصراری‌که در روی‌کارآوردن«مستوفی»بخرج‌داده‌بود، وقتی‌گزارش‌اوضاع‌وتوضیحات اورا شنید بااستعفای دولت موافقت‌کـرد ورئیس مجلس را بـه‌حضور طلبید.

اوایل شب بودکه «موتمن‌الملك»رئیس مجلس درکاخ فرح‌آباد حضور یافت و ضمن‌گفت وشنود کوتاهی شاه به وی‌گفت :

ـ امروزغروب، آقای «مستوفی» استعفای‌کابینه را تقدیم داشت و جهاتی راکه موجب این تصمیم شده است مشروحا توضیح داد . . . نمیخواهم داخل عللی شوم‌که کناره‌گیری «مستوفی» را ایجاب میکند، همینقدر مطلع باشیدکـه با استعفای ایشان موافقت شده است و مایلم هرچه‌زودتروکلاءرا دعوت واستعلام‌کنیدکه درموضوع ریاست وزراء تمایل اکثریت متوجه چه‌کسی است؟

«مؤتمن‌الملك»نیزهمانشب‌به‌بازرسی‌مجلس دستوردادنمایندگان

رامطلع سازند که فردا جلسه خصوصی مجلس شورای ملی برای مشورت در امر مهمی تشکیل خواهد شد.

* * *

«مخبرالسلطنه» والی فارس دو روزپیش از آنکه مستوفی الممالك کابینه جدید خودرا معرفی کنـد تلگرافی به امضای «مستوفی» دریافـت داشته و برای تصدی پست وزارت عدلیه دعوت شده بـود. «مستوفـی» اطلاع میداد که تامراجعت او به تهران، اموروزارت عدلیه را «نصرة الدوله» کفالت خواهد کرد ولی مقتضی آنست که هرچه زودتر کارهای خودرا در فارس روبراه کرده عازم تهران شود.

هنوز «مخبرالسلطنه» درباره این دعوت تصمیمی نگرفته و پاسخ خود را اعلام نکرده بود که تلگـراف دیگری از طرف «عین الدولـه» بدستش رسید. «شاهزاده عبدالمجیدمیرزا عین الدوله» وزیرداخله بموجب این تلگراف از «مخبرالسلطنه» درخواست داشت باوجود آنکه بعضویت کابینه منصوب ومعرفی شده، چون درفارس وقایعی اتفاق افتاده که کمال اهمیت را حائزاست، تارفع بحران و بخصوص تحقیق واقدام درموضوع دستگیری «واسموس» درفارس باقی بماند.

تلگرافات بعدی، توضیحات بیشتری در مورد قضیه «واسموس» واهمیت این موضوع از لحاظ روابط خارجی ایران بادول متخاصم در اختیار والی فارس قرار میداد. اما حساسیت واهمیت قضیه را وقایعـی که در شیراز نطفه آن بسته میشد ، پیشاپیش برای «مخبرالسلطنه» روشن ساخته بود.

وکلای دمکرات درتهران بوسیله سفارت آلمان درجریان دستگیری

«واسموس» قرارگرفته، قضایا را به کمیته دمکرات در شیراز اطلاع داده بودند. مضمون تلگراف وکلای مجلس به کمیته دمکرات، توسط تلگرافخانه شیراز به «مخبرالسلطنه» والی فارس گزارش شده بود. مخبرالسلطنه نیز بلافاصله با «اکونور» کنسول انگلیس در شیراز تماس گرفته خاطرنشان ساخته بود که هرگاه «واسموس» آزاد نشود غائله‌یی که بدنبال دستگیری و تبعید کنسول آلمان دربوشهر براه افتاده وبرازجان را به آتش کشیده است، درشیراز نیز تجدید خواهد شد.

«اکونور» میانه خوشی با والی نداشت و مخبرالسلطنه را بعلت آنکه در آلمان تحصیل کرده و با زبان و تمدن آلمانی آشنا بود، هواخواه آلمانی‌ها میدانست. از همینرو در مسائلی که از کشمکش سیاسی آلمان وانگلیس ریشه میگرفت، به نظریات والی اعتماد نمیکرد.

آنروز نیز هنگامیکه «مخبرالسلطنه» ازحوادثی که براثر دستگیری «واسموس» درشرف وقوع بود سخن به میان آورد واعلام خطر کرد «اکونور» شانه‌هایش را بالا انداخت و گفت:

ـ متأسفم! این قضایا ارتباطی به کنسول ندارد. ما بادولت آلمان درحال جنگیم وامور سیاسی و نظامی بتوسط سازمان‌های دیگری اداره میشود. راجع به دستگیری «واسموس» یا آزاد کردن او نیز باید مقامات نظامی مادربوشهر تصمیم بگیرند. من نمیتوانم اقدامی بکنم!

«مخبرالسلطنه» وقتی از ناحیه کنسول انگلیس مأیوس شد به مذاکره با روسای کمیته دمکرات پرداخت. او میدانست که اغلب شخصیت‌های مورد اعتماد مردم شیراز و متصف به آزادیخواهی ووطندوستی در کمیته دمکرات عضویت دارند و این کمیته به آسانی قادرخواهد بود

بااستفاده ازاحساسات عمومی، شیراز را برضد انگلیسها بشوراند.

قیام مردم براز جان که بعنوان اعتراض علیه اقدامات انگلیسها دربوشهر وبه‌هواخواهی ازاصل بیطرفی‌ایران آغاز شده بود وهرلحظه برشدت ووسعت آن افزوده میشد، نگرانی والی فارس را ازوقوع یك شورش مشابه درشهر شیراز افزون می‌ساخت ولازم میدانست برای جلوگیری از حادثه هرچه زودتر دست بکار شود. والی باا کثر روسای کمیته دمکرات دوستی وخصوصیت داشت، امادرآن لحظات بیشتر به همکاری آن‌دسته از دمکراتها احتیاج داشت که میدانست برای ایجاد بلوا وتحریك‌مردم‌استعدادبیشتری دارند،ضمن‌مذاکره‌باروسای‌دمکرات «مخبرالسلطنه» متوجه شدکه درتشخیص خود اشتباه نکرده است و مقدمات انفجار درشیراز به‌سرعت آماده میشود.

«دست‌غیب»یکی‌ازروسای‌دمکرات، درپاسخ‌والی که درخواست صبروسکون داشت، برآشفت وگفت:

ـ هرروزخبر تازه‌یی‌ازفتوحات آلمان منتشر میشود وپیداست که روس وانگلیس دربن جنگ بازنده‌اند. پس فردا مجلس صلح تشکیل میشودومادراین‌مجلس‌صندلی‌میخواهیم ولی کدام‌جنبش ازفارس بظهور رسیده است؟... دراصفهان قنسول‌روس‌را کشته‌وقنسول‌انگلیس‌راگلوله زده‌اند.درکرمان قنسول روس وانگلیس را اخراج کرده‌اند، دریزد قنسولگری وشعبه بانك شاهی را تعطیل کرده‌اند . . . امادرفارس زیر سایه‌امنیتی که‌حضرت‌اجل برقرارساخته‌اید،دست‌احرار‌بسته‌است ودست اشرارگشاده... وقتی‌انگلیسهاقنسول آلمان‌راازبوشهرمی‌دزدند ومیبرند و کسی به آنها ازگل نازکتر نمیگوید البته جری میشوند و کاربه

آنجا میرسد که ایادی آنها نیز دست از آستین بدر آورده اتباع آلمان‌را توقیف میکنند . . . این افعال، باعث تضییع آبروی فارس و فارسیان است. مارا در انظار هموطنان خفیف میکند و نمیتوانیم جلوی یزدی و اصفهانی سربلند کنیم . . .

آقاسید حسن برادر مؤیدالاسلام (مدیرحبل‌المتین) نیز درهمین زمینه سخنانی گفت و افزود :

ـ کمیته دمکرات حضرت‌اجل را به آزادیخواهی وحمایت‌از حق وحقیقت می‌شناسد . . . راضی مشوید که نام‌نیک شما درجریان این کشمکش‌ها ملوث شود وخدای‌ناخواسته به‌طرفداری از دشمنان دین و وطن مشتهر شوید . . . تابحال شماهمه‌جا نسبت به‌مقاصد وطنخواهان وآزادگان همراهی ومعاضدت نشان داده‌اید . . . . امروزهم ملت از شمایك تقاضا دارد. اگر میخواهید نام‌نیك خود را تاابدبردوام وبرقرار نگه‌دارید چشم برهم بگذارید تاماقنسول‌انگلیس راعوض قنسول‌آلمان دستگیر کنیم وبه‌تنگستان ببریم!

والی، گوشهای خود راتیز کرد. حرف‌های تازه‌یی می‌شنید وپیدا بود که آن‌سخنان ابتدا بساکن وبدون مقدمه برزبان آقاسید حسن جاری نشده، بلکه‌مسبوق‌به‌مذاکرات‌قبلی‌است وظاهرا کمیته‌دمکرات‌برای‌اقدام به ربودن کنسول انگلیس همه مقدمات را فراهم آورده‌ودر صددجلب موافقت اوست !

بدین‌ملاحظه‌شرح‌مبسوطی‌راجع به‌حقوق‌سفراءونمایندگان دول خارجی، بخصوص در اسلام، بیان‌کرد و کوشیدتا سید رامتقاعد سازد که ربودن‌کنسول انگلیس ولو دشمن‌هم باشد، مغایر با اصول شرع و

عرف واخلاق است و چنین اقــدامی بر آبروی ایران در انظار جهانیان لطمه خواهد زد.

بااینهمه تصور حمله بــه کنسول انگلیس وربــودن یا کشتن او، نگرانی تازه‌یی برای «مخبرالسلطنه» ببار آورده بود. والی می‌اندیشید که‌هر گاه چنان‌حادثه‌یی‌درشیرازروی‌دهدنه‌تنها احتمال‌داردعکس‌العمل شدید انگلیسها را برانگیزد بلکه برای‌اوموجب‌مسؤولیت شدید خواهد بود. خصوصاً که روابطوی‌با«اکونور» کنسول انگلیس چندان دوستانه نبود وهمین،ظن مداخله وتبانی او را درجریان حادثه تقویت می کرد. این تشویش، «مخبرالسلطنه» رابــر آن داشت که‌یکی دوتــن ازروسای جوان وتحصیل کرده دمکرات‌ها راواسطه قرار داده اقدام‌موثرتری‌برای ممانعت از اجــرای نقشه ربودن کنسول بعمل آورد. برای این منظور فاخرالسلطنه«سردار فاخرحکمت» از هرحیث مناسب بنظرمی‌آمد. در ملاقاتی که‌صورت‌گرفت«فاخرالسلطنه» وجود چنان نقشه‌یی راتاییدکرد وافزودکه‌ژاندارمری نیز باکمیته دمکرات همراه است واگردمکرات‌ها جلب موافقت والی را لازم دیده‌اند برای آنست که نمیخواهند پنهان از چشم‌دولت ایران‌عرض اندامی‌کرده باشند و به عملیات‌خود جنبه‌طغیان وسرکشی‌بدهند.

«مخبرالسلطنه» گفت:

ــاین‌فرمایشات صحیح، ولی‌آقاکه جوانید وتحصیلات امروزی داریدبایدبه‌رفقای‌خودتان حالی کنیدچه‌باموافقت ژاندارم، چه‌بی‌موافقت ژاندارم، چه با اطــلاع والی ،چه‌بی‌اطلاع والی هراقــدامی از طرف مردم ایران برضد اعضای خارجه صورت بگیرداساس بیطرفی‌رامتزلزل

می کند وبهانه بدست دول خارجی میدهد که قشون وارد ایران کنند ... بعلاوه، دولت درموضوع حفظجان ومال وحدود وحقوق اتباع خارجی، علی‌الخصوص‌مامورین سیاسی،مسؤولیت‌داردوخواهش میکنم‌به‌آقایان اطلاع دهیدهر کس‌دنبال این‌قبیل خیالات برود، ضدیت بامصالح عالی دولت ایران محسوب میشود. شخصانیزازین لحظه، مسؤولیت حفاظت از قنسولخانه‌ها را بعهده میگیرم . اگر خواسته باشید داخل قنسولگری شوید اول باید از روی نعش من عبور کنید!

* * *

«واسموس» وقتی خود را با«حیدرخان» روبرویافت که همراه باسواران هندی وافسرانگلیسی بازگشته بود، دستی برای اوتکان دادو خنده کنان گفت:

ـ خان! بدجوری‌خودت رابزحمت انداخته‌ای ... مادرویش‌وار سفرمیکردیم . . . احتیاج به‌اینهمه قراول ویساول نداشتیم!

«حیدرخان» انتظار نداشت که «واسموس» باچنان خونسردی او را مورد استهزاء قرار دهد. رنگ به‌رنگ شد و بی‌آنکه سخنی بگوید راهش راکج کرده بطرف عمارت رفت‌ولحظه‌یی بعد دکتر«لندرس» را نیز از داخل ساختمان بیرون آورده تسلیم صاحبمنصب انگلیسی کرد.

«دکترلندرس» هنگامی که‌بادستهای بسته ازپلکان ساختمان پائین می‌آمد بصدای بلند حیدرخان را دشنام میداد وشرمنده بود که چرا دوست‌خود را به‌خانه چنان عنصر پست‌فطرتی راهنمائی کرده است . اما همینکه نزدیکتر رسید «واسموس» او را مخاطب ساخته بصدای بلند وبطوریکه نوکران وتفنگچیان حیدرخان بشنوند گفت:

ـ آرام‌باش دکتر... تودرین‌منزل‌نان ونمك خورده‌ای وسزاوار نیست کسی‌راکه ازما پذیرائی کرده است، درخانه خودش ناسزابگوئی.

دکتر «لندرس» سری تکان داد وگفت:

ـ من براستی‌ازتوشرمنده‌ام... اگرمن‌اصرارنکرده بودم توهرگز به‌خانه این‌آدم بی‌حقیقت قدم نمیگذاشتی وگرفتار نمیشدی!

«واسموس» جواب داد:

ـ تواشتباه میکنی...

وآنگاه به فرمانده‌سواران روکرد و گفت:

ـ رفیق، مادزدو آدمکش‌نیستیم که‌دستمانرابسته‌اید... رسماً اخطار میکنم که‌اگر دست من ودوستم را باز نکنید حتی یك‌قدم باشما نخواهم آمد.

افسر جوان اخطار «واسموس» را جدی نگرفت وگفت:

ـ تاوقتی دست شما بسته است خیال من‌آسوده‌تر خواهد بود!

«واسموس» درحالیکه «دکترلندرس» را مخاطب قرار داده بود بالحنی استهزاءآمیزگفت:

ـ ببین‌ارتش‌بریتانیاچطورمرعوب‌آلمانی‌ها شدداست که‌دوست‌انگلیسی ماجرأت نمیکند دونفر آلمانی‌غیر نظامی وبدون اسلحه را میان فوجی از سواران مسلح رهاکند... بهرحال، من تادستم بسته است قدم از قدم برنخواهم داشت!

افسر جوان که غرورش زخمدار شده بود، جلو رفت و بانوك چاقو بندهاراازدست.اسیران آلمانی برداشت. «واسموس»بعنوان تشکر سری‌خم کرد وسپس‌یکی‌از نوکران‌حیدرخان که افساردواسب‌رادردست

داشت جلو آمد. «واسموس» و«لندرس» هر کدام یکی ازاسبها را سوار شدند وبه‌حرکت در آمدند.

درلحظه حرکت«واسموس» یکبار دیگر بسوی ساختمان نگریست وبانك زد :

ـ خداحافظ! ... ازمیهمان نوازی شمامتشکریم!

«حیدر خان» که از پشت پنجره، حرکت کاروان را تماشا میکرد باغیظ روی خودرا برگرداند. دیگربار که «حیدرخان» به‌بیرون نگاه کرد همه‌جا آرام بود وجزغباری که هرلحظه دورتر میشدچیزی بچشم نمیرسید.

از حسن به حسن !

درجلسه‌خصوصی مجلس‌شورای ملی «بیست ودوم‌اسفند۱۲۹۳» مؤتمن الملك استعفای «مستوفی» رااعلام داشت وافزود که شاه ، تمایل مجلس رادرمورد جانشین رئیس‌الوزرای مستعفی خواستار شده است.

جلسه خصوصی ، بااظهارات مختصر رئیس مجلس خاتمه یافت وبلافاصله فراکسیونها تشکیل‌جلسه داده درباره انتخاب رئیس‌الوزراء بـه مذاکره پرداختند . مؤتمن الملك ساعتی در عمارت هیأت رئیسه به انتظار نشست تاآنکه رؤسای فـراکسیون‌ها یکی بعد از دیگری،او را مـلاقات کرده نتیجه مذاکرات خود را اطلاع دادند . اکثریت مجلس نسبت‌به «میرزا حسن خان مشیرالدوله» ابراز تمایل کرده بود . «موتمن الملك» مجدداً نمایندگان رابه‌جلسه خصوصی دعوت کرد وپس‌ازآنکه رؤسای فراکسیونها هرکدام چند کلمه‌یی سخن گفته تمایل اکثریت را درباره زمامداری «مشیرالدوله» اعلام داشتند ، رئیس‌مجلس اعلام رای کرد و ۷۵ نفرعده حاضر متفقاً آراء خودرابنام «مشیرالدوله» نوشتند .

حوالی عصر «موتمن‌الملك» درقصر فرح آباد تمایل مجلس را دائر به‌زمامداری برادرش معروض داشت وساعت هشت شب ، احمد-شاه «مشیرالدوله» رااحضار ومامور تشکیل‌کابینه کرد .

«مشیرالدوله» ازدربار ، مستقیماً به‌منزل «مستوفی» رفت وضمن

صرف شام، درباره ترکیب کابینه وبرنامه دولت ومسائل مختلف‌داخلی وخارجی که پهلوانی چون «مستوفی الممالك» رابه زانو درآورده‌بود، به‌مذاکره نشستند.

«مشیرالدوله» نیزهمانند سلف‌خود، شخصیتی موجه ووطنخواه وفساد ناپذیر بودکه این کمالات‌اخلاقی از یکطرف ومقام علمی وی از طرف دیگر، اورا از احترام عامه برخوردار میساخت. علاوه براین «مشیرالدوله»زندگانی سیاسی واجتماعی خودرادر وزارت امورخارجه آغازکرده بود و به‌اعتبار ماموریت‌های سیاسی وی‌دربسیاری ازکشور های خارج، دول‌خارجی عموما او را مردی روشن‌بین و مآل اندیش وتوانا و صاحبنظر درامور سیاسی میشناختند.

باهمه‌این احوال، از بامداد روزی‌که منشور ریاست‌وزراء بنام «مشیرالدوله» رقم‌زده شد، اونیز خود رابادشواری‌های ناشی‌ازبرخورد منافع‌دول متخاصم روبرو یافت. «مشیرالدوله» درشرایطی زمام اموررا بدست‌می‌گرفت که دولتین روس وانگلیس‌مصمم بودند اختلاف دیرینه خود رادرایران بکناری گذاشته، درمقابل فعالیتهای وسیع وآمیخته‌با موفقیت سفارت آلمان مشترکاًاقدام کنند.

آشکاربودکه‌دولت «مشیرالدوله» نیزدرسیاست‌خارجی‌خودمتکی به‌اصل «بیطرفی» خواهد بود. معهذا سفارت آلمان میکوشید مشیر ـ الدوله را به تشکیل کابینه‌یی‌که اعضای آن یکدست از شخصیت‌های علاقه‌مندبه‌تحکیم‌روابطایرانوآلمان‌باشند، تشویق‌کندودرمقابل‌سفارت‌ـ خانه‌های روس و انگلیس بوسیله دوستان ایرانی خود، سعی داشتند «مشیرالدوله» راز انتخاب همکارانی که سفارت آلمان توصیه‌میکرد باز

دارند .

درهمین حال ، بین سفارتخانه‌ها وکاندیداهایی که از طرف آنها برای‌احراز پست وزارت تقویت میشدند تماس‌هایی برقرار بود وقول‌و قرارهایی درمورد معاونین وزارتخانه‌هارد وبدل می‌شد . اماسه‌روز بعد «مشیر الدوله» کابینه‌یی راکه با استقلال رای وبدون توجه بـه نظریات سفارتخانه‌ها برگزیده بود،معرفی کرد :

مشیرالدوله «میرزاحسن خان پیرنیا» رئیس‌الوزراء ووزیرجنك
مستشارالدوله «صادق‌صادق» وزیرداخله
نصرالملك «حسنعلی‌کمال هدایت» وزیرپست وتلگراف وفوائد عامه
حکیم‌الملك «ابراهیم حکیمی» وزیرمعارف
ذکاء الملك «محمدعلی فروغی» وزیرعدلیه
مشار السلطنه «اسدالله‌قدیمی» وزیرمالیه
معاون‌الدوله «ابراهیم غفاری» وزیرامور خارجه .

ابقای «معاون‌الدوله» دروزارت امور خارجه نشانه‌آن بودکه در سیاست خارجی‌دولت تغییری حاصل نشده و«مشیرالدوله»مانندمستوفی بیطرفی ایران را در جریان مخاصمات دول متحارب ادامه خواهد داد اماانتخاب «مستشارالدوله» که‌از رجال متکی‌به‌افکار عمومی شمرده‌میشد بر تغییر مشی دولت در امور داخله دلالت داشت . ظاهراً « مشیر ـ الدوله» مایل بودکه درمسائل داخلی‌بیشتر باافکار عمومی همراه باشـد و این سیاست از لحاظ متفقین «روس وانگلیس»چندانمطبوع نمیبود .

«مشیرالدوله» تصمیم‌داشت‌نیروی‌ژاندارمری‌ونظمیه‌رادر ولایات توسعه دهد و برای تنفیذ قدرت حکومت مرکزی اقدامات جدی بعمل

آورد . همچنین ازنخستین اقدامات دولت وی ، تقدیم‌لایحه‌یی بودکه براساس آن،قانون معروف به ۲۳ جوزالغوو دست مستشاران بلژیکی ازمالیه ایران کوتاه میشد .

این‌لایحه ، سه‌روز بعدازمعرفی‌کابینه، دریك‌جلسه‌طولانی‌ومتشنج که در عین حال نشانه برخورد منافــع سیاست خارجی بـود ، بدنبال کشمکش‌های زیاد، حوالی‌نیمه شب ازتصویب‌مجلس‌گذشت‌و کدورت شدیدی بین‌کابینه‌جدید وسفارتخانه‌های‌روس وانگلیس بدنبال آورد .

در راه اسارت

«کاپیتان‌نوئل» عضــو مؤثر انتلیجنت سرویس که داو طلـب مبارزه با«واسموس» شده بود هنگامی کـه از ماجرای توقیف حریـف اطلاع حاصل کرد، بی درنگ عازم بندرریگ شد تاشخصا«واسموس» را تحویل گرفته به اردوگاه اسرای جنگی درهندوستان‌منتقل سازد.

«نوئل» یکه و تنها در مسیری که قبلا نیزه داران هندی پیموده بودند، اسب میتاخت وحوالی غروب، در یکی ازآبادیهـای طول راه با«واسموس» ومحافظان وی روبروشد.

«واسموس»باشال وقبای مخصوص‌عشایـر بهبهان روی سکوی قهوه‌خانه نشسته بود وضمن صرف چای، باسربازان هندی‌که اطـراف او راگرفته بودندگفت‌وگویی دوستانه داشت.

کاپیتان «نوئل» از دور صدای قهقهه‌زدن وشوخی‌کردن هندیهارا می‌شنید ولی «واسموس» راهنوزندیده‌بود. ازینرو درحالیکه دستهایش را روی قلاب‌کمربندش میفشرد واز ناراحتی لبهـای خـود را به‌دندان میگزیدآهسته‌آهسته جلو رفت. «واسموس» اولین کسی بودکه متوجه «نوئل» شد واشاره‌کرد:

ـ آهای ، رفقا . . . برای‌ما مهمان رسیده است!

صدای خنده وشوخی قطع شد وچشمها، همـه بسوی تازه وارد متوجه گشت. به‌مشاهده «نـوئل» هندیها از جای برخاسته،سر ووضعشان را مرتب کردند واحترامات نظامی معمول داشتند.

«نوئل» بعلامت نارضائی وتحقیرچندبار سرتکان داد وسپس بـا خشم فریاد زد:

ـفرمانده این اردوی شکست خورده کجاست؟

صاحبمنصب جوان که ازپشت‌سرظاهرشده بود ادای‌احترام کرد:

ـدرخدمت هستم‌کاپیتان!

«نوئل» سراپای اورا براندازی کرد وباتشدد پرسید:

ـاین چه‌طرز اسیرگرفتن‌واسیربردن است؟... مگرشما نمی‌دانید مادرحال جنگ هستیم ... میفهمید چه‌می‌گویم؟ جنگ!..

«واسموس» برافسر جوان پیشدستی کردو گفت:

ـولی‌کاپیتان،اینجا که میدان جنگ‌نیست... لابدتوقع داشتید که ما دونفر راجلوی‌توپ‌بگذارند وحرکت دهند ...

«نوئل»کنایه مرد آلمانی را ناشنیده‌گرفت وخطاب‌به‌افسرجوان گفت:

ـمن شخصا مسؤولیت را درمورد اسراء‌بعهده میگیرم ... افراد راجمع کنید، حرکت خواهیم کرد!

افسر، اندکی این پاو آن‌پا کرد و گفت:

ـ کاپیتان! الان‌تنگ غروب است‌وتارسیدن‌به‌اولین آبادی‌فرسنگها بیابان بی‌آب وعلف درپیش‌خواهیم‌داشت.پیشنهادمیکنم شب راهمینجا بیتوته‌کنیم وفردا سپیده‌دم‌بـه راه خودمان ادامه دهیم!

«واسموس» نیزدنباله حرف اورا گرفت :

ـ ازاین گذشته ، لطفا به کاپیتان بگوئید که اسب بیچاره من مریض است و به استراحت احتیاج دارد !

باآنکه پیشنهاد افسر جوان منطقی بود «نوئـل» که ازکنایه‌های «واسموس» به‌خشم آمده بود استبداد رای بخرج داد وگفت :

ـ دستور همان‌است که گفتم ... معطل نکنید !

برخوردخشونت آمیز «کاپیتان نوئل» ولجاجت اودرحرکت دادن گروه، افسر انگلیسی وسربازان هندی راآزرده خاطر می کرد، درحالیکه «واسموس» بارفتارمودبانه خودتوانسته‌بود روابطدوستانه‌یی باسربازان هندی بـرقرارسازد .

«واسموس» درصدد بود ازین کدورت بهره برداری کند . بدین منظور همینکه فرصتی دست میداد به محافظین هندی‌خود نزدیك‌شده ازرفتار «نوئل» انتقاد میکرد ومخصوصا میگفت :

ـ مگرما دیوانه‌ایم که‌بادست‌خالی‌وپای‌پیاده فرارکنیم؟ ... فرار کنیم به کجا ؟ ...شایدکاپیتن‌بدش‌نیاید که‌مافرارکنیم‌ودرین‌بیابان‌برهوت ازگرسنگی وتشنگی تلف‌شویم . امامن ورفیقم‌چنین خیالی نداریم !

بااین سخنان «واسموس» چنان‌اعتماد سربازان ساده دل‌هندی را جلب کرده بودکه آنها مطمئن بودند حتی فکرفرار هم در ذهن اسراء خطور نمیکند .

کاروان درکوره راهی که ازدل ریگزار میگذشت وبطرف براز- جان پیش میرفت ، به‌حرکت خودادامه میداد . شب ، بالهای سیاه‌خود

راروی صحرا گسترده‌بود . سوزسرد شبهای کویرهردم شدت‌میگرفت . سواران روی‌گرده اسبها قوز کرده سر وگوششان رامیان دستارها پنهان ساخته‌بودند . «نوئل» که دستمال‌بزرگی رابه‌شیوه اعراب بدوی دورسر وگردن پیچیده وفقط چشمهایش بیرون مانده بود،گاه درجلو وگاه در عقب قافله حرکت میکرد .

راه درازی درپیش بود و «کاپیتان‌نوئل» که میدانست راه پیمائی شبانه درچنان بیابانی تاچه حد مخاطره انگیز است سرانجام دستور ـ توقف داد وکاروان درکنارتپه‌یی اطراق کرد . وجوداین‌تپه ، بادشدیدی راکه می‌وزیدتاحدودی مهار میکرد ودرآن‌حوالی‌بهترین پناهگاه‌بشمار میآمد .

اندکی بعد «نوئل» و افسر جوان به‌زیر چادرصحرایی کوچکی که توسط‌نظامیان‌هندی‌افراشته‌شده‌بودپناه‌بردند، درحالیکه «واسموس» و «لندرس» رابه سواران هندی سپرده بودند .

بمحض آنکه «کاپیتان‌نوئل» و افسر انگلیسی درون چادر جای گرفتند، «واسموس»از محافظان هندی اجازه خواست تا سری به اسب بیمارخود بزنند . عضوارشد سپاهیان به‌دوتن‌ازافرادمسلح‌خوددستورداد «واسموس» راهمراهی کنند .آنها همه میدانستنداسب«واسموس»مریض است‌ودیده‌بودندکه«واسموس» محض‌مراعات‌حیوان بی‌زبان‌درطول‌راه اسب‌را آزادگذاشته‌یاپیاده طی طریق‌میکرد ویا ترك‌اسب«دکترلندرس» می‌نشست. ازاینرو درخواست وی برای سرکشی‌به اسب‌بیمار کمترین سوءظنی بوجود نیاورد . «واسموس» درحالیکه دومرد مسلح مراقب‌او بودند لحظاتی چند به تیمار اسب پرداخت و بـه میان اردو بازگشت .

سربازان برای خفتن آماده میشدند . آنها سلاحهای خود رازیرسر گذاشتند ودایره واربروی زمین آرمیدند، درحالیکه جای «واسموس» و «لندرس» دروسط دایره معین شده بود .

«واسموس» همینکه سرش را برزمین گذارد با دکتـر «لندرس» مشغول نجوی شد و آهسته گفت :

ـ من امشب فرار خواهم کرد !

حتی دکتر «لندرس» هم انتظار شنیدن چنان سخنی را نداشت . ازینرو حیرت زده سرش رابلند کرد و درقیافه «واسموس» خیره شد :

ـ شوخی میکنی !

«واسموس» همانطور که به پشت خوابیده و دستهایش رازیر سر - گذارده چشم بر آسمان پرستارهٔ فارس دوخته بود جواب داد :

ـ درعمرم از این جدی‌تر نبوده‌ام ... این تنها فرصت است واگر از امشب بگذرد تااردوگاه اسیران جنگ درهندوستان، هرگز چنین فرصتی پیدا نخواهم کرد !

«لندرس» به پهلو دراز کشید و گفت :

ـ این دیوانگی است .... حتی اگر موفق به فرار شوی ، قبل از آنکه بتوانی خودت را ازین صحرا بیرون انداخته پناهگاهی پیدا کنی دوباره گرفتار میشوی ...

«واسموس» که بانگاه خود مسیرشهابی را در آسمان تعقیب میکرد پرسید :

ـ دکتر ، درباره ستارگان چه میدانی ؟

«لندرس» شانه‌هایش راتکان داد :

ـ هیچ . . . حتی ستاره بخت خودمرا نیزتابحال‌نشناخته‌ام!

«واسموس» خندید :

ـ پس بگذار تابرایت بگویم ... درصحراهای مشرق زمین‌این پولك‌های ریز و درشت آسمانی حکم چراغهای راهنما را دارند . به راهنمایی آنها ، درظلمات شب، صحرانوردان وکاروانیان‌میدانند کجا هستند ومیفهمند ازکدام طرف بایدبروند وبه‌کجا خواهند رسید ... از بابت من‌هم خیالت آسوده باشد، چون ستارگان رامیشناسم !

بدنبال این سخنان «واسموس» ازجای بـرخاست، دستهایش را بالا برد و به سرباز کشیك‌که تفنگش را روی دست گـرفته قدم زنان محوطه رادور میزد نزدیك شد :

ـ میخواستم سری به‌اسبم بزنم .... اجازه هست ؟

سربازکه تفنگ‌خودرا بطرف «واسموس» قراول‌رفته بود فکری کرد وگفت :

ـ من‌اجازه ندارم . . . . بایداز سرجوخه بپرسم !

«واسموس» شانه‌هایش را بالا انداخت :

ـ خودت میدانی . .. اگر حتما اجازه سرجوخه لازم است برو بیدارش‌کن و اجازه بگیر !

سرباز باقدمهای‌آهسته به‌سراغ سرجوخه رفت. اماوقتی‌بنزدیك اورسید ومتوجه شدکه سرجوخه‌درخواب‌عمیقی فرورفته است لحظه‌یی تردیدکرد وسرانجام بی‌آنکه اورا بیدار کند بازگشت :

ـ بسیار خوب ، برو ... اما زیاد معطل‌مکن !

«واسموس» به سراغ اسب رفت و چنـد لحظه بیشتر نکشیدکه

افسرده ومشوش بازگشت . دستهایش راکه به‌خونابه‌آلوده بودبه‌سرباز نشان‌داد وسری جنبانید :

ـ وحشتناك است ... این‌اسب بیماری مهلکی دارد و خواهدمرد اما احتمال داردسایر اسبها راهم مبتلاکند ... برادر ، بیاکمك کن‌آنرا ازبقیه اسبها جداکنیم !

سرباز بی‌تامل دعوت «واسموس» راپذیرفت . وحشت از اینکه مبادا بیماری خطرناکی بین‌اسبها شایع شود،مجال هرگونه تأملی رااز وی سلب‌کرده بود . کمی آنطرفتر ، درمیان اسبها ، اسب«واسموس» دیده میشدکه به‌پهلو افتاده وکفی آلوده به‌خون ازدهانش سرازیربود . سرباز برای آنکه اسب راازنزدیك معاینه‌کند به‌زمین نشست و تفنگش راکنار دستش گذاشت . همین غفلت فرصتی بدست «واسموس» داد تا به‌چابکی تفنگ رااز روی زمین ربوده لوله‌سردآنرا پشت گردن‌سرباز قرار دهد . سرباز وحشت زده دستهای خود را بالا برد و به التماس افتاد :

ـ بخاطر خدارحم‌کن ... مراتیرباران میکنند ... من‌بتواعتماد کردم !

«واسموس» درحالیکه‌تپانچه سرباز رااز‌کمرش میگشود جواب داد :

ـ متاسفم .. اماچاره‌یی ندارم . اگر بتو رحم کنم بخودم ظلم میشود . خدارا خوش نمی‌آیدکه بهترین سالهای زندگی من‌در اردوگاه اسیران جنگ تلف شود !

درهمین حال «واسموس» باپاشنه تپانچه ، برپشت گردن سرباز کوفت وسرباز هندی تلوتلو خوران روی زمین پهن‌شد . «واسموس» تپانچه رادرجیب گذارد و تفنگ رابرجای نهاده‌راه فراردرپیش‌گرفت. اونمیتوانست‌برای فرارازاسب استفاده‌کند زیرا که اولا اسبهاهیچکدام زین و برك نداشتند و گذشته ازین،احتمال داشت سروصدابراه‌انداخته توجه محافظان رابرانگیزند.

«واسموس» همانطورکه گفته‌بود به‌راهنمایی ستارگان مسیرخود رادرصحرا ادامـه میـداد . او آن مناطـق رابخوبـی میشناخت و از جملـه میـدانست نقطـه توقف اردو درسرزمینهای عشیره «انـگالی» قراردارد .

رئیس‌طایفه انگالی «احمدخان» دوست ومتحد «حیدرخان» بود وبادولت‌انگلیس‌نیزروابط‌نزدیك‌داشت. بااینحال «واسموس» جزآنکه به «احمد خان» پناه‌ببرد چاره‌دیگری نداشت .

برای «واسموس» امکان‌نداشت‌که به‌آسانی ازآن نواحی خارج شود. بمحض دمیدن سپیده، سواران هندی به‌تعقیب‌او میپرداختند وبی تردید «احمد خان» نیزدرین جست وجو به‌آنها کمـك میـکردکه در آنصورت محال بودبتواند قدم از منطقه بیرون بگذارد .

«واسموس» درطول راه همه‌جوانب امرراسنجیده وتصمیم‌گرفته بوددرصورتیکه موفق به‌فرارشد یکسره بسراغ «احمدخان انگالی»برود ازاینرو تمام شب‌را به‌حرکت ادامه داد ونزدیك صبح ، سرانجام خود رابه‌درخانه «احمد خان» رسانید .

«احمدخان» تازه‌از خواب برخاسته‌بودو بمنظورادای‌دوگانه وضو

میساخت که‌یکی ازخدمه منزل به او نزدیك شد و اطلاع داد که یکنفر فرنگی بردرخانه ایستاده وخواستار ملاقات باا وست .

«احمد خان» عبایی‌بردوش گرفت وجلوی درمنزل با«واسموس» روبرو شد . او «واسموس» را از زمانی که در بوشهرسمت کنسولی داشت‌میشناخت وهمینکه اورادید سلامی‌گفت و پرسید :

ــ قنسـول ، اینطرفها چکار میکنی ؟... بفرما !

و «واسموس» رابه خانه خـود ــ دعوت کرد . اما «واسموس»سری جنبانده گفت :

ــ نه، خان! بایدهمینجا حرف بزنیم ... من‌فراری‌هستم وبتوپناه آورده‌ام . اماباوجود آنکه‌میدانم دربین عشایر ایران مرسوم نیست میهمان و پناهنده خود را به دشمن تسلیم کنند ، نمیتوانم به تو اعتماد کنم . . .


احمد خان انگالی

«احمد خان» ابروانش رادرهم کشید :

ــ تو که اینها را میدانی پس چرا بمن اعتماد نمیکنی ؟ !

«واسموس»گفت :

ــ چندروز قبل به دوست تو «حیدرخان» اعتمادکردم و بااینکه

خودش بدنبال من فرستاده ومیهمانم کرده بود ، مرا درخانه‌خود دست بسته تحویل انگلیسهاداد واگر نجنبیده بودم حالااینجا نبودم !

«احمدخان» دستی به‌سبیل خود کشید و گفت :

ـ پس تو زندانی حیدرخان بوده‌ای و از چنگ انگلیسها می‌گریزی ... چه کسی تعقیبت‌می‌کند ؟

«واسموس» جواب داد :

ـ کاپیتن نوئل !

«احمد خان» خندید :

ـ قنسول ، برای اطلاعتان باید بگویم حیدر خان دوست و متحد ماست واز برادر به‌من نزدیکتر است ... بعلاوه با کاپیتن نوئل هم‌سوابق‌دوستی ورفاقت دارم... دراینصورت تکلیف من وتوچیست؟

«واسموس» گفت :

ـ همه‌اینها را میدانم خان ... ولی این توهستی‌که باید تصمیم بگیری ...فقط تقاضا دارم خدعه‌مکن‌و اگر نمیتوانی‌مرا پناه بدهی یا مصلحت اقتضا نمیکندکمکم کنی همین حالا بگوتامن هم‌تکلیف خود رابدانم !

«احمدخان» اخمهایش را بهم کشید :

ـ قنسول ، من‌اهل خدعه نیستم ... بعلاوه الآن وضوگرفته‌ام و قصد نمازدارم، یك مسلمان‌درچنین‌حالتی نه دروغ میگوید ونه نیرنگ میزند .

«واسموس» ازسخنی‌که گفته بود شرمزده بنظر میرسید. درصدد عذرخواهی برآمد ، اما «احمد خان» دستش رابالا برد :

ـ نه ! عذر خواهـی لازم نیست ... توحق داری که نسبت بـه سایرین اعتماد نکنی ، بعلاوه من خیال ندارم تـرا در خانه خودم پناه بدهم . . . .

«واسموس» یکه‌خورد . «احمدخان» باپاسخ صریح خود ، اورا دربن‌بستی‌مهلکه آمیزقرار داده بود. زانوانش لرزید وقلبش راتشویشی عمیق درهم فشرد . برای یافتن عبارتی مناسب، ذهن خود را میکاوید تا از صراحت«احمد خان» تشکر کند ، اما «احمد خان»فرصت نداد :

ـ بطور قطع کاپیتن نوئل تا بحال متوجه فرار توشده است و قبل‌از هر کار به‌اینجا می‌آید تامرا مطلع کند و کمك بگیرد . . . اگرتو اینجا بمانی من‌دچار محظور خواهم شد ویابابد تراتحویل بدهم که بر‌خلاف مردی و مردانگی است ، یابایدازتوحفاظت کنم وبردوستی‌چهل ساله‌ام باحیدرخان فاتحه بخوانم . . . اماراه سومی هم وجوددارد ...

«واسموس» که امید تازه‌ای پیدا کرده بود گوشهای خود راتیز کرد . «احمدخان» ادامه داد :

ـ من‌یك اسب و یك تفنگ بتو می‌دهم، راه‌راهم‌نشانت خواهم داد . در «براز جان» اهالی طرفدار شما هستند و این اواخر به حمایت آلمان وضدیت انگلیسها اقداماتی‌میکنند . اسب‌را سوارشو وباسرعت بطرف «برازجان» بتاز . ضمناً هر کس به‌دنبالت آمد اوراباتیربزن !

اشك درچشمان «واسموس» حلقه‌زده بود . فتوت آن مرد ساده صحرایی اورا بسختی تحت‌تاثیر قرارمیداد . میدانست که «احمدخان» ازاین‌مساعدت هیچ‌طرفی نخواهد بست جزآنکه‌به‌روابطش با «حیدر-

خان» ومقامات انگلیسی لطمه‌خواهد رسید . معهذا پیه‌همه چیز رابه‌تن مالیده‌بود تابحکم سنت‌های دیرینه مشرق زمین ، مردی راکه‌بوی پناه آورده بود ازحمایت خویش بی‌بهره نگذارد .

چنددقیقه بعد «احمدخان» دهانه‌اسبی رابدست «واسموس» سپرد ودرحالیکه تفنگ وفشنگ بوی میداد تاکیدکرد :

ـ فراموش مکن‌که هرکس پشت‌سرت‌آمد اورا بزنی ... حتی خود من‌هم اگر ازدنبالت آمدم تأمل مکن !

بهار تب آلود

درگرماگرم آتشی کـه جنك جهانی برافروخته بود ، بهار سال ۱۲۹۴ فرارسید .

سلام‌نوروزی ، بخاطر ادامه‌جنك ، با تشریفات‌خاصی برگزارشد وسفرای کشور های‌متخاصم برای آنکه باهم‌رو برونشوندهر گروه‌جداگانه بحضوراحمدشاه رسیده تهنیت‌گفتند .

درشرفیابی دول متحده‌مرکزی « اتریش، آلمان، عثمانی» پس‌از آنکه عاصم‌بیك سفیرعثمانی ازطرف همکاران‌خود حلول سال‌نـو را تبریك گفت ، شاه چند دقیقه‌یی با «فون کاردورف» شارژه دافر سفارت آلمان به‌گفت‌وگو پرداخت واز حال قیصر جویاشد . «فون‌کاردورف» ضمن‌تشکرپاسخ دادکه اعلیحضرت ویلهلم دوم قیصرآلمان، در میدان جنك بسر میبرد اما نظربه علاقه‌خاصی که‌نسبت بروابط دو کشور دارد پیوسته ازسلامتی‌اعلیحضرت پـادشاه واوضاع ایـران استعلام‌میکند و جزئیات امور به‌عرض ایشان میرسد .

روزدوم فروردین نیز سفرای دول مرکزی ، از « مشیرالدوله » رئیس‌الوزرای جدیدکه‌برعمردولت وی چند روزی بیشتر نگذشته بود دیدن‌کردند . «عاصم‌بیك» و«کاردورف» بعنوان‌تبریک‌عیدهر کدام‌طی نطق مفصلی به شرح مظالم حکومت تزاری روس و خدعه های دولت

انگلیس پرداخته مصراً خواستاربودند که دولت ایران ازسیاست بیطرفی دست کشیده ، دوشادوش متحدین برضد متفقین واردجنگ شود.«عاصم بیک » سفیرعثمانی خصوصاً تاکید داشت که این جنگ رادیگر نمیتوان جنگ دول مسیحی شمرد ، بلکه جنگ جنبه اسلامی بخودگرفته و وقت آنست که دولت ایران باورود درجنگ، صف اسلام را تقویت کند تا آنکه مسلمانان دیگر نیز منجمله در افغانستان و هندوستان تشویق شده به این جهاد اسلامی ملحق شوند .

«مشیرالدوله» باخونسردی به سخنان «فون کاردورف» و « عاصم بیک »گوش میداد وهنگامی که نوبت نطق به وی رسید، از تبریکات ایشان اظهار تشکر کرد و گفت :

ـ آقایان، دولت ایران صلاح خودرا دربیطرفی تشخیص داده است و کابینه من نیز اعتقاد به حفظ وادامه بیطرفی دارد . بنأ بر این بنده هیچ وعده یی بشما نمیدهم الامراعات بیطرفی کامل ... به آقایان هم توصیه میکنم که مارا در اعمال سیاست بیطرفی حمایت وتایید کنید ، چون اگر مباحثه الغای سیاست بیطرفی پیش بیاید قطع دارم که روس وانگلیس مارا درفشار خواهندگذارد و قوای آنها اسباب زحمت ما خواهد شد ... بطوریکه میدانید ما توفیق یافتیم دست مستشاران بلژیکی را از مالیه کشورمان کوتاه کنیم واقدام بعدی دولت ، انشاءالله خارج کردن روسها از انزلی وقزوین خواهد بود . البته بمحض آنکه دربن فقره موفقیت حاصل شود برای تخلیه آذربایجان وخوزستان از قشون خارجی داخل مذاکره خواهیم شد !

«مشیرالدوله» درحالیکه تبسمی بر لب داشت جمله آخر سخنان

خود را خطاب به سفیرعثمانی بیان کرد و پیدابود که آشکارا از خـروج قوای عثمانی سخن میگوید .

«عاصم بیک» درصندلی خود جابجا شد و از زیر چشم به «فون‌ـ کاردورف» نگاه کرد. «کاردورف» ناراحتی شدید سفیرعثمانی‌را حس میکرد ومیدانست سفیرانتظاردارد که او درجواب اظهارات «مشیرالدوله» چیزی‌بگوید واستقرار قوای عثمانی را درخاك ایران توجیه کند . اما «کاردورف» نه فقط حرفی‌نزد بلکه بااشاره‌چشم، همکارخود را نیزبه سکوت دعوت کرد .

«عاصم‌بیك»تسلیم شد وسخنی نگفت. اما درمراجعت، گله خود را عنوان کرد :

ـ چه‌لزوم‌داشت که‌این کنایه بدون جواب بماند؟... ما از دولت ایران توقع‌همکاری‌وهمقدمی‌داریم ، آنهابجای اینکه‌داخل‌جنگ‌شوند حتی مزاحم اقدامات ما هستند و خصوصا نسبت به امپراتوری عثمانی هیچ قسم اعتماد و معاضدتی‌بخرج نمیدهند !

«کاردورف» سری‌تکان‌داد وگفت :

ـ بخاطرهمین‌صراحت‌باید ازاوتشکرمیکردیم... اگرما ازجهات سیاسی دولت‌ایران‌را به‌مداخله درجنگ دعوت میکنیم‌دلیل نمیشودکه خودمان‌هم‌واقعیات‌رااز نظردوربداریم.دولت ایران‌قادرنیست‌واردجنگ شود . این‌دولت‌حتی‌برای حفظ امنیت داخلی‌خود قوای کافی ندارد . روسها پشت دروازه‌تهران نشسته‌اندو انگلیسها تمام صفحات جنوب را تحت اختیاردارند . همانقدر که‌دولت ایران ترك بیطرفی کندبفاصله‌چند ساعت‌روسها شمال مملکت‌را اشغال میکنند وانگلیسهاجنوب‌را ...پس

بیطرفی ایران بصرفه‌ماست وعاقلانه‌ترین سیاست اینست که‌ما اشخاصی مثل مستوفی ومشیرالدوله راحمایت وتقویت کنیم ... این اشخاص باجوهرذاتی خودواحترامی که ما بین مردم دارند میتوانند ضعف قدرت‌حکومت را درایران جبران کنند وچون‌بارقبای ما میانه خوبی‌ندارندتا آنها در راس کارند میتوانیم خاطر جمع باشیم که بندوبست‌پنهانی برضد منافع مادرایران صورت‌نخواهدگرفت ... چه فایده داردوقتی شخصیتی مثل مشیرالدوله عقیده یی متضمن منفعت و مصلحت کشور خود ابراز میکند ماعکس‌العمل نشان دهیم واو را از خودمان برنجانیم؟... آیا عالیجناب مایلندمشیرالدوله هم بدنبال‌مستوفی برود ویکی از آن سبیل‌کلفت‌های وابسته به‌روس یاانگلیس‌زمام امور رادردست‌بگیرد ؟!

مسافری از بغداد

روزهفتم فروردین را «احمد علی‌خان» دبیرسفارت آلمان برای دیدارجمعی ازمعمرین خانواده که به بازدیداومی‌آمدند، درمنزل مانده بود.

احمدعلیخان درباغ ملک«گلاب‌دره» سکونت داشت وچون‌هوا آفتابی‌بود، در ایوان منزل که به‌رودخانه مشرف بود از میهمانان خود پذیرائی می کرد.

حوالی‌ظهر بود که‌مستخدم منزل‌به صاحبخانه‌نزدیك شد وآهسته درگوش اوچیزی گفت. «احمد علیخان» بلافاصله از جای برخاست و ضمن عذرخواهی ازمیهمانان، به‌طرف‌درشتافت. پشت درمنزل مردی روحانی انتظار می کشید. «احمد علیخان» دست‌میهمان را فشرد:

ـ وقتی مستخدم خبرداد که آقای‌شیخ‌العراقین تشریف آورده‌اند تصور کردم اسم شریف‌رااشتباه شنیده است ... هیچ‌تصور نمیکردم که ازعتبات تشریف‌آورده باشید!

شیخ‌العراقین‌حائری «رهنما» درحالیکه شانه به‌شانه احمدعلیخان زیردرخت‌ها قدم میزد شرح داد که شب‌گذشته واردتهران شده ودرباره وقایع بین النهرین و قیام علماء خبرهای مهمی به همراه آورده است.

«احمدعلیخان»هماندم‌پیغامی برای«فون کاردورف»فرستادوعصرهمان‌روز،

«کاردورف» در منزل احمد علیخان، «شیخ العراقین حائری» را ملاقات کرد.

«کاردورف» میدانست که «شیخ العراقین» از شخصیت‌های متنفذ بین‌النهرین ودر عین‌حال دوست نزدیك کاپیتان «فریدس کلاین» مامور برجسته سرویس اطلاعاتی آلمان است. ازینرو احترام زیادی در باره اومعمول داشت ودرضمن مذاکرات نیز، هرلحظه‌بیشتر حس‌میکرد که شیخ‌درجریان حوادث‌بین‌النهرین چه‌نقش‌مهمی داشته واسنادواطلاعاتی که‌بهمراه‌آورده تا چه حد حائز اهمیت است.

سفر «شیخ العراقین» بخصوص از آنجهت اهمیت داشت که او توانسته بود علی‌رغم کنترل‌شدید مامورین‌انگلیسی،نسخه‌هایی ازفتاوای مراجع تقلید رادرباره جهادبا خود به‌تهران بیاورد. فتوای آیت‌الله ـ حاجی میرزا محمد تقی شیرازی و آیت الله حاج سید مصطفی کاشانی اهم‌این فتاوی وازجمله اسنادی بود که «شیخ‌العراقین» بهمراه داشت:

استفتاء از آیةالله شیرازی

«حضورشریف‌حضرات‌علماءاعلام، حججاسلام، آیاةالله‌فی‌الانام ادام‌الله برکات وجود هم العالی، محترماً عرض میشود: چه می‌فرمائید درباره اشخاصی که بادعوی مسلمانی دراین‌ایام تقابل‌کفر واسلام، در مقام معاونت دول کافرمعارفه برآمده، سرآیا علناً،مالاً یا حیاة، جاناً یا لساناً، فکراً یاخیالاً، رأیاً یااظهاراً، قلماً یاقدماً علی کل‌احوال‌درسراء و ضراء به‌کفار حربی‌خدمت ویا به‌مقاصدشان اعانت مینمایند و درباره کسانی که بذریع اعمال و اقوال یا بوسایل پارهٔ نشریات مجعوله و

و انتشارات مضره بمرام و منویات اعداء دین مبین و دشمنان اسلام و مسلمین مانند انگلیس و روس و فرانس و ایطالی و هریك از کفار حربی که بااسلام ومسلمین طرف مخاصمه ومحاربه واقعند و امروز در مقابل مسلمانان به‌عداوت مشهور و به‌خونریزی وجنگ مشغولند آنانرا ترویج می‌کنند وبه دول کافر محاربه ظاهراً و باطناً مساعدت مینمایند. چه‌حکم دارند و تکلیف مسلمانان بااینگونه‌اشخاص چیست؟ مستدعی است بجهت تکلیف مسلمین نسبت به این مردمان حکم الله رادر صدور و حواشی و صفحه مقابل مرقوم و به امهار و خواتیم شریف ممهور و مختوم فرمائید که عندالحاجة حجت باشد. ان الله لایضیع اجر من احسن عملا»

جواب آیت‌الله شیرازی

«مطالبة الحقوق واجبة علی العراقیین. ویستحب الیهم فی ضمن مطالباتهم رعایة السلم والامن ویجوزلهم التوسل بالقوة الدفاعیه، اذا ــ امتنع الانگلیز عن قبول مطالباتهم. الاحقر محمد تقی الحائری الشیرازی»

فتوای آیت‌الله حاج‌سیدمصطفی کاشانی

«بسم‌الله‌الرحمن الرحیم ــ چنین کسی که بیکی ازطرق مرقومه‌به کفارحربی‌مثل روس وانگلیس و ایتالی و فرانس اعانت نماید ازجمله محاربین باخدا وپیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله محسوب وساعی درمحو دین خدا وخاموش کردن نورحق خواهد بود وگناه‌بسیاربزرگی است. قال الله تعالی، ان‌الذین یعادون الله و رسوله اولئك فی‌الاذلین. بلکه دور نیست‌تقویت ومساعدت دول کافره محاربه‌بقلم وزبان‌اشدباشد ازاعانت آنان به‌سیف وسنان. برهر مسلمانی که اینطور اشخاص را درین اعمال

شنیعه ردع ومنع نماید واگر مرتدع نشوند واجب است از ایشان تنفر وتبری کند، هرچند پدریا پسر یابرادر یاخویشاوندان او باشند ـ اعاذنا الله وجمیع المسلمین من امثال هؤلاء الفجرة المفسدین. الجانی، السید مصطفی النجفی الکاشانی»

بر اثر این فتاوی واقدام مراجع تقلید که عموما همراه با فرزندان و اطرافیان خود بجهاد برخاسته و درمیدان جنگ حاضر شده بودند، شورش مسلحانه بین النهرین هر دم گسترش می‌یافت و طوایف کرد و ترك و عرب از هر سمت وارد کار زار میشدند.

«شیخ العراقین» عقیده داشت که هر گاه نسخه‌هایی ازین فتاوی در ولایات وبخصوص بین عشایر ایران منتشر شود مردم ایران نیز بحکم وظیفه شرعی برضد روس وانگلیس قیام میکنند وبه احتمال بسیار، دولت ایران نیز به تبعیت از افکار عمومی دوشادوش متحدین مرکزی وارد جنگ خواهد شد.

«کاردروف» گفت:

ـ ما بتعداد کافی از این اوراق تکثیر وبهرجا که لازم باشد ارسال خواهیم کرد. بطورقطع دشمن ازمقابله بااین سلاح مؤثرعاجزخواهدبود!

«شیخ العراقین» پیشنهاد کرد:

ـ اگر نسخه یی هم بدست شخص شاه و رئیس الوزراء برسد تأثیر مطلوب خواهد داشت. چطور است که من خود تقاضای شرفیابی کنم وعین فتاوی را تقدیم بدارم؟

«احمد علیخان» گفت:

ـ متفقین دراطراف شاه عوامل موثری دارند. اسم شما توجه ایشان را جلب میکند و بلافاصله حریف را هشیار خواهد ساخت ... این کار هیچ به مصلحت نیست و حتی احتمال دارد مزاحمت‌هایی برای خود آقا

ایجاد کند. ماخودمان دوستانی داریم که بااعلیحضرت مربوطند ومیتوانیم بوسیله آنها اقدام کنیم ...

«احمد علیخان» سپس روبه طرف «فون‌کاردورف» کرد وافزود:

ـ برای اینکار آصف‌السلطنه «دولو» برهمه کس ارجح است... آصف‌السلطنه از هرلحاظ مقرب ومحل اعتماد اعلیحضرت است، باایشان رابطه مداوم و مستقیم دارد، بعلاوه دوست وهمراه ماست و درمراتب امانت وصداقت اوتردید نمیتوان کرد، اگر عالیجناب با او صحبت کنید قطعاً خواهد پذیرفت که مکاتیب رامستقیما بدست اعلیحضرت برساند.

«کاردورف» نیز بااین‌نظریه موافق بود وآصف‌السلطنه دولو را شخصیتی قابل اعتماد میدانست. قرارشدشارژدافر شخصا «آصف‌السلطنه» را ملاقات و درین زمینه باوی مذاکره کند.

روز بعد، سفارت آلمان نسخه‌های متعددی ازمتن فتاوای جهادرا در اختیار داشت. ترجمه فتاوی به‌برلن مخابره شده بود و «کاردورف» اطلاع میداد که «آصف‌السلطنه» قبول کرده است متن فتاوی و دستخط علماءرابعرض شاه برساند. اصل ورقه بدین منظور برای «آصف‌السلطنه» ارسال شد و «احمد علیخان» ماموریت یافت نسخه‌یی از متن فتاوی‌را در اختیار «مشیرالدوله» قرار دهد واز باب نزاکت، رئیس‌الوزراءراز ارسال اصل ورقه برای احمدشاه مطلع کند.

***

دست یافتن بر فتوای جهاد وتکثیر آن، درنخستین‌روزهای سال نو برای سفارت آلمان پیروزی مهمی بشمارمی‌آمد. معهذابهره برداری ازین فرصت، موکول به آن بود که تعداد هر چه بیشتری از متن‌استفتاء وفتاوی‌درنقاط مختلف وبین طبقات مردم توزیع شود.

واسموس کجاست؟

آفتاب سوزان دشتهای جنوب ، پنجه‌های طلائی خود را تـازه روی دیوارهابند کرده آهسته می‌لغزید و پائین می‌آمد که کاپیتن «نوئل» جلوی منزل «احمدخان» از اسب بزیر آمد.

«نوئل» میکوشید خود را آرام و خونسرد جلوه دهد . ولی این ماسك آرامش خشم او را پنهان نمیداشت و حرکات شتابزده‌اش نشان میداد که از دست دادن «واسموس» شکستی درد ناك نصیب وی ساخته است.

«احمدخان‌انگالی» کاپیتن را جلوی منزل استقبال کرد و بعد از آنکه ماجرای فرار «واسموس» را از زبان وی شنید ، خندید و گفت:

ـ فراری‌همینجا پیش من است، کاپیتان !

«نوئل» یکه خورد :

ـ کجا ؟ ... اینجا! ؟

وبلافاصله دستی برسر خود کشید :

ـ بله، پیش بینی‌میکردم که او بچنگ شما بیفتد ... بسیار خوب خان ، یامراپیش او ببرو یا اورا نزد من بیاور!

احمد خان گفت:

ـ شما را پیش او میبرم ... ضمنا چاشت را پیش مـا خـواهید

خورد. به سربازان هم‌استراحت بدهید تا چای وصبحانه برایشان حاضر کنیم .

«نوئل» میخواست از دعوت احمدخان‌طفره‌برود و راه طولانی را که در پیش داشتند بهانه قرار داد . اما احمد خان نپذیرفت و گفت :

ـ‌خیال کن ساعتها مجبور میشدی به دنبال اسیرفراری در کوه و دشت بتازی !

چاره‌یی نبود. «نوئل» به سواران هندی دستور راحت باش داد و خود باتفاق افسر انگلیسی وارد منزل شد .

اما درخلال صرف چاشت ، هر نوبت‌که سراغ «واسموس» را میگرفت «احمدخان» به بهانه‌یی موضوع را عوض میکرد و سرانجام ، وقتی‌بساط صبحانه جمع‌شد،احمد خان آنچه راکه میان‌او و«واسموس» گذشته‌بودبرای کاپیتن‌شرح‌داد.«نوئل» حیرت‌زده به سخنان«احمدخان» گوش دادو گفت :

ـ‌مرد عزیز ! اسیر مراکه مسلح‌کرده و فراری داده‌ای ...بسیار خـوب ، میگوئیم او بتو پناه آورده بـود و سنت جـوانمردی ایجاب میکردکمکش‌کنی ... ولی مارا بچه مناسبت معطل‌کردی ؟

«احمد خان» خندید :

ـ برای اینکه نمیخواستم‌کشته شوی ... به «واسموس» تعلیـم داده بودم هرکس پشت سرش رفت او را بزند ، حتی خود مرا ... و او در وضعیتی نبود که بدون جنگ و خونریزی تسلیم شود !

«نوئل» برخاست. سری جنبانید وگفت :

ـ بهرحال از بابت پذیرائی وصبحانه متشکرم ... اما مطمئن باش که «واسموس»را به چنگ خواهم آورد . او نمیتواند خیلی از دسترس من دور شود !

«احمدخان» در حالیکه «نوئل» را بدرقه میکرد گفت :

ـ برو بطرف بـراز جون ... «واسموس» را در آنجا خواهـی یافت !

***

از ابتدای جنگ بین المللی ، دولت انگلیس «بوشهر» را بعنوان يك پایگاه مهم دریائی برگزیده بود و کشتی‌های جنگی انگلیس که در عرصه خلیج فارس گـردش میکردند ، اغلب در سواحـل بوشهر پهلو میگرفتند .

پیوستن عثمانی به جنگ، براهمیت سوق الجیشی بوشهر افزود. دولت انگلیس برای حفاظت از تـاسیسات نفتی خـوزستان و نیز پیاده کردن نیرو در خاك بین النهرین بیش‌ازپیش به پایگاه هایی چون بوشهر احتیاج داشت و از همینرو ، ابتدا نیروی کوچکی در بـوشهر مستقر ساخت و «ماژورکاکس» تحت عنوان نماینده فوق‌العاده سیاسی و نظامی انگلیس بوشهر را مرکز ستاد خود قرار داد .

علاوه براین، انگلیسها تصمیم گرفتند بوشهررا از وجود «عناصر نامطلوب» پاك کنند و بدین منظور کنسول و نماینده بازرگانی آلمان را در بوشهر دستگیر و به هندوستان تبعید کردند.

این اقدامات ، زمینه را برای يك شورش معترضانـه از طـرف

عناصر بومی فراهم آورد .

قیام مردم تنگستان ، بدانجهت که از طرف‌علماء حمایت میشد، صورت جهادبخودگرفته بودومامورین دولت انگلیس میدانستندشرکت در چنین جنگی از لحاظ عشایـر مسلمان وظیفه مـذهبی تلقی میشود و جنگجویان ، مرك در میدان جنك را از دل وجان استقبال میکنند . از همینرو «سرپرسی‌کاکس» رئیس هیات سیاسی و نظامـی انگلیس کـه ستاد خود را در بوشهر مستقر ساخته بـود کـوشید تا روحانیت را از همراهی و تایید جنگاوران تنگستانی باز دارد و تلگرامی بـرای شیخ محمدحسین مجتهدتنگستانی مخابره‌کرد :

«جناب مستطاب علام فهام شیخ‌محمد حسین زیدت افاضاته .

«چون یقین دارم‌که رعیت صادق ایران هستید مقتضی میدانـم حقایقی راکه شاید نزد خودتان هم معلوم باشد اطلاع بدهم . دولت انگلیس از سابـق دوست صادق ایران بـوده و در اشکالاتی کـه ایران داشته مساعدت نموده ، دولت ایران هم تـاکنون سعی نمودکـه بیطرفی خود را محفوظ بدارد . دولت آلمان‌و عثمانی‌سعی دارند کـه بیطرفی ایران را پایمال نمایند . معلوم شدکه قنسول آلمان در بـوشهر سعی داردکه اهالی تنگستان را تحریك به حمله به بوشهر نماید. لازم شدکه از بوشهر دفع‌شود. از اوراق موجود معلوم شدکه سفیر آلمان بدستیاری مامورین سوئدی ژاندارمری بدون اطلاع دولت ایران امراء و اعیان جنوب را میخواهدبرانگیزاند به مخاصمه با دولت انگلیس‌که هیچ‌قصد غیر دوستی با خودتان ندارد . نه تنها خود تانرا دچار مصیبت

خواهید کرد بلکه ثلث‌دولت‌خود رانیز مال المصالحه قرارخواهیدداد».

کاکس

بالیوز انگلیس مقیم بوشهر

درقبال‌این تلگرام «ماژورکاکس» پاسخ‌تندی‌از مجتهد برازجانی دریافت داشت :

«چهارم جمادی الاولی۱۳۳۳

«جناب مسترکاکس بالیوز انگلیس مقیم بوشهر ، تلگراف شما رسید . اگر چه با صداقت در تابعیت دولت علیه ایـران حـق مخابره مستقیم با شماکه نماینده اجنبی هستید نداشتم ، کما اینکه مخابره شما هم باید توسط حکومت جلیله باشد ولی بملاحظه ضرورت وقت بـه جواب مبادرت مینماید :دربنموقع که دولت جلیله‌ایران مسلك بیطرفی اختیار نموده ملت نیز باوصف معلوم‌بودن احساساتش متابعت دولت‌را کرده دست از پا خطا ننموده است . اگر بدیده انصاف ملاحظه شود دولت‌انگلیس و روس این‌بیطرفی را محترم نشمرده و مداخلات دولت متبوعه شما و روس در خلیج فارس و نقاط شمالی ایران شاهد صـدق بدین مطلب است . اینکه آلمانیها در خیال فریب دادن عشایر ایــران هستند مطلبی است که تاکنون برهان قوی بـرصحتش بدست نیامده و بر فرض صحت ، مشترك الورود بوده بلکه شما این طریقه غیر مرضیه را به آنها آموختید وکمال تاسف‌را دارم‌که بدون مـراعـات نزاکت مستخدمین ژاندارمری را متهم به بعضی حرکات کرده و حال آنکه بخوبی مستحضر هستید که‌تاکنون‌حرکتی که منافی‌بیطرفی باشد ازآنها بروز ننموده ....

«ملت‌ایران راعقیده براینست که صدمات وارده‌از شمال بتصدیق دولت انگلیس بوده هتك احترام ارض اقدس خراسان وسکوت دولت متبوعه شما این عقیده را تاکید نمود . بخوبی میدانید که ملت ایران بعد از متابعت دیانت، دوستدار دولت و استقلال خود بوده و کمال احتراز را ازمخالفت بادولت خود داردولی‌درعین حال همینکه ازناحیه مقدسه شریعت حکمی و امری صادرگردید مال و جان در راه انفاذش صرف میکند و بواسطه خلف‌قول وهجوم به‌بصره بود که علمای‌عراق باشماسخت مخالف شدند.

«اینجانب بملاحظه وقت، تاکنون نتوانسته‌ام‌جلوگیری ازهیجان مخالفت‌آمیز نمایم ولی با کمال‌تاسف بشما اطلاع میدهم که عملیات اخیر شما در خلیج فارس و ناصری و محمره «اهواز وخرمشهر» و بردن قنسول آلمان که بکلی مخالف بیطرفی ایران بود بیشتر افکار را به هیجان آورده است .

«برشماست که ترك مهاجمه‌بکنید وبه ارجاع قنسول‌آلمان‌روابط رامحفوظ بدارید. اگرعملیات جنگجویانه شمادوام‌پیدا کرده جلوگیری از ملت ممتنع‌گردد ملامت و مسئولیت راجع به شماست‌که از خط بیطرفی تخطی نمودید و اینجانب را هیچ ملامت و مسئولیتی نیست خادم الشریعه ـ محمدحسین برازجانی» .

این مکاتبات ، بخلاف تصور انگلیسها نتیجه معکوس ببار آورد و اهالی‌را به مبارزه و مقاومت تشجیع کرد .«میرزا علی‌کازرونی» وتنی چند از تحصیلکرده‌های محل که‌یك ستاد تبلیغاتی در اطراف بوشهر ایجاد کرده بودند متن نامه «کاکس» و پاسخ مجتهد برازجانی را در

نسخه‌های متعدد تکثیر کرده ، همراه‌با دعوتنامه یی برای قیام و جهاد نزد روسای طوایف وخوانین منطقه فرستادند .

مبارزه بسرعت رنك میگرفت .در «دلوار»شش فرسخی بوشهر، رئیسعلی خان دلواری با صد تفنگچی جنك را آغاز کرد و همزمان ، دو تن از روسای محل، شیخ حسین‌خان چاه کوتاهی وزائر خضرخان اهرمی،بقصد مبارزه پیمان بستند .

«دلوار» قریه‌کوچکی بود درکنار دریا و هنگامی‌کـه رئیسعلی خان ، کدخدای سی‌ساله ورشید آن علم مبارزه برافراشت ، انگلیسها بوسیله یکی ازکشتی‌های جنگی‌که در سواحل بوشهر پهلوگرفته بود دهکده را زیر آتش گرفتند .

ازبامدادان‌تا پاسی از شب‌گذشته‌کشتی جنگی‌انگلیسی‌گلوله‌های توپ برسر دلوار فرو میریخت و اهالی برحسب اشاره رئیسعلی خان، دهکده را ترك گفته به نخلستانهای اطراف پناه برده بـودند. تفنگچیان دلواری تاحوالی ظهرباتیراندازیهای‌پراکنده به‌توپخانه انگلیس جواب میدادند اما دربن هنگام رئیسعلی خان تدبیری انـدیشید. بـه تفنگچیان دستور داد تیراندازی را قطع وچنین وانمود کنندکه دست به‌عقب‌نشینی زده‌اند . فرمانده قوای مهاجم‌که يك ژنرال انگلیسی بودفریب خورد، بتصوراینکه تفنگچیان‌عقب نشسته‌اند، یکی از صاحب منصبان خود را بـا فوجی از تفنگداران هندی و انگلیسی بـرای تعاقب جنگجویان و تصرف دهکده به ساحل فرستاد .

این‌گروه وقتی به دهکده نزدیك شدند ، ناگهان‌باشلیك رئیسعلی خانو یارانش‌مواجه‌شدند .فرمانده انگلیسی نیز متقابلا فرمان‌تیراندازی

داد و جنك سختی درگرفت . امانفنگچیان تنگستانی که تیراندازی و هدف‌گیری سرگرمی دائمی آنها محسوب میشد ، با هر فشنك حداقل یکی از افراد مهاجم را بخاك می‌انداختند و مثل سایه گاهی از جلو و گاهی از پشت‌سرقوای دشمن‌ظاهر می‌گشتند. ژنرال انگلیسی بناگزیر چند بار قوای کمکی به ساحل‌گسیل داشت ، اما سرانجام باکشته شدن فرمانده سپاهیان اعزامی باقیمانده افراد عقب نشینی اختیار کردند، در حالیکه انبوهی‌کشته و چند اسیر وزخمی برجای گذارده بودند. از تنگستانی‌ها نیز طی این نبرد هفت نفر به هلاکت رسیدند .

رئیسعلی‌خان دلواری پس از این‌جنك، توقف درساحل راصلاح ندید وباتفنگچیان خود به نخلستان پناه برد .در همین اثناء شیخ حسین خان و زائر خضرخان که بنوبه‌خود سرگرم‌تدارك وسائل مبارزه بودند، برای رئیسعلی خان پیام فرستاده اورا دعوت‌کردندکه با تفنگچیان‌خود به ایشان ملحق شود .

شیخ حسین‌خان چاه‌کوتاهی و زائر خضرخان ، مجموعا چهارصد تفنگچی به اختیار داشتند و با پیوستن رئیسعلی خان به آنها تعداد تفنگچیان ایرانی‌که برای مبارزه با انگلیسها مسلح و مصمم گشته بودند به پانصدتن رسید . اما همچنان انتظار میرفت که از مناطق اطراف بازهم کسانی به این اتحاد بپیوندند و تفنگچیان بیشتری برای جنك تجهیزشود .

این اتحاد جنگی ، بوسیله تنی چند از روحانیون و نیز ستاد تبلیغاتی کازرونی و دیگران تقویت میشد . از طرفی نیز پاره‌یی روساو متنفذین محلی چون «ناصردیوان» ضابط‌کازرون‌و«غضنفرالسلطنه»ضابط

برازجان و بالاخره سلطان احمدخان «اخگر» فرمانده ژاندارمری محل با مجاهدین تنگستانی همفکری و همگامی بخرج میدادند .

سازمان سیاسی و نظامی انگلیس ، این کانون مخالفت را ابتدا جدی نمیگرفت و چون اکثر روسای محلی قبل از شروع جنك بین‌المللی با دولت انگلیس روابط بازرگانی داشتند و ازین رهگذر سود قابل ملاحظه‌یی عایدشان میشد ، کنسولگری انگلیس در بوشهر ماموریت یافت اقداماتی به منظور جلب همکاری و درهم پاشیدن اتحاد ایشان صورت دهد .

در چنین شرایطی بودکه «واسموس» به دشتستان میرسید.

تلاش کنسولگری

«واسموس» باآنکه منطقه را می‌شناخت هنوز از کم‌و کیف‌اتحاد تنگستانی‌ها خبر نداشت. بهمین جهت،وقتی‌وارد «برازجان»شدتصمیم گرفت بـه ژاندارمری مراجعه کند و خود را در اختیار دولت ایران قرار دهد .

سلطان «اخگر» فرمانـده ژاندارمری، پس از مذاکره کوتاهی با «واسموس» تقبل‌کرد که‌بلافاصله جریان ورود اورابه شیراز مخابره و کسب تکلیف کند . اما اقامت «واسموس» را در محل ژاندارمری به مصلحت ندانست و توصیه کرد تا رسیدن دستور در منزل شیخ حسین خان سکونت‌کند.

فرمانده‌ژاندارمری، سپس«واسموس»را به«احمدی» راهنمایی‌کرد وشیخ محمدخان اورا به «چاه‌کوتاه» نزد پدرش شیخ حسین‌خان برد.

درآستانه تالاری بزرگ که بافرشهای بافت قشقائی مفروش‌شده بود، مردی‌بلند بالا ودرشت‌استخوان، «واسموس» را استقبال کرد.این نخستین دیدار «واسموس» و «شیخ‌حسین خان» بود. میزبان که پیراهن بلندی از کتان سفید بتن داشت وده‌تیری روی کمرش بچشم میرسید ، تعارف کرد:


عبدالرسول‌خان چاه‌کوتاهی

ـ خوش آمدی قنسول، اینجا را منزل خود بدان ...

درگوشه تالار، جوانی بیست ساله پشت بساط تحریر نشسته بود. «واسموس» با این جوان نیز که شیخ عبدالرسول خان فرزند کهتر شیخ حسین خان بود آشنا شد. صاحبخانه گفت:

ـ پسرم مکتوبی را که «ویس کنسول» انگلیس فرستاده است، برای ما میخواند ... چنانچه قنسول مایل باشد از مضمون آن مطلع شود دوباره خواهد خواند.

«واسموس» اظهار علاقه کرد وشیخ عبدالرسول خان ، قرائت نامه را سر گرفت:

«خدمت ذیمسرت جناب مجدت نصاب دوست مشفق محترم شیخ حسین خان چاه کوتاهی زیداقباله ـ امید که مزاج شریف قرین صحت وعافیت و خالی از کسالت وملالت خواهد بود . چنانکه خاطر مودت مظاهر مسبوق است جناب فخامت نصاب مستر «چیك» صاحب زید اقباله متجاوز از سه‌ماه است که به انگلستان تشریف برده و وظایف ایشان به دوستدار موکول ومحول گشته تامراجعت فرمایند. هرچند تبدیل مکاتبات بین مانشده اما مسافرت آندوست محترم‌را به بوشهر یاد دارم واسباب

مسرت دوستدار است که بذریعه این وسیله بـاب مکاتبات را مفتوح نماید.

«البته از چندی قبل اطلاع یافته‌اید که اعلیحضرت قوی شوکت همایون پادشاه انگلستان دام ملکه با آلمان واطریش محاربه دارند ولی نظر بـه مرابطه مودت و اتحادی کـه آن مشفق مکرم را با نمایندگان اعلیحضرت همایونی در بوشهر متحد ساخته‌است جناب مستطاب اجل بالیوز و قونسول‌جنرال‌زید اجلاله‌بدوستدار قدغن فرموده‌اند که خاطر آنجناب را از آن مطلب از جانب خودشان مسبوق سازم.

«اگر چه بسیاری از تفاصیل بر آن مشفق مکرم معلوم و واضح است ولی اگر اموری را که منجر به جنگ گردید توضیح و تشریح کنم شاید مفید باشد. میان سرویا و استریـا مناقشه بـوقوع رسید و آلمان تدارك دید استریا را معاونت نماید و روس تهیه دید سرویا را مساعدت کند و امید میرفت اگر جنگ بروز کند فقط بـه مشرق اروپا محدود ومنحصر خواهد بود ولی بغتتا آلمان از طرف غرب بر فرانسه حمله آورده تهدید کرد بر بلجیك که مملکتی کوچك اما متمول در شمال فرانسه واقع است هجوم آورد. بنادر بلجیك بعینه مقابل بنادر انگلستان میباشد واگر یك دولت نا مهربانی آنها را تصرف کند مایه مخاطره خواهد بود کذلك متجاوز از یك قرن است که‌دولت بهیه انگلیس ملتزم شده استقلال بلجیـك را محافظـت نمایـد. پـادشاه بلجیك تلگرافی به اعلیحضـرت قوی‌شوکت پادشاه بریطانیای عظمی مخابره و استرحام نمود که دولت انگلیس توسط سیاسی کرده استقلال بلجیك را حفظ نمـاید.

«درآنوقت دولت بهیه انگلیس از دولت آلمان تامینی خواست که استقلال بلجیك اختلال نخواهد یافت ولیکن آلمان از دادن این تامین امتناع کرد و بلجیك رامعرض حملات خود ساخت و بنا براین بتاریخ شب ۱۲ رمضان اعلان حرب داده شدواماāز بابت وقایع حرب خدایراشکر.که همه در نهایت خوبی بوده است . اگر چه هیچ جنگ دریائی واقع نشده‌امادسته‌جهازات‌آلمان در بندرگاه خودشان که‌محیط آن تماما خشکی است پناه گرفته‌اند وبا وصف اینکه‌ضایع نشده‌اند اما بکلی عاطل‌وباطل مانده وجودشان منشأ اثری نمیشود. از آنطرف در حالیکه بسیاری جهازات تجارتی آلمانی را گرفته و بـه بنادر انگلیس برده‌اند وتخمین شده که تنها در بمبئی سی‌وپنج جهاز تجارتی آلمانی برده‌انداز برکت وجود کشتیهای عدیده جنگی‌انگلیس که طریق‌تجارتی بحریه را حفظ میکند جهازات‌تجارتی انگلیسی به اسفار خود مداومت میکنند . امادرخصوص وقایع‌حادثه درخشکی مذکوراست که‌درجنوب بعد از سه هفته محاربه که‌گاهی نسیم‌نصرت‌بر پرچم یك طرفـو زمانی فتح و ظفر نصیب طرفی دیگر بود فرانسویان آلمانها و اطریشی‌ها را عقب نشانده ودر حدود آلمان داخل گردیده‌اند. درطرف شمال قشون بلجیك نتوانسته که لشگر بزرگ آلمان را که‌بروطنشان هجوم آورده خارج سازند وبا وصف‌اینکه خبری‌بود که از آلمانها بیست وپنجهزار نفر در حمله شدیده که بر قلاع منیعه بلجیکی بردند مقتول یا مجروح ویا مأخوذشدند بلجیکها درتمام آن قلاع سرنگ «مین» وخمپاره نهاده بودند وهمینکه خصم پیش آمد وبـه هیات جامعه حمله آورد سرنگها

محترق شده وبه‌اندازه از آنها مقتول ومجروح ساخت که مایه دهشت وحیرت است. دیروز مژده خوشی رسید کـه لشکر سیار انگلیس در فرانسه پیاده شده احتمال دارد لشکر مزبور به حمایت بلجیکها روانـه شود. علاوه بر آن مذکور است که حالت اقتصادی‌ومالیه آلمان‌خیلی مختل است ومردم طالب صلح هستند ونیزخبری‌بود که آلمانهابواسطهٔ قلت اسب دوچار زحمت گردیده‌اند و هزارها از اسبهایشانرا بلجیك‌ها مقتول ویا ماخوذ داشته اند. دوسه روز قبل دولت بهیه جاپان «ژاپن» که با دولت انگلیس معاهد است اعلان جنگ به آلمان داده و شروع کرده بندری متعلق‌به‌آلمانرا که در دریای‌چین واقع‌است توپ‌ببندد . اینها حقایق عمده حرب بود وبسیاری اخبار و اشتهارات وافواهات‌بما رسیده که شرح وتفصیل‌آنها مایه تصدیع میباشد. فقط‌بهمین قناعت‌شود که بحمدالله تمام آن اخبار مایه مزید اطمینان خودمان میباشد . زیاده زحمت نمیدهد. ایام مودت مستدام وبرقرارباد.»

ادمندس‌ویس قنسول موقتی انگلیس

شیخ‌حسین خان‌نیز بمانندمجتهد براز جانی مکتوب کنسولگری را با نامه تندی پاسخ دادو یادآور شد که‌وظایف مذهبی و ملی به وی حکم میکند با بقیه مجاهدان‌در جنگ‌ضدانگلیسی‌جنوب شرکت‌جوید. روز بعد «زائر خضرخان» به‌دیدن شیخ حسین خان آمد . شیخ حسین خان «واسموس» را به متحدخویش معرفی کرد ولی زائر خضر خان بی آنکه هیجان یا تعجبی نشان دهد با خونسردی گفت:

ـ بله ، انتظار دیدن ایشانرا داشتم ... کاپیتان «نوئل» همه‌چیزرا

برای من حکایت کرده والان هم در «اهرم» میهمان ماست!

«واسموس» نگاه اضطراب آلود خود را در چشمان شیخ حسین خان دوخت. درنگاه اوسئوالی خوانده میشد.شیخ حسین‌خان که‌مفهوم این نگاه را دریافته بود آهسته سر تکان داد:

ـ نه قنسول، مطمئن باش دراینجاهیچکس ترا به دشمن‌نخواهد فروخت ... از طرف خودم وزائر خضرخان قول میدهم تاجان دربدن داریم اجازه نخواهیم داد دست دشمن بتو برسد!

«زائرخضرخان»نیزاین‌گفته‌را تصدیق کرد. معهذا شیخ‌حسین‌خان را برای مذاکره خصوصی‌به گوشه‌یی کشید وگفت:

ـ کاپیتن نوئل دیروز به «اهرم» آمد ... او رد پای «واسموس»را تا چاه کوتاه پیدا کرده ولی بسراغ شما نیامده بود چون اطمینان دارد که تا «واسموس» در این نواحی است دست کسی باو نخواهد رسید. با من هم درباره تحویل دادن «واسموس» حرفی‌نزد، اومیگفت‌ازطرف دولت انگلیس اختیار دارد در صورتیکه ماوشما دست از جنگ بکشیم وعداوت با انگلیس را کنار بگذاریم بهر مقدار خواسته باشیم پول و تفنگ و فشنك در اختیارمان بگذارد ... دست کشیدن ازجنگ وعقد مودت با انگلیس را چیزی بیشتر از یك شوخی نباید شمرد ، اما مذهب ما خدعه درجنك را مباح میداند وبعقیده من هیچ اشکالی ندارد که بظاهرماتوافق کنیم، پول‌واسلحه را از دشمن بگیریم وهمان اسلحه رادرجنگ برضد خودشان‌بکاربریم!

شیخ حسین خان فکری کرد وگفت:

ـ خان ، اسم این کار خدعه جنگی نیست وآن‌خدعه که‌درجنك

جایز دانسته‌اند چیز دیگری‌است.... تازه بفرض که گرفتن پول‌واسلحه از دشمن مباح‌باشد از کجا معلوم انگلیسها پی به مقصود مانبرند ؟ آنها موذی‌تر و زرنگتر از آنند که تا وقتی از نیت مامطمئن نشده باشندپول واسلحه بما بدهند . . . حتی اگر اعتماد کردند و حاضر شدند قبل از آنکه تضمـین بگیرند چیزی بما بدهند باز به مصلحت ما نیست پول یا اسلحه از آنها قبول کنیم ، چون به رسوائی آن نمی‌ارزد ویقین‌بدان که ما با چنین آلودگی ورسوائی نخواهیم توانست نام خودمانرابعنوان مجاهدیـن وطن درتاریخ‌ثبت کنیم . . . . مطمئن باش حضرات‌طوری وانمود خواهند کردکه تاریخ درباره‌ما بنویسد آنها جز منفعت‌شخصی چیزی نمی‌خواستند و از فرصتی که دست داده بود برای سر و کیسه کردن خارجی استفاده می‌کردند . . . . نه ، خان ! ما بقدر کافـی هم تمول داریم ، هم تفنك ، هم فشنك . . . بگذار با پول واسلحه‌خودمان بجنگیم واین جهاد را به هیچ ننگی آلوده نکنیم . . . بگذار دشمن‌ما بداند ما چگونه مردمانی هستیم !

«زائر خضر خان » به نظریات دوست و متحد خود «شیخ‌حسین‌خان » در امور سیاسی واجتماعی عقیده داشت، در خصوص پیشنهاد «کاپیتان نوئل » نیز استدلال شیخ رامنطقی تشخیص داد و به «اهرم» بازگشت تا «نوئل» را از تصمیم خود مطلع سازد.

همانروز رئیس ژاندارمری اطلاع داد کـه از شیراز تلگرافـی دریافت‌داشته، و«مخبرالسلطنه » والی‌ایالت دستورداده است«واسموس» را تحت حمایت افراد ژاندارم به شیراز روانه کند .

هیجان درشیراز

فرار«واسموس»همچون افسانه‌یی ، درشیرازدهان بدهان میگشت وهیجانی بین‌مردم برانگیخته‌بود. درباره این ماجری ، هرکس داستانی بهم میبافت، چندانکه این‌داستانها ، شخصیتی استثنائی واعجاب انگیز بـه «واسموس» بخشیده‌بود.

ورود «واسموس» به شیراز ، شهر را به یکباره منقلب ساخت . «واسموس»چون‌یك قهرمان‌اساطیری درشیرازموردِاستقبال قرارگرفت، «او» بـا آن نگاه تند و چهره جـذاب و شخصیت پیچیده و اسرار آمیز ، تصویرگر خصوصیاتی بودکه شیرازیها نیز مثل اکثر هموطنان خود در وجود ملت آلمان سراغ میکردند .

«واسموس» از احساسات و معتقدات مردم ایران درباره آلمان بی‌خبر نبود . اومیدانست ایرانیها نه فقط بخاطر صدماتی‌که ازسیاست استعماری و مداخلات و مظالم روس و انگلیس متحمل شده‌اند دولت آلمان را حمایت میکنند، بلکه‌بزعم‌بسیاری از مردم ایران دولت آلمان درگیر یك جنك مقدس مـذهبی است . جنگی کـه بنابه مشیت الهی ، بمنظور برکندن بنیان ظلم و کفرو کوتاه‌کردن دست روس وانگلیس از

سرزمین های اسلامی آغاز شده و هدف آن اشاعه آئین اسلام است . چنانکه طبق اراده خداوند قیصر آلمان نیز اسلام اختیار کرده و نام حاجی محمد ویلهلم را برای خود برگزیده است*!

«واسموس» نیز مانند سایر ماموران سیاسی آلمان دستور داشت که این اعتقادات را تقویت کند و از انکار یا تکذیب آن احتراز جوید.

«واسموس» از موقعیت شخصی خود و احساسات عمومی مردم نسبت به دولت آلمان ، درجهت ایجاد ارتباط بین مردم شیراز ومجاهدین دشتستانی استفاده میکرد و میکوشید زمینه را برای یك قیام بزرگ و گسترده ضد انگلیسی در سراسر فارس آماده سازد. اما با وجود آنکه عوامل مساعدی در اختیار داشت ،بخوبی حس میکرد که با دست خالی قادر به اجرای نقشه‌های بلند پروازانه خود نخواهد بود .

این اندیشه موجب میشد که «واسموس» با تمام قوا بخاطر استرداداثاثه و اموال خود تلاش کند . او بیش از هر زمان به اهمیت پولها واسناد و اوراقی که از بغداد بهمراه آورده بود پی میبرد ، اما فقط یك معجزه میتوانست دشمن رابه استرداداثاثه اووادار کند و «واسموس» به امید چنین اعجازی دست توسل در دامان والی فارس ومقامات رسمی ایرانزده بود.

والی فارس ومقامات محلی با «واسموس» رفتاری متعادل ودوستانه داشتند ودر آمد ورفت ها ، تماس ها و ارتباطات وی محدودیتی ایجاد نمیکردند. اما آزادی عمل «واسموس» و فعالیت های اودرشیراز برای دولت انگلیس قابل تحمل نبود. بهمین جهت کلنل «و. اف. اوکونر» کنسول

---

* شهرت داشت که قیصر آلمان بعداز گرویدن به اسلام، سجع مهر خود را نیز بدین بیت تغییر داده است: «صاحب تخت و کلاه وحلم وسلم ـ عبده الراجی محمد ویلهلم»!

انگلیس که با مخبرالسلطنه والـی فارس رابطه خوشی نداشت بهانه‌یی بدست آورده طی گزارشهای خود «مخبرالسلطنه» را بـه داشتن روابـط دوستانه با آلمانی‌ها متهم کرد .

آثار این گزارشها بزودی آشکار شد . ابتدا وزارت امورخارجه بوسیله تلگرافی ، اتهامات سفارت انگلیس را به «مخبرالسطنه» تذکر داد و توضیح خواست :

تلگراف

«امروز یادداشتی از سفارت انگلیس رسیده است که عینا درج میشود :

(حال دلایل حتمیه در دست است که اظهارات قنسول انگلیس درشیراز صحیح بوده‌است که فرمانفرمای فارس مرکزنفوهات خصمانه نسبت‌به مصالح انگلیس درآن ایالت است . فرمانفرما خود را رئیس فرقه دمکرات طرفدار آلمان ومناقشات برضد انگلیس قرارداده ، این اواخر خودرا به این فرقه‌ملحق کرده‌اند. روسای فرقه مزبور همه از دوستان ومخصوصان فرمانفرما هستند و از قرار معلوم برحسب‌تحریك ایشان‌کار میکنند .معزی الیه و «واسموس» سعی دارند اشخاصی راکه برضد خیالات آنها هستند بطرف خود آورده آنها را مرعوب کنند. حال هیچ شکی باقی نمانده که‌احضار فرمانفرما اسباب‌اطمینان ووضع عمومی خوب‌خواهد شد).

«این مسأله رادر هیئت وزراء طرح خواهم نمود.جناب‌مستطاب عالی دلایلی را که بر ضد این اظهارات است باعقیده خودتـان فـورا

تلگراف کنید .»

« مخبرالسلطنه » والی فارس طی تلگرافی پاسخ داد :

وزارت جلیله خارجه

«دلایل حتمیه سفارت‌را ندانستم چیست. ظنیات را تکذیب میکنم .اگر مقصودمذاکرات مردم‌است ومقالات‌روزنامه، آنچه از محمره و بوشهر تلگراف کردند ودر روزنامه های تهران واصفهان نوشته شد صدیك آن در شیراز گفته نشده است . اینکه دلیل ازبنده‌خواسته‌اند ، دلیل‌بامدعی است . اینکه افکار آشفته است ومردم مکدر وآزرده ، کجاست که اینطور نیست ؟

قنسول انگلیس مغرض است .یکسال است جعلیات نسبت بمن‌بطهران میگوید . حتی بطهران مسافرت کرد که مرا معزول کند و « مریل »را برقرار . برای من تقصیری میتراشد و خاطر سفارت را مشوب میکند . مگر جلوافکار مردم را میشودگرفت؟ چرا در تهران نمیگیرند ؟ البته‌در محلی که حادثه رخ میدهد اثرش بیشتر است . قصه جوالدوز است و سوزن . ومن بوده‌ام تا بحال از بروز حوادث جلوگیری کرده‌ام .

پریروز با او ـ کنسول ـ مذاکرات‌مفصل کردم . گفتم وقایعی در بوشهر رخ داد و در مردم طبعا هیجانی حاصل‌شد . زیاد دنبال‌بکنید بدتر میشود . بحال خود بگذارید زودتر فراموش میشود . با عقیده‌من موافق شد ورفت . در تمام سنه گذشته بنده‌همه روزه طی مذاکرات در تامین‌معزی‌الیه‌وعدم‌وقوع حوادث اطمینان‌داده‌ام ونوشته بودم مشروط براینکه قشون به بوشهر نیاورند که‌اسباب تجدیدتحریك‌بشود. روزقبل راپرت‌رسید که عــده دربــوشهرپیاده کرده‌اند. شب قنسول‌ورئیس‌بانك

ورئیس تلگرافخانه میهمان من بودند، قنسول اظهار داشت که محتمل است قراولان بوشهرعوض شوند وباز درجواب سئوال من همین رامینویسد! یکسال است که من همه‌روزه استعفامیدهم والساعه آرزوی من خلاصی ازین محبس است واراده‌دارم بی اجازه شرفیاب شوم. احتیاط میکنم مبادارشته پاره شودوبمن ایرادی باشد. گناه من چیست که دمکرات نظربه‌لیره وستاره‌هند ندارد؟ آنهاکه خودشانرا میفروشندقلیلند وجرات نمایش ندارند. کسی محتاج به‌جلب آنها نیست. ازدمکرات غیراظهار تنفرچه‌عملی ناشی شده‌است کـه مورد ایراد باشد ؟ اگر من با دمکرات که قوت ملی دارد مدارا نکنم ومرا از خودشان ندانند وگوش بحرف من ندهند با این آشفتگی افکار بچه وسیله میتوانم جلو جوشش را بگیرم ؟ حاجی‌علی آقا وپسر او که روسای دمکراتند از من دل خوشی ندارند وتلگراف بر ضد مرا امضاء کرده بودند . منتهی نصایح مرا درآرامش که‌خیر مملکت‌است می‌پذیرند . و اگر من بیطرفـی صرف را نگیرم مورد سوء ظن واقـع میشوم دیگر هیچ کار از من ساخته نیست . بلی ، آن چندنفری که‌آن تلگراف جعلی را برضد من کرده بودند وضعیت‌را دیده‌حال بطرف‌من می‌آیند .میشود احتمال داد که درآن تلگرافات هم انگشتی بوده‌است. از اینگونه اقدامات که احتمال داده‌اند در فارس واقـع نخواهد شد . من مراقب مصالح خودمان هستم . آلمان‌یاانگلیس یاروس مصالحشان هرچه باشد بمن ارتباط ندارد و در حدود عهود مشی میکنم . بنظر من اقدامات خودشان با آتشی که در دنیا روشن است و احکامی که‌حجج اسلام میکنند مضر بحال خودشان است ـ مخبرالسلطنه».

در خلال این احوال ، نیروهای انگلیسی مستقر در خلیج فارس دستور

اکید دریافت داشتند که برای درهم‌شکستن مقاومت مردم تنگستان اقدام جدی معمول دارند. شکست نظامیان انگلیسی و هندی در جنگ «دلوار» لطمه سختی بر حیثیت سیاسی و نظامی دولت انگلیس وارد آورده بود. بعلاوه، سایر عشایر و ایلات را به مقاومت در برابر انگلیسها ترغیب میکرد.

سر فرماندهی قوای انگلیس در خلیج فارس واحدهایی مجهز به مسلسل و توپ در بوشهر پیاده کرده و در منطقه وسیعی استقرار داده بود. این نیروها دستور داشتند بدون هیچگونه ملاحظه، شورش جنوب را سرکوب کنند و بخصوص درباره تارومار کردن تفنگچیان رئیسعلی خان و بقتل آوردن یا اسیر کردن او تعلیماتی دریافت داشته بودند. بهمین جهت، قوای تازه‌نفس بلافاصله پس از پیاده‌شدن درخشکی باپشتیبانی توپخانه نیروی دریائی، به «دلوار» حمله برده، آن دهکده را که بعد از عزیمت رئیسعلی خان و تفنگچیان او بی‌دفاع مانده‌بود درهم کوبیدند. حتی به اینهم اکتفانکرده، دست به انهدام نخلستانهای اطراف «دلوار» زدند.

«رئیسعلی خان» بقصد دعوت از خوانین منطقه دشتی و دشتستان و ترغیب آنها به جنگ، مجدانه میکوشید وچون دلاوری رشید و سوار کاری ماهر بود، متهورانه از نقطه‌یی برنقطه‌دیگر میشتافت.

در اثنای همین آمدورفت‌ها، شبی از میان سنگرهای دشمن سردر آورد و ناگزیر او نیز سنگری پیدا کرد و به مدافعه پرداخت. شلیك پیاپی، تفنگچیان تنگستانی را متوجه ساخت و به کمك «رئیسعلی خان» شتافتند اما باوجود آنکه دراین جنگ شبانه، پیروزی نصیب جنگاوران دشتستانی

شد، دراثنای جنگ «رئیسعلی خان» از پشت سر هدف گلوله قرار گرفت و به‌قتل رسید .

مرگ «رئیسعلی خان» همانقدر که برای دلاوران تنگستانی و طرفداران نهضت مقاومت در سایر نقاط فارس تالم و اندوه ببار آورد برای انگلیسها ودوستان آنها مسرت‌انگیز بود، چه باکشتن «رئیسعلی‌ـ خان» توانسته بودند خفتی را که شکست «دلوار» برایشان بـه ارمغان آورده بود تا حدودی تلافی کنند .

این احساسات متضاد ، خاك شیراز را کـه با وجود آنهمـه هیجانات هنوز حادثه‌یی بخود ندیده بود، بخون نایب کنسولگری انگلیس رنگین ساخت .

نایب کنسولگری «غلامعلی خان نواب» ازمهره‌های موثر سازمان سیاسی انگلیس در فارس بشمار می‌آمد وبا آنکه منتسب به یکـی از خانواده‌های اصیل وقدیمی شیراز بود درباره انگلیسها احساساتی تعصب آمیز داشت وبعنوان نایب کنسولگری ، وسایل پیشرفت مقاصد سیاسی دولت انگلیس را در فارس فراهم می‌ساخت .

«غلامعلـی خان» هرروز چند بار از «کل‌مشیری» میگذشت کـه محل تجمع سر دمداران ولوطی های شیراز بود واغلب ، هنگام عبور از این نقطه با متلك‌ها ونیشخندها و کنایه جماعتی روبرو میشد که از خدمات اوبه انگلیسها دل‌خوشی نداشتند . همان ایام که افکار عمومی مردم شیراز درمرگ «رئیسعلی خان » متاثر بود ، غلامعلی خان بهنگام عبور از «کل مشیری» به تلافی استهزاء ونیشخند هرروزه پاطوق‌داران با لحنی کنایه‌آمیز بانك زد :

ـ آهای بچه‌ها، راست‌میگویند که علی دلواری بــه درك واصل شده ؟!

در جواب غلامعلی خان یکی از لوطی‌ها تفی بزمین نثار کرد ودیگران هر کدام دشنامی به بدرقه اوفرستادند . غلامعلی خان برگشت تاچیزی بگوید . اما بناگهان صدای غرش‌گلوله‌ای بگوش رسید وتیری که از ششلول یك مرد خشن شلیك شده بود مغز نایب کنسولگری را پریشان ساخت ! حادثه‌یی که « مخبرالسلطنه » از آن‌میترسید ، صورت وقوع یافته بود .

والی فارس‌برای رسیدگی به‌حادثه ، شخصا در محل حاضر شد وهنگامی که‌خسته و کوفته به دارالحکومه باز گشت از درون صندوق اسناد واوراق حکومتی ، پرونده‌یی را بیرون کشید ، روی این پرونده نوشته شده بود : « صورت مکاتبات غلامعلی‌خان » و کنار آن کلمه «محرمانه» بنظر میرسید. والی پرونده را ورق‌زدوبه آخرین یادداشتها که بین او وغلامعلی‌خان مبادله شده بود، چشم دوخت :

«چهاردهم‌شوال

«قربانت شوم ـ البته اجتماع دیروز مسجد حاجی میرزا محمد حزب دمکرات را شنیده‌اید . از حزب دمکرات قریب دو هزار نفر در مسجد جمع شده‌اند ومردم را به قتل وغارت خارجه دعوت کرده اند. اگر جلوگیری نشود ممکن است عمل زشت اصفهان را آنجا سرمشق قرار دهند . البته خود حضر تعالی بصیرید که چگونه باید جلوگیری شودکه این شورش غلیظ نشود» .

ونامه دیگر :

«نتیجه‌مذاکرات‌شفاهی‌دیروز راخدمت‌جناب‌قنسول عرض کردم. در جواب می‌فرمایند چنانکه دیروز خودم هم مذاکره کردم حضرت اشرف فرمانروای فارس هستید و بالطبع مسئول این مملکت. حالاهر قسم که‌صلاح میدانید محافظت اتباع خارجه و ارامنه که در شهر هستند خواهید فرمود و هر پیشنهادی که دارید از طرف قنسولگری قبول میشود .....

«بهرجهت توضیحاً عرض میشود که تمام نظرقنسول و اتباع خارجه بشخص حضرتعالی است. قنسول عصرها در اتومبیل حرکت میکند. خود فدوی هم بایك سوار ـ غلامعلی.»

والی، پرونده‌رابست. دستها را زیر چانه قرار داد و زمزمه‌کرد:

ـ بیچاره غلامعلی خان! هر وقت این حرفها پیش‌می‌آمد توصیه میکردم که‌حضرات را از تندروی‌باز دارد ویقین داشته‌باشنداگرمسالمت پیشه‌کنند اتفاقی‌نخواهد افتاد ... معلوم میشود نصیحت مرا قبول‌نداشته و حالا که خودش طعم‌تندی و تند روی را چشیده دیگر خیلی دیراست!

«مخبر السلطنه» هنوز از رسیدگی به پرونده قتل «غلامعلی‌خان» فراغت حاصل نکرده بود که تلگراف دیگری‌از تهران دریافت داشت:

«مورخه غره جمادی الاول، تلگراف ازوزارت خارجه ـ این‌دو سه روزه یادداشت و سواد بعضی تلگرافاتی که‌مامورین انگلیسی به سفارت‌خودکرده‌اند ار سفارت به وزارت امور خارجه رسیده است که اطلاع جنابعالی از نکات عمده آن واجب است:

«۱ـ وزیر مختار دریادداشت رسمی خود مینویسد میان اسباب «واسموس» جعبه‌یی مشتمل‌برهزار ورقه تهییج آمیز به‌السنه سینی و اردو

و سنجابی و هندی و انگلیسی بوده است که اهالی مختلفه هندوستان را بشوراند. و ضمنا تصریح کرده‌اند شخصی که چنین ماموریتی داشته در خاك مملکت بیطرف مثل یك سرباز مسلح جزء خصم شمرده میشود.

«۲- در رقعه دوستانه به آقای معین الوزاره، وزیر مختار نوشته است که «واسموس» ابتدا به اداره ژاندارمری و بعد بخانه‌ای در خارج شهر که سابقا سکنی داشته منزل کرده دو ساعت بعد از ورود او در کالسکهٔ که مخصوصا برای او فرستاده بودند سوار و بدیدن حاکم رفت. تلگرافاتی از شیراز رسیده است که نشان میدهد کاپیتان «ارتانگرین» علنا در عرض راه وطنخواهان ایرانی را بر ضد انگلیس دعوت و به «ناصر دیوان» و امین مالیه اظهار داشته است که درین مقصود شرکت جویند. تحقیق نموده است چند عده تفنگچی می‌توانند برای جنك با انگلیس تهیه نمایند و علنا گفته است «ماژور اکونور» قنسول انگلیس «استاز» را وادار نموده است که به ژاندارمری پول ندهد. این رفتار ناچار میکند که برای احضار سوئدیها از فارس تقاضائی بشود.

«تلگراف دیگر خبر می‌دهد که نقشه «واسموس» این بوده است که به کنسولگری حمله نموده قنسول را دستگیر نماید. «ماژور اکونور» به اندازه‌یی مخاطره را حتمی می‌داند که اجازه خواسته است تمام نوشتجات مرموزه و محرمانه خود را آتش بزند و می‌گوید هیچگونه اشتباهی در رفتار سوئدیها نیست و محقق است که با «واسموس» همراه و مساعد هستند و نیز فرمانفرمای «فارس» هم با آلمانها متحد می‌باشد. لهذا اعتبار اطمینانات دولت ایران محل تردید و هرگاه امر قطعی در این مقدمات صادر نشود ایران مجبور خواهد شد که با روس وانگلیس

داخل جنك شود . و تلگرافات دیگری‌است که مدلل‌میدارد که در ورود مقداری اسلحه و مهمات‌که در ژانویه گذشته به بوشهر و محمره رسیده است آلمانها شرکت و دخالت داشته واین اسلحه ظاهرا برای ایران‌وارد شده ، قسمتی‌را‌برای‌سوئدیها بـه شیراز حمل‌کرده و قسمت دیگر هنوز در محمره است . سوئدیها شما را فریب داده اسباب‌خرابی ایران‌خواهند شد . مگر خودتان بخواهید ما را بازیچه‌قرارداده اسباب خرابی ایران را تهیه‌کنید .

«۳ـ تلگرافات ۱۲مارس قنسول شیراز است کـه خبر میدهد «واسموس» وارد کازرون شده مشغول تحریك مردم است،اگر از طرف دولت اقدام نشود اقدامات محلی من بی‌فایده است . بایستی حکم بـه ایالت فارس بشود که از هیجان جلوگیری کند و نیز به تلگرافخانه‌ها قدغن شود تلگرافات جعلی را قبول ننمایند .

«تلگراف دیگر قونسول شیراز حاکی است‌که اهالی‌کازرون در تحت ریاست شیخ همدانی ملای‌ژاندارمری بخانه مجتهدین رفته وکاغذ هایی دراعلان‌جهاد ارائه داده میرزاحسن برادر حبل‌المتین هم ازبوشهر به‌کازرون‌آمده مجالس‌مخفی‌میکند . علمای برازجان تلگرافهای‌مفصلی به علمای کازرون نموده‌اند که به‌آنها ملحق شوند، خوب است دولت ایران حکم کند که تلگرافخانه اینگونه تلگرافات را قبول ننماید و بـه حاکم و علما دستور داده شود از این حرکت جلوگیری نمایند .

«۴ـ درضمن تلگرافـی از بصره خبر میدهند «واسموس» علماء و اهالی بهبهان رابه جهاد دعوت میکرده و این مسئله که از روی کاغذ آلمانها بدست آورده‌ایم معلوم شده است . اینست خلاصـه اظهار و

اطلاعات که توسط سفارت انگلیس رسیده است .

«اولا نسبت‌هایی که به‌صاحبمنصب سوئدی میدهند در اینجا بـا کفیل اداره ژاندارمری مذاکره شد . او اظهار بی‌اطلاعی و تقریبا انکار میکند ، لازم است جنابعالی تحقیقات لازمه نموده صحت و سقم ایـن نسبت‌ها را معلوم و در صورت صحت جداً جلوگیری فرمائید .

ثانیا آن قسمتی که راجع به «واسموس» اظهار میدارند صحیح است یا خیر ؟

«منتظر اطلاعات حضرت مستطاب عالی هستم و در هر صـورت باید ساعی بود که مبادادر شیراز تحریکاتی که منجر به اغتشاش وهیجان اهالی برضد بیطرفی شود بظهور برسد و باهر قوه و قدرتی که دارید از اغتشاش جلوگیری‌فرمایید. بطوریکه‌این‌سوء تفاهم از قنسول انگلیس خارج و نیز طوری بشودکه سوء ظن آنها ازصاحبمنصب ژانـدارمری برطرف شود» .

مخبرالسلطنه، در پاسخ وزیر امورخارجه«معاون‌الدوله»تلگرافی بدینشرح مخابره کرد :

«مورخه پنجم جمادی الاول ۱۳۳۳

«اینکه در اشیاء «واسموس» نوشتجاتی بشش‌زبـان اردو وغیره یافته‌اند بنده اطلاعی ندارم . امـا آنچه در خصوص ورود«واسموس» نوشته‌اند پس از آنکه «واسموس» وارد بـرازجـان شد یکنفر کاپیتان انگلیسی بتعاقب او از بندر ریك به برازجان آمـده بـود ، ژاندارمها «واسموس» را درتحت حفظ خودشان‌برحسب تکلیف به شیراز آوردند طبیعتاً ورود او به ژاندارمری شد . نظر بحفظ نزاکت یکنفر صـاحب

منصب نظمیه رافرستادم به احوالپرسی ، با در شکه کرایـه رفته بـود «واسموس» در خواست ملاقات کرده بود و منهم وقت دادم ، با همان درشکه کرایه نزد من آمد و شرح مسافرت خود را گفت وگمان‌میکرد که‌من میتوانم اشیاء او را از انگلیس‌ها بخواهم ، گفتم این مذاکره‌باید در طهران بشود و رفت .پریروز هم‌آمد که نتیجه را بفهمد ، گفتم‌هنوز اطلاعی ندارم . ضمناً اطلاع داد که یك مقدار اسباب او رسیده ، روز ورود خواسته بود دو روز در منزل ژاندارمها بماند، مخصوصاً باو گفته بودند با سوء ظنی که انگلیسها از خیالات شما دارند نمی‌توانیم قبول کنیم وهمانشب به منزلی که‌پارسال در موقع آمدن به شیراز آنجامنزل کرده بودرفت .

«درباب مذاکرات کاپیتان «ارتن گرن» از«براوتیس» سئوال کردم چیزی نمیدانست .ناصر دیوان قطعا و سایرین‌یقیناً اقدامی برضد دولت انگلیس‌نخواهند کرد .

«تلگرافچی انگلیس که یکنفر ارمنی است و مگردیج نام دارد در کازرون از شیطانها است کـه همیشه حکومت کازرون و ژاندارمها و نـاصر دیـوان درایـن سال اخـیر تغییر او را خواسته‌اند و من ابدا بـه ایـن راپورتها اعتمـاد نـدارم ، معـهذا تحقیق میکـنم . امروز هم بـه «براوتیس» تـاکید کردم قدغن کند ژاندارمها ابـدا از ایـن اظهارات نکنند و خـودم هم به ناصر دیوان و خوانین دشتی و دشتستان‌قبل از زیارت تلگراف اخطار کردم که در اسکات مردم سعی کنند ، چون قنسول انگلیس امروز صبح نزد من آمد وهمین اظهارات را کرد اورا مطمئن کردم که این مطالب صحت ندارد ، برعکس

میان مردم شهر این زمزمه است که «واسموس» خوب است به شهر بیاید و در شهر منزل کند مبادا او را هم مثل قنسول بوشهر بی‌خبر ببرند ، ملاحظه فرمائید افکار چقدر مشوش است .

«در هرحال خاطر اولیای دولت آسوده باشد که درفارس ازاینگونه اقدامات که احتمال داده اند واقع نخواهد شد .

«امادراینکه تمام مردم اعلی درجه افسردگی راازقضیه بوشهر وبندر-ریك دارند هیچ شبهه‌ای نداشته باشید ، اگر افکار این مردم محل ملاحظه است شرط عقل اصلاح این افکاراست، درضمن این مذاکرات امروزبا قنسول انگلیس گفتم که ابدا احتمال حدوث حادثه ورفتاری نمیدهم در بوشهر هم صلاح نیست قشون پیاده نمایند زیراکه ممکن است پیاده-کردن قشون تازه باندازه‌ای اسباب تحریك بشود که اختیار از دست اولیای امور برود .

«مسئله سوزانـدن اوراق قونسولگری را نمی فهمم ، لابد در قونسولگری چیزی که موهم اخلال بی‌طرفی یاروابط دوستی با ایران باشد نخواهد بود .

«اما درباب اتحادمن باآن خیالات مکرردرتبریزوشیرازبحضرات « انگلیسها » گفته ام که ایرانی وطرفدار مصالح ملت هستم ، آلمان و انگلیس و روس را نمی‌شناسم واگر روزی بناباشد مجبورشوم برخلاف ملیت خود رفتار کنم کناره خواهم جست .

«دراینصورت چطورممکن است من بدون تعلیمات درکاری اقدام کنم که ضررش از شمال تا جنوب ایران را خواهد گرفت. در نظر من اقدامات خود انگلیس در این موقع که آتش دنیا را گرفته و احکام

حجج اسلام همه جا منتشر است زودتر مردم جاهل ایران را تهییج خواهد نمود ، درچنین موقع که بعضی اوراق بزبان اردو وغیره مخل بیطرفی است اگر مردم ورود اسلحه رابمملکت وتعاقب غیررا هم‌مخل بیطرفی بدانند و فریاد کنند تعجب نیست ، بنده از مردم وطنخواه گرمسیر خیلی ممنونم که در این موقع بداد و فریاد قناعت کرده‌اند. خود انگلیس از هر کس به حال مردم گرمسیر بهتر آگاه است ومیداند که آنها در دفاع وطن خود از دولت خارجه واهمه ندارند ، پس در اینصورت نباید کاری کرد که به رگ تعصب این طوایف بربخورد .

«اما در باب اسلحه که به بوشهر و محمره وارد شده است بنده همین‌قدر میدانم که پارسال‌ژاندارمها مقداری اسلحه به شیراز آورده‌اند البته اولیای دولت بهتر میدانند و اگر تحقیقاتی هست باید از گمرك کرد . از خیالات سوئدیها هم بنده هیچ‌اطلاعی ندارم . درمسئله‌قدغن بـه تلگرافخانـه اختیاربا اولیای دولت است، اما من‌اینطورجلوگیریها را بد میدانم . بالاخره مردم از اظهار به اقدام دست خواهند زد و از تظلم به‌تمرد خواهند پرداخت ، معهذا عرضی نمیکنم .

«ارائه‌احکام‌جهادبه‌توسط«واسموس» درکازرون‌بازازسیاست‌های تلگرافچی آنجاست ، زیرا که این احکام‌عالمگیر است والان دوسه‌ماه است که نقل سر هر بازار است . عمده‌اینست که‌ازمردم‌تحریك‌فکری نشود ، حرف در دهان زیاد زده میشود ، جلوگیری از تلگرافـات چـه مصرف خواهد داشت ؟ قاصد ومکتوب را چـه خواهیم کرد ؟ بعقیده بنده جلو حرف را نباید گرفت که اقلامردم‌بحرف خالی خوش‌بشوند و بغض نکنند ، سید حسن حبل‌المتین هم مثل سایرین یکنفر از افراد

است ودر نظر بنده اهمیتی ندارد وفعلا هم بشیراز آمده استوبطهران عازم است . در مذاکرات امروزبـا براوتیس رئیس‌ژاندارمری که‌اورا برای نصیحت ودلالت خواسته بودم از هرحیث احتمالات قنسولگری انگلیس‌را منکر شد.چیزی که‌معلوم شد آن بود که به تعلیم مرکزارجاع قونسول آلمان و استرداد اشیاء «واسموس» را از قونسول انگلیس‌در شیراز وبوشهر خواسته است . گفتم به شما چـه ربطی داشت ؟ گفت تعلیمات طهران ، این را هم اخطار کرده است که اگر بخواهند اقدام مخالف بی‌طرفی بکنند جلوگیری خواهد کرد .

«چیزی که در این‌مذاکرات مضحك است لفظ «بیطرفی»است .

مهدیقلی مخبرالسلطنه

بحران‌سیاسی تهران

در حالیکه جدال آشکار ونهان مامورین متفقین‌ودول مرکزی‌در گوشه و کنار ایران اوج میگرفت ، بحران سیاسی تهران همچنان ادامه داشت .

«مشیرالدوله» میکوشید تـابیطرفی ایران را که جز اسمی از آن باقـی نمانده بود احیاء کند واین اقدام ، در وهله اول مستلزم خروج نیروهای بیگانه از خاك ایران بود. قوای نظامی روسیه سراسر گیلان‌و نیمی از آذربایجان را متصرف شده تاپشت دروازه قزوین پیش آمده بود و گزارش میرسید که هرچند روز یکبار کشتی‌های روسی دربندر «انزلی» پهلوگرفته گروهی«سالدات» تازه نفس پیاده میکنند . کرمانشاه وکردستان وقسمتی از آذربایجان غربی وخوزستان درتصرف‌نیروهای عثمانی قرار داشت ودر همین حال قوای نظامی‌انگلیس‌بوشهر راتحت اشغال درآورده ، در شهر وحومه حکومت نظامی برقرار کرده‌بود:

اعلان

«دولت بهیه انگلیس‌او امر صادر فرموده‌اند که‌قوای دولت بهیه انگلیس کـه حال در بوشهر است فورا شهر و جزیره را تصرف کند

و حکومت بوشهر را بعهده گرفته گمرکخانه را در ضبط بیاورد . این اقدام برخلاف میل ایشان بجهت مهاجمه‌تاسف انگیز طوایف بربوشهر است که درضمن دو صاحبمنصب وسه نفر سپاهی کشته شده‌اند . این وضعیت رادولت‌انگلیس نمی‌تواندتحمل کند ولازم میداند که‌اقداماتی راکه برای مصالح خود واجب میداند بعمل آورد ومداومت بدهد، تا دولت ایران تنبیه کامل از مقصرین بعمل بیاورد وسایر مطالب انگلیس را اجابت کند هیچ اقدام خصمانه بر خلاف مامورین و اهالی بوشهر نمیشود . تریور ـ حاکم از جانب حکومت نظامی انگلیس»

در هر نقطه از مملکت کـه قوای خارجی استقرار مـی‌یافت ، اختیار امور عملا از دست ماموران ایرانی خارج میشد و درید اراده و اقتدار خارجیان قرار میگرفت و برای ایجاد نظم و جلوگیری ازتعدی و اجحاف فرماندهان خارجی ، دولت مرکزی ناگزیر بود در تهران‌به سفارتخانه‌های آلمان وعثمانی یا روس وانگلیس متوسل شود .

با چنین احوالی «مشیرالدوله» تصمیم داشت قوای بیگانه را از ایران خارج وسیاست «بیطرفی» رابه معنای واقعی کلمه پادار کند .اما اقدامات‌دولت «مشیرالدوله» با مشکلاتی برخوردکرد که‌ازعوامل‌اصلی آن یکی بازگشت سفیر آلمان بود و دیگر ، ورود وزیر مختار جدید انگلیس .

«سرچارلز مارلینگ» وزیر مختار جدید انگلیس مردی بد خلق وخشن بود که‌چند سال پیش از آن ، وقتی «مشیرالدوله» وزارت‌امور خارجه را بعهده داشت با سمت شارژه دافر سفارت انگلیس در تهران

خدمت میکرد . از همان تاریخ میان او و «مشیرالدوله» سابقه‌اختلاف‌و کدورتی وجود داشت وقضا را «مارلینگ» وقتـی بعنوان وزیر مختار وارد تهران میشد که دولت «مشیرالدوله» روی کاربود .

«مارلینگ»دستور داشت درایران سیاست خشونت آمیزی پیش بگیرد وباهمکاری سفارت روسیه ، دولت ایران رادر مواردی که منافع متفقین اقتضا میکرد تحت فشار بگذارد . سفارت روسیه نیز دستورات مشابهی از «پطروگراد» دریافت کرده بود و بهمین جهت وزیر مختار روسیه «کراستووتس» کـه با مامورین سفارت انگلیس روابط خوبـی نداشت از طرف دولت تزاری فرا خوانده شد و بلافاصله بعد از ورود «مارلینگ» تهران را ترك گفت . ورود «مارلینگ» به تهران ، ازطرفی نیز مصادف شد با مراجعت «پرنس هانری‌دورویس»وزیر مختار آلمان و «کنت‌لگنتی» همکار اطریشی وی .

سفیران دوکشور اروپای مرکزی از طریق عثمانی بـه تهران بازمیگشتند ودرمسیر خود ،همه‌جابا احساسات شدید مردم ایران روبرو میشدند . در کرمانشاه بهنگام ورود ایشان ، مردم شهر همگی دست از کار کشیدند وتا چند فرسخـی به استقبال سفراء شتافتند . هیجان عامه درآنروز بدرجه‌یی‌بود که قنسول روس و قنسول انگلیس از ترس در منازل خود سنگر بندی کرده بودند وتمام روز رادرپناه محافظان مسلح بسر آوردند .

در تهران ، برای استقبال از وزیر مختار آلمان مقدمات زیادی تدارك‌شده‌بودولی‌این‌تدارکات مطلقاموافق‌طبع‌متفقین نبود وسفارتخانه‌ های روس وانگلیس عکس‌العمل سختی نسبت بـه این تظاهرات نشان

می‌دادند .

اولین عکس العمل رسمی متفقین در قبال این ماجری ، تسلیم اعتراضیه مشترکی بود که بموجب آن دولتین روس و انگلیس اطلاع میدادند مطابق اخبار موثق «پرنس رویس» و «کنت لگنتی» دویست صندوق در بسته و لاک و مهر شده بهمراه آورده‌اند ودرین صندوقها تعداد زیادی تفنگ وفشنگ ونیز پول طلا نهفته‌است که قصد دارنددر راه مسلح کردن مردم ایران واشاعه تبلیغات برضد انگلیس و روس به مصرف برسانند، ازینرو دولت ایران برای اثبات بیطرفی مکلف است صندوقها را تفتیش کند .



سر چارلز مارلینگ

دولت ایران درپاسخ ،متعذر شد که تفتیش اشیاء متعلق‌به‌سفرای دول مرکزی مغایر با اصل معافیت دیپلوماتیك است و دولت ایران نمیتواندعواقب‌چنین اقدامی‌را از نظر دور بدارد . با وجود این ، سفارتخانه های روس و انگلیس متقاعد نمیشدند و معتقد بودند که اقدام سفیر آلمان ،در حکم سوء استفاده از اصل معافیت است و باید صندوق های « پرنس رویس » و « کنت لگنتی» بازرسی‌شود .

بدینترتیب اولین اختلاف نظری کـه درین مرحلـه از مناسبات «مشیرالدوله» و «مارلینگ» بظهور پیوسته بود مخاصمه شدیدی را بین

آندو بدنبال آورد . «مشیرالدوله» علیرغم اصرار و فشـار وزیر مختار انگلیس ، حاضر نشد تن به‌بازرسی محمولات نمایندگان سیاسی آلمان واتریش بدهد . «مارلینگ» نیز درمکاتبات خود با وزارت امورخارجه انگلیس پیشرفت مقاصد سیاسی آلمان را در ایران ناشی از موافقت و همراهی اولیای دولت ایران بخصوص شخص «مشیرالدوله» جلوه میداد و تاکید میکرد که تاوقتی «مشیرالدوله» یا رجالی مثل اودرایران مصدر کار باشند دست آلمانها برای هرگونه اقدامی باز خواهد بود در حالیکه عوامل متفقین ناچارند قیافه دفاعی بخود بگیرند.

«مشیرالدوله» ازاقدامات «مارلینك» و نظریات وی بی اطلاع نبود. اما اعتنای چندانی نمیکرد و بلکه عکس العمل منفی نشان میداد . ازجمله، در همان ایام که «مارلینك» دیپلماسی خشن را بموقع اجرا میگذاشت «مشیرالدوله» با ارسال نشان شیروخورشید وحمایل قرمز برای « فون ــ کاردورف» شارژه دافر سفارت آلمان ظاهرا حق شناسی دولت ایران را نسبت به طرز کاروخدمات وی اعلام میداشت و در حقیقت میخواست به حریف انگلیسی اخطار کند که از تحریکات وی واهمه‌یی ندارد .

رفتار «مشیرالدوله» خشم شدید «مارلینك» رابرمی انگیخت بطوریکه پیوسته براقدامات وتحریکات خودبرضد رئیس الوزرای ایران می‌افزود ودر محافل ،علنا از «مشیرالدوله» بدمیگفت . تدارکات مردم تهران برای استقبال از وزیرمختار آلمان ، بخصوص تصمیم بازاریان دائر به‌تعطیل کردن بازار در روز ورود «پرنس رویس» بهانه‌یی بدست « مارلینك » داده‌بود تااز یکسو «مشیرالدوله» را نزداولیای دولت انگلیس به داشتن احساسات وتمایلات دوستانه نسبت به‌آلمان متهم کند واز سوی دیگر درداخل مملکت برضد «مشیرالدوله» به‌دسته‌بندی وصف آرایی بپردازد.

این کشمکش تا بجایی ادامه یافت که سرانجام «مشیرالدوله» دریافت‌اقدامات «مارلینک» نقشه‌های اورا در مورد تخلیه ایران ازقشون



مشیرالدوله «حسن پیرنیا»

خارجی بی‌اثر میسازد. ازهمینرو بدنبال مذاکراتی با«مستوفی‌الممالک» و «موتمن الملك» مصمم شد از کار کناره بگیرد. بدنبال‌این‌مذاکرات «مشیرالدوله» بحضور احمدشاه رفت و مشکلاتی راکه مانع از ادامه کارو پیشرفت برنامه های دولت بود معروض داشت. شاه محظورات «مشیرالدوله» رامیدانست وبا استعفای‌کابینه موافقت کرد.

شبه کودتا ـ ضد کودتا

«مشیرالدوله» اطلاعاتی بدست آورده بود که نشان میداد «مارلینك» وزیر مختار انگلیس موافقت دولت متبوع خودرا جلب کرده است تا در مواردی که ضرورت اقتضا میکند به اقدامات حادی مبادرت ورزد و این اقدامات از طرف سفارت روس نیز تأیید و حمایت خواهدشد.

فعالیت‌های سفارت انگلیس در تهران «مشیرالدولــه» را مطمئن میساخت کــه «مارلینگ» قصد دارد بــا استفاده ازین اختیارات ، شبه کودتایی در تهران ترتیب دهدو با کناره گیری از ریاست وزراء ،میخواست بهانه را از دست حریف بگیرد . اما تمهیدات روس و انگلیس، ریشه‌یی عمیقتر داشت.

دوروز بعد از آنکه «مستشارالدوله» وزیر داخله تصمیم دولت را دائر به کناره گیری اطلاع دادو از طرف رئیس الوزراء درخواست کرد که مجلس شورای ملی درفکر تعیین جانشینی برای وی باشد ، تهران شنبه نسبتاً آرامی را پشت سر میگذارد .

حوالی عصر بود. آفتاب رنگ پریده بهاری آرام آرام خود رااز دیوارهای ضلع شرقی خیابان علاءالدوله بالامی کشید. آمدورفت عصرانه درخیابانهای اطراف لاله‌زار تازه آغاز شده بود و درشکه‌ها یکی بعداز دیگری،

مسافران‌خود را کنارخیابان‌پیاده‌میکردند. درهمین‌حال، مردی‌میانه‌بالا که جلوعمارت‌سفارت‌آلمان‌از درشکه پائین‌آمده بود کنجکاوانه اطراف را نگریست‌و‌پس‌از مکثی کوتاه، باقدمهای‌تند بطرف‌سفارتخانه پیش‌رفت.

مرد، که سرولباسش بر تشخص وی گواهـی میداد، بلافاصله بعد از ورود به داخل‌عمارت،سراغ‌شارژه‌دافر را گرفت . اماپیشخدمت در حالیکه دست‌میبرد تا کلاه وعصای‌اورابگیردپاسخ داد که شارژه‌دافر در سفارت نیست . مرد ، بی تامل گفت :

ـ بسیار خوب ... احمد علیخان ... ایشان چطور ؟

پیشخدمت سری فرود آورد و او را به اتاق کار احمدعلیخان «سپهر» دبیر سفارت‌آلمان راهنمائی کرد. هنگامی که احمد علیخان از پشت میز خـود برخاسته جلو می‌آمد تا میهمان خود را استقبال کند در چشمان او آثارتعجب خوانده میشد.احمد علیخان انتظار نداشت که درآن ساعت روز «مشیرالسلطنه»* عضو برجسته دربار احمد شاهی‌را درسفارت آلمان ملاقات کند.

«مشیرالسلطنه» باسبیل بلندی که به آئین اهل طریقت روی لبها رها کرده بود، دست احمدعلیخان را فشردو شتابزده گفت:

ـ کجا میتوانم مسیو «کاردورف» را پیدا کنم؟

احمد علیخان اورا به‌نشستن‌دعوت کرد:

ـ آقا قرار ملاقاتی داشتید؟

«مشیرالسلطنه»شانه‌هایش را تکان داد:

ـ نه ... نه ... ولی امر مهمی پیش آمده‌بود، بهرحال بدنیست حضرتعالی هم مسبوق باشید ...

---

* مرحوم مصطفی امیر سلیمانی

احمد علیخان میدانست که«مشیر السلطنه»باتشکیلات‌مخفی آلمان در ایران همکاری‌دارد. این تشکیلات‌سری‌را «فون کاردورف»شارژه‌دافر سفارت آلمان به‌تقلید از سازمان سری«فهم گریکته»،حزب‌انقلابی‌پروس بوجود آورده بود و گروهی از اعضای موثر دربار ودولت ، و کلای مجلس، اعضای‌سفارتخانه‌های‌خارجی‌در ایران‌و افرادی‌از طبقات‌مختلف در آن عضویت داشتند. این سازمان برضد دیپلماسی روس‌وانگلیس‌در ایران فعالیت می‌کرد وبصورت عامل فلج کننده‌یی درآمده بود که اقدامات‌و تشبثات‌متفقین‌را‌در‌دستگاههای کشوری‌و لشگری‌عقیم‌میساخت. «مشیرالسلطنه » یکی از درباریان مقرب بود که همانند بسیاری از رجال وشخصیت‌های ایرانی، بسائقه اعتقاد و ایمان،بااین سازمان‌سری‌همکاری داشت وبنظر میرسید حادثه مهمی موجب شده‌است که آنروز عصر،با چنان شتابی خود را به سفارت آلمان رسانده اطلاعاتی در اختیار شارژه‌دافر بگذارد .

احمد علیخان برخاست. دراتاق را از داخل قفل کرد ونزدیك «مشیرالسلطنه»نشست که‌دستهای‌گوشتالودخودرا بهم‌میمالید وبا نگرانی از یك‌ماجرای مهم سیاسی سخن می‌گفت:

ــ ساعت‌سه‌ونیم بعداز ظهرامروز «مارلینگ» وزیرمختارانگلیس و «باخ» شارژه دافر سفارت روس به فرح‌آباد آمدندواطلاع دادندکه میخواهنداعلیحضرت‌راملاقات‌کنند.. خیلی‌عجیب‌بود،چون‌اعلیحضرت برای استراحت به‌اندرون رفته بودند و بعلاوه سابقه نداشت در چنان ساعتی اعلیحضرت به سفرای خارجی وقت ملاقات بدهند ... بالاخره معلوم شد حضرات بدون اطلاع قبلی آمده‌اند واصرار دارند بفوریت

شرفیاب‌شوند. روسای دربار معطل‌مانده‌بودند که‌چه باید کرد. حضرات بهیچ عنوان حاضر نبودند باکسی جز شخص شاه‌صحبت کنند و تاکید داشتند که همان لحظه اعلیحضرت را ببینند ... چاره‌یی نبود .بالاخره به اندرون پیغام فرستادیم و اعلیحضرت ایشانرا پذیرفتند...ملاقات یکساعتی طول کشید. معلوم است که درخلال این یکساعت دربار چقدر منقلب بود. قرائن حاکی بود که واقعه فوق‌العاده‌یی اتفاق افتاده ... اما هیچکس نمیدانست قضایا از چه‌قرار است. بالاخره حضرات مرخص شدند و بدون آنکه یك کلمه باکسی حرف بزنند راهشان راکشیدندورفتند ... بلافاصله اعلیحضرت امر به احضار «مشیرالدوله» و«موتمن‌الملك»دادند وتاآقایان ازشهر خودشانرا به‌دربار برسانند ، درحضور شاه یك‌مجلس خصوصی تشکیل شد ...

«مشیرالسلطنه» حرفش را بریدوسیگاری آتش‌زد.ازفرط‌التهاب دستش می‌لرزید. چند پکی‌به سیگار زدوادامه داد:

ـ ماحصل کلام اینکه معلوم شد«مارلینگ» و«باخ» ازطرف‌دول متبوعه خودبااعلیحضرت اتمام حجت کرده وخواستارشده‌اند که اولا «مشیرالدوله»بلادرنگ معزول‌شودوبجای‌او«میرزاجوادخان‌سعدالدوله» تشکیل‌کابینه دهد. ثانیا مجلس شورای ملی منحل و کلیه جرایدتوقیف‌و صاحبمنصبان‌سوئدی‌اخراج‌شوندو«کلنل‌مریل»امریکائی،امورژاندارمری راتحت‌تکفل‌بگیرد. بالاخره دیپلوماتهای‌آلمانی وسوئدی نیزفوراًخاك ایران را ترك کنند...

«احمدعلی‌خان» هیجان‌زده‌پرسید :

ـ خوب ... خوب ... اعلیحضرت چه گفته‌اند؟

«مشیرالسلطنه» ته‌سیگار خود را درزیر سیگاری خاموش کرد:

ـ درست نمیدانم ... فقط حدس میزنم که جواب را به بعد موکول کرده‌باشند، چون الساعه رئیس الوزراء ورئیس مجلس در فرح آباد حضور شاه هستند واگرجلوگیری نشود احتمال میرود تافردا همه‌چیز بهم بخورد!

باشنیدن‌این‌ماجری «احمدعلیخان»درمقابل‌مسؤولیت‌سنگینی‌قرار گرفته بود. اونیزمثل «مشیرالسلطنه» عقیده‌داشت که‌هرگاه بفوریت‌اقدامی نشود،متفقین‌بااین‌حمله‌سریع‌و ماهرانه دیپلماسی ابتکار عمل را درایران بدست گرفته‌قدرتهارا یکجاقبضه‌خواهندکرد. بنظرمیرسید که احمدشاه‌نیز بخاطر آنکه‌سفارت‌آلمان رااز قضایامسبوق کندحتی‌پیش‌از آنکه‌بارئیس‌الوزراءورئیس‌مجلس‌وارد گفت‌وگوشود،مطلبی‌بدان‌اهمیت‌رابادرباریان در میان نهاده است. سفارت آلمان تنها مرجعی بود که در آن شرایط میتوانست شبه کودتای متفقین را با اقدام فوری ومستقیم خود بلااثر کند . اما اشکال کار درآن بود که هیچکس از «فون کاردورف» شارژه‌دافر سفارت آلمان خبری نداشت.

«احمدعلیخان» تلاش بسیاری کرد تا بلکه «کاردورف» را پیدا کند. اما رفته رفته شب فرا میرسید و او فکر میکرد اگر بهمین ترتیب وقت بگذرد امکان دارد فرصتی که هرلحظه آن برای دیپلماسی آلمان اهمیت حیاتی داشت از دست برود وسفارتخانه درمقابل امری انجام‌شده قرار بگیرد.

«احمد علیخان» بیش از آن تامل‌نکرد . درشگه‌یی گرفت وبرای ملاقات با «ماژورکلینبرك» به ستاد ژاندارمری رفت.

«کلینبرك» درغیاب ژنرال یالمارسن که‌با استفاده از یك‌مرخصی

شش‌ماهه به‌سوئد رفته بود کفالت ژاندارمری‌را به‌عهده‌داشت. علی‌رغم نیروی قزاق که تحت تاثیر فرماندهان روسی از سیاست روسیه‌در‌ایران تبعیت میکرد، ژاندارمری درجهت منافع آلمان قدم برمیداشت و میان فرماندهان سوئدی‌وافسران‌ایرانی ژاندارمری با اعضای سفارت آلمان روابط دوستانه‌یی برقرار بود. بهمین جهت هم قزاق وژاندارم هرگز باهم تفاهم نداشتند ویکدیگر را به‌چشم عداوت می‌نگریستند .

«احمدعلیخان» یقین داشت که مرحله بعدی شبه‌کودتا استفاده از قوای قزاق خواهد بود. چه، اجرای موادی که از طرف وزرای مختارروس وانگلیس‌درخواست‌شده‌بودبدون‌مداخله‌وحمایت‌یك‌نیروی مسلح‌امکان نداشت وتنها بوسیله قزاقخانه‌میتوانستندازعکس‌العمل‌مردم در قبال استقرار حکومت جدید وانحلال‌مجلس وتوقیف‌جرایدوتعطیل سفارتخانه‌های«متحدین» جلوگیری کنند .

«ماژور کلینبرگ»بمحض‌آنکه‌درجریان‌وقایع‌قرارگرفت‌گروهی از افسران سوئدی راکه‌باسمت مستشار در تشکیلات ژاندارمری‌ونظمیه خدمت میکردند به‌منزل خود در خیابان اسلامبول فراخواندوبا حضور «احمد علیخان» وقایعی را که آنروز بعداز ظهر پیش آمده‌بودشرح‌داد وکسب‌تکلیف کرد:

ـ همانطور که‌می‌بینید لحظه‌حساسی است ... مافقط چندساعت فرصت داریم که این توطئه را درهم بشکنیم واگر فرصت‌را از دست بدهیم درحقیقت همه چیز را از دست داده‌ایم!

افسران‌سوئدی‌حیرتزده‌یکدیگر رانگاه میکردند. باورشان‌نمیشد که درچنان موقعیتی ، علی‌رغم افکارعمومی که بسختی‌ازسیاست‌آلمان

جانبداری میکرد و در شرایطی که هر روز خبر تازه‌یی از فتوحات آلمان میرسید، وزرای‌مختار روس‌وانگیس‌دست‌به‌چنان‌اقدام حاد وخشنی زده بیطرفی ایران را بیکباره نقض کنند. اما هرچه بود ، این یك ماجرای حقیقی بود و میبایستی در مقابل آن عکس‌العمل فوری بخرج داد.

افسران سوئدی عقاید مختلفی ابراز می داشتند ، یکی از آنها پیشنهاد کرد :

ـ کودتا را با ضد کودتا میتوان عقیم ساخت . متفقین تا فـردا منتظر تصمیم شاه خواهند ماند وتاوقتی شاه ایران جواب منفی یامثبت خودرا اعلام نکند دست به اقدامــی نخواهند زد . اما پس از آن اگــر جواب منفی ازطرف شاه دریافت دارندبدون شك متوسل به قوه قهریه خواهند شد و احتمال بسیار دارد که قــوای نظامی روس وارد تهران شود وبلافاصله انگلیسها نیز ازطرف جنوب نیرو پیاده کنند وبالاجبار از سلطان احمد شاه امضاء بگیرند . فرض دوم اینست که ازشاه جواب مثبت بگیرندکه درآنصورت نیزکار تمام است و ما چاره‌یی نخواهیم داشت بجز اینکه از اوامــر پادشاه و دولتی که بفرمان شاه روی کار می آید اطاعت کنیم... من‌عقیده‌دارم همین امشب‌باید قوای ژاندارمری ونظمیه متفقاً برای خنثی کردن توطئه اقدام کنند . یعنی با قوه قهریه وارد فرح آباد شده شاه را بدزدیم و بخــارج شهر ببریم. فردا علی‌ـ الطلوع نیز مجلس ومردم را از وقایع مطلع کنیم وتصمیم رابعهده آنها بگذاریم...

این پیشنهاد را عده‌یی از حاضران، بافریاد های تصدیق وتحسین استقبال کردند. صاحبمنصبان سوئدی از فرط خشم وناراحتی در ۲حمه

به بطریهـای مشروب و نوشیدن ویسکی و آبجـو بر یکدیگر سبقت میگرفتند. بطوریکه باده گساری هیجان آنها را مضاعف ساخته بود و قیل وقال کنان ، درحالیکه جـامهای خودرا پیاپی به سلامتی امپراتور آلمان می‌نوشیدند، خواستار اقدام شدید وسریع برای خنثی کردن شبه کودتای متفقین بودند . بعضـی از صاحبمنصبان عقیده داشتند بـایستی بعنوان عمل متقابل، همان شبانه وزرای مختارروس وانگلیس توقیف‌و تبعید شوند ولی «ماژورکلینبرگ» این پیشنهاد را بـا قید احتیاط تلقی میکرد و معتقد بود اقدام نظامی آنهـا درصورتیکه از طریق دیپلماتیك حمایت وتاییدنشود عواقب ناگواری خواهد داشت و «احمد علیخان» نیزدرین نظریه باوی همراه بود:

ـ قبول یك چنین مسئولیتی آسان نیست ... من به سفارتخانـه میروم وهرطور هست شارژه دافر آلمان را پیدا کرده به اینجا خواهم آورد تادرباره امری بدین اهمیت خودسرانه اقدامی نشده باشد!

سرانجام حوالی ساعت ده شب « فون کاردرف » کـه تازه بـه منزل بازگشته بـود، پیغام دبیر سفارت را دریـافت داشت وبا عجله خود رابه سفارت رسانید. ماجرای آنروز عصر برای «کاردرف» چنان غیرمنتظره وتکان دهنده بودکه به شنیدن آن بی‌اختیار زانویش لرزید ورنگ چهره‌اش به‌کبودی گرائید:

ـ حیرت‌آور است... بیشرمی است... گستاخی است !

وبدنبال این‌کلمات «کاردرف» درحالیکه مشت خودراگره کرده بود ودندانها رابهم میفشرد افزود:

ـ درسی به آنها خواهم دادکه بفهمند بازی کردن بادم شیر چه

عواقبی دارد... ادبشان خواهم کرد... نفسشانرا خواهم برید!

همانده«کاردرف» بوسیله تلفن با«عاصم بیك» سفیرعثمانی تماس گرفت وخواستار شدکه درمنزل « ماژور کلینبرگ » بوی ملحق شود. «کاردورف»آنگاه به اتفاق«احمد علیخان» عازم منزل رئیس ژاندارمری شد وچندقیقه بعد «عاصم بیك» نیز به آنها پیوست. این سه تن‌به‌اتفاق «کلینبرگ» جلسه محرمانه‌یی‌تشکیل داده بعداز ساعتی مذاکره وتبادل نظر درباره وقایع روز ، تصمیم گرفتند قبل از بـرآمدن آفتـاب شنبه کودتای متفقین رابوسیله یك «ضدکودتا» درنطفه نابود وبی‌اثر کنند.

* * *

حوالی نیمه شب، قصر فرح‌آباد ، سربه آغوش سکوت سپرده ودرخواب رفته بود. علیرغم حوادث‌آنروز عصرو «اولتیماتوم» متفقین که احمد شاه رادر بن‌بست خطرناکی قرارداده بود، دربارشب آرامی را می‌گذرانید و هیچکس انتظارحادثه جدیدی رانداشت.

ساعت‌دوازده شب،قراولان‌گارد سلطنتی که‌تاآن لحظه‌کشیك‌داشتند پست های خودرا عوض کردند وپس ازآن دوباره قصر درسکوت فرو رفت. چندانکه وقتی اتومبیل حامل نمایندگان سیاسی آلمان وعثمانی به دروازه قصر نزدیك شد بصدای موتور اتـومبیل و هیاهـوی سیصد ژاندارم‌سوارکه سفیر عثمانی ووزیرمختار آلمان رااسکورت‌میکردند، خدمه وکارکنان کاخ سر و پا برهنه ازاتاق‌ها بیرون ریختند و هر کس ازدیگری میپرسید: چه اتفاق افتاده است؟

فرمانده‌گاردسلطنتی که هنوزنمیدانست‌درآنسوی‌دیوارهای قصر چه خبراست، بلافاصله «آماده‌باش» اعلام کرد وکلیه افرادگارد، مسلح شده به قراولان‌کشیك پیوستند وبرای مقابله باحوادث احتمالی‌درنقاط

مختلف قصر سنگر گرفتند.

در همین موقع، اتومبیل سفارت آلمان جلوی دروازه بـزرگ قصر فرح آباد توقف کرد ودرحالیکه سیصد سوار ژاندارم اندکی دورتر به انتظار دستور موضع گرفته بودند یکی ازفرماندهان ژاندارمری که درصندلی جلو نشسته بود ازاتومبیل پیاده شد وضمن گفتگوی کوتاهی بافرمانده گارد سلطنتی اطلاع داد که سفیرعثمانی و شارژه دافرسفارت آلمان بعلت امری مهم وفوری، درخواست دارند اعلیحضرت پادشاه را ملاقات کنند.

فـرمانده گارد لحظه یی تامل کرد و چـون نمیتوانست شخصا تصمیمی بگیرد اجازه خواست ازوزیر دربار کسب تکلیف کند.

شاهزاده مغرور میرزا «موثق الدوله» وزیردربار براثر سرو صدا وهیاهو درهمان اولین لحظات ازخواب بیدارشده و پـای بی جوراب، بازیر شلواری خود رابه قراولخانه رسانیده بود تاببیند چه اتفاق افتاده است. وقتی فرمانده گارد سلطنتی بدرون کاخ بازگشت وزیر دربار با همان حالت درعمارت قراولخانه ، نزدیك دروازه اصلی قصر، پشت میز صاحبمنصب کشیك نشسته بود وانتظار میکشید . فرمانده گارد باعجله به وزیر دربار نزدیك شد وآنچه رادیـده وشنیده بود حکایت کـرد . شاهزاده که بخصوص از همراهی قوای ژاندارم با «کاردرف» و «عاصم بیك» به حیرت افتاده بود، ابروانش رادرهم کشید:

ـ این موقع شب... ملاقات بااعلیحضرت؟!.. خیلی عجیب است!

شاهزاده سرانجام تصمیم گرفت شخصا بانمایندگان سیاسی آلمان وعثمانی ملاقات کـرده منظور ایشان راجویا شود. بدستوروی فرمانده

گارد سلطنتی ماموریت یافت «کاردرف» و«عاصم بیك» رابدرون قصر راهنمائی کند وتا رسیدن آنها شاهزاده همانقدر توانست جبه‌یی بدست آورده روی لباس خواب بپوشد و در همان عمارت قراولخانه بـا دو دیپلمات به مذاکره بپردازد.

طی‌این‌گفت‌وگو، پس ازتعارفات مختصری، «کاردرف» اظهار داشت که لازم است به اتفاق همکارش بمنظور مذاکره دریك امرمهم‌و حیاتی، پادشاه راملاقات کنند. «موثق‌الدوله» گفت:

ـ الان کمی ازنیمه شب گذشته است واعلیحضرت در خوابگاه تشریف دارند... هیچ سابقه ندارد در چنین ساعتی ایشان را از خواب بیدار کنند. آقایان اگر مطلبی دارید که حائز فوریت است میتوانید با خود من مطرح کنید ویقین داشته باشید هرنوع اقدامی که مقتضی‌باشد صورت خواهد گرفت... بفرض هم که لازم باشد مطلب بعرض رسیده شخصا تصمیم بگیرند من قول میدهم فـردا اول آفتاب بمحض‌آنکـه اعلیحضرت بیدارشدند موضوع رابنظرشان برسانم.

«کاردرف» سری جنبانده‌گفت:

ـ حضرت‌اقدس‌والامطمئن‌باشیداگرفوریت وضرورت موضوع چنین‌مزاحمتی رااقتضانمیکرد، ما هرگزدرین ساعت‌وبدون اطلاع قبلی درخواست شرفیابی نمی‌کـردیم... حضرت والا میدانید که الان دنیا درحال جنگ است و عوارض آن جنگ بهر حال متوجه مملکت شما بوده وهست. بنابراین ما درموقعیتی کاملا استثنائی وغیرعادی‌روبروی هم نشسته ایم ودر چنین شرایطـی رسوم وآداب ازدرجه اعتبار ساقط است... ما برای ملاقات فوری با اعلیحضرت پـادشاه اصرار و بلکه

تاکید داریم .

وزیر دربار درمقابل اصرار «عاصم بیك» و«کاردرف» خود را ناگزیر از آن یافت که به خوابگاه رفته، شاه را بیدار کند و جریان را معروض بدارد .

یکساعت بعداز نیمه شب ، نمایندگان سیاسی آلمان وعثمانی که درعمارت قراولخانه‌انتظارمی‌کشیدند ازطرف پادشاه احضارشدند.

قرعه بنام عین‌الدوله

مذاکرات «کاردرف» و «عاصم بیك» با احمد شاه تاساعت سه و نیم بعد ازنیمه شب ادامه یافت. طی این مدت درقصر سلطنتی فرح‌آباد حالت فوق العاده برقرار بود. ژاندارمها در خارج قصر مستقر گشته بودند و گارد سلطنتی برای دفع تعرض احتمالی قوای ژاندارم بحال آماده‌باش بسرمیبرد. سرانجام دودیپلمات درحالیکه ازنتیجه مذاکرات خوشحال بنظر می‌آمدند قصر سلطنتی را ترك گفتند وژاندارمها، در معیت ایشان به تهران باز گشتند. مذاکرات شبانه فرح آباد، جریان حوادث رابنفع دیپلماسی آلمان تغییرداد. شاه پذیرفته بود که از قبول پیشنهادات متفقین امتناع کند ولی علیرغم درخواست «کاردرف» و «عاصم بیك» شاه بارداستعفای «مشیرالدوله» وابقای اودرریاست وزراء موافقت نکرد. احمد شاه شمه یی از مذاکرات خصوصی خود را با «مشیرالدوله» برای وزیر مختار عثمانی و شارژه دافر آلمان شرح داده ویادآورشده بودکه«مشیرالدوله» بهیچ‌عنوان ازاستعفای خودصرف‌نظر نخواهد کرد وبفرض آنکه اجبارا درمقام خود باقی بماند قادربه‌ایفای هیچ خدمتی نخواهد بود.

بنابه توافقی که درجریان این مذاکرات صورت گرفت، بامداد

روزبعد، ازدربار به«موتمن‌الملك» رئیس مجلس شورایملی اطلاع داده شدکه تمایل مجلس را نسبت به زمامداری « شاهزاده عبدالمجید میرزا عین‌الدوله» استعلام کند.

«موتمن الملك» صبح همانروز، بدنبال مذاکره کوتاهی با روسای فراکسیونها،ایشانرا تلویحا در جریان وقایع سیاسی مملکت قرارداد وسپس درجلسه خصوصی مجلس شورایملی تمایل وکلارادرباره جانشین «مشیرالدوله» خواستار شد. مجلس با اکثریت آراء نسبت بزمامداری «عین‌الدوله» ابرازتمایل کرد.

باصدور دستخط شاهانه وتفویض ریاست وزراء به «عین‌الدوله» دیپلماسی آلمان یکبار دیگر برحریفان پیروزگشت وشبه کودتای متفقین عملاعقیم ماند، امابنظر نمیرسید که بحران به آخر رسیده باشد.«مارلینگ» وزیر مختار جدید انگلیس در نخستین ابتکار سیاسی خود شکست خورده و ناکام مانده بود . تصور نمیرفت که این حریف زخم خورده برای مدتی دراز درکنام خود باقی بماند وپایکوبی سرمستانه رقیب را تماشا کند . بخصوص که همان ایام ، یعنی درست فردای روزی که «عین‌الدوله» مامور تشکیل کابینه شد، وزیر مختار آلمان «پرنس رویس» به اتفاق همکار اتریشی خود «کنت لگتنی» ودرراس یك هیئت سیاسی و نظامی از طریق قم به تهران وارد شد و اهالی تهران با احساسات شورانگیزی این کاروان رااستقبال کردند ، احساساتی که نماینده تمایل اکثریت مردم ایران نسبت بسیاست آلمان بود و لطمه شدیدی برحیثیت متفقین وارد می آورد.

روزنامه «عصرجدید» یکی ازمطبوعات موثر تهران، دربدوورود

وزرای مختار آلمان واطریش مصاحبه‌یی باایشان ترتیب داده بود ومتن مصاحبه خودرا باوزیرمختار آلمان به‌اینشرح انتشارداد:

«نواب مستطاب والا پرنس هنری دورویس وزیر مختار دولت امپراتوری آلمان سابقا در تهران قریب یکسال ونیم اقامت داشتند... پس‌از تاجگذاری اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی بمرخصی رفته ودرهفته گذشته ازطریق بغداد وارد تهران شدند.

«نواب‌مستطاب والا پـرنس دورویس دردوائر دیپلماتیك تهران به حسن خلق وحسن پذیرائی معروفیت تام دارد وبرحسب تقاضائی که ازایشان شده بودبایك لطف مخصوصی مدیر مارادرسفارت امپراتوری پذیرفته و مسرت خود را از طریقه پذیرائی عمومی کـه در تمام نقاط ایران بلااستثناء از سرحد تـا بتهران از ایشان بعمل آمده بود اظهـار مینمودند.

«شاهزاده معظم درمدتی که بعنوان مرخصی بوطن خود عودت کرده بودند در آنجا بیکار نبودند و می‌گفتند در زمره کارکنان صلیب احمر برای پرستاری ومواظبت مجروحین تقریباسه ماه درمیدانهای‌جنك بلژیك وشمال فرانسه کارمیکردند.

«پرنس معظم میگفتند درآنجا من موقعیتی‌داشتم که‌شخصاحالت این ممالك فتح شده را ببینم وحس میکردم که اهالی خیلی از ترتیبات خود راضی هستند وبه ماها بنظر دشمن واجنبی نگاه نمیکنند وبلکه در هر موقع که میتوانستند در مریضخانه ها و سایر تاسیسات از مواظبت مجروحین آلمانی و غیره خودداری نمینمودند.

«پرنس معظم‌درفرانسه در«هیرشن» بحضور اعلیحضرت‌امپراطور

آلمان تشرف حاصل نمودند . اعلیحضرت امپراطــور در یك اتومبیلی مسافرت می کردند واظهار تلطف نسبت بـه ایشان نموده مخصوصا از اوضاع ایران پرسش مینمودند.


پرنس رویس وزیرمختار آلمان درایران

«پرنس رویس خیلی خشنود شده بودند از اینکه ببینند در یك چنیـن مـوقـع سخـت جنـگ اعلیحضرت امپراطـور بیاد ایران بوده وبایك حالت صمیمانه آسایش اهالی وشاهنشاه آنهارا طلب نماید. نسبت به سختی آذوقه در آلمان میگویدشهرتهائی که میدهندبکلی بی اصل است بهیچوجه از ایـن حرفهادر آلمان نیست.راست است که تقسیم گندم و بعضی اجناس را دولت خود بعهده گرفته است ولی فقط برای اینست که اشخاص نتوانند احتکار کنند وبدون جهت ارزاق را گران کنند.

«بطوریکه ایشان میدیدند آلمان بقدری تهیه داردکه اگرچندین سال این جنگ بطول بیانجامد ازحیث اهالـی آن مملکت بـه عسرت نخواهند افتاد.

«چیزی که تا حدی اسباب تعجب خود پرنس معظم شده زیادی پول در آلمان بوده و جهت این مطلب ایـن مسئله شده است که چون ابواب تجارت تاحدی بخارج بسته شده است پول نقدآلمانها تمامادر

خود مملکت بمصرف می‌رسد و زیادی پول آنقدری بود که تجار و بانکهای آلمان خود طرح یك استقراض جدیدی بدولت پیشنهادنموده و خواسته بودند که بدولت قرض بدهند. البته شنیده‌اید که چگونه این استقراض دراندك مدتی پرداخته شد.

«درجواب سئوال مدیرما راجع به بیطرفی ایران واینکه عقیده ایشان دراین باب‌چیست جواب دادند: هریك ازدول‌متخاصم لازم‌است که بیطرفی ایران را کاملا محترم شمارند ونه‌آنکه ازضعف مادی ایران استفاده کرده درمقام‌نقض‌بیطرفی او برآیند. مسئله توقیف قنسول‌آلمان دربوشهر ومساعی دردستگیری قنسول آلمان درتبریز علناً مخالفت با بیطرفی‌ایران بوده است.

«چنانکه‌همه میدانیم موسیو «لیتن» قنسول‌آلمان درتبریزمتحصن به‌نزد امریکائیهاشد وسه‌ماه از آنجابیرون نیامد ومسیو«لیستمان» قنسول بوشهرراهم انگلیسهادستگیروتوقیف نمودند.

«انگلیسها قنسول ما را دربوشهر متهم به تحریکات بضد متفقین می‌کنند و من سئوال می کنم اگر بیك اتهام انگلستان اجازه یك چنین اقدامی دریك مملکت بیطرف بخود می دهد، چراقنسول های خود را که علناً درتمام نقاط ایران تحریکات بضد آلمان واطریش و عثمانی می‌کنند ممانعت نمی‌کند؟

«هرکس‌تحریکات قنسول انگلیس رادرکرمانشاهان واقدامی که میان طوایف آنجاکرده وپولهائی‌که برای‌اینکاربمصرف رسانیده کم‌و بیش شنیده ومی‌داند وازاین مسائل گذشته می گفتند مساعی نمایندگان دولتین روس وانگلیس درتشویق به‌ارتکاب یك‌کودتائی درمرکزخیلی

دربدوورود اسباب تعجب وحیرت من شد، خصوصاازطرف دولتی که خودتاحدی دراستقرارمشروطیت ایران دخالت داشته است.

«این مسئله خیلی‌غریب بودکه عنواناتی ازقبیل تعطیل مجلس و توقیف‌جراید وغیره بمیان بیاید ومن‌گمان می‌کنم درایران هیئت دولتی که بخواهد زمام‌مملکت رابدست بگیردنه فقط بایدموردداطمینان‌شخص اعلیحضرت باشدبلکه باید اطمینان ملت ایران رانیز بخود جلب‌کند. و باین جهت است که نظر به جنبه بیطرفی و شخصیتی کـه در شاهزاده «عین‌الدوله» ملحوظ است من‌گمان‌می‌کنم که‌ایشان موفق به تشکیل یك حکومت مقتدری بشوند.

«نواب مستطاب‌والاپرنس رویس می‌گفتند خیلـی‌هاازمن سئوال می‌کنندکه طرزروش‌آینده مادراینجا چه خواهدبود؟ جواب این مطلب تاحدی معلوم‌است. دولت امپراطوری‌آلمان هیچوقت یك منافع مادی درایران نداشته وفقط درپیشرفت تجارت تاحدی‌ساعی بوده ومخصوصا ازهرگونه دخالتی مستقیم یاغیرمستقیم درامور داخلی این مملکت قویاً اجتناب مینموده‌وباید هرکس بداند که حساسیت‌ما نسبت بملت نجیب ایران ونسبت‌بشاهنشاه ایران همیشه مبتنی بریکنوع‌احساسات صمیمانه وخالصانه بوده است وبااین احساسات است‌که مامداومت می‌کنیم و درخواست می‌کنیم که دولت امپراطوری ایران موفق بحفظ بی‌طرفی حقیقی خودشده ودرزمره ملل حیه و دول امروزه دنیا بتواند موفق بـه نگاهداری مقام وحیثیت خود بشود».

جنگ در سرزمین بیطرف

سلطان عبدالمجید میرزا «عین‌الدوله» در شرایطی حکومت را بدست میگرفت که سراسرخاك ایران بمیدان‌مبارزه دول متخاصم‌تبدیل شده بود.

ایالات شمالی ایران تحت استیلای‌نظامیان روسی قرار داشت و روسها دراین منطقه یکه تاز بشمار می آمدند، بـی‌آنکه بامزاحمتی از طرف حریف روبرو باشند. بااینهمه،گروه‌گروه اسیران‌آلمانی‌واتریشی که درجبهه اروپا اسیر و به اردوگاه هـای سیبری اعزام شده بودند از اردوگاهها فرارکرده راه جنوب رادرپیش می‌گرفتند ودر تهران خـود رابه سفارت آلمان یااتریش می‌رساندند.

درآذربایجان، بعدازنخستین‌حمله شدید عثمانی‌ها که‌بعقب‌نشینی روسها و استقرار قوای عثمانی در تبریز منتهی گشته بود ، مثل همیشه قشون برف وسرمابکمك روسیه‌برخاست وچون عثمانی‌هانمی‌توانستند با دو لشگری که درصفوف مقدم جبهه مشغول جنگ و پیشروی بودند، ارتباط برقرار کرده آذوقه ومهمات بـرای آنها ارسال دارند سپاهیـان پیشتاز تاب مقاومت نیاورده درمقابل حملات مداوم قوای روسیه بطور دردناکی منهدم شدند و در نتیجه ، بار دیگر ارتش تزاری آذربایجان

را متصرف شد .

علی‌رغم شکستی که درجبهه‌شمال‌برعثمانیها وارد آمده بودقوای ترك ، همچنان درکرمانشاه وهمدان ولرستان وقسمتی ازخاك خوزستان مستقر بود وماموربن آلمانی ازاین منطقه بعنوان یك پایگاه مهم‌سیاسی استفاده می‌کردند. چنانکه «شونمان» ماموربرجسته آلمانی، حکمران واقعی منطقه بشمارمی‌آمدوچنان قدرتی بهمرسانیده بودکه حتی‌قنسول روس وقنسول انگلیس درکرمانشاه، ازترس بهمدان پناه برده بودند و جرأت‌بازگشت بمحل ماموریت خودرانداشتند.

درخوزستان، انگلیس‌هابرای حفظ تاسیسات‌نفت اقدامات‌وسیعی بعمل آورده وقوای کافی در اطراف منطقه نفت‌خیز متمرکز ساخته بودند . بعلاوه از نفوذ محلی شیخ خزعل خان حکمران محمره «خرمشهر» وعواملی‌که شیخ‌دراختیارداشت‌استفاده میکردند. درحقیقت پیش ازآنکه دولت آلمان بتواند اقدام موثری درزمینه تصرف خلیج فارس ومناطق نفت‌خیز خوزستان بعمل آورد یاحتی تصمیم ثانوی‌خود راداثربه تخریب تاسیسات نفتی انگلیس بموقع اجرا بگذارد، دولت انگلیس ازنقشه آلمانی‌ها مطلع شده با پیشگیری های سیاسی ونظامی قدرت هرگونه اقدامی راازحریف سلب کرده بود. بطوری‌که میسیون «کلاین» باهمه ورزیدگی وتهوری که ازخود نشان میداد نتوانست‌خط استحفاظی انگلیسهارا بشکافد وبداخل منطقه نفتخیز نفوذکند.

بطورکلی، دولت انگلیس در سراسر حوزه خلیج فارس ابتکار عمل رابدست داشت ودرسواحل وبنادر جنوبی ایران، سازمان‌سیاسی وبازرگانی آلمان بدست انگلیسها از هم پاشیده شده بود ، معهذا در

شیراز وکازرون و برازجان، قیام و مقاومت ایرانیان، پیشرفت مقـاصد سیاسی‌ونظامی‌انگلستان راممتنـع میساخت. خاصه که درمنطقه‌دشتستان، قیام مسلحانه طوایف محلی پـای انگلیسهارارسمابه‌یك جنگ منطقه‌یی کشانیده وتلفات سنگینی بر آنها وارد آورده بود.

اقدامات نظامی دولت انگلیس‌رادراین منطقه، عملیات متهورانه عشایر خنثی می‌کرد وتدابیر سیاسی آنهـا بوسیله «واسموس» بی اثر میشد: مردی‌که با شخصیت عجیب وابتکارات حیرت انگیز و فعالیت خستگی‌ناپذیر وبدون وقفه‌اش، برای‌سازمان سیاسی وادارات جاسوسی وضد جاسوسی‌انگلستان بصورت‌یك غول‌افسانه‌یی‌در آمده بود.

وضـع فارس، درعین حال سبب میشد که دولت انگلیس نتواند کنترل خود را بر فلات مرکزی ایران حفظ کند واصفهان ویزدوکاشان وحتی‌کرمان وبلوچستان راتحت نفوذ بگیرد . نتیجه آنکه دراین نقاط نیز دیپلماسی‌آلمان؛ عرصه رابرمتفقین تنگ‌کرده بود ومامورین‌آلمانی هرروز ضربه جدیدی برحیثیت سیاسی انگلیس وروس وارد میساختند و نقشه یی را کـه هدف‌آن برچیدن کلیه تاسیسات سیاسی وبازرگانی متفقین و اخراج اتباع آنها از ولایات مختلف ایران بود قدم به قـدم پیش میبردند .

در اصفهان « دکتر پوژن » کنسول آلمان موفق شده بود یـك تشکیلات قوی از افراد متنفذ ومتعصب برای مبارزه باعوامـل روس و انگلیس ایجاد کند .

فعالیت های پوژن در اصفهان با ترور «فون‌کاور» رئیس بـانك استقراضی و نایب کنسو لگـری روسیه بـه اوج شدت خـود رسید .

«فون کاور» درست‌درنخستین روزهایی که «فون‌اتر» وزیر مختار جدید روسیه به ایران وارد شد، هدف گلوله قرار گرفت . این حادثه حوالی نیمه‌شب‌اتفاق افتاد و درآن‌هنگام «فون‌کاور» بهمراه مسیو «پاکه»رئیس بلژیکی‌مالیه اصفهان‌با درشکه‌ازخیابان چهارباغ میگذشت بمحض آنکه صدای شلیك تیربلند شد «پاکه» سوزشی درکتف خوداحساس کرد و چون‌دریافت که‌تیرخورده است خودراازدرون درشکه بخارج انداخت ومیان گندم زاری پنهان شد. «پاکه» بدین‌ترتیب خودرا ازمرگ نجات داد ولی«فون‌کاور» که‌چهار گلوله دربدنش‌نشسته بود جان سپرد.

اندکی پس از این حادثه «ج . گراهام» جنرال قنسول انگلیس در اصفهان هدف گلوله قرار گرفت وزخم برداشت، در حالیکه ضمن این تیراندازی گماشته‌هندی وی بقتل رسیده‌بود.

در شیراز قتل غلامعلی خان نواب و درکرمان سوء قصدی که به حیات «فرخ‌خان» برادرزاده آقاخان‌خاتمه‌داد،یکی‌بعد ازدیگری‌ضرباتی بود بردیپلماسی انگلیس و حوادث پیاپی، چنان اتباع‌وعوامل انگلیس را مرعوب ساخته بود که یکی بعد از دیگری تقاضای انتقال کرده، برتاسیسات بانکی‌وبازرگانی‌وحتی قنسولگریهای‌انگلیس در ایران قفل تعطیل‌میزدند.

این کشمکش پنهان و آشکار، در تهران بشکل دیگری جلوه‌گر بود .

درتهران، آثار ومظاهر«بیطرفی» که‌دولت ایران‌از ابتدای‌جنگ بین‌المللی بعنوان سیاست رسمی خود انتخاب واتخاذ کرده بود،بیشتر بچشم میخورد. دولت ایران میکوشید در قبال سفارتخانه‌ها ونمایندگان

سیاسی دول متخاصم ازجاده اعتدال وبیطرفی خارج نشود . دیپلماتها وماموربن خارجی ازحقوق وامتیازات متساوی برخوردار بودند و در هرموردکه ازناحیه حریف مشکلی برایشان ایجاد می‌شد برحسب‌ظاهر موضوع رابه دولت ایران‌محول‌کرده خواستار رفع اشکال می‌شدند. آنچنانکه یکی از اشتغالات عـمده و دائمی دولت ایران رسیدگی بـه اعتراضات کتبی وشفاهی دول متخاصم وتـوضیح خواستن ازیکی و جواب دادن بدیگری بود.

اما مبادله یادداشتها و توسل به روشهای دیپلماسی ، صرفاً یـک اقدام نمایشی بود وهردوطرف‌که میدانستند دولت ایران قادر نیست‌در کشمکش‌ها واختلافات آنها نقش منفی یا مثبتی ایفا کند، حساب‌های خودرا درجریان مبارزات پنهانی و کشمکشی که درپشت پرده سکوت درگیربود، تسویه میکردند.

تهران‌برای این زور آزمایی مخفیانه، ازهرحیث محیط مساعدی بشمار می‌آمد ونه تنها ماموربن وعوامل وابسته به سازمانهای سیاسی‌و ضدجاسوسی دول متخاصم، که‌گروهی از عناصر ایرانی نیز در شمار نقش‌آفرینان ودست اندرکاران این‌نبردپنهانی قرارداشتند.

آلمانی ها که ازحمایت افکارعمومی درایران برخوردار بودند دوستان و هواداران بیشتری در میان رجال ایرانی داشتند. فراکسیون «دمکرات» که اقلیت نیرومند مجلس را تشکیل میـداد بنفـع دیپلماسی آلمان‌و بر ضد انگلیس و روس اقدام میکـرد و در سایـه مساعی این فراکسیون که‌بااکثریت متشتت روبروبود، مجلس شورای ملی‌بصورت پایگاه موثری برای پیشبرد مقاصد دیپلماسی‌آلمان درآمده بود.

سلیمان میرزا «اسکندری»، وحیدالملك «شیبانـی»؛ میرزا محمد علیخان کلوب « فرزین » و آقا سید جلیل اردبیلی روسای فراکسیون دمکرات بااعضای برجسته سفارت آلمان تماس مداوم داشتند ودرامور پارلمان و رویداد های سیاسی ، عمومـا با مشورت یکد یگـر تصمیم میگرفتند .

اماگذشته ازاین همکاری‌آشکار، دیپلماسی‌آلمان ازمساعدتهای موثر گروه دیگری نیزبهره مند میشد که در تشکیلات سری « ایران ـ آلمان» عضویت داشتند.

این تشکیلات را«فن‌کاردرف» به تقلید ازسازمان انقلابی پروس «فهم گریکته» بنیان گذارده بود و اعضای آن‌که بادقت بسیار انتخاب میشدند دردربار،دولت،مجلس، ادارات وحتی درسفارتخانه های‌متفقین پراکنده بودند .

کمیته مرکزی تشکیلات مرکب بود ازپنج عضوکه جلسات‌آن هفته‌یی سه شب در مدرسه ایران و آلمان تشکیل میشد . دکتر دریگر رئیس مدرسه ایران و آلمان ، کاردرف شارژه دافر سفارت آلمان ، فن‌کانیتس‌وابسته‌نظامی‌سفارت،احمد علیخان «سپهر» دبیرسفارت وشیخ محمـد عبده معلم ادبیات و زبان عربی مـدرسه آلمانـی اعضاء ایـن کمیته بودند.

درجلسات کمیته‌مرکزی گزارشهایی که‌ازطرف اعضای‌تشکیلات دریافت شده بود مورد مذاکره قرار میگرفت . در خلال این گزارشها اغلب، اسرارمهمی‌بچشم میخورد. فی‌المثل‌یکی‌دوتن ازاعضای‌جمعیت سری که درسفارتخانه های انگلیس‌وروس مشاغلی داشتند موظف‌بودند

یادداشتهای تکه‌تکه شده و اوراق مچاله شده‌یی را که اعضای سفارتخانه درسبد کاغذهای باطله‌میریختند جمع آوری کرده دراختیار کمیته‌مرکزی قراردهندومطالعه این کاغذ پاره‌ها، گاه‌سر نخی‌را بدست‌میداد یا ازاسرار مهمی‌حکایت میکرد. چنانکه یکبار ازطریق همین کاغذپاره هانقشه سری متفقین‌درباره‌عملیات دریائی‌بدست‌حریف‌افتادو نوبتی‌دیگرسفارت آلمان توانست کلیدرمزسفارت‌انگلیس‌رابدست آورد که بااین کلید، یکچند کلیه مخابرات ومکالمات آنها بوسیله حریف کشف میشد وچون سازمان‌ضد جاسوسی انگلستان ازاین ماجرا اطلاع حاصـل کرد ناگزیر کتابچه رمز سفارت راتغییر دادند. اماتلاش آنهابرای آنکه دریابند چگونه این‌رمز بدست دشمن‌افتاده است بجائی نرسید. در قبال اقدامات وفعالیت های سفارت‌آلمان که پیوسته بر وسعت و تنوع آن اضافه میشد ، دیپلماسی روس وانگلیس نیز دائما روبه خشونت میگذاشت و بنظر میرسید کـه متفقین چاره رادرتوسل‌به اقدامات حاد وفرود آوردن ضربات‌فلج کننده تشخیص داده اند.

شبه کودتایی که هدف آن تغییر دولت وانحلال پارلمان‌وتوقیف جراید وتعطیل سفارتخانه های متحدین بود ازمظاهراین سیاست خشن بشمار می‌آمد وهرچند که نفوذ سیاسی آلمان، باعث افشاء ودر نتیجه شکست شبه کودتا شده بود معهذا کناره گیـری مشیر الدوله و سقوط کابینه یی که اکثریت اعضای آن نسبت بـه آلمان تمایـلات دوستانه داشتند در حـد خـود بـرای متفقین یـك پیـروزی سیاسی بشمار می‌آمد .

«عین الدوله» پس از آنـکه فـرمان ریاست وزراء را دریـافت


شاهزاده عبدالمجید میرزا
عین‌الدوله

داشت با سفرای ممالك متخاصم ملاقاتهایی بعمل آورده ضمن استعلام نظریات آنها میکوشید تااصول سیاست خودراتشریح و نظر موافق سیاست خارجی را نسبت بکابینه جدید جلب کند.

درملاقات با سفرای روس و انگلیس، «عین‌الدوله» به‌آنهااطمینان داد ازدادن امتیاز به دیپلماسی آلمان خودداری،کرده عناصری‌راکه به‌ارتباط با سفارت آلمان و همکاری باآلمانیها اشتهار دارند در کابینه شرکت نخواهد داد . ولی این روش را در ملاقات و مذاکره با سفیر آلمان بطرز دیگری توجیه‌کرد واظهار داشت بواسطه حساسیت موقع وفشار روزافزون متفقین، بمصلحت نیست کابینه ازوزرای متمایل به آلمان تشکیل شود و او سعی خواهدکرد کابینه بیطرفی تشکیل دهد تا جلوی بهانه جویی روس وانگلیس رابگیرد، منتهاباستفاده ازاختیارات شخصی رئیس‌الوزراء هرموقع‌لازم باشد منافع‌اساسی متحدین‌راحفظ واززیاده روی متفقین جلوگیری خواهد کرد.

با اینهمه ، کابینه‌یی‌که « عین الدوله » تشکیل داد هیچکدام از سیاست های متخاصم راراضی‌نمیکرد وحتی مجلس نیزکابینه رابسردی استقبال کرد. ولی هم سیاست خارجی و هم جناحهای داخلی ازاظهار مخالفت وصف‌آرایی درمقابل دولت جدید احتراز داشتند و امیدوار بودند عدم تناسبی راکه درترکیب‌کابینه بچشم میرسید، برنامه و روش سیاسی دولت جبران کند.

«عین‌الدوله» کابینه خودرابااین ترکیب معرفی کرده بود:
سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله: رئیس‌الوزراء ووزیرجنگ
شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما: وزیر داخله
حاجی محتشم‌السلطنه (حسن اسفندیاری): وزیر امورخارجه.
سپهداررشتی (فتح‌الله سردارمنصور): وزیرعدلیه
حکیم‌الملك (ابراهیم حکیمی): وزیرمعارف
دکتراسمعیل خان مرزبان(مؤدب السلطنه): وزیرپست‌و تلگراف و فوائد عامه
حاجی امیرنظام (عبدالله خان قراگوزلوهمدانی): وزیرمالیه

متعاقب معرفی کابینه، دولت جدید برنامه خودرا به مجلس ارائه دادوباطرح این برنامه، «عین‌الدوله» درمقابل نخستین‌بحران‌دوره جدید زمامداری خود قرار گرفت.

بحران، بخاطر عبارتی بود که دربرنامه دولت بچشم میرسید و بموجب آن ، برای حل وفصل امورتقاضای « اختیارات تام» شده بود.

سلیمان میرزا، لیدر فراکسیون دمکرات، در ملاقات محرمانه‌یی با «کاردرف» و «فون کانیتس» وابسته نظامی سفارت آلمان اطلاع‌داده بودکه «مفخم‌الدوله» وزیر مختار ایران در پطروگراد تلگراف رمزی‌به تهران مخابره کرده وگزارش‌داده است اولیای دولت تزاری‌بطورکلی نسبت بکابینه جدید نظریه مساعد دارند ولی معتقدندکه دولت فاقدقوه و قدرت است. بهمین جهت هم‌تصمیم‌گرفته‌اندبه انزلی ورشت وقزوین‌و درصورت لزوم بتهران قوای نظامی بفرستند .

اطلاعات دیگری به سفارت آلمان رسیده بودکه حکایت‌داشت

«عین‌الدوله» درنظر داردبااستفاده‌از اختیارات تام، بلافاصله بعدازآنکه رای اعتماد گرفت مجلس‌را تعطیل‌وجرایدراتوقیف ونوعی دیکتاتوری برقرار کند. مجموعه این گزارشها سبب میشد کــه دیپلماسی آلمان و طرفداران آن‌نسبت به کابینه جدید روش احتیاط آمیزی در پیش گرفته ضمناً باچشم باز مراقب اوضاع باشند.

زعمای«فراکسیون‌دمکرات»برای آنکه‌سیاست‌پارلمانی‌خودرادر قبال کابینه «عین‌الدوله» مشخص کنند متوالیا درفعالیت بودند وسر-انجام تصمیم‌گرفتند با تفویض «اختیارات تام» به‌دولت مخالفت‌کنند. دربن‌نظریه بسیاری از نمایندگان‌اکثریت‌وسایرفراکسیونهابا«فراکسیون دمکرات»همراه‌بودندوآنهانیز علی‌رغم حمایت ازکابینه، دادن‌اختیارات تام را به‌دولت درشرایطی که مجلس شورای ملی وجودداشت ونیزدر اوضاع واحوالی که‌رقابت سیاست خارجی‌درایران به مرحله اوج‌خود رسیده بود بمصلحت نمیدانستند.

مخالفت‌مجلس‌با تفویض«اختیارات»موجب‌شدکه «عین‌الدوله» بحضورشاه‌رفته، استعفاکند. درحالیکه برنامه دولت دردستورمذاکرات مجلس قرار داشت وهنوز دولت از مجلس رای اعتماد نگرفته بود.

شاه، بی‌آنکه درباره استعفای دولت تصمیمی اتخاذ کند رئیس مجلس را در جریان قضایا قرار داد واز وی خواست برای رفع‌بحران وتثبیت کابینه وارد فعالیت شود. «موتمن‌الملك» بلافاصله بهمراه تنــی چند از نمایندگان درقصر گلستان به‌ملاقات «عین‌الدوله»شتافت‌وبدنبال یك گفت‌وگوی طولانی، موافقت‌شد که لفظ«اختیارات»دربرنامه‌دولت به «اقتدار» تبدیل شود تا مشکل ازمیان برود.

بر اساس این توافق، ساعت شش بعدازظهر روز بعد، هیات دولت درمجلس حضور یافت و به درخواست رئیس الوزراء نسبت به برنامه دولت باورقه رای گرفته شد. مجلس بـه اتفاق آراء «۶۶ ورقه سفید از ۶۶ نفر نمایندگان حاضر درجلسه» نسبت به کابینه عین الدوله ابراز اعتماد کردو برنامه دولت باقید « اقتداراتی » که محض اجرای این برنامه از طرف دولت درخواست شده بود بتصویب رسید.

استیضاح کابینه

«عین‌الدوله» نخستین بحران را پشت سر گذارد ومشغول بـکار شد. اوضاع آرام بنظر میرسید. معهذاهمه‌جاحالت‌انتظاری‌مشاهده‌میشد وآرامشی که حکمفرما بود آرامش قبل از توفان را میمانست.

فراکسیون دمکرات، ازابتدا نسبت بـه‌بعضی ازوزراء وبیش از همه «عبدالحسین میرزافرمانفرما» نظر خوشی‌نداشت‌وبا آنکه شاهزاده فرمانفرماباشاهزاده سلیمان‌میرزا خویشاوندی وارتباط خانوادگی‌داشت سلیمان میرزا اورا به‌داشتن روابط دوستانه بامتفقین متهم میکرد.

هنوز چند روزی از تشکیل کابینه نگذشته‌بود که فرمانفرما وزیر داخله دریك جلسه محرمانه با حضور رئیس مجلس ونمایندگان‌منتخب فراکسیونها اطلاع دادکه‌روسها تصمیم دارندقشون خودرابطرف‌تهران حرکت دهند وراه جلوگیری از این اقدام ، اظهار تنفر وکلای مجلس از دولت عثمانی است. این پیشنهاد باعکس‌العمل شدید وکلای‌حاضر درجلسه مواجه شد و رئیس مجلس نیز تاکید کردکه‌چنان اقدامی‌مباین با اصول بیطرفی است.

روابط دولت ومجلس‌همچنان بحالت اعتدال وکجدار و مریز

باقی بود تا آنکه سرانجام یکماه‌وچند روزبعد ازاستقرار کابینه، بحران دیگری بروز کرد ووکلای دمکرات بــه استیضاح دولت دست زدند.

موضوع استیضاح ، زد وخوردی بود که مابین حسین رئوف بیك باعشایر ایرانی‌در کرندو کرمانشاه‌واقع‌شده‌بود. فراکسیون‌دمکرات مسئولیت این حادثه‌را متوجه «فرمانفرما» میدانست ومعتقد بود وزارت داخله‌درحفظ‌حدود وثغور وامنیت کشور کوتاهی کرده‌است.

از طرف رئیس مجلس، روز شنبــه سیزدهــم شعبان برای طرح استیضاح معین شده‌بود ودمکراتها تدارك میدیدند که در روز استیضاح تعداد کافی از هواخواهان خود را در جلسه علنی واطراف مجلس گرد آورده، مجلس را تحت تاثیر قرار دهند.

مطابق نظامنامه مجلس، هرکدام‌از وکلاء میتوانستندو تماشاچی را در مجلس شرکت‌دهندو کارت‌های‌ورودی‌ازطرف رؤسای‌فراکسیون‌ها جمع آوری شده بودتا دراختیار افراد حزبی قرار گیرد.

از روسای کمیته‌ها و اعضای‌حزب دمکرات دعوت شده بود روز جمعه دوازدهم شعبان برای مذاکره وکسب تعلیمات درمنزل شاهزاده سلیمان میرزا اجتماع کنند. بهمین‌جهت، از بامداد روزجمعه گروه گروه اعضای حزب ووکلای حزبی واشخاص متفرقه در بیرونی منزل‌لیدر اقلیت حضور یافته، جمعی دراتاقها نشسته و مابقی‌داخل‌حیاط اجتماع کرده بودند.

در حیاط منزل فریادهای زنده‌باد ومرده‌بـاد طنین می‌افکند و در اتاق، بساط نطق وخطابه دائر بود. اما ورودناگهانی یك میهمان، هیاهو را به سکوت مبدل کرد . مردی که با ورود ناگهانی خود، جمعیت را

غافلگیر کرده بود بمحض آنکه قدم‌درحیاط بیرونی منزل سلیمان‌میرزا


شاهزاده سلیمان میرزا

گذارد عصای خودرا بلند کرد‌وبه لحنی‌شیطنت آمیز فریاد برآورد:

ـ زنده‌باد عمواوغلی!

این صدای بم بـه گوش صاحبخانه آشنا بود. سلیمان‌میرزا از آستانه اتاق سر کشید تا مطمئن شود که در تشخیص خود اشتباه نکرده است . نگاه کنجکـاو او بزودی «شاهزاده‌فرمانفرما» را که از میان انبوه جمعیت بطرف‌اتاق نشیمن‌می آمد، تشخیص‌داد.

فریـادهای « مـرده بـادـ فرمانفرما» در حیاط قطع شده‌بود اما بدنبال لحظاتی سکوت یکنفر بانگ برداشت: « زنده‌باد سلیمان میرزا»وبه‌دنبال آن جمعیت فریاد کشید:زنده‌باد!

فرمانفرما داخل اتاق شد. اورا به بالای اتاق راهنمائی کردند و در صف علما ومتعینین، کنار دست آقاشیخ یوسف وکیل شیراز نشست آقا شیخ یوسف مشغول نطق بود ولی با ورود فرمانفرما دقیقه‌یـی چند سکوت کرد تا آنکه شاهزاده درجای خود مستقر شدوتعارف حاضران

راباشاره سرجواب گفت. آقاشیخ یوسف مودبانه سئوال کرد:

ــ اجازه میفرمائید؟

شاهزاده جواب داد:

ــ بله بله، خواهش داریم... اما بیك شرط کـه آنچه میخواهید بمن فحش بدهید جلوی خودم وبدون کم وکاست بفرمائید!

حاضران به قهقهه خندیدند . فرمانفرما میخواست تسلط خود را برجمعیت نشان دهد وهمه آنها، مخصوصازعیم ولیدرشان سلیمانمیرزا راتحقیر کند. آقا شیخ یوسف دنباله سخنان خودراگرفت وگفت:

ــ دیشب هم عرض کردم مملکتماامروزه به رجال لایق وقابل احتیاج دارد. فرمانفرما ازمعدود رجال لایق و کارآمدی است که درین ایام میتواند مصدر خدمت ومنشاء اثر واقع شود. حیف است این قبیل رجال آلوده و بدنام شوند. لهذا عقیده خود را تکرار می کنم که لازم استصورت دیگریبه استیضاحداده شود. النهایه معتقدمامثالفرمانفرما راباید دهانه دوسره زد ...

فرمانفرما نگاهش رامتوجه ناطق کرد وگفت :

ــ ایوالله آقاشیخ!... لابد میفرمائیدیك سراین دهنه راهم باید داد بدست عمواوغلی «اشاره به سلیمان میرزا»!

جمعیت بصدای بلند خندید وآقاشیخیوسف تاکیدکرد:

ــ مقصود عرضم همین بـود که سر آنرا اشخاص بـا ایمان و صحیح العمل و در عیـن حال آزادیخواه واقعی و معتقد و مومن بـه مشروطیت در دست داشتهباشند تا همچو رجال باکفایتی بطرفعلفهای هرزه سمی متمایل نشونـد و حفظ و حراست باغ وطن را مطمح نظر

قرار داده به طـرفداری از کارگر و رنجبـر و زحمتکش وطن قیام و اهتمام کند ...

فرمانفرما دست خود را بالا برد و گفت:

ـ یکدقیقه اجازه بفرمائید آقا شیخ ... بنده همینجا را عـرض دارم!...جلوی همه شما من تعهد مـی‌سپارم کـه اگـر عمـو اوغلـی قبـول بفـرمایند همیـن امـروز دوقریه ازدهات متعلق به خودم رادر نزدیکی‌تهران‌با طیب خاطر نانخانه میدهم‌به عمواوغلی که دومحصول برداشت فرمایند... آنوقت معلوم خواهد شد ایشان ازعهده برمی آیند یاخیروشما آقایان که‌اینجاتشریف‌دارید وطرفداررنجبرید‌مطمئن‌می‌شوید طرفدار رنجبرایشان نیست وبنده‌هستم...

« فرمانفرما » درحالیکه این عبارات را بر زبان میراند، از جای برخاسته عازم مراجعت شد و در آستانه اتاق صورت « سلیمان میرزا » را بوسیده بار دیگر عصای خود را بر سر دست بلند کرد و بصـدای بلند گفت :

ـ دیداربه فردا... درمجلس‌شورای ملی!

دیگرروز«شنبه» درحالی که ازبامداادان گروههای‌موافق‌ومخالف دراطراف مجلس اجتماع کرده بودند ودرلژهای تماشاچـی مجلس ، جای سوزن انداختن نمانده بود، پهلوانان درداخل گود به زورآزمایی پـرداختند. بمحـض آنکـه مجلس‌وارد دستور شد و رئیس مـجلس «موتمن الملك» استیضاح وکلای دمکرات را مطرح کرد «عین‌الدوله» به اتفاق اعضای کابینه در تالار جلسه علنی حضور یافت و مذاکـرات شروع شد. در خلال این گفت‌وگو که تاساعت چهار بعد ازظهر طول

کشید، استیضاح کنندگان بسختی بر دولت تاختند و فرمانفرما نیز از خودش دفاع کرد. اما از آنجاکه مجلس دچار تشنج شده و حملات اقلیت به دولت شدت یافته بود ، در حالیکه اکثریت حرارتی بخرج نمیداد «عین الدوله» باخشم ازجای برخاست وخطاب بمجلس گفت:

ـ بااین آشفتگی‌ها دولت قادربکارنیست... بهتراست بفکر کابینه دیگری باشید تابلکه بتواند نیات آقایان رابهتر تامین کند...

بدنبال این سخنان، اعضای دولت درمعیت رئیس الوزراء عمارت بهارستان را ترك گفتند ومجلس تعطیل شد، درحالیکه بار دیگر بحران سیاسی کشور به اوج شدت خود رسیده بود!

بحران ازسر نو بالاگرفت

بعداز آنکه «عین‌الدوله» بـه اتفاق‌اعضای کابینه خود از مجلس خارج شد، جمعی ازوکلا «موتمن‌الملك» رئیس مجلس را در عمارت هیئت رئیسه ملاقات کردند و مذاکراتی بعمل آمدکه هیئتی از طـرف مجلس برای استمالت از رئیس‌الوزراء مامور شود ودولت رابمجلس بازگردانند تا بحران برطرف شود. بـااینکه فراکسیون دمکرات ایـن پیشنهاد رانپذیرفت وحاضرنشد نماینده‌یی‌برای مذاکره بارئیس‌الوزراء معرفی کند، معهذا گروهی از وکلا بطور غیر رسمی عازم ملاقات بـا رئیس‌الوزراء شدندولی‌ازین تماس نتیجه‌یی حاصل نشدو «عین‌الدوله» اظهار داشت دمکرات ها مقاصدی دارند که با وجود من درراس کابینه نمی توانند آن مقاصد را اجـرا کنند . بهمین جهت بهـانه جویـی و کارشکنی راادامه خواهند داد. بهتر است مارابحال خودبگذارید وفکر دیگری بکنید .

جریان استیضاح‌وکناره گیری دولت، متفقین راشدیداً خشمگین ساخته بود. ازابتدای جنگ جهانی این اولین‌باربودکه‌دولتی‌باتمایلات دوستانه نسبت به متفقین‌روی‌کار می‌آمد وسقوط این‌کابینه بدست‌جناح طرفدار آلمان ؛ دیپلماسی روس وانگلیس رادر ایران باناکامی‌تازه‌یی

روبرومیساخت. ازهمینرو، فردای‌آنروز که دولت بحالت قهرازمجلس خارج‌شد، وزرای مختار روس وانگلیس در منزل شهری «عین‌الدوله» با رئیس الوزراء ملاقات کـرده مصراً خواستار شدند که از استعفاء منصرف شود و قول دادند که اگر وکلا بخواهندمشکلاتی برای‌دولت ایجاد کنند بوسیله شاه اقدام و جلوگیری خواهد شد. در نتیجه ایـن مذاکرات شاهزاده «عین‌الدوله» موافقت کرد درمراسم سلام روزبعدکه بمناسبت ولادت امام دوازدهم برگزارمیشد شرکت جسته بدین‌کیفیت بحران رابرطرف سازد.

علیرغم مخالفت دمکرات ها، دیپلماسی آلمان نیزنظریه‌ مخالفی نسبت به‌کابینه «عین‌الدوله» نداشت ومایل بود کابینه‌یی‌که بدنبال غلبه‌بر شبه کودتای متفقین، باتوافق سفارت آلمان روی کار آمده بودکارخود را ادامه دهد. «پرنس‌رویس» وزیر مختار آلمان بخصوص نگران بود که مبادا سقوط کابینه، روس وانگلیس رابه اتخاذ سیاست خشن تـری وادارکندوروسهاهمچنانکه بارها تهدیدکرده بودند قوای خودرابطرف تهران حرکت دهند.

بنابهمین ملاحظات، احمد علیخان دبیر سفارت آلمان ضمن ملاقاتی با «سلیمان میرزا» لیدر فراکسیون دمکرات از طرف «پرنس رویس» پیغام داد که وزیر مختار آلمان تصور میکند مخالفت شدید با کابینه «عین‌الدوله» چندان بمصلحت نیست و در صورت ادامه بحران، احتمال دارد روس وانگلیس برای روی کار آوردن دولتی صد در صد وابسته بخودشان وبستن مجلس وتوقیف جراید اقدام‌کنند وبرای‌آنکه شاه ومملکت رادرفشار بگذارند، حتی ممکن‌است قوای نظامی روسیه

بطرف تهران حرکت کند.

« احمد علیخان » درضمن گفت‌وگو، به لیدر دمکرات هااظهار داشت :

ـ اعتراف میکنم که قلبا بااین نظریه موافقتی‌ندارم وشخصا دلم نمیخواست حامل اینچنین‌پیامی واقع‌شوم، ولی‌قطعاً وزیر مختارمتوجه نکات ومقتضیاتی است که چنین‌نرمشی را توصیه میکند... بعلاوه وزیر مختار میگوید«عین‌الدوله» به «موتمن‌الملك» رئیس مجلس قـول داده است چنانچه دمکراتها رای اعتماد به‌کابینه بدهند ومثل سابق اتفاق‌آراء حاصل شود بعد از چند روز «فرمانفرما» را از عضویت کابینـه معاف خواهد کرد.

«سلیمان میرزا» فکری کردو گفت:

ـ حقیقتش، خیلی مشکل است افراد دمکرات راضی شوند به کابینه‌یی که «فرمانفرما»در آن‌عضویت‌داردرأی‌موافق‌بدهند.مع‌الوصف چون «پرنس رویس»احساس خطری میکند من باآقایان مذاکره خواهم کرد، بشرط آنکه شماهم با بعضی از هم‌مسلکان تماس بگیرید وشخصاً آنها را قانع‌کنید . ضمنا لازم است‌ازرئیس مجلس تقاضا شود قبل از تشکیل جلسه علنی بطور خصوصی باوکلای دمکرات جلسه‌یی ترتیب داده ، در موضوع قول و قرار فراکسیون دمکرات با « عین الدوله » واسطه‌شود.

باوجود این تمهیدات، روزدیگر در حالیکه وکلا انتظار تشکیل جلسه‌علنی را میکشیدند و «موتمن‌الملك» بقصد ایجاد تفاهم بین رئیس دولت واقلیت مجلس، منتظر «عین‌الدوله » بود،حاجی محتشم السلطنه

وزیر امور خارجه به مجلس آمد و ضمن گفت و گوی کوتاهی با رئیس مجلس، اطلاع داد که صبح همانروز جلسه هیات دولت تشکیل شده و وزراء تصمیم گرفته‌اند جز درصورتی که «شاهزاده فرمانفرما» عضو کابینه باشد مسؤولیت قبول نکنند، ازطرفی چون معلوم شد وکلا به ابقاء «فرمانفرما» راضی نمیشوند اعضای دولت استعفای جمعی خود را بحضور اعلیحضرت تقدیم داشته‌اند.

بدنبال این ماجری، مجلس شورای ملی کمیسیون هشت نفره‌یی با شرکت نمایندگان فراکسیونها معین کرد و به این کمیسیون اختیار تام داد که درموضوع تشکیل کابینه مطالعه کنند و نظریات خود را اعلام دارند. کمیسیون هشت نفری بعد از دو روز، گزارشی به مجلس داد که یك نسخه از آن نیز بحضور شاه فرستاده شد و طی آن قید شده بود که چون اتفاق آراء نسبت به هیچکدام از شخصیت‌های مملکتی حاصل نمیشود بهتر است از شاهزاده «عین‌الدوله» درخواست شود تجدید نظری در اعضای کابینه بعمل آورده، مجدداً ریاست دولت را قبول کند.

بحران، مصادف شده بود باجشن تولد سلطان احمد شاه و با آنکه کوشش زیادی بکار رفت تاقبل از فرا رسیدن جشن « شنبه ۲۷ شعبان ۱۳۳۳ هجری قمری- دهم ژوئیه ۱۹۱۵ » تکلیف دولت یکسره شود، معهذا نتیجه‌یی بدست نیامد و سرانجام در حالیکه بحران ادامه داشت، جشن تولد شاه در دو نوبت- یکبار باشرکت نمایندگان سیاسی متحدین و دیگر بار باحضور دیپلماتهای متفقین - برگزار شد. روز دوشنبه ۲۹ شعبان «موتمن‌الملك» رئیس مجلس شورای ملی به نمایندگان اطلاع داد که شاه استعفای عین‌الدوله را پذیرفته و تمایل مجلس را درمورد جانشین وی خواستار شده است.

طبق تقاضای رئیس مجلس، فراکسیونها تشکیل جلسه دادند و درباره

تعیین رئیس دولت به‌مذاکره پرداخته، نظریه خودرا اعلام داشتند . در اوراقی که از طرف فراکسیونها تسلیم رئیس مجلس شده بود اسامی عین‌الدوله، مستوفی‌الممالك ومشیرالدوله بچشم میرسید واز همینرو «موتمن‌الملك» ضمن مذاکره با روسای فراکسیونها اظهار عقیده کرد که چون «عین‌الدوله» قبول‌مسؤولیت نمیکند نسبت به میرزا حسن خان مستوفی «مستوفی‌الممالك» توافق شود. اماباوجود آنکه ازطرف شاه نیزنسبت به‌زمامداری مستوفی‌اظهار تمایل شده‌بود، فراکسیون«اعتدالی» و«هیات‌علمیه» حاضر به‌توافق‌نشدند وهمچنان نسبت به‌بازگردانیدن «عین‌الدوله» اصرار ورزیدند.

به احترام نظریه اکثریت، روزپنجشنبه دوم رمضان، شاه‌مجدداً فرمان ریاست‌وزراء رابنام«شاهزاده عین‌الدوله» صادر کردو«عین‌الدوله» نیز دعوتنامه‌یی برای وکلا فرستاد که بمنظور مذاکره پیرامون کابینه جدید روز جمعه سوم‌رمضان درمنزل‌او حضور یابند.وکلای«دمکرات» نسبت به‌این دعوت اعتراض کردندو آنرا نشانه‌یی ازروحیه«عین‌الدوله» دانستند که هنوز با طرز فکر استبدادی وداع نگفته‌است وبجای آنکه درمجلس حاضر شود، وکلا را بنزد خود فرا میخواند.

«عین‌الدوله» بناگزیر حاضر شد همان روز «جمعه» بعد از افطار در مجلس حاضر شود وبا وکلای دمکرات تبادل نظر کند. ولی‌اوایل شب، هنگامی که وکلای دمکرات در مجلس حضور یافتند اطلاع‌داده شد که«عین‌الدوله»و «موتمن الملك» ازطرف شاه به‌صاحبقرانیه احضار شده‌اند وجلسه تشکیل نخواهد شد.

بخاطر ادامه‌بحرانوبی‌تکلیفی‌کابینه، جلسات‌علنی‌مجلس‌شورای

ملی تشکیل نمیشدوسرانجام روز دوشنبه‌ششم‌رمضان، دوساعت ازشب گذشته،جلسه‌خصوصی مجلس شورای ملی تشکیل شدو«عین‌الدوله»نیز در جلسه‌حضور یافت ومذاکرات مفصلی در خصوص اوضاع عمومی کشور ووضع کابینه بعمل آمد، معذلك نتیجه قطعی‌بدست‌نیامد ودنباله مذاکرات موکول شد به‌شب بعد.

سه‌شنبه‌شب، اندکی بعدازافطار«عین‌الدوله» درعمارت‌بهارستان حضور پیداکرد واین بار، گفت‌وگوها درجلسه هیأت رئیسه، با حضور نمایندگان فراکسیونها ادامه یافت.

در این‌جلسه «عین‌الدوله» دوشرط برای قبول مسئولیت ومعرفی وزراء قائل شدوبطور قطع اعلام‌کردکه جزدر صورت‌قبول این‌شروط حاضربه‌تشکیل کابینه نخواهد بود. اول اینکه کابینه او همان کابینه‌سابق خواهد بود و مجلس‌همچنان‌که نسبت به شخص اوابراز اعتماد میکند به وزرای او نیز رأی اعتماد بدهد. دوم، اگر اکثریت مجلس میل بـه ترمیم کابینه دارد ، استیضاح کنندگان استیضاح خود را پس بگیرند تا محظوراتی‌که از استیضاح مزبور ناشی شده است منتفی شود ورئیس دولت در ترمیم کابینه دچار محظور نباشد. بعلاوه در آتیه نیز از دولت استیضاحی بعمل نیاید.

این نظریات ، با مخالفت شدید نمایندگان فراکسیون دمکرات‌و بیطرفها روبرو شد و شاهزاده سلیمان میرزا ، از جای بر خاسته بیانات تندی برضد «عین‌الدوله» ایراد کرد و «عین‌الدوله» نیزعکس‌العمل‌نشان داده مجلس را ترك گفت وشب بعد، درحالیکه جلسه خصوصی‌مجلس تشکیل بود رئیس مجلس را پای‌تلفن خواستند. «موتمن الملك» بدنبال

این مذاکره تلفنی اطلاع داد که استعفای «عین‌الدوله» پذیرفته شده است و دیگر عودت نخواهد کرد. بنابر این لازم است که نمایندگان در فکر تعیین رئیس الوزرای دیگری باشند و تمایل خود را هرچه زودتر اعلام کنند.

کاروان خطر

در حالیکه ده‌ماه از شروع جنگ میگذشت، رفته‌رفته مسلم میشد که امکان پیروزی‌سریع وقطعی برای هیچکدام‌از طرفین مخاصمه‌وجود نداردواین ستیز جهانگیر خیلی‌بیش‌از آنچه تصور میرفت طول خواهد کشید.

از همینرو، متفقین‌و متحدین‌هر کدام‌بنوبه خود در جلب‌همراهان وتامین پایگاههای بیشتری‌می کوشیدندویکی از هدفهای‌دیپلماسی آلمان که‌ایجاد جبهه وسیعی از کشورهای اسلامی‌در شرق بود، اهمیت‌زیادی احراز میکرد. تشکیل یك چنین اتحادی برضد متفقین، مستلزم آن بود که هیأت‌های مامور ملاقات ومذاکره با امیر افغانستان هرچه‌زودتر ار سرحدات شرقی ایران عبور کرده افغانها و طوایف شمالی هند را برضدانگلستان برانگیزند.

باکشف اسنادی که در میان اثاثه «واسموس» پیداشده بود ونیز اسارت‌تنی چند از ماموران عثمانی وآلمانی که هدفشان گذشتن‌ازخاك ایران وفعالیت در افغانستان و سرزمینهای شمال هندوستان بود، این نقشه دیگر جنبه‌سری نداشت. روس‌وانگلیس از مقاصد حریف اطلاع

داشتندو بمنظور ایجاد یك‌سددفاعی‌درطول مرز ایران وافغانوجلو گیری از نفوذ مامورین آلمانی به آنسوی مرز ، اقدامات مشترکی را دنبال میکردند.

این تجهیزات از نظر جاسوسان‌آلمان پنهان نبود، معهذا اهمیت موضوع بیش از آن بود که وزارت امور خارجه وارتش «رایش»نقشه مشترك‌خود را درمورد اعزام هیات های سیاسی به افغانستان متوقف سازنـد .

«اسکارفن‌نیدرمایر» و«اتوفون‌هنتیك» دومأمور برجسته آلمانـی که‌وظیفه داشتند میسیون آلمانی را درسفر افغانستان رهبری کنند ، در تهران برای‌آخرین‌بار نقشه سفروخطوط‌اصلی ماموریت خود رابررسی کردند وآنگاه «نیدرمایر» که‌به اتفاق «پرنس‌رویس» وزیر مختار آلمان به‌تهران آمده بود، از طریق کاشان و اصفهان عازم‌سفر شد در حالیکـه « فن هنتیك » نیز وسایل حرکت را تدارك می‌دید تا اندکی بعد ، راه افغانستان را درپیش بگیرد.

«فن‌هنتیك» روز چهارشنبه بیست‌وسوم‌ژوئن ۱۹۱۵ تهران راترك گفت وعازم اصفهان شد.

اثاثه هنتیك، در دوصندوق بزرگ بسته‌بندی شده بود ، یکی از صندوقها محتوی وسایل شخصی وی‌بود که لوازم «گریم» و یك چادر سیاهرنگ زنانه‌برای تغییر قیافه نیزدر لابلای آن‌دیده میشد.

صندوق دیگر به‌اسناد واوراق اختصاص داشت . ازآنجمله‌نامه‌هایی که برای روسای طوایف و شاهزادگان افغانی ، هندی ، بلوچ ، گجراتی وغیره نوشته شده بود، همچنین مکتوب ویلهلم دوم امپراتور

آلمان برای امیرحبیب‌الله خان فرمانروای افغانستان .

این نامه روی یك تکه پوست نوشته شده بـود و درون لفافی از چرم قرمز رنگ قرار داشت که علامت «رایش» باطلاروی آن‌حك‌شده واطرافش بایراق ومليله دوزی زینت یافته بود.

«نیدرمایر» از اصفهان نامه‌یی نوشته و اطلاع داده بود که چون‌در شهرقم ونیزدرجاده اصفهان خطرات زیادی‌وجود دارد، مصلحت آنست که «هنتیك» نیزمثل او از بیراهه سفر کند. ضمن ایـن نامه « نیدر مایر» نوشته بود که در مورد « فون هنتیك » به نایب حسین کاشی و پسرش ماشاء الله خان سفارشاتی کرده است و درصورتیکه «هنتیك» بخواهد، سواران نایب حسین و ماشاء الله خان راهنمائی و حفاظت او رابعهده خواهند گرفت .

مسیری که «نیدرمایر» پیموده بود درنیمه راه قم ازجاده اصلـی جدامی‌شد ودرحاشیه دریاچه نمك بطرف‌کاشان پیش می‌رفت وهمچنان درمیان کویر ادامه می یافت تا به اصفهان و سپس به نائین می رسید . گذشتن ازچنان جاده پرت ونامطمئنی ، جزدرسایه راهنمائی و حمایت نایب حسین وماشاءالله خان امکان پذیرنبود.

این پدر و پسر که بر ضد دولت مرکزی علم طغیان بر افراشته بودند حکمران بلامنازع قسمتی ازسرزمین های مـرکزی ایران بشمار می‌آمدند. قلمرو حکومت وقدرت آنها ازپشت دروازه تهران تا پشت دروازه اصفهان امتدادداشت وسواران بی‌باك و تفنگچیان‌قسی‌القلبشان که جز ماشاء الله خان وپدرش، رئیس وآقا وسروری نمی‌شناختند در تمامی جاده ها وآبادی های منطقه پراکنده بودند. هیچکس‌نمیتوانست

نفوذ وقدرت وموقعیت نایب حسین وماشاء الله خان رادر فاصله تهرانو اصفهان نادیده بگیرد وناچیز بشمرد، حتی دولت مرکزی، کـهچون از اقدامات مکـرر خود برای پایان دادن به سلطه و اقتدار این طغیانگران نتیجه نگرفته بود سرانجام مجبورشد قره سورانی «پاسداری جاده‌ها» رارسما به‌آنها واگذار کند.


اسکار فن نیدر مایر در لباس روستائیان ایران

« اسکارفن نیدرمایر » توانسته بود بااین پدر وپسررابطه دوستانه برقرار کند وبه کمك آنها خود رااز بیراهه به اصفهان برساند. از اینرو به «هنتیك» نیزتوصیه میکرد بهمین ترتیب عمل کند تا بـدون برخورد بـا مامـوران انگلیسی و روسی یا دشواریهای دیگری کـه حتی مسافران عادی از آن ایمنی نداشتند، فاصله تهران ـ اصفهان را پشت سر بگذارد.

«والترروهر» و«دکتربکر» با چند تن ایرانـی و هندی کـه «فون‌هنتیك» رادراین‌سفرهمراهی می‌کردند، قبلاازهمدان به‌اصفهان وازآنجا بـه نائین رفته در انتظار «هنتیك» بودند.

آثار مالاریادرمیان اعضای کاروان بکلی ازمیان رفته و استراحت طولانی؛ سلامت و بشاشت آنها را ازهرجهت بازگردانیده بود.

سرانجام «هنتیك» نیز به نائین رسید . او چند شتر و سارباني بنام «غلام» به همراه آورده بود تا به هنگام عبور از صحرای کویر بزحمت نیفتد .

این بار نوبت « فون هنتیك » بود که قافله پیشاهنگ را در راه کویر حرکت دهد، زیرا «نیدر مایر» هنوز دراصفهان بودوطبق قراری که گذاشته بودند «هنتیك» جلوترمی‌رفت تاهرگاه خطری برای او پیش آمد «نیدرمایر» ماموریت راادامه بدهد.

عبور ازکویر، برای «هنتیك» ویارانش کار دشواری بود. آنها، ساعات درازی از روز راکه آفتاب بیرحمانه‌برکویر می‌تابید وصحرای تف زده همچون بیماری تب آلودبخود می‌پیچید، قادر بحرکت‌نبودند وبه راهنمائی «غلام» برنامه حرکت خود را بقسمی تنظیم می‌کردند که روزرا دریکی از آبادی های حاشیه کویر توقف و استراحت کنند . آنگاه؛ همینکه خورشیدمثل طشتی گداخته‌درسینه افق می‌لغزید و پائین میرفت، راه خود را ادامه می‌دادند.

سراسر شب راکاروان درحرکت بود . مردان درحالیکه سر و گردن خودرا درون دستمال بزرگی پنهان کرده بودند ، برپشت شتر می نشستند و آنگاه حرکت آرام و یکنواخت شتر ها آغاز می شد . حرکتی که نوسان مداوم یك گهواره رابیاد میآورد ویاخزیدن قایقی‌را برموجهای بلند دریا.

درکویر، شبها همه چیز عوض میشد. آن گرمای کشنده ازمیان

برمیخاست و آرام آرام هوا رو به سردی میگذاشت. صحرا آرام میگرفت. باد، آن هیاهوی بدمستانه راکنار می گذاشت وبرسر توده های شن، که ازبامداد تاشامگاه آنها رابه مبارزه می طلبید، دست نوازش می کشید. در اینحال همه چیز تسکین بخش ورخوت انگیز بود و «غلام» ساربان، دمادم مراقبت می کرد که مبادا کاروانیان بخواب رفته ازپشت شتر به زمین درغلتند.

کاروان از نائین، انارك، عباس آبـاد ، مریجان ، چاه مجید و چهارده گذشت و به طبس رسید. آنها «کویر» را پشت سر گـذارده از نزدیکی مرزهای شرقی ایران سر درآورده بـودند. از آن پس، وضع عوض میشد. آنها می‌بایستی مثل مسافران عادی، از جاده های معمولی سفر کنند وهر لحظه چشم براه مامورین مسلح دشمن باشند که راهها رازیرنظر داشتند وهرجا ردپای مشکوکی می‌یافتند چون شاهین بر سر مسافران فرود می آمدند.

«هنتیك» جوان، اولین باربود که بچنان مناطقی قدم میگذاشت. آنچه میدید برایش تازه وشگفتی آور بود .

بعلاوه ، در طبس با مشکلی روبرو شد که انتظار آنرا نداشت، مردم از ترس روسها که بر سراسر منطقه تسلط داشتند جرات نمیکردند باآلمانی‌ها تماس بگیرند و به آنها جا و مکان بدهند. «هنتیك» با همـه جسارت وبی پروائی که داشت خطررا کاملاحس میکرد، گوئی‌درست درقلب منطقه دشمن قدم گذاشته بود.

بهمین ملاحظه، ترجیح‌داد مکانی راکه بزحمت درنزدیکی‌طبس بدست آورده وهمراهانش را درآنجا مستقر ساخته بـود نگهدارد تـا

راهی را که درپیش داشتندبادقت مشخص کنند وبرای مقابله بادشواریها تدابیری بیندیشند. قضارابخت با«هنتیك» یاربودواین توقف چند روزه درطبس موجب شدکه باردیگربا «نیدرمایر» روبروشود.

«نیدرمایر» برخلاف همکارش باآن منطقه آشنائی داشت. او که درعین‌حال زمین شناس برجسته‌یی‌بشمار می‌آمد، سه سال‌پیش ازشروع جنگ باماموریت محرمانه‌یی برای تهیه نقشه دقیق‌منطقه، تحت عنوان تحقیقات زمین شناسی در آن نواحی گردش کرده و به نقشه برداری پرداخته بود . با استفاده از همین نقشه ها و سابقه آشنائی نسبت به منطقه، « نیدرمایر » می توانست هیئت آلمانی را ازراه های فرعی عبور دهد .

« نیدر مایر » را « ویلهلم فون پاشن » و «واگنر» وشش سرباز اتریشی‌همراهی میکردند. «سوگمایر» یکی دیگراز دیپلماتهای آلمانی که عضو دسته «نیدرمایر» بشمار می‌آمد، از اصفهان به یزد رفته بود تا از طریق کرمان و بلوچستان خود را به افغانستان برساند. او نیز مثل دیگران نسخه‌یی ازنامه قیصر برای امیرحبیب‌اله خان ویادداشت هائی از مقامات سیاسی آلمان بعنوان روسای طوایف و امرای محلی و شاهزادگان هندی با خود حمل میکرد و وظیفه داشت در صورتیکه سایرین نتوانستند از مرز بگذرند، شخصا نامه هارابه‌امیرافغان‌ودیگران تسلیم کند .

«نیدرمایر» ظرف سه روز اقامت‌درطبس، اطلاعات جالبی‌بدست آورد. این اطلاعات حاکی بودکه انگلیسها،جریان حرکت هیئت‌های آلمانی راکشف کرده، مسیر آنها رابه روسها اطلاع‌داده‌اند ومامورین

مسلح روس تمام جاده‌ها را تحت نظر گرفته، انتظار آنها را میکشند. ازینرو «هنتیک» را به کناری کشید و گفت:

ـ بیش ازین توقف ما در اینجا بمصلحت نیست و بطور کلی شرط احتیاط اینست که هرچه کمتر در یك نقطه توقف کنیم... ما باید همین امشب از طبس خارج شویم...

«فون هنتیك» گفت:

ـ من حرفی ندارم، اما الان چهار نفر از همراهان ما بشدت بیمارند وقدرت حرکت ندارند... نه میتوانیم آنها را همراه خود ببریم و نه قادریم بحال خود رهایشان کنیم!

«نیدرمایر» اصرار کرد:

ـ چاره‌یی نیست... اگر اینجا بمانیم از سالم و بیمار، همگی یکجا در دام روسها خواهیم افتاد... «تزار» یك اردوگاه اختصاصی در سیبری برای ما آب وجاروب کرده است!

«هنتیك» فکری کرد و گفت:

ـ بسیار خوب، فقط یك راه وجود دارد که بیماران را با دکتر «بکر» همینجا بگذاریم وخودمان حرکت کنیم...

«نیدرمایر» این نظریه را پذیرفت. بعد ازگفت‌وگوی کوتاهی با دکتر «بکر» قرارشد او برای سرپرستی بیماران در «طبس» بماندو بمحض آنکه بیماران توانستند حرکت کنند بسایرین ملحق شود. علاوه براین «نیدرمایر» پیشنهاد کرد :

ـ بهتر است محموله پول واسلحه را نیز به دکتر بسپاریم ... او مدت‌ها درایران بوده و به آسانی قادر است خودرا یك پزشك ایرانی

معرفی کند ... باوضعی که دکتر دارد خیلی کمتر ازما درمعرض‌سوء ظن خواهدبود... بعلاوه اگر ما گرفتار شویم پول واسلحه بمنزله‌حکم اعداممان خواهد بود زیرا به‌استناد حمل‌این محمولات میتوانند مارا به جاسوسی متهم‌کنند وبه جوخه آتش بسپارند!

«نیدرمایر» و «فون هنتیك» همان شب دکتر «بکر» راوداع گفته، اورا با محموله پول واسلحه در«طبس» گذاشتند وخود عازم «بشرویه» شدند. از طبس‌تا «بشرویه» شش روز راه بود . دربشرویه « هنتیك » و «نیدرمایر» ستادمشترکی تشکیل‌داده، عملیات خودرا هماهنگ‌ساختند. اولین اقدام این ستاد، ازمیان بردن همه آثاری بود که نشان میداد آنها آلمانی هستند. به تمامی اعضای کاروان که تاآنروز به زبانهای‌مختلف حرف میزدند دستور داده شد مطلقا زبان آلمانی واتریشی رافراموش کنند و فقط به فارسی حرف بزنند . لباس های خود را نیز کاملا تغییر داده کوشیدند تا جایی که ممکن بود هیچ موجبی برای‌جلب‌سوء ظن باقی نگذارند .

اقامتگاه آنها در «بشرویه» ظاهراً جای مطمئنی بودو بنظرمیرسید تارسیدن دکتر «بکر» وهمراهان میتوانند درآنجا منتظر بمانند. ازطرفی «نیدرمایر» این فرصت را مغتنم‌شمرد ودوتن از همراهان خود را روانه اطراف‌کرد تاسروگوشی آب داده، ازوضع راهها ونقاطی که‌مامورین دشمن مستقربودند خبر بیاورند. آن دومرد خود رابه‌کسوت‌روستائیان درآورده، هرکدام ازطرفی روانه شدند وطولی‌نکشید که‌بازگشتندوخبر آوردند روسها از طریق قائن بجانب طبس حرکت کرده ، بصورت دسته های صدنفری وصدوپنجاه نفری دهکده بدهکده و شهر بشهر همه

جارا درجستجوی آنها بررسی میکنند وپیش می آیند.

«هنتیك» و «نیدرمایر» بی تامل به چاره جویی نشستند. هرگاه به جلو میرفتند بادشمن روبرو میشدند و چنانچه برجای میماندند، بزودی افراد مسلح خصم بر سرشان نـازل میشدند . «نیدرمایر» و «هنتیك» در مشاوره طولانی خود، راههای مختلفی رابرای نجات «میسیون» بررسی کردنداماسرانجام، تنهایك راه حل بنظرشان منطقی وموثررسید. راه حلی که «نیدرمایر» پیشنهاد کرده بود:

ـ باید دشمن راگمراه کنیم، آن هارا دریك نقطه مشغول بداریم وبااستفاده ازاین فرصت خودمانرا نجات بدهیم... امااین تدبیر،مستلزم یك فداکاری است... چندنفرباید خودرابمهلکه بیندازندتادیگران نجات پیداکنند والاهمگی گرفتارخواهیم شد.

پیشنهاد «نیدرمایر» این بودکه تنی چند از اعضای کاروان عمداً درمسیر روسها قراربگیرند تااسیر شوند و در بازجویی اظهار کنند که «میسیون» ازراه شمال بطرف مرزمیرود. آنگاه درحالیکه روسها برای تعقیب ودستگیری بقیه متوجه شمال میشوند، آنهاازنزدیکترین راه خودشان رابمرز برسانند.

«هنتیك» براساس همین پیشنهاد، راه دیگری ارائه کرد:

ـ می توانیم بجای چند نفر، یکنفررا فداکنیم و موردی هم برای سوء ظن باقی نگذاریم ... اگر چند نفر آلمانی یکجا گرفتار شوند و دربازجوئی به آسانی زبان بگشایند وهمگی یکجور حرف بزنند بیشك جلب سوء ظن خواهد کرد، ولی این مطلب وقتی در یک نامه محرمانه نوشته شود وخودشان آنرا از درون آستر لباس یك قاصد کشف کنند

تردیدی برایشان حاصل نخواهد شد.

«نیدرمایر» باخوشحالی دست «فن‌هنتیک» رافشرد وفریادزد:

ـ نقص ندارد... بیشک موفق‌خواهیم شد!

«هنتیک» شروع بنوشتن نامه کرد. نامه یی دوستانه خطاب به «کاردرف» شارژه دافر سفارت آلمان که بدنبال شرح مختصری‌ازجریان سفر وعبور ازمنطقه کویر، در آن قید شده بود چون جاده های شرقی تحت کنترل روسهاست، ناچاریم‌ازسمت شمال، بسمت‌قوچان‌وشیروان حرکت کرده از آن طریق خودمانرا به افغانستان برسانیم.

هنگامی که «نیدرمایر» این‌نامه مجعول رامرور کرد، قهقهه بلندی سر داد وگفت:

ـ عالی است، اتو ... عالی! ومن هم بر این شاهکارتو چند کلمه یی می افزایم تا آنکه بیادگار در بایگانی ارتش تزاری ضبط شود!

بدنبال این گفت وگو، «نیدرمایر» در حاشیه نامه «هنتیک» چند کلمه‌یی‌به‌رمز نوشت وضمناً برای«کاردرف» توضیح دادمطلبی است که می‌بایستی وزیر مختار ازآن اطلاع‌حاصل کند ونظربه اهمیت‌موضوع، آنرابه رمزنوشته‌ام!

برای رسانیدن‌نامه بدست دشمن، یکی از اعضای سفارت‌آلمان که از اصفهان با «نیدر مایر» همراه شده و کاملا مورد اعتماد بود، نامزد شد.

«هنتیک» و «نیدرمایر» پس از آنکه درباره این ماموریت به مرد آلمانی‌توضیحات وتعلیمات‌کافی دادند، نامه را درآستر لباس‌او گذاردند

و روانه اش ساختند . ضمنا برای اطمینان از نتیجه کار، یکی دیگر از اعضای کاروان مامور شد قاصد قلابی راتالحظه دستگیری تعقیب کند و جریان را اطلاع بدهد.

این مامور سه روز بعد باز گشت و خبر آورد که همه چیز بـا موفقیت بانجام رسیده و بعد از اسارت مرد آلمانی ، بچشم خود ناظر فراخواندن‌مامورین‌روسی‌ازدهکده های‌اطراف‌ومتوقف‌گذاردن‌بازرسی و تحقیق بوده است.

بعدازشنیدن‌این‌گزارش،«نیدرمایر»ازفرط‌خوشحالی«فون‌هنتیك» رابغل زدوگفت:

ـ آفرین اتو ... حالا می‌توانی لوازمت را جمع کنی وآماده شوی‌که فرداسپیده‌دم باخیال راحت بطرف مرزخواهیم‌رفت!

«هنتیك» نیز ازبابت این موفقیت،سخت شادمان بود. اماهمینکه «نیدرمایر» ازحرکت‌کاروان درسپیده‌دم روز بعد سخن بمیان‌آورد، بیاد دکتر«بکر» وهمراهان وی افتاد:

ـ من‌همین‌الان‌برای حرکت‌آماده‌ام، ولی‌دکتر«بکر»ودیگران... آنهاچه میشوند ؟!

«نیدرمایر» شانه هایش رابالاانداخت:

ـ امیدوارم تافردا صبح بما ملحق شوند... و در غیر اینصورت هیچ چاره‌یی نداریم جز آنکه را همان ادامه بدهیم وهرچه زودتر خاك ایران را ترك کنیم. ما نمی‌توانیم درنگ‌کنیم، زیراهرلحظه ممکن‌است روسها به نیرنگ‌ما پی‌برده از سرنو راهها رامسدودکنند وجست‌وجورا ازسر بگیرند !

«هنتیك» باآنکه نگران «دکتر بکر» بود، میدانست که«نیدرمایر» حـق دارد وانتظـار کشیدن جایز نیست . ازینرو ساعت حرکت را بـه همراهان اعلام کرد و کاروان سپیده‌دم روزبعد، ازجانب‌شرق «بشرویه» را به عزم افغانستان پشت سرگذارد .

دشمن در کمین !

دو روز پس ازحرکت «نیدرمایر» و « فون هنتیك» ، گروهی که بواسطـه بیماری عقب مانده بودند تحت سرپرستی «دکتر بکر» وارد «بشرویه» شدند .

آنها انتظار داشتند همسفران خود را در «بشرویه» بیابند ، امـا بزودی دریافتند که آنها عازم مرز شده‌اند بی‌آنکه نشانی ازخود برجای گذارند . بناچار آنها نیز بعد ازیك روزتوقف در «بشرویه» راه خود را ادامه‌دادند ودرحالیکه بارهای‌پول واسلحه را بهمراه‌داشتند روانه شمال شدند. «دکتربکر» ازماجراهایی که «هنتیك» و «نیدرمایر» را به‌عزیمت از بشرویه و در پیش‌گرفتن جاده شرق برانگیخته بود خبرنداشت وبر اساس‌قرائن واطلاعات شخصی، تصورمیکردآنها به راه شمال رفته‌اند. ازینرو، درحالیکه دسته «هنتیك» و«نیدرمایر» بسوی‌قاینات پیش‌میرفت، او به اتفاق همراهان معدودش قـدم در راهی گذاشت که به « کاشمر » می‌پیوست .

قافله کوچك «دکتر بکر» درنیمه راه‌کاشمر بود که روسها بتوسط جاسوسان‌خود،ازحرکت چنان‌گروهی آگاه شدند ویك‌فوج صد وپنجاه نفری مجهز به تفنگ ومسلسل برسر آنها گسیل داشتند .

«دکتر بکر» بین همراهان خودکشیکی ترتیب داده بودکـه هر روز یکنفر ازآنها ، ساعتی قبل ازسایرین براه می‌افتاد وجلوتر میرفت تا هرگاه خطری احساس کرد دیگران را مطلع سازد .

بر اثرهمین تدبیرمحتاطانه ، پیش ازآنکه سربازان روسی دکتر «بکر» ویارانش را غافلگیر کنند، آنها ازحضور دشمن آگاه شدند. یك گروهبان اتریشی کـه آن روز وظیفه تجسس را بعهده‌گرفته و پیشاپیش حرکت کرده بود نفس‌زنان بازگشت واطلاع دادکه‌گروهی ازسالدات‌ـهای روس بطرف جنوب پیش می‌آیند .

«دکتربکر» بتصورآنکه سربازان روس یك دسته گشتی اندو بدون قصد وماموریت خاصی ازآن جاده عبورمیکنند، باهمراهان خود ازجاده خارج شد وبه‌کویر پناه برد .

«دکتر بکر» میخواست همراهان خودرا ازچشمرس روسها دور کند تا آنها بگذرند وسپس به جاده اصلی بازگشته راهشان را بطـرف کاشمرادامه دهند. اما پس ازچندساعت‌که زیرآفتاب‌گدازنده کویرانتظار کشیدند، معلوم شد سربازان روسی قصد عزیمت ندارند ودسته دسته در آن نواحی، متفرق شده یك سلسله اقدامات اکتشافی را دنبال میکنند .

«دکتر بکر» که خود شکارچی ماهری بود ، ازطرز عمل روسها پی میبردکه‌آنها برای بدام انداختن دشمن درآن منطقه‌کمین کرده‌اند و ردپای شکارخود را تعقیب می‌کنند .

«بکر» ابتدا گمان میبردکه تصادفا درمسیر سربازا ن دشمن قرار گرفته است، اما رفته رفته قرائنی ظاهرمیشدکه نشان می‌داد جست‌وجو‌ـگران، ردپای او ویارانش را تعقیب میکنند واین حقیقت تلخ راتمرکز

گروه های تجسسی و کشیده شدن عملیات به داخل کویر مدلل میساخت.
لحظات ، هرلحظه دشوارتر و کشنده‌ترمیشد. درحالیکه سربازان مسلح روسی قدم به قدم «دکتر بکر» و همراهان او را تعقیب کرده پیش‌می‌آمدند، آنها ناگزیربودندهرچه‌بیشتر درکویرپیش‌بروند وجدالی پایان ناپذیر را با آفتابی‌که بیرحمانه برسرشان می‌تابید و زمینی‌که موج آسا زیر پایشان‌می‌رقصید، ادامه بدهند . در چهارمین روز فرار و پیشروی درصحرای بی‌رحم ، بنظرمیرسیدکه یاران «بکر» آخرین رمق خود را ازدست داده‌اند . ذخیره‌آبشان به سرعت تقلیل می‌یافت و داغ تشنگی ، لبهای خشکیده وپوسته پوسته شانرا بهم دوخته بود . اسبی که «دکتر بکر» زیرران داشت ودوقاطرکه باروبنه ومحموله پول و اسلحه بوسیله‌آنها حمل میشد ، یکی بعد ازدیگری ازپای درآمده وسر درآغوش ریگ های روان نهاده بودند. تنها دوشتر مانده بودکه همه امیدهای «بکر» وهمراهان وی دروجودآنها خلاصه میشد .

«دکتر بکر» بناچارکلیه محمولات‌کاروان را بر اشترها بارکرده بود وخود، بهمراه سایرین‌پیاده ازپی آنها طی طریق میکرد . سرانجام آنها با آخرین رمقی‌که برایشان باقی مانده بود به‌یك «واحه» رسیدند: یك چاه وتعدادی درخت درمیان‌کویر .

کاروانیان چنان از پای درآمده بودند که بعد ازنوشیدن چند جرعه‌آب ، هرکدام بی‌اختیار درگوشه‌یی افتادند وخوابی که بیشتر به اغماء میمانست‌آنها را در ربود.

«بکر» نسبت به همراهان خودکه همگی‌آنها بتازگی از بستر بیماری برخاسته بودند، حال وروز بهتری داشت . با اینحال اونیز تا

حوالی عصر که هوا رو به خنکی گذاشت، قدرت جنبیدن نداشت. هنگامی که آفتاب کویر رنك می‌باخت «بکر» از جای برخاست. در اطراف «واحه» چرخی زد و موقع محل را بررسی کرد. واحه در پناه یك تپه طبیعی قرار گرفته بود که راه را بر توفان شن می‌بست. بعلاوه این تپه مانع میشد که درختهای اطراف چاه از دوردست دیده شوند.

«دکتر بکر» اندیشید که با چنان موقعیتی میتوان ازین «واحه» به عنوان خفاگاه استفاده کرد و در صورت لزوم آنرا برای دفع حملات دشمن، سنگر قرار داد. با اینهمه «بکر» قبل ازهرچیز دست بکار شد و محموله پول و اسلحه را در پای تپه مدفون ساخت. آنگاه بـه سراغ همراهان خود رفت و آنها را یکی یکی ازخواب بیدار کرد.

شب کویر فرا میرسید، با انبوهی ازستارگان ریز و درشت کـه همچون میوه‌های یك درخت تنومند و پربار خود را به مسافران صحرا عرضه میکردند وبنظر میرسید هرلحظـه میتوان دست دراز کرد و آنهارا ازشاخه چید. «دکتر بکر» درحالیکه تفنگ خود را پاك میکرد به صدای بلند گفت:

ـ لازم نیست کـه موقعیت خودمان را بـرای شما توضیح دهم. اگرخداوند کمك نکرده واین چاه را بر سر راه ما قرار نداده بود حالا همگی درجهان دیگربودیم. درحقیقت ما عمر دوباره یافته‌ایم اما برای حفظ این زندگی، باید تلاش بزرگی را آغاز کنیم... باید باگرسنگی، با تشنگی، با خستگی، باریگ روان وازهمه بالاتر دشمنی که قدم بقدم ما را تعقیب میکندبستیزیم...

من دعا میکنم کـه دشمن نتواند به محل ما دست یابد وهنگامی

کـه مایوس شد و بازگشت بتوانیـم راهی برای نجات ازین دشواری پیدا کنیم، ولی این تنها یك امید است وبهرحال ماباید هشیارانه مراقب باشیم تا غافلگیرنشویم ... فعلا تا چند روزی ما نمیتوانیم این « واحه » را ترك کنیـم ، چون تا وقتی دشمن ازتعقیب ما منصرف نشود اینجـا امن‌ترین منزلگاه محسوب میشود !

«دکتر بکر» پس از این سخنان ، بین یاران خودکشیك تعیین کرد وقـرار گذاشت روزها سه ساعت به سه ساعت وشبها شش ساعت به شش ساعت کشیك عوض شود .

سپیده دم شب دوم، وقتی صدای شلیك گلوله درفضای بی کرانه کویر طنین افکند، «بکر» دریافت که پیش بینـی‌هـای اوبجا بـوده و در حقیقت دشمن مصرانه دنبال آنها را گرفته وخفاگاهشان را در دل کویر کشف کرده است . «بکر» بلافاصله ازجای خود جست وبه اتفاق سایرهمراهان که آنها نیز باغرش نخستین گلوله‌ها ازخواب پریده بودند در اینسوی تپه سنگر گرفت .

«بکر» نمیتوانست تعدادسربازان روسی وموقعیت آنها راتخمین بزند، اما قطع شدن تیراندازی نشان میداد که روسها بر اثر برخورد با آتش اسلحه مدافعان اتریشی وآلمانی خود را عقب کشیده وازتیررس آنها دور شده‌اند . بدنبال یك دور تیراندازی ، سکوت آزار دهنده‌یی حکمفرما شده بود وتاوقتی آفتاب صبحگاهی فضارا روشن کردسکوت همچنان ادامه داشت .

اوایل آفتاب بود که صدای شلیك یك تیرهوایی بگوش رسید و سپس ازپشت توده‌های شن، پرچم سفیدی بالا رفت . روسها یکنفر را

برای مذاکره مامور کرده بودند . «دکتر بکر» به همراهان خود دستور داد تیراندازی نکنند و بگذارند تا فرستاده دشمن جلو بیاید . مردی‌که پرچم سفید را بالای سر گرفته بود تا نزدیکی تپه جلو آمد و بانك زد :

ـ ما همه چیز را درباره شما میدانیم .. تعداد شما، مقصد شما ، ماموریت شما .. . راه پیش رفتن وبازگشتن بروی شما بسته است ... مقاومت وسرسختی‌هم حاصلی‌نخواهد داشت . اسلحه‌را زمین بگذارید وتسلیم شوید !

بدنبال این سخنان ، مرد لحظه‌یی سکوت کرد وسپس افزود :

ـ مقاومت راکنار بگذارید، قول میدهیم نسبت به‌شما بدرفتاری نشود !

گلوله‌یی که صدا کرد ودردل خـاك نشست ، امید روسها را بباد داد . با این‌گلوله ، «دکتر بکر» جواب منفی خود را در قبال پیشنهاد روسها اعلام میکرد . دیگر باره ، طنین گلوله‌ها سکوت کویر را درهم شکست . «دکتر بکر» ویارانش با موضع ممتازی‌که داشتند بر دشمن مسلط بودند وازپیشروی روسها بسمت «واحه» ممانعت میکردنـد . اما مسلسل روسهاکار را برایشان دشوارمیساخت وهنگامی که رگبارمسلسل یکی ازیاران «بکر» را ازپای انداخت، وضع آنها دشوارترشد .

سراسر روز، تیراندازی ادامـه داشت و علیرغـم‌کوشش زیاد سربازان روسی، «بکر» وهمراهان وی تـوانستند فاصلـه میان خود و دشمن را حفظ‌کـرده سنگری را کـه در اختیار داشتند همچنان برای خودشان نگهدارند . با اینحال پیش از آنکه‌آفتاب غروب کند ، دکتر «بکر» همراهان خود را هشدار داده گفت :

ـ روسها منتظرند شب فرا برسد و با استفاده از تاریکی شب ما را درمحاصره بگیرند... حتی احتمال دارد همان شبانه به‌درون سنگر ما نفوذ کنند. بنا براین ماچاره‌یی نخواهیم داشت جزآنکه متقابلا تاریکی شب را مغتنم شمرده خودمان را ازاین تنگنا نجات بدهیم!

دوتن ازهمراهان «بکر» پیشنهاد او را نپذیرفتند. آنها که یکبار مصائب فرار درکویر راآزموده بودند، میدانستندکه قادر نخواهند بود ازآن صحرای خشك بی‌انتها زنده خارج شوند وترجیح دادند خودرا به روسها تسلیم کرده درفرصت دیگری برای فرار ازدست دشمن بخت خود را بیازمایند.

«بکر» مخالفتی نکرد وگفت :

ـ اگر تصمیم شما چنین است فقط یکنفر برای فـرار با من همراه خواهد بود وکار ما نیز آسانترمیشود، زیرا هرکدام یك شتر در اختیار خواهیم داشت!

بدنبال این‌قول وقرار، دکتر «بکر» ازدونفری‌که تسلیم‌را برفرار ترجیح داده بودند درخواست کرد قبل ازحرکت، جسد همراه دیگرشان را که در جریان زد وخورد آنروز کشته شده بود بخاك سپارند. آنگاه بمحض‌آنکه شب درکویر خیمه زد، شترها را برداشته راه فرار درپیش‌گرفتند.

آن دوتن‌که در «واحه» مانده بودند با ادامه دادن به تیراندازی، توجه دشمن را بخود معطوف داشته به «دکتر بکر» و یك‌آلمانی دیگر که همچنان او را همراهی میکرد فرصت دادند تا به‌آسانی ازآن حدود دورشوند وخودشان را نجات بدهند.

اینبار «بکر» جز مختصری آب و آذوقه چیزی به همراه نداشت. اومحموله پول واسلحه را دردل کویر مدفون ساخته بود وچون تصور میکرد « هنتیك » و « نیدرمایر » نیز قبلا دچار چنان سرنوشتی شده و موفق به ادامه سفر نشده‌اند، علتی نمیدیدکه راه خود را بطرف افغانستان دنبال کند ، بعلاوه نامه‌ها واسنادی که می‌بایستی در افغانستان مورد استفاده قرارگیرد در اختیار «نیدرمایر» و « فون هنتیك» بود و او بفرض آنکه میتوانست از میان آنهمه موانع و مخاطرات گذشته وارد افغانستان شود چیزی برای گفتن نداشت !

بدینسان «دکتر بکر» تصمیم‌گرفت آن سفر محنت‌اثر را ناتمام گذارده ازهمانجا به تهران مراجعت‌کند . اما با وجود آنکه موفق شده بود ازچنگال سالدات های روسی جان سالم بدر برده با تنها همسفری که درکنارش مانده بود ازکویر بگذرد ، ظاهرا هنوز از دایره حوادث تلخ خارج نشده بود ودرست هنگامی که‌گمان می‌برد روزگار رنجها و مشقت‌ها به‌آخر رسیده است با مصیبتی تازه روبرو شد !

«دکتر بکر» اینبار باگروهی از راهزنان روبرو شد. راهزنان از طوایف ترکمان بودند و«بکر» بدون‌کمترین‌مقاومتی درمقابل آنهاتسلیم شد،چون‌می‌پنداشت راهزنان وقتی متوجه شوندکه اووهمسفرش چیزی با خود ندارندآنها را بحال خودشان خواهندگذاشت. ولی این حدس درست درنیامد . راهزنان بعد ازآنکه سراپای‌آندو را وارسی‌کردند و چیزی نیافتند خودشان را به اسارت‌گرفتند .

« بکر» احتمال میداد که این مرتبه از میان برده داران سر در آورد ، از همینرو به محض‌آنکه دزدان قافله‌یی را دوره‌کرده به لخت

کردن کاروانیان مشغول شدند، «بکر» از فرصت استفاده کرد وبر اسبی جهیده پای بفرارگذارد . راهزنان نمی‌خواستند بخاطر بازیافتن وبر- گردانیدن اسیرفراری قافله‌یی را ازدست بدهند، این‌بود که وقتی‌متوجه فرار «دکتر بکر» شدند تنها دونفر ازآنها به تعاقب وی شتافتند وچند تیر بطرفش شلیك کردند، لکن «بکر»ازهول جان چنان گستاخانه اسب میتاخت که دزدان ازتعقیبش دست کشیده بسراغ یاران خود بازگشتند .

وقتی «بکر» مطمئن شد که ازخطرجسته است به حال و روزخود پرداخت. یکی ازتیرهایی که راهزنان بطرفش‌شلیك کرده بودند کتفش را سوراخ کرده بود. درتمام مدتی که‌اسب میتاخت گرمی خون را روی بدنش حس میکرد واز دوارسری که عارضش‌شده بود میتوانست دریابد که خون زیادی ازبدنش میرود . با اینحال برای اینکه دزدها پی به رازش نبرند و نفهمند که تیرخورده و زخمی شده است ، بروی خود نمی‌آورد وبه تاخت وتاز ادامه میداد .

بعد از مراجعت دزدها ، وقتی «بکر» درصدد معاینه زخم برآمد متوجه شد که پیراهنش را خون دلمه بسته وخشکیده به روی زخمش چسبانیده است وبرای درمان زخم به‌آب‌گرم وکارد تیزوتمیزی احتیاج هست . ناچار بطرف اولین آبادی‌رفت و اولین کلبه را برای کمك‌گرفتن دق‌الباب کرد ...

بسوی مرز

درحالیکه «دکتربکر» و یارانش با چنان سرنوشتی دست وپنجه نرم میکردند، کاروان «هنتیک» و «نیدرمایر» ازجانب قائنات به طرف افغانستان راه می‌سپرد .

با آنکه «هنتیک» و«نیدرمایر» توانسته بودند دسته‌های تجسسی دشمن را منحرف کرده راه را تا حدودی امن سازند ، معهذا قشون روس درسراسر منطقه پراکنده بود وهرلحظه احتمال میرفت که قافله آنها مورد سوء ظن قرارگیرد . سرانجام نیز چنین خطری رخ نمود ، دوسرباز روسی که ارابه‌یی دراختیار داشتند وبنظرمیرسید برای تهیه آذوقه به شهر رفته‌اند سر راه برمیسیون آلمانی گرفتند .

سالدات ها مشروب زیادی نوشیده وکاملا مست بودند . حتی آشکار بودکه توقف آنها واصرارشان برای بازرسی قافله يك حرکت مستانه است. «نیدرمایر» کوشش زیادی بکار برد تا آن دوسرباز را از سر بازکند ولی آنها دست بردار نبودند وچون احتمال داشت ضمن بازرسی اوراق واسناد، سرانجام هویت‌کاروانیان آشکارشود، ناگزیر آن دوسرباز را غافلگیر ساخته هرکدام را با ضربه محکمی که برپشت سرشان فرودآمد ازپای‌انداخته سلاحها وقسمتی از آذوقه آنهارا ربودند

و روی به‌راه نهادند .

از آن‌پس کاروان ناچاربوداحتیاط بیشتری بخرج‌دهد وازمواضع خطر ، از جاهایی کــه حس میشد روسها مکان دارنــد ، دوری گزیند . کاروانیان بــرای رهایی از چنگ روسها پیوستــه مسیر خــود را تغییر میدادند و گــاه چند روز به بیراهه و کویر پنــاه می‌بردنــد و روزهای خسته‌کننده وملال‌آوری بر آنها میگذشت .

این تغییرمسیر ، مخصوصا راه پیمایی طولانی در کویر ، اکثر اعضای‌گروه را مستاصل وناتوان‌ساخته بود. بدترازهمه جرات‌نداشتند برای استراحت وتجدید قوا به‌آبادیهای بین راه وارد شوند وگاهی هم که اضطراراً یکنفر را بــرای تهیه علیق وآذوقه به‌آبادیهــا میفرستادند نومیدانه بازمیگشت واطلاع میدادکه اهالی طبق دستور روسها با هیچ بیگانه‌یی معامله نمیکنند مگرآنکــه دستور ممهور فرماندهی روس را ارائه بدهند .

کاروان با تحمل‌شداید ومشکلات بسیار، سرانجام به‌حوالی مرز رسید . بیست وچهارساعت میگذشت کــه علیق وآذوقه آنها تمام شده بود. کاروانیان را گرسنگی‌عذاب میداد واسبها وقاطرها قدرت حرکت نداشتند .

«نیدرمایر» اعلام کرد :

ـ راه چندانی تا سرحد افغانستان باقی نمانده است . . . تقریبا یك شبانه روز ! . . . اما نا گزیریم ازمنطقه‌یی عبورکنیم کــه دشمن با منتهای دقت ازآن پاسداری میکند. آنجا، هم روسها پست‌های نگهبانی دارند وهم انگلیسها . با چنین حال و روز مشکل است بتوانیم ازچنین

منطقه خطرناکی عبور کنیم، وانگهی معلـوم نیست ازمرز افغانستان تا اولین آبادی چقدر فاصله است . . . هیچ چاره‌یی نداریم مگر آنکه قبل از رسیدن به مرز، هرطورهست علیق و آذوقه فراهم کنیم !

«هنتیك» شانه‌هایش را بالا انداخت :

ـ اما چگونه؟ . . مردم ازترس روسها حتی سلام ما را جواب نمی‌گویند . جاسوسان روسها نیز همه‌جا پراکنده‌اند وبمحض آنکه غریبه‌یی‌را ببینندگزارش می‌دهند... ماکه تا اینجا آمده‌ایم حیف است این دم‌آخر بدست دشمن‌گرفتارشویم !

«نیدرمایر» بی‌آنکه سخنی‌بگوید ، درگوشه‌یی نشست و نقشه‌یی را پیش روی خـود گستردو با دقت بمطالعـه‌آن پـرداخت . لحظاتـی بعد، درحالیکه برقی ازچشمان خسته‌اش می‌جهید، «هنتیك» رانزد خود فرا خواند :

ـ نگاه‌کن . . . همین نزدیکی دهی هست‌که من، سه سال پیش چند روز درآنجا میهمان بوده‌ام . ارباب ده با اصرار زیاد مرا درخانه خود نگهداشت و با هم به شکار رفتیم . احساسات دوستانه‌یی نسبت به آلمان وآلمانی هـا ابراز میکرد . . خیال میکنـم آن مرد بتواند ما را کمك کند . فقط یك اشکال وجود داردکه هرچه می‌اندیشم اسمش را بخاطر نمی‌آورم !

«هنتیك» شادمانه‌گفت :

ـ چه اشکال دارد ، خودمان بسراغ او می‌رویم . . .

«نیدرمایر» سری تکان داد :

ـ نه ! نمیتوانم به چنین قماری تن بدهم . . . اوضاع امروز با سه سال پیش فرق دارد . بعلاوه ، اونمیتواند درقبال کمك کردن بما خودش وخانواده‌اش را درخطر بیندازد . روسها به‌کسانی که دستورات را نادیده بگیرند رحم نمی‌کنند.. .من نقشه‌یی طرح کرده‌ام که شخصا به‌آن ده بروم وبا استفاده از تاریکی شب خود را به «خان» برسانم ، اگرموفق شدم وبازآمدم متفقا راهمان را ادامه خواهیم داد واگرگرفتار شدم لااقل توخواهی بودکه‌کار را دنبال‌کنی !

«فون هنتیك» پذیرفت . «نیدرمایر» بلافاصله حرکت‌کرد. نقشه دقیقی که خود او، سه سال پیش، ازین منطقه تهیه‌کرده بودکارش را در یافتن دهکده مورد نظر آسان میساخت . بعلاوه لباس وکلاه روستائیان ایرانی بکلی قیافه او را تغییر داده بود ومانع ازآن میشدکه درمعرض سوءظن قرارگیرد .

بیش ازهرچیز، دانستن زبان فارسی که « نیدرمایر» بدون لهجه وبه‌آسانی بدان تکلم میکرد، هویت او را مستورمیداشت وهیچکس گمان نمیبردکسی‌که با آن سر و وضع سراغ خانه «خان» را می‌گیرد یك ماموروآلمانی است !

حدود عصر، سرانجام «نیدرمایر» به خانه ارباب رسید و او را که «غضنفرخان» نام داشت ملاقات‌کرد . «غضنفر» با اکراه حاضرشد با آن روستائی ناشناس که نمی دانست ازکجا وبچه منظور بسراغ وی آمده‌است درخلوت‌گفت وگو کند وهنگامی که «نیدرمایر» خود رابوی معرفی کردمدتی ازحیرت دهانش بازمانده‌بود ونمی‌دانست چه بگوید.

«نیدرمایر» کار را برای «غضنفرخان» آسان‌کرد وتوضیح داد :

ـ من مـاموریت دارم موجبـات تاسیس سفارت آلمـان را در افغانستان فراهم کنـم و بسوی مرز میروم . . اما علیق و آذوقـه‌ام تمام شده است وچون ازین نزدیکی می‌گذشتم ترجیح دادم به شما مراجعه کنم تا درعین حال دیداری تازه کنیم !

«غضنفرخان» رنگ پریده ولرزان می‌نمود . فکری کرد و آهسته گفت :

ـ روسها و انگلیسها در اینجا همه چیز را تحت نظر دارند . . جاسوسان آنها بطـور مرئی ونامرئی کوچکترین حرکات اشخاص را گزارش می کنند واگر بفهمند یك آلمانی بـه این ده قـدم گذاشته است روزگارهمه را سیاه خواهند کرد . . . هم‌الان دهها جفت چشم مراقب شماست واگرپر کاهی باخودتان‌ازده‌بیرون ببرید فورا به روسها گزارش خواهد رسید . . . با اینحال‌من نمیتوانم شما را مایوس باز گردانم وسعی میکنم که با استفاده ازتاریکی شب شخصا آنچه از علوفه و آذوقه در دسترس دارم برای شما بیاورم و در نقطه‌یی بیرون دهکده تحویلتان بدهم !

سوء ظنی در ذهن « نیدرمایر» راه یافت که مبادا « غضنفرخان » بخواهد ازین فرصت استفاده کرده روسها را خبر کند و او را درنقطـه موعودتحویلشان‌بدهد. این‌اندیشه اورا درپذیرفتن پیشنهاد «غضنفرخان» مردد می‌ساخت . با اینحال صداقتی کـه درچهره ونیز درلحن کلام مرد روستائی میدید موجب شد تردید را از دل بیرون کند و پیشنهـاد او را بپذیرد .

«خان» بقول خود وفا کـرد وساعتی ازشب گذشته ، با علیـق و

آذوقه درنقطه موعود حاضرشد . «نیدرمایر» با تشکرفراوان آن هدیه ارزنده را تحویل گرفته صورت «غضنفرخان» را بوسید وشتابان بسراغ دوستان خود رفت .

موفقیت «نیدرمایر» درفراهم آوردن خوراك وعلوفه نه فقط اعضای کاروان را ازگرسنگی رهانیده اسبها وقاطرهارا جانی می‌بخشید بلکه روحیه کاروانیان را نیزبرای ادامه مسافرت وگذشتن ازنقطه تردد دشمنان تقویت میکرد .

افغانستان

شب بعد، میسیون آلمانی درافغانستان راه می‌سپرد .

از گشتی‌های روسی ومامورین انگلیسی دیگر اثری دیده نمیشد. هرچه بود کوه بود ودشت وسکوت شبانگاهی . آنهـا دشمن را پشت سر گذارده‌بودند واز گردنه‌هایی عبورمیکردند که طبق اظهار «نیدرمایر» به یك بیابان بی‌آب وعلف می‌پیوست .

برای عبور ازچنان صحرایی ، کاروانیان نه‌آب‌کافی در اختیار داشتند ونه‌آذوقه ونه علوفه . ناگزیر اسبها وقاطرها را درکوهستان رها کرده بارشان‌را برپشت شترها نهادنددرحالیکه غذا وآب نیزجیره‌بندی شده بود .

درنیمه راه صحرا ذخیره‌آب «میسیون» با همـه امساکی کـه در مصرف‌آن بکار رفته بود تمام شد و سپس غذا نیزبه‌آخر رسید . معهذا مشقاتی کـه‌آنها درطـول این سفرمتحمل شده بودنـد چنان بود بار و صبورشان ساخته بود که با قدرت ومقاومتی باورنکردنی همچنان بـراه خود ادامه میدادند و سر انجام افتان و خیزان خـود را به اولین آبادی رسانیدند .

این آبادی کوچك «پره» خوانده میشد . اما اهالی معدود دهکده

با آنکه به مسافران خسته و گرسنه کمك کرده به‌آنها جا ومکان ونان و آب داده بودند، رفتاری سرد وعاری از احساس داشتند . به سئوالات متعددکاروانیان هیچکس جواب نمیگفت ومردم با نگاههایی آکنده از سوء ظن به‌آنها مینگریستند .

این شرایط سبب شد که اعضای هیات نیزازکوشش برای گفتگو کردن با اهالی دست بردارند ومشغول کار خود شوند . آنها بعد از رفع تشنگی و گرسنگی بیش از هرچیز به خواب احتیاج داشتند . به یك خواب آرام وعاری ازدغدغه. زیرا بعد ازمدتها میتوانستند فارغ ازهرگونه خطری ، بدون‌آنکه کشیکی بگمارند همگی زیر یك سقف استراحت کنند .

بعد ازظهر روز بعد ، سر و صدایی سکوت دهکده را بهم زد وعده‌یی سوار با لباسهای رنگارنگ وارد آبادی شدند . آنها روسای طوایف وجمعی ازنجیب زادگان افغانی بودندکه فرماندار کل «هرات» برای استقبال ازهیات آلمانی اعزام داشته بود . رئیس آن جمع ، ضمن ملاقات کوتاهی با «نیدرمایر» پیرامون مقاصد هیات وهویت اعضای آن سؤالاتی کرد وسپس اطلاع دادکه ازطرف فرماندار کل هرات ماموریت دارد ایشانرابعنوان‌میهمان حکومت افغانستان باتشریفات لازم به«هرات» انتقال دهد .

بدنبال این ملاقات، به یکباره وضعیت عوض شد. مردم‌خونگرم ومهربان شدند . سکوت مرموزی که ازلحظه ورود هیات بردهکده حکمفرمابود جای‌خود را به‌هلهله وهیاهوداد. دسته‌های طبال وسرناچی ودف‌زن پدیدارگشتند وبا نغمه‌ها وآهنگهای محلی روحی تازه درکالبد

دهکده دمیدند.

دیگر روز در حالیکه اهالی دهکده «پره» از زن ومرد میهمانان حکومت را بدرقه میکردند، میسیون آلمانی همراه با شخصیت‌هایی که از طرف فرماندار کل هرات به استقبال آمده بودند، بصورت یك قافله مجلل راه هرات را درپیش گرفت .

همراهان « نیدرمایر» و «فون هنتیك» که این زمان بعنوان هیات دیپلماتیك آلمان درافغانستان سفرمیکردنـد جمعا سی و دونفربودنـد . فرستادگان فرماندار کل هرات به هر کدام از آنها یکدست لباس افغانی هدیه کـرده بودند وجامه رنگارنگ «هنتیك» و «نیدرمایـر» در آن میان جلوه بخصوصی داشت .

مقابل‌دروازه «هرات»فرماندار کل‌وروسای‌طوایف‌ومحترمین‌شهر ازهیات استقبال کردند ومدت یکهفته فرماندار کل هرات پذیرائی آنهـا را بعهده‌گرفت . هرات، شهری سرسبزبود با مناظرزیبای طبیعی. باغها ومزارع اطراف شهر به میهمانان فرصت میداد که هرروز درنقطه‌یی به استراحت وتفرج پرداخته رنج سفر را ازتن بدر کنند .

همه چیز در اطراف آنها تغییر کـرده بود وبیش از هرچیز رفتار مردم . اعضای هیات بهرجا که‌قدم میگذاشتند با احترام بسیار، ازجانب مردم استقبال میشدند. مردم به‌آنان سلام میکردند وهرچه می‌خواستند دراختیارشان می‌گذاشتند .

دربین‌کاروانیان، چند نفری عقیده داشتند ازین فرصت بایدبرای تبلیغ‌نظریات وتامین مقاصدسیاسی «رایش» استفاده کرد. اما «نیدرمایر» و«هنتیك» با این پیشنهاد موافقت نداشتند ومعتقدبودند قبل ازملاقات با

امیرحبیب‌الله خان ، دست به هیچگونه فعالیت سیاسی نباید زد .

هرات را یك رشته کوههای خشك ومعابرسخت کوهستانی از «کابل» جدا میساخت و«میسیون» برای رسیدن به کابل میبایستی این راه دشوار وطاقت فرساوطولانی راطی کند. ازهمیزو،هنگامی که مسافران میخواستندهرات را بقصدکابل‌ترك گویند ، فرماندارکل‌هرات دستورداد آنچه‌از وسایل سفرلازم‌داشتنددراختیارشان قرارگیرد . ولی با همه این تدارکات،سفربیست‌وچهارروزه میسیون‌درجاده‌های پرپیچ وخمی که از میان کوههاودره‌های‌بی آب وعلف میگذشت، نفس مسافران رامی‌برید.

روز سی‌ام سپتامبر ۱۹۱۵ سرانجام راهنمای‌کاروان در یك نقطه مرتفع توقف کرد ونقطه‌یی را درافق نشان داد :

ـ آنجاست . . . نگاه کنید . . . این‌کابل است !

مژده بزرگی بود . میسیون دیپلماتیك آلمان بعد از تحمل‌آنهمه مشقت و رنج ، عاقبت به مقصد رسیده بود . «هنتیك» و « نیدرمایر» وقتی بـه پشت سرنگاه میکردند بنظرشان میرسید که ازیك خواب‌گران برخاسته وآنهمه حوادث را بخواب دیده‌اند .

راهنما گفت :

ـ فردادرکابل خواهیم بود !

مسافران درقیافه یکدیگرمینگریستند. چهره‌آنها نسبت به روزی که‌ازاصفهان براه افتادند عوض شده بود . راه پیمائی در زیر آفتاب سوزاننده کویر، دست‌وپنجه نرم‌کردن باگرسنگی وتشنگی وخستگی، هراس دائمی وتلاش بزرگی که درراه بسر آوردن‌آن سفرپرخطرمتحمل گشته بودند به اندازه چند سال روی قیافه هرکدام از آنها اثـرگذارده

بود. معهذا مشاهده‌دورنمای کابل، شهری که انبوهی از درختان، آنرا در میان گرفته بود وجودشان را ازشعف آکنده میساخت.

هنگامی که کاروان آخرین‌خم جاده کوهستانی را پشت سر گذارد و به دشت مسطح وهموار قدم نهاد، یك دسته از نوازندگان محلی با سروصدای زیاد به استقبال هیات آلمانی شتافت. نوازندگان با تمام قدرت خود درسرنا می‌دمیدند ودوال برطبل می کوبیدند.

آنگاه، سروکله نماینده شخص امیر افغانستان پیدا شد که به استقبال آمده بود ولی طبق گفته او اعضای هیات نمیتوانستند آنروز واردکابل شوند.

او گفت:

ـ طبق دستور امیر قرار است ازهیات نمایندگی امپراطور آلمان استقبال رسمی بعمل آید واعاظم شهر به استقبال بیایند. بهمین جهت امشب جاده را مفروش میکنند وفردا واردشهرشده، درعمارت«بابرشاه» که جهت سکونت شما مهیا گشته است اقامت خواهیدکرد.

میسیون آلمانی بناچارشب را بیرون دروازه کابل اطراق کرد. بامداد روزبعد، مراسم استقبال با رژه‌گروهی ازسربازان افغانی شروع شد. پس ازآن اتباع عثمانی با فینه‌های‌قرمز رنگشان به استقبال‌آمدند وبالاخره نوبت اعیان و رجال رسید که جامه‌های رنگارنگ بتن‌داشتند. جلوی دروازه، گارد احترام تشریفات نظامی معمول داشت واعضای هیات، درحالیکه «نیدرمایر» و «فون هنتیك» پیشاپیش آنها حرکت می‌کردند، با اسب ازمیان شهر گذشته بطرف کاخ «بابرشاه» رفتند. اهالی کابل نسبت به میهمانان آلمانی احساسات گرمی ابرازداشتند. ورود این

هیات برای مردم افغانستان یك حادثه مهم بشمارمی‌آمد . گـروهی از اتریشی‌ها که ازاردوگاههای سیبری بطرف جنوب گریخته، درافغانستان اقامت‌گزیده بودند و درآنجا به‌کارهای مختلف اشتغال داشتند به اهالی گفته بودند همینکـه پای‌آلمانی‌هـا به سرزمین آنهـا بازشود صورت زندگی در افغانستان عوض خواهـد شد و افغان‌هـا روزگار دیگـری خواهند داشت .

«کابل» یك شهر کوچك قدیمی بود با محلات تنگ وتاریك که میان یك رودخانه ویك رشته‌کوه بلند قرار داشت . روی تپه‌های غربی شهر، آثاری ازبرج وبا روی فروریخته چند قلعه قدیمی‌بچشم میرسید. قصر امیر و محله شاهزادگان واشراف درشمال شهر قرار داشت .

امیرحبیب‌اله خان حکمران افغانستان «سراج‌الملة والدین» لقب داشت و دریك قلعه بزرگ زندگی میکرد . بیرون قلعه‌کاخی با اسلوب اروپائی بناکرده بودکه میهمانان خارجی خود را عموما در ایـن قصر بحضور می‌پذیرفت وبطورکلـی این قصرکوچك ، مرکز فعالیتهـا و ملاقات‌های مهم سیاسی وی بشمار می‌آمد . حرمسرا وخزانـه سلطنتی در داخـل قلعـه قرارداشت ، همچنین یك مریضخانـه وتنها دواخانـه افغانستان نیز به امیر تعلق داشت ونسخه‌هـا فقط با اجازه شخص وی پیچیده میشد .

فرمانروای چهل وشش ساله افغانستان که عینك طلایی برچشم به جمع‌آوری تمبر وتمبربازی سخت علاقه می‌ورزید. سرگرمی دیگر میگذاشت، وی عکاسی‌بود. اتومبیلی‌داشت‌که دررفت‌وآمدهای خود، حتی‌ازین‌کاخ‌به‌آن‌کاخ ، مورد استفاده قرارمیداد. باآنکه امیرحبیب‌اله‌

خان ازاقتدار کامل برخوردار بود وحاکم برجان ومال اهالی کشور خود بشمارمی‌آمد ، خود به لزوم تغییر اوضاع پی‌برده بود و تصمیم داشت از وجود جوانان تحصیلکرده وفرنگ رفته دراداره‌امور کشور استفاده کند.

برادر امیر ، والاحضرت سردارنصراله خان سمت نایب‌السلطنه داشت ومسلمانی متعصب بشمارمی‌آمد. اوبه تقویت مبانی اسلام در افغانستان اهمیت میداد ومی‌کوشیدافغانستان‌را ازلحاظ مذهبی تقویت کند .

پسر بزرگ امیر حبیب‌اله‌خان، شاهزاده عنایت‌اله خان ولیعهد و فرماندارکل کابل وحومه بود . اودرعین حال فرماندهی ارتش کوچك کشوررا بعهده داشت. دومین پسرامیر، شاهزاده عین‌الدوله به‌طرفداری ازترکها معروف بود. ترکی را خوب میدانست وهمواره یك آجودان ترك او را همراهی میکرد .

با آنکه امیرحبیب‌اله خان یك‌قرارداد دوستی وهمکاری بادولت انگلیس داشت، معهذا از ابتدای جنگ روش بیطرفی را برگزیده بود وانگلیسها نیزازوی توقعی‌نداشتند. اماورود هیات سیاسی آلمان، وضع را دگرگون میساخت وافغانستان بصورت منطقه حساسی جلوه‌گرمیشد که هرگاه به حلقه اتحاد ترکها وآلمانی ها می‌پیوست یا اجازه فعالیت به عوامل آلمانی میداد، خطربزرگی برای هندوستان بوجود می‌آمد.

انگلیسها، بعد از کشف‌اسناد ومدارکی که‌دربین اثاثه«واسموس» بدست‌آمده بود واز یك برنامه وسیع برای‌گشودن جبهه‌یی درپشت دروازه هند وشوراندن عشایروطوایف مخالف انگلیس حکایت میکرد،

اهتمام زیادی بکاربــرده بودند تا پای هیچکدام از مامورین آلمانی بــه افغانستان نرسد ودرین خصوص ازهمکاری جدی وصمیمانه روسها نیز بهره‌مند میشدند .

انگلیسها با اطمینان ازاینکه فرستادگان قیصرموفق نخواهند شد سدی راکه مامورین روسی وانگلیسی درپشت مرزهای افغانستان ایجاد کرده‌بودند شکافته خود را ازایران به‌افغانستان برسانند، خود رامحتاج بدان نمیدانستندکه قبلا با امیرحبیب‌اله خان وارد مذاکــره شده برای خنثی کردن‌اقدامات وفعالیت‌های حریف‌تدابیری اتخاذ کنند. ازهمینرو، ورود میسیون «نیدرمایر» و «فون هنتیك» نه تنها افغانها ، که انگلیسها را نیز درمقابل یك امرپیش بینی نشده وغیرمنتظره قرارداده بود .

درین شرایط ، امیرحبیب‌اله‌خان بی‌آنکه خود راآشنا به‌سیاست انگلیسها نشان دهد و محظوری ازحیث روابط خود با دولت انگلیس احساس‌کند هیات نمایندگی آلمان را با تشریفات رسمی پذیرا میشد و منتظرعکس‌العمل انگلیسهابود. انگلیسهانیزمنتظربودند ببینندآلمانی‌ها در افغانستان چه خواهندکرد وبا هدفهــای بعدی‌آنها چگونــه میتوان مقابله‌کرد .

در تهران چه می‌گذرد؟

استعفای قطعی شاهزاده عبدالمجید میرزا «عین‌الدوله»، تشکیل کابینه جدید را در رأس مسائل سیاسی ایران قرار داده بود.

در حالیکه بحث مطبوعات تهران در باره «عین‌الدوله» و کابینه مستعفی همچنان ادامه داشت وموافق و مخالف، گروهی به جانبداری از سیاست «عین‌الدوله» و گروه دیگر به ضدیت با وی مقالات تند وتیز انتشار میدادند، موتمن‌الملك نظریه فراکسیونهای مجلس را در باره جانشین «عین‌الدوله» استمزاج کرد و معلوم شد فراکسیون‌ها بیشتر به زمامداری «مشیرالدوله» تمایل دارند.

رئیس مجلس عقیده داشت قبل از تشکیل کابینه، بهتر است یك توافق اصولی بین رئیس الوزراء و دو فراکسیون قدرتمند مجلس ـ اعتدالی و دمکرات ـ حاصل شود تا دیگر بار کابینه‌یی که تشکیل میشود از همان ابتدای‌کار با مخالفت‌ها روبرو نباشد وبتواند درمحیط آرامتری‌کار کند. بهمین جهت قبل از آنکه تمایل مجلس برای صدور فرمان ریاست وزراء به شاه‌گزارش شود آقا سید محمدصادق طباطبائی لیدر اعتدالیون و سلیمان میرزا لیدر دمکراتها، به ملاقات مشیرالدوله رفتند.

آقا سید محمد صادق و سلیمان میرزا، مشیرالدوله را در رستم‌آباد شمیران ملاقات کردند و متفقا اظهار داشتند که اکثریت و اقلیت در باره تشکیل کابینه یی بریاست ایشان توافق دارند. بنابراین بهتر است که «مشیرالدوله» هرچه زودتر کابینه خود را معرفی کند.

«مشیرالدوله» در جواب گفت:

ـ تعیین اعضای کابینه چندان مهم نیست. مهم آنست که معلوم شود مجلس چگونه دولتی‌میخواهد و چگونه سیاستی را می‌پسندد. وقتی صحبت از «جنرال پولتیك» دولت میشود همه میگویند دولت باید سیاست بیطرفی را دنبال و اعمال کند. اما لفظ «بیطرفی» درعمل معنای واحدی ندارد وهرکس «بیطرفی» را بنوعی تعبیر وتفسیر میکند. من باید بدانم ازکدام «بیطرفی» باید تبعیت کنم. بیطرفی بدان معنی که درکابینه مستوفی و کابینه سابق خودم اعمال میشد یابیطرفی متمایل به متفقین، چنانکه درکابینه «عین‌الدوله» مورد نظر بود؟!

مذاکره چند ساعتی طول کشید و درباره ترکیب کابینه نیز «مشیرالدوله» اظهار داشت:

ـ کابینه سابق من مرکب ازاشخاص بصیر وصحیح وپاکی بود. اما امروز اوضاع با آنروز تفاوت کرده است و باید بعضی ملاحظات را از حیث سیاست خارجی درکار تشکیل کابینه در نظرگرفت. شرایط کنونی، عضویت بعضی از وزرای کابینه قبلی‌مرا درکابینه جدید اقتضا نمیکند ولی من برای تعهد مسئولیت، یك شرط خصوصی دارم و آن عضویت آقای «مستوفی» است در دولت . من شخصاً با «مستوفی» مذاکره و درخواست خواهم کرد که پست وزارت خارجه را در دولت

قبول کند و اگر به تصدی وزارت خارجه مایل نبود لااقل وزارت داخله یا وزارت مالیه را بپذیرد. لکن بهتر است شما نیز با ایشان تماس گرفته متقاعدش کنید که در وضع حاضر، مملکت به مداخله و همکاری رجال مجرب و محترم و مقبول عامه احتیاج دارد ... ضمناً تصور میکنم وجود «علاءالسلطنه» درکابینه بجهاتی مفید باشد.

شب ، ساعتی بعد از افطار، «مشیرالدوله» به قصر صاحبقرانیه احضار شد واحمد شاه او را مأمور تشکیل کابینه کرد. ولی «مشیرالدوله» دو روز فرصت خواست تا جوانب امر را مطالعه کند و جواب قطعی معروض دارد.

دیپلماسی آلمان ازبازگشت «مشیرالدوله» سخت خوشحال بود، ازهمینرو بمحض آنکه معلوم شد مجلس نسبت به زمامداری مشیرالدوله ابراز تمایل کرده است سفارت آلمان در صدد برآمد با تمام قوا ازکابینه جدید حمایت کند. نخست «احمد علی‌خان» دبیر سفارت که با «مشیرالدوله» سوابق دوستی داشت به‌ملاقات وی شتافت واصرار کردکه به قبول‌مسئولیت تن در دهد. روزبعد نیز «پرنس رویس» وزیر مختار آلمان در رستم آباد شمیران بدیدن «مشیرالدوله» رفت و درباره زمامداری مجدد وی به مذاکره پرداخت.

اما همان قدر که دیپلماسی آلمان تجدیدزمامداری «مشیرالدوله» را استقبال میکرد ، دیپلماسی انگلیس با زمامداری وی مخالف بود . وزیر مختار انگلیس «سرچارلز مارلینگ» که شخصاً نیزبامشیرالدوله نقار و دشمنی داشت او را یك سیاستمدار متمایل به آلمان میدانست وطی گزارشهای خود به‌لندن تأکیدمیکرد که هرگاه «مشیرالدوله» زمامدار

شود از سرنو ابتکار عمل بدست آلمانی‌ها و هــواداران سیاست آلمان خواهد افتاد.

«مــارلینگ» پس از آنکه اطلاع یــافت شاه «مشیرالدوله» را خواسته ومأمور تشکیل کابینه کرده است، باتفاق همکار روسی خود «فون اتر» به صاحبقرانیه رفت و در یك ملاقات محرمانه، مصراً از احمد شاه درخواست کرد که فوراً به انحلال مجلس فرمــان دهد و کابینه «عین‌الدوله» را در رأس کار ابقاء کند. اما احمد شاه جواب منفی داد و همین موجب شد که مذاکرات لحن خشنی پیدا کند و وزیر مختارانگلیس زبان به‌تهدید گشوده شاه را از عواقب سیاست خود برحذر بدارد.



فن‌اتر وزیر مختار روسیه

صبح روز شنبه ، یك جلسه غیر رسمی در مجلس تشکیل شد و گفتگو بمیان آمد کــه اگر حالت تعلیق طول بکشد و دولت جدید معرفی نشود احتمال مخاطراتی برای مجلس و مملکت وجود خــواهد داشت. از همینرو فراکسیونهای اعتدالی و دمکرات و بیطرفها وهیات علمیه هرکدام نمایندگانی انتخاب کردند و قــرار شد ایــن عده متفقا اقداماتی بمنظورتسریع در تشکیل دولت بعمل آورند و درباره ترکیب

کابینه مورد مشورت واقع شوند.

منتخبین مجلس، ابتدا «مشیرالدوله» را ملاقات کردند و سپس طبق درخواست وی، به منزل «مستوفی‌الممالك» و «عین‌الدوله» رفتند تا ایشانرا بـه قبول عضویت در کابینه مشیرالدوله متقاعد سازنـد . اما «مستوفی» جواب صریحی نداد و «عین‌الدوله» درحالیکه بشدت عصبی شده فحش و ناسزا نثار مجلسیان میکرد پاسخ داد کـه تا این مجلس دائر است هیچ کابینه‌یی قادر به خدمت نخواهد بود وخود او نیزمطلقاً آماده قبول هیچگونه مسئولیتی نیست.

جریان اوضاع رفته رفته «مشیرالدوله» را متوجه میساخت کـه نظریـات وی در بـاره تشکیل یك کابینه ائتلافی عملی نخواهد شد ، بعلاوه فعالیت‌های «مارلینگ» نشانـه آن بـودکـه دیپلماسی انگلیس زمامداری مجدد او را هضم نخواهد کرد . ازینرو بحضور شاه رفته مشکلاتی را که در راه زمامداری وی وجود داشت برشمرد و پیشنهاد کرد جلسه‌یی با شرکت «مستوفی» و «عین‌الدوله» وخود وی درحضور شاه تشکیل و همانجا تکلیف کابینه معلوم شود.

بار دیگر: مستوفی

بدنبال جلسه‌یی که در حضور شاه و باشرکت «مستوفی‌الممالك» و «عین‌الدوله» و «مشیرالدوله» تشکیل شد، مشیرالدوله مراسله‌یی بعنوان «موتمن الملك» رئیس مجلس‌شورای ملی نوشت وازکار کناره‌گرفت.

«موتمن‌الملك» در جلسه خصوصی مجلس، متن نامه برادرش «مشیرالدوله» را به اطلاع وکلا رسانید. «مشیرالدوله» نوشته بود نظر به پاره‌یی مقتضیات از قبول ریاست وزراء معذور است، معهذا حاضر خواهد بود درکابینه‌یی که «مستوفی‌الممالك» تشکیل دهد عضویت پیدا کند.

«موتمن‌الملك» گفت:

ـ با مذاکراتی که در حضور اعلیحضرت صورت‌گرفته، ظاهرا توافق شده است آقای «مستوفی» کابینه را تشکیل دهد و «عین‌الدوله» و «مشیرالدوله» نیز درکابینه عضویت داشته باشند.

متفقین نسبت به «مستوفی» نیز نظر خوشی نداشتند و بلافاصله بعد از آنکه «موتمن‌الملك» بحضور شاه رسید وتمایل مجلس را نسبت به‌زمامداری «مستوفی» اعلام کرد، انگلیسها و روسها مصمم شدند از تشکیل‌کابینه جدید بریاست «مستوفی» ممانعت کنند.

اولین اقدام متفقین آن بود که شاه را از صدور فرمان ریاست وزراء بنام «مستوفی» برحذر دارند. «مارلینگ» وزیر مختار انگلیس و «فون‌اتر» وزیر مختار روسیه بهمین نیت، متفقا بـه قصر صاحبقرانیه رفتند و مصرا از شاه درخواست کردند اقداماتی راکه در جهت روی کار آمدن «مستوفی» جـریان داشت متوقف سازد. آنها صریحاً اعلام داشتندکه شاه میبایستی «عین‌الدوله» و کابینه او را بهمان ترتیب کـه قبلامصدر کارند بودابقاء کند وبه مجلس پیغام دهدکه مخالفت باکابینه «عین‌الدوله» را در حکم مخالفت با شخص خود تلقی خـواهدکـرد والادولتین روس وانگلیس ناگزیر خواهند بود در روابط خود با دربار ایران تجدید نظر کنند وپس از آن، مسئولیت هـرگونه اتفاقی متوجه شخص شاه خواهد بود.

احمد شاه کوشش زیادی بکار برد تا «فون اتر» و «مارلینگ» را از حسن نیت «مستوفی» مطمئن و به لزوم مراعات افکار عمومی متقاعد سازد. لکن آندوزیر بار نرفتند وکاخ سلطنتی را بحالت اعتراض ترك گفتند.

وزرای مختار روس وانگلیس، وقتی ازاین طریق مأیوس شدند اقدامات دیگری را آغاز کردند تا عرصه بر «مستوفی» تنك شود و او نیز مانند «مشیرالدوله» از تشکیل کابینه انصراف حاصل کند. ازآنجمله شخصیت‌هایی راکه احتمال میرفت «مستوفی» برای عضویت کابینه در نظر بگیرد، یکی‌بعد از دیگری ملاقات کرده آنها را ازهمکاری بادولت جدید بر حذر میداشتند.

این اقدام سبب شده بودکه کار تشکیل و معرفی کابینه به تعویق

بیفتد. زیرا «مستوفی» در نظر داشت برای حفظ موازنه، کابینه مختلطی تشکیل دهد و جمعی از رجال متمایل بـه روس و انگلیس را نیز بـه همکاری دعوت کند. امـا بمحض آنکه «مستوفی» بـا یکی از این رجال وارد مذاکره میشد و موافقت او را برای عضویت در دولت بدست می‌آورد، «مارلینگ» یا «فون‌اتر» بسراغ وی میرفتندومنصرفش میساختند! بدینترتیب ، روزها از پی هم می‌گذشتند و«مستوفی» هر روز با مشکلی مواجه بود. عضویت «عین‌الدوله» و «مشیرالدوله» در کابینه جدید منتفی بنظر میرسید. علیرغم مذاکراتی که درحضور شاه صورت گرفته بود «عین‌الدوله» طبق درخواست وزرای مختار روس وانگلیس از شرکت در کابینه عذر خواست . «مشیرالدوله» نیز رنجیده خاطـر بنظر میرسید و جسته وگریخته اظهار میکرد:

ـ من آقای مستوفی را تا این حد تشنه ریاست وزراء نمیدانستم. وقتی ازایشان خواهش کردم عضویت کابینه مرا بخاطر مصالح مملکت و حساسیت اوضاع قبول کند ایشان به عذرکسالت طفره رفت ومن که همه امیدم به همکاری ایشان بود موفق نشدم. اما روزبعد، ریاست دولت را پذیرفته نزد من آمدند و از من برای عضویت کابینه دعوت کردند!

«مستوفی» نیزبنوبه‌خودگله‌مندبود که «عین‌الدوله» و«مشیرالدوله» با وعده همکاری، او را به قبول مسؤولیت تشویق کرده‌اند ولی‌چون هر دو داعیه ریاست دارند او را درعمل‌تنهاگذاشته‌اند!

درخلال همین احوال که امور وزارتخانه‌ها بوسیله معاونین اداره می‌شد، برخورد سختی میان وزارت امور خارجه وسفارت‌آلمان پیش آمد.

ماجری، ازملاقات «لیتن» دیپلمات آلمانی با «مشاورالممالک» معاون وزارت خارجه آغاز شد. «لیتن» از طرف سفارت آلمان به وزارت خارجه رفته بود تا از تضییقاتی که از طرف «سردار ظفر» حکمران کرمان نسبت به میسیون آلمانی مقیم آن شهر و کنسول «سوگمایر» بعمل می‌آمد شکایت کند.

«سوگمایر» به سفارت آلمان اطلاع داده بود که «سردار ظفر» به تلگرافخانه دستور داده است ازقبول‌تلگرافات رمز وی برای مخابره به تهران خودداری کنند. بعلاوه، قدغن کرده است که اهالی کرمان به آلمانی‌ها خانه اجاره ندهند وحتی یکنفر ازاهالی راکه مشغول خواندن اخبار جنگ و گزارش فتوحات آلمان بوده است مأمورین حکومتی دستگیر کرده و به‌زندان انداخته‌اند.

متعاقب وصول این گزارش، «پرنس‌رویس» وزیر مختارآلمان به منزل «سردار اسعد» رفته و بطور دوستانه از وی خواهش کرده بود تلگرافی به «سردار ظفر» مخابره و او را بخاطر این اقدامات ملامت کند. اما «سردار اسعد» معذرت خواسته و پاسخ داده بود که دو روز قبل مستر «چرچیل» دبیر سفارت انگلیس نزد من آمده و اظهار کرده است احتمال دارد از طرف سفارت آلمان در باره روش «سردارظفر» به‌شماشکایت شود وسفارت‌انگلیس‌رسماً تقاضا میکند از مداخله درین مورد خودداری کنید!

سفارت آلمان ناگزیر تصمیم گرفت در باره«رفتار سردار ظفر» رسماً به‌دولت ایران شکایت کند و «ویلهم‌لیتن» مأمورابلاغ این‌اعتراض شد. اما مذاکرات «لیتن» و «مشاورالممالک» معاون‌وزارت‌امورخارجه

به مشاجره بین آندو منتهی گشت ومتعاقب آن، سفارت آلمان یادداشتی تسلیم دولت ایران کرد و رونوشت آنرا نیز برای استحضار شاه ارسال داشت که طی آن اعلام شده بود تا وقتی وزیر امور خارجه تعیین و معرفی نشده است سفارت آلمان روابط خود را با وزارت امورخارجه قطع میکند :

متن گزارش سفارت آلمان

« ازچند ماه به این طرف سفارت آلمان را مورد توبیخ وملامت قرار داده‌اند که محض منافع خصوصی خود همواره در تولید اغتشاش درایران سعی و کوشش می‌نماید. مخصوصا این مطلب درمسائل راجعه به چهار قنسولگری آلمان در کرمانشاهان و اصفهان وشیراز و کرمان تکرار شده است .

«در کرمانشاهان بلافاصله پس از آغاز جنگ اروپا، روس‌ها و انگلیس‌ها اقدام به‌تهییجات‌شدید نمودند. برحسب‌حکم سفارت‌انگلیس آلمانی‌هائی که برای خدمت قشون بخاك آلمان معاودت می کردند در نزدیکی کرمانشاهان مورد نهب وغارت واقع شدند .

«از آنجائی که راه کرمانشاهان تنها طریق مطمئنی بود که از تهران به بغداد واسلامبول وخاك آلمان قابل‌العبور بود دولت آلمان مجبورشد یکنفر قنسول بدان شهر اعزام دارد. بمحض این اقدام، زبان به تهمت گویا شده چنین نسبت داده شد که قصد اقامت مسیو«شونمان» در کرمانشاهان فقط برای تولید اغتشاشات برعلیه دولت ایران است

لاغیر، همین ملامت پس از ورود وزیرمختار آلمان به تهران نیزتکرار شد ولی وزیرمختار آلمان با کمال رضایت وخشنودی ملاحظه نمود که درظرف چند هفته پس ازورود عساکرعثمانی درتحت فرماندهی حسین رئوف بیك ، نه تنهاوزیر امورخارجه بلکه‌عین‌الدوله‌ومستوفی‌الممالك و مشیرالدوله هر یك به طیب خاطـر به وزیر مختار آلمان اظهار نمودندکـه تمام ایرانی‌ها صمیمانه از اقدامات مسیو شونمان ممنون و شکرگزارند .

«در اصفهان چون در ابتدا شخص‌دیگـری نبود یکنفر از اهالی شیلی ـ دکتـر پوژن ـ کـه تحت حمایت آلمان بود از طرف دولت امپراتوری بعنوان‌قنسول معین گردید. ولی چون‌دولت علیه ایران‌اظهار عقیده‌کرده بود کـه دکتر پوژن بواسطه امـورشخصی خود نخواهـد توانست بدرستی از عهده این ماموریت برآید لـذا وزیرمختار آلمان بلافاصله پس ازورود خود اقداماتی درتغییرمشارالیه بعمل‌آورد وچنین تصور میرفت‌که شخص مناسب برای قائم مقامی‌اوپروفسور«سوگمایر» خواهد بودکه ازبدو ورود خود درایران این مملکت را تا درجـه‌ای بخوبی می‌شناخت. راست است‌که ضمن‌صحبت باشاهزاده عین‌الدوله از ابتدا معلوم‌گردیدکه مسیو سوگمایر بیش ازمدت قلیلی نمی‌توانـد در اصفهان باقی باشد ولی‌گفته شدکه تا آنوقت برای فرستادن شخص دیگری بجای او سعی وکوشش بعمل خواهد آمد ، یعنی مسیو «زایلر» ترجمان ژنرال قنسولگری اسلامبول بدان شغل منصوب وبرقرار شود و ازتاریخی‌که مسیو زایلر در اصفهان است بهیچوجه شکایتی ازطـرز رفتار او به سفارت‌آلمان نرسیده است .

«چون نماینده دولت امپراتوری دربوشهرمسیو « لیستمان» دکتر درعلم حقوق با یك طرز مخالفت کارانه با حقوق بین‌المللی از طرف انگلیس‌ها توقیف وبه هندوستان تبعیدگردید دولت امپراتوری آلمان مجبورشد یکنفر قنسول به شیراز بفرستد ومسیو « واسموس» را معین کرد . ولکن ازآنجائی که دولت ایران در مقام شکایت برآمد که مسیو واسموس بعلت مداخله درامورسیاسی داخلی باعث اشکالات شده فورا میل دولت علیه مورد توجه واقع گردید ومسیو «ووسترو» ترجمان اول سفارت که تازه بتهران رسیده‌بود بسمت قنسول جدید درشیرازمنصوب گردید وتقاضای استعفای مسیو «واسموس» پذیرفته شد مسیو«ووسترو» همین روزها وارد شیراز خواهد شد .

«درکرمان قبل‌ازجنگ منافع‌تجارتی آلمان‌ها بتوسط انگلیسی‌ها حفظ وحمایت میشد. پس ازشروع جنگ، حمایت مزبور یکمرتبه‌بدون اطلاع از طرف نمایندگان انگلیس مقطوع ومعوق ماند چون در این اوان بوضوح پیوست که مقدار زیادی اسلحه بطورقاچاق ازهندوستان ازطول سرحد افغانستان به روسیه حمل میشود دولت‌آلمان لازم شمرد که یکنفر قنسول برای کرمان معین نماید وبرای این ماموریت مسیو سوگمایرفوق‌الذکر که‌ازاصفهان‌خلع‌شده‌بودمعین‌شدولکن‌ظاهرابواسطه فشار انگلیس‌ها دولت علیه‌تاکنون ازشناختن مسیوسوگمایر به رسمیت شانه خالی‌کرده وهمین مسئله موجب حدوث نتایج تاسف‌آور گردید وکرارا بهوزارت‌جلیله امورخارجه‌شکایت بعمل‌آمد چرا مسیوسوگمایر را منع کرده‌اند که بوسیله تلگراف رمز با مافوق خود یعنی سفارت مخابره نماید وحال‌آنکه دولت علیه‌ایران میتوانست‌به‌آسانی به‌مشارالیه

اجازه دهد که تلگراف رمز بنماید حتی اگر بسمت قنسول هم رسماشناخته نمیشد صدور این اجازه ممکن بود، چنانکه به یك نفر از اتباع ایطالی مسیو «دوسی» مقیم تبریز که هیچ سمت رسمی ندارد بدون اشکال اجازه داده شد کـه با وزیر مختار ایطالی در تهران مخابـرات رمزی داشته باشد.

«نتیجه ممنوع بودن مسیو سوگمایر از مخابـره مرموز با سفارت آلمان یك واقعه باور نکردنی را موجب گردید که تلگرافات بعنـوان سفارت آلمان ازطرف اداره تلگرافخانه ایران چهل وهشت ساعت قبل ازآنکه به وزیرمختار آلمان برسد تسلیم سفارت انگلیس شده بـود و موانعی را که از وزیر مختار آلمان خواهش رفع آنـرا کرده بودنـد نظر به اقدامات وزیرمختار انگلیس باقی وبرقرار ماند. درموقع ورود مسیوسوگمایر به کرمان ازهرگونه استقبال عمومی جلوگیری بعمل آمد و به اهالی شهر قدغن شد که به او خانه اجاره ندهند وحتی اشخاصی که اخبارفتوحات آلمان را دربازارخوانده بودند برخلاف هرقانونـی به حبس افکنده‌شده وباتحریك بعضی اشخاص که درتهران هستندسعی کردند سوء قصدی نسبت به شخص قنسول بعمل آید.

«برای‌علاج این ترتیبات کـه دوام آنها ممکن‌نبود، مسیو «لیتن» قونسول امپراطوری آلمان درتبریز ازطرف سفارت آلمان بـه وزارت امورخارجه‌فرستاده شد که درموضوع اقدامات‌ضروریه‌مذاکره و گفتگو بعمل آورد.

«در وزارت امورخارجه ازطرف معاون‌وزارتخانـه مسیو «لیتن» پذیرفته آمد. مشاورالممالك‌همان شخصی‌است که همواره‌رفتارنامطبوع

خود را نسبت به آلمان ابراز میدارد و دوسال قبل در غیبت وثوق‌الدوله وزیر امورخارجه وقت ، وزیر مختار آلمان شکایتی از او بحضور نایب‌السلطنه تقدیم نمود .

«مطالب مذکور فوق را مسیو «لیتن» برای مشاورالممالك شرح داده و ازمشارالیه تقاضای جواب قطعی کرده است . مشاورالممالك از دادن جواب مثبتی امتناع ورزیده وبخود اجازه داده‌است بعضی‌بیانات دور ازرویه بنماید . مثلا با یك لهجه تمسخر آمیزی لزوم حفظ منافع تجارتی آلمان را در کرمان بتوسط یکنفر قنسول رد کرده وضمنا اظهار داشته است این حق را ازدولت معظمه عالمگیری مثل انگلیس نمیتوان مضایقه نمود. مسیو لیتن این جمله‌توهین‌آمیز رابلاجواب‌ومسکوت‌عنه گذارده ازینرو رضایت نامه رئیس خود را جلب نموده است .

«درضمن جواب کتبی که درطی مراسله‌نمره ۱۶۷۹ر۴۹ مورخ ۱۶ رمضان ۱۳۳۳ مطابق ۲۹ ژوئیه ۱۹۱۵ به امضای مشاورالممالك به وزیرمختار آلمان داده شده چنین مینویسد که دولت ایران از شناختن مسیو «سوگمایر» بسمت قنسول آلمان‌در کرمان‌امتناع‌دارد، حتی برعلیه توقف اوهم در کرمان پروتست مینماید.

«قبل‌ازنگاشتن مراسله نیز، معاون وزارت امورخارجه یکنفر از اعضاء آن وزارتخانه (عباس خان معظم‌السلطنه) را در بعد از ظهر ۲۹ ژوئیه نزد پرنس‌رویس‌فرستاده احضارچند نفرمسافران قاینات راتقاضا کرده بود . مسافرین مزبورمیبایستی برحسب میل مشاورالممالك بدون تاخیر به اصفهان بروند .

«این تقاضا و آن مراسلات یك نقض بین وواضحی‌است ازعهد-

نامه ایران و آلمان که در سنه ۱۸۷۳ منعقد شده، خاصه مخالفت فاحشی است برعلیه فصل پنجم و هشتم آن عهدنامه که ماخذ و مبنای روابط رسمیه برروی آن قرار گرفته است.

«در اینصورت فعلا برای سفارت آلمان غیرممکن است که بتواند مناسبات رسمیه با مشاورالممالك داشته باشد وچون درغیاب یکنفر وزیر، مشاورالممالك تنها ماموری است که مسئول مناسبات بین دولت ایران وسفارتخانه‌های خارجه میباشد، لهذا روابط رسمیه بین‌دولت‌علیه ایران وسفارت آلمان مقطوع ومعوق میماند تاهنگامی که یك‌وزیرامور خارجه تعیین شود-سی‌ام‌ژوئیه ۱۹۱۵»

متعاقب صدور این گزارش، «معین الوزاره» رئیس کابینه وزارت امور خارجه «پرنس رویس» را درعمارت سفارت آلمان ملاقات کرد و درحالیکه میکوشید میانه را گرفته تفاهم و آشتی بین طرفین برقرار کند، متقابلا ازخشونت «لیتن» قنسول آلمان در جریان مذاکره بامعاون وزارت امورخارجه «مشاورالممالك» شکایت کرد. لکن وساطت وی بی‌ثمرماند ودرباره شکایت نیزبوی پاسخ داده شد که‌چون روابط رسمی‌سفارتخانه ودولت‌ایران بحال‌تعلیق درآمده‌است‌اعتراضی پذیرفته نمیشود.

درخلال‌همین‌احوال، تلگرافی‌ازوزیرمختارایران‌در«پطرزبورك» به تهران رسید که همه چیز را تحت‌الشعاع قرار داد.

پرنس اسحق خان «مفخم‌الدوله» وزیر مختار ایران، اطلاع میداد که «سازانوف» وزیر امورخارجه دولت تزاری در مجلس روسیه «دوما» نطقی ایراد کرده وگفته است دولت امپراتوری روسیه چون از اقدامات دیپلماتیك خود برای جلوگیری ازتحریکات آلمانی‌ها

در ایران نتیجه‌نگرفته و این تحریکات بطور غیرقابل تحملی توسعه و شدت پیدا کرده است ، تصمیم‌گرفته شد اقدامات جدی درین خصوص بعمل‌آید ودرصورت لزوم به اعزام قوام مبادرت شود .



پرنس‌هانری دورویس وزیرمختارآلمان درمیان اعضای سفارت . درطرفین وزیرمختار،فن‌کاردرف وفن هنتیك ودرگوشه راست عکس احمد علی خان مورخ‌الدوله دبیر ایرانی سفارت دیده میشوند

درتهران ، همه قرائن حاکی ازآن بود که براستی دولت تزاری سیاست‌خشونت‌آمیزی درقبال‌ایران اتخاذکرده واظهارات «سازانوف» کاملا جـدی است، خصوصا-کـه همزمان با گزارش « مفخم‌الدولـه » یادداشتی‌ازسفارت روس به‌وزارت امورخارجه رسید وطی این‌یادداشت اخطارشده بودکه‌چون دولت ایران نتوانسته‌است اقساط استقراض‌خود را از روسیه درموعد مقرر پرداخت‌کند، موافق عهدنامه دولت روسیه مجازخواهد بودکه برای وصول مطالبات خود،گمرکات ایران راتحت کنترل بگیرد !

روز پنجشنبه بیست وسوم رمضان ۱۳۳۳ «مستوفی‌الممالك» به نیاوران رفته بود تا ضمن صرف افطار در حضور شاه پیرامون مسائـل جاری مذاکره‌کند. اما قبل ازآنکه شاه و رئیس‌الوزراء واردگفت‌وگو شوند اطلاع رسید که فوجی از سربازان روسی مقیم قزوین بطـرف تهران حرکت‌کرده‌اند. بر اثر این خبر «مستوفی» فورا اجازه خواست وعازم شهرشد تا ازکم وکیف قضایا آگاهی حاصل‌کند .

«مستوفی» ازکاخ صاحبقرانیه یکسر بکاخ ابیض «قصرگلستـان» رفت و معین‌الوزاره رئیس‌کابینه وزارت امور خارجه را مامور کرد شخصا باسفارتخانه‌ها تماس‌گرفته درباره حرکت قوای‌روس اطلاعاتی کسب‌کند.

حوالی نیمه شب بودکه «معین‌الوزاره» با سفارت‌آلمان تمـاس گرفت ووزیر مختارآلمان را درآنجا یافت. «پرنس رویس» بمناسبت سالگرد تولد قنسول «لیتن» یك‌میهمانی خصوصی ترتیب داده بودکـه تنی چند از اعضای سفارتخانه درآن شرکت داشتند، اما تا آن لحظـه

درباره حرکت سالدات‌های روس خبری دریافت نکرده بود . بدین جهت همینکه «معین‌الوزاره» خدا حافظی کرد ومکالمه تلفنی قطع شد «رویس» رنگ باخته وهراسان به اتاق پذیرائی بازگشت وهمکاران‌خود را ازقضایا مطلع ساخت .

جشن متوقف شد. دیپلماتهای آلمانی دراتاق‌کار وزیرمختار گرد آمدند واقداماتی که میبایستی درآن لحظات بحرانی انجام شود مورد بررسی قرارگرفت .

«رویس گفت :

ـ اگر روسها تهران را تصرف کنند قبل ازهمه‌بسراغ ماخواهند آمد وبه احتمال بسیارسفارتخانه را اشغال میکنند تا اسناد و مدارك و دفاتر رمز ما را بدست‌آورند. بنا براین کلیه اسنادی‌را که ممکن‌است درصورت بروزحادثه بدست دشمن بیفتد باید ازبین برد . . . ازآقای «زومر» وآقای «لیتن» خواهش میکنم این وظیفه را تقبل‌کنند .

همینوقت اطلاع دادندکه تنی چند از وکلای مجلس برای ملاقات وزیر مختار به سفارتخانه مراجعه کرده‌اند . « پرنس رویس » ساعتش را نگاه‌کرد. یکساعت ازنیمه شب میگذشت .

«زومر» و«لیتن» به‌اطاق بایگانی‌ومرموزات رفتندوسایردیپلماتها نیز هرکدام با ماموریتی خارج شدند و «رویس» میهمانان خود را پذیرفت . آنها شش نفر ازوکلای « دمکرات » بودندکه از کاخ ابیض می‌آمدند وبانگرانی بسیارمیخواستندبدانند سفارت‌آلمان درقبال‌تهاجم روسها چه میگوید وچه خواهدکرد؟ یکی ازوکلا گفت :

ـ ما الان خدمت آقای «مستوفی» بودیم ... ایشان ازچندطریق

اقدام کرده ومی کوشد علت حرکت قوای روس وهدف آنها را تحقیق کند . معهذا مسلم است که اگر روسها واقعا خیال اعزام قوا وتصرف تهران راداشته باشند دولت ایران قوه کافی برای حفظ پایتخت و مقابله باسپاه روسیه را ندارد مگر آنکه بهاقدام سریع وموثری ازطرف دولت امپراطوری آلمان مستظهر ومطمئن باشد . . .

«رویس» تاملی کرد وگفت :

ـ ماازهیچگونه کمکی به دولت و ملت ایران مضایقه نداریم ، اما آقایان مسبوقند کهما در ایران قوای مسلح نداریم و علتش اینست کهدولت ایران از ابتدای جنگ کنونی سیاست بیطرفی اتخاذ کرده و دولت امپراطوری آلمان پیوسته این بیطرفی را محترم شمردهودرحفظ مبانی آن ساعی بودهاست . درحالیکه دولت تزاری ازمدتها قبل قوا به ایران وارد کرده و مثل متفق جنوبی خود هیچوقت مقید به رعایت اساس بیطرفی ایران نبوده . . . بعلاوه روسیه همسایه دیوار به دیوار ایران است و هروقت اراده کند بسهولت میتواند قوای خود را از ایران ببرد یا قوای تازه وارد ایران کند ولی همچو کاری برای دولت آلمان مطلقاً میسر نیست . . بعقیده من اگر روسها قصدتصرف تهرانرا داشته باشند بهترین کار آنست که دولت ایران پایتخت را به نقطه دیگری مثل اصفهان تغییردهد و ازهمه عشایر و طوایف و سایر طبقات وصنوف دعوت به قیام وجهاد کند . در آنصورت ما میتوانیم پول و سلاح دراختیارایرانیان قراردهیم کهاز مملکت خودشان دفاع کنند !

بدنبال این مذاکرات قرارشد نظریات وزیر مختار آلمان در جلسه فراکسیون دمکرات مطرح شود و «پرنس رویس» نیز شخصا با

رئیس‌الوزراء وارد گفت و گو شده متفقاً راه حلی برای مقابلـه باتهاجم قوای‌روس پیدا کنند .

روز بعد ـ جمعه بیست‌وچهارم ماه رمضان ـ تهـران دستخوش اضطراب والتهاب شدیدی بود . شایعه حرکت قـوای روس بـطرف پایتخت دهان به دهان میگشت ودرمیان مردم وحشت‌می‌آفرید . اهالی درحالت بلاتکلیفی به اینجا و آنجا مراجعه میکردند تـا بـلکه خبری بگیرند واز تصمیم دولت‌و مجلس آگـاه شوند . درمیدان بهارستان ، اطراف ارك ، مقابل سفارت آلمان و مـنازل رجال اجتماعاتی بچشم میرسیدو بنظر می‌آمد که‌هر گاه این‌سرگردانی ادامه پیدا کند زمینه‌یك بلوای بزرك فراهم خواهدشد .

«مستوفی الممالك »که حوالی سپیده دم بمنظور عرض‌گزارش از کاخ گلستان به کاخ صاحبقرانیه رفته بود پس از مراجعت به شهر ، جمعی از رجال و اعاظم قوم را برای تشکیل جلسه و مشاوره در باب اوضاع روز به کاخ گلستان فراخواند . درین جلسه گفت‌و گو شد که قبل ازهرچیز لازم است برای تسکین واسکات عامه اقدامی بعمل آیدو دراجرای این مقصود به اهالی اخطارشد که در صحن مسجد سپهسالار اجتماع کرده منتظر تصمیم و اقدام دولت باشند .

بدینسان ، درحالیکه اهالی دسته دسته بـه مسجد سپهسالار روی برده درآنجا اجتماع عظیمی ترتیب داده بودند و نطقهای مهیج ایراد میکردند مذاکرات کاخ‌گلستان نیز جریان‌داشت و ازطرف‌دیگر دولت بوسیله میرزا حسین خان معین الوزاره تلاش دیپلماسی خود را ادامه میداد تابلکه ازینطریق بربحران غلبه پیداکند .

دراینحال ، دیپلمات‌های خارجی مقیم‌تهران نیز بیکار نبودنــد و بنوبه خود برای تحصیل آخرین اخبار وتعیین‌خط مشی وسیاست‌خود درقبال‌حادثه‌یی که‌احتمال داشت اوضاع‌سیاسی ایران را دگرگون‌سازد تلاش‌میکردند. این فعالیت بیش‌ازهرجادرسفارت‌آلمان‌بچشم‌میخورد . زیرا یقین‌حاصل بود که‌هرگاه روسها وارد پایتخت شوند اقدام‌بتصرف سفارتخانه وضبط اسناد و توقیف و تبعید دیپلماتهای آلمانی ونیزاتباع آلمان خواهند کرد . از همینرو «پرنس‌رویس» وزیر مختار آلمان که شب‌گذشته راتاصبح بیدارمانده وبعد ازمذاکرات باوکلای مجلس بــه ترتیب‌با روسای‌ژاندارمری و سفیر عثمانی و دیپلماتهای اتریشی‌ملاقات وگفت‌وگو کرده بود ، اول آفتاب به‌دیدار « جوهن لورنس کالدول» وزیر مختار آمریکا شتافت و درخواست‌کرد درصورتیکه روسها وارد تهران شدند به اعضای‌سفارت‌آلمان پناهندگی داده وحفظ‌حقوق اتباع آلمان را درایران تکفل‌کند .

«کالدول»درخواست وزیر مختار آلمــان راپذیرفت و تــوصیه کرد برای جلوگیری ازتهاجم سربازان روس به محل سفارت آلمان بمحض آنکه روسها به‌پشت دروازه تهران رسیدندپرچم‌آمریکابرفراز عمارت سفارت آلمان نصب شود و مستر «بادر» عضو هیات نمایندگی امریکا درایران رسما درسفارت‌آلمان‌حضوریافته وظایفی‌راکه ازلحاظ حفظ‌حقوق‌ومنافع‌اتباع‌آلمان‌برعهده‌سفارت امریکا قرار میگرفت تقبل کند. هیجان وتلاش تاشامگاه درتهران ادامه‌داشت و عاقبت ، بااعلام ایــن خبر که سربازان روس به قزوین باز گشته‌اند ، پایتخت آرامش خودرا باز یافت .

«مستوفی» پس از آنکه گزارش عقب نشینی قوای روسیه را به اطلاع شاه رسانید برای استراحت بخانه رفت. بیست و چهار ساعت تلاش توام با اضطراب زخم معده اورا بشدت تحریك کرده بود، معهذا ناراحتی او بیشتر بواسطه وقایعی بود که ظاهرا منتفی بنظر میرسید ولی مرد کهنه کار سیاست میدانست که آن حوادث را باید بعنوان اخطار و تهدیدی از طرف متفقین تلقی کرد. اطلاعاتی که «کلنل ادوال» یکی از روسای ژاندارمری دراختیار دولت گذارده بود نشان میداد تعداد سالدات‌های روس که از قزوین به‌عزم تهران حرکت کرده بودند بیش از هزارنفر نبوده است. «مستوفی» یقین داشت که هرگاه دولت روسیه جدا قصد حمله به تهران و تصرف پایتخت را داشته باشدهرگز باهزارنفر دست به چنین اقدامی نمی‌زند و با این مقدمات نتیجه میگرفت که روسها خواسته‌اند در نخستین روزهای زمامداری وی احتمال حمله به تهران راباچنان مانوری گوشزد کنند.

این اندیشه مانع از آن میشد که «مستوفی» مانند دیگران حرکت سالدات‌های روسی را بطرف تهران جدی بگیرد وبازگشت آنها را یك پیروزی سیاسی برای دولت ایران تلقی کند. او نگران روزی بود که روسها تهدید خود را بطور جدی اعمال کنند وهمانند زمانی که درباره عزل و اخراج مستشاران امریکائی به‌دولت ایران اولتیماتوم دادند، واقعا دست به‌اعزام قوا بزنند!

درهمین حال گزارشهایی از بوشهر میرسید که حکایت از تهاجم نیروی انگلیس داشت ومزید برنگرانی بود.



احمد شاه قاجار، محمد حسن‌میرزا ولیعهد، مستوفی الممالك و جمعی از رجال و درباریان

ازینرو ، احمدشاه ضمن گفت وگوئی با « مستوفی » تاکید کردکه هر چه زودتر کابینه خودرا تشکیل دهد .

مستوفی دوبار در جلساتی که‌با شرکت تنی‌چند از رجال در حضور شاه‌تشکیل شده‌بود پیرامون ترکیب دولت جدید به مشاوره پرداخت وسرانجام روز سه‌شنبه‌پنجم شوال۱۳۳۳ (هفدهم اوت۱۹۱۵) وزرای خودرا در کاخ صاحبقرانیه بحضورشاه معرفی کرد :

رئیس‌الوزراء و وزیرداخله ـ مستوفی الممالك «حسن مستوفی»

وزیرجنگ ـ سپهدار اعظم «محمدولی‌خان خلعت‌بری»

وزیر عدلیه ـ پرنس علاءالسلطنه « محمد علی‌خان »

وزیر مالیه ـ وثوق‌الدوله «حسن وثوق »

وزیر امور خارجه ـ محتشم السلطنه «حسن اسفندیاری »

وزیر پست‌وتلگراف ـ مستشارالدوله « صادق صادق »

وزیر معارف و اوقاف ـ حکیم‌الملک « ابراهیم حکیمی »
وزیر تجارت وفوائد عامه ـ شهاب‌الدوله «اسدالله‌میـرزا شمس ملک‌آرا »

«مستوفی» که حساسیت موقع رادرك میکرد برای آنکه اعتماد متفقین راجلب کند ودرمقام عمـل با کار شکنی و مخالفـت سیاست خارجی روبرو نباشد بعضی از پست‌های کابینه رابه رجالی سپرده بود که‌با روس وانگلیس روابط دوستانه داشتند . معهذاوزرای‌مختارروس وانگلیس که‌همچنان‌خواستار معاودت « عین‌الدوله» بـودند علـیرغم انعطافی که«مستوفی» بخرج داده بودنظر خوشی نسبت به دولت‌جدید ابراز نمی‌کردند ، چنانکه وقتی «محمد ولیخان سپهدار اعظم» بعد از شرکت درمراسم معرفی کابینه ، تغییر عقیده داد و از عـضویت دولت استنکاف ورزید ، گفته شد «اورینوف » مترجـم سفارت روس از وی خواهش کرده است که ازهمکاری بادولت جدید چشم بپوشد .

«مستوفی » برای‌آنکه سپهداررا از تصمیم خـود منصرف کند روز چهارشنبه ششم شوال درمنزل «سردار کبیر» بـرادر سپهـدار اورا ملاقات کرد ولی مذاکرات طولانی آنهاکه تا نزدیك ظهر طول‌کشید بجایی نرسید وحدود ظهر «مستوفی» بناگزیر اعضای‌دولت رابه‌مجلس معرفی‌کرد و اظهارداشت که‌وزیر جنك نیز ظرف دو روز آینده معین خواهد شد . چهارده‌روز بعد ، بالاخره «سپهدار » وزارت جنگ رادر کابینه «مستوفی » پذیرفت وبه مجلس شورای ملی معرفی شد .

هیاهو در سکوت

قیافه عمومی دولتی که «مستوفی الممالك» به مجلس معرفی کرد برای «دمکرات» ها مایوس کننده بود. «مستوفی» در مذاکرات خود بازعمای فراکسیون دموکرات نیزاین نکته‌را بتاکیدیادآورمیشد که‌دولت وی بامحظورات جدی روبروست و مصالح مملکت اقتضا میکند ازهر گونه حرکتی که بهانه بدست‌متفقین‌بدهد خودداری شود، سهل‌است که‌میبایستی دولت‌ایران برای جلوگیری ازپیشامدهای ناگوار درجلب اعتماد روس وانگلیس بکوشد.

منطق «مستوفی» قانع کننده وغیر قابل‌انکار بود. معهذا زعمای حزب دموکرات نمی‌توانستند از چنان سیاستی تبعیت کنند، زیرا مماشات باروس و انگلیس و سپردن میدان بدست مخالفان سیاست آلمان نه فقط حیثیت سیاسی ایشانرا بباد میداد و پایگاهی را که در افکارعمومی بدست آورده بودند متزلزل می‌ساخت بلکه‌احتمال داشت کارشانرا به حبس‌و تبعید بکشاند.

آنها می‌دانستند یکی از مقاصد عمده متفقین در ایران تعطیل پارلمان و توقیف جراید وانحلال احزاب سیاسی است و بمحض‌آنکه

توازن سیاسی بنفع روس وانگلیس و بضرر آلمان بهم بخورد فاتحه پارلمان واحزاب ومطبوعات خوانده خواهد شد.

ازینرو ، حزب دموکرات تصمیم گرفت درحالیکه به طرفداری اصولی از کابینه «مستوفی» ادامه‌میداد، فعالیت‌های خودرا برضد روس وانگلیس تشدید کند و محض آنکه‌برای دولت‌محظوری ایجادنشود و نیزعکس‌العمل خشونت‌آمیز متفقین را برنیانگیزد ، قرار شد که این اقدامات مخفیانه صورت گیرد . برای این منظور دردرجه اول لازم‌بود که میان کمیته‌مرکزی حزب دمکرات وکمیته‌های ولایات رمزی‌برقرار شود وارتباطات بوسیله‌رمز صورت بگیرد .

کمیته مرکزی بسرعت کتابچه های رمز را آماده ساخت و از میان افراد زبده و مورد اعتماد حزب ، تنی چند برگزیده شدند که بعنوان سرکشی به تشکیلات حزبی هر کدام بطرفی حرکت کنند و دستورات پنهانی کمیته مرکزی را بدست مسئولین ولایات رسانیده، دفترچه رمز رابرایشان توضیح دهند و تادستور ثانوی درمحل باقی بمانند .

این فعالیت پنهانی که در پاره‌یی نقاط با همکاری مامورین آلمانی‌صورت می‌گرفت بزودی آثار خودرا ظاهر ساخت. دربوشهر، لشگر کشی انگلیسها با مقاومت دلیرانه طوایف تنگستانی روبرو شد و گزارشهایی که به تهران می‌رسید از مصادمات پیاپی و جدال خونین در نخلستان ها و ریگزارهای ساحلی حکایت داشت .

در اصفهان مستر« گراهام » کنسول انگلیس در حالیکه با یک محافظ هندی از گردش روزانه مراجعت می‌کرد هدف گلوله قرار

گرفت. رئیس ژاندارمری اصفهان، شرح این واقعه‌را چنین گزارش میداد:

«تلگراف فوری ـ از اصفهان به تهران دوم سپتامبر ۱۹۱۵ ساعت هفت صبح کلنل ادوال ، تهران.

«امروز صبح در ساعت پنج و چهل و پنجدقیقه ، هنگامی که قونسول انگلیس با یکنفر سوارهندی ازگردش سواره مراجعت میکرد یکنفر سوء قصدی بوی نموده قنسول مشارالیه بواسطه ضرب دو گلوله اندکی مجروح وهندی مقتول می‌شود. فورا باتلفن به‌اینجانب خبررسید وبعد از بیست‌و پنج دقیقه خود به محل رفته شروع به‌تحقیقات نمودم. مقصرهنوزپیدا نشده لکن علامات او را ازقنسول وعملجاتی که‌درمحل حاضر بوده‌بدست‌آورده فورا مشارالیه را به‌نظمیه آوردند .

«پس‌از آن به‌ملاقات قونسول انگلیس رفته وی را تبریك گفتم که حیات خود را نجات داده و کاملا ازجراحت وارده بوی و کشته شدن یکنفر هندی اظهار تاسف وتکدر نمودم . چون قونسول معزی‌الیه‌برای همراهی ویس قونسول‌ازمنزلش به قونسولگری تقاضای اسکورت‌نمود لذااورا با کالسکه خود به قونسولگری آورده یقین‌دارم این حادثه نتیجه پروپاکاندهای سخت زهرآگینی است که بعضی‌ها در این‌ایام اخیر برضدقنسول و بریستول که‌تازه آمده نموده‌اند ، خواه‌به علت مسئله بوشهر و خواه مخصوصا بـرای اینکه میگـویند انگلیسها پول زیادی میدهند که بختیاری واشخاص بانفوذ دیگر رابطرف خود جلب نمایند . اینجانب حتم‌دارم که بواسطه این پروپاکاند افکاربرعلیه انگلیسهاست . قونسول انگلیس رادر حضور قونسول روس چند روز قبل مطلع ساختم وازآنها خواهش کردم که فکری برای‌این کاربنمایند

گارد شهر را زیاد نمودم . گشتی فوق‌العاده شب‌و روز در اطراف قونسولگری مامور کردم و یکدسته سوار‌ه نظام برای ذخیره در شهر نگاهداشتم . برای این اقدامات قونسول انگلیس وقونسول روس شفاها اظهار تشکر نمودند ـ چلسترم » .

درکرمانشاه ، فعالیت‌های عوامل طرفدار آلمان که بوسیله مامور چیره‌دست ومتهوری چون «شونمان» رهبری میشدند، دیپلماسی روس وانگلیس را به کلی بی‌اثر ساخته بود چندانکه هرچندروز یکبار یادداشت اعتراضی نسبت به‌اقدامات «شونمان» واوضاع غرب ازطرف سفارتخانه‌های روس وانگلیس به‌وزارت امور خارجه میرسید و دولت ایران مراتب را به سفارت آلمان منعکس می کرد . بر اثر این اعتراضات عاقبت‌نیز سفارت آلمان‌مجبورشد عنوان رسمی«شونمان» راملغی کند ولی «شونمان» همچنان به فعالیت‌های خود ادامه میداد و درنتیجه اقدامات وی جبهه متحدی از سران طوایف و عشایر بوجود آمد که موضوع اتحاد ونظریات ومقاصد خود راطی تلگرافی به‌تهران منعکس کردند :

«توسط‌حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزراء دامت شوکته .

«به‌خاکپای‌فلك‌فرسای‌اعلیحضرت‌قویشوکت‌همایونی‌اروا‌حنافداه‌ـ کپیه مجلس شورای‌ملی‌و روزنامه بامداد روشن وستاره‌ایرانونوبهارـ تاریکی‌آفاق سیاست‌ایران ووخامت مقدرات‌آتیه‌آن‌امروزهرایرانی‌راازیك‌آتیه‌ننگ‌آمیز تهدید می کند و هروطن پرست‌را ازوقوع یك‌پیشامد اسف‌انگیزخبر میدهدکه تمامی‌ایرانیان ازتصورآن‌متزلزل ومنقلبند. اگر بتمامی ممالك محروسه انعطاف نظرشود نقطه‌یی‌خالی‌از اغتشاش و

دهکده‌ای عاری از انقلاب دیده نمی‌شود واگـر بنظر تحقیق مـلاحظه گردد دامن زن این آتش بیداد تنها ایادی اجانب است که دائما سلسله جنبان فتنه و فساد بوده بلاد و امصار ایـرانی پـایمال اعمال‌احتراص‌کارانه‌بیگانگان، اهـالی بدبخت دستخوش قتل و غـارت وتحریکات تجاوز کارانه آنها گردیده بیطرفی دولت را اسم بی مسمائی فرض کرده محترم نمی‌شمارند و حقوق مقدسه ایرانیان را قابل تـوجه ندانسته در اضمحلال‌آن می کوشند. ازآنجائی که ما جان نثاران‌دولت قویشوکت خود را در مقابل یك همچو مناظر هـولناك دیده‌ایـم ومضرات آنـرا مشاهده کرده‌ایم محض ملاحظه استقلال و حفظ آب وخاك ایران‌تمامی اختلافات عشایری و ملاحظات‌شخصی رافـدای ایـن مقصود علوی و نیت مقدس نموده بایك‌قلب منزه‌ازهرگونه‌آلایش شخصی درماهیدشت اجتماع نموده به‌حکمیت خدا و رسول معاهد ومتحد شدیم که تاآخرین نفس خود را در راه اجرای مقاصد خودکه عبارت‌از حفظ وطن‌وقطع ایادی متجاوزه اجانب و تقویت دولت جاوید آیت است از هیچگونه اقدامات مادی‌ومعنوی‌دریغ‌ننموده درفرمانبرداری‌شهریارمحبوب خود ازجان و دل حاضرباشیم و به‌استظهارمراحم بی‌پایان ملوکانه‌ازخاکپای همایونی استرحام می‌نمائیم که خاطر خطیر شاهانه زیاده براین تجویز نفرمایندکه ایرانیان‌سلسله رقیت‌اجانب رابا پای توانا و چشم بینابگردن گیرند و مادام الحیات درشکنجه ظالمانه آنها مقید شوند.

«شهر بارا،»همتی!اعلیحضرتا، رافتی! پیمانه صبروتحمل‌ایرانیان لبریز شد . روس وانگلیس تاکی وطن مارا مضروب خیام خود قـرار دهند؟ مقدسات آئین را تا چند تحقیر خـواهندکـرد؟ اجانب چرا در

مملکت ما اقدامـات مستقیمانه میکنند و مـا را بجان همدیگر انداخته بمقصود خود نائل میشوند؟ اعلیحضرتا، ما هنوز زنده‌ایم ودر حمایت وطن در بذل جان و مال افتخار داریم. احتشام الممالك حاکم کرند- سردار نصرت‌حاکم کلهر -سردارناصر رئیس سنجابی - سردار مقتدر سنجابی -سردار اقبال کلهر -غلامعلی‌حاکم‌گوران- سالار ظفرسنجابی سالار مقتدر سنجابی - سالار افخم‌رئیس کرند- نصرت لشکر احمدوند شهاب‌الایاله رئیس احمدوند - صفرخان‌گوران- قنبر سلطان گوران.»

براثر این اتحاد «شونمان» قدرت نامحدودی در غـرب ایـران بهمرسانید و بی‌آنکه از لحاظ سیاسی مسؤولیتی داشته بـاشدبصورت حکمران واقعی منطقه‌کرمانشاه‌وکردستان ، در آن خطه به فعالیت‌های خود ادامه میداد .

وزرای‌مختارروس‌وانگلیس که‌سخت نگران فعالیت‌ها واقدامات «شونمان» بودند تصمیم‌گرفتند سنگرهایی راکـه در آن ناحیه از دست داده بودند دوباره تصاحب‌کنند و از قدرت و نفوذ دیپلماسی‌آلمان در چنان منطقه حساسی بکاهند.

این مقصود مستلزم آن بودکه قبل از هـرچیز کنسولگری روس و انگلیس‌درکرمانشاه دائر شود و دیپلماتهای دوکشور کـه«شونمان» آنها را وادار به ترك‌کرمانشاه‌کرده بود به‌محل ماموریت خـود بـاز گردند.

از همینرو به هر دوکنسول که در همدان اقامت داشتند دستور داده شد متفقا وسایل بازگشت خود را فـراهم ساخته هر چـه زودتـر کنسولگری روس و انگلیس را درکرمانشاه مفتوح و مخصوصا برای

خنثی کردن فعالیت‌های «شونمان» اقدام کنند.

در اجرای این دستور، کنسول روس و کنسول انگلیس درحالیکه گروهی محافظ مسلح مرکب از هفتاد قزاق روس و سی تن سوار ایرانی آنها را همراهی می کردند روانه کرمانشاه شدند. اما بمحض آنکه از دروازه همدان خارج شدند، کمیته دموکرات بوسیله تلگراف رمز «شونمان» را از حرکت آنها باخبر ساخت و او نیز با چند صدسوار به استقبال رقبا شتافت.

کنسول روس و کنسول انگلیس بقصد استراحت در «کنگاور» اطراق کرده بودند که «شونمان» بالای سرشان ظاهر شد و با سواران مسلح خود شهر را در محاصره گرفت.

پس از آنکه تفنگچیان کرد در اطراف شهر مستقر گشتند، «شونمان» برای حاکم کنگاور پیغام فرستاد و تسلیم دو کنسول را خواستار شد. حاکم کنگاور با نگرانی موضوع را به اطلاع کنسول روس و کنسول انگلیس رسانید. دو کنسول بعد ازمشاوره کوتاهی به قزاقها و تفنگچیانی که همراه آورده بودند دستور مقاومت دادند و چیزی نگذشت که تیراندازی بین طرفین شروع شد.

افراد تحت فرمان «شونمان» گذشته از آنکه خود اهل منطقه و آشنا به اوضاع محل بودند ارتفاعات اطراف شهر را تحت اختیار داشتند و از درون سنگرهای خود میتوانستند به روی شهر که زیر پای آنها قرار داشت آتش بگشایند. نتیجه آنکه بزودی وحشت بر اهل شهر مستولی شد و مردم که خودرا درمعرض خطر می‌دیدند به علماء وریش سفیدان محل متوسل شدند و آنها نیز حاکم شهر را تحت فشار قرار داده وادار

ساختند برای ترك مخاصمه و قطع تیر اندازی اقدام کند.

پس از سه‌ساعت که تیراندازی ادامــه داشت و در داخـل شهر تلفات و خساراتی ببار آورده‌بود، حاکم کنگاور توانست کنسول‌روس و کنسول انگلیس را متقاعد کند که از مقاومت در مقابل‌حریف طرفی نخواهند بست و هرچه زمان بگذرد وضع آنها و خیمتر خواهد شد. چه آنکه احتمال دارد اهالی شهر برای نجات خودشان علیه هـر دو کنسول سر به شورش بردارند و خطری متوجه آنها شود که جبرانش آسان نباشد.

در نتیجه این مذاکرات ، دودیپلمات روس و انگلیس موافقت کردند در صورتی که به آنها تامین داده‌شود از ادامه مسافرت صرفنظر کرده به همدان بازگردند . حاکم کنگاور نیز بلافاصله یادداشتی برای «شونمان» نوشت و بوسیله جمعی ازریش سفیدان و معتمدین‌اهالی‌نزد وی ارسال داشت.ضمن یادداشت‌به «شونمان»پیشنهادمیشد راه‌بازگشت کنسول روس و کنسول انگلیس را بازکند تا آنها بتوانند با همراهان خود به همدان مراجعت‌کنند و در عین حال تضمین‌کند کـه در هنگام مراجعت، از طرف سواران‌وی بایشان تهاجم و تعرض نخواهد شد.

ریش سفیدهای شهر که بملاقات «شونمان» رفته بودند در عین حال او را متوجه ساختند که ادامه این ماجری عواقب خـوشی بـرای دیپلماسی آلمان دربر نخواهـد داشت و همـانقدرکـه کنسول روس و کنسول انگلیس از نیمه راه به‌همدان بازگردند چـه ازلحاظ شخص وی و چـه از لحاظ دولـت متبوعش پیروزی بزرگی‌محسوب خواهد شد.

«شونمان» این پیشنهاد را پذیرفت و افراد خود را از سر راه برداشت تا دو کنسول بتوانند از کنگاور به همدان مراجعت کنند.

این حادثه ، در تهران هیجان عظیمی برانگیخت. وزرای مختار روس و انگلیس شدیدا دولت ایران را تحت فشارگذاردند و پاره‌یی مطبوعات بعنوان اینکه «شونمان» اصول بیطرفی ایران را نقض کرده است و ماجراجوئی‌های او مخاطراتی برای ایران بوجودخواهدآورد حملات‌شدیدی به دیپلماسی آلمان درایران آغاز کردند. بطوری که سفارت آلمان ناگزیر شد یك بیانیه رسمی در خصوص وقایع کرمانشاه انتشار دهد:

«بیست ونهم اوت ۱۹۱۵

«هفدهم شوال ۱۳۳۳

«اخیرا شایعاتی درشهر انتشاریافت مبنی بر اینکه مسیوشونمان قونسول آلمان بیطرفی‌ایران را ملحوظ ننموده و درکنگاور به‌قونسول های روس و انگلیس حمله‌کرده است. برای رفع اشتباه و اثبات اینکه حمله از طرف قونسول آلمان شروع نشده مفاد راپرت صحیحی که درین موضوع رسیده است ذیلا نقل‌می‌شود:

«دیروز که چهاردهم‌شوال‌بود علی‌الصباح به‌حوالی کنگاوروارد شدیم.ازداخل‌شهردفعتا قونسول روس‌وانگلیس‌مرا درروی‌تپه زیربیرق دولت‌متبوعه خوددیده وبادوربین‌مراشخصا شناختندوفورا بتوسط‌هفتاد نفرقزاق وقریب سی‌نفر از ایرانیان مسلح‌که نزد آنها جمع بودندبنای شلیك سخت را بطرف ماگذاشته طبعا سواران من هم‌جواب شلیك‌آنها

را داده و در مدت سه ساعت به محاصره کنگاور و گرفتن سنگرهای لازم موفق شدیم به طوری که راه فراری برای آنها نمانده بود . در آن موقع فرستاده مخصوص از طرف حاکم نزد من آمده تقاضای سه‌ساعت مهلت نمود که راه طرف همدان را باز نموده و به قونسول‌های مزبور تامین بدهم که بسمت همدان بروند . نظر به اینکه مقصود اینجانب اتلاف نفس نبود خواهش حکومت را قبول کرده و راه همدان را باز نمودم »

با این بیانیه ، سفارت آلمان‌می‌خواست مسئولیت حادثه‌کنگاور را از عهده «شونمان» ساقط کند ولی اقدام گستاخانه دیپلمات آلمانی چنان‌عکس‌العملی راموجب شده بود که‌بیانیه‌چند سطری سفارت آلمان چیزی از اهمیت موضوع نمی‌کاست. اقدام «شونمان» نه فقط اعتراض شدید روس و انگلیس را برانگیخته بود بلکه در روابط ایران و آلمان نیز آثار نامطلوبی‌برجای‌گذارده‌بود . چه آنکه دولت‌ایران نمیتوانست قشون‌کشی یك دیپلمات بیگانه را در داخل مملکت نادیده بگیرد . بخصوص که این ماجری، فرصتی برای محافل و عوامل مخالف‌فراهم آورده بود تا عملیات مامورین آلمان ، خصوصا بهره برداری ایشانرا از احساسات و عواطف مذهبی مردم ، عنوان یك سلسله تبلیغات برضد دیپلماسی آلمان قرار دهند .

برای خنثی کردن‌این‌تبلیغات وتوجه دادن دولت ایران به‌نتایجی که ممکن بود از اقدامات و تحریکات ضد آلمانی متوجه ایران شود «پرنس‌رویس» وزیر مختار آلمان با روزنامه «عصر جدید» مصاحبه‌یی ترتیب داد.

مصاحبه با وزیر مختار آلمان

«ملاقاتی که پریروز مدیر ما ازنواب مستطاب والاپرنس رویس وزیر مختار دولت امپراطوری نمود، نه فقط سوء تفاهمی را که اخیرا حاصل‌شده بودبکلی مرتفع کردبلکه راجع‌بموقعیت سفارت‌امپراطوری آلمان و پیش‌آمدهای اخیر از قبیل وقایـع کرمانشاهان و غیره نسبتا مطالب راروشن نموده وروبهمرفته مذاکرات دراین باب اینطورنتیجه بخشید که درموقعیکه همسایگان ما ازدیرگاهی طرق مخابرات را ازهر طرف بروی سفارت امپراطوری بسته و فقط همین یك راه‌کرمانشاهان بازبوده‌است بنابراین نمی‌توان اقلا سفارت امپراطوری راملامت نمود از اینکه برای بازنگاهداشتن این راه‌که فقط وسیله مخابرات با دولت متبوعه اوست اقدامات وتشبثات لازمه بعمل بیاورد.

«امتحانات وتجربیات‌گذشته دربوشهروآذربایجان می‌نمایاند و قونسول‌آلمان درکرمانشاه هم این نکته را بسفارت امپراطوری متذکر گردیده است که‌ورود قونسول روس وانگلیس نتیجه‌اش اقدامات بـر خلاف قونسول‌آلمان درکرمانشاهان‌خواهدشد وباین مناسبت قونسول مزبور بحکم دفاع جلوگیری از ورود آنها را لازم دانسته و نتیجه‌اش اقداماتی شدکه همه می‌دانیم. بعقیده مدیرماصرفنظرازمسئله‌کرمانشاهان که نظربه اهمیتی که بمناسبت راه‌مخابره باآلمان دارد واین دلائل‌آن‌را شاید قابل دفاع می‌کند مسائل دیگرازقبیل اقدامات مامورین آلمان در قائنات وکرمان وغیره رامثل آورده و در ضمن سئوال کردندکـه‌آیا این خوبست‌که بعضی از مامورین آلمان باین درجه از سادگی اهالی

استفاده نمایند؟ چنانچه قونسول آلمان در کرمان بورود خود روضه‌خوانی نموده ومردم را دورخود جمع میکند.

«مسیو لیتن قنسول آلمان در تبریز که فعلا بسمت درگمانی در تهران هستند ودراین ملاقات حضور داشتند گفتند بموجب اطلاعاتی که به سفارت امپراطوری رسیده است روضه خوانی را قونسول نکرده بلکه موسس سایرین بوده‌اند ولی روضه‌خوانی در همان خانه بوده که قونسول توقف نموده‌است. دراینجا نواب مستطاب والا پرنس رویس افزودند که من اساسا این نظریه شمارا تصدیق می‌کنم که ازسادگی اهالی استفاده کردن غلط است ولی این مسئله راهم شما باید بدانید که این اقدامات فقط یکنوع اقدامات محلی است که مامورین برحسب سلیقه خود وبرحسب پیش آمد وقت می‌کنند چنانچه روسها نیز در موقع گرفتن «پرزمیشل» و غیره چقدر جشن‌ها در خراسان وسایر نقاط گرفتند بلکه این نوع اقدامات کلا بدون اطلاع سفارت امپراطوری آلمانست، سفارت آلمان باین مامورین خود که دولت ایران هنوز آنهارا برای ممنون داشتن سایرین بسمت قونسولی نشناخته‌است نمی‌تواند تلگرافات رمز مخابره کند زیرا تلگرافخانه نمی‌پذیرد وبرای هرمطلب جزئی هم نمی‌توان دستورالعمل داد. این است که بعضی از اقدامات محلی ممکن است اثرات سوء برآنها مترتب شود وبعلاوه دراینجا مسیو «لیتن» گفتند که تصور کنید تلگرافی هم ازسفارت بفرستند درصورتیکه ما بتجربه می‌بینیم تلگرافات ما قبل ازآنکه بما بدهند بسایرین نشان میدهند و مفاد آنرا مردم درکوچه‌ها می دانند در این صورت نظر

بهمان سادگی که گفتید در اهالی هست اثرات سوء این تلگرافات بدتر خواهد بود.

«مسئله بی‌طرفی یا طرفیت یا بی طرفی متمایل بیکی از دو دسته متخاصم را مدیر ما مطرح نموده و عقیده داشتند که رویه‌ای را که عصر جدید نمی‌پسندد و همیشه تنقید کرده است رویه امروزی ایران است در همان حالیکه اهالی بلا اراده جمعی باینطرف و جمعی به آن طرف گرویده‌اند دولت ایران نتوانسته است به اتخاذ یکی ازاین سه شق مصمم شود. نواب مستطاب والاپرنس رویس این نظریه مدیرما را تمجید نموده و گفتند ایشان بخوبی مقصود این نظریه را که عصر جدید مکرر گفته است ملتفت شده‌اند وشاید کابینه شاهزاده عین‌الدوله هم همین نظریه را داشتند که بطوریکه درضمن عبارت قبلی مدیر ما گفته بود مصمم بحفظ بیطرفی ایران شده درعین حال ازهر دو تقاضا کنند که اراضی ایران را تخلیه نمایند وبا هر کدام که نپذیرفتند طرفیت پیدا کنند، ولی متاسفانه نه سابقه عملیات همسایگان درایران پذیرائی یکچنین تقاضائی راامیدواری میدهد ونه تحریکاتی که از آن ببعد بعمل آمد پیشرفت یکچنین مقصودی را تقویت میکند چیزی که هست فعلا ایشان نمی‌توانند بگویند که دولت ایران کدام شق را میتواند یا صلاح است که اتخاذ کند. ولی دراینکه این یکی از بهترین طرق تصفیه مسئله ایران قبل ازختم جنك است حرفی نیست واین‌را درضمن یادآوری کردند که سابق دراین‌باب مذاکره شده بود و ایشان اطلاع دادند که سفارت کبرای عثمانی تخلیه اراضی ایران راپس ازختم جنك رسما تعهد کرده است.

«از تنقیدات «عصر جدید» بهیچوجه آزرده نبودندبلکه بخوبی

میدیدند که عصر جدید در تلاشی که برای حفظ بیطرفی حقیقی خود می کند بسا دچار محظورات بزرگ مـی‌شود و از طرفی عقیده داشتند کـه ابلاغیه هـای آلمانی چنانچه دیده می‌شود غـالب ساده و بـی شاخ و برگ است و از ایـن جهت کمتر خـود را بمعرض تنقید جراید می آورند.

«مدیر مابرای آنکه مذاکرات بیشتر روشن شده و یکنوع نتیجه علمی گرفته باشند سئوالاتی چند روی کاغذ آورده ومایل بودند که جواب آنها برای اطلاع عامه بطبع برسد. یکی ازاین سئوالات که اغلبی شاید اینروزها در ایران از یکدیگر می‌نمایند این بود که آنچه می‌بینیم نتیجه عملیات انگلیسها دربوشهر درتبعید وتوقیف کردن قنسول آلمان و بعد عملیات قنسول آلمان درشیراز و تنگستان منجر به اشغال آن بندر می‌شود ونتیجه عملیات مامورین آلمان در قائنات منجـر باعزام قشون روس و انگلیس به حدود مشرق ایران ونتیجه عملیات طرفین در کـرمانشاهان منجر به اعزام قشون عثمانی و ازهمه بدتر آنکه قسمت اعظم این زد و خوردها را ایرانیها می کنند وتلفات را آنها میدهند ، پس آن نتیجه که از تمام این حوادث عاید ایران میشود چیست ؟ در جواب این سئوال اگرچه نواب مستطاب والاپرنس رویس بطور اختصار اشاره بوضعیت ایران قبل ازجنگ که حال یك دولت مستعمره را داشت نموده وگفتند در استرداد بوشهر یاسایر نقاط معلوم نیست که دولت امپراطوری آلمان همراهی نکند ولی بملاحظاتی بهتر دانستند که جواب مفصل این سئوال بعد ودرضمن یك یادداشتهائی داده‌شود که ممکن‌است درمقابل سئوال‌ها بنویسند وهم چنین جواب سئوال دیگر مدیر ما را از اینکه درخاتمـه

جنگ ممکن است دولت آلمان بقدری اشتغال در استرداد مستعمرات خود در افریقا و در سایر نقـاط ودر ضبط مستعمرات سایریـن داشته باشد که بفکر ایران نیافتد و ایران از اظهار حسیات خود فایده نبرده بلکه بیشتر متضرر و درمخاطره واقع شود؟ در همان حالیکه ازوجنات ایشان معلوم بودکه یکچنین خیالی را تصدیق وتائید نمی کنند در همان حال صلاح دانستندکه این جواب نیز بعدا داده شود. چیزی را که‌لازم می‌دانستند فعلاتوجه مقامات ذی‌نفع به‌آن معطوف‌شود مسئله کرمانشاهان و مجبوریتی است که سفارت امپراطوری آلمان وقنسول آلمان در آنجادرعملیات خود برای بازنگاهداشتن‌طریق منحصرمخابرات‌خویش حس می کنند».

* * *

فعالیت‌های ماموران‌آلمانی وحوادثی کـه در ولایات رخ میداد دیپلماسی متفقین را بشدت نگـران ساخته بود. وزرای مختار روس و انگلیس دستورالعمل‌های مشابهی ازپطروگراد ولندن دریافت میداشتند که تکلیف میکرد دولت‌ایران را برای اتخاذ سیاست یکطرفه و جلوگیری ازفعالیت آلمانی‌ها تحت فشار بگذارند. ازهمینرو «مارلینگ»و «فون اتر» برای‌ملاقات ومذاکرات محرمانه، ازشاه ایران وقت‌خواسته متفقا درقصر صاحبقرانیه بحضورشاه رسیدند و در اتاق دربسته‌نظریات دو دولت را در باره ایران بی‌پرده وصریح مطرح کردند .

لحـن «مارلینگ» و «فون اتر» نشان میداد کـه این مذاکـرات را بعنوان اتمام حجتی تلقی میکنند زیرا علیرغم نرمشی کـه «مستوفی-

الممالك» در دوران تازه زمامداری خود بخرج میدهد به او واکثریت اعضای کابینه‌اش اعتماد ندارند و همچنان معتقدندکـه دولت و مجلس ایران‌قویا تحت تاثیر دیپلماسی آلمان وعوامل‌طرفدار آلمان قراردارند. بنا براین هرگاه مذاکرات آنها با شاه ایران به نتیجه نرسد ودراوضاع ایران تغییری حاصل نشود لاعلاج ، دولتین روس وانگلیس درسیاست دوستانه خود نسبت به ایران تجدید نظرخواهند کرد .

احمد شاه کوشید نظریه وزرای مختار روس وانگلیس را نسبت به «مستوفی» تغییر دهـد وآندو را متقاعد سازدکـه درچنان شرایطـی هیچکس بهتراز«مستوفی» قادرنیست تعادل خارجی وامنیت داخلی‌ایران را حفظ کند ومانع‌ازفعالیت آلمانی‌ها وهوا خواهان سیاست‌آلمان‌شود که ازحمایت افکارعمومی برخوردارند . لکن سعی اوفایده نبخشید . «فون‌اتر» و «مارلینگ» تاکید داشتندکه مستوفی نه‌فقط شخصا نسبت‌به سیاست روس و انگلیس در ایـران نظرخوشی ندارد بلکـه دوستان و نزدیکان وی همگی ازعناصر طرفدارآلمانند وبا آنکـه محض رعایت حفظ ظاهـر بعضی از رجال متمایل به سیاست روس و انگلیس را بـه عضویت‌کابینه‌برگزیده است باطناً باهیچکدام روابط‌صمیمانه وصادقانه ندارد .

بدنبال این مقدمه «مارلینگ» و «فون‌اتر» پیشنهادات و نظریات دو دولت را مطرح کردند ومتذکرشدندکه درقبال این مذاکرات، تنهـا قول شاه وتعهد شخص او را نافذ ومعتبر میشناسند. آنها برروی ایـن نکته انگشت‌گذاردندکه دولت ایران ازلحاظ مالی وضع ناگواری‌دارد وپرداخت حقوق ژاندارم وقزاق متجاوزازچهارماه به‌تعویق افتاده است

درحالیکه دولت دیناری درخزانه ندارد !

اطلاعات دقیقی که وزرای‌مختارروس وانگلیس درباره‌مشکلات مالی دولت وتهی بودن خزانه دراختیار داشتند شاه را تکان داد . احمد شاه جریان مذاکرات محرمانه خود را با «مستوفی» بیاد می‌آورد که بر اثر اطلاع ازوضع ناگوار خزانه وتاخیرچند ماهه درپرداخت حقوق وتدارك آذوقه قزاقخانه وژاندارمری که تنها قوای مدافع موجودیت و امنیت کشور بشمارمیبودند، ناگزیر باگروگذاشتن قسمتی ازجواهرات سلطنتی برای استقراض ازتجارداخلی موافقت کرده بود ولی حتی ازین اقدام نتیجه‌یی بدست نیامده وپولی فراهم نشده بود .

«مارلینگ» درحالیکه چانه پوشیده از ریش خود را میخاراند به‌کنایه یادآورمیشدکه دولت ایران بیجهت به قرضه داخلی امید بسته است، چون صندوق تجار ایرانی هم وضعی بهتر از خزانه دولت ندارد ودر ایران پولی‌پیدا نمیشود مگرلیره‌های‌آلمانی که جیب و کیسه بعضی رجال را انباشته است وآنها نیز هرگز سر کیسه رابخاطرنجات دولت ومملکت شل نخواهندکرد !... وآنگاه بازدرخندی‌که برگوشه لبش نقش بسته بود از پشت عینك ذره بینی درقیافه‌گرفته و نومید شاه مینگریست .

بدنبال‌این ضربه فلج‌کننده،پیشنهادی که‌وزرای‌مختار انگلیس و روس درمورد امکان تادیه اعتباراتی ازطرف دو دولت واقدام به‌ایجاد وتجهیزقشون‌ایران عنوان میکردند، بیشترازپیش قدرت مباحثه ومجادله را از احمدشاه سلب میکرد واو را در حالیکه احساس حقارت وضعف روی شانه‌های‌گوشتالودش‌فشارمی آورد،اندیشناك‌ودرمانده‌به‌کنارپنجره

می‌کشانید تا بغضی را که راه برگلویش بسته بود مهار کند .

بازی وحشتناکی بود . پادشاه جوان با دستهای بسته میان دو حریف قویدست و کهنه‌کار ، درکار خود حیران مانده بود . چگونه ممکن بود اخطار آن دومرد راکه با «آس»های برنده روبروی اونشسته بودند نادیده بگیرد وچگونه میتوانست قول مساعد بدهد درشرایطی که آنطرف پنجره ، همه چیزتفاوت میکرد وملتی فارغ ازمشکلات دولت واسیر احساسات ، همچون آتشفشانی مستعد جوشیدن وخروشیدن ، چشم غره میرفت واو را ازهراقدامی که به مفهوم کنارآمدن با روس و انگلیس بود برحذرمیداشت.

سرانجام شاه وعده دادکه درباره روابط خارجی ایران بطور جدی با رئیس‌الوزراء مذاکره کند .

بلافاصله پس ازآنکه «فن‌اتر» و «مارلینگ» کاخ سلطنتی را ترک گفتند؛ «مستوفی» به دربارفرا خوانده‌شد وشاه او را ازجریان گفت و گوی خود با وزرای مختار روس وانگلیس مطلع ساخته خاطرنشان کردکه برای اجتناب ازوقایع ناگوار، بهتراست دولت روش مسالمت‌آمیزتری با متفقین درپیش بگیرد .

«مستوفی» همانروز شمه‌یی ازقضایا را برای «مستشارالدوله» که از وزرای مورد اعتماد وی بود وبا سفارت‌آلمان روابط دوستانه داشت درمیان نهاده گفت :

ـ متفقین ازپریشانی اوضاع مالی دولت وعقب افتادن مواجب وآذوقه قزاق وژاندارم مطلع شده ظاهرا تصمیم دارند ازینطریق ما را تحت فشاربگذارند... گوآنکه سیاست دولت به‌مقتضای مصالح‌مملکت

معین میشود ولی بهر تقدیر دولت ایران درین ایام بیشتربواسطه روابط خود با آلمان درمعرض بهانه جویی متفقین قرارمیگیرد وحال‌آنکه این دوستی تاکنون فایده‌یی بحال مانداشته است وما فقط صدمه‌آنرامتحمل شده‌ایم ... ما ازآلمان توقع نداریم برای حفظ حدود وثغور ایران در قبال تهدیدات متفقین قشون به‌مملکت ما واردکند ولی حداقل شاید در اینموقع دولت‌آلمان بتواند ازلحاظ مالی مساعدتی بما بکند... منتهی من نمیخواهم مستقیما تقاضایی‌کرده باشم یا جنبه رسمی بـه موضوع بدهم . چون اگر موضوع صورت علنی و رسمی پیدا کنـد مستمسك تازه‌یی بدست متفقین خواهد دادکه دولت ایران را به مراودات پنهانی با آلمان متهم‌کنند ... تصورمیکنم اگرشما بطور خصوصی و ازطرف خودتان درین باب مذاکره واستمزاجی بکنید خالی از فایده نخواهـد بـود .

«مستشارالدوله» برای‌آنکه موضوع جنبه خصوصی وغیررسمی خود را حفظ‌کند برآن شد تا از طریق «احمد علیخان» دبیر سفارت آلمان با سفارتخانه تماس برقرارکند و ازاحمد علیخان دعوت‌کرد او را درکاخ صاحبقرانیه ملاقات‌کند.

«احمدعلیخان» زیریك چادربزرگ‌که بانقش‌های شیروخورشید وحاشیه دوزی ظریف وزیبا درباغ صاحبقرانیه نصب شده بود«مستشار-الدوله» وزیرپست وتلگراف‌کابینه مستوفی را ملاقات‌کرد وپس ازچند دقیقه ، به پیشنهاد میزبان ازچادربیرون‌آمده زیرچنارهای بلند وپرشاخ وبرگ قصر به قدم زدن پرداختند . گفت وگوی دوستانه‌آندو طبعا بـه مسائل روزکشیده شد و«مستشارالدوله» گفت :

ـ غرضم ازیــن ملاقات همین بود کــه شما را بیشتر درجریــان حقایق اوضاع قراردهم ومختصری با هــم صحبت کنیم . چون اوضاع خیلی خیلی سخت است. انگلیسها فوق‌العاده برضد «مستوفی‌الممالك» میکوشند واگرچه وزیر مختار روس ، مسیو «فون‌اتر» قدری ملایمتــر است ولی‌گویا بالاخره هردودولت مجبور به مخالفت جدی شده‌اند... اخیرا خبر رسیدکه اتباع انگلیس با خانواده خود از اصفهان بطــرف تهران حرکت کرده‌اند و روسها نیز ازآنها تبعیت خواهند کرد . حتی محتمل است که قونسول روس وقونسول انگلیس هم ازاصفهان خارج شوند وهمینطورشنیده میشودکه‌وزرای مختارروس وانگلیس‌میخواهند بطرف قزوین حرکت‌کرده قوایی را که در قزوین متمرکزکرده‌اند به تهران بفرستند... سربازان روس مرتبا درانزلی پیاده میشوند و اغلب مست‌کرده صدمه زیاد به اهالی وارد میکنند. دولت ایران متاسفانه هیچ قوه‌یی درمقابل ندارد. رئیس‌الوزراء تلگرافی‌به‌اصفهان‌دستورداده‌است که عده‌یی‌بختیاری‌ازآنجابه‌تهران‌بیایند ولی درصندوق مالیه‌دیناری‌پول نیست‌وفعلادولت‌درصدداست که جواهرات‌دولتی رانزدتجارداخله‌گرو گذاشته‌پولی‌تهیه کندولی‌تجارایرانی راشماخوب میشناسیدکه چطوردر چنین‌مواردی به‌دفع‌الوقت‌ووعده‌امروزوفردامیگذرانند. اگرممکن‌میشد سفارت‌آلمان‌معادل‌یك میلیون‌تومان‌محرمانه‌به بعضی‌ازتجار قرض‌میداد وتجارباسم‌گروگرفتن جواهردولتی این مبلغ را به‌دولت منتقل‌میکردند گشایشی درکارها حاصل میشد... البته این یك نظریه شخصی است‌که برای من حاصل شده وتا بحال با هیچکدام از وزراء صحبتی نکرده‌ام. بدوا به شما میگویم‌که با «پرنس رویس» مذاکره‌کنید واگــر اشکالی

نبودآنوقت به‌آقای رئیس‌الوزراء گفته خواهد شد وشاید اصولا لازم نشودکه مابقی وزراء چیزی درین باره بدانند .

احمد علیخان قبول کردکه با وزیرمختارآلمان صحبت‌کنـد و نتیجه را به «مستشارالدوله» اطلاع بدهد .

دوروزبعد، «پرنس رویس» وزیر مختارآلمان درکاخ‌صاحبقرانیه بحضورشاه رسید ومذاکرات آنها بدون حضورشخص ثالث ، نزدیك به دوساعت طول‌کشید. هرچندکه این ملاقات‌کاملا محرمانه بود، معهذا درباریان ازفحوای‌کلام شاه استنباط میکردندکه تمایل‌محسوسی نسبت به دیپلماسی‌آلمان پیداکرده است .

لندن خشمگین است!

درهمین ایام مطبوعات انگلیسی به انتشار یك سلسله مقالات راجع به ایران دست زدند. این مقالات، درشرایطی که اخبار و گزارش میدان‌های جنگ سایر مسائل جهان را تحت‌الشعاع قرارداده بود، ازخشم شدید محافل سیاسی لندن حکایت داشت ومیرساند که اوضاع ایران تاچه درجه کسب اهمیت کرده است.

« تایمز » نشریه معتبر انگلیسی در مقاله اساسی خود چنین نوشت :

«روزگذشته شعبه مطبوعات دولتی درمقابل خبری که از منابع عثمانی انتشاریافته بود دائربر آنکه درحین اشغال بندربوشهر انگلیسها دوهزار نفر تلفات داشته‌اند یك راپرت صحیح انتشار داد. این داستانی که ازمنابع عثمانی تراوش یافته گویا ازهمان اخبارجعلی بازارهای بغداد است.

« بازارهای بغداد ازدیرزمانی کارخانه خبرسازی بوده است. موضوع راپرت مزبور تصادمی است که روز دوازدهم ژوئیه

نزدیك بوشهر مابین یکدسته قشون طلایه انگلیس وچند نفـر از ایلات واقع شد. دسته‌یی از ایلات بـه‌کمین قشون طلایـه نشسته بودندلیکن به استثنای دونفر صاحب منصب انگلیسی ویکنفرسرباز هندی که‌کشته شد دیگر تلفاتی نتوانستند وارد بیاورند. دراوایل ماه اوت که یکدسته قشون انگلیس برای حفظ نظم به بوشهرآمدند ازطرف ایرانیها حتی یك فشنگ هـم شلیك نشد وشهر واطـراف آرام بود .

«لیکن‌درمسافتی ازبوشهر اوضاع قدری مغشوش است . با همه این احوال میتوان‌گفت که وضعیات حالیه از اوضاع سه‌سال قبل به بعد بدترنمیباشد . هرج ومرج در ایران مزمن شده وقبل از جنگ بین‌الملل، ما مکرر در مکرر شرح آنرا درستونهای روزنامه خود نگاشتیم .

«دستجات‌قطاع‌الطریق دراطراف مشغـول حرکت هستند وبدون ملاحظـه ورعایت دست به غارت و یغمـا گشوده بعضی از اوقات جرم جنایت را برنهب وسرقت‌اضافه میکنند . فقط دربعضی ازشهرهـا وقصبـات حکام مقتدری کـه هیچ‌گوش بـه احکام دولت مرکزی نمیدهند یك چیزی را شبیه نظم واقتدار حفظ کرده‌اند .

«ژاندارمری دولتی که درتحت‌فرمان صاحبمنصبان سوئدی میباشد بواسطه‌نرسیدن حقوق درشرف انحلال است . اگرچه ایـن قوه بهیچوجه‌دارای موقعیت بزرگی نبوده وتمتع‌کاملی ازوجودش حاصل نشده است. نفوذ روسها درایالات شمال روبه تضعیف است زیرا زمامداران روس را توجه به نقاط دیگرمعطوف‌گشته است .

«قشون چریك عثمانی حدود ارومیه را دستخوش تطاول قرارداده بدون آنکه حکومت تهران اظهارعدم رضایت مخصوصی از این مسئله نماید . دامنه اغتشاش تا پایتخت وسعت پیدا کرده . شاه جوان دارای قدرت واختیارنیست وکابینه بیش ازپیش وافزون ازحد معمول قرین بحران میباشد .

«فساد اخلاق مثل سابق تمام اکناف این مملکت را فرا گرفته وبسیاری از وزراء و وکلاء فریفته طلای آلمان شده‌انـد . سیاسیون شرف‌فروش ایران باهرگونه اقدامی که برای اصلاح بعمل آید ضدیت مینمایند و راه تشکیل یك دولت مقتدری را که بتواند امور را اداره نماید سد میکنند .

«دیگر ازعوامل جالب توجه وضعیات ایران تهوروجسارت عمال آلمان است که با مقدار فراوان نقدینه و تفنگ در اطراف مملکت پراکنده ومردم را بجان یکدیگر انداخته‌اند. مسئول حمله برطلایه انگلیس کـه برای تولید کشمکش ونزاع در ایالت فارس صورت میگیرد همین عمال آلمانی هستند، آنها اعتنائی به تمایلات زمامداران ایران نمیکنند وبلکه برای خاطرخود به جنگهـای کوچك مبادرت میورزند. قونسول‌های آلمان به کمك توپهای مسلسل وقشون مزدور به قونسولگری انگلیس وروس حمله کرده آنها را مجبورساخته‌اند که برای حفظ خود دارای ساخلو وکشیك باشند . ازقـراری کـه میگویند سفارت آلمان درتهران و قونسولگـری آنها در اصفهان و کرمانشاهان صورت اردوهای مسلح را پیدا کرده است.

«خوشبختانـه ازتدابیر آلمانی‌هـا برای اینکـه درسرحـد

افغانستان اغتشاش راه بیندازند و تولید زحمت نمایند جلوگیری شده است لیکن هنوز نباید تصور کرد که این نقشه را ترک گفته‌اند .

«دولت‌ایران خود را بیچاره ولاعلاج معرفی‌مینمایدوشاید هم همینطورباشد لیکن درهرحال‌نمیتوان اثرفلج‌کننده رشوه آلمان را انکارکرد ، بالجمله وضع ایران مثل سابق حیرت انگیز وعلاج آن مشکل است. بعلاوه، بطوریکه از زمینه کارمعلوم میشود دائره اغتشاش دروسعت میباشد زیرا درحقیقت وضع ایران چنین است که هرچیزبدی زود منتشرمیگردد .

«حمله‌یی که دراصفهان‌شد علی‌الظاهرماده را منفجرخواهد ساخت،خودگراهام‌اندك‌جراحتی یافت ویك سوارهندی کشته‌شد. قبل‌ازاین‌جنایت، نایب قونسول‌روس‌رادرهمان محل بقتل‌رساندند. در هردوحال مرتکبین این جنایت از ایلات بوده‌اند ولی میگویند وقایع مذکور، به‌تحریك آلمانیها رخ داده است. شعبه مطبوعاتی دولتی، روزگذشته نیزیك قصه دیگر را که از اختراعات عثمانی‌ها بود ، تکذیب کرد. داستان مزبورمیگفت که اردوی انگلیس درقریه واقعه دربین‌النهرین جائیکه فرات ودجله بیکدیگر می‌پیوندد در۲۲ اوت مورد حمله واقع شده تلفات زیاد برآنها وارد آمده است . ما امیدواریم در مواقع مقتضیه دولت راپورتهای دیگر راجع به عملیات‌انگلیس دربین‌النهرین‌اشاعت‌دهد . فهم این‌نکته‌مشکل شده است که چرا اقدامات یکعده بزرگی ازقشون انگلیس که در این میدان مشغول‌کارهستند، تا این اندازه در زیرپرده استتارنگاهداشته

شود. مثلا اخبار راجع به‌عملیات مهم قشون‌انگلیس را که در تاریخ ۱۲و۱۳ ماه آوریل درشعیبیه‌واقع شد پس ازچهارماه یعنی۱۶ اوت درهندوستان اشاعت دادند ودراین مملکت هنوز از زیرپرده ظلمت بیرون نیامده است فقط راجع به پیشرفتی که درماه ژوئیه درامتداد رود فرات شده راپورت مختصری اشاعت یافت. شاید عملیات راس خلیج‌فارس نیزبهمان ترتیب اشاعت یافته باشد. حالیه یکدسته قشون انگلیسی درسوق‌الشیوخ است که صد میل بالای قرنه واقع است. دیگر ازدستجات‌قشونی عامره را نصف نموده که به مسافت ۸۷ میل بالای قرنه است وتا بغداد ۲۲۰ میل فاصله دارد ویك‌قشون نیز در رودکارون نزدیك اهواز است که لوله نفت را درخاك ایران حفظ میکند. این‌قشونهای‌متفرق‌شده، جنگ بسیار کرده وباحرارت فوق‌العاده گرمسیر مواجه شده وبا امراض مختلفه کشمکش نموده‌اند از این روما را باید بیش ازین ازفتوحاتی که‌کرده وسختی‌هائیکه کشیده وموانعی که هنوز درجلودارند مطلع‌داشت».

روزنامه «شرق نزدیك» چاپ لندن نیز درمقاله اساسی‌خود تحت عنوان «دسایس آلمان درایران» چنین نوشته بود:

«هرگاه بنا شود که دیپلماسی انگلیس عملیات خود را بموقعیت وشکست‌تقسیم‌نماید دراین معنی شبهه‌نیست که مجاهدات وی درایران تحت‌کدام یك از این دوعنوان بشمارخواهد رفت.

«هشت سال قبل بریتانیای‌کبیر و روسیه خود وتمام‌عالم را متذکر وخاطرنشان ساختند که نظربمنافع وعلاقه‌ای که در ایران دارند حفظ سعادت آن مملکت را از وظایف ومسئولیت های درجه

اول خود می‌دانند و نخواهند گذارد که دولت دیگری در خزائن ایران مداخله نماید. درجنگی که مابین‌دولتین مشارالیهما و آلمان و عثمانی‌واقع شده ایران علاقه مستقیمی‌نداشت وهیچ جهتی‌نمیتوان تصور کرد که‌ایران با عثمانی دارای رویه دوستانه باشد درصورتی که عثمانی همواره برای‌ایران مانند خارپهلوبوده بلکه تمام‌اعلانات مشعر این معنی بودکه‌کشورعجم بیطرفی خود را با تمایل بسمت انگلستان و روس که حفظ منافع وی را وظیفه خود ساخته بودند اعلام نماید، لیکن فی‌الجمله نظری‌در وضعیات امروزه ایران معلوم میداردکه‌آلمان‌وعثمانی برای توجهات ایران وتشکیل وضعیات آن مملکت موافق میل خود فقط لازم بودکه یك انگشت‌کوچکی بکار برده با اندك مجاهدت وکوششی بمقصود خود نائل‌گردند. منافع انگلیس و روس و هم منافع خود ایران چنین اقتضا میکرد که در عرض جنگ بین‌المللی هیچ چیز صلح وآرامش ایران را متزلزل نسازد، لیکن حالا مطالب برعکس است و سرتاسر مملکت میدان تاخت وتاز سرکشان ومتمردان واقع شده است. قشون ترك یاکرد درگوشه شمال‌غربی ایران‌آتش بیداد برافروخته وباهمه این احوال خود را ناجی وآزادکننده ایرانیان قلم داده‌اند.

«ایلات وطوایف شمشیر انتقام بروی ژاندارمری‌آخته‌ودر بعضی ازمحال تلفات بسیاربرآنها واردآورده‌اند. بندرمعتبر خلیج فارس را تهدیدکرده صاحب منصبان انگلیس را بقتل رسانده و بر یك ژنرال قونسول انگلیس حمله‌کرده‌اند و بالجمله بدون اعلان جنگ وضعیات‌ایران باندازه‌ای‌نامناسب‌بامنافع‌خود ومنافع‌دولتین

است که فوق آن متصورنیست. البته حدوث این وضعیات رابابد بانتریك‌های آلمان نسبت داد که ازنقطه‌نظر آنها بردیپلماسی انگلیس و روس غلبه کرده‌اند.

«اگروضع رفتار و رویه دولتین انگلیس وروس با ایران مطابق روح معاهده ۱۹۰۷ باقی مانده بود آلمانها هرگزنمیتوانستند که دوستی هشت ساله ایران را با دولتین همجوار خود در کمتراز هشت ماه بهم زنند، حقیقت امراینکه با وجود یك معاهده واتفاق تاریخی مابین انگلیس وایران رویه دیپلماسی انگلیس چنین نتیجه بخشیده است که هم دولت وهم ملت باوی بیگانه شده‌اند بطوریکه فقط چند نفرآلمانی با باروبقچه خود آمده برمتصدیان مشاغل دولتی وایلات وطوایف ازانگلیسها وتمام اظهاراتشان بیشتر نفوذ بخرج داده‌اند.

«ایرانیان‌باین عقیده که‌معاهده‌روس‌وانگلیس‌برای تجزیه‌ایران بوده‌این‌عقیده‌مراهم‌اضافه کرده‌اند که روسیه شکست خواهد یافت، عقیده‌مزبور ازحوادث آذربایجان ووقایع اروپا تولید شده است.

«جیب‌اغلب رجال ایران را آلمانها پر کرده و یك مذهبی درمیان‌آنها تولید شده وحتی بسیاری بفکر افتاده‌اند که حالاآن ساعتی رسیده است که ایران ضربتی زده خود را از رقیت روس و انگلیس آزاد سازد. ایرانیها نظریات خود را درخصوص جنگ از منابع آلمانی اخذ میکنند وتا عقیده آنها درصحت داشتن این اخبار و عدم صحت اخبار واصله از دو دولت غیر معتمدشان ثابت است واضح است که وقوع همه‌چیزممکن خواهدبود. ازقرارمعلوم‌بعضی

اقدامات احتیاطیه تابحال بعمل‌آمده است اقدام ثانی باید این باشد که‌دیپلماسی انگلیس‌و روس درایران تفوق وحاکمیت پیداکند و تا زمانیکه بریتانیای کبیر نظر اطمینان دولت ایران را جلب ننماید در آن مملکت امنیت و وثیقه نخواهد بودکه دولت انگلستان عملیات خود را درآنجا وسعت بدهد» .

ژاندارمری در تهدید

تنگدستی دولت ایران، سرانجام تشکیلات ژاندارمری را در معرض تلاشی و تعطیل قرارداد. خصوصاً که روس و انگلیس نیز از مدتی قبل نسبت به ژاندارمری ایران سلب اعتماد کرده معتقد شده بودند افسران سوئدی ژاندارمری تحت تاثیر سفارت آلمان قراردارند و درغالب موارد باآلمانیها همکاری میکنند. بهمین جهت آنها نیز بنوبه خودسعی داشتند از طریق فشارها و تضییقات مالی سازمان ژاندارمری را از هم بپاشند. تلگرافی که در همین ایام ازطرف فرمانده ژاندارمری فارس به تهران مخابره شده بودمشکلات ژاندارمری رابخوبی منعکس میساخت:

«ازشیراز به طهران ـ گیرنده کلنل ادوال. چنانچه مالیه طهران بواسطه هجوم ملخ وضایعات ملخ‌خوارگی تخفیف مرحمت کند ممکن است چندین هزارتومان دریکهفته فراهم نمود. این تنها عایدی است که اینجانب درآینده میتواند برآن اعتماد کند. اوضاع غیرقابل تحمل است زیرایکشاهی درصندوق نیست. هشت ماه است غله نرسیده، پنج ماه‌است مواجب داده نشده‌و جیره هم‌تادیه‌نگشته ـ آنگمان».

چند روزپس از آن، بااستعفای «کلنل ادوال»قـائـم مقام رئیس تشکیلات ژاندارمری،ماجری‌جنبه جدی‌تری‌بخود گرفت.«کلنل‌ادوال» علل استعفای خود را ضمن مصاحبه‌یی با روزنامه «رعد» چنین تشریح میکرد:

«من وسایر صاحب‌منصبان‌سوئدی آنچه‌درقوه داشتیم اهتمام‌خود را صرف بقای ژاندارمری وجلوگیری ازانحلال‌آن نموده از هر درجه فداکاری مضایقت‌نورزیدیم ولی اکنون بطوریکه احساس میکنیم‌گویا وجود ما را درایران لازم‌نمیدانند و به وسایل غیرمستقیم اسباب‌حرکت اجباری و استعفای قطعی ما را فراهم میسازند وخیلی تعجب دارم اگر اولیای دولت‌ایران میل ندارند مابخدمت خود مداومت دهیم‌چه‌ملاحظه دارند که علنا نمیگویند: آقایان وجود شماها لازم‌نیست؟وراضی‌نمیشوند که بایك طرز باشرفانه ایران را ترك‌کنیم؟ هرروزه ما را سرگرم الفاظ کرده وازمساعدت‌لفظی میخواهند ما را امیدوار کنند،درصورتیکه عملا یکقدم موافقت بااداره ژاندارمری نمیشود.»

کلنل میگفت: «پس ازآنکه چندی قبل بواسطه شدت استیصال مجبور ازاحضار پستهای ژاندارمها شدیم از طرف دولت مـرا احضار فرموده و امر کردندکه حکم خود را موقوف الاجرا بدارم وگذشته از اینکه قول دادند چند روزه حقوق عقب افتاده ژاندارمـری را خواهند پرداخت وعده همه‌گونه مساعدت باآینده ژاندارمری وقبول‌پیشنهادات وی دادندو برای‌اطمینان‌خاطرمن کمیسیونی بنام‌اصلاح امورژاندارمری دروزات داخله‌تشکیل وچند روزی مرا مشغول بدان‌نمودند،کمیسیون

تشکیل و با حضور خود من جلساتی چند منعقد داشته مذاکرات لازم را نموده راپرتی به هیات وزراء تقدیم داشتند. من از زحمات و مساعدتهای کمیسیون نمیتوانم تشکر خود را مستور بدارم ولی متاسف هستم بگویم که هیچ نتیجه حاصل نشد، یعنی دولت راپورت و پیشنهادات کمیسیون را محل توجه قرار نداده وحکم به اجرای آن نفرمود».

«کلنل ادوال» پس از ذکر مواردی از بی توجهی بامور ژاندارمری اضافه میکند: «بمنظور صرفه جوئی و برای اینکه درسال مبلغ کلی کرایه کاروانسرا برای انبار ژاندارمری داده نشود چندی قبل به وزارت داخله پیشنهاد کردم دولت مقرر نماید محل باستیون که فعلا غیر قابل استفاده واقع شده به ژاندارمری داده شود. نه تنها وزارت داخله این تقاضای ژاندارمری راقبول نکرد بلکه جواب رد و قبول آن را نیز نداد و من هر روز گرفتار فشار مطالبه کرایه کاروانسراها هستم و نمیدانم مراسله من در کیف مدیرها یا جعبه‌های میز وزارت داخله مفقود شده یا بنظر وزیر رسیده است؟ آیا با این ترتیب میتوان میل ورغبت بکار کردن داشت و آیا در صورتیکه فعلا حقوق عقب افتاده ژاندارمری تقریبا عبارت از یك میلیون تومان است چگونه من خواهم توانست باالفاظ خالی ازمعنی حیات هفت هزار نفر ژاندارم گرسنه را تامین کنم و باکدام برهان وشاهدی مطمئن باشم که میل دارند صاحبمنصبان سوئدی درخدمت ایران باقی باشند و چگونه درصدد استعفاو کناره جوئی برنیایم قبل از آنکه بایك طرز نا مناسبی مجبور از ترك این مملکت شوم؟!»

مساله استعفای «کلنل ادوال» هنوز برسر زبانها بود ونگرانی عامه

ازجهت اضمحلال و انحلال ژاندارمری همچنان ادامه داشت که رئیس سوئدی نظمیه، «وستداهل» هم به هموطن خود «ادوال» تأسی جست و استعفا کرد.

روزنامه «رعد» که بمدیریت سید ضیاء الدین طباطبائی در تهران منتشر میشد با «وستداهل» نیز مصاحبه‌یی ترتیب داد وعلل استعفای اورا چنین نوشت:

«مسیو وستداهل پس‌ازبیان مقدماتی اظهار کردند که ایشان‌بدون آنکه بخواهند درجه صمیمیت و صداقت خود را درادای وظایفی که برعهده داشتندو تاکنون بپایان‌رساندند اظهاری نمایندهمین قدرمیگویند که بهیچ وجه مایل نیستند نتیجه زحمات ایشان از بین برود و بنابراین تاسف دارندکه بدون شرایط ثابتی نمیتوانند در ایران اقامت کرده و با جریان وضعیات ناگوار دمسازباشند.

«مسیووستداهل اظهار کردند: تقریبا بودجه نظمیه تهران در ماه ۲۵ هزارتومان‌است درحالیکه اگرحقوق برج‌میزان راحساب کنید ۱۶۰ هزارتومان عقب افتاده دارند وده هزار تومان هم در ماه حقوق نظمیه رشت وقزوین است وبنابراین اگردولت مصمم است که دراساس‌نظمیه تزلزلی وارد نشود وایشان هم درخدمت خود (بشرط تصویب دولت سوئد) مداومت نمایند باید قبلا از طرف دولت یکی از منابع عایدات برای صرف باین‌مورد تخصیص داده شودکه مرتبا درهرماه بنظمیه بپردازند. مسیو و ستداهل علاوه کردندکه یك سال و نیم است از طرف دولت به ایشان وعده واطمینان داده شده که پس ازافتتاح مجلس تمام کارهای مربوط بنظمیه تصفیه وحل خواهد شد در صورتیکه هنوز هیچ

نتیجه واثری ازاین مواعید دولت مشاهده نگشته ومیگفتند بااین ترتیب نمیتوانند کاربکنند وشایسته خود نمیدانند هرروز بدرب ادارات دولتی


وستداهل رئیس کل تشکیلات نظمیه

دویده برای وصول حقوق افراد پلیس ملتجی باولیاء امور گردند تا باهزاران اصرار پس از چندین هفته پنج هزار تومان دریافت دارند.

« مسیو وستداهل میگفتند در صورتیکه دولت نخواهد نظمیه دچارانحلال گردد باید در ماه ۲۵ هزارتومان بنظمیه داده شودو گمان میکردند که نظمیه درمقابل مسئولیت عظیمی که بر عهده گرفته استحقاق دریافت این مبلغ رادارد. در خاتمه بیانات فوق رئیس تشکیلات اظهار داشتند: اگر تا اول نوامبر ۱۹۱۵ (۲۲ ذیحجه ۱۳۳۳) که موقع انقضـاء کنترات ایشان اسـت تامینات لازمه داده نشودهر آینه تهران را ترك و به سوئد حرکت خواهند کرد»

فارس، صحنه حوادث

درنخستین روزهای زمامداری «مستوفی‌الممالك» ازجمله‌نکاتی که توجه محافل سیاسی را جلب میکرد سردی‌روابط رئیس‌الوزراء و وزیرمختار آلمان بود.

هنگامی که بدنبال کناره‌گیری«عین‌الدوله»مستوفی ریاست‌دولت را عهده دارشد وبرای تشکیل کابینه جدید به مطالعه پرداخت « پرنس‌-رویس» دوباربدیدن اورفت، لکن «مستوفی» باآنکه مردی آداب‌دان و مقید ومنظم بودبازدیدی از وزیرمختاربعمل‌نیاورد و «پرنس‌رویس» نیز متقابلاازشرکت درپذیرائی رسمی رئیس‌الوزراء که بعدازمعرفی‌کابینه وبعنوان معارفه اعضای دولت جدید با «کوردیپلماتیك» برگزار میشد، امتناع ورزید.

این‌تکدر، درمحافل سیاسی تهران به‌صور مختلف تعبیر وتفسیر میشد. پاره‌یی عقیده داشتند که « مستوفی» برای‌جلب اعتماد متفقین، چنین روشی اتخاذکرده، چنانکه بهمین دلیل تنی‌چند از رجال مورد اعتماد روس وانگلیس را به همکاری درکابینه دعوت کرده است.

عده‌یی نیز اظهار میکردند کدورت «مستوفی» ناشی از مناسبات گرم و صمیمانه وزیر مختار آلمان با «شاهزاده عین‌الدوله» است، زیرا علی‌رغم مخالفت شدید حزب دمکرات وطرفداران دیپلماسی آلمان با کابینه عین‌الدوله، «پرنس رویس» همواره از وی حمایت کرده و حتی بعداز کناره‌گیری شاهزاده مراودات آنها ترك نشده بود.

رفتار رئیس‌الوزراء موجبات تعجب و تکدر وزیر مختار آلمان را نیز فراهم آورده بود، بهمین جهت درملاقات باشاه ایران زبان به گلایه از «مستوفی» گشود. شاه که ازمکنونات قلبی رئیس الوزراء اطلاع داشت بوزیرمختار توصیه کرد یك ملاقات محرمانه با «مستوفی» ترتیب دهد ونظریات اورا جویا شود.

«مستوفی» درملاقات با «پرنس رویس» یادآور شد:

ـ شرایط واحوال ایران نسبت به دوره قبل که من ریاست دولت را عهده دار بودم بکلي فرق کرده است و ایام دشواری را میگذرانیم. بموجب اطلاعاتی که میرسد کشتی‌های روسی همه روزه تعدادی سرباز درانزلی پیاده میکنند وتعداد نفرات آنها در آذربایجان هم پیوسته رو بتزاید است. ازطرفی انگلیسها بوشهر را تصرف کرده برعده سربازان خود درسواحل جنوبی ایران افزوده‌اند. روسها وانگلیسها مترصد بهانه‌اند که قشون وارد تهران کنند ورسما قرار داد منحوس ۱۹۰۷ را در مورد تقسیم ایران به دومنطقه نفوذ صورت تحقق ببخشند.

اگراین خیال قطعیت پیدا کند ما قوه‌یی نداریم که مانع ازتصرف ایران شود واستقلال ایران بباد خواهد رفت درحالیکه این کیفیت مسلماً بنفع شماهم نخواهد بود. نظر بهمین دلایل، مقتضی بود وزرای دولت

بقسمتی انتخاب شوند که تاحدی باعث تسکین خاطر متفقین باشد. بعلاوه چون شخصاً درمظان بی‌اعتمادی و سوء ظن حضرات قرار دارم لازم می آیدبوجهی عمل کنم که‌حتی‌المقدور ابواب بهانه مسدودشود ودولت بتواند درمحیط آرامتری به وظایف خطیرخود عمل کند. حالا هم هنوز اوضاع تغییری نکرده ورعایت احتیاطات لازم است. اما نواب والا باید متوجه باشید که اگردراوضاع تغییری حاصل شده وتغییراتی رادر پولتیك دولت ایجاب کرده من عوض نشده‌ام‌وبه اعتقادات ونظریات سابق خود باقی‌هستم،منتهی همانطور که‌سابقاهم تذکرداده‌ام این‌مضایق ومشکلات اکثراً معلول طرز عمل مامورین شماست که با تندرویها و عملیات بی‌رویه خود مستمسك بدست رقبا میدهند و ما را به زحمت می‌اندازند. دولت بهر زبانی میخواهد روس و انگلیس را متقاعد کند که دررعایت قواعد بیطرفی اهتمام دارد کلمه‌یی بخرج آنها نمیرود و فوزا جواب میدهند این چه بیطرفی است که قنسول‌های مارا به‌تحریك مامورین آلمان در ولایات به گلوله می‌بندند وعشایروایلات را برضدما تحریك می کنندوچنین وچنان!

«مستوفی» شمه‌یی ازعملیات مامورین آلمان را درولایات ایران برشمرد وادامه داد:

ـ من با اعتقادکامل به نواب والاتاکید میکنم این قبیل اقدامات جزآنکه تاثیرمنفی ببار آورد وعکس‌العمل خشونت آمیز رقبارا موجب شود فایده‌یی نخواهد داشت. فعلا هم قصد ندارم برای آلمان تعیین تکلیف کنم ولی میتوانم اینرابگویم که اگر اوضاع برهمین منوال ادامه پیدا کند دولت ایران مجبورخواهدبود با یك‌چشم‌نگران آنهاباشد و با

چشم دیگر نگران شما !... بنابراین دولت آلمان اگرعلاقمند به حفظ مراتب دوستی‌وهمکاری مثبت‌دولت ایران‌بوده‌باشد بایستی از اقدامات متفرق و ایجاد حوادث در ولایات ایران چشم پوشیده فرصت بدهد که درمحیط مساعدی قضایا بین خود ما حل وفصل شود و بتوانیم متفقا در قبال پیشامدها تصمیم بگیریم وعمل کنیم.

«پرنس رویس» موافقت اصولی خود را با نظریات « مستوفی » اعلام کرد وبه دنبال‌آن طبق تعلیماتی که از طرف سفارت آلمان صادر شد، مامورین‌آلمانی درولایات ایران ازفعالیت‌های خودکاستند و یك چند، دراکناف ایران آرامشی بچشم میرسید.

درین میانه «فارس» وبنادرجنوبی ایران وضع دیگری داشت و دستخوش تحولاتی بزرك بود.

تحت‌فشارشدید سفارت انگلیس،دولت ناگزیرشد«مخبرالسلطنه» والی فارس را فرابخواند.

روزسوم ذی‌قعده ۱۳۳۳ دوساعت به غروب مانده،والی‌به اتفاق قوام‌الملك«میرزاحبیب‌اله‌خان » برای مخابره حضوری در تلگرافخانه حضوریافت . «مستوفی» شخصا طرف مکالمه بود و اطلاع میداد که چون وجود «مخبرالسلطنه » برای خدمات دیگری در تهران لازم است کارها را بهرکس صلاح میداند سپرده بفوریت عازم پایتخت شود. «مخبرالسلطنه نیز «قوام‌الملك» راکه بتازگی ازسفرلاربازگشته بودبرای کفالت امورحکومت معرفی کرد وخود بتدارك وسایل سفرپرداخت.

خبرتعویض «مخبرالسلطنه» هیجان زیادی در شیراز برانگیخت وتلگرافهای‌اعتراض‌آمیزی به تهران مخابره شد:

«ازشیراز ـ توسط آقایان وکلای فارس، مجلس مقدس، ریاست جلیله وزراء:

«باحالت‌حاضره هیجان‌ملی‌وعدم قوای دولتی که‌آماده‌جلوگیری اجانب مهاجم باشدوخونی شدن اهالی‌گرمسیر بامهاجمین ومسلم بودن آنکه اگرزمزمه تغییرحــاج «مخبرالسلطنه نشرشود از حلقوم کــارکنان انگلیس است وحتما زمزمه تغییرایشان تولید صمدخان‌ها خواهدنمود خاطرمبارك راجداآگاه مینمائیم که‌عامه ملت و احزاب سیاسی مـخالف تغییرایالت بوده هیجان‌آنهارا بالمره نتوان‌خاموش ساخت چه به آنها ثابت است که این تغییر مقارن است با جنوب را به قبضه اجانب دادن امضاء ائتلافیون توحیدیون.»

با اینهمه، دولت نمیتوانست تصمیم خود را عوض کند. زیرا در مذاکرات رئیس‌الوزراء ووزیرخارجه باوزرای مختار روس وانگلیس توافق قطعی صورت گرفته‌بود که دولت ایران «مخبرالسلطنه» رااز فارس احضار کندودرعوض‌دولت‌انگلیس‌نیزبوشهررابه‌دولت‌ایران‌مستردبدارد.

بدینترتیب«میرزا حبیب‌اللهخان قوام‌الملك چهارم» رئیس عشایر خمسه تاتعیین والی جدید و حرکت وی به شیراز، باعنوان نایب‌الایاله امورفارس راتحت نظرگرفت و«میرزااحمدخان دریابیگی» نیز بعنوان حاکم بوشهرمعین شد.

سازمان نظام ملی

درفارس، تشکیلات «حزب دمکرات» قدرت ونفوذ زیادی حاصل کرده بود وعلاوه بر شخصیت‌های محلی، گروهی از صاحبمنصبان و افرادژاندارمری نیزعضویت حزب دمکرات را پذیرفته بودند.

دستورالعمل کمیته مرکزی «حزب دمکرات» دائر به تشکیل سازمان نظام ملی، در فارس بسرعت جامه عمل پوشید، مجلس ختمی که برای «رئیسعلی خان دلواری» درمسجد وکیل شیرازترتیب یافته بود فرصت مناسبی بدست زعمای حزب دمکرات داد تا اهالی شهر را به شرکت درتشکیلات «نظام ملی» دعوت کنند.

آقاسید ابراهیم«ضیاءالواعظین» ازوعاظ بنام شیراز که‌ازرؤسای «دمکرات» بشمارمی‌آمد پس ازآنکه روی منبرقرارگرفت وباحرارت بسیارسخنانی درباره شهامت وشهادت «رئیسعلی‌خان» ایرادکرد حضار را مخاطب ساخته گفت:

«گرك اجل یکایك ازین گله‌میبرد ــ وین گله‌را ببین که‌چه آسوده‌می‌چرد»

«رئیسعلی‌خان‌رفت وشمااى‌مردم کم‌جرات‌نه‌برشهادت رئیسعلی‌ـ

خان، بلکه برحال زارخود گریه کنید چه آنکه عنقریب اجنبی شیراز را تصرف میکند وشما صاحب‌وطن وهستی وناموس‌نخواهید بود. تعجب اینجاست که بعضی رفقا ازمن می‌پرسند در حالیکه دولت ایران به دول متحارب اعلان بیطرفی داده است ماچگونه‌میتوانیم برضدنیت وتصمیم دولت اقدامی بکنیم؟ گوئی که هنوز درتهران دولتی‌باقی است‌اعزیزان من، ازدولت ایران بجزاسمی باقی نمانده است و گرنه چنین جنوب وشمال درآتش بیداد انگلیس وروس نمیسوخت... علماء اعلام و مجتهدین عراق وایران حکم برجهاد باروس وانگلیس صادرکرده‌اند وتکلیف شرعی ووظیفه ملی همه شما اینست که اقتدا به مجاهدین کرده این لباس گشاد دست‌وپاگیرراکه درزوران آسایش وآرامش بدان‌ملبس بوده‌اید به لباس نظام ملی مبدل کنید وبه مشق نظام پرداخته مهیای‌دفاع ازدین و وطن شوید».

بدنبال این‌سخنان، حاجی میرزاعلی‌آقا ذوالریاستین یکی از محترمین‌شهر برخاست وازمیان جمعیت‌بانك بر آورد که «من‌وفرزندم از امروزعبا وعمامه را به‌کناری‌گذارده لباس کرباس‌نظام ملی خواهیم پوشید وهرکس با من درمقام اخوت ومودت است با ما همراه شده رخت نظام ملی بتن خواهد کرد».

سیدی ازگوشه دیگرمسجد جمعیت‌را مخاطب قرار دادوگفت:

«امروز، روز عزاست ومرسوم ماچنان است که بهنگام حدوث مصیبت‌گریبان‌چاك میکنیم. اینك من بنام یك عزادار یقه تنهاپیراهن‌خود راتابه‌دامان چاك میدهم که مجبورباشم بعدازاتمام مجلس فاتحه لباس نظام ملی بپوشم.»

هیجانی بر مسجد حکمفرما شد. مـردم از خرد و کـلان دست در گریبان برده یقه پیراهن خود دریدند وهلهله کنان به بازار وکیل شتافته، سایر تجار و کسبه را به شرکت در صف نظام ملی تشویق کردند.



افراد نظام ملی بوشهر

براثر این تظاهرات، آنروز هفتصدتن ازمـردم شیراز داوطـلب خدمت در تشکیلات «نظام ملی» شدند و تغییر لباس دادند. اونیفورم نظام ملی، عبارت بود از نیم تنه و شلوار کرباس با کمربند و قطار فشنگ که بربازوی آن نواری از پرچم سه رنگ ایران بسته میشد.

هجوم طبقات مختلف مـردم بـرای پیوستن به صف «نظام ملی» نخستین مرحله درراه تشکیل یك نیروی داوطلب بشمار می آمد. مرحله دوم آموختن فنون تیراندازی و تعلیمات نظامی به این گروه بود. «یاور علیقلی خان پسیان» که درمیان صاحبمنصبان ایـرانی ژاندارمری فارس، عضو ارشد بشمار می آمد و ازابتدای تشکیل حزب دمکرات در شیراز، با زعمای حزب همکاری داشت، دوتن از افسران ژاندارمری را به اسامی

«سلطان‌معاضد» و«نایب اول‌داودخان» ماموركرد كه همه روزه درمحل «مسجدنو» حاضر شوند وبه افراد داوطلب، تعلیمات نظامی بدهند.

فرمانده سوئدی ژاندارمری فارس «كاپیتن انگمان» ظاهـرا در جریان همكاری ژاندارمری‌با داوطلبان «نظام ملی» مداخله‌یی نداشت، اما همانند سایر صاحبمنصبان سوئدی ژاندارمری باطناطرفدارمتحدین بود وبا مامورین آلمانی ارتباط مـحـرمـانه داشت. بهمین جهت هم «یاورعلیقلی‌خان»رادراقدامات خودكاملا آزادگذارده بود.

«یاورعلیقلی‌خان» بوسیله «سلطان احمدخان اخگر» فـرمانـده ژاندارمری برازجان با سركردگان قیام ضد انگلیسی دشتستان ارتباطو مراوده داشت وهمان ایام‌مكتوبی‌از برازجان دریافت داشته بـود بدین مضمون:

«اوضاع دشتستان ومیدان جنك مثل سابق، آقایـان مجاهدیـن و احرار به انجام وظایف سنگینی‌كه از جانب پروردگار بدانها محـول شده مشغول هستند وبعون‌الله مجاهدین غیور مانند سد سكندردرمقابل قوای نامعدود دشمن ایستادگی‌كرده وثبات قدم بخرج داده ومیدهند هیئت صاحبمنصبان مقیم برازجان عموما وآقای سلطان اخگرخصوصا بانیات‌پاك‌مجاهدین‌واحرارموافق واگرچه‌برحسب‌ظاهروبوسیله‌اسلحه‌با مجاهدین‌مددنمی‌كننداماباطناكمال‌مساعدت رادارند. كازرونی باتلفن‌از سركارخواهش كرده‌بودكه یك عده دویست‌نفری ژاندارم برای‌مدد به مجاهدین‌اعزام‌فرمائید. اگرچه‌انجام‌این‌خواهش‌بدون‌اجازه‌دولت‌وفرمانده سوئدی‌برحضرتعالی‌دشواراست‌ولی‌اگراوضاع‌ژاندارمهای‌شیرازهم‌مثل برازجان‌باشدكه همه‌افرادگرسنه‌اندوابداپولی برای‌مخارج آنها نمیرسد

آمدنشان به دشتستان و حضورشان در میدان جنك اشکال نخواهد داشت، چون مجاهدین همه‌گونه محبت به آنها خواهند کرد و لااقل آنها را گرسنه و تشنه نخواهند گذاشت. تعجب داریم که تا کی و تا چه وقت حضرت تعالی و سایر صاحبمنصبان همفکر رشته پوسیده‌ای که بین شیراز و تهران باقی است پاره نکرده با خونسردی به خونریزی و تعدیات اجنبی در بوشهر و دشتستان تماشامی کنید؟ صبر و بردباری هم حدی دارد. ما از این میترسیم که آخرالامر مجاهدین در مقابل قوای روز افزون انگلیس تاب مقاومت نیاورده و قشون اجنبی وارد برازجان و کازرون و آخرالامر وارد شیراز شود. آری، ما ازچنین روزی میترسیم چون دشتستانیان هر قدر شجاع باشند بقول خودشان هریکنفر از آنها درمقابل ده نفر میتواند ایستادگی کند امانه مثل امروز که هریکنفر مجاهد در مقابل صدنفر قرار دارد، درصورتیکه هرقدر از مجاهدین شهید شوند بجای آنها کسی نخواهد آمد ولی هریکنفر هندی یا انگلیسی که کشته میشود فوری درعوض، صد نفر وارد میدان میگردد.

«ایکاش با اینهمه گرفتاریها و بدبختی‌ها دیگر آقایان شیراز بهادر یا بیگی معلوم الحال را برای ما نفرستاده بودند. مشارالیه دراینجا مشغول دسیسه و جاسوسی اجنبی است و خود را نماینده حزب اعتدال شیراز معرفی میکند، آیا حزب اعتدال شیراز دشمن استقلال ایران بوده که اورا بدینجا فرستاده است؟

«درخاتمه امیدواریم که عطف توجهی به جانب دشتستان فرموده و هرطور هست امدادی بما بکنید. ایام استقلال و عظمت ایران پاینده باد. خادم الشریعه محمد غضنفر السلطنه».

یاور «علیقلی خان» که نمیتوانست ژاندارمری را رسماً درکار

مبارزه باقشون انگلیس دخالت دهد تصمیم داشت افراد داوطلب نظام ملی را بوسیله صاحبمنصبان ژانـدارم تعلیمات نظامـی داده اسلحه در اختیار آنها بگذارد وبه جبهه جنك بفرستد .

«میرزاحبیب‌اللهخان قوام‌الملك» نایب‌الایاله بانگرانی بـه این اوضاع مینگریست ولی‌شور وهیجان مردم بحدی بودکه‌او نمیتوانست درجهت جلوگیری از رویدادها اقدامی بکند. هیجان بدان درجه بـود که حتی‌گروهی از تفنگچیان وخدمه واتباع خود «قوام» نیزترك‌خدمت گفته به‌صفوف «نظام‌ملی» ملحق‌شده‌بودند. بااینهمه«قوام‌الملك» که‌خود را در قبال اوضاع فارس مسؤول حس میکرد نماینده‌یی به مسجدنـو فرستاد و علت وهدف اجتماع را جویا شد. سرکردگان «نظام ملی» در پاسخ این پیام، جواب‌سختی‌فرستادند وسرانجام درحالیکه نایب الایاله برای‌کسب تکلیف با تهران در تماس بود، افـواج نظام ملی درشیراز رژه مفصلی ترتیب دادند وروز نهم ذی‌قعده را برای حرکت بـه جبهه اعلام داشتند:

«ماجان نثار ملتیم»
«روز نهم در حرکتیم!»

روزنهم‌ذی قعده، هفتصدتن ازداوطلبان خدمت در«نظام ملی» که طی چند هفته بوسیله صاحبمنصبان ژاندارمری فنون جنك را فراگرفته بودند، درحالیکه سرود پیروزی میخواندند به باغ جهان‌نما نقل‌مکـان کردند:

لشگر جنوب
صف شکن بود
روزجنك و پیکار

بانشاط وجد
جان وسر برد
پیش تیغ خونبار
نصرت وظفر،همعنان او
باشدی بهرکار
خرم‌آن زمین
کوقشون چنین
آوردبار...

«آقا شیخ جعفر مجتهد محلاتی» یکی از علمای شیراز سمت ریاست‌وپیشوایی قشون رابعهده داشت. شیخ، بامحاسن سپیددرحالیکه شمشیری حمایل‌کرده بود وکلام‌الله مجید را برسینه میفشرد،پیشاپیش قشون داوطلب اسب‌میراند. مردم،درمسیرمجاهدان اجتماع کرده‌بودند وباهلهله وهیاهو این سپاه‌عجیب را بدرقه‌میکردند.

مجاهدان بجهت احراز آمادگی‌کامل سه روز درباغ جهان‌نما توقف‌کردند وپس ازآن بطرف برازجان روانه شدند. درطول راه، قشون داوطلب همه‌جابوسیله‌خوانین وکد خدایان واهالی محل‌پذیرائی میشد وافرادی‌که تحت تاثیرقرارگرفته بودند با اسب وتفنك به صف مجاهدان می‌پیوستند.

دربرازجان «سلطان احمدخان اخگر» فرمانده ژاندارمری‌وسایل اقامت واستراحت سپاهیان «نظام ملی» را فراهم می‌ساخت.«اخگر» محرمانه با «یاورعلیقلی خان» ارتباط داشت و ازگروه افسرانی بودکه برای همکاری باتشکیلات حزب دمکرات و تقویت جنبش‌های ملی در

گوشه و کنار فارس هم پیمان گشته بودند. ازهمینرو «یاورعلیقلی‌خان» پیشاپیش «اخگر» را ازنظریات خود مطلع ساخته وبوی تعلیم داده بود پس ازرسیدن مجاهدین به‌برازجان، موجبات‌اتحادآنها را باژاندارمری فراهم سازد واین «قوای ملی» را در قیام بزرگی که طرح آن بوسیله افسران هم سوگند ژاندارمری ریخته‌شده بود بعنوان یکی‌ازستون‌های اصلی وارد معرکه کند.

«یاورعلیقلی خان» فرزند ژنرال حمزه وپسرعم کلنل محمدتقی‌ـ خان‌پسیان (که بعدها قیام ژاندارمری را درخراسان رهبری کرد و حادثه بزرگی‌آفرید) صاحبمنصبی‌غیور ومتهوربشمارمی‌آمد ومحسنات اخلاقی وخلاقیت فکر واحساسات‌شدید وطنخواهی، اورا ازمحبوبیت زیادی درتشکیلات ژاندارمری فارس برخوردارمی‌ساخت. معهذا این افسرجوان‌خیالات‌بزرگی‌درسرداشت‌وجایگاهی‌والاترازیك‌صاحبمنصب ژاندارم‌برای‌خودجست‌وجومیکرد.

«یاور علیقلی‌خان» حس می‌کرد که زمینه یك قیام نظامی متکی به حمایت افکارعمومی ازهرجهت درایران فراهم است. بهمین جهت ابتداازطریق همکاری باتشکیلات حزب دمکرات ـ که علاوه برجنبه‌ملی درکابینه ومجلس نفوذ داشت ـ کوشیده بود برای خود یك پایگاه سیاسی فراهم سازد. پس ازآن جمعی از افسران ایرانی ژاندارمری فارس را که ازصمیمیت آنها اطمینان داشت با خود همراه وآرام‌آرام برای دست زدن به یك اقدام حادآماده‌کرده بود. سلطان «احمد خان اخگر» یکی ازاعضای موثر این‌گروه بشمارمی‌آمد و ماموریت داشت که در «برازجان» مقدمات قیام را آماده‌کند.

سلطان «اخگر» درعین حال حلقه ارتباط مجاهدین تنگستانی با تشکیلات ژاندارمری و کمیته دمکـرات شیراز بشمار می‌آمـد ، زیرا تنگستانی‌ها برای ارسال مکتوبات و پیغامهای خود بـه شیرازعموما از پست ژاندارمری استفاده میکردندکه باسرعت وامنیت بیشتری درمنطقه آمد و رفت داشت .

با اینحال هنگامی که‌گروه داوطلبان « نظام ملی » رهسپارجنوب میشد، «یاورعلیقلی‌خان» طی پیغام محرمانه‌یی به «اخگر»یادآوری کـرد که‌گمان نمیبرد ازوجود این عده درکارزار طوایف تنگستانی وسپاهیان انگلیس‌کاری ساخته باشد درحالیکه هرگاه‌آنها به‌قیام ژاندارمری ملحق شوند درپیشرفت‌کاربطورموثری‌تسهیل‌خواهد شد .

بهمین ملاحظه «اخگر» عمارت سابق تلگرافخانه هند و اروپ را در برازجـان بـرای اقامت سپاه داوطلب مهیا ساخته ومترصد بـود اتحـادی ازژاندارمری ومجاهدین ترتیب دهـد و به انتظار شروع قیام بنشیند .

چیزی نگذشت‌که سروکلـه مجاهدین نظام ملی پیدا شد . شیخ محمد حسین‌مجتهدبرازجانی ، میرزاعلی‌کازرونی، غضنفرالسلطنه‌ضابط برازجان وتنی چند ازشیوخ وروسای محل، مجاهدین را استقبال‌کردند وآنها را درمحل تلگرافخانه هند واروپ‌فرودآوردند .

ورود این سپاه داوطلب‌که بعزم جنگ با نیروی نظامی انگلیس واسترداد بوشهر راه جنوب را درپیش‌گرفته بود، ولوله وهلهله شدیدی درمیان مردم برانگیخت وبه اشاره «اخگر» تنی چند از افراد ژاندارم، این هیاهورا به داخل ژاندارمری‌کشانده وهمقطاران خود را به‌شرکت

در جهاد وهمکاری با علماء وسایرطبقات فرا خواندند . ژاندارمها که می‌پنداشتند تماس گرفتن آنها با عوامل غیرنظامی خلاف مقررات و مستوجب مسئولیت خواهد بود ابتدا به این سروصدا اهمیتی ندادند و برای آنکه غائله بخوابد جریان امر را به فرمانده خودگزارش دادند . اما «اخگر» شانه‌های خود را بالا انداخته گفت :

ـ افراد ژاندارم در درجه اول مسلمان و ایرانی هستند ... اگر تکالیف شرعی وملی آنها اقتضا کند که در رکاب علماء و پیشوایان دین وارد جهاد شوند من نمیتوانم ممانعتی بکنم .

این اظهار عقیده ، بناگهان وضع ژاندارمری را عوض کرد . کسانیکه پیشاپیش برای ملحق کردن قوای ژاندارم به صفوف مجاهدین «نظام ملی» تعلیم یافته بودند ضمن نطقهای شورانگیز ، پیشنهاد کردند برای کسب تکلیف به مجتهدین مراجعه شود. بههمین‌منظورنمایندگانی ازطرف افراد ژاندارم درعمارت تلگرافخانه به ملاقات آقا شیخ جعفر و آقا شیخ محمد حسین شتافتند وموضوع‌را عنوان کردند. «میرزا علی کازرونی» که حضورداشت چون آثارتردید را درچهره آقا شیخ جعفر تشخیص‌داده وبیمناك بود که مبادامجتهدین‌جواب دوپهلوبدهندپیشدستی کرده گفت :

ـ تکلیف شما روشن است ... آقایان علماء درنجف وکربلا اعلام جهاد داده‌اند وعلمای ما نیز این احکام را تایید کرده خود برای مجاهده ومقابله با دشمن پیشقدمی صفوف مبارزان را پذیرفته‌اند. شما هم‌که ایرانی ومسلمان‌هستید وچون ازبیت‌المال مسلمین‌جیره ومواجب میگیرید درحکم سپاه اسلام محسوب میشویدوظیفه دارید به این احکام

عمل کرده مثل سایر برادران ایمانی و ایرانی خود در جهـاد شرکت جوئید !

«آقا شیخ جعفر» که ازمحظور رسته بود گفت :

ـ فرمایش آقای کازرونی ازهرلحاظ جامع ومنطقی است. دیگر خود میدانید !

«آقا شیخ محمد حسین» نیز براین قول صحه گذارد و نمایندگان ژاندارم در مراجعت نتیجه ملاقات وگفت وگو را چنین گزارش دادند که آقایان علماء بر شرکت افراد ژاندارم درجهاد ملی فتوی میدهند .

ژاندارمها که ازنظریه رئیس خـود ومتعاقب آن ازفتوای علماء مطلع شده بودند، چون موجی درهم پیچیده در حالیکه هلهله میکردند وشعارمیدادند شروع به تیراندازی هوائی کردنــد . این هیاهو افسران ژاندارمری را متوجه ساخت و با تعجب درمقام کسب اطلاع برآمدند . آنها کم وبیش ازفعالیت های «سلطان اخگر » مطلع بودند اما تصور نمیکردندکار به قیام وشورش ژاندارمـری بکشد . ازینروهنگامی کـه دریافتند قضیه ازچه قرار است وژاندارمها چه خیالی درسر دارنــد طی یك مشاوره فوری ، تصمیم گرفتند بلافاصله «برازجان» را ترك گفتـه در شیرازخود را بهفرمانده ژاندارمری معرفی کنندوهیچگونه مسئولیتی در آن ماجری برعهده نگیرند .

پس ازحرکت افسران، قوای ژاندارمری یکپارچه بهنفرات «نظام ملی» ملحق شد وسلاحهای دولتی که دراختیار ژاندارمری قرارداشت، ازجمله چند عراده توپ عملا تحت اختیارمجاهدین درآمد. ظاهرا همه چیز روبراه شده وبرای عزیمت قوای متحد ژاندارم ونظام ملی بسوی

«چغادك» وشرکت‌درجنگهایی که بین‌طوایف تنگستانی ونیروی نظامی انگلیس جریان داشت، مانعی باقی نمانده بود. معهذا ازطرفی سلطان «اخگر» درمورد حرکت دادن افرادژاندارم دستوری نداشت وازطرف دیگر «میرزا احمد خان دریابیگی» که ازطرف دولت ایران به حکومت بوشهرمنصوب شده وقراربود پس از تخلیه بوشهر از قوای انگلیس مسندخودرا اشغال کند، باحرکت قوای داوطلب‌وافراد ژاندارم‌مخالفت می‌ورزید.

«قوام‌الملك» نایب‌الایاله فارس هنگامی که متوجه‌شد راهی‌برای جلوگیری ازاقدامات قشون داوطلب وجودندارد «دریابیگی» را مامور کرد تا به بهانه‌یی با داوطلبان «نظام ملی» همراه شده آنها را ازتندروی بازدارد ومراقب حرکات وتصمیماتشان باشد.

«دریا بیگی» موفق شد با عنوان نمایندگی «حزب اعتدال» شیراز همراه داوطلبان‌حرکت‌کند وبمحض آنکه قوای داوطلب به برازجان وارد شد، او بوسیله خط‌آهنی که هفتاد وشش کیلو متر طول داشت و انگلیسها ما بین بوشهروبرازجان دائرکرده بودند راه بوشهر را درپیش گرفت.

ضمن اقامت کوتاهی‌دربوشهر، «دریا بیگی» مامورین انگلیسی رامتوجه‌ساخت که‌هرگاه تخلیه‌بوشهر بفوریت انجام نشود، با حرکت قوای‌داوطلب وشرکت آنها درجنك،حوادث‌ناگواری‌ببار می‌آیدوقضیه جهادصورت‌جدی‌بخودخواهدگرفت. مامورین‌انگلیسی‌طبق دستوراتی که‌داشتند آمادگی خود را برای تخلیه بوشهر و استرداد آن به دولت ایران اعلام‌کردند. «دریابیگی» هم‌متعهد شد که متقابلا درعادی کردن

اوضاع وجلوگیری ازحوادث تازه خواهدکوشید.

«دریابیگی» هنگامی به برازجان بازگشت که سران قوم جلسه‌یی تشکیل داده و برای تعیین تکلیف مذاکراتی آغازکرده بودند. درمیان جمع «غضنفرالسلطنه» ضابط برازجان نظر به‌مصالح محلی با حرکت قوا از برازجان مخالفت داشت. « سلطان اخگر » ضمن تماس تلفنی با شیراز، نظریه «یاور علیقلی‌خان» راجویا شده وجواب شنیده بودکه هرگاه امربه‌رفتن دایر باشد، بی‌مناسبت نخواهد بودکه خوداو باعده‌یی ازافراد ژاندارم عازم «چغادك» شده باروسای طوایف تنگستان تماس و همکاری نزدیك برقرارکنندتا متقابلا آنها نیز قیام ژاندارمری را در مرقع خودمورد حمایت قراردهند. اما حرکت دادن داوطلبان را یاور تصویب نکرده بودچون عقیده داشت که داوطلبان قادرنخواهند بوددر مقابل قوای‌انگلیس منشاء اثری واقع شوند وبرعکس، احتمال دارد مشاهده حقایق میدان‌جنك‌اصولا شورو حرارتی‌راکه منجر به پوشیدن رخت «نظام‌ملی» شده است ازسرآنها خارج‌سازدومنهزم شدن این قوا در روحیه اهالی شیرازاثرگذاشته همه چیز بهم‌بخورردوقیام ژاندارمری هرگز شکل نگیرد.

«دریابیگی» بمحض ورووددرجلسه، به پشتیبانی ازنظریه«غضنفر-السلطنه» برخاست وگفت:

ـ مقصود ازتشکیل سپاه داوطلب این بودکه برای بازگردانیدن بوشهر به آغوش مام وطن وبیرون راندن قوای اجنبی ازین شهراقدام شود وحال که انگلیسها حاضرشده‌اندقوای خودرا ازبوشهر فراخوانده حاکمیت ایران را به رسمیت بشناسند دیگر موجبی بجهت مداخله

آقایان درجنك وجدال نیست، تصورمیکنم طوایف تنگستانـی هم بعد ازاطلاع بـرایـن قضیه دست ازجنك بکشند وصلح وامنیت درمنطقه حکمفرما شود. معهذا محض اطمینان کامل ضرری ندارد که آقایـان همینجا بمانندومراقب اوضاع باشند. اگرازجانب حریف خلف‌وعده‌یی مشاهده شد البته آنوقت قضیه صورت دیگری پیدا خواهد کرد.

«میرزاعلی کازرونی» که باتوقف افراددربرازجان بسختی مخالفت داشت وقتی اظهارات «دریابیگی» را درتایید نظریه «غضنفرالسلطنه» شنید گفت‌وگوی تندی با «دریابیگی» آغاز کرد وایـن گفت وگـو بـه مشاجره شدیدی منتهی شد تاجایی که «کازرونی» نسبت نوکری‌اجانب وساخت و پاخت باماموربن انگلیسی به «دربـابیگی» داد واو نیزدر حال‌خشم رولورخودرا ازغلاف بیرون کشیده بطرف «کازرونی» نشانه رفت، اماقبل ازآنکه کار بجاهای‌باریکتر بکشد، باوساطت سایرین‌غائله ختم شد و «اخگر» باارائه راه‌حل تازه‌یی که جمع بین دو نظر بود راه توافق را هموار ساخت.

بنابـه پیشنهاد «اخگر» قرارشد افراد نظام ملی در برازجان باقی بمانند ومراقب اوضاع‌باشند، درعوض افراد ژاندارم راکه درفنون‌رزم تجربه وآمادگی بیشتری داشتند خود اوبطرف «چغادك» حرکت داده به‌تنگستانیها ملحق کند.

نبرد در نخلستان

«اخگر»هنگامی به چغادك رسید که زدوخوردهای پراکنده میان مجاهدان تنگستانی‌و قـوای نظامی انگلیس همچنان ادامه داشت. امـا بعد از آخرین‌برخوردشدید طرفین که به‌شهادت «رئیسعلی‌خان دلواری» وگروهی ازهمرزمان وی منتهی شده بود آرامش حزن‌آمیزی برمنطقه سایه‌گسترده بود. این نبرد در میان نخلستانهای ناحیه «تنگك» صورت گرفت. انگلیسها پیشاپیش درنقاط مختلف نخلستان سنگرهایی احداث کرده‌ومواضع خودرا باچندعراده‌توپ مستحکم‌ساخته بودند. بااینهمه چیزی‌که تفنگچیان تنگستانی را درمقابله با دشمن دچارمشکل‌میساخت حملات هوائی حریف بود. چه، انگلیسها برای اولین‌بار چند فرونـد هواپیما به جبهه‌جنگ گسیل داشته بودند وازآسمان، با رگبار مسلسل ، قدرت تـحرك و ابتکار را از دلاوران دشت‌های جنوبی ایران سلب میکردند.

مانور هواپیماهای انگلیسی، دشتستانی‌ها را حتی در سنگرهای خودشان آسوده نمی‌گذاشت، بطوری‌که ناگزیر بودند ساعتها در یك نقطه بخزند و با لبهایی که داغ تشنگی روی آن نقش بسته بود زیـر آفتاب‌گدازنده ساحل خلیج مبارزه را ادامه دهند.

فـرماندهان انگلیسی کـه از مهارت افراد حریف در تیراندازی اطلاع داشتند به‌خلبانها تعلیم داده بودند جز درمواقعی که آتش‌مسلسل را میگشادند به سنگرهای دشمن نزدیك نشوند و همینکه یك نقطه را زیر آتش‌گرفتند بسرعت اوج‌گرفته از تیررس خارج شوند. با اینهمه هنگامی که«شیخ‌عبدالحسین‌خان»یکی ازفرزندان شیخ حسین خان چاه کوتاهـی هدف رگبار مسلسل قـرارگـرفت و به خاك و خون غلتید «شیخ عبدالرسول خان» فرزندکهتر شیخ حسین خان مصمم شد بـه انتقام خون برادر، هواپیمای دشمن را سرنگون سازد.

«شیخ عبدالرسول خان» شانزده سال بیشتر نداشت، بـااینحال دوش‌به دوش پدر و برادرانش، در تمامی نبردها شرکت میجست. او همانند سایر تفنگچیان پیراهـن بلند سفیدی می‌پوشید وعلاوه بـرقطار فشنگ،دوربینی‌راکه«واسموس»بوی‌هدیه‌داده بودازگردن می آویخت.

هنگامی که خانزاده جوان‌تصمیم‌خود رادر مورد هدف‌قرار دادن هواپیمای دشمن با بـرادر بزرگش «شیخ ناصرخان» در میان نهاد تنها نیشخندی‌تحویل گرفت‌و ملامتی که:

ـ پسر جان، آن‌گنجشك است که می‌توان با تفنگ نشانه گرفت و سرنگونش‌کرد نه طیاره!

مـرد جوان، بـی‌آنکه سخنی بگوید دوربین را برتفنگ خود سوارکرد. روی یك زانو نشست ولوله تفنگ را بطرف‌آسمان قراول رفت. لحظه‌یی‌بعد هواپیمای انگلیسی غرش‌کنان برفرازنخلستان ظاهر شد . «شیخ ناصر خان» به برادرش نهیب زد:

ـ پسر! دیوانگی را بگذارکنار... خودت را پنهان‌کن!

اما «عبدالرسول خان» حواسش جای دیگری بود. هواپیما را که برای حمله بردن به سنگرهای مجاهدین پائین می‌آمد با نگاه کین‌توزانه‌یی استقبال میکرد و قنداق تفنگ را به شانه می‌فشرد. هواپیما درحالت مانور، یکی از سنگرها را به آتش بست. صدای دوزخی مسلسل با غرش هواپیما در هم آمیخته بود و سر و صدای کر کننده‌یی بوجود می‌آورد. در آن‌هنگامه، هیچکس صدای گلوله‌یی را که از تفنگ «عبدالرسول‌خان» شلیك شده‌بود نشنید. تنها، لحظه‌یی‌بعد که همه بچشم دیدند نواری‌سیاهرنگ از دود پشت‌سر هواپیما کشیده میشود، هیاهوی جنگ فرو خفت.

دقایقی چند، جز غرش موتورهواپیما هیچ صدایی در آن رزمگاه داغ و خونین بگوش نمیرسید. هواپیما قوسی را بطرف زمین پیمود و سپس در حالیکه میان سنگ و کلوخ کشیده میشد، پشت سنگرهای مجاهدین ازتوقف بازماند. ازقسمت عقب هواپیما ستون دود به‌آسمان سر می‌کشید. بعد، شعله‌های آتش نیز نمودار شد. و در آن حال، خلبان هواپیما سرش را به زحمت از شیشه بیرون آورد و فریاد زنان کمك طلبید. اما دستی بسوی او دراز نشد. در جوابش، فقط گلوله‌یی صفیر کشید و خلبان را برای همیشه ساکت کرد.

هفته‌ها جدال و ساعتها کشتار در زیر آفتاب سوزان جنوب که مغز را در کاسه سر بجوش می‌آورد، ریشه ترحم را خشکانده بود. مردانی که درآن دشت تفته و خون گرفته، شاهد مرگ دوستان و خویشان وهمرزمان خود بودند وجسد نیمه‌گرم همسنگران آنها با مغز درهم‌پاشیده و سینه شکافته، جلوی چشمشان برزمین نقش بسته بود

نشانی از عطوفت و شفقت در وجودشان دیده نمیشد.

سقوط هواپیما و تیری که از سر خشم و نفرت شلیك شده و در جمجمه خلبان جای گرفته بود، بر کینه سربازان انگلیسی و هندی افزود. سکوتی که چند دقیقه طول کشیده بود با غریو توپخانه و صفیر گلوله‌های تفنگ در هم شکست. اونیفورم پوشهای ارتش انگلیس بر شدت حملات خود افزوده بودند و یکدم دست از شلیك نمیکشیدند. خستگی و تشنگی نیز در سنگرهای مجاهدین بیداد میکرد. آنچنانکه سران قوم ادامه جنگ را بصلاح ندیده تصمیم به عقب‌نشینی گرفتند. اما پیش از آنکه دستور عقب‌نشینی به سنگرهای مجاهدین ابلاغ شود ناگهان تغییراتی در وضع جبهه انگلیسها بظهور پیوست. بنظر میرسید که آنها دست از جنگ کشیده درصدد مراجعت بر آمده‌اند. این ماجری چنان غیر منتظره و باورنکردنی بود که تفنگچیان تنگستانی ابتدا آنچه را میدیدند باور نمی‌داشتند. «واسموس» که در تنظیم نقشه‌های نبرد با «شیخ حسین خان» و «زائر خضرخان» روسای طوایف همکاری داشت و نقش مشاوری را ایفا میکرد، عقیده داشت که از آن تغییر وضع بوی خدعه و فریب به مشام می‌خورد. رؤسا نیز با او همعقیده بودند و ازهمینرو بلافاصله دستوری برای مجاهدین فرستادند که فریب دشمن را نخورند و از سنگرهای خودشان خارج نشوند. معهذا چیزی نگذشت که ابهام از میان برخاست و معلوم شد خدعه‌یی در کار نیست و انگلیسها حقیقتا دست به عقب‌نشینی زده‌اند، زیرا فرمانده آنها تیر خورده و مشرف به مرگ است.

تفنگچیان تنگستانی، هنگامی که مطمئن شدند حریف در حال عقب‌نشینی است با سر و صدای بسیار از سنگرها بیرون ریخته،

هلهله کنان درصدد تعقیب خصم بر آمدند، اما «و اسموس» که چنان دید بلافاصله بر پشت اسب جهیده جلوی افراد راگرفت و فریاد زد:

- بـرادران! جنگ تمام شـده است... مـا همه خسته و تشنه و گرسنه‌ایم. عـده‌یی از یاران و بـرادرانمان کشته و زخمی شده‌اند... بعلاوه تعقیب دشمن بصلاح مانیست، زیرا بمحض آنکه وارد دشت‌باز شویم آنها با توپخانه و طیاره افراد ما را درو خواهند کرد... برگردید وزخمی‌ها را به‌آبادی برسانید!

بامراجعت تفنگچیان، این آخرین جنک بزرك تنگستانی‌هـا بـا قوای اعزامی انگلیس خاتمه یافت درحالیکه بـه هـردوطـرف تلفات سنگینی وارد آمده بود.

مسافر مرموز!

«واسموس» حس میکرد که این آخرین نبرد، لطمه سختی بر روحیه تنگستانی‌ها وارد آورده وصفوف آنهارا درمقابل انگلیسها بشدت تضعیف کرده است.. ازینرو درصدد برآمد تفنگچیان بیشتری برای پیوستن به رزم آوران تنگستانی بسیج کند. الحاق پادگان ژاندارمری برازجان به تنگستانی‌ها تاحدودی درتقویت روحیه وقوای آنها موثر بود اما بهیچوجه کافی بنظر نمیرسید. وقت آن بود که مردانی چون «صولت‌الدوله» و «ناصر- دیوان» وارد میدان شوند و افراد خود را به حمایت تنگستانی‌ها بفرستند.



واسموس از همان زمان که درمنطقه تنگستان اقامت گزید به لباس عشایر تنگستانی درآمد وتاپایان جنك در همین لباس باقی ماند

بدین منظور «واسموس» یك مسافرت چند هفته‌یی را در منطقه آغاز کرد.

اینك ، او سراسر منطقه فارس و بنادر را چـون کف دستش می‌شناخت. فارسی را کاملا فرا گرفته بود. به لهجه‌های محلی فارس‌و اصطلاحات عامیانه مردم‌آن صفحات‌آشنائی داشت. مثل آن‌مردم لباس می‌پوشید. مثل آنهانشست و برخاست میکردوبا اکثرخوانین و روسای مـحـل آشنایی و دوستی داشت، حتی بسیاری ازافـراد را بـه اسـم میشناخت.

سوای این خصوصیات، «واسموس» ازیك امتیاز دیگرهم بهره داشت. اوبه خلاف‌اکثرمامورین خارجی که درایران فعالیتهائی‌داشتند، ایران ومردم ایران را به چشم یك بازیچه سیاسی برای پیشرفت مقاصد خودنگاه نمیکرد. او بسختی تحت‌تاثیرفضای اجتماعی وصفاوصداقت وپاکی وجوانمردی مردم ایران‌قرارگرفته بود. به‌تاریخ‌وفرهنك ایران عشق می‌ورزید. به رسوم و آداب ایـرانیان عمیقا احترام میگذاشت و خصوصادشت‌های آفتاب زده‌جنوب ومردم‌آن نواحی راعزیزمیداشت آنچنان‌که نه فقط به‌سان‌آن مردم لباس می‌پوشید و به زبان‌آنان سخن میگفت، بلکه‌کلیهٔ معتقدات و خلقیات و خصوصیات‌آنها را قلباًوروحاً پذیرفته وجـز مذهب، همه چیزش عوض شده ورنـك ایـرانی بخود گرفته بود.

باچنین کیفیات،درسراسرمنطقه‌فارس«واسموس»ازاحترام‌واکرام اهالی‌برخوردار میبود. مردم‌ازخردوکلان ونامی وعامی اورا «قنسول» خطاب‌میکردندومحترمش‌میداشتند. حتی‌پاره‌یی‌ازاهالی برای«واسموس»

قائل به‌جنبه‌های کشف و کرامت بودندو براستی هم‌قیافه نجیبانه«واسموس» با آن‌موهای بلند طلایی رنگ وچشمهای خوش حالت و نگاه نافذش که‌غالبا آسمان را می کاوید، بیشتر به چهره‌مقدسین‌میمانست!

«واسموس» اقدامات خود رابرای متحدساختن روسای طوایف وایجاد یك جبهه‌ی وسیع ونیرومند برضد انگلیسها، با پشتکارحیرت‌آوری شروع کرد. او به تنهایی در جاده‌های اصلی و فرعی، در کوه و صحرا سفر میکردوبرای آنکه ازتعقیب مامورین انگلیسی دراماں باشد گاه خود را بصورت درویشی‌می آراست، گاه درجلد مقنی یاکشاورزی فرومیرفت وگاه به‌کسوت یك ایلیاتی یا سوداگر دوره‌گرد ظاهرمیشد. هدف عمده «واسموس» درین مسافرت دیدار بادوتن ازسرکردگان بنام عشایر فارس، اسمعیل‌خان‌قشقایی«صولت‌الدوله»وخواجه‌عبدالله‌کازرونی «ناصردیوان» بود.

«صولت‌الدوله»و «ناصردیوان» هردو با «واسموس» دوستی صمیمانه داشتند ومصاحبت‌اورا مغتنم میشمردند. اما «واسموس»نسبت به قول وقرارهای «صولت» اعتماد چندانی نداشت و میدانست که او قبل ازهرچیز به منافع شخصی خود توجه داردو مردی است بشدت حسابگر وزیرك ومحتاط . درحالیکه«ناصردیوان» مردی ساده دل و احساساتی ودارای تعصبات دینی وملی بودوبا انگلیسها هیچوقت‌میانه خوشی‌نداشت.

«واسموس»پیش‌از آنکه‌به‌دیدار«صولت‌الدوله»برود با«ووسترو» کنسول‌آلمان در شیراز تماس‌گرفت و اطلاع حاصل‌کرد که چندی پیش ازآن، «صولت‌الدوله» ضمن تماس محرمانه‌یی‌باانگلیسها پیشنهاد

کرده است در صورتی که ازوی حمایت شود عشیره بزرك قشقائی را برای سرکوبی عوامل مخالف درشیراز و سایر نقاط فارس حرکت داده اوضاع فارس را طبق‌دلخواه دولت‌انگلیس روبراه خواهدساخت اما باوجود آنکه مقامات سیاسی ونظامی انگلیس، این پیشنهاد رابانظر موافق مورد بررسی قرارداده و تلویحاآمادگی خودرا دائر به قبول شرایط «صولت» اطلاع داده بودند،تغییروالی‌فارس وانتصاب «حبیب‌الله‌خان‌قوام‌الملك»به‌عنوان نایب‌حکومت، وضع‌رادگرگون و«صولت» را به سختی خشمگین ساخته است.

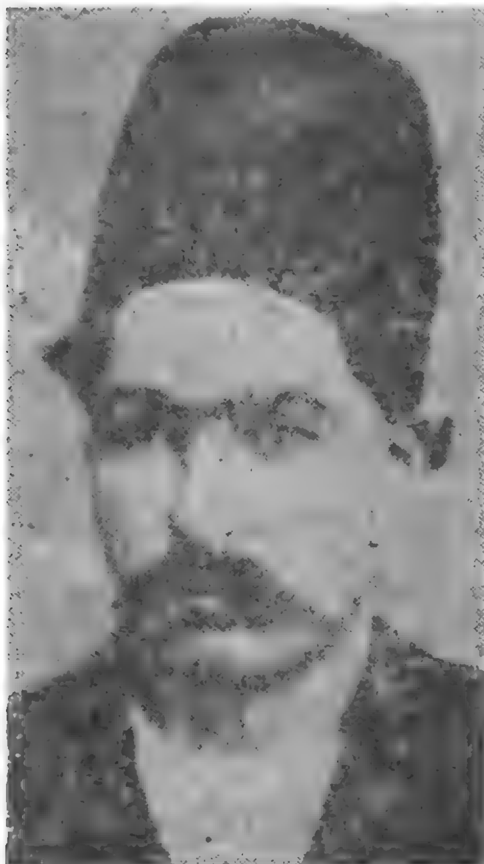
صولت‌الدوله وقوام الملك ازدیرباز رقابت ودشمنی داشتند. هرچندکه «مخبرالسلطنه»به‌هنگام اقامت درفارس کوشیده بود میان‌آندو تفاهم ایجادکند تا امنیت فارس تضمین شود، معهذا وقتی «صولت» اطلاع یافت‌که«قوام» به‌کفالت امورفارس‌تعیین شده‌است به مذاکرات پنهانی خود باانگلیسها خاتمه داد و حاضر نشد مسئولیتی را تعهدکند که هرگاه نتیجه می‌بخشید افتخارش نصیب «قوام» میشد وبوی فرصت میدادکه‌آرامش وامنیت فارس وفرونشاندن امواج خشم وعصیان را به حساب لیاقت وکاردانی خود بگذارد.

«واسموس» چون براین مقدمات آگهی حاصل‌کرد «ووسترو» کنسول‌آلمان را متوجه‌ساخت‌که زمان، بهترین‌شرایط را برای‌تحریك «صولت‌الدوله» وکشانیدن او به جنك انگلیسها فراهم آورده و وقت آنست‌که دیپلماسی‌آلمان ازین موقعیت‌استفاده‌کند. «ووسترو»نظریات «واسموس» وپیشنهاد او را درموردتحبیب از «صولت‌الدوله» به تهران منعکس‌کرد وسفارت‌آلمان‌بلافاصله این پیشنهاد را باارسال هدیه‌نفیسی

ازطرف امپراتور «ویلهلم»برای صولت الدوله صورت تحقق بخشید.

این هدیه عبارت‌بوداز یك قبضه تفنك که روی پاشنه آن‌برچسبی بدین‌مضمون‌دیده میشد: «این‌تفنگ را اسلحه سازاعلیحضرت امپراطور آلمان اختصاصا به جهت جناب‌صولت‌الدوله قشقائی ساخته وپرداخته است. بسیارسبك‌است وبایدباباروت سیاه پرشود چون باروت بی‌دود به لوله‌آن‌آسیب میرساند».

هدیه سفارت و همچنین نامه خصوصی « پرنس رویس » وزیر مختارآلمان بوسیله «میرزااورنك وقارالسلطنه» وکیل فارس برای «صولت‌الدوله»ارسال شد. وزیر مختارآلمان درنامه خود چنین نوشته بود:



صولت‌الدوله اسمعیل قشقائی، سردارعشایر

«جناب‌صولت‌الدوله‌ایلخانی محترم ایل جلیل قشقائی

« جناب مستطاب، دوستا، مکرما، مشفقا، نظربه دوستی و مودتی که همواره آنجناب با قنسولهای‌آلمان دربوشهروشیراز داشته‌اند دوستدار درمقام‌مصادعت برآمده بوسیله شخص محترم و معززی که از طهران به شیراز مسافرت میکند به نگارش این مکتوب‌مبادرت می‌ورزد. ازصمیم

قلب نهایت امتنان را ازجنابعالی دارد که همواره روابط خود را با نمایندگان دولت امپراطوری آلمان محفوظ داشته واز این حسن رفتار خویش منافع ایران راکه با مصالح آلمان توام است منظور فرموده‌اید. دولت آلمان دوست حقیقی ایران واعلیحضرت شاهنشاه تاجدار ایران وطالب استقلال ومحروسیت ایران است. چون امپراطور مفخم آلمان اظهار فرموده است که باقدرت کامله وبازوی توانای خویش به مساعدت اسلام اقدام می فرماید تکلیف هر ایرانی و هرمسلمانی است که ازهمراهی با دشمنان اسلام وایران، خاصه با انگلیسها استنکاف ورزد. انگلیسها در موقع تصرف والحاق بندربوشهر بطوروضوح ثابت کردند که در فکر معاضدت باایران نیستند بلکه میخواهند خاك پاك این مملکت را گرفته وآزادی واستقلال ملی سواران شجاع و سلحشور ایرانی را در تحت رقیت واسارت انگلیس در آورند. مدتی است که دوستدار نام آنجناب را به عنوان یك شخص وطنپرست وصمیمی نسبت به دولت متبوعه خودتان وحامی و پای بند دین مقدس اسلام شناخته ودوستی باشمارا بسیار مغتنم میشمارم. مطمئن باشید همانطور که آلمانی‌ها با دشمنان خود معامله شدید مینمایند ودمار ازروزگار آنها برمی آورند، همانقسم نسبت به دوستان خود صادق وثابت قدم هستند. چنانچه آنجناب بخواهند بادوستدار طرف مکاتبه واقع شوند خوبست بوسیله قنسول آلمان مقیم شیرازکه مورد اعتماد تام دوستدار میباشد و همیشه برای مذاکره با جنابعالی حاضرخواهد بود اقدام فرمایند. در خاتمه محض بروز دوستی باطنی خود به اسم یاد بود تحفه محقری خدمت عالی ارسال داشته امیدوار است با قبول آن قرین امتنانم فرمائید.

«موقع را برای اظهار مودت خالصانه و احترامات فائقه مغتنم میشمارم. امضاء : شاهزاده هانری سی و یکم دورویس ، وزیر مختار اعلیحضرت قویشوکت امپراطوری کل آلمان».

درحالیکه«صولت‌الدوله»بخاطردریافت چنان هدیه‌وچنین‌نامه‌یی ازطرف وزیرمختار آلمان قلبی‌سرشارازاحساسات‌مودت‌آمیز نسبت به دولت‌آلمان داشت و در عین حال، استقرار رقیب دیرینه‌اش « میرزا-حبیب‌الله‌خان قوام‌الملك» درراس حکومت فارس عداوت وخصومت اورانسبت به انگلیسها برانگیخته بود، «واسموس» به دیدار وی‌شتافت و با استقبال وپذیرائی‌گرم «صولت» روبروشد.

«واسموس» دوشب برفرازارتفاعاتی که ایل قشقائی درآنجا اطراق‌کرده بود، زیرآسمان صاف وپرستاره کوهستانهای‌فارس، با «صولت‌الدوله» به‌گفت‌وگو نشست وهرچندکه نتوانست «صولت» رابه اقدام فوری در زمینه اعزام نفرات وشرکت در نبردهای ضدانگلیسی وادارکند، ولی قول‌گرفت‌که در هرحال ازطرف قشقائی‌ها علیه منافع آلمان وجنبش ملی مردم فارس‌عملی‌سرنزند.

انفجار بزرك!

«واسموس» درحالیکه از کازرون به‌برازجان بازمیگشت شرحی درباره‌گفت‌وگوهای موفقیت‌آمیزخودبا«صولت‌الدوله» و«ناصردیوان» نوشت وبوسیله قاصد مطمئنی‌که ناصردیوان در اختیاروی گذارده بود برای «ووسترو» فرستاد. این‌گزارش درحقیقت اشاره‌یی بود از طرف «واسموس» به‌کنسول‌آلمان در شیرازکه فرصت مناسب بجهت انفجار بزرك فراهم آمده است.

انفجار بزرك‌که هدف آن قبضه‌کردن امور فارس وتصرف موسسات انگلیسها وبیرون‌کردن اتباع انگلیس ازشیراز بود میبایستی باقیام ژاندارمری آغاز شود. طرح این قیام بوسیله « یاورعلیقلی‌خان » صاحبمنصب ارشد ژاندارمری و یاران‌هم پیمان وی ریخته شده بود. معهذا «یاورعلیقلی‌خان» که میدانست‌اجرای چنان نقشه‌یی‌مستلزم‌حمایت افکارعمومی وسازمانهای موثرسیاسی است طی مذاکرات پنهانی موافقت‌کنسول آلمان و تنی چنداز روسای «کمیته دمکرات» را برای حمایت از قیام ژاندارمری جلب‌کرده بود مشروط برآنکه رهبری قیام

ازلحاظ سیاسی واجتماعی درعهده کنسول آلمان وکمیته دمکرات باشد وهیچ اقدامی بدون مذاکره وتصویب آنها صورت نگیرد.

سرهنك دوم «اف. او کونر» که‌سمت کنسول انگلیس‌را درشیراز بعهده داشت ازکلیات این نقشه اطلاعاتی حاصل کرده بود وطی گزارشهای خود به سفارت انگلیس در تهران، غالبا نگرانی خود را از وقوع یك کودتای ضد انگلیسی بوسیله قوای ژاندارمری و با همکاری حزب دمکرات‌و«مخبرالسلطنه» والی فارس ابرازمیداشت.«او. کونر» تصورمیکرد طراح کودتا «مخبرالسلطنه» است. بهمین جهت سفارت انگلیس‌را به اقدام‌جدی درمورد‌عزل‌وی وادارکردودرنتیجه‌فعالیت‌های مصرانه «سرچارلزمارلینگ» وزیرمختارانگلیس، دولت ایران «مخبر-السلطنه» راازفارس احضاروبجای اوشاهزاده «نصرت‌السلطنه» را به سمت فرمانفرمای فارس تعیین کرد وتارسیدن والی جدید، کفالت امور ایالت طبق پیشنهاد مخبرالسلطنه به «قوام‌الملك» واگذارشد.

«او. کونر» انتظار داشت با روانه کردن مخبرالسلطنه و استقرار قوام‌الملك‌درمقام نایب‌الحکومه، اوضاع فارس‌عوض شود. امابخلاف تصوروانتظاروی «قوام‌الملك» نتوانست درقبال هیجان افکار عمومی و بسیج نظام ملی و سایر وقایعی که در جهت ضدیت با انگلیسها جریان داشت روش خصومت آمیزی در پیش بگیرد. سهل است که حتی از ناحیه اطرافیان وتفنگچیان خود به همکاری با مجاهدین واعزام نفرات برای همراهی رزم‌آوران تنگستانی تشویق میشد.

همکاری آشکارژاندارمری‌باداوطلبان نظام‌ملی، باردیگرنگرانی قونسول انگلیس را از جهت اقدام مسلحانه ژاندارمری برانگیخت،

خصوصا که چند روز بعد خبر رسید پادگان ژاندارمری برازجان سر به طغیان برداشته ورسما به مجاهدین تنگستانی ملحق شده‌است.

گزارش «او، کونر» واعلام خطروی دائر به‌احتمال وقوع کودتا ازطرف قوای ژاندارم، سفارت انگلیس را به تکاپوواداشت ومنجر به آن شدکه تلگرافی‌دائربه احضارکلیه ژاندارمهای ساخلوشیراز مخابره شود. ولی «یاورعلیقلی‌خان» ویاران او پیشدستی کرده، قبل‌ازآنکه‌دستور دولت به ژاندارمها ابلاغ‌شودکمیته دمکرات را از قضیه مطلع ساختند وبه سعی این کمیته، گروهی کثیر از اهالی به‌زعامت تنی چند از علمای متنفذ شیرازدرتلگرافخانه متحصن‌شده تلگرافهای شدیداللحنی به‌تهران مخابره‌وابقای ژاندارمری را درخواست کردند.

به‌فاصله‌چندساعت‌ماده‌چنان‌غلیظ‌شدکه میرفت شیرازرا یکباره‌در کام شورش وطغیان‌بکشد. حتی «قوام‌الملك» که قلبا ازفراخوانده‌شدن قوای ژاندارم خوشحال بود وقتی شهر را در آستانه انقلاب دید برای رفع‌غائله‌به دست‌وپا افتاد وپاسی‌ازشب‌گذشته مکتوبی برای متحصنین نوشته رونوشت‌آنرا به روزنامه‌های شیرازفرستاد که : « درخصوص حرکت ژاندارمری به حضرت رئیس‌الوزراء تلگراف‌کرده‌ام. معلوم شدازطرف‌دولت‌حرکت‌آنها تصویب‌نشده‌وهیچ‌مقصد سیاسی‌هم درنظر نبوده‌بلکه به‌امررئیس‌کل‌ژاندارمری خواسته‌اندحرکت‌کنند. جهتش‌هم نرسیدن حقوق است. معهذا من اقدامات مجدانه‌کرده‌ام و در چند روز قبل تدارك سی‌هزار تومان برای‌آنها شده‌که ده‌هزار تومان نقد وبیست هزارتومان دیگربفاصله چند روزخواهند رسانید. من‌دربقاء ژاندارمری نهایت‌کوشش‌را دارم. مردم مطمئن باشند».

مکتوب «قوام‌الملك» تا حدودی افکار عامه را تسکین داد ولی جمعیت همچنان در تحصن بود تا سرانجام تلگرافی از «کلنل ادوال» رئیس ژاندارمری واصل وبرای اطلاع متحصنین قرائت شد:



یاورعلیقلی‌خان «نشسته ، سمت چپ»وگروهی از صاحبمنصبان ژاندارمری فارس درمجلس مشاوره

« ازطهران به شیراز ـ نمره ۳۲۸ شب ۲۹ سنبله خدمت جنابان مستطابان عمدة‌العلماء والمجتهدین آقای میرزاسیدمحمد رضوی و آقای

آقامیرزا ابوالفضل الشریف وحاجی علی آقا بنان‌الشریعه ومعین‌الاسلام و آقا میرزا عطاءالله رضوی و اعتمادالتولیه وعموم ملت فارس دامت برکاتهم‌العالی ـ تلگراف نمره ۳۸۲۰ آن‌ذوات محترم که‌مشتمل بر احساسات وطنخواهانه وابقای ژاندارمری آن‌سامان بودواصل جوابا خاطر آقایان و عموم ملت آنجا را مطلع میدارد که این اقـدام فقط بواسطه عسرت مالی که مدتهاست برای ژاندارمری رخ داده بود میباشد و این مدت به مواعید دولت وملت بهر ترتیبی که بود از ژاندارمها نگهداری نمود ولی این اوقات نظر به اینکه نه ازطرف ملت به مواعید خود عمل شد ونه ازطرف دولت نتیجه مساعدی بدست آمد خود را مجبور به این اقدام دیدم. لکن حالاکه از طرف دولت علیه و آقایان در این موقع اظهارمساعدت گردید وچون‌اعتمادمخصوص به‌اقاویل‌ومواعیدآن ذوات محترم دارم برحسب تقاضائی که فرموده‌اید فورا اجابت نموده اخطار تلگرافی به رژیمان سوم داده شد که کمافی‌السابق ژاندارمری مشغول انجام‌وظائف خود بوده تا نتایج مواعیدی که داده‌اید جملگی، انشاءالله عماقریب ظاهر شود ولی درخاتمه این مطب را متذکر میشودچنانکه بهمین زودیها نتیجه حاصل نشود قهرا اسباب انحلال ژاندارمری پیش خواهدآمد ـ کلنل‌ادوال .باوصول این‌تلگراف، انحلال‌ژاندارمری‌فارس موقتا منتفی شد لکن آشکاربود که حریف درنخستین فرصت ازطریق دیگری برای خنثی کردن قدرت ژاندارمری و احیانا تبدیل و تعویض بعضی ازصاحبمنصبان ژاندارم اقدام خواهد کرد. بهمین جهت درجلسه محرمانه‌یی که باحضورطراحان‌قیام فارس تشکیل شده بود، توافق‌بعمل آمد که هرچه زودتر نقشه قیام بموقع اجراگذارده شود.

بموجب تصمیماتی که در همین جلسه اتخاذ شد، برای آنکه همکاری افسران ژاندارمری و کمیته دمکرات جنبه عملی پیدا کند «یاور علیقلی‌خان» ویارانش به‌ایجاد کمیته‌یی تحت عنوان «سازمان حفظ استقلال و بیطرفی ایران» مبادرت ورزیده از کمیته دمکرات رسما درخواست ائتلاف کردند و این درخواست ازطرف کمیته دموکرات بتصویب رسید.

بدینسان موجبات قیام ازهرجهت آماده‌شده بود. افسران وافراد ژاندارمری یکی بعدازدیگری به «سازمان حفظ استقلال و بیطرفی ایران» پیوسته بوسیله مبلغین کمیته دمکرات تحت تعلیم قرارمیگرفتند وروزنامه‌های ارگان کمیته دمکرات با مقالات تندی که در جهت آماده ساختن اذهان عمومی زیر عنوان لزوم کوتاه ساختن دست جاسوسان وخائنین انتشار می‌یافت، بین آنها توزیع میشد.

ازطرفی ماه محرم نیزفرا میرسید و به ابتکار طراحان قیام، در اداره ژاندارمری مجلس سوگواری ترتیب یافت تا خطبا ومبلغین حزب دمکرات بتوانند بااستفاده ازمنبر وعظ و خطابه، آزادانه به نشروتبلیغ نظریات سیاسی خود بپردازند. درغره محرم روزنامه « حیوة » ارکان حزب دمکرات مقاله‌یی انتشارداد که آخرین پیام را درباره لزوم قطع رابطه باحکومت تهران واقدام بخاطرنجات وطن وطردمزدوران بیگانه بهمراه داشت. ازین روزنامه‌نسخه‌های متعددی در مجلس روضه‌خوانی اداره ژاندارمری بین حاضران توزیع وتوصیه شدکه مقاله اساسی آنرا بادقت بخوانند.

روزنامه «حیوة» درمقاله اساسی خود نوشته بود:

«گمان نداریم کسی آشنای به مباحث سیاسی وتاریخی باشد و

روسوی فرانسوی را نشناسد. این فیلسوف بزرك که شورش عظیم فرانسه وانقلاب بزرك سنه ۱۷۹۲ ازتعلیمات او بود دریکی‌ازخطابات عالی خود می‌گوید که طبیعت کلی عالم که بر جمیع ذرات وجود حکمفرماست به یك سرنوشت ازلی ماموراست که موجودات کونیه‌را روبه نشو وارتقاء سیردهد وموانع راازسرراه‌بردارد وبه درجه تکمیل برساند و هیچ قوه‌ای در عالم خلق نشده که بتواند مقاومت با این سیر طبیعی‌بکندوچون‌حسیات و وجدان بشری بحکم همان سرنوشت برای رسیدن به همان مقامات عالی تمدن درهیجان وحرکت است هرگاه کسی بخواهد اورامحدودنماید ومانع‌سیراوبشود به مهندس‌بی‌شعوری میماند که بخواهد دورهوا دیواربکشد یا منقل‌آفتاب راسرپوش‌بگذارد ازاینجاست که مامیگوئیم ملت ما را دیگر خواب نخواهد ربود. ملت بالغ و عاقل ما دیگر محتاج به قیم نیست. ملت حرآزاده ما سر زیر باربندگی نمیبرد وهیچ قوه‌ای خلق نشده که بتواند از وجدان وحسیات یك ملت بیدارجلوگیری کند. یعنی‌ممکن نیست‌چندین کرورنفوس‌زنده بیدار را مثل یك‌گله‌گوسفند به یك چوب راند. ملت‌ماگویا ملتفت‌شده که ایرانی است وحفظ ایران را باید ایرانی بکند. ملت ما گویا خوب فهمیده است که‌اگر بخواهند خانه یك‌گنجشك رااز‌دستش بگیرند بقدر قوه خود پروبال میزند و داد و فریاد میکند. ایرانی بیشعورتر از یك گنجشك نخواهد بود وچون میخواهند خانمانش را ببرند ناچار دست وپامیزند. ملت ماگویا بخاطر داشته باشد که ـ حیوة ـ مکررفریادزدملت وقتی سعادتمند میشود که براعمال وزراء و وکلاء وامراء مراقب باشد وتاخواستند تعدی کنند زمام‌آنها را سخت بگیرد وگرنه وکیل و وزیر

وامیر هیچکدام معصوم نیستند ودر مقابل ریاست وپول، وطن وملت‌را پشت‌پا میزنند... ظالم را نمیشود ملامت کـرد که چراظلم میکند زیرا که کار آتش سوزانیدن است. باید مظلوم راملامت کرد که چراقبول ظلم میکند. انگلیس را نمیشود ملامت گفت که چرا خـاك ما را اشغال کرده زیرا که انگلیس کارش حـق‌شکنی، انصاف کشی، دروغگوئی، حیله بازی ومکاری‌است. خاصه اکنون که خاك عالم بـرسرش ریخته شده، پایتختش در مقام تهدید، مستعمراتش متفرق ودرمعرض شورش، هندعزیزش آماده‌یاغیگری، تجارتش برزمین‌خورده ورشته‌اش گسیخته، کابینه وزرایش دیوانه از خبطهای پی‌درپی و خطاهای فاحش دشمن تراشی مسلمان‌گدازی با این حالت اسفناك چه‌کند اگرمثل غریق به هر گیاهی نچسبد؟ پس تکلیف این بود که بوشهرما را متصرف شود.علم ماراپائین بیاورد. تکلیف ما هم اینست کـه متفقا براوبتازیم. بیرقش را سرنگون کنیم و حدود وطن خود را از لوث وجودش پاك نمائیم. نه تابع رای وزیر باشیم نه محکوم حکم وکیل، زیرا آن وزیری متبوع ماست که وطن ما را به بیگانه ندهد و آن وکیلی محبوب‌ماست که ما را به انگلیس نفروشد.آن حاکمی مخدوم ماست که بما ووطن ما خیانت نکند وگرنه تیغ به روی او خواهیم کشید و دفع دشمن خـانگی را مقدمتا خواهیم کرد»..

کودتای ژاندارمری

شب چهارشنبه دوم محرم « ۱۳۳۴ هـ . ق » هنگامی که مجلس روضه خوانی دراداره ژاندارمری شیرازبرقراربود «یاورعلیقلی‌خان» برای یاران هم پیمان‌خودپیغام فرستادکه بعدازمتفرق شدن جمعیت، او رادراتاق‌کارش ملاقات‌کنند.

یاور، از بامداد روزقبل یکسره در اتاقش مشغول‌کاربود. اتاق کارباور درستاد ژاندارمری بوسیله تنی چند از ژاندارمهاکه در حکم فدائی‌وی بشمارمی‌آمدند حفاظت میشد وهیچکس قادر نبود ازآن سد استحفاظی‌عبور کرده واردا‌تاق یاورشودواورادرحالیکه سرگرم‌بررسی نقشه‌هاو دستورالعملهای‌کودتا بود، غافلگیر کند.

درطول روز«یاورعلیقلی‌خان» صورت تلگرافات و احکامی را که میبایستی به فرماندهان ژاندارمری درنقاط مختلف فارس مخابره و ابلاغ شود،شخصا تهیه‌کرده‌بود. این دستورات وظایفی‌راکه هرکدام ازساخلوهای ژاندارمری درجریان‌قیام بعهده داشتند، مشخص‌میساخت.

پس ازآنکه دستورالعمل‌هاآماده شد، یاور برای‌آخرین‌بار نقشه کودتا

را موردبررسی قرارداد .

حدودنیمه شب، صاحبمنصبان در اتاق «یاورعلیقلی خان» جمع شدند تادرباره کودتا، تصمیمات نهائی را اتخاذکنند و برای اجرای نقشه مهیا شوند .

قطع سیمهای تلگراف، بازداشت کنسول و کلیه اتباع انگلیس در شیراز، تصرف کنسولگری انگلیس و شعبه بانك شاهی و همچنین مراکز مهم اداری، نخستین هدفهای کودتا بشمار می آمد .


یاورعلیقلی خان پسیان

«یاورعلیقلیخان» یکی از صاحبمنصبان رامامور قطع ارتباط تلگرافی شیراز ـ تهران کردوسپرد که قبل از بریدن سیمهای تلگراف دستورهای او را به فرماندهان ساخلوی دشت ارژن و کازرون و برازجان مخابره کند. این دستورها که به امضای یاورعلیقلی خان واز طرف «کمیته محافظان بیطرفی و استقلال ایران» صادر شده بود وظایف روسای ژاندارمری را درباب تحویل گرفتن اسراء و حرکت دادن آنها بطرف «اهرم» مشخص می کرد .طراحان نقشه کودتا تصمیم گرفته بودند کنسول وماموران واتباع انگلیس را در شیراز ، پس ازدستگیری، نزد «زائرخضرخان» بفرستندتا در قلعه قدیمی «اهرم» زندانی شوند.

بازداشت کنسول و اتباع انگلیس بطور کلی درعهده «سلطان مسعودخان» بود که میبایستی بوسیله افسران وافراد ابوابجمع خـود تا ظهرروزچهارشنبه کلیه اتباع‌انگلیس وخانواده آنها را بازداشت‌وتحت‌الحفظ به‌اداره ژاندارمری منتقل کند. سلطان غلامرضا خان پسیان «پسر عم‌یاورعلیقلی‌خان» وظیفه داشت ارگ ونظمیه وعدلیه راتحت تصرف درآورد. «سلطان معاضد» نیزبسمت حاکم نظامی و مامور حفظ امنیت ونظم تعیین شده بود.

گفت وگوتاسپیده‌دم که بانگ اذان در هوای لطیف صبحگاهی طنین افکند، ادامه داشت. آنگاه «یاورعلیقلی خان» برخاست و شروع عملیات را اعلام کرد. صاحبمنصبان جوان یکدیگر رادرآغوش کشیده برای‌هم آرزوی‌موفقیت کردندو آئین‌وداع بعمل آوردند. دربن‌هنگام‌افراد ژاندارم که‌ازکنکاش‌پنهانی روسای‌خود خبری‌نداشتندآئین صبحگاهی را برگزارمیکردند. مراسم تمام نشده بود که «یاورعلیقلی خان» و سایر صاحبمنصبان درصحن‌ژاندارمری ظاهر شدند. حضور «یاور» وگروهی از صاحبمنصبان در چنان موقعی ، ژاندارمها را متوجه میساخت کـه حادثه‌یی درپیش است. افراد احترامات نظامی‌معمول داشتندو« هورا » کشیدند. بعد «یاورعلیقلی‌خان» در مقابل صفوف ژاندارمها قرارگرفت ونطقی‌کوتاه، امامهیج ایرادکرد. شخصیت برجسته و دلیر و محبوب ژاندارمری‌فارس، وظایف مهمی‌راکه ازآن‌ساعت درعهده ژاندارمری قرار میگرفت تشریح کرد وبه ژاندارمها گفت:

ـ ما رابطه خود را باتهران فاسد وذلیل وبیحال قطع میکنیم. از امروز ژاندارمری‌آن تشکیلات‌گرسنه‌وبرهنه‌یی نخواهدبودکه میبایستی

برای‌چند قازمواجب‌و کفش و لباس و آذوقه و علیق‌دریوزگی حکومت نالایق تهران رابکندوحقوق بخور و نمیرش چندماه‌چندماه‌عقب‌بیفتد. از امروز صاحبمنصبان وافراد ژاندارم فقط به حکم وجدان و شرف خود عمل میکنند و اداره امور مملکت فارس را بنمایندگی از طرف ملت، راسا درعهده خواهندگرفت. ازامروز ما ارباب و مخدوم و رئیسی جز ملت ایران نمی‌شناسیم وصرفابه تکالیف ملی ودینی خود عمل خواهیم کرد!

برای ژاندارم‌ها که یك دوره ملال‌آمیزوخفت‌بار رامی‌گذراندند این خبر مژده بزرگی محسوب میشد، خصوصاکه تبلیغات چند ماهه ذهن و روح آنها را جهت چنان اقدام‌جسورانه‌یی آماده‌کرده بود. ساعتی بعد، افواج مسلح ژاندارم‌درنقاط مختلف شهر پراکنده بودندو گزارشهایی که درستادفرماندهی کودتا بدست «یاورعلیقلی‌خان»میرسید ازپیشرفت‌سریع وموفقیت‌آمیز کارهاحکایت میکرد.

* * *

ازنخستین ساعات روزچهارشنبه دوم محرم ۱۳۳۴« دهم نوامبر ۱۹۱۵»آثاریك واقعه غیرعادی درشهرشیرازبچشم میرسید. درنقاطی از شهر، افراد ژاندارم سنگرهایی تعبیه‌کرده‌توپ و مسلسل بکارگذاشته و درحالت‌آماده‌باش‌مراقب‌اوضاع‌بودند. ادارات نظمیه،عدلیه،تلگرافخانه ومواضع حساس شهردرتصرف ژاندارمری قرارداشت. روسای‌ادارات ازمنازل خودشان فرا خوانده میشدند و تعهدنامه‌یی دایر به همکاری با «کمیته حافظان‌استقلال‌وبیطرفی‌ایران»به‌آنها ارائه‌میشدکه امضاءکنند. کمیته حافظان استقلال، همچنین درگوشه وکنار شهر، اعلامیه‌هایی به

دیوارهانصب کرده بود و اهالی شهررابه همکاری با قوای ژاندارمری و «نظام‌ملی» در راه حفظ امنیت شهر و مصالح عالیه وطن و دفاع از ناموس و شرف دعوت میکرد.

دراینحال«سلطان‌مسعودخان»نفرات‌خودرابه‌چندگروه‌تقسیم کرده هرگروه‌رادرکمین‌یکی‌از مامورین‌انگلیس نشانده‌بود. «مسترفرگوسن» رئیس‌شعبه‌بانك شاهنشاهی درشیرازاولین انگلیسی‌بودکه بدام‌ژاندارمها افتادوگرفتار شد. «فرگوسن» اندکی قبل‌از ساعت۹صبح‌جلوی منزلش سوار درشکه شد و بطرف بانك حرکت کرد.

امادر نیمه راه، بناگهان چند سوارسرراه بردرشکه‌گرفتندومردی از روی اسب به داخل درشکه خزید.

«فرگوسن» وحشت زده خود را به‌کنج‌درشکه‌کشید و دستها را بالا برد . «سید ابوتراب خان» صاحبمنصب ژاندارم دست راستش را با تپانچه‌یی جلو برد و لوله سرد و درازتپانچه رابه پیشانی رئیس‌بانك چسبانید :

ــ مسیو ، من از طرف مقامات ما فوق خود دستور دارم‌شما را بازداشت‌کنم ... درشکه شما در محاصره افراد ژاندارمری‌است .لطفا عاقل باشید و به درشکه چی هم دستور دهید طبق دستورات ژانـدارم رفتار کند...

«فرگوسن» با احتیاط ، سرش را اندکی چرخاند و بـه اطراف نگاه‌کرد. سواران ژاندارم گرداگرد درشکه دیده میشدند و این خـود برای او قوت قلبی محسوب میشد .وحشت‌اینکه مباداگرفتارتروریست

یادزد مسلحی شده باشد از وجودش رخت بست و اندکی آرام شد . اما نتوانست سؤالی راکه بر جانش چنك میزد پنهان کند :

ـ من تبعه خارجه و رئیس شعبه بـانـك شاهنشاهی در شیرازم، بعلاوه مرتکب خطایی نشده‌ام . ژاندارمری چه حق‌داردکه مرا توقیف کند ؟!

«سیدابوتراب‌خان» گفت :

ـ چند دقیقه خودتانرا نگهدارید ... به ژاندارمری‌که رسیدیـم تادلتان‌بخواهد می‌توانید ازرؤساء سئوال بکنید!

درشکه راه خود رابطرف تشکیلات‌ژاندارمری کج کرد. حرکت در شکه درحالی‌که ژاندارمهای سوار آنرا در محاصره داشتند توجه عابران را جلب میکرد و دسته دسته بتماشا می‌ایستادند . اما همه چیزدرسکوت می گذشت، چون هیچکس نمیدانست قضا یا از چه قرار است.

دقایقی بعد ، درشکه جلوی اداره ژاندارمری توقف کرد و «سید ابوتراب‌خان»، رئیس بانك را به‌اتاقی‌درمجاورت‌دفتر «یاورعلیقلی‌خان» هدایت کرد. در آن اتاق ، یك گروهبان ژاندارم پشت میزی نشسته و مشغول کار بود. «فرگوسن» به راهنمایی سیدابوتراب خان روی‌صندلی نشست و گروهبان ژاندارم از اتاق خارج شد . چند لحظه بعد ، صاحبمنصب دیگری که رئیس بانك بخوبی او را میشناخت وارد شد . او «یاور علیقلی خان» عضو ارشد ژاندارمری فارس بود که در حقیقت معاون ایرانی فرمانده سوئدی ژاندارمری بشمار می‌آمد . یاور

لبخندی به لب داشت ودرمقابل رئیس بانك سری تکان داده پشت میز نشست. «فرگوسن» که خودرادریك‌اداره دولتی بایك افسرارشدرو برو می‌یافت ازکوره دررفت وبنای اعتراض گذاشت:

ـ هیچ معلوم هست درین شهرچه خبر است؟... چه کسی به افراد ژاندارمری اجازه داده است رئیس بانك را مثل دزدها در وسط خیابان توقیف کنند؟... کاپیتن انگمان کجاست ؟ من باید با او حرف بزنم!

«یاور» باخونسردی جواب‌داد:

ـ کاپیتن انگمان ازصبح امروزدر ژاندارمری سمتی ندارد، همانطورکه بانکی هم وجودندارد وشما ازامروز رئیس بانك نخواهید بود...

« فرگوسن »که ازین جواب جا خورده بود، به لحن آرامتری گفت.

ـ یعنی چه؟آخر بحکم‌چه کسی این کارهاصورت میگیرد...مگر دولت ایران وارد جنك شده است؟

«یاور علیقلی خان» شانه‌هایش را بالا انداخت:

ـ اینطور فرض کنید! بهر حال من طبق وظایفی که برعهده‌دارم ناچارم شما و سایر اتباع انگلیس را به محل امنی هدایت‌کنم... لطفا کلیدهای بانك را تحویل بدهید و یادداشتی برای خانمتان بنویسیدواز وی بخواهید همراه باکلیه اعضای خانواده به شما ملحق شود. البته اینکاربخاطرخودتان است!

«فرگوسن» ابروانش رادرهم‌کشید:

ـ من کلیدی باخود ندارم... کلیدهای بانك نزد تحویلدار و رئیس دفتر بانك است و آنها هم بدون اجازه کتبی ودستور رسمی مقامات مرکزی حق ندارند کلید را به کسی تحویل دهند!

یاورسرتکان داد:

ـ مسیو فرگوسن، ما وقت جرو بحث نداریم. تعدادی از کلیدهای اصلی بانك دراختیارشماست وبقیه‌اش نزد تحویلدار و رئیس دفتر... البته ما آنها رانیز خواهیم گرفت. لطفا عجله کنیدو اجازه‌دهید کارها به مسالمت بگذرد!

«فرگوسن» ناگزیر دست درجیب کرد و دسته کلیدی راکه‌همراه داشت با اکراه روی میزگذاشت. بعد، طبق توصیه «یاور علیقلی خان» یادداشتی بعنوان همسرش نوشت و خاطرنشان ساخت که بواسطه بروز آشفتگی‌هایی درداخل شهر اقتضا دارد مقداری از وسایل ولوازم منزل را جمع آوری کرده تحت حفاظت مامورین ژاندارمری بسوی ملحق شود.

«فرگوسن» هنوز یادداشت خود را تمام نکرده بودکه مستر «آیرتون» رئیس دفتر بانك درمعیت یك گروهبان ژاندارم وارد اتاق شد «آیرتون» همینکه قدم به درون نهاد بنای داد و فریادگذاشت، اما وقتی متوجه «فرگوسن» شد با تعجب بسوی او قدم برداشت و رئیس بانك توصیه کرد که آنچه میگویند بدون مقاومت انجام دهد.

***

«سلطان‌مسعودخان»بعدازآنکه گروههایی‌رابرای‌بازداشت‌روسای بانك وتلگرافخانه وسایر اتباع انگلیس مامورو روانه کرد، خود عازم

کنسولگری شد.

کنسولگری انگلیس، بیرون دروازه باغ شاه درناحیه غرب شیراز قرار داشت. تصرف این عمارت و بازداشت «او، کونر» کنسول انگلیس‌درشیراز مهمترین جزء نقشه کودتا بود. چه، احتمال میرفت کنسول انگلیس در مقابل اخطار ژاندارمری تسلیم نشده برای دفاع ازکنسولگری، سنگربندی ومقاومت کند. ازینرو «مسعودخان» اول آفتاب بمنزل «مسیوزیتون» رفت که درست روبروی عمارت کنسولگری انگلیس قرار داشت وپس ازآنکه«مسیوزیتون» را بازداشت وتحت‌الحفظروانه ژاندارمری کرد، یك عراده توپ «ماکسیم» درخانه وی مستقرساخت پس از آن، یادداشتی برای قنسول‌ارسال‌شدکه‌ظرف‌نیمساعت میبایستی قنسولگری را تخلیه‌کند وخود را در اختیار مامورین ژاندارمری قراردهدو در صورت استنکاف، بلافاصله بعدازانقضای مهلت نیمساعته، عمارت قنسولگری بوسیله قوای ژاندارم به توپ بسته میشود.


سرهنك‌دوم اف. اوکونرکنسول انگلیس درشیراز

«او، کونر» وقتی این یادداشت را دریافت‌کرد متوجه شدکه

عمارت‌قونسولگری درمحاصره ژاندارمهای‌مسلح قرارگرفته وسیمهای تلفن قطع شده است. بناگزیراز «میرزاعبدالصمدخان» مترجم ومنشی قونسولگری‌درخواست کرد بافرمانده قوای مهاجم‌تماس‌گرفته‌تحقیقات بیشتری بعمل‌آورد. «اوکونر» میخواست از تعداد ژاندارمها و قدرت آنها اطلاعاتی کسب کند ومطلع‌شودکه براستی عمارت کنسولگری‌در تهدید توپخانه ژاندارمری قراردارد یا ژاندارمها «بلوف» زده‌اند؟

چند دقیقه‌یی‌طول کشیدتا «میرزاعبدالصمدخان» رفت و بازگشت وکنسول را مطمئن ساخت که ژاندارمها در مقابل عمارت کنسولگـری مسلسل وتوپ مستقر کرده‌اند. «اوکونر» دریافت که جز تسلیم چاره‌یی ندارد. طبق‌دستور وی، یك‌گماشته هندی درحالیکه‌پرچم سفیدی‌بدست داشت ازکنسولگری خارج شد و درمدخل عمارت ایستاد. این علامت تسلیم بود. «سلطان مسعودخان» باتفاق دوژاندارم که دهانه دو اسب را دردست داشتند به داخل کنسولگری رفت.« او،کونر » با سیمای‌گرفته جلوی عمارت ایستاده بودوبدون‌آنکه سخنی بگوید اسلحه‌کمری‌خود را بازکردوبه صاحبمنصب ژاندارم تحویل‌داد. «مسعودخان» نیزاشاره کرددهانه اسب را به‌کنسول بسپارند.

***

«او،کونر» واکنش شدیدی درمقابل این ماجری بروزنمیداد.او ازمدتها پیش وقوع یك چنان حادثه‌یی راپیش‌بینی‌میکرد وسعی زیادی بکاربرده بود تاجلوی حادثه را بگیرد، اما بهرحال قبل ازآنکه سفارت انگلیس‌بتواندکلیه پیشنهادهای‌اوراجامه عمل‌بپوشاند، حریف‌پیشدستی کرده وکارتمام شده بود. اینك درمقابل امرانجام‌شده، «سرهنك دوم-

فردریك. او، «کونر» حس میکرد در مقام کنسول، فقط میبایستی متوجه حقوق‌ومنافع‌اتباع انگلیس باشدو کاری کند که‌در آن ماجری، حتی‌المقدور کسی صدمه‌نبیند.

بهمین جهت، وقتی درعمارت ژاندارمری با «یاورعلیقلی خان» روبروشد، بوی گفت:

ـ یاور، من نمیخواهم شما را بـه مسؤولیت‌هـا وعـواقب چنین کاری که‌قدم در آن گذاشته‌اید توجه‌بدهم، فقط انتظار دارم هرچه میکنید مراقب باشید از حدود قوانین ومقررات بین‌المللی خارج نشوید..لابد میدانید رعایت اینگونه مقررات حتی برای‌ممالك‌متحارب‌نیزلازم‌الاجرا است و بهیچ عنوان نمیتوان ازآن عدول واستنکاف کرد ... من هم باوجودآنکه‌فی‌الحال اسیرشماهستم وهیچ‌اقتداری ندارم، معهذا تحت هرشرایطی باید به وظایفی که بعنوان کنسول دولت متبوعه خـودم درعهده‌دارم عمل کنم ومـراقب‌حقوق قانونی اتباع انگلیس باشم... امیدوارم این حرف برای همکاران شما مفهوم باشد و مقصود مرادرك کنند!

«یاورعلیقلی خان» سری تکان داد وگفت:

ـ کاملا مفهوم است...گوآنکه شما خودتان هیچوقت‌به رعایت این اصول مقید نبوده‌اید واگرکارما وشما به اینجاکشیده تـا حدودی ناشی ازبی‌اعتنایی دولت انگلیس ومامورین انگلیسی نسبت به حقوق وحدود ممالك دیگر است. آیا تصدیق نمی‌کنیدکه تصرف بوشهریعنی قسمتی ازخاك کشوربیطرف ما و بازداشت مامورین سیاسی و تجـاری آلمان درمملکت ایران ناقض قوانین ومقررات بین‌المللی بوده است؟

کنسول تکانی به‌شانه خود داد:

ـ این بحث فعلا موردی ندارد!

یاور، پوزخند زد:

ـ میدانم... فقط خواستم گفته باشم که ما هم از قوانین‌بین‌المللی چیزهایی میدانیم و بهرتقدیر، دستورات لازم به افراد داده شده است و رعایت‌های لازم درباره شما و دوستانتان معمول خواهد شد.

«یاورعلیقلی‌خان» آنگاه به کنسول اجازه داد که ظرف‌دوساعت وسایل سفر را از خانه خود بردارد و در بیرون شهر به سایر بازداشت‌شدگان ملحق شود.

«او، کونر»اندکی‌ازظهر گذشته، در خارج شهر به‌کاروان اسراء ملحق شد. جمعا شش‌مرد وچهار زن‌که یکی ازآنها دختری یازده ساله بود در آنجا انتظار کنسول را میکشیدند. «مسیو اسمیت» رئیس تلگرافخانه هندواروپ وهمسرش آخرین کسانی‌بودندکه‌به جمع‌اسیران پیوستند.چه، به‌آنها نیزاجازه داده بودند قبل از حرکت برای تحویل امور تلگرافخانه وبرداشتن‌لوازم سفر اقدام کنند. خانم «اسمیت» ضمنا وظیفه همراهی با «مسیوپتیگرو» را عهده‌دارشده بودکه براثرشکستگی پا، بزحمت راه میرفت و بدون کمك دیگری نمیتوانست روی پا بایستد.

بمحض‌آنکه اسراء همگی‌گردآمدند از طرف ستاد فرماندهی کودتا، دستورحرکت داده‌شد وچون خانمها نمیتوانستند قاطر سوار شوند، درشکه رئیس بانك دراختیارآنها قرارگرفت. مردها نیزبا اسب وقاطرسفری راکه هدف ومقصدآن برایشان معلوم نبودآغاز کردند.

«او کونر» چندبار درباره مقصد سفر سئوال کرد ولی هیچکس پاسخ درستی بوی نداد. تنها، پس‌ازآنکه کاروان بـه « چنار راهـدار» رسید ودسته‌دیگری ازژاندارمها وظیفه حفاظت و همراهـی اسیران را عهده‌دار شدند«سلطان‌مسعودخان» که همچنان‌درمعیت کاروان اسراءبود به کنسول اطلاع داد که آنها از طریق کازرون به برازجان و از آنجا به «اهرم»منتقل خواهندشد.

در«چنارراهدار»چندکجاوه که‌از طرف«یاور علیقلی خان» برای اسرافرستاده‌شده‌بوددراختیارزنهاقرارگرفت‌ومردهانیز بااسب‌های‌متعلق به‌کنسولگری درپی آنها روانه شدند. از آنجابه‌بعد رفتار ژانـدارمها بکلی فرق کرد ونسبت به اسراء مودب ومهربان شدند. «سلطان مسعود خان» که همچنان فرماندهی دسته را بعهده داشت با اعضای کاروان رابطه دوستانه‌برقرارکرده بود ومیکوشید و سایل آسایش آنهارافراهم سازد.

راهی که کاروان در پیش داشت، سخت وطاقت‌فرسا بود. اسرا میبایستی‌درجاده‌باریکی که‌گاه‌ازاوج‌ارتفاعات‌وگاه‌ازمیان‌دره‌هامیگذشت راه پیمائی کنند. درین‌جاده کوهستانی هوا بشدت سردبودو چون تعداد آبادیهای بین راه محدود وفاصله‌آنها ازهمدیگر زیاد بودگاه یك شبانه روزطول میکشید تا از یك دهکده به دهکده دیگری بـرسند. بعلاوه، وضع‌جاده‌اقتضامیکرد که‌مسافران‌دوسوم راه را پای پیاده‌طی کنندوحتی برسینه سنگهاوصخره‌ها بخزند.«*»

«*»میرزافرصت‌شیرازی «فرصةالدوله» درتوصیف این گذرگـاه سخت چنین سروده‌است:

درصفحه‌بعد

عبور از چنان گذرگاهی، بیش ازهمه برای «پتیگرو» دشوار بود که باپای شکسته، افتان وخیزان ازپی قافله می آمد واغلب ساعتها عقب می‌افتاد. اوایل، «مادام اسمیت» همسر رئیس تلگرافخانه از «پتیگرو» مراقبت میکرد واوراکه ازلحاظ جسمی و روحی دروضع بسیاربدی بسر میبرد تسلی میداد. اما در نتیجه همین غمخواری «مادام اسمیت» یکی دوبار از قافله عقب ماند و درمیان باد و بوران شدیدگرفتار آمده دچارسرمازدگی وسرماخوردگی‌وتب ولرزشدیدشد. آنچنانکه‌تصور میرفت نتواند سفری راکه‌آغاز کرده بود به انتهی برساند.

خانم «اسمیت» درمیان کاروانیان وضع خاصی داشت. اوچندی پس‌ازآنکه بهمراه شوهرش درشیرازاقامت‌گزید، نسبت به تمدن و

چونکه‌بدرود«کمارج» کردم
کتلی طی به مدارج کردم
گه به بالا شدم‌وگه به نشیب
گه به ره راحل وگه‌پابه رکیب
گاه تا چرخ برین میرفتم
گاه تاقعر زمین میرفتم
غول بگریزداز آنجا با هول
دیوازبیم بخواند لاحول
آن چنان تنك بود راه عبور
که نیابد ره جنبیدن‌مور
به سرانگشت و به زانو و شکم
گاه‌میرفتم‌وگاهی به قدم
الغرض دستم ازین سخت‌کتل
جان بدر بردم از چنك اجل!

تاریخ ایران علاقه شدیدی بهمرسانید وتحت تاثیر همین عـلاقمندی، زبان فارسی رافراگرفته و با سنن ورسوم ایرانیان مانوس شده بود.

این احساسات به درجه‌یی در خـانم «اسمیت» قوت داشت کـه وقتی جنك شروع شد و انگلیسها بوشهر را تصرف کرده، تنی چند از نمایندگان سیاسی وتجارتی آلمان رادرصفحات جنوبی ایران به‌اسارت گرفتند، «مادام اسمیت» نیزبا اکثریت مردم فارس درمذمت از سیاست انگلیس همزبان وهمراه شد. روشی که «مادام اسمیت» اتخاذ کرده‌بود طبعا برای هموطنان انگلیسی او قابل هضم نبود ولی نه ملامت آنها و نه تذکرات کنسول «او، کونر» ونصایح شوهرش هیچکدام در طرز فکر اوتغییری بوجود نیاورد. سهل است که وقتی کارانگلیسها وعشایر دشتستانی به جنك کشید «مادام اسمیت» بی‌پروا ازتنگستانی‌ها ستایش می‌کردوبمنظورتشویق‌وتاییدآنهانامه‌هایی‌می‌نوشت‌وتوسط«واسموس» که درشیراز با وی‌آشنا شده بود برای مجاهدین میفرستاد.

با این طرزرفتار، طبعاروابط «مادام اسمیت» با خـانـواده‌های انگلیسی مقیم شیراز به‌سردی‌گرائید وحتی هنگامی که «خانم اسمیت» به جمع اسراپیوست، دیگران ـ بخصوص خانمهاـ رانسبت بـخـود خشمگین و نامهربان یافت.

بیماری«خانم اسمیت» تا حدودی وضع راتغییرداد وکاروانیان رفتاردوستانه‌یی نسبت به‌وی پیش‌گرفتند. اما اینبار «خانم اسمیت» بود که حاضرنمیشد ملاطفت ترحم‌آمیزهمراهان خودرا بپذیرد!

کـاروان، پس ازساعتها راه پیمائی بـــه «دشت ارژن» رسید.

کاروانیان که بیشتر از یکشبانه روز چیزی نخورده و چشم روی هم نگذاشته‌بودندچندساعتی‌در تلگرافخانه«دشت‌ارژن»توقف و استراحت کردند وروزبعد به «میان‌کتل» وسپس‌به «کازرون» رسیدند. اسرا رفته‌ـ رفته با اوضاع‌خـو گرفته‌وخـودراتسلیم سرنوشت‌کرده بودند. چیزی کـه خصوصا وضع را برای آنهاتحمل‌پذیر میساخت رفتار دوستانه ژاندارمها بود. چه، برخلاف یـکی‌دوروز اول، مطلقااثری ازخصومت وبدبینی درسلوك ژاندارمها دیده نمیشد، اسراء نیزمتقابلا با محافظان خود رفتاری صمیمانه داشتند.

بااینهمه،وقتی کاروان وارد«کازرون» شد ناگهان‌اسرای‌انگلیسی خود را با توفانی از خشم و نفرت روبرو یافتند. آنها درقلمرو خواجه عبدالله‌کازرونی ملقب به «ناصرديوان» قدم گذارده بودند. مردی کـه علیرغم صفای باطـن وتقید بـه رسوم ایلیاتی، نسبت بـه انگلیسها کینه شدیدی در دل داشت و متعاقب تصرف بوشهر ولشگرکشی انگلیسها به جنوب ایران،آنها را بچشم دشمن نگاه میکرد.

استقبال «ناصرديوان» ازکاروان اسراء خشن وخصمانـه بـود. بمحض‌آنکه اسراء وارد اولین‌آبادی منطقه‌کازرون شدند ناگهان دهها سوارمسلح‌که «ناصرديوان» درپیشاپیش‌آنها قرارداشت درمقابل اسراء ظاهرشدندودرحالیکه‌گرداگرد کاروان‌می‌چرخیدندو بطرف‌هوا تیراندازی میکردندبنای‌شعاردادن‌وناسزاگفتن به انگلیسها را گذاردند. «او، کونر» که‌خودخسته‌وبیمار وعصبی‌بنظرمی‌آمدبه‌همراهانش‌تاکید کـرد که‌مطلقا نبایدآرامش خودرا ازدست داده عکس‌العملی ظاهر سازنـد. تـلاش ژاندارمها وصاحبمنصب‌آنها نیز برای ساکت‌کردن تفنگچیان‌کازرونی



خواجه عبدالله کازرونی « ناصردیوان »

بجایی نمیرسید و اخطارهای متوالی آنها درمیان سروصدای زیـادگـم میشد وبگوش کسی نمیرسید.

این استقبال غیرمنتظره اسیران را به وحشت انداخته بود و از آن میترسیدند که درچنان هنگامه‌یی تفنگچیان دستخوش هیجان شده تحت تاثیر احساسات خصومت‌آمیز تیراندازی هـوائی را به قتل عام آنها تبدیل کنند.

سرانجام، بی‌آنکه حادثه‌یی روی دهد، « ناصردیوان » سواران خودرا فراخواندو دستوربازگشت‌داد. اماپس ازآن، نوبت مردم‌دهکده بودکه باهلهله وفریاد،اسیران راموردِ استهزاء وتف و لعنت قراردهند. این وضع ناگوار تا آنجا ادامه یافت‌که اهالی شروع به سنك‌پـرانی کردند وچندتایی ازریگها به سروصورت ژاندارمها اصابت‌کرده‌آنهارا به خشم آورد وباچند نهیب ، سرانجام جمعیت را متفرق ساختند.

کاروان، درباغ ژاندارمری‌کازرون فرود آمد وجنجال را پشت سر گذارد. «سلطان مسعودخان» که همچنان فـرمانـدهی ژانـدارمها و سرپرستی‌کاروان را بعهده داشت بخاطر وضعی‌که پیش‌آمده بود از اسراء عذرخواهی‌کرد و قول داد شخصا به ملاقات «ناصردیوان» رفته ترتیبی دهدکه چنان حوادثی تکرارنشود.

پیش ازآنکه‌کاروان اسراء ازکازرون حرکت‌کند، دستوررسید که اسبهای متعلق به‌کنسولگری ضبط و به شیراز عودت داده شود.

پانزده راس اسب که «او، کونر» ازاصطبل کنسولگری بـا خود آورده ودراختیارهمراهـان قـرارداده بـود متعاقب این دستور مسترد شد وفقط یك اسب به‌کنسول دادند، دیگران میبایستی بقیه راه را بـا قاطرطی‌کنند.

در«کمارج» تنی‌چند ازروسای‌عشایر وطوایف به‌استقبال‌کاروان

آمدند ودرحالیکه نسبت به اسیران انگلیسی رفتاری دوستانه و احترام‌آمیز داشتند آنها رابه مرکز ژاندارمری راهنمایی کردند. مرکز ژاندارمری کمارج، یك قلعه بزرك ومستحکم قدیمی بود. درآنجا «سلطان احمدخان اخگر» رئیس ژاندارمری برازجان انتظار اسراء رامی کشید و «سلطان مسعودخان» پس از آنکه یکشب در قلعه اقامت کرد واسیران را تحویل داد بطرف شیراز بازگشت.

مسئولیت حفاظت وهدایت کاروان از آن پس درعهده «سلطان ـ اخگر» قرارگرفت. او مردی مودب وخوش مشرب وشاعر وادیب بود وسعی زیادی بکارمیبرد تاوسایل رفاه وآسایش مردها وزنهای انگلیسی راازهر جهت فراهم کند. «اخگر» به«او، کونر» اطلاع داد که ژاندارمها ماموریت دارند اسیران را به«اهرم» انتقال دهند و آنها در قلعه استوار اهرم که به «زائر خضرخان» تعلق دارد اقامت خواهندکرد تا تکلیفشان معلوم شود.

منزلگاه بعدی، برازجان بود.

برازجان، نقطه ارتباط بوشهر وشیراز ودشتستان بود. افراد «نظام‌ملی» که برای جنك با قوای نظامی انگلیس داوطلب شده و از شیراز بطرف جنوب حرکت کرده بودند همچنان در برازجان اقامت داشتند. آنها تحت سرپرستی مامورین ژاندارمری به فراگیری فنون نظامی و تمرین تیراندازی ادامه میدادند. از همینرو، برازجان بیشتر به یك قلعه بزرك نظامی شباهت داشت که درکوچه‌ها و خیابانهای آن، دائما افراد مسلح حرکت میکردند. این افراد یا عضوژاندارمری بودند، یاوابسته به نظام‌ملی ویا بخاطر شرکت درجهاد وهمکاری بارزم‌آوران تنگستانی

ازنقاط دور ونزدیك روانه برازجان می‌شدند ولی چون درجبهه جنك حالت سکون وانتظاربچشم میرسید، آنها نیز در برازجان رحل اقامت می‌انداختند.

کاروانسرای‌بزرك شهر برای اقامت اسرای انگلیسی اختصاص یافته بود. این کاروانسرا ازمدتی قبل ستاد مرکزی مجاهدین بشمار می‌آمد. افراد نظام ملی در اتاقهای کاروانسرا سکونت داشتند ودر حیاط بزرك‌آن به مشق نظام می‌پرداختند. وقتی از شیراز اطلاع داده شدکه کنسول واتباع انگلیس به اسارت ژاندارمری درآمده و بسمت برازجان اعزام شده‌اند «سلطان اخگر» دستورداد اتاقهای طبقه دوم کاروانسرا تخلیه وبرای اقامت اسراء آماده شود. بدینسان کاروان اسیران درحالیکه یك فوج ژاندارم حلقه وارآنها را در میان‌گرفته بود تامبادا حادثه‌کازرون درآنجا نیز تکرارشود، وارد برازجان شد.

ازساعتها قبل‌جمعیت زیادی، پیاده‌وسواره، درمسیر این‌کاروان ازدحام‌کرده با اشتیاق وهیجان بسیار چشم‌براه اسیران دوخته بودند. آنروزنهم ماه محرم «تاسوعا» وشهریکسره تعطیل بود. معهذا چنین بنظرمی‌آمدکه اهالی ترجیح داده‌اند بجای عزاداری وسینه زنی به تماشای «اسیران فرنگی» بروند. این موضوع «سلطان اخگر» را به سختی نگران میساخت وازآن وحشت‌داشت‌که مبادا احساسات‌مذهبی مردم، به‌بروز حوادثی‌منجرشود.بهمین جهت از«او،کونر» درخواست کردکه حساسیت موقع را به همراهان خود توجه بدهد.

پس ازیکهفته راه‌پیمائی، صبح نهم محرم ۱۳۳۴ کاروان‌اسیران بی‌آنکه با حادثه‌یی روبرو شود وارد برازجان شد واسراء در اتاقهای

طبقه دوم کاروانسرا جای گرفتند. بلافاصله پس از آنکه کاروان به کاروانسرا رسید، شهر قیافه دیگری بخودگرفت. عزاداری آغاز شد ودسته‌های سینه‌زن درمعابر به حرکت درآمدند.

«اوکونر» به همران خود اکیداً دستور داده بود که وقتی دسته‌های سینه زن از مقابل کاروانسرا عبورمیکنند مطلقا به پنجره‌ها نزدیك نشوند وبطور کلی، کمتر خودشانرا به مردم نشان دهند.

«سلطان اخگر» نیزبرای جلوگیری از هرنوع حادثه احتمالی یك گروهان ازژاندارمهای کاردیده ومتهور را به حفاظت اسیران گماشته و دستورداده بود به‌هیچکس اجازه توقف یاتجمع در داخل حیاط و اطراف کاروانسرا ندهند.

ساعتی ازظهر گذشته، رفته‌رفته دسته‌های سینه‌زن متفرق شدند و همهمه و هیاهوجای خود را به سکوت داد. اسرای انگلیسی که شدیداً احساس خستگی میکردند بعد ازصرف ناهار هر کدام درگوشه‌یی دراز کشیده وخفته بودند. تنها کنسول «او، کونر» درگوشه‌یی نشسته و باقیافه گرفته وخسته به نقطه‌یی ازدیوارچشم دوخته بود. «او، کونر» آنروز از عارضه دندان درد اظهار ناراحتی میکرد و بهمین سبب ظهر هم از خوردن ناهار عذرخواسته بود.

دو ساعتی از ظهر گذشته بود که کسی با انگشت بر در اتاق ضربه زد وهنگامی که «او، کونر» درراگشود با «سلطان اخگر» روبرو شد:

ـ ببخشید که مزاحم میشوم ... مسیو واسموس قصد دارد چند

کلمه‌یی باشما صحبت کند. اوهمینجاست... داخل حیاط!

«او، کونر»ازپنجره نظری به‌خارج افکندوبلافاصله «واسموس» راکه در کنار حوض کاروانسرا قدم میزد شناخت. «واسموس» برسم عشایر دشتستان لباس‌بلند وفراخی ازپارچه سفید پوشیده بود و موهای بلندش اززیر کلاه نمدی بروی‌شانه‌ها میریخت.

«او، کونر»مردد بنظرمیرسید وچنان می‌نمود که پیغام«واسموس» اورا درمحظور قرارداده است. معهذا سرانجام تصمیم خود راگرفت. کتش رابرداشت وازپله‌ها سرازیرشد.

«واسموس» که متوجه «او، کونر»شده بود چند قدمی جلورفت ودست اورا فشرد:

ـ کنسول!امیدوارم مراتب تاسف مرا بواسطه وضعی کـه پیش آمده بپذیرید... درست است که‌مادرحال جنك بسرمیبریم ودر دوجبهه مخالف قرارداریم ولی اینها دلیل نمیشودکه عواطف وهمبستگی‌هـای انسانی را فراموش کنیم... صمیمانه خواهش میکنم مراتب تاسف مرا قبول کنید واجازه بدهید مخصوصا بخاطر مشکلاتی کـه برای خانمها پیش‌آمده است اظهارهمدردی کنم... من دراینجاامکاناتی دارم.بسیار مشعوف میشوم اگر بتوانم خدمتی بکنم!

«او، کونر» تشکر کرد وگفت:

ـ انکار نمی‌کنم که روزهای سختی‌را گذرانده‌ایم، ولـی معلوم نیست وضـع ما ازکسانی که درجبهه‌ها می‌جنگند نـاگوارتر بـاشد... گمان میکنم دوستان من وقتی بخاطر می‌آورندکه این مشقات رادرراه وطن خود متحمل میشوند احساس آرامش می‌کنند!

«واسموس» گفت:

ـ شنیده‌ام«مادام‌اسمیت» بیمار است. من‌خصوصا ازلحاظ خانمها نگرانم ومایلم شخصا از ایشان‌عیادت کنم...

«اوکونر» شانه‌هایش را بالاانداخت:

ـ فعلا که استراحت کرده‌اند... وقتی بیدار شدند شاید بتوانید با خودشان صحبت کنید.

«واسموس» پرسید:

ـ کاردیگری میتوانم انجام دهم؟

«او، کونر» درحالیکه عازم مراجعت بود جواب‌داد:

ـ چرا... تکلیف اسیران را زودتر معلوم کنید!

«واسموس» همانطور که درضمن گفت‌وگو با « اوکونر » اشاره کرده بود ازبابت خانمهای انگلیسی احساس ناراحتی میکرد و بیم‌آن داشت که مبادا دشواریهای اسارت وخستگی وبیماری‌آنها را ازپای در آورد.

علاوه‌بر «مادام اسمیت»، اوبا « خانم فرگوسن» نیز از زمانی که درشیراز بسرمیبرد سابقه آشنائی‌ودوستی داشت. بهمین‌جهت، ساعتی‌بعد بقصد ملاقات با«مادام‌اسمیت» و«مادام‌فرگوسن» به‌کاروانسرا بازگشت. دریکی از اتاق‌های طبقه پائین‌کاروانسرا، روسای قوم راجع به اسراء وسرنوشت‌آنها مذاکره داشتند. «واسموس» ابتدابه سراغ‌آنهاشتافت. طبق‌توافق‌قبلی‌میبایستی‌اسراء به«اهرم» منتقل‌شوندودرقلعه‌مستحکم‌آنجا بمانند تا درباره تعویض‌آنها باکنسول ورئیس شرکت تجارتی‌آلمان و

نیزچندنفری ازمجاهدین تنگستانی که دراسارت انگلیسها بسرمیبرند با کنسول انگلیس در بوشهر مذاکره شود. امـا «غضنفرالسلطنه» کلانتر برازجان با انتقال اسرا به «اهرم» مخالفت میکرد و اصرار داشت کـه بهتر است اسراء دربرازجان باقی بمانند وهمانجا راجع به مبادله آنها مذاکره شود. یکـی دونفراز حاضران، منجمله سلطان اخـگـر رئیس ژاندارمری، جداً بااین نظریه مخالف بودند وعقیده داشتند نـگهداری اسرادر «برازجان» کاریست بکلی دور ازمنطق ومصلحت. «واسموس» نیز به طرفداری این گروه واردگفت وگوشد. ضمن بحث وجدل، یکی ازحاضران فاش کرد کهچون بانك شاهی چهل هزارتومان پول «غضنفر-السلطنه» را ضبط کرده است وی تصمیم دارد ازین فرصت برای استرداد پول خوداستفاده کند. «غضنفرالسلطنه» انکارنکرد وگفت:

- روزی که من با سیصد نفر تفنگچی در میدان جنك حاضر شدم، انگلیسها به تلافی این عمل چهل هزارتومان پول مرا دربـانـك شاهی مصادره کردند... حالا اگر خدا تفضل کـرده وفـرصتی فـراهم آورده است کهمن بتوانم پولم را پس بگیرم آیا نباید ازفرصت استفاده کنم؟!

بااین راه حل که درموقع مبادله اسراء «مسیوفرگـوسن» رئیس شعبه بانـك شاهی در شیراز فقط بشرط استرداد پـول «غضنفرالسلطنه» آزاد شود، سرانجام مجادله پایان یافت و «غضنفرالسلطنه» تفنك خود را بدوش انداخته خارج شد. چند دقیقه بعد «واسموس» نیز بعزم عیادت از «مادام اسمیت» وملاقات باسایرخانمهای انگلیسی ازاتاق بیرون آمد و به ژاندارمی که پای پلگان مشغول پاسداری بودگفت:

ـ میخواهم چند دقیقه پیش خانمها بروم... برو بالا، اطلاع بده!

هنوز «واسموس» حرفش را تمام نکرده بود که صدایی از پشت سربگوش رسید:

ـ کنسول... کجا؟!

«واسموس» برگشت و «غضنفرالسلطنه» را دید که باندام درشت وشکم پیش‌آمده، دستها را به‌کمر زده وپشت سرش ایستاده بود:

ـ میخواهم ازخانمهای انگلیسی عیادتی بکنم... شنیده‌ام که بعضی ازآنها مریض شده‌اند.

«واسموس»به سادگی‌سخن‌میگفت و تصور نمیکرد که «غضنفر-السلطنه» ازطرح آن سئوال مقصود خاصی داشته باشد، اما ناگهان‌چهره غضنفردرهم رفت وبالحنی خشن زبان به ملامت‌گشود:

ـ آقای واسموس، مثل اینکه فراموش کرده‌ای اینجا مملکت اسلامی‌است‌ومیان‌مامسلمانان‌رسم‌نیست مردغریبه‌وارد اتاق زنها شود.. اینطورکارها ازشما قبیح است... بفرمائید اینطرف و بعدها هیچوقت گرد این خیالات نگردید!.

«واسموس» یکه خوردولحظاتی باتردید به قیافه عبوس وهیکل درشت «غضنفرالسلطنه» خیره ماند.

سروصدای «غضنفرالسلطنه»چندنفری‌را به طرف آنها کشانیده‌بود و «واسموس» حس میکرد که غضنفرتعمد دارد اورا نزددیگران خفیف وموهون کند، باآنکه‌یقین داشت مخالفت‌اوبانگهداری اسرا دربرازجان «غضنفرالسلطنه» را به چنان رفتاری برانگیخته است معهذا خشم خود

رافروخورد وبه آرامی گفت:

ـ صحیح میگویی دوست من، ولی اینجا پای مسلمانی در میان نیست... خانمهای انگلیسی مثل خودمن مسیحی هستند ودرمذهب مارو گرفتن خانمها مرسوم نیست... زنها ومردها همگی مثل خواهر وبرادر روبروی هم می‌نشینند وباهم صحبت میکنند. وانگهی، من میخواهم آنها رادلداری بدهم.

آشکار بود که «غضنفرالسلطنه»حاضر نیست کوتاه بیاید.بی آنکه به‌کلمه‌یی ازحرفهای« واسموس» ترتیب‌اثر دهدگلنگدن تفنك را کشید وجلوی پله‌ها قرارگرفت:

ـ کنسول!من کارندارم که عیسوی‌ها میان خودشان چه رسومی دارند... اما تا وقتی که این‌خانمهادرمملکت اسلام‌هستند اجازه نمیدهم کسی به‌آنها نزدیك شود.. قسم میخورم که اگرقدمی به جلوبگذاری ماشه را خواهم کشید!

چشمهای « غضنفرالسلطنه » نشان میداد که تهدیدش کاملا جدی است. بعلاوه «واسموس» هیچ میل نداشت درنظر دوستان ایرانی خود به‌گستاخی و بی‌اعتنایی نسبت به معتقدات و سنت‌های آنها متهم شود. کوشید تا برخشم خود چیره شود وبعد باخونسردی دستش را بالا برد ولبخندی‌زدو گفت:

ـ حق با شماست... معذرت میخواهم!

«واسموس» بیش از آن درکاروانسرا درنك نکرد وباخروج‌وی غائله‌یی که‌میرفت‌بالابگیردخاتمه یافت.اسراء آن شب‌رادرکاروانسرای

برازجان بیتوته کردند و باوجود آنکه اقامتشان در برازجان با مخاطراتی توام بود روز بعدهم نتوانستند به مسافرت ادامه دهند زیرا آن روزدهم محرم «عاشورا» بود وظاهر شدن اسیران انگلیسی درمیان جمعیت عزادار که مانند سیلی ازهر طرف میجوشید و جاده‌های داخل وخارج شهر را می‌پوشانید، دور ازحزم بنظرمیرسید. باوجود آنکه اسراء درو پنجره را بسته وخود را درون اتاقها محبوس کرده بودند بازهم « سلطان اخگر» وحشت داشت کـه مباداچیزی باعث تحریك مردم شود و حادثه‌یی بوجود آورد. بهمین جهت از «غضنفرالسلطنه» درخواست کرد به‌عنوان کلانتر برازجـان تفنگچیان‌خود را به‌کمك ژاندارمها بفرستد وشخصا دراطراف کاروانسرا مراقب اوضاع باشد.

طولی نکشید که «سلطان اخگر» دریافت نگرانی او بـی‌علـت نبوده ومددگرفتن از تفنگچیان‌محلی کاربجایی بوده است زیرا حوالی ظهر،ناگهان انبوهی ازجمعیت خشمگین که سخت به هیجان آمـده و تحریك شده بودند به‌کاروانسرا هجوم آوردند واگر«غضنفرالسلطنه» و تفنگچیان او حاضر نبودند، ژاندارمری نمیتوانست جلوی مهاجمین‌را بگیرد. چـون ژاندارمها اگر میخواستند با ملایمت عمل کنند حریف آن جمعیت عنان‌گسیخته ومتعصب نمیشدند و اگر دست به تیراندازی می‌زدند، وضع ناگوارتری پیش می‌آمد واحتمال داشت با عمل‌متقابل واحیانا عکس‌العمل شدیدتراهالی مواجه شوند.

هرچه بود، آنروزهم گذشت وبامداد روز یازدهم محرم، کاروان اسراء به جانب «شوك» وازآنجا به طرف « احمدی»حرکت کرد.

درین سفر، مردها هر کدام اسبی زیرپا داشتند وزنها با کجاوه حرکت‌میکردند. کاروان را یك‌فوج ژاندارم همراهی‌میکرد وعلاوه‌بر «سلطان‌احمدخان اخگر» که‌ریاست ژاندارمهارا بعهده‌داشت«واسموس» نیزباکاروان همسفر بود.

«واسموس» همچنان‌با لباس عشایرتنگستانی سفرمیکردوفارغ‌از هرگونه مزاحمتی میتوانست آزادانه درکنار کجاوه خانمها حرکت کند وبا آنهابه‌گفت‌وگو بپردازد.«واسموس» میکوشید آثارناخوشایندی راکه بعضی حوادث دوران اسارت درذهن بانوان انگلیسی باقی گذاشته بود برطرف سازد. اما زنها تحت تاثیر خستگی ووحشتی که مدام اعصابشان را درهم می‌کوفت، همگی یا بیماربودند ویا حال و حوصله‌گفت وشنود نداشتند.

در «احمدی» برای توقف اسراء دوچادر بزرك برپاداشته‌بودند. این‌آبادی کوچك درچهارفرسخی چاه کوتاه‌وجزو قلمرو«شیخ حسین‌خان چاه کوتاهی»بود. بهمین‌جهت«شیخ حسین‌خان» شخصا به‌استقبال اسیران شتافته، مردها را به یك چادر وزنها را به چادردیگر راهنمایی کرد.

بعد ازناهار،کاروان باردیگر براه افتاد وحوالی غروب به چاه کوتاه، مقرریاست «شیخ حسین‌خان» رسیدکه درجریان مبارزات مردم تنگستان‌ازطرف‌مجاهدان «سالاراسلام» لقب‌گرفته بودو درسراسرمنطقه «سالار» خوانده میشد.

«سالار» دواتاق مفروش درمنزل‌شخصی خود برای اقامت‌اسراء اختصاص داده بود . زنان در یك اتاق و مردان در اتاق

دیگرجای گرفتند. پس ازدوازده‌روز اولین باربود که آنها میتوانستند درجایی فارغ ازهراس ونگرانی استراحت کنند.

«سلطان‌اخگر» قصدداشت به برازجان باز گشته شرح ماموریت خودوجریان کار اسراء را به «یاور علیقلی‌خان» گزارش دهد. ازهمینرو درخواست کرد جلسه‌یی بمنظور تعیین‌تکلیف اسراء تشکیل شود. «شیخ حسین‌خان» به یکی‌ازپسران خوداختیارداد که به‌اتفاق«واسموس» و«اخگر» جلسه کنند و بارعایت همه جوانب هرطور مصلحت اقتضا داشت تصمیم بگیرند. دربن موقع نسبت به سرنوشت اسرای‌انگلیسی چند نظریه وجود داشت:

بعضی عقیده‌داشتند که زنهای‌انگلیسی‌نیز مثل مردها دربازداشت باقی باشند وفقط «خانم اسمیت» آزاد شده پیشنهادهای‌مربوط به مبادله اسراء را ازطرف روسای تنگستانی برای‌مقامات انگلیسی ببرد. عقیده دیگر این بودکه دوتن ازبانوان انگلیسی بجای «مادام ایسنهوت»خانم آلمانی‌گروگان نگهداشته شوند. نظریه‌آخری که سرانجام مورد توافق قرارگرفت وبمرحله اجرا درآمد آزادکردن کلیه خانمها و نگهداشتن مردها بود.

نتیجه تبادل نظر به اطلاع «شیخ حسین‌خان سالاراسلام» رسید. طبق تقریرسالار، نامه‌یی دایر به شروط استرداد « ماژوراوکونر» و سایر اسرای انگلیسی بعنوان نماینده رسمی دولت انگلیس دربوشهر نوشته شد تا بوسیله بانوان انگلیسی به بوشهر ارسال شود.

طی این مراسله تاکید شده بود اسراءدرصورتی آزادخواهند شدکه:

اول: آزادی کلیه‌نفرات دشتی‌وتنگستانی که درجریان مخاصمات بوسیله نیروی نظامی انگلیس اسیرشده‌اند و ازآنجمله «خـالـو حسین دشتی».

دوم: استخلاص حاجی علی تنگستانی‌وکلیهٔ اتباع وی.

سوم: مرخص کـردن‌کنسول آلمان دربوشهرونماینده تجارتـی آلمان «مسیوایسنهوت» وهمسرش و«دکتر لندرس» طبیب آلـمانـی از همراهان‌واسموس‌که دربندر ریـگ دستگیرشده است وسه نفرازاتباع آلمان‌که در سایر بنادر به اسارت انگلیسها درآمده‌اند.

چهارم: تحویل دادن محمولات چای متعلق به «زائر خضرخان» وسایر اهالی تنگستان‌کـه در بـحریـن بتوسط دولـت انگلیس ضبط شده است.

پنجم: استرداد ده‌هزار تومان پول متعلق به «شیخ حسین خان ـ چاه‌کوتاهی» که دزبوشهر ضبط شده‌است .

ششم: افتتاح راه بوشهربرای عبورومرورعموم مردم بخصوص اهالی تنگستان و رفع هرگونه تعرض و مانع، بطوری‌که احدی‌مزاحم آمد ورفت عابران نشود. ضمنا راه شاهی مثل سابق‌راه احمدی باشدو تغییری درآن داده نشود و اگردرخاك احمدی یا تنگستان سرقتی واقع شود مـامورین دولت بهیه انگلیس را حق مداخله نخواهدبـود. پیدا کردن دزد وتصفیه امردرعهده‌کلانتران‌خاکی است‌که سرقـت در آن واقع شده باشد.

هرگاه دولـت بهیه انگلیس شروط فوق‌الذکـر را قبول وکتبا تضمین‌کند «شیخ حسین‌خان سالاراسلام» و « زائرخضرخان امیراسلام»

متقابلا تعهد می کنند که:

اول: کلیه اسرای انگلیسی مرخص ومسترد شوند.

دوم: مسئولیت راه شاهی را هر کدام در حدود خاك خودشان بعهده‌گیرند و اگر مال‌التجاره یی گم شدغرامت آنرا بدهند.

سوم: حفظ خط‌تلگراف راپس‌از تعمیر آن عهده‌دار باشند.

همینکه مکتوب آماده شد «شیخ حسین‌خان» برای خانمهای انگلیسی پیغام فرستاد واجازه ملاقات خواست.

آنگاه درحالیکه مکتوب را بدست داشت وارد اتاق بانوان شد وبعد ازمبادله تعارفات، خطاب به خانم فرگوسن و خانم اسمیت که فارسی میدانستند گفت:

ـسالها مردم‌این نواحی‌بادولت انگلیس‌رابطه دوستی‌ومراودات تجاری داشته‌اند ولی هیچ متوقع نبودند که دولت انگلیس بیطرفی ایران را نقض کند و درخاك ایران دست به عملیاتی بزند که بکلی با قوانین بین‌المللی واصول دوستی و مودت مغایر است... افعال دولت انگلیس باعث شده که درسراسر فارس بلکه درسراسرایران مردم به ضدیت با انگلیسها برخیزند وهمه‌جا اغتشاش وآشوب بروز کند...ما خودمان مردمانی هستیم‌صلحجوومایلیم درسایه امنیت وآرامش‌زندگی کنیم ولی وقتی وطن‌ما درمعرض تهاجم واقع میشودومامورین انگلیس برخلاف اصول بیطرفی، اتباع آلمان را درخاك کشورما توقیف میکنند چگونه میتوانیم ساکت بنشینیم؟... بهرحال، من شخصا از اتفاقی که افتاده واسباب زحمت واذیت شما خانمها شده است قلبا متاسفم‌وچون

قصدآزار و اذیت نداریم تصمیم‌گرفته‌ایم همگی شما راآزادکنیم و به بوشهر بفرستیم... البته مردهای شما در اینجا خواهند ماند تا دولت انگلیس اسرای ایرانی وآلمانی راکه دربوشهر وسایر نقاط گرفتار شده‌اندآزادکند. ما پنج روز مهلت قائل شده‌ایم ودراین پنج‌روز جنگ را موقوف‌میکنیم. اما اگر در راس موعد جوابی نرسید باتمام قوا وارد جنگ خواهیم شد.ضمنا دانسته باشیدکه الان قوای امدادی از کازرون درراه است وبقراری‌که شنیده‌ام قشون‌آلمان نیز تدریجا وارد قسطنطنیه میشود وعنقریب‌آلمانی‌ها خواهند توانست نفرات واسلحه‌به کمك ایلات جنوب بفرستند...

«سالار» اضافه‌کردکه«مصیب‌خان»گماشته ماژوراوکونور نیز به همراه بانوان انگلیسی‌آزاد خواهد شد ونامه‌یی‌که متضمن پیشنهادهای مربوط به مبادله اسراست توسط وی‌ارسال میشود.

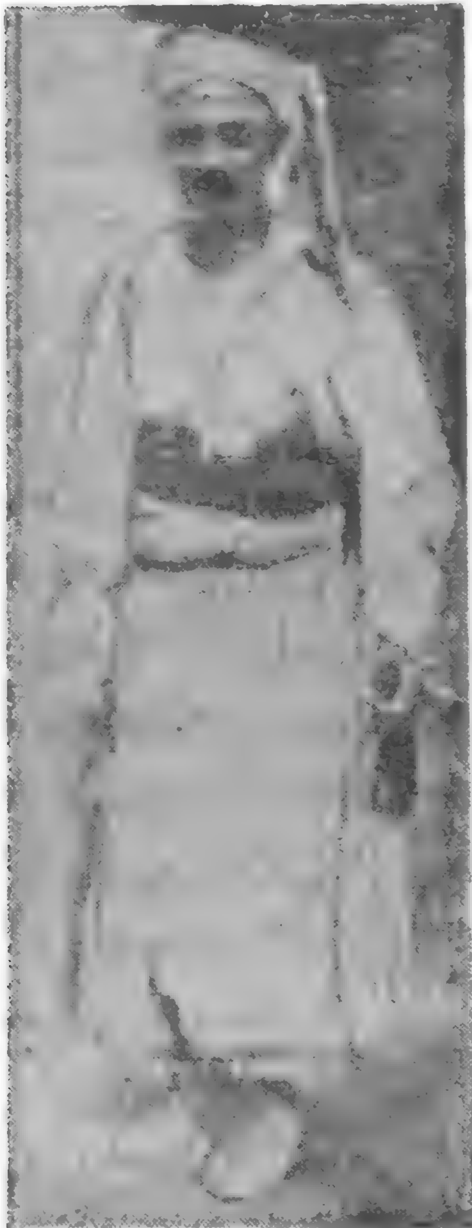
بانوان انگلیسی آخرین شب اسارت رادر چاه‌کوتاه میهمان «شیخ حسین‌خان»بودند وبه‌آنهاابلاغ شدکه صبح روزبعد، اول‌آفتاب وسایل سفردراختیارشان قرارخواهدگرفت تا به بوشهر بروند.

صبح فردا «شیخ حسین‌خان» طبق‌توصیه «واسموس» زنی را به اتاق خانمها فرستاد تاآنها را جست‌وجوکند مبادا نامه یانقشه‌یی همراه داشته باشند.

ساعتی پس ازآن، درحالیکه‌آفتاب تازه بالاآمده بود، کجاوه‌ها را پیش آوردند و به مردهای انگلیسی اجازه داده شد بی‌آنکه به خانمهانزدیك شوند مراسم‌تودیع بعمل‌آورند. درلحظه حرکت‌کاروان

«شیخ حسین خان» نامه‌ای را که بعنوان کنسولگری انگلیس در بوشهر نوشته بود به «مصیب‌خان» سپرد و به وی تاکید کرد تا رسیدن خانمها به بوشهر، سمت سرپرستی کاروان به عهده او خواهدبود.

روزبعد، «ماژور اوکونر» وسایراسرای انگلیسی به «اهرم» منتقل شدند.


زائر خضرخان تنگستانی «امیراسلام»

«زائر خضرخان» ضابط اهرم ومتحد صمیمی شیخ حسین‌خان که او نیز بخاطر مبارزه با انگلیسها «امیر اسلام» لقب گرفته‌بود درقلعه «اهرم» انتظاراسراء را می‌کشید.

قلعه «اهرم» با برجهای چهارگانه ودیوارهای بلند ومحکم خود، روی تپه‌یی مشرف به‌آبادی قرارداشت و «زائرخضرخان» به‌اتفاق خانواده وخدمه خود درآنجا زندگی میکرد. هنگامی که زائرخضرخان اطلاع پیداکرد «کمیته حفظ استقلال» اسرای انگلیسی را به برازجان گسیل داشته وقرار است آنها در «اهرم» نگهداری شوند دستورداد دو اتاق قلعه را

مرمت وبرای اقامت اسراء آماده کنند.

گذشته ازین، وقتی اسراء درقلعه مستقر شدند،«زائرخضرخان» بخاطر آنکه چیزی ازسیره میهمان نوازی فروگذارنکرده باشد ازآنها سئوال کرد که خوشتردارند بهنگام اقامت در منزل وی غذای ایرانی صرف کنند یاغذای فرنگی؟ وچون اسراء رغبت به غذای فرنگی داشتند بلافاصله آشپزی که درطبخ غذاهای اروپایی مهارت داشت ازبوشهر استخدام کردودرقلعه اهرم به خدمت اسرای انگلیسی گماشت.

قول وقرار پنهانی!

جنك جهانی اول بـا پیشرفـت نیروهـای نظامی آلمان درجبهه روسیه وپیوستن بلغارستان به صف متحدین «آلمانـ اتریشـ عثمانی» قیافه تازه‌یی بخود میگرفت. کفه قدرت به‌نفع متحدین سنگینی میکرد وبه ستادارتش آلمان‌فرصت میداد باارسال کمك‌های بیشتری برای‌متحد خودـعثمانیـجبهه جنك را درآسیا توسعه‌دهد.

ستاد ارتش آلمان عقیده‌داشت که‌هرچه برفشارجبهه شرق افزوده شود روس وانگلیس ناگزیرخواهند بود قـوای بیشتری بـه‌آن سمت گسیل‌دارندودرنتیجه‌از قدرت رزمی آنها درجبهه اروپا کاسته خواهدشد. آنگاه آلمان میتواند ضربات قاطع برپیکر خصم فـرودآورده سریعا ازطریق‌قفقاز واسلامبول بطرف‌جنوب پیشروی کند وپس ازدست‌یافتن برمنابع نفت قفقاز ونفت خوزستان، پشت دروازه‌های هندوستان نیرو پیاده کند.

سهلترین‌راه برای‌تحقق‌این‌نقشه،ایجاد جبهه واحدی‌از کشورهای عثمانی وایران وافغانستان‌بود درمقابل روس‌و انگلیس. دولت آلمان که ازابتدای شروع جنك‌درصدد بود موجبات چنین‌اتحادی را فراهم‌آورد

بعد ازآنکه دولت عثمانی به روس وانگلیس اعلان جنك داد، فعالیت‌های خود را متوجه ایران وافغانستان کرد وچون تا اینزمان هیچگونه ارتباطی مابین افغانستان وآلمان وجودنداشت چند گروه از دیپلمات‌ها وکارشناسان نظامی آلمان ماموریت یافتند تا ازراه ایران به افغانستان رفته، همکاری پادشاه و دولت افغانستان را جلب کنند.

درایران اوضاع به‌گونه‌دیگربود. دولت آلمان ازدیرباز بادولت ایران روابط دوستانه داشت وبررغم روس وانگلیس، ازحمایت افکار عمومی درین سرزمین برخورداربود. بطوری‌که هرچند دولت ایران ازابتدای بروزجنك سیاست «بیطرفی» اتخاذکرده بود، آلمانی‌ها با استفاده ازتمایلات دوستانه مردم و گروهی کثیر ازرجال‌وشخصیت‌های برجسته ایرانی درکابینه وپارلمان واحزاب ومجامع وحتی دربار ایران نفوذکرده پایگاههای محکمی‌بدست‌آورده‌بودند وهرروزضربه‌جدیدی بر ارکان دیپلوماسی روس وانگلیس‌وارد میساختند.

با اینهمه، طی یکساله اول جنك، دولت‌آلمان پیوسته ازسیاست بیطرفی‌دولت ایران‌حمایت‌میکرد ومایل نبودکه ایران حتی به‌طرفداری ازمتحدین،ترك بیطرفی‌گوید. چه،کشورایران هم ازلحاظ مالی وهم‌از لحاظ نظامی سخت فقیربود ودرچنان شرایطی، هرگاه ایران اعلان بیطرفی خود رانقض میکرد روسیه وانگلستان میتوانستند بفاصله چند روزسراسرایران راتحت اشغال نظامی درآورند درحالیکه دولت‌آلمان مطلقا قادرنبود نیرویی به‌کمك ایران بفرستد.

این وضع، دراوایل دومین سال جنك بزرك تفاوت پیدا کرد. ارتش‌آلمان درجبهه روسیه به فتوحات مهمی‌نائل‌آمده ودرمقام‌آن بود

که برای تصرف منابع نفت روسیه وپیوستن به ارتش متحد خود ـ عثمانی ـ بطرف قفقازیورش بیاورد . از طرف دیگر قوای عثمانی که از طرف واحدهای آلمانی حمایت میشد به فرماندهی «ژنرال فون درگلتز» درمصاف بانیروهای انگلیس درسواحل دجله به موفقیت‌های چشمگیری دست یافته وبه ستادارتش «رایش» اطمینان داده بودکه بزودی نیروهای خود را درساحل خلیج فارس پیاده خواهدکرد.

به اینترتیب، نیروهای متحدین مرکزی‌تقریبادر تمامی جبهه‌هااز تفوق آشکاری نسبت به حریفان خود برخوردار بودند و چنین بنظر میرسیدکه پیروزی‌آلمان و متحدین‌آن قطعیت یافته وجنك به پایان‌خود نزدیك شده است.

به اعتقاد فرماندهان نظامی آلمان، اکنون موقع آن رسیده بود که با الحاق ایران به‌صف متحدین، پایگاه روس وانگلیس درین‌کشور برچیده شود و نیروهای آلمان و عثمانی فارغ ازهرگونه مزاحمتی بتوانند از خاك ایران‌عبور کرده، در شمال کارارتش روسیه‌رایکسره کنند وازطرف دیگر پشت دروازه هندوستان پیاده شوند.

دراوایل اکتبر ۱۹۱۵ «فون‌اتر» وزیر مختارروسیه و«سرچارلز ـ مارلینگ» وزیرمختارانگلیس‌درایران دستورالعمل‌مشابهی ازپطروگراد ولندن دریافت داشتندکه به آنها تاکید میکرد خیلی فوری وجدی، در موضوع معاهده‌نامه سری ایرا ن و آلمان‌که بموجب پاره‌یی اطلاعات محرمانه بین «پرنس رویس» وزیرمختارآلمان و «میرزاحسن خان ـ مستوفی» رئیس‌الوزرای ایران نسبت به مفاد آن توافق اصولی حاصل

شده است، تحقیق کنند.

«مارلینگ» و«فن‌اتر» که خودچیزهایی درباره‌این قــراردادسری شنیده‌بودنداز یکطرف‌مامورانی‌برای‌بررسی‌و تحقیق‌موضوع‌معین کردند وازطرف دیگر‌متفقا رئیس‌الوزرای ایران«مستوفی‌الممالك» را ملاقات کرده، رسما راجع به مذاکرات سری ایران و آلمان بمنظور عقدیــك موافقت نامه‌توضیح خواستند.

«مستوفی» بی‌آنکه خونسردی خود را از دست بدهد سری‌تکان داده گفت:

- هیچ نمی‌دانم مقصود ازین شایعات چیست،امــا چند روزقبل یکی ازاعضای‌کابینه‌هم درهمین موضوع ازمن استفسار میکرد‌که قضیه معاهده نامه پنهانی‌ایران و آلمان چیست؟به ایشان‌گفتم ایران یك‌مملکت مشروطه است وهیچ قسم معاهده‌نامه یا قراردادی رسمیت پیدا نمیکند مگر‌آنکه اولاً: علنی باشد، ثانیا ازطرف دولت بــه مــجلس پیشنهاد و تصویب شود وبه صحه‌اعلیحضرت پادشاه برسد. پس اگر چنین قرار - دادی صحت میداشت قبل ازهمه شماکه عضودولت هستید اطلاع پیدا میکردید!... امااز شما‌آقایان‌که بصیردرامورسیاست جهانی‌هستیدتعجب میکنم چرا به این اراجیف ترتیب اثرمیدهید؟

علی‌رغم این سخنان ،«مستوفی»درپاسخ آن عضوکابینه نتوانسته بود مقدماتی‌راکه برای امضاء ومبادله معاهده نامه‌یی بین ایران و آلمان جریان داشت تکذیب‌کند. زیرا در ابتدای امر، وقتی «مستوفی»درباره چنان معاهده‌یی اظهار بی‌اطلاعی‌کرد، آن‌وزیر باحالت عصبی ازادامه عضویت درکابینه‌عذرخــواست و درحــالیکه «مستوفی» را بباد ملامت

گرفته بود افشاء کرد که «لیتن»دیپلمات برجسته آلمانی‌او را ازموضوع مذاکرات وطرح کلی معاهده‌نامه ایران و آلمان مطلع ساخته است.

«مستوفی» چاره‌یی نداشت جز آنکه اقرار کند مذاکراتی در منتهای اختفا بین ایران و آلمان جریان دارد وممکن است‌این مذاکرات به عقد معاهده‌نامه‌یی بین‌دو دولت منجرشود. لیکن باتوضیح مخاطراتی که افشای چنین خبری‌دربرداشت ازآن وزیر درخواست کرد عذراو را درزمینه پنهان داشتن موضوع‌بپذیردو شخصا نیز آنچه را میداندناشنوده انگارد.

پیش ازآنکه «لیتن» دیپلمات‌آلمانی ازسر بی‌احتیاطی درباره مذاکرات سری دو کشور بایکی ازوزرای‌کابینه‌گفت وگو کند، درکابینه«مستوفی» بجزشخص رئیس‌الوزراءومعین‌الوزاره«میرزاحسین‌خان‌علاء» رئیس‌کابینه وزارت امورخارجه هیچکس ازجریان مذاکرات ایران وآلمان چیزی نمیدانست.

طرح معاهده نامه‌یی دائر به یک سلسله همکاریها بین ایران وآلمان، ازطرف «پرنس رویس» وزیرمختارآلمان به سلطان احمدشاه پیشنهاد شده بودو «مستوفی» ازطرف شاه ماموریت داشت باملاحظه جوانب‌امر وحساسیت موقع،درباره چنان پیشنهادی مطالعه‌کندوتصمیم بگیرد.

«مستوفی»که طراح ومبتکر سیاست بیطرفی بود و با اعلام بیطرفی، درابتدای جنگ کوشیده بود ایران را ازعرصه مخاصمات متحدین ومتفقین بدورنگهدارد. اینزمان حس میکردکه بیطرفی ایران مانند ریسمانی درشرف ازهم‌گسیختن است واگر این بیطرفی، بدون

تمایل و اختیار دولت ایران از طرف دول بیگانه نقض شود، ایران نه تنها استقلال و حاکمیت ملی خود را از دست میدهد، بلکه در پایان جنك نیز بعنوان یك کشور اشغال شده بین دول فاتح تقسیم خواهد شد.

تهاجم نظامی انگلیس به بنادر جنوب ایران و پیاده شدن سربازان روس در سواحل شمالی ایران، حکایت از این داشت که روس و انگلیس تصمیم دارند بطور ناگهانی تهران را متصرف شده پارلمان را منحل و جراید را تعطیل کنند و همه امور کشور را تحت اختیار بگیرند. این نگرانی را اخطارهای مکرر وزرای مختار روس و انگلیس نیز تقویت و تشدید میکرد.

عقد معاهده نامه همکاری بین ایران و آلمان در چنان شرایطی تنها راه مقابله با خطر بشمار می آمد، بخصوص که اولا وضع عمومی جبهه های جنك پیروزی قریب الوقوع آلمان و متحدین آن کشور را نوید میداد و ثانیا با ورود واحدهایی از ارتش آلمان به استانبول و بغداد، امکان آن وجود داشت که در صورت بروز مخاطره دولت آلمان فورا به کمك ایران بشتابد.

یك فایده دیگر نیز در قبول پیشنهاد آلمانی ها متصور بود که ایران میتوانست در پایان جنك سهم خود را از پیروزی مطالبه کند و امتیازاتی بدست آورد.

این نکات موجب میشد که «مستوفی» علیرغم نظریه اصولی خود راجع به حفظ بیطرفی ایران، پیشنهاد دولت آلمان را با اهمیت تلقی کند و به مذاکرات محرمانه درزمینه عقد قرارداد همکاری بین ایران و آلمان تن دردهد.

در جریان مذاکرات پنهانی ایـران و آلمان،«معین‌الوزاره» تنها مشاوررئیس‌الوزراء بود، درحالیکه حتی « محتشم‌السلطنه» وزیر امور خارجه ازوقایعی که درپس پرده میگذشت خبری نداشت. ضمنااز آنجا که‌اهمیت امر، تماس‌های مداومی را بین دودولت اقتضامیکردو احتمال داشت رفت‌و آمدهای‌غیرعادی بین کاخ‌ابیض وسفارت آلمان سوء ظنی برانگیزد «پرنس رویس» و« مستوفی» توافق کردند شخص ثالثی کـه مورد اعتماد طرفین باشد نقش رابط‌رادرین‌ماجری‌ایفا کند.دراین مورد نیزقرعه فال بنام « احمد علی‌خان » دبیر سفارت آلمان زده شد.

«احمد علی‌خان» دراین‌ایام‌به جرگه‌صاحبان‌لقب پیوسته‌وبموجب دستخط صادره از طرف سلطان احمدشاه بـه « مورخ الدوله » ملقب شده بود.

هرچندکه‌درفرمان شاه به«خدمات اجدادواسلاف میرزا احمد-علی‌خان درراه تاریخ نگاری‌وادبیات ایران» اشاره رفته بودتابـدعـت اعطای لقب به‌عضو یك سفارتخانه خـارجی‌آنهم درزمـان جنك جلب توجه نکند، معهذا همین اقدام نیز نشانه‌یی از استحکام مناسبات دربار ودولت‌ایران با سفارت‌آلمان بشمارمی‌آمد.

سفارت آلمان لحظات شکوهمندی را می‌گـذرانید. درحالیکه مذاکرات سری ایـران و آلمان بـاموفقیت پیش میرفت و زمینه عقد موافقتنامه همکاری‌های دو کشور بسرعت فراهم میشد در ولایات‌ایران همه‌جا مامورین‌آلمانی ابتکارعمل را بدست داشتند و جز در قسمتی از نواحی شمال که تحت اشغال نیروهای نظامی دولت تزاری بود و آلمانی ها منافع خاصی در آنجا نداشتند، سایر نقاط‌کشوربطور کلی‌در

قبضه آلمانی‌ها وعوامل طرفدار آلمان بود. ازطرفی نیزگزارش میرسید که «نیدرمایر» و «فون هنتیك» علیرغم همه موانعی که در راه ماموریت آنها ایجادشده بود درکابل مستقر شده‌اند وبه مذاکرات خود با «حبیب‌الله‌خان» فرمانروای افغانستان ادامه میدهند.



حسین علاء «معین الوزاره»

این موفقیت‌ها که درسایه جهد و تلاش وفداکاری ماموربن آلمانی و همکاری بیدریغ ایرانیان با آنها حاصل شده بود، سفارت آلمان را در موقع درخشانی قرارمیداد. این پیروزیها اعضای کادرمرکزی سفارتخانه و ازجمله شخص وزیرمختاررا دچارغرورو توهم میساخت وهرکدام سعی داشتند پیروزیهای حاصله را نزد اولیای دولت آلمان به حساب خود منظور کنند. ازینرو عوامل حسادت و دسته‌بندی و نفاق افکنی سریعا در کادر دیپلماتیك سفارتخانه رسوخ میکرد ودیپلماتهای آلمانی رابه‌تضعیف موقع‌یکدیگر وامیداشت. تحت تاثیرهمین عوامل، «پرنس رویس» تصمیم گرفت اقتدار ونفوذی راکه «فون‌کاردرف» بهمرسانیده بود از میان ببرد و با همین نیت، او را بسمت کفیل‌کنسولگری اصفهان مامور و از تهران دور کرد.

«کاردورف» در غیاب وزیرمختار که بلافاصله پس ازشرکت در مراسم تاجگذاری احمد شاه واندکی‌قبل ازشروع جنك به‌مرخصی

ششماهه رفته بود، فعالیت چشمگیری بنفع مقاصدسیاسی ونظامی آلمان انجام داده بود.

بسیاری ازموفقیت‌های دیپلماسی آلمان نتیجه اقدامات وی‌بشمار می‌آمد. اودرمیان ایرانیان و دیپلماتهای خارجی مقیم ایران،دوستان زیادی داشت وازدوستان نزدیك وهواخواهان جدی‌او یکی‌هم«عاصم‌ـ بیك» سفیرکبیرعثمانی بود، گرچه شهرت داشت که مناسبات گرم شارژه‌دافر بلندقامت و باصلابت آلمان باخانم‌سفیر،محرك‌اصلی‌این‌دوستی است، بهرتقدیر«کاردرف» همه جا «عاصم‌بیك» را بعنوان یکی ازرجال برجسته مشرق زمین می‌ستود وخود از علاقه وحمایت شدید سفیرکبیر برخوردارمیبود.

«عاصم بیك»که ازشنیدن خبرانتقال «فون‌کاردرف» بـه اصفهان دچار تاسف عمیقی شده بودکوشید تابلکه مانع از انتقال اوشود و در این خصوص باوزیرمختار آلمان گفت‌وگو کرد. اما«پرنس‌رویس»متعذر بودکه حساسیت اوضاع اصفهان ایجاب میکند دیپلمات برجسته‌یی‌مثل «کاردرف» درآنجا باشد و بعلاوه چون هرلحظه ممکن‌است روسها قشون وارد‌تهران کنند واعضای‌کادر مرکزی سفارت‌آلمان رابه‌اسارت درآورند، لازم‌است«فون‌کاردرف» به اصفهان برود تا درصورت‌وقوع چنین‌حادثه‌یی، اوسرپرستی سفارت را درایران عهده‌دار شود.

«کاردرف» به‌این‌استدلال‌میخندیدوعقیده‌داشت که‌چون‌مذاکرات امضای معاهده‌نامـه ایـران و آلمان پیشرفت دارد «پرنس رویس» میل داردکه بهنگام امضای قرارداد، او درتهران نباشد تابتواند به « برلن »

وانمود کند به تنهائی و بدون کمك «کاردرف» چنین کار بزرگی را به نتیجه رسانیده است.

روز دوشنبه یازدهم اکتبر ۱۹۱۵ «فون کاردرف» به طرف اصفهان حرکت کرد وقرارشد «عباس فرزانه» دبیردوم سفارت آلمان نیز برای همکاری باوی پس ازچند روز به کادر قنسولگری اصفهان ملحق شود.

علی رغم این چندستگی، سفارت آلمان در اوج موفقیت قرار داشت ودیپلمات‌های روس وانگلیس، درقبال فشارروزافزون حریف، در وضع ناگواری بسر میبردند. این وضع را ورودچندگاری پر ازاسلحه ومهمات، بسختی تشدید کرد زیرا تصور میشد که آلمانی‌ها تصمیم دارند درتهران نیزمانندشیراز بوسیله ژاندارمری دست به کودتازده سفارتخانه‌های روس و انگلیس را منفجر کنند. وزرای مختارروس و انگلیس هر کدام جداگانه یادداشتی به وزارت امورخارجه تسلیم کرده ودرباره ورود گاریهای محتوی بمب که بوسیله مامورین ژاندارمری درطول راه محافظت میشده است توضیح خواستندولی پیش از آنکه جوابی دریافت دارند طی گزارشهای فوری نگرانی خودرابه «پطرزبورگ» و «لندن» منعکس و کسب تکلیف کردند.

تهران لحظات اضطراب آمیزی رامی گذراند.

سکوت وهم انگیزی برفضای سیاسی کشور حکومت میکرد. مجادلات پارلمانی وهای وهوی احزاب و مطبوعات آشکارا فرونشسته بود ودولت «مستوفی» مسلط براوضاع بنظرمیرسید. اما همگان احساس میکردند که این آرامش موقتی است وتوفان سختی درپی خواهد داشت.

روز یکشنبه سی‌ویکم اکتبر ۱۹۱۵ سلطان احمد شاه بوسیلهٔ تلفن ازرئیس‌الوزراء خواست که هرچه زودتر او را درکاخ صاحبقرانیه ملاقات کند. طی این ملاقات، شاه نگرانی عمیق خود را در باره روابط خارجی کشور ابراز کرد و گفت:



ـ اطلاعات موثقی داریم که نشان میدهد روس و انگلیس راجع به یك اقدام فوری در ایران توافق کرده‌اند و محتمل است همین چند روزه اولتیماتومی به ایران بدهند. نمیدانم در قبال چنین اولتیماتومی تکلیف ما چه خواهد بود ولی مسلم است که اگر اولتیماتوم را نپذیریم قشون روس وارد تهران میشود چنانکه هم امروز اطلاع رسید «سازانف» وزیر خارجه روسیه ازوزیر مختار ما «پرنس اسحاق‌خان مفخم‌الدوله» در خصوص معاهده سری ایران و آلمان توضیح خواسته و تهدید کرده است که روسیه ازهیچ اقدامی برای خنثی کردن این اتحاد خودداری نخواهد کرد. همینطور از «مشیرالملك» تلگرافی رسیده و او نیز به موضوع اولتیماتوم اشاره‌یی کرده‌است.

حاجی محتشم السلطنه «حسن اسفندیاری»

«مستوفی» نیز نظریات شاه را تایید کرد و یادآور شد که تاوقتی قشون

آلمان به مرز ایران نرسیده باشد نمیتوان به امضای معاهــده نامه ایران وآلمان تن سپرد ولازم است که فعلا با هرسه دولــت به مماشات رفتار شود، لکن میبایستی‌دقیقا مراقب‌بود تابمحض‌آنکه اثری ازیك‌حرکت خصمانه‌نسبت‌به ایران‌ظاهر شددولت‌بعنوان اولین عکس‌العمل پایتخت را تغییر بدهد.

دولت ایران درقبال وقایع احتمالی و خطراتی‌که امکان داشت ازناحیه روس وانگلیس متوجه‌کشورشود، یك رشته تدابیراحتیاطی‌در نظرگرفته بود. تغییرپایتخت درصدر این تصمیمات قرار داشت وقرار براین بودکه هروقت روسها قدمی ازقزوین فراترگذاشتند و تهران در معرض مخاطره قرارگـرفت، شاه ودولت وارکان مملکت تهران‌را ترك گفته پایتخت را به اصفهان منتقل کنند.

این موضوع حتی درمذاکرات محرمانه ایران و آلمان مطــرح شده بود وگو آنکه سفارت‌آلمان کرمانشاه رابرای انتقال واقامت شاه‌و دولت پیشنهادمیکرد، احمد شاه شخصا عقیده داشت‌که اصفهان بنا به جهات تاریخی واینکه سابقا نیز زمانی پایتخت ایران‌بوده ودر مـرکز مملکت قراردارد‌برای این مقصود مناسبتراست.

هنگامی‌که مستوفی ازکاخ صاحبقرانیه به قصر ابیض بازگشت اطلاع‌حاصل کردکه«فن‌اتر» وزیرمختار روسیه‌ازساعتی پیش‌به ملاقات «محتشم‌السلطنه» رفته است ومذاکرات‌آنها همچنان ادامه‌دارد. گفت و- گوی وزیر مختارروسیه ووزیرامورخارجه نزدیك به دو ساعت طــول کشید و بلافاصله « محتشم‌السلطنه » مستوفی را در جریان مذاکرات

قرارداده گفت:

ـ روسها بشدت نگرانندکه مبادا سفارت آلمان خیال کودتایی داشته باشد و چند موضوع سبب سوء ظن آنها شدداست: اول ورود سه گاری محتوی بمب ونارنجك به تهران. دوم گزارشی که نشان‌میدهد «کنت کانیتس» جمعی ازروسای سوئدی‌وصاحبمنصبان ایرانی‌ژاندارمری راخریده ورسما به استخدام سفارت آلمان درآورده است تا در جریان کودتا ازقوای ژاندارمری‌استفاده شود. سوم‌اینکه محمدخان‌حسین‌زاده تبریزی این چند روزه دائما با سفارت آلمان تماس داشته و ماموراست که پنجهزارچریك پیاده وسوارد برای عملیات کودتا بسیج کند...

«مستوفی» تاملی کرد وگفت:

ـ بسیارخوب، اگرچنین باشد رفع نگرانی حضرات مشکل نیست! بعد تلفن را برداشت وبا اداره نظمیه تماس برقرارکردودستور داد «حسین‌زاده‌ترك» هرچه‌زودتر بازداشت‌شود. حوالی‌عصر کمیساریای دروازه دولت طبق دستور رئیس دولت«محمدخان حسین‌زاده» راجلب وبازداشت کرد و به محبس باغشاه فرستاد.

«محتشم السلطنه» وزیرخارجه، قبلا سفارت روس را ازتصمیم دولت مطلع ساخته بودوتصورمیرفت بازداشت «حسین‌زاده»ازنگرانی متفقین بکاهد وبحران را تاحدودی کاهش‌دهد.

صبح روز بعد «مورخ‌الدوله» دبیرسفارت آلمان برای مذاکره با «مستوفی» وتحقیق درباره‌عللی که به بازداشت « حسین‌زاده » منتهی شده بود بکاخ ابیض رفت.

«مورخ الدوله» روی پلگان عریض کاخ ابیض با رئیس الوزراء روبروشد.

«مستوفی» دوتن از زعمای حزب اعتدال، میرزا محمدصادق طباطبائی وسردار معظم خراسانی « عبدالحسین تیمورتاش » را بدرقه میکرد. بعد از مبادله تعارفات، «طباطبائی» دست « مورخ‌الدوله » را گرفت واورا به کناری کشیده گفت:

ـ الساعه بارئیس‌الوزراء در باره اوضاع جنك وحوادث داخله صحبت می کردیم. ایشان اظهار اطلاع میکرد که جریان جنك به ضرر آلمان تغییر کرده و پیروزی متفقین تقریبا محقق شده است. خیلی احتمال دارد که همین چند روزه دولت ایران هم به طرفداری ازمتفقین باآلمان وعثمانی و اتریش قطع رابطه کند و در آنصورت البته برای اعضای سفارت آلمان مخاطراتی وجود خواهد داشت.. محض سوابق دوستی ومودت خانوادگی لازم‌دانستم شما را مطلع کنم که هرچه‌زودتر به فکرخودتان باشید مبادا خدای ناخواسته درین تحولات صدمه‌یی ببینید...

«مورخ الدوله» یقین داشت که اظهارات « میرزا محمد صادق» مبتنی برخیرخواهی است اما تعجب میکرد چطور «مستوفی» چنان مطالبی گفته است. چند لحظه بعد، وقتی در اتاق رئیس الوزراء «مورخ‌الدوله» سخنانی راکه اززبان لیدراعتدالی‌ها شنیده بود بازگو کرد،«مستوفی»خندید وگفت:

ـ خوب است... اگر حرفهای من بهمین‌قسم انتشار پیدا کند میتوانیم فارغ ازسوء ظن حریفان کارها را روبراه کنیم...گرچه به

«میرزا محمد صادق» اعتماد دارم ولی‌همانقدر که ایشان حرفهای مرا نقل قول کند هستند کسانی که فورا برای حضرات خبر ببرند و تا این گفته‌ها ازقول من به پطرزبورغ ولندن تلگراف شود وجواب‌برسدو روزی طول‌می‌کشد وظرف این‌دو روزخیلی کارها میتوان کرد!

بدنبال‌این‌سخنان، «مستوفی» صندلی خودراجلوتر کشید و گفت :

ـ اوضاع واحوال اقتضا میکندکه هرچه زودتر پایتخت را از تهران منتقل کنیم. این دو روزه فشار متفقین به نهایت درجه افزایش داشته است. از قرار مسموع روسها قوای تازه‌یی در «انزلی» پیاده کرده‌اندوخیال دارند متعاقب اولتیماتومی مثل قضیه اخراج «شوستر» تهران را تصرف کنند.. اگر تهران به تصرف روسها درآید دیگرهیچ کاری نمیتوان کرد. چون شاه را زیر فشارخواهندگذاشت و مجلس را می‌بندند ودولت دست نشانده‌یی روی‌کارمی‌آورند و هر چه رشته‌ایم پنبه خواهد شد... بنابراین فرصت چندانی نداریم. باید هر چه زودتر شاه ودولت از تهران خارج شوند تا آنکه مردم، بخصوص طوایف و ایلات، ازوخامت اوضاع مطلع شده درصدد مدافعه از وطن و کمك به دولت برآیند. من امروز با اعلیحضرت صحبت خواهم کردو البته ترتیبی‌خواهیم دادکه وکلانیزمتعاقباازتهران‌حرکت‌کنند...مع‌الوصف شما هم به«پرنس رویس» اطلاع دهید تا طبق قراری‌که قبلاگذارده‌ایم برای‌حرکت‌آماده شوند.

***

«پرنس رویس» وزیـر مختار آلمان بتوصیه «مستوفی‌الممالك» مقدمات انتقال ازتهران را فراهم‌آورده منتظر اعلام تاریخ حرکت‌بود تا سفیرعثمانی و وزیرمختار اتریش را نیز از قضایا آگاه‌کند. اما پیش از آنکه خبرتازه‌یی از ناحیه رئیس‌الوزرای ایـران دریـافت‌کند روز یکشنبه چهاردهم نوامبر ۱۹۱۵ «ششم محرم ۱۳۳۴» مستر کالدول وزیر مختارآمریکا نسبت به حوادثی که‌درشرف وقوع‌بود به وی‌اعلام‌خطر کرد.

دسترسی به وزیرمختارآلمان در روزیکشنبه که‌سفارتخانه تعطیل بودکار آسانی نبود . مع‌الوصف«کالدول» تلاش زیادی بکاربرد تـا سرانجام بعدازظهر آنروز با «پرنس رویس» تماس حاصل‌کرد و به او گفت:

- اطلاعات موثقی داریم‌که امشب حوادثی واقع خواهد شد و ممکن است این حوادث برای‌کلیه آلمانی‌های مقیم تهران خطرنـاك باشد...

وزیر مختارآمریکا به « پرنس رویس » پیشنهادکردکـه محض احتیاط، شخصا شب را در سفارت‌آمریکا بگذراند. «رویس» با تشکر این پیشنهاد را پذیرفت و«کالدول» دستورداد یکی از اتاق‌های سفارت آمریکا را برای اقامت وزیرمختارآلمان مهیا کنند.

« پرنس رویس » هنوز نمیدانست‌که چه وقایعی قرار است در تهران روی دهد. ازینروکنسول «لیتن» راکـه از دیپلمات‌هـای مورد اعتماد وی بود به کاخ ابیض فرستاد تا اطلاعاتی کسب کند. « لیتن »

هنگامی به‌کاخ ابیض‌رسید که « مستوفی » از طرف شاه احضار شده و به قصر صاحبقرانیه رفته بود. این شرفیابی تا پاسی از شب گذشته‌طول کشید و در نتیجه تلاش « رویس » برای تماس گرفتن با «مستوفی» بی‌نتیجه ماند.

تغییر پایتخت

شب هفتم محرم ۱۳۳۴ درحالیکه تهران به سوگواری حضرت سیدالشهداء مشغول بود، شاه ورئیس‌الوزراء وجمعی ازرجال ومعدودی از دیپلمات‌های خارجی مقیم ایران با اضطراب بسیار، چشمی به جاده قزوین داشتند وچشمی به راه قم! خبرهاحکایت ازین داشت که قشون روس‌از قزوین به جانب‌تهران‌حرکت کرده است. برای کسب‌اطلاعات بیشتر وتایید یاتکذیب خبر هیچ‌وسیله‌یی‌وجودنداشت چون‌تلگرافخانه قزوین راقزاق‌های روسی اشغال ورابطه تلگرافی را باتهران قطع کرده بودند.

رئیس‌الوزراء «مستوفی الممالك» پاسی از شب‌گذشته، وقتی‌از حضور شاه مرخص شدبلافاصله تنی چنداز وزراء وزعمای‌فراکسیون «دموکرات» رامطلع ساخت که تصمیم قطعی درباره تغییرپایتخت‌اتخاذ شده است و بامداد روز بعد، احمد شاه تهران را به قصد قم ترك می‌گوید.

زعمای‌حزب‌دمکرات که‌درمنزل«سلیمان‌میرزا»لیدرحزب‌گرد آمده

واز ابتدای شب انتظار چنان خبری را میکشیدند بلافاصله تصمیم گرفتند که چندنفری راپیشاپیش به«قم» بفرستند تا قبل از آنکه خبرعزیمت شاه انتشارپیداکند و جمعیت از تهران به قم‌سرازیر شود وسایل اقامت سران‌حزب و وکلای‌فراکسیون‌دموکرات‌راتدارك ببینند.

ازطرفی‌نیز«کلنل ادوال»رئیس ژاندارمری‌بوسیله رئیس‌الوزراء درجریان‌قضایا قرارگرفت وبه وی دستور داده شدکلیه‌ژاندارمهای‌مقیم تهران را احضارکندو جز معدودی‌که میبایستی به اتفاق خـود او در ملازمت شاه ازتهران حرکت‌کنند، بقیه را درجاده حضرت عبدالعظیم وجاده‌قم‌مستقرسازد.

یقین بودکه فردا، وقتی خبرسرازیرشدن سربازان روس بطرف تهران وحرکت شاه ودولت به‌گوش مردم‌برسد، جمعیت وحشت‌زده‌به جاده قم‌هجوم خواهدبردواگر قوای‌کافی درین‌جاده‌مستقرنشودومراقبت لازم بعمل نیاید نه تنها هرج‌ومرج و اغتشاش‌به بارمی‌آید بلکه احتمال داردگروه اوباش وچپاولگران دست به غارت بردارند وفاجعه‌یی بروز کند. ازهمینرو «مستوفی» به رئیس سوئدی ژاندارمری تاکیدکردکـه مسؤولیت‌حفظ امنیت وانتظام جاده قم بعهده ژاندارمری است و چون قزاقخانه ایران تحت اختیار و نفوذ افسران روسی است و نمیتوان بـه قوای قزاق اعتمادکرد ازقزاق‌کمکی‌گرفته نخواهد شد.

طبق دستور رئیس‌الوزراء «کلنل‌ادوال» تا نیمه شب پست‌های ژاندارمری را در تهران منحل‌کرد وافراد ژاندارم راکه ازنقاط‌مختلف شهراحضار وگردآوری‌شده بودندبه‌پاسداری درجاده‌حضرت‌عبدالعظیم وجاده‌قم گماشت. جزیك‌فوج‌ازژاندارمها که‌قراربودبه‌اتفاق«کلنل‌ادوال»

پشت سر کالسکه سلطنتی حرکت کنند، کلیه افسران وافراد ژاندارمری شبانه از شهرخارج ودرطول راه تهران به قم مستقرشدند. جاده بیست و چهارفرسخی تهران ـ قم طبق نقشه به قطعات متعدد تقسیم شده بود ومسؤولیت هر قطعه را یکی از افسران بعهده داشت.



سلطان احمد شاه قاجار

در همان حال که ژاندارمها پستهای خود را درمسیرجاده تهران ـ قم اشغال میکردند، آرام آرام حرکت مهاجران نیز درجاده آغازمیشد. پیشاهنگان قافله مهاجرت که اغلب اعضای برجسته و مبلغین حزب دمکرات و یا خدمه دربار ودولت بودند بعضی با درشکه و گاری، بعضی با اسب و

قاطر درجهت قم حرکت میکردند، بـا طلوع آفتاب روز هفتم محـرم «دوشنبه پانزدهم نوامبر۱۹۱۵» روز سرنوشت‌درتهران فرارسید.

بعدازمذاکرات شاه ورئیس‌الوزراء وقطعی شدن موضوع تغییر پایتخت، احمدشاه از صاحبقرانیه بـه عمارت سلطنتی درشهرنقل مکان کرده و شب را در عمارت خوابگاه « جنب کاخ‌گلستان » بـه صبح رسانیده بود.

سحرگاه روز دوشنبه «مستوفی» از منزل شهری خوددرچهارراه گلوبندك، پیاده به‌کاخ‌ابیض رفت و به وارسی کشوها و اوراق و اسناد مقرریاست وزراء پرداخت تاچیزی که مخل مصالح مملکت بـاشد در دسترس نماند.هنوز هیچکدام ازوزراء به‌کاخ نیامده‌بودند و در اطراف عمارت خوابگاه نیز هیچگونه جنب‌وجوشی به چشم نمی‌رسید.

ساعتی پس ازآن تـدریجا وزرای‌کابینه مستوفی در قصر ابیض «کاخ‌گلستان، میدان ارك» حاضر شدند واول آفتاب جلسه هیات‌وزیران برای آخرین گفت‌وگوها قبل‌ازترك پایتخت تشکیل شد. درکابینه،نسبت به موضوع مهاجرت و انتقال پایتخت اختلاف نظری وجود نـداشت. معهذا بعضی از وزراءکه در جناح چپ‌کابینه قرار داشتند ازین اقدام بعنوان یك عمل قهرمانی ستایش‌می‌کردند ووزرای محافظه‌کار در حال سکوت، نگـران عـواقب حـرکت وعـکس العمل خشم‌آمیز متفقین بودند.

درهمان‌احوال‌که جلسه‌هیات‌وزیران‌درکاخ‌ابیض‌منعقدبود،خدمه دربارکالسکه‌سلطنتی‌رادرمحوطه‌کاخ‌گلستان‌مهیامی کردند.مهترها دهانه چهار اسب قوی‌هیکل راکه قراربود به‌کالسکه شاه بسته شوند دردست

داشتند و در خیابان‌های کاخ گردش میدادند. دراطراف عمارات سلطنتی آمد ورفت عجولانه‌یی دیده میشد. گروهی از درباریان که قرار بود در ملازمت شاه حرکت کنند به حالت انتظاردرپیاده روی مقابل تخت‌مرمر اجتماع کرده بودند و گو آنکه خودشان هم دقیقا نمی‌دانستند قضایا از چه قرار است با صدور دستورات ضد ونقیض، برتعجب و سرگردانی سایرین می‌افزودند.

ساعت هفت‌صبح، احمدشاه‌درحالیکه لباس وچکمه سفرپوشیده بود ازعمارت خوابگاه به‌عمارت برلیان رفت و«مستوفی» را به حضور طلبید. مذاکرات خصوصی شاه ورئیس‌الوزراء نیمساعتی بیشتر طول نکشید وظاهراً گفت‌وگوی آنها دراطراف چگونگی اعـلام خبر تغییر پایتخت دورمیزد. «مستوفی» نگران بودکه مبادا قبل ازعـزیمت شاه، وزرای مختار روس‌وانگلیس‌وهمینطورتوده‌مردم‌ازموضوع مطلع‌شوند وبلوائی روی دهد. بهمین جهت با صدور اعلامیه‌یی از طـرف دولت موافق نبود وچنین قرار شدکه نامه‌یی از طرف رئیس الوزراء دائر به تصمیم شاه ودولت به عنوان رئیس مجلس‌نوشته وتوصیه‌شودکه وکلا نیز تهران را ترک‌گفته به اصفهان حرکت‌کنند.

«مستوفی» برای تهیه و ارسال نامه مجددا عازم‌کاخ ابیض شد، درحالیکه شاه‌نیز به انتظارمهیا شدن‌وسائل‌حرکت درتالار برلیان‌جلوس کرده اجازه داد رجال ودرباریان واردتالارشوند.

«احمد شاه»باوجودآنکه درباره حرکت ازتهران وتغییرپایتخت توافق‌کرده و عازم سفربود، هنوز مردد ونگران به نظر میرسید وچنان

مینمود کهمایل‌است‌نظریه سایرین را نیز درباره این تصمیم بداند. پس از چند لحظه رئیس تشریفات‌سلطنتی‌دستور شاه را اجرا کرد و آن عده از رجال و شخصیت‌های مملکتی را که در محوطه کاخ گلستان اجتماع کرده‌بودند به تالاربرلیان فرا خواند.

احمدشاه درصدر تالار،روی صندلی لمیده بودوقیافه‌اش آشکارا نشان میداد که حوصله تشریفات وتکلفات‌متداول راندارد. ازهمینرو به یکایك رجال که تعظیم‌کنان جلومیرفتندو قصد داشتند زانوزده دست‌او را ببوسند اجازه نزدیك شدن نمیداد وبا اشاره دست تکلیف میکرد که روی صندلی بنشینند. تالار بزرك ومستطیل شکل برلیان، با ابهتی که چلچراغها و آئینه‌ها وتزئینات خیره کننده بدان‌می‌بخشید درسکوتی‌غم‌انگیز فرورفته بود. چهره افسرده شاه جوان در آن تالار نیمه روشن و غمزده بی‌اختیار حاضران را تحت تاثیر قرار میداد. چند دقیقه‌یی که گذشت، شاه درصندلی‌خود جابجا شد وباصدایی خسته‌وکلماتی‌شمرده گفت:

ـلابد همگی ازقصدما آگاه شده‌اید.. اما علت آنرا شایدهمگی ندانید. حقیقت اینست که ما از ابتدای این جنك چون خصومتی با هیچکدام ازطرفین نداشتیم اعلان بیطرفی دادیم وانتظارداشتیم طرفین متخاصمین بیطرفی ما را محترم شمرده ازتعرض به حدود وثغور مملکتمان خودداری کنند. مع‌الوصف هیچکدام رعایت اصول بیطرفی ایران را نکرده انواع و اقسام مشکلات برای ما بوجود آورده‌اند.

اکنون هم اطلاع میرسدکه قشون روس پا را ازاین حد فراتر گذاشته ازقزوین بقصد تهران حرکت کرده وپیداست که با این وضعیت، ماندن مادر تهران مطلقا موافق مصلحت نیست. بهرجهت ما امروز بـه طرف قم وازآنجا به‌اصفهان حرکت خواهیم کرد و اصفهان را موقتا پایتخت قرارمیدهیم. البته بعضی از شما همراه خواهید بود وبقیه‌نیز می‌بایستی ازپشت‌سرحرکت کرده دراصفهان به ما ملحق شوید تا درآنجا مطالعه کنیم وببینیم مقتضی حال مملکت چیست وچه کار باید کرد.

درین هنگام «کلنل ادوال» رئیس ژاندارمـری وارد تالارشدو یادداشتی بدست شاه‌داد. شاه یادداشت را مطالعه‌کردو ازجای برخاسته گفت:

ـ بسیارخوب، اسبها رابه کالسکه ببندند وهمگی حاضرباشند... حرکت‌خواهیم کرد!

متعاقب این‌دستور، شاه به اتاق دیگری رفت وحاضران نیز تالار برلیان را ترك گفته به صحن‌کاخ بازگشتند. اما درهمین حال «شاهزاده فرمانفرما» که‌آشفته حال وسراسیمه وارد تالارشده بود با عجله خود را به شاه رسانده دامان اوراگرفت ومنضرعانه گفت:

ـ اعلیحضرتا... در چه‌کاری؟... به جقه‌ات قسم اگرپا از دروازه تهران بیرون بگذاری دودمان قاجاریه را بـه باد میدهی!

شاه بهت زده پرسید:

ـ مقصود چیست؟

«فرمانفرما» گفت:

ـ خانه زادنمیدانم این مقدمات چیست و چه کسی اعلیحضرت را به خروج ازپایتخت تحریك کرده است یاچه غرضی درین کارهست حتی گله نمیکنم که چرا قبله عالم این اواخر نوکران صدیق و جان‌نثار راکه جرمی بجز دولتخواهی مرتکب نشده‌اندبه چشم‌بیگانگی‌مینگرند اما اگر اراده مبارك واقعا به ترك تهران قرارگرفته است دستور فرمائید چشمهای‌چاکررامیل‌بکشندتاکورشوم‌وناظرزوال‌این‌دودمان و آوارگی ولینعمت نباشم...

شاه بحال تغیر گفت:

ـچرا قضاوت بیموردمیکنید؟...ماکه بقصد تفنن وتفرج‌ازتهران خارج نمیشویم.. لابـد مصالح سلطنت و مملکت را مـا هم تشخیص میدهیم ولی شماآیا میدانید قشون‌روس‌از قزوین بطرف تهران حرکت کرده است؟... نگاه‌کن عمواوغلی، این یادداشتی است‌که چند دقیقه قبل«کلنل ادوال» بماداد... مینویسد سحرگاه‌امروزقشون‌روس‌ازینگی‌ـ امام‌گذشته است... لابد مصلحتدید شما اینست که ما اینجا بنشینیم و مثل شاه سلطان حسین مرحوم منتظر باشیم تا روسها تهران را تصرف کنندواختیارمملکت رابدست‌بگیرند، اینطورنیست؟!

«فرمانفرما »که شاه را ملتهب و عصبی میدید لحن کلام خود را عوض کرد:

ـ معلوم است که ذات اقدس‌بیشتر ازهمه ما به حقایق اموروقوف دارند ومصالح ملك وملت را بهتر تشخیص میدهند... معهذا چاکر از

آن میترسم که اگر تهران بلامعارض در اختیار اجانب قرارگیرد وقشون خارجی واردشهرشودخدای نخواسته تصمیماتی بگیرند وکارهایی بکنندکه دفع آن مفاسد آسان نباشد ... چاکرکه از جایی خبر نداشتم و نمیدانستم اعلیحضرت اراده به‌مهاجرت فرموده‌اند. امروز صبح وزیرمختار روسیه‌کسی را به بنده منزل فرستاده و پیغام کرده بود اعلیحضرت چنین خیالی دارند و ما تابحال با ایشان همه قسم مماشات کرده‌ایم. اما چنانچه از تصمیم خودعدول نفرمایند به محض آنکه‌قشون‌روس‌تهران راتصرف کرداعلیحضرت پادشاه مخلوع را به تهران‌آورده‌برسریر سلطنت جای میدهیم‌ومجلس‌را تعطیل ومشروطه‌را ملغی میکنیم... حال خوددانند!

به شنیدن این سخنان سایه تردید روی چهره احمدشاه نشست‌و اندام فربه خود راروی صندلی رها کرد. تیری‌که وزیرمختار روس در کمان نهاده‌وبدست «فرمانفرما» رها شده بود برنقطه هدف فرودآمده بود . شاه مضطرب بنظر میرسید . او میدانست که روسها شوخی نمی‌کنند ومی‌اندیشیدکه به راستی اگر روسها پدرش ـ محمدعلیشاه مخلوع ـ راباز گردانند و بر تخت‌سلطنت بنشانند چه خواهد شد؟ حتی اسم‌محمد علیشاه کافی‌بودکه فکر پادشاه جوان را فلج کند.

درهمین لحظات، قیل‌وقالی ازتالارمجاوربگوش رسید ومعلوم شد «نجفقلی‌خان صمصام‌السلطنه» و « محمد ولی‌خان سپهدار تنکابنی» قصد دارند خود را به شاه‌برسانند، اما « کلنل‌ادوال » ممانعت میکند و

نگران است مبادا این دیدارها باعث تاخیر درحرکت شاه بشود، همچنانکه مذاکرات شاه و «فرمانفرما» بیش از نیمساعت طول کشیده بود.

شاه که درحالت بی‌تکلیفی قرارگرفته بود شخصا مداخله کرد و اجازه داد «صمصام‌السلطنه» «وسپهدار» نیزوارد شوند. از طرف سفارت روس وسفارت انگلیس به آن دوتن نیزمراجعه و اخطارشده بود که اگر شاه تهران را ترك گوید تخت وتاج خودرا از دست خواهد داد و مسؤول همه حوادثی خواهد بود که صورت وقوع خواهد یافت.

اظهارات «صمصام السلطنه» و « سپهدار » که مانند « فرمانفرما » حرکت از تهران را کاری خطرناك و خلاف مصلحت میدانستند رفته‌رفته رگه‌هایی ازتردید در خاطرشاه خطورمیداد. ذهن وسواس پذیر احمدشاه نمیتوانست درمقابل اعلام خطر آن مردان متنفذو پیغام تهدید‌آمیز وزرای مختار روس و انگلیس مقاومت کند. بررغم همه قول و قرارها ومقدماتی که برای حرکت از تهران تدارك شده بود وحشت از حادثه‌یی چون بازگشت محمدعلیشاه، پای رفتن شاه جوان وضعیف‌الاراده را سست میکرد. اندیشناك و مردد به تالار برلیان بازگشت و اعضای کابینه وچند نفری از رجال و زعمای قوم راکه درحیاط کاخ گلستان منتظر لحظه حرکت بودند بحضورخود فراخواند. چند دقیقه بعد، وقتی همگی در تالار برلیان حاضر شدند شاه پیغامی راکه ازطرف وزرای مختارروس وانگلیس دریافت داشته بود عنوان کرد ویادآورشد که هرچند تصمیم به تغییر پایتخت وحرکت از تهران باملاحظه جوانب اوضاع اتخاذ شده ولی موجباتی پیش آمده است که اقتضا میکند یکبار دیگر دقیقا

درباره این موضوع مطالعه ومشورت بشود.

سخنان احمد شاه، احساسات متفاوتی درمیان جمع برانگیخته بود. «فرمانفرما» و همفکران وی از اینکه حرفشان در شاه اثر کرده و تزلزلی در اراده وی بوجود آورده بود خوشحال بنظر می‌آمدند. «مستوفی» که انتظارچنان صحنه‌یی را نداشت با تاسف سربزیر افکنده بود ومیکوشید تا اعصاب تحریك شده خود را آرام کند. طی‌هفته‌ها که موضوع تغییر پایتخت درخفا مورد مطالعه قرارداشت «مستوفی» تمام سعی‌خود را بکاربرده بود تا قضیه دراستتار کامل باقی بماند و پیش‌از آنکه شاه ازتهران خارج شود سفارتخانه‌های روس وانگلیس بویی از موضوع نبرند. اویقین داشت که اگر وزرای مختارروس و انگلیس بفهمند دولت ایران درصدد است پایتخت‌را تغییر داده شاه را ازتهران خارج کند با هر وسیله‌یی که دراختیار داشته باشند شاه را مرعوب و منصرف خواهندکرد. پیش‌بینی «مستوفی» اینك به تحقق پیوسته بود و او درحالیکه اززیرچشم به سیمای رنك پریده و اعصاب متشنج شاه مینگریست حس میکردنقشه‌یی که باآنهمه‌احتیاط طرح واجرا کرده‌بود درمعرض شکست قرارگرفته است.

طرفداران مهاجرت وبخصوص آن دسته از وزرای‌کابینه که به ضدیت‌با سیاست‌روس‌وانگلیس‌شهرت داشتند منتظربودند که«مستوفی» دردفاع ازنظریه تغییرپایتخت پیشقدم شود ولی هنگامی که سکوت نومیدانه او رادیدندبرای‌آنکه تردید شاه را برطرف سازند خطری را که با نزدیك شدن‌قشون روس متوجه تهران بود یادآورشده ازمظالمی

که درموارد مختلف بدست روسهای تزاری صورت گرفته بودنمونه‌هایی خاطرنشان کردند وشاه را از ماندن وتسلیم شدن به قوای روس برحذر داشتند.

درحقیقت، آنها دست روی نکته‌یی گذارده بودند که خاطرشاه را مشغول میداشت ومانع از آن میشد که بیکباره فسخ تصمیم کند و نظریات مخالفان تغییر پایتخت را بپذیرد. ازهمینروسری بـه علامـت تصدیق فرود آورده گفت:

ـ خودمان نیز برهمین عقیده‌ایم. تاوقتی خطر سقوط تهران بدست قوای اجنبی باقیست، ماندن ماو اعضای دولت ووکلا وسایرین در تهران بهیچ وجه جایز نیست... مطمئنا روسها برای گردش و تفریح به تهران نمی آیند و مقاصدی دارند کـه میخواهند بافشار سرنیزه و ایجاد محیط وحشت بما تحمیل کنند... اگرما در تهران بمانیم وقـوای روس وارد تهران شودعملاحکم یك حاکم شکست خورده ودست نشانده را خواهیم داشت و ما چنین چیزی را قبول نمیکنیم.

بدنبال این سخنان ، شاه رو به طرف «فرمانفرما» کرد:

ـ خوب، چه میگوئی عمواوغلی؟!

میرفت که وضع تغییر کند وشاه بر تصمیم خود راجع به مهاجرت ازتهران باقی بماند. هیچکس نمیتوانست ماندن در تهران وتسلیم شدن به قوای نظامی روس را بعنوان یـك نظریـه خیرخواهـانه مطرح کند. «مستوفی» نفسی تازه کرد. «فرمانفرما» دست بهم مالید وظاهـراسخنی برای گفتن نداشت. امااز میان حاضران، یکی اجازه خواست وبا طرح

پیشنهادی، مخالفان تغییر پایتخت را از بن بست تسلیم رهانید. براساس این پیشنهاد، میبایستی در قبال پیغام تهدید آمیز وزرای مختار روس و انگلیس، ازطرف شاه ودولت ایران به سفارت روس وسفارت انگلیس اخطار شود تنها در صورتی که قشون روس فسخ تصمیم کند وبه قزوین بازگردد شاه ودولت ایران‌ازتصمیم خود دائر به تغییر پایتخت‌منصرف خواهندشد.

مسافران قم

درحالیکه اسبهای کالسکه سلطنتی سم به زمین میزدند و شاه در رفتن یانرفتن ازتهران مردد بود ومذاکرات موافق و مخالف در تالار برلیان ادامه داشت، گروهی از شخصیت‌های داخلی ودیپلمات‌های خارجی مقیم تهران در قم جایگزین شده وگروهی دیگر بسوی قم در حرکت بودند.

میان انبوهی ازمهاجران که بادرشکه و اسب والاغ وکالسکه چاپاری ازتهران به قم میرفتند، درشکه وزیرمختار آلمان نگاه همگان رابخودجلب میکرد.

«پرنس رویس» متعاقب گفت‌وگو با وزیرمختار آمریکا و اعلام خطر«کالدول» درباره حوادث تهران، شب دوشنبه هفتم محرم ۱۳۳۴ «پانزدهم نوامبر ۱۹۱۵ » رادر سفارت آمریکا بسرآورده بود.

بنابتوصیه «کالدول»گروهی دیگر ازآلمانی‌هـای مقیم تهران نیزآنشب درسفارت آمریکا خوابیدند، اما «کنت کانیتس» وابسته نظامی سفارت آلمان علیرغم اصرار «پرنس رویس» حاضر نشد به سفارت

آمریکا برود. «کانتیس» که یك آلمانی متهور ومتعصب بود ازچندی به اینطرف نسبت به روش «پرنس رویس» خرده‌گیری میکرد. آنشب‌نیز پیشنهاد پناه بردن به سفارت آمریکارا نپذیرفت وبا چند نفری که‌نظریه او را تایید میکردند و عقیده داشتند اقامت در سفارت آمریکا عملی بزدلانه است در سفارت آلمان باقی ماند.

سپیده‌دم روز بعد، «ویلهلم لیتن» ویکی دیگر از اعضای سفارت آلمان که شب رادر سفارت آمریکا به صبح رسانیده و نگران حوادث بودندبرای کسب اطلاع ازحوادث‌شبانه‌به سفارت آلمان رفتند. هیچگونه حادثه‌یی روی نداده وشهرقرین سکوت و آرامش بود، درمحل‌سفارت آلمان نیز«کانیتس» وسایرین آسوده‌و آرام خفته‌بودند. «لیتن» بامشاهده این احوال فورا به سفارت آمریکا بازگشت و به اتاق «پرنس رویس» رفت تا او را از قضایا مطلع کند. اما هر چه کوشید تا وزیرمختار را بیدار کند موفق‌نشد.

«لیتن» که میدید وزیر مختار در چنان شرایط بغرنجی آنطور آسوده خفته است و حتی گلوله توپ هم خواب او را بهم نمیزنند، خشمگین شد و«رویس» را بحال خود رها کرده دیگربار به سفارت آلمان بازگشت و به«کانیتس» گفت:

ـ من تمام شب را نگران حوادث بودم وساعتی پیش به‌سفارت آمدم تا ازشما خبر بگیرم. خوشبختانه همه چیز را عادی و همگی شما را سالم یافتم. خیال میکردم «پرنس» نیز همینقدر ملتهب و مترصد اوضاع است، اما وقتی‌بازگشتم که اورا خبر بدهم ومطمئن سازم،هرچه کردم بیدارنشد... اکنون حس میکنم بخاطر اینکه شب‌گذشته تسلیم نظریه «پرنس» شدم وبا شما دراینجا نماندم از خودم شرم دارم وچون

یك افسراحتیاط هستم مایلم ازاین لحظه به وظایف سربازی خود عمل کرده درکنارشما قراربگیرم ومثل زنها وبچه‌ها و معلولین خود را بـه گوشه‌یی نکشم!

«کانیتس»دست«لیتن» رابگرمی فشرد و بلافاصله یك اسب‌سفید ویك قبضه تفنك ویـك بمب دستی دراختیار وی قـرارداد. ایـن بمب چیزی شبیه به قوطی ساردین‌بود که فتیله‌آن‌بوسیله سیگارآتش‌میگرفت پس ازآن «کنت‌کانیتس» به «لیتن» و « لیوتنان‌هـاوك» یکی دیگـر از اعضای سفارت دستور داد در یوسف‌آباد به « ماژورلوندبرك » ملحق شوند وهمراه رژیمان ژاندارمری بطرف قم حرکت‌کنند.

دریوسف‌آباد، رژیمان ژاندارمری مشغول بستن بار و بنه بود. ماژور «لوندبرك» صاحبمنصب سوئدی از دیپلمات‌های آلمانی استقبال کرد واعلام داشت‌که‌از طریق دروازه دولت به طرف‌دروازه حضرت عبدالعظیم وازآنجابه جانب قم‌حرکت‌خواهندکرد. «لوندبرك»آخرین دسته ازافسران وافراد ژاندارمری راازپایتخت به‌قم انتقال میداد.«لیتن» درخواست‌کردکه در سرراه، فرصتی به وی بدهند تا بتواند برای چند لحظه وزیرمختارآلمان را درمحل سفارت‌آمریکا ملاقات‌کند. جلـوی سفارت‌آمریکادر«فیشرآباد»اثری‌ازافراد ژاندارم دیده‌نمیشد وبجای‌آنها خدمه سفارت وظایف نگهبانی وحفاظت را درعهده‌گرفته بودند.وقتی «لیتن» سراغ«پرنس رویس » راگرفت خدمه سفارت بـه اوگفتندکـه ساعتی پیش پرنس سفارت‌آمریکا راترك‌گفته وعازم قم شده است.

«لیتن» و «لیوتنان هاوك» بهمراه «لوندبرك» و ژانـدارمهای او پس ازآنکه مدتی درحاشیه‌خندق وداخل‌خندق‌های شمال وشرق تهران

راه پیمایی کردند ازدروازه حضرت عبدالعظیم «حوالی بازار حضرتی و میدان‌شاه» سردر آوردند. درجاده حضرت‌عبدالعظیم که‌بوسیله‌ژاندارمری محافظت میشد، ازدحام زیادی بچشم میرسید. جمعیت زیادی از مرد و زن و کوچك وبزرك سیل‌آسا به طرف جنوب سرازیر بود. گروه کثیری ازمردم که خبر عزیمت قوای روس را به جانب تهران شنیده بودند با زن وفرزند خودشتابان از تهران خارج میشدند ودربین انبوه مهاجرین قیافه‌گروهی ازرجال سرشناس دیده میشدکـه با درشکه بـه سوی قم میرفتند. ازآنجمله درشکه «عـاصم تـورغـودبیك» سفیر کبیرعثمانی و «کنت دولگوتتی» وزیرمختاراتریش انگشت‌نمابود.

لحظه های بحران

درفضای کاخ گلستان، انتظاری توام بااضطراب موج میزد. بخلاف نخستین ساعات روز که هیچکس بدرستی نمیدانست چه حادثه‌یی روی داده وچه‌ماجرایی درپیش‌است،اینك همه‌رجال واعیان وشخصیت‌هایی که‌درگوشه و کنار کاخ پرسه میزدند وهرلحظه برتعدادشان اضافه میشد ازکم وکیف قضایا مطلع بودند. خبرهایی که از عمارت برلیان درز میکرد بسرعت درسراسر کاخ منتشرمیشد و حالا، همه میدانستندکه شاه منتظراست‌تافرستادگان وی‌ازسفارت روس وسفارت انگلیس بازگردند وتکلیف را روشن‌کنند.

ازطرف احمدشاه،«نجفقلی‌خان‌صمصام‌السلطنه»به‌سفارت‌انگلیس رفته بود و«سپهدار تنکابنی» به سفارت روس.

آنها میبایستی رونوشت تلگرافهایی راکه ازطرف دربارایران‌به پطروگراد و لندن مخابره وطی‌آن تصمیم شاه و دولت درمورد تغییر پایتخت اعلام شده بود به نظر وزرای مختاردوکشور برسانندواطلاع بدهندکه دولت ایران ورود قوای روس را به تهران یك عمل خصمانه

تلقی میکند و دولتین روس وانگلیس مسؤول همه حوادثی خواهندبود که ممکن است براثر این اقدام روی بدهد.

این پیام رسمی وتشریفاتی، بهانه‌یی بود برای مذاکرات محرمانه «سپهدار» و «صمصام‌السلطنه» باوزرای‌مختارروس وانگلیس. مذاکراتی کـه سرنوشت‌سفرشاه وتغییر پایتخت درگرو آن بود.

«سپهدار» که درکابینه مستوفی عنوان وزارت جنك داشت‌زودتر بازگشت وبلافاصله بحضورشاه رفت تاجریان مذاکـرات خود را بـا «فن‌اتر» وزیر مختار روس‌گزارش‌کند.

شاه‌بامعدودی‌ازرجال‌برجسته مملکت، ازجمله«مستوفی‌الممالك» و«مشیرالدوله»و«فرمانفرما» و«موتمن‌الملك»درتالاربرلیان جلسه‌داشت. لحظه‌یی بعد «سپهدار» نیز به جمع آنها پیوست واطلاع دادکه:

ـ وزیر مختارمیگوید سپاهیان روس‌مطلقا قصد تصرف‌پایتخت ومداخله درامور ایران را ندارند، بلکه چون اطلاعاتی‌کسب‌شده‌است که به تحریك‌سفارتخانه‌های متحدین «آلمان‌ـ‌عثمانی‌ـ اتریش»گروهی ازعوامل ماجراجو تصمیم دارند ازاحساسات مذهبی مردم استفاده‌کنند ودرایام تاسوعا وعاشورا اهالی را مسلح‌کرده به سفارتخانه‌های‌متفقین حمله ببرند واتباع روس را به هلاکت‌برسانند، محض جلوگیری ازین وقایع سربازان روس در اطراف تهران موضع خواهندگرفت...

بدنبال‌این‌سخنان، «سپهدار» طرح‌ابلاغیه‌مشترکی‌راکه‌درسفارت روس تنظیم شده بود به شاه ارائه‌کردوگفت:

ـ وزیر مختار عقیده دارد اگر دربار و دولت‌ایـران ابلاغیه را امضاء و مردم را به مقاصد دولت امپراطوری روسیه متوجـه‌کنندجای

هیچگونه نگرانی باقی نخواهدماند.

احمد شاه یادداشت راگرفت ونگاهی بدان انداخت ودرحالیکه از خشم بخود میلرزید آنرا مچاله کرد وبرزمین زد.

پیغام وزیر مختار روسیه که علنا ورود قشون‌را تایید میکرد خشم شدیدشاه را برانگیخته بود. زیر لب دشنامی‌نثار حکومت تزاری کرد و سپس خطاب به «سپهدار» گفت:

ـ که میفرمایندبرای حفظ سفارتخانه‌ها قشون به تهران‌می‌آورند وخیال مداخله درکاردولت ایران‌ندارند. عجب!... معلوم میشودبرای استقلال و حاکمیت ملی ما خیلی احترام قائلندکه قشون آنها نیمی از مملکت ما را اشغال‌کرده وحالا میخواهد وارد پایتخت شود. بعلاوه، هنوزقشون روس به تهران نرسیده است‌که یادداشت میفرستند و از ما امضاء میخواهند... قسمشان‌را باورکنیم یا دم خروس را ؟!

بنظر میرسیدکه رفتار ناشیانه روسهادر آن لحظات حساس یکبار دیگرشرایط رابنفع حریف تغییر داده‌وشاه را درتصمیم به ترك‌پایتخت مصمم ساخته است. شاه «موثق‌الدوله» وزیر دربار را احضارکـرد و راجع به ترتیب حـرکت دستوراتی داد. چند دقیقه بعد، برای دومین مرتبه اسبها را به‌کالسکه بستند ومهترها وفراشهاهرکدام در جای خود قرارگرفتند. سردارمعظم خراسانی‌نیزکه میبایستی پشت سرشاه‌حرکت کند براسب خوش‌تراش‌ترکمنی خود سوارشد وهمه چیزبرای‌حرکت آماده گشت. امـا پیش از آنـکه شاه از عمارت برلیان خـارج شود، « صمصام‌السلطنه » ازراه رسید و بدرون رفت.

احمدشاه که از جریان ملاقـات «سپهدار» با سفیر روس سخت ناراحت شده بود «صمصام‌السلطنه» را نیز بسردی پذیرفت. چه در آن ایام روسها وانگلیسها با مشورت یکدیگر تصمیم میگرفتند وظن غالب بر آن‌بود که حرکت قوای روس بطرف تهران بااطلاع‌و موافقت قبلی انگلیسهاصورت‌گرفته است. ولی بخلاف انتظار، « صمصام‌السلطنه » اطلاع دادکه وزیر مختار انگلیس مخالفت‌جدی خود را با ورود قوای روسیه به تهران اعلام داشته‌وخاطرنشان ساخته است‌که بین انگلیس‌و روس یك رشته تماس‌های دیپلماتیك جـریان دارد و دولت انگلیس مصرأمیکوشد دولت تزاری را به فراخواندن قوای خـود وادار کند. ضمناً تلگراف شاه ایران به لندن و پطروگراد نیز مساعی انگلستان را تسهیل‌کرده است اما درین موقع اگر شاه از تهران خارج شود دیگر عذری برای جلوگیری از ورود روسها به پایتخت باقی نخواهد ماند.

«صمصام‌السلطنه» تاکیدکردکه «مارلینگ» وزیر مختارانگلیس مصرا درخواست دارد شاه از حرکت خودداری‌کند تا دولت انگلیس بتواند از اقدامات خود نتیجه بگیرد و مانع از ورود روسها به تهران شود.

اظهارات «صمصام‌السلطنه» صورت اوضاع رایکباردیگرعوض کـرد. مشاوران شاه اکثرا عقیده داشتندکـه‌قبول پیشنهاد وزیـرمختار انگلیس متضمن خیر و صلاح کشور است و حتی بطور موقت هم‌که باشد میبایستی شاه ودولت در تهران باقی بمانند. شاه نیز این نظریه را پذیرفت و اندکی بعد، رسما به‌کلیه‌کسانی‌که درکـاخ‌گلستان حضور داشتند و باقراربود در ملازمت شاه حرکت‌کنند ابلاغ شدکه تا اطلاع

ثانوی موضوع مسافرت منتفی است.

اسبها را از کالسکه باز کردند و به اصطبل برگردانیدند. شاه به اندرون رفت. «مستوفی»وزرای خودرا برای تشکیل جلسه و بررسی آخرین تحولات اوضاع به کاخ ابیض فرا خواند. دیگران نیز بتدریج متفرق شدند در حالیکه همانوقت، اطلاعیه سفارت روس در شهر انتشار می یافت ووحشت می آفرید:

بیانیه

«سفارت امپراطوری به اطلاع عموم میرساند، اینکه دولت امپراطوری روس اقدام به اعزام قشون کثیر به ایران نموده فقط محض جلوگیری ازدسایس محرکین آلمانی واطریشی و عثمانی است که دراین اواخر باندازه ای تحریکات آنها ازحد افزون شده که امنیت وسکونت ایران را فوق العاده تهدید مینماید.

مقصود دشمنان ما درایران از این تحریکات این است که مناسبات ودادیه و روابط دوستانه ای که از قدیم الایام فیمابین دولتین روس وایران برقرار بوده محو و نابود سازند.

چون هر گونه تشبثات وتدابیر برای حصول اتحاد کامل بادولت شاهنشاهی و جلوگیری ازاقدامات فریب آمیز طلای آلمانی ابداً فایده نکرد ونتیجه نبخشید وهمچنین دولت امپراطوری نخواست مقابله بمثل نموده بهمان وسائلی که دشمنان ما قبل از رشوه دادن و تحریکات که بالاخره طبعا مملکت را بحال ناامنی و اغتشاش سوق میداد اتخاذ نمودند، اقدام نماید لذادولت امپراطوری مجبوراً با تحمل مخارج بدین وسیله توسل جست که باین تحریکات مخربه آلمانیها واطریشی ها وعثمانی ها خاتمه بدهد. دولت امپراطوری امیدواراست

که بوسیله این‌اقدامات امنیت درتهران برقرار وروابط حسنه مـابین دولتین روس وایران را مستحکم کرده آسایش ومنافع هردو مملکت را تامین نموده موجبات دوام سلطنت خوشبختانه اعلیحضرت شاهنشاهی را فراهم‌آورد.

تمام ایرانیان‌دوست ما بدانندا‌سلحه قشون روس‌بر ضدآنهاوخانواده‌شان ومنازل‌آنها وسایر دارائی آنها استعمال نشده و قشون روس‌که درواقع‌اسباب ووسیله امنیت ایران‌که بـوسیله تحریکـات در حـال اضطراب است میباشد هیچگونه‌خطری مخصوصا نسبت به مردم صلح‌دوست‌نخواهدبود و درهر موقـع قشون ما برای خرید آذوقه لازم نقدا قیمت آنرا خواهد پرداخت.

قشون روس فقط برای محرکین‌آلمان و اطریش وعثمانی واشخاصی‌که برای جلب منافع غیر مشروع با دشمنان ما متحد شده‌اند و این فقره مدلل میداردکه برضد دولت امپراطوری روس ومتحدین او قیام کرده‌اند مخوف و هولناك میباشد.»

***

این اطلاعیه ساعتی بیش روی دیوارهای شهر باقی نماند و پس از یك ساعت مامورین سفارت روس اوراق اطلاعیه را با عجله‌جمع‌آوری کردند، زیرا براثر یك رشته تماسهای دیپلماتیك، بـه سربـازان روس‌دستورداده شده‌بودازنیمه راه‌تهران به قزوین بازگردند. بـا اعلام این خبر وتعهد وزرای مختار روس وانگلیس دائر براینکه قوای روس ازقزوین جلوتر نخواهدآمد، عصر دوشنبه هفتم محرم « ۱۵ نوامبر » موضوع تغییر پایتخت بطور قطع منتفی اعلام شد درحالیکه مهاجرت گروههای مختلف مردم بطرف قم واصفهان ادامه داشت.

منزل اول : قم

ظهر سه شنبه هشتم محرم ۱۳۳۴ «شانزدهم نوامبر ۱۹۱۵» پرنس هانری دورویس وزیر مختار آلمان وارد قم شد. درشکه سفارت آلمان را یك فوج ژاندارم اسکورت میکرد. « احمد علی خان مورخ‌الدوله » دبیر سفارت داخل درشکه، کنار دست وزیر مختار نشسته بود و «ولفینگر» یکی از اعضای سفارت پهلوی درشکه‌چی.

میرزا سلیمان خان «میکده» معاون وزارت داخله وعضو برجسته حزب دمکرات که طبق دستور رئیس‌الوزراء قبلا به قم آمده بود تا مقدمات ورود شاه ودولت رافراهم کند، ازوزیر مختاراستقبال کرد و او را درعمارت اتابکی معروف به «کلاه فرنگی» فرود آورد.

درقم، وزیرمختار آلمان از حوادث تهران وفسخ تصمیم شاه اطلاع پیدا کرد. اطلاعات واصله حکایت داشت که «عاصم بیك» سفیر عثمانی و«کنت‌لگوتتی» وعده‌یی دیگر که بقصد مهاجرت ازتهران حرکت کرده بودند در شهرری از منتفی شدن‌موضوع‌مطلع شده و به تهران‌بازگشته‌اند. این گزارشها سخت نومید کننده بود وهمه‌پیش‌بینی‌ها

را عقیم میساخت. وکلای مجلس ودموکرات‌ها و جمعی از رجـال و اعیان که به قم آمده وقبلا از تغییر وضع خبردارشده بودند درحـالت بی‌تکلیفی بسر میبردند. شاهزاده «معتمدالدوله» حـکمران قم نیزدرکار خودفرومانده‌بودزیرا درشرایطی که‌شاه ودولت برنامه حرکت ازتهران را لغوکرده بودند، حـکمران نمیدانست وظیفه او درقبال مهاجـرین چیست؟

نکته دیگر آنکه بعد از اعلام تصمیم شاه به مجلس، عده‌یی از وکلای هیات علمیه واعتدالی و منفرد نیز علاوه بر دمکرات‌ها بـه قم آمده‌بودندو آنها نیز وضع مبهمی داشتند.

درچنان شرایطی همه چیز به تصمیم «پرنس رویس» وابسته بود و «رویس» ناگزیر با مشاوران آلمانی خویش منجمله « شونمان »کـه ازکرمانشاه به قم آمده بود، یك جلسه محرمـانه تشکیل داد تابعد از ملاحظه همه جوانب، تصمیم قطعی خودرا اتخاذواعلام کند.

متعاقب این‌جلسه، بلافاصله«پرنس رویس»باسران حزب‌دمکرات ملاقات‌کرد وبه آنها اطلاع دادکه علیرغم انصراف شاه و دولـت از مسافرت به قم واصفهان، او و همکارانش به تهران بازنخواهند گشت. «رویس» به زعمای دمکرات‌گفت:

ـ دلایلی که عزیمت قوای‌روس را به جانب‌تهران ایجاب کرده بود ازبین نرفته وعقب نشینی‌روسها یك اقدام موقتی است که‌برحسب ضرورت ومصلحت بدان تن در داده‌اند. بدون شك افشای خبرعزیمت پادشاه ایران، رقبای ما راکـه غافلـگیر شده بودند وادار ساخته است فسخ تصمیم کنند ونگذارندنقشه‌یی که‌به فنای‌سیاسی آنها درایران منتهی

میشد صورت وقوع پیدا کند. اما دیری نخواهد گذشت که آنها دوباره برای قبضه کردن امور و تصرف تهران دست بکارخواهند شدو اینبار چنان بی خبروسریع اقدام خواهند کرد که فرصت هیچگونه عکس العملی برای شاه نخواهد ماند... اینست که ما تصمیم گرفته ایم بر آنها پیشدستی کنیم. الان در قسمت عمده ولایات مردم ایران آماده اند که به فتاوای علماء و پیشوایان مذهبی ودعوت رجال ملی خود پاسخ مثبت داده برای نبرد با انگلیس وروس ودفاع ازوطن و نوامیس خود اسلحه بدست گیرند. درفارس چنانکه میدانید نظام ملی تشکیل شده کنسول ورئیس بانك و سایر اتباع انگلیس را دستگیرو تبعید کرده اند. درکازرون تلگرافچی آنجا که طرفدار انگلیس بوده بدست مردم تیرباران شده است. در اصفهان ویزد و کرمان وهمدان و کرمانشاه دوستان ما ابتکارعمل رابدست دارند. ژاندارمری هم که با ما و کنارماست. بنابراین فقط یك حرکت لازم است تا دو سوم ایران یکپارچه برضد روس بپاخیزد و دست آنها رااز سر این مملکت کوتاه کند. ما پول کافی ومقداری اسلحه در اختیار داریم ومطمئنیم که بزودی، وقتی تجهیزات و نفرات ارتش آلمان از طریق بلغارستان به خاك عثمانی واردشود کمك های لازم و کافی برایمان خواهد رسید. بدون شك همینکه این مقدمات شروع بشود شاه ودولت نیز رسما به ما ملحق خواهندشد.....

«پرنس رویس» درگفت وگو بازعمای دمکرات به ایشان توصیه کرد که تلاش برای گردآوری نفرات وجلب حمایت طبقات مردم رابعنوان یك مساله ملی تلقی و تعقیب کنند وجنبه حزبی و مسلکی بدان ندهند تا آنکه کاردرسطح وسیع وعمومی پیشرفت کند. ازهمینروزعمای دموکرات

تشکیلات تازه‌یی بنام «کمیته دفاع ملی» پی‌ریزی کردند و ایــن کمیته ابتکارعملیات را در زمینه اعزام نمایندگــانی بــه نقاط مختلف کشور و جلب کمك وجمع آوری عده بدست گرفت.

نمایندگانی که انتخاب شده بودند با معرفی نامه ممهور به مهر «کمیته دفاع ملی» وافزار ووسایل‌ومخارج سفر که کمیته دراختیار آنها گذارده بودیکی بعدازدیگری رفقا را درقم وداع گفته ، پاره یی به تنهایی وپاره‌یی دیگر باتفاق اهل و عیال‌عازم ماموریت شدند. میرزا احمدخــان عمارلــوئی بــه اصفهان رفت، میرزا عباس‌خان وکیل یزد به‌بختیاری، سید محمدرضا مساوات‌وشاهزاده‌عیسی میرزا به‌اراك،دکتر مهدیخان ملکزاده‌به فارس وحاج‌شرف‌الملك‌به اصفهان . چند نفری که لباس روحانیت دربرداشتند، از جمله میرزا حسن‌خان طالقانی «اعظام‌ـ الوزاره» مامورشدند بااستفاده از ایام محرم درقم وحومه به منبر رفته، ضمن وعظ وخطابه وذکر وقایع کربلا گریز به حوادث جاری بزنند ومردم‌را برای پیوستن به کمیته دفاع‌ملی‌وجهاد در راه دین ووطن‌تهییج وترغیب کنند.

همچنین «میرزا سلیمان خان میکده»معاون وزارت داخله باپیامی ازطرف کمیته دفاع ملی روانه‌سیاه کوه‌ورامین شدتا نایب حسین کاشی وپسرش ماشاء الله‌خان‌را ملاقات وبه همکاری با مهاجرین دعــوت کند. ماشاءالله‌خان ونایب حسین مدتها بود که بردولت مرکزی طغیان کــرده نفرات زیادی ازکاشان وقم وسایرنقاط اطراف‌گردآورده بــودنـد و از پشت دروازه تهران تا پشت دروازه اصفهان عملا حــوزه نفوذ واقتدار ایشان بشمار می‌آمد. پس‌ازچندبار قشون کشی وجنگ‌وستیز که عموما

بواسطه بی ثباتی وعدم اقتدار دولتها به ناکامی انجامیده بود، کابینه مستوفی تصمیم داشت غائله نایب حسین و ماشاء الله خان را بایك اقدام جدی وقطعی پایان دهد. این ماموریت نیز بعهده «سردار صولت» بختیاری محول وعده وبودجه کافی در اختیار وی گذارده شده بود. آنچنانکه نایب حسین و ماشاءالله‌خان ناگزیر ازکاشان فرار کرده و در اوایل محرم به قلعه «کرشاهی» پناه‌برده بودند ولی‌چون «سردارصولت» به تعقیب آنها ادامه داد سرانجام تصمیم گرفتند ازطریق‌سیاه‌کوه‌ورامین خود را به تهران برسانند و درمنزل «مستوفی الممالك» تحصن اختیار کنند وعفو وامان بخواهند. مقارن همین ایام بود که «کمیته دفاع ملی» درصددبر آمد ماشاء الله‌خان ونایب حسین را با اتباعشان به همکاری دعوت کند.

پیشنهادهمکاری با یاغیان‌مسلح را «شونمان» در کمیته ملی‌عنوان کرد زیرا ماشاء الله خان و نایب‌حسین ازابتدای شروع جنك مصلحت خود رادرنزدیکی و دوستی با آلمانی‌هاتشخیص داده، در فرصتهای مختلف برای مامورین آلمانی خدماتی انجام داده بودند. بملاحظه‌این سوابق وبا توجه به اینکه ماشاءالله خان ونایب‌حسین چند صدتفنگچی کارآزموده وبی باك در اختیار داشتند، بنظرمیرسید که‌میتوان ازین قوه درچنان موقعی استفاده برد. ازینرو پیشنهاد «شونمان» تصویب شد و کمیته، کار مذاکره با یاغیان را بعهده «میرزا سلیمان‌خان» محول کرد که دارای سمت رسمی بود ومیتوانست ازطرف دولت به نایب‌حسین و پسرش تامین داده آندو را برای مذاکره حاضر کند.

«میرزا سلیمان خان» حرکت کرد و چیزی نگذشت که باتفاق

ماشاءالله خان ونایب حسین وسواران مسلح آنها بـازگشت. در ایـن هنگام «پرنس رویس» صندوق‌های طلا راگشوده وبا سخاوت بسیاردر راه اجرای مقاصد سیاسی ونظامی آلمان و تدارك مـوجبات یـك قیام عمومی برضد روس وانگلیس طلا پخش میکرد. آنچنان که ظـرف چند روزقیمت یك لیره طلای عثمانی یا مصری و یا انگلیسی در قم به هیجده قران پول ایران تنزل کرده بود.

پس ازورود نایب حسین و ماشاءاللهخان، از طرف کمیته دفاع ملی شاهزاده «سلیمان میرزا» مامور شدکه باآندو ملاقات ووظایفشان را مشخص کند. «سلیمان میرزا» و«شونمان» دریکی از دهات اطراف قم که به «متولی باشی» تعلق داشت با نایب حسین وماشاءالله خان وارد گفت‌وگو شدند و از تفنگچیان آنها سان دیدند. نایب حسین و پسرش جمعا ۵۱۲ سوار وپیاده تحت فرمان داشتند و این مردان مسلح چه از لحاظ عـدد، چـه ازجهت جسارت و مهارت، چه از حیث ارادت و اطاعتی که نسبت به‌روسای‌خود نشان‌میدادند «شونمان»را سخت‌تحت تاثیر قرار دارند. آنچنان که فی‌المجلس بـرای آنهـا مواجبی‌ازقـرار هرسوار ۱۵ تومان و هر پیاده ۱۰ تومان تصویب کرد و معادل یکماه مواجب آنها را نقدا با لیره پرداخت. بعلاوه برای قدردانی و بعنوان یاد بودی‌ازآغاز دوستی‌وهمکاری،یك قبضه تفنك عالی به ماشاءاللهخان هدیه داد.

اولین ماموریت نایب حسین وپسرش حرکت به ساوه و ملحق شدن به ساخلو ژاندارمری بودکه برای دفـع حملات احتمالی قشون روس وممانعت ازهجوم دشمن به قم درآنجا سنگربندی کرده بود. از

آنجا که ماشاءالله خان و اتباعش سوابق خوشی با ژاندارمها نداشتند و احتمال داشت بین آنها برخوردهایی روی دهد «میرزا سلیمان خان» و «ضیاء السلطان» مدیر کل وزارت داخله و «نظام‌السلطان» نیز به ساوه رفتند تا وسایل تفاهم و همکاری دو گروه را فراهم کنند.

همراهان ناسازگار!

علی‌رغم توصیه «پرنس رویس» که عقیده داشت باید جریان تجهیز قوا ومبارزه باروس وانگلیس‌از صورت حزبی وگروهی‌خارج شده جنبه عمومی وملی‌پیدا کند، در قم دمکرات‌هاراه به‌کسی نمیدادند وحتی «کمیته دفاع ملی» نیز دربست تحت اختیار و اقتدار دمکرات‌ها قرارگرفته بود.

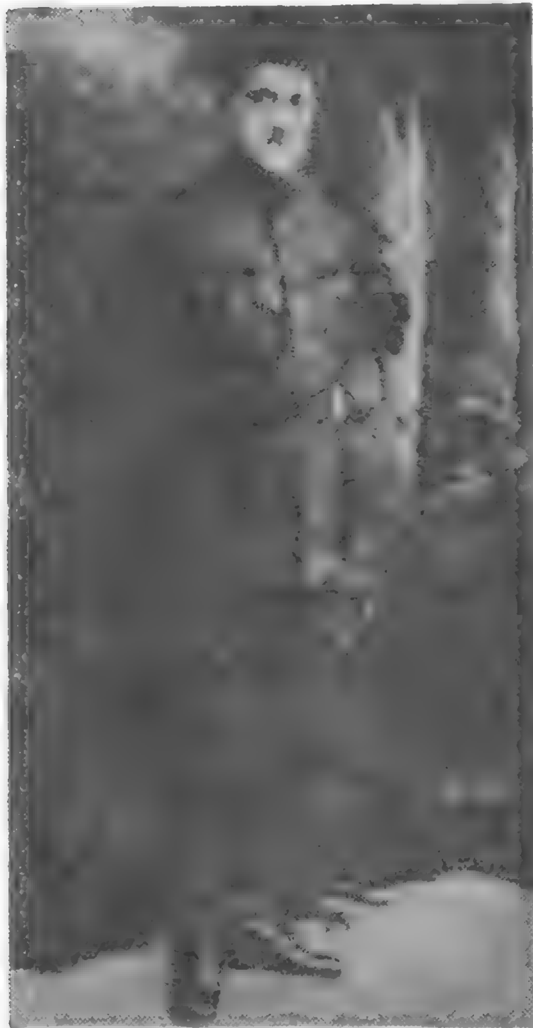
این کیفیت برای سایر مهاجرین سخت موهن و تحمل ناپذیر بود. بهمین‌جهت جمعی ازاعتدالیون ومنفردین وروحانیون وگروه‌های دیگر زمزمه مراجعت راآغازکردند. حتی عده‌یی نیز بعناوین مختلف راه معاودت درپیش‌گرفتند.

انتشار این خبر،«پرنس‌رویس» را نگران ساخت ودرصددبرآمد ما بین دمکرات‌ها و دیگرمهاجرین پادرمیانی کند. بهمین منظور،تماس‌هایی بازعمای اعتدالی وسایرگروه‌ها برقرار کرد.

نخستین ملاقات بین «پرنس رویس» وزعمای حزب اعتدال در اداره ژاندارمری قم صورت‌گرفت. آقامیرزا محمد صادق طباطبائی و

میرزا قاسم خان تبریزی و ناصرالاسلام گیلانی مدیر روزنامه شوری درین ملاقات حاضر بودند. « میرزا محمد صادق » لیدر اعتدالیون گفت:

ـ اگر تا به امروز حزب اعتدال وفراکسیون ما درمجلس شورای ملی ارتباط مستقیم با سفارت آلمان و شخص نواب مستطاب برقرار نکرده‌اند به ملاحظه بیطرفی دولت ایران بوده است. خوشبختانه امروز موانع رفع و روابط علنی ممکن شده است. نهایت اینکه رفقای ما توقع دارند از لحاظ مداخله در امور وارتباط دوستی با دولت امپراطوری آلمان باسایرین در یک ردیف قرار داشته باشند و تفاوت و تبعیضی درمیان نباشد.


امیرحشمت نیساری

وزیر مختار آلمان پاسخ داد:

ـ من همیشه به ایجاد رابطه با فراکسیون اعتدالی وحزب اعتدال علاقه مند بوده‌ام واز لحاظ سفارت ودولت آلمان هم هیچ فرقی بین دمکرات واعتدالی وجود ندارد. منتهی اگر روابط ما بادمکرات‌ها گرمتر بنظرمی آید بخاطر سوابق ارتباط وهمکاری است که باهم داشته‌ایم. درگذشته، بعضی

امورمانع ارتباط وتفاهم بین سفارت آلمان وحزب‌اعتدال بوده است، منجمله ارتباط اعتدالیون باشاهزاده فرمانفرما واصراردرحفظ موقع وی که ارتباطش باسفارت روس غیرقابل انکار است وحتی شنیده‌ام چندی قبل،ازدولت روس درخواست کرده بود املاك اورا در آذربایجان حفظ کنند... اکنون که‌این‌موانع ازمیان‌برخاسته‌برای مانیزاسباب‌خوشحالی است که میتوانیم‌باحزب اعتدال عینا مثل حزب دمکرات ارتباط‌دوستی وهمکاری داشته باشیم.

«میرزا محمد صادق» توضیح داد که:

ـ ارتباط اشخاص متنفذ با احزاب ربطی به سیاست خارجی و مناسبات آنها بـا دول خـارجه ندارد، بلکه فقط راجع به اموردداخلی است. اعتدالیون برای آنکه‌درانتخابات از آراء بیشتری برخوردار شوند با شاهزاده فرمـانفرما روابط‌دوستی برقرار کرده‌اند،دمکرات‌ها نیز بهمین قصدونیـت بـاشاهزاده عین الدوله طرح مرافقت ریخته‌اند!

«پرنس رویس» رفته رفته متقاعد میشدکه بـرای جلوگیری از تفرقه جماعت واستفاده‌از تمامی امکانات،باید اقتدار دمکراتها رامحدود ساخت وگروههای‌دیگرـ بخصوص‌اعتدالیون - را در اخذ تصمیمات‌و اداره امور شرکت داد.

ملاقاتی که دوروز بعد، عدل‌الملك «حسین دادگر» باوزیرمختار آلمان بعمل‌آورد «پرنس رویس» را بیش ازپیش به لزوم تشکیل‌جبهه واحدی از گروههای مختلف متوجه ساخت. «عدل‌الملك» کـه بعنوان نایب رئیس مجلس ازوزیرمختار دیدن میکردگفت:

- امیر حشمت از عموم وکلای مجلس که در قم اقامت دارند برای امروز عصر دعوتی کرده است تا وسایل اتحاد و اتفاق و موافقت ایشانرا فراهم کند وبه بعضی اختلافات که بین حضرات بروز کرده است، خاتمه بدهد. البته این اقدام کاملا متین و مبتنی بر کمال خیرخواهی است ولی تا وقتی شخص نواب والا اقدام در رفع این معضل نکنید رفع مشکل نخواهد شد... اختلاف بعلت اینست که اولا ملاقات باپرنس در انحصار چند نفر از زعمای دمکرات است، ثانیا دمکرات‌ها در اینجاصاحب اختیارودائرمدارو همه‌کاره‌انددرحالیکه دمکرات‌ها برسایرین مزیتی ندارند....

«پرنس‌رویس» موضوع صحبت راعوض کردو گفت:

-من عقیده دارم درجلسه امروزعصر بیان نامه‌یی به امضای کلیه وکلای مجلس که درقم توقف دارند خطاب به اهالی ولایات صادر شود وبی‌آنکه متن بیانیه متضمن طرفداری از آلمان یا حمله مستقیم به انگلیس وروس باشد عامه مردم را به حفظ وطن وگردآمدن به دور پادشاه دعوت کنید... «رویس» میترسید که اگرراجع به اختلافات گروههای مختلف درتایید نظریه «عدل‌الملك» اظهاری بکند سخنان او درخارج انعکاس نامطلوبی پیدا کند وباعث تکدر و رنجش دمکرات‌ها شود. اما باطنا بانظریه وی موافق بود وپس از مراجعت «عدل‌الملك» درباره او از «مورخ‌الدوله» دبیرسفارت که حضور داشت‌سئوالاتی کرد وجواب‌شنید که:

-عدل‌الملك نایب رئیس مجلس است، جوانی است باهوش وجاه طلب وطبعا نمیخواهد تحت نفوذ دیگران باشد. بعلاوه‌اظهاراتش

نیز منطقی است. گو آنکه دمکرات‌ها رابطه قدیمتری با سفارت آلمان دارند ودردوستی امتحان خودرا داده‌اند ولی پیشرفت کارتنها درسایه اتفاق گروههای مختلف میسر میشود و باید دیگران را هم درکارها مداخله داد....

براثر مذاکرات وزیر مختار آلمان با زعمای دمکرات، درجلسه‌یی که بدعوت «امیرحشمت» تشکیل شد، بین گروههای مختلف توافق بعمل آمد که چهار نفر با اختیارات تامه عملیات تلگراف به ولایات و استمداد ازطبقات مردم وجمع آوری قوا و اعانه واسلحه را تحت نظر بگیرند وهیچ تصمیمی معتبر شناخته نشود مگر با تصویب این چهارتن: میرزا محمدصادق طباطبائی «اعتدالی» شاهزاده سلیمان میرزا «دمکرات» سیدحسن مدرس «هیات علمیه» ونظام السلطان «بیطرف»

***

درپاسخ پیام‌هایی که ابتدا بوسیله کمیته دفاع ملی وسپس ازطرف کمیته چهارنفری به ولایات مخابره شده بود، ازگوشه و کنار کشور، پیاپی تلگرافهای حاکی ازآمادگی برای جانبازی وفداکاری وشرکت در مبارزات به قم میرسید:

از اصفهان

خدمت حضرت آقایان عظام گرام دامت تاییداتهم سلام میرسانیم. مقاصد اسلامیه معلوم، دراینجا با اتحاد تمام مشغول تهیه قوه دفاعیه وجمع آوری اعانه هستیم امری بنظر که داعیان کمال اهمیت دارد اتحاد حقیقی احزاب واحتراز ازهرگونه اختلاف کلمه حتی مستبد ومشروطه است. اقدام لازمه ازآن ذوات شریف درمسئله نایب حسین تقاضا مینمائیم واخبار صحیحه تهران واقدامات

دولت وحرکات همسایگان را مترصد هستیم. مقصود اهم تعیین تکلیف وسلوك عمومی اصفهان وتمام بلاد جنوب میباشد که متحدا مشغول حفظ اسلام بوده باشیم وصریحا مرقوم فرمائید.

شیخ نورالله ـ شیخ جمال الدین ـ حاج شیخ محمدباقر ـ محمودشیرازی مهدی الحسینی ـ یمین السلطنه ـ امین التجار ـ اعتمادالتجار ـ بهاءالواعظین محمد حسین فریدنی ازطرف سایر علماء وتجار واعیان واصناف.

ازکرمانشاهان

مورخه ۲۷ عقرب توشقان ئیل ـ قم ـ توسط آقای سلیمان میرزا، کپیه تهران توسط امیر حشمت، مقام منیع هیات وزراء عظام ومجلس مقدس شورای ملی شیدالله ارکانه ـ درجواب صدای بلند کمیته دفاع ملی و فریاد تهران پایتخت ایران که عموم ایرانیان را به یاری وفداکاری می طلبند بادلی پرازشور وسر بکف حاضر فداکاری در راه استقلال وطن. با تمام قوا حرکت کرده میگوئیم هنوز ملت ایران وسرداران وسواران ایلات وطوایف بزرك وکوچك جانبازایران زنده ودرمقابل دشمنان وطن که امروزه بانهایت بیشرمی حمله به پایتخت مملکت مانموده بعضی ازبلاد ما را اشغال کرده اند مثل کوه آهنین ایستاده در زیرسایه فداکاری خودشان جانبازی نموده دشمن را ذلیل ومنکوب پایتخت را تهدید وسایر بلاد وطن را ازوجود قشون دشمن خالی خواهندکرد ایل سنجابی که کوچکترین ایلات ایران است موقع جانبازی را مغتنم شمرده حرکت نموده عما قریب بفضل الهی وتوجه حضرت حجة... عجل الله تعالی فرجه دشمن را تار ومارخواهدکرد تادشمنان این آب وخاك بدانندکه ایلات وعشایر بزرك رشید سایر بلادایران چگونه فداکاری درراه استقلال وطن عزیز

خواهند نمود. صمصام‌الممالك ـ سردار ناصر

از کردستان:

تلگراف مبارك زیارت وبعموم اهالی ابلاغ گردید. بدیهی است حمیت اسلامی اجازه نمیدهد که هیچ فردی ازافراد مسلمین عموماً وفرقه دمکرات خصوصا دربن موقع تقاعد ورزند. اینست تماما بجهت دفاع ازعالم اسلامیت حاضر گشته سریعا تعیین تکلیف را تقاضا مینمائیم. فرقه‌دمکرات‌ایران

ازعراق «اراك»:

عموم ما امضاءکنندگان دراین موقع که دولت ظالمه روس به مرکزما تاخته و شاهنشاه محبوب ما را ازهمه حیث در تحت فشار محصور نموده‌اندتا آخرین نفس خود بـــرای مدافعه حاضر، یك ساعت این زندگی را طالب نیستیم ومعمومادرتهیه قوه وحرکت بهرسمت‌که امر وصلاح بدانید هستیم.

ابوالفضل ـ عبدالعظیم ـ سهام‌السلطان ـ نصرالله ـ مساوات ـ دهخدا ـ مهدی ـ میرزا آقاخان.

ازکاشان:

توسط آقای سلیمان میرزا ـ کمیته دفاع ملی ـ دراطاعت اوامرمطاعه که برای حفظ‌وطن عزیزاز همه‌چیز خود صرف‌نظر نموده مهاجرت فرمودید همه قسم حاضریم ومنتظر دستورالعمل‌هستیم

ازاصفهان:

توسط آقای صمصام‌السلطنه وآقای سردار جنگ به‌خاکپای‌جواهر آسای اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی روحی و روح العالمین‌له الفداء‌نوشتجاتی ازاطراف اصفهان و بختیاری و خوزستان رسیده ومیرسد ودرخواست دارندکه

شمهٔ از مراتب شاه‌پرستی ووطندوستی آنها رابه شرفعرض خاکپای اعلیحضرت همایونی تقدیم دارم. عموما با یک شوق و شعف تصورناشدنی فوق‌العاده دسته‌دسته برای داوطلبی: رجانفشانی حاضر شده زن ومرددردادن اعانه بریکدیگر سبقت میجویند. افواج اصفهان هم داوطلبانه کمر فداکاری وجان نثاری رابر- میان بسته که با همراهی مجاهدین داوطلب و استعداد مسلح ومکمل بختیاری با وجوهات اعانه ملی که اهالی از صمیم قلب حاضر نموده ومینمایند اردوی منظم ومرتبی ترتیب داده وبهر قسم وبهر نقشه که امرقدر قدرت همایونی شرف‌صدور یابد مشغول فداکاری و جان نثاری بشوند باکمال اشتیاق منتظر صدور اوامرجهان مطاع همایونی هستند. چاکر خانه‌زاد- محمد بختیاری.

از شیراز:

کمیته دفاع ملی- دیروز پانزده انگلیسی حمله به پست ژاندارمری در مشیله دوفرسخی بوشهر نموده سه ساعت‌مشاجره، ده‌نفر از قشون دشمن‌مقتول و محروم مراجعت. قنسول محبوس محرمانه به مستر تریور حاکم نظامی بوشهر نوشته که فوری اسرای ایران را مسترد تاکلنل‌انگلیسی محبوس‌خلاص شود حضوری ملاقات تا نقشه جنگ و راپورتهای همه را بگویم ولی‌خلاصی آنها ممکن نیست تا مال‌التجاره نیز مسترد بدارند. .٠ کمیته حافظین استقلال مملکت باتمام قوا حاضر به دفاع وانتظاردستورات لازمه واقدام‌کافیه آن‌کمیته مقدسه را دارد. نمره ۲۴۵ ـ کمیته حافظین استقلال مملکت ایران

دعوت به بازگشت

تهران، دهه اول محرم را درانتظار واندوه‌به پایان برد. غمی که حوادث روزگار بردلهانشانده بود، شوری بیشتر به مراسم سوگواری می‌بخشید. مردم درحالیکه خاطره حوادث کربلا را تجدید میکـردند اشکی نیز بررنجهای‌وطن‌می‌افشاندند.

بامراجعت قوای روس به «ینگی‌امام»در حوالی قزوین‌وتعهدات وزرای مختار روس وانگلیس دائر به رعایت حدود ایران، شهرآرام بنظر میرسید. تعطیلات ایام سوگواری‌نیز فعالیت‌های سیاسی رامتوقف ساخته بودوتنهادرجریان دیدارها و مذاکرات شخصی، پیرامون مسائل جاری واوضاع آینده مملکت نظریاتی مبادله میشد.

تثبیت اوضاع وانصراف از تغییر پایتخت، تعادل سیاسی را تـا حدودی بنفع متفقین‌بهم‌زده‌بود. بخصوص که‌متعاقب‌مذاکرات‌باوزرای مختارروس وانگـلیس، درکابینه «مستوفی الممالك» تـرمیمی صورت گرفته و« شاهزاده‌عین‌الدوله » و« شاهزاده فرمانفرما » واردکابینه شده بودند.

باهمه‌این احوال، مهاجرت عده زیادی از روحانیون و رجال و وکلای مجلس و تجار و کسبه وسایر صنوف، ازلحاظ متفقین مساله‌یی با اهمیت و نگران کننده بشمارمی آمد. وزرای مختارروس وانگلیس مطمئن بودنداجتماع چنان گروهی درقم، منشاءحوادث مهم ومخاطرات جدی برای سیاست متفقین واقع خواهد شد. بویژه که وزیرمختاروفعالترین ماموران سیاسی ونظامی آلمان درایران با مهاجران تماس وهمکاری نزدیك داشتند. سفارتخانه‌های روس و انگلیس فشارشدیدی به دولت واردمی آوردند تا هرچه زودتراقداماتی بمنظورمراجعت دادن مهاجرین به تهران معمول دارد. دولت «مستوفی» نیز صلاح کار را بازگشت مهاجرین مخصوصا وزیر مختار و اعضای سفارت آلمان میدانست، زیرا پس‌ازمنتفی شدن قضیه تغییرپایتخت بنظرمیرسید که تعطیل‌سفارت آلمان درتهران،به روس وانگلیس فرصت میدهد ابتکار عمل را بدست گرفته بلامنازع درکارها اقدام کنند. حال آنکه اگر وزیرمختار آلمان‌به تهران باز می‌گشت وسفارت آلمان فعالیت عادی خود رااز سرمیگرفت دولت میتوانست با استفاده ازتعارض قدرت‌ها تعادل سیاسی را برقرار وجلوی بعضی تحمیلات و توقعات ایستادگی کند.

«مستوفی‌الممالك» در بدو امر با مخابره تلگرافی بعنوان «شاهزاده معتمدالدوله» حکمران قم او را مامور کرد که با مهاجران تماس گرفته آنها را به بازگشت ترغیب کند و مخصوصا یادآور شود که شاه و رئیس‌الوزراء بازگشت به تهران را تاکید و توصیه میکنند.

هیچکس درتهران تصور نمیکرد که مساله‌یی بنام « مهاجرت »

ریشه‌دار و جدی شود. ظن‌قوی بر آن بود که مهاجرین بعد از تاسوعا و عاشورا به تهران باز گردند. «مستوفی الممالك» نیز درجواب «فون‌اتـر» و «مـارلینك» وزرای مختـاروس و انگلیس که اقدام فوری در زمینه بازگردانیدن مهاجرین را خواستاربودند متذکر میشدبه اقدام دولت احتیاج نیست و آنها خودشان بعدازایام‌سوگواری به‌تهران مراجعت خواهندکرد.

تـاسوعا و عـاشورا بـا چهارشنبه و پنجشنبه مصادف بـود و تعطیلات تاصبح شنبه دوازدهم محرم «بیستم نوامبر ۱۹۱۵» ادامه پیدا کرد. صبح‌روز شنبه، آنعده ازوکلا که‌درتهران مانده بودند درعمارت بهارستان‌حاضرشدند ونزدیك‌ظهر بدنبال‌مذاکراتی که درجلسه‌خصوصی صورت‌گرفت چهارنفر ازوکلاء «آقامیرزاهاشم آشتیانی–معدل‌الدوله– عمادالسلطنه – صدرالممالك »مامور شدندبارئیس‌الوزراء ملاقات‌کرده درباره اوضاع جاری‌مشاوره‌وکسب نظر کنند. بموجب فهرستی که‌تهیه شده بود، تعداد وکلای‌مهاجر به سی‌وچهار نفر میرسید از این قرار:

میرزا محمدصادق طباطبائی «لیدرفراکسیون اعتدالی»–سلیمان میرزا«لیدرفراکسیون‌دمکرات»–وحیدالملك‌شیبانی–میرزامحمدعلیخان کلوب«فرزین»–مشارالدوله«حکمت»–آقاسیدحسین کزازی–خانباباخان– آقاشیخ محمد جـوادبلورفروش– محمد مهدی میرزامرآت السلطان– عدل‌الملك«دادگر»– معتصم‌السلطنه «مهدی فرخ»–آقا سیدحسن‌مدرس– حاجی عزالممالك «امان‌الله‌اردلان» – ادیب‌السلطنه « میرزا حسین‌خان – سمیعی» – آقا سید فاضل‌کاشی – حاجی شیخ اسمعیل رشتی – حاجی میرزا علیرضا – میرزاافضلعلی آقا – میرزا سید یحیی – ناصرالاسلام

ندامانی ـ میرزا قاسم خان تبریزی « صور اسرافیل » ـ ملك‌الشعراء «محمد تقی بهار» ـ میرزا عباس یزدی ـ نظام‌السلطان ـ حاجی میرزا حسین‌خان نائینی ـ میرزا حسین خان آصف‌الممالك ـ حاجی شیخ یوسف ـ میرزا صادق‌خان منتصرالسلطان ـ میرزا محمودخان مبصرالملك ـ حاجی میرزا حسین کرمانشاهی ـ حاجی میرزا اسدالله‌خان کردستانی ـ سید محمدرضا مساوات ـ سردار سعید «یار محمد خان افشار» ـ آقاسید جلیل اردبیلی ـ آقاشیخ رضا دهخوارقانی ـ آقا میرزا طاهر تنکابنی «فقیه».

«مستوفی‌الممالك» درملاقات با نمایندگان گفت که اگر مهاجرت وکلا اشکالی درجریان کارمجلس ایجاد کرده رفع آن بعهده رئیس مجلس است، چون دولت نمیتواند برای وکیل تکلیف معین کند. ولی بطور کلی دولت موجبی برای ادامه توقف وکلا وسایرین در قم نمی‌بیند ومصمم است که این نظریه را به مهاجرین اعلام کند تا هرچه زودتر بتهران بازگردند.

روزشنبه دوازدهم ویکشنبه سیزدهم محرم رانیز تهران به‌انتظار گذرانیدوچشم به‌راه بازگشت مهاجرین دوخت. اما هیچکس به‌تهران نیامد. درعوض اطلاعاتی که‌میرسید ازتشکیل کمیته جهادواقدام‌به‌جمع‌آوری اعانه ومسلح کردن افراد داوطلب حکایت میداشت. آشکاربودکه قصد مراجعت دربین‌نیست ومهاجرین، همچنانکه درتلگرافها و پیام‌های خود به‌ولایات یادآور شده‌اند تصمیم دارند قم را پایگاه قرار داده مبارزه وسیعی علیه روس وانگلیس آغاز کنند.

«مستوفی» که میدانست این تدارکات طبق نقشه ماُمورین آلمان

انجام میشود ، اندیشید که هرگاه وزیر مختار آلمان به تهران باز گردد دیگران نیز به وی تأسی جسته عازم تهران خواهند شد . از همینرو عصر روز یکشنبه ۲۱ نوامبر «سیزدهم محرم» تلگرافی به امضای وزیر امور خارجه برای «پرنس رویس» مخابره شد :

«از تهران به قم ـ بتاریخ ۲۸ عقرب توشقان ئیل ـ نواب اشرف والا پرنس رویس وزیر مختار وایلچی مخصوص دولت فخیمه آلمان :

لازم میدانم در موقع ورود بقم هرچه زودتر به استفسار و استخبار از سلامتی و احوال سعادت اشتمال مبادرت نموده احساسات مودت آمیز خود را نسبت بـه نواب والا تجدید و امیدوارم کـه بزودی در تهران درك صحبت و ملاقات بهجت علامات نواب مستطاب والا بشود ـ محتشم السلطنه» .

معهذا تلگرافی که همانشب در جواب وزیر امور خارجه به تهران مخابره شد ، نشان داد که وزیر مختار آلمان خیال باز گشت بـه تهران ندارد :

«ازقم ـ ۲۱ نوامبر ۱۹۱۵ ـ طهران ، جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقای حاج محتشم السلطنه وزیر امور خارجه دام اقباله العالی از تلگراف مودت آمیز آن جناب که حاکی از حسیات صمیمانه عالی بود نهایت امتنان و تشکر حاصل کرده و خوشبختانه میتواند از آسایش قم استفاده نموده و بدون آنکه ضرر و صدمه به ایران وارد آید در اینجا مشغول خدمت به وطن خویش باشد ـ وزیر مختار آلمان ، رویس» .

باوصول تلگراف وزیر مختار و گزارشهای تازه یی که از قم دریافت شده بود «مستوفی» گزارش امر را به اطلاع احمد شاه رسانید و همانشب جلسه یی در حضور شاه تشکیل شد و موضوع در معرض بحث قـرار گرفت . درین جلسه نظریه کلی بر آن بود کـه تـوقف وزیر مختار و

اعضای سفارت آلمان در قم ـ هنگامی که شاه و دولت ایران درتهران اقامت دارند ـ عملی غیر اصولی است مضافاً بـه اینکه وزیـر مختار و مامورین سفارت آلمان باهمکاری مهاجرین اقداماتی برای تشکیل سپاه داوطلب و توسعه جنگ در داخله ایران آغاز کرده‌اند .

براساس این نظریه ، قرار شد رئیس دولـت و رئیس مجلس و وزیر امور خارجه ، هر کدام بطور جداگانه ولی در یك زمان، اقداماتی بمنظور بازگردانیدن مهاجرین معمول دارند بدینمعنی که رئیس الوزراء روحانیون و تجار و کسبه و سایر صنوف را دعوت بـه بازگشت کند . رئیس مجلس وکلا را ، وزیر امور خارجه نیز وزیر مختار آلمان را ،

در اجرای این‌تصمیم، «مستوفی الممالك» تلگرافی خطاب بـه آیةالله «میرسید محمد مجتهد طباطبائی» مخابره کرد :

«از باغ بـه قم ـ نمره تلگـراف ۱۳۸ ـ خدمت حضرت مستطـاب حجةالاسلام آقای میرزا سید محمد طباطبائی دامة بـرکاته ـ در موقع حرکت شرفیابی ممکن نشد کـه متمنی و ملتمس دعـا باشم . امیدوارم از نظر شریف فراموش نشده‌باشم. حال که‌الله‌الحمدبزیارت‌ایام‌عاشوراموفقیت حاصل‌فرموده‌اید مقتضی است هرچه زودتر بسلامت معاودت فرموده همراهان و آقایان دیگررا هم به مراجعت طهران امر و توصیه فرمائید . چون جریان مذاکـرات در رفع نگرانیهاامید بخش است . البته‌تصدیق نخواهیدفرمودکه باتقرب‌زمستان و ضیق مکان و ارزاق امتداد اجتماعات در آنجا تولید زحمت نماید . حسن مستوفی الممالك»

رئیس مجلس نیز تلگراف دیگری با چند ساعت فـاصله بعنوان وکلای مهاجر مخابره کرد :

«از طهران نمره ۱۵۰ دولتی ـ آقایان نمایندگان محترم مجلس، امروز رقعه‌یی از ریاست وزراء رسید که عینا درج میشود :

(ریاست مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه ـ روز دوشنبه هفتم ماه که بمناسبت تقرب قشون روس به پایتخت اعلیحضرت اقدس همایـون شاهنشاهی خلدالله ملکه از طهران تصمیم به حرکت فرموده بودند جمعی از آقایان نمایندگان محترم حرکت فرموده به قم مشرف شدند . حال که با جریان مذاکرات امیدبخش ، اراده مقدسه ملوکانه از حرکت منصرف شده است البته تصدیق خواهید فرمود که امتداد غیبت آقایان معزی الیهم بیشتر از این اقتضا نـدارد و لازم است در چنین موقعی که دولت مشغول تصفیه مهمترین مشکلات است بامراجعت آقایان محترم مجلس شورای ملی دایر و به ایفاء تکالیف مقرره خود مشغول باشند ـ انتهی)

عین این مطلب هم از قرار معلوم بخود آقایان از طرف دولت مخابره شده ، معلوم است با رفع علت رفع معلول از نتایج طبیعی است . متمنی هستم عین این تلگراف را به سایر آقایان که در بلاد دیگر هستند مخابره فرمایند. از طرف خود وعموم آقایان حاضرین ـ مؤتمن الملك»

وزیر امور خارجه «محتشم السلطنه» که در قبال تلگراف قبلی خود پاسخ منفی از «پرنس رویس» دریـافت داشته بـود اینبار ضمن مراسله‌یی بازگشت وزیرمختارو اعضای سفارت آلمان را خواستارشد:

وزارت امور خارجه

اداره دول غیر مجاوره

دائره آلمان

مورخ چهاردهم محرم الحرام ۱۳۳۴ نمره ۴۴۱۴

نواب مستطاب‌اشرف‌والادوستان‌استظهارا مشفقامکرما مهربانا، دوستدار عطفا به مراسله خود مورخه هفتم شهر حال نمره ۴۳۳۴ر۳۲۷۶ راجع بـه تصمیم اولیای دولت متبوعه دوستدار به‌نقل و تحول پایتخت از طهران‌بواسطه توجه قشون بهیه روس بسمت‌طهران ، بانهایت توقیر و احترام زحمت‌افزاست که چون به مساعی و اهتمامات اولیاء دولت متبوعـه دوستدار قـوای نظامی مذکور ازکرج مراجعت نموده اعلیحضرت اقـدس همایونی و اولیای دولـت دوستدار از نقل و تحویل پایتخت‌انصراف حاصل نموده فسخ عزیمت‌فرمودند. رجاء واثق حاصل است که به مساعدت اولیای دولتین همجوار بواسطه‌رجعت قشون مزبور از ینگی امام هم تکمیل اطمینان و تسکین عمومی قریبا حاصل آید مراتب را به استحضار خاطر محترم رسانیده احترامات فائقه را تجدید مینمایند . محتشم‌السلطنه

این مراسله و تلگـرافهای رئیس دولت و رئیس مجلس نشان میداد که دولت ایران با نگرانی به اوضاع قم‌چشم دوخته‌است‌وباتمام قوا میکوشد مهاجرین را به تهران‌بازگرداند . درحالیکه «پرنس‌رویس» طرح دیگری را تعقیب میکرد و چون از همکاری دولت ایران مایوس شده بود تصمیم داشت با ایجاد یك سازمـان جدید سیاسی و مـذهبی ایرانیان را به قیام برضد روس و انگلیس برانگیزد .

حضور یکی ازرهبران موثر انقلاب‌مشروطه ایران ـ آیةالله‌میرزا سید محمد طباطبائی ــ در میان مهاجرین برای تحقق بخشیدن به چنین نقشه‌یی اهمیت‌فراوان داشت واز آنجاکه‌تلگراف‌رئیس الوزراءبعنوان «میرزا سید محمد طباطبائی» مخابـره شده بود وزیر مختار آلمان لازم میدید طباطبائی را بهر کیفیت در قـم نگهدارد و مانـع از باز گشت وی شود .

«میرزا سیدمحمد طباطبائی» روز هفتم محرم به اتفاق کلیه اهل منزل از تهران حرکت کرده بود و بجز او ، چهره‌های سرشناسی از طبقات مختلف،علماء ، وعاظ ،طلاب ،اعیان و اشراف ، تجار ،کسبه، فرهنگیان ، شعرا و نویسندگان در میان مهاجرین دیده میشدند که از آن جمله بودند :

حاجی آقا نورالله‌مجتهداصفهانی * آقا نورالدین مجتهدعراقی حاج شیخ محمد حسین ، آقـا سید عبدالمهدی «فرزند آیة‌الله میرزا سید محمد و برادر آقا میرزا محمد صادق طباطبائی» ، مورخ‌السلطنه «میرزا عبدالعلی خان سپهر پدر مورخ الدوله» ، میرزا سلیمان خان میکده «معاون رئیس الوزراء و وزارت‌داخله»، میرزا علی اکبـر خان دهخدا ، رضاعلی خان دیوان‌بیگی ، عبدالحسین خان سردارمحیی و برادرش میرزاکریم خان رشتی ، کسمائی مدیر روزنامه پروردین ، امیر حشمت نیساری با چهل نفر ، حسین زاده ترك بابیست نفر ، میرزا محمد علیخان بامداد مدیر روزنامه بامداد روشن ، مؤیدالممالك فکری مدیر روزنامه ارشاد ، علیخان سیاه‌کوهی با هفتاد نفر ، آقا سید جلال عدلیه ، آقا شیخ موسی عدلیه ، آقا شیخ رضا استیناف ، میرزا صادق خان عدلیه ، میرزا محمد علی تهرانی، حاجی میرزا رضا خان،سهام‌الدوله «جعفر قلی خان جلیلوند رضائی»، معاضدالسلطنه«پیرنیا» ،میرزا

---

* ـ رضا جوزانی یاغی معروف‌که درجریان‌مهاجرت به ملیون‌پیوسته ودر حوادث این دوره شرکت جسته بود با اشاره به فتوای جهاد حاجی‌آقا نورالله مجتهد این بیت را برلوحه‌یی نوشته و ازگردن اسبش آویخته بود:

شوم فدائی ملت به حکم نورالله بحـق اشهدان لااله الاالله !

علی قمی «حقنویس» ، آصف الممالك، نصرة السلطان ، سردارسعید، دکتر مهدی خان ملکزاده ، حاجی‌میرزا علیمحمد دولت آبادی،حاجی میرزا یحیی دولت آبادی ، میرزا سید عبدالرحیم خلخالـی ، حاجـی قطن‌الملك‌جلالی‌و برادرش‌حاجی‌خان،میرزاعیسی خان،محمدتقی‌خان بینش، شهید زاده ، کریم دواتگر ، حسین خان‌لله ، احسان‌الله خـان ، میرزا محمود تاجر ، میرزا ابوالقاسم خان ، حاجی محمد شاهرودی ، حاجی محمدتقی بنکدار ، میرزا سید محمد اسلامبولچی،اعتمادالملك، حاجی نظم‌السلطنه معروف به حاجی میرپنج برادر حکیم الملك،بهادر السلطنه ، میرزا ابوالقاسم خان عارف قزوینی ، میرزاده عشقی ، طبیب زاده رشتی ، مغیث‌الدوله ، میرزا محمد علیخان هنرپیشه ، نقیب‌زاده ، جلیل الممالك خلج «وفائی» ، معتضد خلج ، سیف الممالـك خلج ، میرزا سیدعبدالله خان مدیردواخانه خیریه،مجلل الدوله ، ضیاءالسلطان



سیدحسن‌مدرس . سیدمحمدرضا مساوات، میرزامحمد علی خان مافی ، میرزا محمدعلی‌خـان فرزین ، مشارالدوله‌حکمت ، ادیب‌السلطنه‌سمیعی، میرزاقاسم خان‌صوراسرافیل ، حاجی‌عزالممالك اردلان و عده‌ی‌دیگراز وکلای دوره سوم درسفرمهاجرت.

مدیر کل وزارت داخله ، نصرالدوله اعتمادی ، میرزا علی اکبر ساعت ساز ، ناصر قلی خان اردلان ، رضا قلیخان اردلان ، میرزا حسین‌خان منشی سفارت اطریش . بقاء الملك برادر ادیب السلطنه ، حاجی سید ابوالحسن علوی ، حسین خان معمار ، حیدر خان فرا شباشی مجلس ، نایب حسین پیشخدمت باشی مجلس ، حلاج «مدیر روزنامه حلاج» ، بهاء الواعظین ، آقا سید یعقوب شیرازی «انوار» ، میرزا اسدالله خان مصفی ، احمد علی‌خان زند ، یدالله خان بختیاری ، ابوالقاسم خان بختیاری، سردار معظم بختیاری .

علاوه براین،گروهی از افسران ژاندارمری و نظمیه وقزاقخانه نیز ، مهاجرین را همراهی میکردند . از آنجمله : یاور حبیب‌الله‌خان «شیبانی» ، یاور عزیزالله خان «ضرغامی» ، یاور ابوالحسن خان «پور زند» ، سالار محتشم «ضرغامی» ، یاور عبدالعلی خان «اعتماد- مقدم» ، خلیل خان امیر پنجه قزاق ، امامقلی خان امیر پنجه قزاق ، یاور محمود خان «پولادین» ، سلطان عبدالعلی خان «زند» ، سلطان محتشم ، یاور مهدیقلی خان «تاج بخش» ، سلطان عطاءالله خان «علائی» ، یاور محمد تقی خان «پسیان»، نایب عباس خان ، سلطان حیدر قلی خان «پسیان» ، یاور مسعود خان «کیهان» ، سرتیپ ابوالفتح زاده قزاق ، سلطان شه رئیس ، یاور دکتر یحیی خان ، یاور دکتر سید ابوالقاسم‌خان«قوامی» ، یاور دکتر سید حسن خان «طباطبائی» ، سلطان کاظمی، عیسی میرزا برادرسلیمان‌میرزا، نایب اول شجاع «وشمگیر» ، سلطان محمود خان «نوذری» ، نایب اول شهاب‌السلطان «اردلان» ، سلطان اسمعیل خان «بهادر» ، نایب اول اسدالله خان

«فتحی» ، سلطان رضا قلی خان ، نایب عبدالله خان «خلوتی» ، نایب اول احمد خان «حکیمی» ، سلطان اکبر میرزا ، نایب سید رضا خان ؛ نایب مجید خان «زند» ، سلطان نصرالله خان کلهر ، سلطان ملکزاده ؛ سلطان اسفندیار خان ، نایب حسین خان مجلل ، سلطان مصطفی خان رومانی ، سلطان میرزا حسن‌خان «کیوان» ، نایب اول حسام وزیری ؛ یاور صادق خان «کوپال» ، نایب دوم تورج میرزا «امین» .

سفر بی بازگشت

پاسخ تلگرافهایی که به‌قم‌مخابره شده بود برای تهران چیزی‌جز نومیدی در بر نداشت . مهاجرین به بهانه بی‌اعتمادی نسبت به اوضاع تهران و تعهدات روس و انگلیس ، از مراجعت طفره میرفتند و دولت حس میکرد سفری که خود موجبات آنرا فراهم آورده بود یك رشته حوادث تازه و پیش بینی نشده را در بطن خود پرورش می‌دهد .

جوابهایی که از قم رسیده بود ، در حضور شاه مورد بررسی قرار گرفت .

آیةالله میرسید محمدطباطبائی به تلگراف رئیس الوزراء چنین پاسخ داده بود :

«طهران ـ خدمت حضرت مستطاب اشرف آقای رئیس الوزراء دامت شوکته– تلگراف عالی زیارت ، بذل تفقدات و ملاطفات مورث نهایت تشکر گردید . در موقعی که موکب همایونی بواسطه تهدید قشون اجنبی مصمم به ترك پای تخت اجدادی و عزیمت بطرف قم شده بود تکلیف اسلامیت‌وایرانیت داعی‌و تمام ایرانیان جز این نبود که در مقدمه اردوی منصور بهر طرف که تصمیم شده باشد عازم شویم . فعلاکه هیات دولت مشغول اقدامات دیپلماسی

شده و جریان مذاکـرات امید بخش‌است باا‌عتماد‌کاملی که داعـی و عموم مردم به شخص حضرتعالی‌دارند هرساعت‌که مژده ختم مذاکرات و اصلاح‌امور موافق صلاح مملکتی از طرف‌حضرتعالی داده شد در شرفیابی درنگ نخواهد کرد و البته عموم مردم از اطاعت او امر دولت متبوع خـود تخلف نخواهند نمود . سید محمد طباطبائی» .

در جواب تلگراف رئیس مجلس ، تلگرافی از قم رسیده بود به این‌شرح :

«از قم به طهران ــ دوم قوس ترشقان ئیل ــ خدمت جناب مستطاب اجل‌اکرم عالی آقای موتمن‌الملک‌رئیس مجلس‌شورای‌ملی و آقایان‌نمایندگان محترم دام اقبالهم .

تلگراف مبارك زیارت ، چون مرقوم شده بود از طرف ریـاست وزراء عظام نیز مراتب تلگراف شده تاخیر جـواب بملاحظه وصول تلگراف حضرت معظم‌له بود. دیشب وسیله تلگراف حضوری‌از نظریات هیئت استحضار حاصل و جواب مقتضی داده شدکه البته خاطر محترم عالی و آقایان نمایندگان از مدلول آن مستحضر است . البته تصدیق خواهند فرمود مراجعت نمایندگان و مهاجرین قبل از آنکه نتیجه اقـدامات هیئت دولت معلـوم و مکشوف شود حرکت بی‌نتیجه خواهد بود واینکه فرمودند لازم است وکلاء مراجعت کرده به ایفاء وظایف خود بپردازند،و با رفع علت‌رفع‌معلول‌طبیعی‌است،باپیشامدهای چند روز قبل‌که علت تصمیم اعلیحضرت همایونی بحرکت و بـاعث مهاجرت وکلاء شده مادامی که قشون روس مراجعت نکرده است عـلت رفـع نشده و مهاجرین نمیتوانند بهیچ وجه اطمینان از توقف تهران داشته‌به‌آزادی‌به ایفاء وظایف خود مشغول باشند،فعلاکه هیئت دولت مشغول مذاکـرات است اعتماد کاملی‌که افراد نمایندگان و عموم مردم به شخص آقای رئیس الوزراء داشته افکار و اقدامات ایشان را یگانه وسیله سعادت ایران و حل مشکلات مملکت

دانسته انتظار نتیجه عملیات ایشانرا دارند . البته پس از رفع علت با اهتمام حضرت معظم فوراً حرکت و معاودت خواهندکرد .

از طرف عموم نمایندگان : محمد صادق طباطبائی ، مدرس ، سلیمان‌بن محسن ، نظام السلطان .

درهمین جلسه، «مستوفی» متن تلگرام حضوری خود و پاسخی راکه دریافت داشته بود بشرح زیر مطرح کرد :

«از طهران بقم ـ حضوری ـ توسط حکومت جلیله قم خدمت حضرت حجة‌الاسلام آقای آقا میرزا سید محمد طباطبائی و آقایان نمایندگان محترم و آقای متولی باشی .

پس از استعلام از سلامتی آقایان ، غرض از مزاحمت معطوف داشتن خاطر محترم آقایان به‌اهمیت فوق العاده موقع مملکت و اشکالات دولت و جلب مساعدت آن ذوات محترم است برای رفع آن اشکالات واصلاح اوضاع . چنانکه مسبوق هستید از موقع تقرب قشون روس به طهران تاکنون دولت با نمایندگان دولتین مشغول مذاکرات جدی است و امیدوار است به حصول نتیجه رضایتبخش موفق گردد . ولی تصدیق میفرمائیداگر اشخاص و دستجات مختلف در نقاط مختلف بر خلاف رای ومشی دولت اقدامات نمایند اشکالات زیاد شده و دولت به مقصود نائل نخواهد شد . ازقرار راپورت‌های واصله درقم بعضی اقدامات میشود که بنظرمخالف‌مشی و اقدامات دولت می‌آید. این مساله یعنی تشکیل مرکزهای مختلفه باعث تفرقه قوای مملکت شده ما را بطریق بدبختی سوق مینماید . تصور میکنم برخاطر آقایان پوشیده‌نباشد که باید تمام قوا و عناصر مملکت در خط واحد مشی نمایند . فعلا دولت‌لازم میداندکه برای اصلاح حال و مآل مملکت آقایان علماء اعلام و نمایندگان محترم چنانکه سابقا اطلاع داده شده بطرف طهران حرکت فرمایند و ازهر گونه اقدام مخالف صلاح در قم‌جلوگیری فرمایند تادولت با مساعدت آقایان

محترم‌وموافقت‌نظرآنهاتعقیب‌مذاکرات‌را برای اصلاح کلیه‌اوضاع‌نموده نتیجه قطعی را به تمام نقاط مملکت‌اطلاع‌دهد. حسن مستوفی‌الممالک» .

مخابره حضوری را وکلای مهاجر باتلگرافی بدین شرح‌پاسخ داده بودند «متن تلگراف به انشاء ادیب السلطنه ـ حسین سمیعی ـ است» :

«از قم به طهران

مقام محترم ریاست وزراء عظام دامت شوکته

تلگراف مبارك زیارت شد . اولا از توجهات و مساعی جمیله حضرت اشرف‌که صرف منافع و مصالح مملکت میفرمایند همگی را تشکر حاصل است و امیدواریم که‌در پیشرفت مقاصد دولت موفقیت‌کامل‌حاصل‌فرمائید ثانیاشرحی که در خصوص موقع حاضر مملکت و مذاکرات هیئت دولت بادولتین و عدم صلاحیت بعضی اقدامات خلاف مشی دولت مرقوم فرموده بودید باحضورهمگی قرائت شد . لازم است خاطر مبارك را مستحضر و مطمئن سازیم از اینکه آقایان مهاجرین در اینمدت توقف در قم هیچ طریقه‌یی جز پیروی مشی‌دولت اتخاذ نکرده و قدمی برخلاف مصلحت مملکتی برنداشته‌اند ، اگرتضییقات و تهدیدات مرکز و استنباط تصمیم حرکت‌موکب مبارك همایونی سبب گردید که از طهران مهاجرت‌کرده گوشه دیگری اختیارنمایندابدا در عقیده شاه‌پرستی و وطندوستی تغییر و تزلزلی حاصل نگردیده و مصالح مملکتی را از نقطه نظر دور نداشته‌اند بلکه خیلی میل دارند که هر چه زودتر دولت از اقدامات و مذاکرات خود نتیجه مطلوب و قطعی گرفته و تکلیف عمومی‌معین گردد . اما از اینکه امر به معاودت مهاجرین فرموده‌اند شاید بر خاطر مبارك حضرت اشرف بخوبی واضح باشدکه قبل از ختم مذاکرات‌هیئت‌دولت و تعیین تکلیف قطعی مراجعت بی‌نتیجه خواهد بود و اگر از یکطرف این اطمینان به بهبودی اوضاع حاصل میشود از طرف دیگر خبر ورود یکصد نفر

قزاق به پایتخت و توالی پیاده شدن قشون روس به انزلی که مثل اخبارعادی در آنجا خوانده میشود آن اطمینان را سلب مینماید . تـا در طهران بـودیم آنهمه انتشارات داده میشد که بعضی قوا برضد بعضی جمع آوری و پاره‌یـی آلات وادوات ناریه تهیه شده است .

بعد از این مهاجرت برهمه معلوم شد نه‌قوایی در میان بوده ونه‌آلات و ادواتی تهیه شده است . حالا هم اگر اخباری درطهران شایع است ورایورت اقداماتی بـه هیئت دولت عرض میشود از همان اراجیف و شایعات بی اصـل است . اینجا که هیچ خبری نیست . همه بـایك صبر و سکـوت نشسته انتظار میبریم که هیئت محترم دولت آخرین تکلیف قطعی این مملکت را و بهترین نتیجه را که مشوق مراجعت مهاجرین باشد و عدم ظهور واقعه‌یـی نظیر هفتم محرم را اطمینان بدهد اعلام فرمایند والا مصداق این شعر میباشد که : کس ندانست چرا رفت و چراباز آمد ؟ ! »

کمیسیونی که‌در حضور شاه تشکیل شده بود ، بعد از ملاحظه تلگرافهای متبادله‌و گزارشهایی که‌از قم رسیده بود ، چنین نتیجه‌گرفت که اولا مهاجرین قصد باز گشت به تهران ندارند . ثانیا اقداماتی کـه آنها بمنظور جمع آوری قوا و اعانه آغاز کرده‌اند مشکلاتی بـرای دولت ایجاد خواهدکرد و موجب خواهد شد روس و انگلیس درمقام معارضه و مقابله برآیند . ثالثا در ایجاد و ادامه وقایع قم سفارت‌آلمان نقش موثر دارد و روشی که‌وزیر مختار آلمان اتخاذکرده ناقض‌اصول دیپلماسی و نوعی مداخله در امور داخلی ایران است .

از همینرو تصمیم‌گرفته شدکه دولت به نحوی در قبال اقدامات مهاجرین از خود سلب مسئولیت‌کند و وزارت خارجـه نیز از طـریق دیپلماسی در مقام جلوگیری از ادامه فعالیت‌های «پرنس رویس»وزیـر مختار آلمان بر آید .

این حوادث بطور کلی « مستوفی» را نومیدو آزرده‌خاطر ساخته بود . از هفتم محرم که قضیه مهاجرت منتفی شده و اوضاع صورت دیگری بخود گرفته‌بود، «مستوفی» چندباردرخواست کرده بود که اورا ازادامه کارمعاف کنند ولی شاه مصراً باکناره‌گیری او مخالفت میکردو «مستوفی» نیزبناگزیر درحالیکه اسماًریاست دولت رابعهده‌داشت‌رسماً نقش‌ناظر غیر مسؤولی را ایفا می کرد.

جریان حوادث، دستهای«مستوفی» را بسته و او را در بن بست گرفتار کرده بود. نه‌میتوانست باعملیات مهاجرین که دوستان و حامیان او بشمار می‌آمدند موافقت کند، نه‌مایل بود درمقابل آنها قرار بگیرد، نه از تغییر مسیر سیاست‌بنفع روس وانگلیس خوشنودبود، نه‌ازروشی که آلمانی‌ها در پیش گرفته بودند دلخوشی داشت.

ازطرفی، کابینه مستوفی نیز در جریان تحولات سیاسی وضع خاصی بخودگرفته بود و در حالیکه بعضی از وزرای هواخواه آلمان مثل « مستشارالدوله » و « حکیم الملك » همچنان در کابینه عضویت داشتند، گروه طرفداران متفقین‌باپیوستن « عین‌الدوله » و « فرمانفرما » اکثریت‌قاطع را احراز کرده بود.

روز جمعه هیجدهم محرم « ۲۶ نوامبر» سرانجام متحد المآلی که هیئت وزراء پس از مباحثات طولانی نسبت به‌متن آن توافق‌حاصل کرده بودبه‌کلیه ولایات مخابره شد:

« از باغ طهران ــ دولتی ـ شب سوم قوس توشقان‌ئیل.

متحدالمآل به عموم فرمانفرمایان‌و حکام ولایات

برای رفع نگرانی عموم اعلام می‌دارد که مناسبات دولت علیه

بادولتین روس و انگلیس برقرار و در پیشرفت مقاصد مذاکراتی که در جریان است اطمینان بخش است. حسن ریاست‌وزراء»

این تلگراف که از تغییر شرایط سیاسی بنفع روس و انگلیس حکایت داشت مخالفت‌دولت مرکزی را بااقدامات مهاجرین وعملیات وزیر مختار ومامورین سیاسی ونظامی آلمان‌تلویحاً منعکس میساخت. در همان حال ، وزارت خارجه نیز کوشش‌های خود را برای متوقف گذاردن‌سیاستی که «پرنس رویس» اتخاذ کرده‌بود ادامه میداد. ازسوئی باانعکاس نارضایی دولت و دربار ایران بوسیله سفارت ایران‌در برلن و از سوی دیگر بامخابرات مستقیم و مبادله پیغامها:

« از تهران به قم ـ فوری

نواب اشرف والاپرنس رویس وزیر مختارآلمان

بانهایت افتخار تلگراف جوابیه نواب والا را دریافت داشته و بخود اجازه می‌دهم این نکته‌را خاطر نشان سازم که مأموریت نواب والا در دربار شاهنشاهی معاودت فوری شما را به‌تهران‌ایجاب مینماید ومساعدت‌ذیقیمت‌شما درپایتخت به‌نفع آلمان‌و ایران مورد علاقه کامل می‌باشد و در اینجا بیش‌از قم بهترین نتایج را باز خواهد آورد. دوستدار در این‌باب دو مراسله رسمی به سفارت امپراطوری نگاشته وایمان راسخ دارم که‌نواب‌اشرف والاهم از هر گونه خصوصیات شخصی غمض‌عین نموده مشکلات موقع را مورد توجه قرار داده بانقطه‌نظر ما همرای و همعقیده خواهندشد. محتشم‌السلطنه»

عطف به تلگراف وزیر امور خارجه ، تلگراف زیر از قم مخابره شد :

« طهران ـ جناب مستطاب اجل‌اکرم‌افخم آقای حاج محتشم - السلطنه وزیر امور خارجه دام‌اقباله‌العالی، تلگراف آن جناب مستطاب

واصل انامل احترام گردید. جواب در ضمن مراسله مورخه امروز عرض شد. وزیر مختار آلمان، رویس».

بدنبال این تلگراف، وزیر مختار آلمان مراسله‌یی بدینشرح توسط پست سفارشی برای وزیرامور خارجه فرستاد:

« جناب مستطاب دوستان استظهار، مشفقا مکرما مهربانا ـ در ضمن مراسله محترمه مورخه ۱۴ محرم ۱۳۳۴ نمره ۴۴۱۴ که بتوسط مسیو زومر دفتردار سفارت به دوستدار ابلاغ فرموده‌اند چنین اظهار شده بود که اعلیحضرت اقدس همایونی و اولیاء دولت علیه از نقل و تحویل پایتخت انصراف حاصل نموده فسخ عزیمت فرموده‌اند و به دوستدار هم تکلیف شده بود که هرچه زودتر به طهران معاودت نماید. همین مسئله را نیز در ضمن تلگرافی تاکید فرموده بودند، پس از تشکر از حسن توجه آن جناب مستطاب خاطر محترم را متذکر می‌شود که اخیرا به اطلاع عالی رسانده است که دوستدار در تحت چه شرایطی میتواند بفکر مراجعت باشد ولی تاکنون جوابی نرسیده است. خاطر مودت ذخائر آن جناب مستطاب را مطمئن می‌سازد که دوستدار کمال تاسف را دارد از اینکه در تهران نیست تابتواند شفاها نیز بااولیای دولت علیه مذاکره درامور نماید لکن برخاطر عالی البته پوشیده نماند که حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء دام شوکته به وزیر مختار اطریش فرموده بودند که نمی‌توانند در هر صورت امنیت سفارتخانه‌های مارا ضمانت نمایند و به معزی الیه نصیحت فرموده بودند که کتابچه‌های رمز خود را درمحل مطمئنی بگذارند. مسئله‌یی که بروخامت این ترتیبات افزود اظهارات سفارتین روس و انگلیس به وزیر مختار امریکا مبنی برعدم پذیرفتن بیرق آمریك راجع به حمایت از منافع آلمان در ایران بود. دوستدار مراتب فوق الذکر را به برلن تگراف نموده از وزارت متبوعه خویش تعلیمات صریحه در باب اقامت خود خواسته است. در خاتمه از آن جناب مستطاب متمنی است باور فرمایند که کما فی السابق کلیه مساعی دوستدار در خیر ایـران بکار خواهد رفت. احترامات فائقه دوستدار را قبول فرمائید.
هانریش سی ویکم فن رویس»

در همان حال که این مکاتبات بین تهران و قم جریان داشت، هیات چهار نفری که بجای کمیته دفاع‌ملی سررشته امور را درقم‌بدست گرفته بود به فعالیت خود برای جلب کمك و گردآوری داوطلب ادامه می‌داد وازجمله، چون اطلاع می‌رسید که در بعضی ولایات بین‌اعضای دوحزب «اعتدالی» و «دمکرات» اختلافاتی‌وجود دارد و این‌دوگانگی به پیشرفت کارها لطمه می‌زند، متحد المآلی به ولایات ابلاغ شد:

« متحدالمال به عموم ولایات خدمت علماء اعلام، اعیان، تجار، اصناف، هیئت عالی اجتماعیون اعتدالیون، کمیته‌های ایالتی و ولایتی ومحلی دموکرات ایران.

امروز که بقاء دیانت‌اسلامیت و تاج و تخت سلطنت بواسطه اقدامات اجانب در خطراست برای مقاومت در مقابل فشارهای قطعی اجنبی جز اتحاد و اتصال تمام عناصر صالح مملکت وسیله‌یی در دست نیست، علیهذا لازم است ایرانیان عناوین و اسامی مختلفه را از اجتماعات خود دور و بدون رعایت نام اعتدالی‌یاغیرآن متحدا ومتفقا برای‌دفاع دین ووطن وتاج وتخت سلطنت متحد و همقدم بوده و از اختلافات اسامی‌که شایدسبب تولید اختلافات باشد پرهیز کرده‌همگی در تحت‌عنوان مدافعین وطن به انجام وظیفه ملی و وطنی خود قیام نمایند.

ازطرف عموم وکلای مهاجرین: سید حسن‌مدرس‌ـ‌محمدصادق‌طباطبائی‌ـ نظام‌السلطان ـ سلیمان بن‌محسن.»

با همه این‌احوال، اقدامات دولت‌تلاشی‌راکه از طرف‌مهاجرین آغاز شده‌بود و میرفت به‌یك قیام عمومی در سراسر کشور منتهی شود تاحدود زیادی بی‌اثر میساخت. بخصوص که مامورین‌دولت درولایات قول همکاری و مساعدت خود را پس گرفته از تایید عملیاتی که طبق

دستور مهاجرین صورت می گرفت خودداری میکردند.

تحت چنان شرایطی، کمیته چهارنفری باکمک‌مامورین آلمانی به فعالیت خــود ادامه می‌داد . مهمترین وظایفی که درین زمان کمیته چهارنفری بعهده داشت‌عبارت بوداز: سامان‌دادن واداره امورمهاجرین در قم ، حفظ‌ارتباط و تماس باتهران، اعزام نماینده‌به ولایات و تجهیز قوا و ایجاد پست هــای استحفاظی بمنظور مقاومت در مقابل حملات احتمالی روسها.

کمیته ظرف‌چندروز موفق شده بود نقاطی راکه احتمال میرفت مورد تهاجم روسها واقع شود سنگربندی کند و نیرویی مرکب از ژاندارمها و افراد داوطلب تحت فرماندهی افسران سوئدی و ایرانی ژاندارمری در این‌نقاط بگمارد.

بزودی معلوم شد این پیش بینی‌ها کاملا ضروری بوده است زیرا روسها که از تجمع مهاجرین در قم وهمکاری آنها با آلمانیها نگران شده بودند، درحالیکه قوای خودرا از نیمه راه تهران فرا می‌خواندند،گروههای دیگری را باساز و برگ و تجهیزات کافی بسوی عراق «اراك» وقم و همدان گسیل داشتند.

روسها بیم‌داشتند که مبادا قشون‌عثمانی و احیانا سربازان‌آلمانی از طریق کرمانشاه و همدان به مهاجرین‌پیوسته باتفاق عشایر ایرانی و ژاندارمها و داوطلبان عازم تهران شوند و نقشه تسخیر پایتخت را بموقع اجرا بگذارند . ازینرو هــدف آنها قطع خطوط ارتباطی و گسستن تماس مهاجرین با سرحد عثمانی بود.

اطلاعاتی که به کمیته چهار نفری‌درقم‌میرسید، عموما ازبرخورد

سپاهیان روس با مجاهدین وژاندارمها حکایت داشت و اوایل امر همه تلگرافها و گزارشها بر پیروزی قوای ملی و شکست روسها دلالت می‌کرد .

تلگراف از کرمانشاه ـ کمیته دفاع ملی :

در نزدیکی طاق بستان مابین قزاقهایی که در تحت ریاست رومانوف بودند و ژاندارمری و قوای ملی کرمانشاهی زد و خوردی شده قزاقهامغلوب وپس از دادن تعدادی اسیر فرار نمودند . یك توپ بدست ژاندارمری افتاد .

از زنجان :

مابین قوای ملی‌در تحت ریاست میرزا کوچك‌خان بابرادر ضرغام‌ـ السلطنه زدوخورد شده برادر ضرغام دستگیر وخوانین متفرق و خود ضرغام هم‌گویا زخمی شده‌است.

از همدان :

دوم قوس ـ حضور محترم سردار محیی‌دام اقبال‌العالی، تلگراف‌وجود مقدس در موقعی زیارت شدکه مشغول جنگ بودیم. فتح با ملت . قزاقهای ایرانی تسلیم ماشدند. روسها به‌قزوین فرار. مبالغی قورخانه و ماکسیم‌نصیب اردوی ملی گردید. حرکت غیر ممکن است ... فدایی استقلال ایران ـ
رضا عباسی

از همدان :

ششم قوس توشقان‌ئیل. وزیر مختار آلمان ـ پیشقراول ما روسهارا در

سلطان بلاغ شکست داده آنهـا فرار کردند و گردنه‌هـای آوج در تصرف مـا می‌باشد. وبر ـ قنسول آلمان

از عراق «اراک»:

کمیته دفاع ـ دیروز دوساعت به غروب مانده حجةالاسلام آقای آقا ـ نورالدین و آقای حاج میرزا محمد علیخان وسایر علماء و آقایان از شهـر برای دفاع حرکت کرده مردم دسته‌دسته تهیه دیده‌حرکت‌می‌کنند ـ مساوات.

از همدان :

حضرت والا شاهزاده سلیمان میرزا دام اقباله ـ تمـام شاهزادگـان تویسرکان باهزار نفر سوار وپیاده تاکنون بهمدان آمدیم و باکمال جدیت‌در حفظ استقلال مملکت خود حاضر جان‌نثاری شدیم. الان‌یك عده از سوارهای تویسرکانی در آوج می‌باشند آقای سهام الدوله نیز با استعداد کافی تشریف آوردند ـ معتضدالملك

از عراق «اراك» :

توسط جناب مستطاب‌اجل آقای میرزا سلیمان‌خان دامت‌شوکته کمیته دفاع ملی ـ برحسب اقتضای دیانت اسلامی و امر کمیته با یکصد سوار مسلح خود از کمره به عراق عازم و حاضر منتظر امر کمیته مقدس هستیم . ـ

نصرالله سردارحشمت.

از همدان:

قوای ملی بالغ بر شش هزار نفر سواره و پیاده می‌باشد و هر روز از اطرافمی‌رسند. در زد و خوردی که در آوج اتفاق افتاد قوای‌ملی مظفر و

غالب و روسها شکست‌خورده عقب نشستند. در شهرشورو هیجان غریبی است. تمام افراد مردم حتی علماء اعلام نیز مسلح می‌شوند . امروز انتظار ورود قشون جدید ازکرمانشاه می‌رود.

دراینحال، کمیته چهار نفری می‌کوشید تماس خود را با تهران حفظ کند. روز بیست و یکم محرم تلگرافی از طرف وکلای مهاجر بعنوان رئیس دولت ورئیس‌مجلس مخابره شد:

«همه روزه از اطراف متوالیا عموم طبقات خواستار تکلیف می‌شوند و بواسطه مطلع نبودن از اقدامات دولت جوابی که مقتضی باشد نمیتوان داد. فقط در موقع جواب یکسلسله کلیات‌که از هرجهت برای آنها اقناع کننده نیست گفته می‌شود. ازتمام ولایات اصرار دارند که جوابهای واضح و روشن به آنها داده شود . ما دراینخصوص با اصراری‌که در موافقت دولت داریم و ازطرفی از نظریه دولت‌مطلع نیستیم در اظهار جواب صریح درمانده ازدولت و ریاست محترم مجلس خواستاریم‌که برای این مسئله تکلیفی معین فرمایند زیراکه نمایندگان مقیم قم هم بالمره مثل سایر مردم بی‌تکلیف مانده‌اندواز همه عملیات دولت دربن موضوع غیر مطلع میباشند در صورتی که همه روزه خبرهای مختلف به‌اینجا میرسد و برشدت حیرت نمایندگان می‌افزاید» .

همانروز جواب این تلگراف از تهرانرسید:

« جنابان مستطابان آقایان نمایندگان محترم‌دامت توفیقاتهم. ازتصمیم دولت استعلام‌فرموده بودیدکه‌از روی‌آن جواب سئوالاتی‌راکه‌ازولایات میشود معین‌فرمائید . تصمیم دولت با حضور همه آقایان نمایندگان محترم بدست تواندآمد . بهمین ملاحظه‌بود که‌چند روز قبل جنابان‌عالی‌بمراجعت طهران دعوت شدید. حال‌هم لازم است به‌طهران تشریف بیاورید و اگر همه آقایان هم‌نخواهندعجالتا مراجعت‌فرمایند ده الی‌پانزده‌نفر نمایندگان‌احزاب مختلفه

هرچه‌زودتر مراجعت فرموده از جریان امور اطلاعات کامله حاصل فرمایند آنوقت به اقتضای موقع‌هرطورصلاح دیدند عمل‌فرمایند. عجالتاً موفقیت‌حاصل شده‌است‌که قشون‌کرج تماما به‌ینگی امام‌مراجعت‌کرده و بامذاکراتی که در میان‌است امیداست‌که از ینگی‌امام هم به‌قزوین‌بروند.»

این تلگراف‌را «موتمن‌الملك» رئیس مجلس و «محتشم‌السلطنه» وزیر امور خارجه امضاء‌کرده بودند و اسمی از «مستوفی‌الممالك» درمیان نبود. بادریافت تلگراف رئیس مجلس و وزیر خارجه، کمیته چهارنفری چنین تشخیص داد که به احترام نظریه رئیس مجلس، شش نفر از وکلای مهاجر به‌تهران اعزام شوند و این شش‌نفر در عین حال بارئیس‌الوزراء و سایر مقامات مملکتی تماس گرفته اوضاع تهران را از نزدیك بررسی کنند و اطلاعات مبسوطی از کم و کیف اوضاع برای اطلاع سایرین به قم بفرستند.

این تصمیم طی تلگراف دیگری به‌تهران‌اعلام شد:

«سه شنبه ۲۲ محرم ـ خدمت ذیشوکت جنابان مستطاب اجل اکرم آقای موتمن‌الملك رئیس مجلس شورای ملی و آقای محتشم‌السلطنه‌وزیر امور خارجه دام‌اقبالها

در تعقیب مخابرات حضوری نمایندگان مقیم قم هنوز منتظر اقدامات اطمینان بخش هیئت محترم دولت هستندو نسبت به اینکه حضور عده‌یی از نمایندگان مهاجر را لازم دانسته‌اید چند نفر از نمایندگان بطرف تهران عازم هستند.»

همانروز شش نفر از وکلا «میرزا قاسم خان تبریزی، معتصم‌السلطنه، آقا شیخ یوسف، حاجی فضلعلی آقا، مرآت‌السلطان‌و حاجی میرزا حسین» که برای حرکت به‌تهران تعیین شده بودند قم را

ترك گفته روانه پایتخت شدند . قبلا نیز « ملك‌الشعراء » که دستش شکسته بود بهمراه «عدل‌الملك» و با درشکه «ارباب کیخسرو» که از طرف رئیس مجلس برای مذاکره بامهاجرین به قم آمده بود عازم‌تهران شده بود.

نامه‌یی از تهران

شش نفر نمایندگانی که بتصویب کمیته‌چهارنفری از قم به‌تهران بازگشته بودندپس‌از مذاکره بارئیس مجلس وملاقات با رئیس‌الوزراء اولین‌گزارش خودرا در باره اوضاع پایتخت و نظریات زعمای قوم، طی‌مکتوبی به‌قم ارسال‌داشتند:

«از طهران - ۲۶محرم ۱۳۳۴

خدمت ذی‌افاضت هیئت منتخبه آقایان نمایندگان عظام مهاجرین قم دامت‌تأییداتهم

ارادتمندان بعداز ورود به طهران و شرفاندوزی خدمت حضرت‌آقای رئیس دامت شوکته وبمحض مذاکرات لازمه باتصویب حضرت معظم صبح‌شنبه را به دربار رفته حضور حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزراء شرفیابی حاصل و برحسب قرارداد‌آقایان عظام آنچه راکه برای کسب تکلیف و مصلحت‌جویی و محظوراتی‌که موجب توقف آقایان عظام‌درقم شده بود مشروحابعرض‌حضرت معظم‌رسانیده و راجع به تمام مطالب جواب‌های کافی‌فرمودند که ذیلا برای استحضار خاطرآقایان محترم عرض میشود:

اولا راجع به علت حرکت و توقف‌آقایان کماینبغی شرحی عرض‌شد که

آیا عللی که موجب حرکت بود رفع شده‌است‌وحضرت اشرف‌اطمینان‌دارند که تجدید نمی‌شود یاخیر؟ چه‌یکی‌ازعلل، تقرب قشون روس به‌طهران‌بوده وشاید بعضی هنوز اطمینان ندارند که چهار صباح دیگر تجدیدنشود. دراین موضوع معظم‌له فرمودند اگر مقصودآقایان رجعت قشون از کرج و ینگی امام است به‌قزوین، قشون روس از کرج رفته و در ینگی امام هم عده کمی‌است که دور نیست به‌قزوین مراجعت نمایند و راجع به حرکت‌آن‌ها به طهران هم مطابق مذاکرات خیلی بعیدبنظر می‌آیدکه تجدیدآن تصمیم رابنمایند وفعلاموجباتی برای‌ورود قشون درپیش نیست بلکه موجبات عدم‌ورودبیشتر فراهم گشته‌واگر آقایان منتظرندکه قشون روس بالمره‌ازخاك‌ایران خارج‌شود صریحا میگویم امروز باملاحظات وپیشامدهای جنك بنظر من‌تصوری‌است‌محال وگمان ندارم بامذاکره وعناوین دیپلوماسی متقاعد بشوند . در قوه من بلکه‌در قوه احدی تصور نمی‌کنم باشدکه بتواندبامذاکره این‌مساله‌را از پیش ببرد.

اماراجع به تصمیم‌دولت‌که آقایان‌استعلام‌کرده‌اند تاازآنرو تکلیف‌خود را بدانند اگر دقت فرموده بودید در تلگراف ریاست محترم مجلس و وزیر امور خارجه‌که به‌موجب‌تصویب و عقیده‌خودمن بوداظهارشده بودکه‌دولت بی‌حضور آقایان‌نمایندگان نمی‌تواند تصمیمی بگیرد وعلت هم‌اینست که مملکت ما مملکت مشروطه است و در مملکت مشروطه‌تصمیمات دولت باید با موافقت نمایندگان باشد. نمی‌گویم که هرتصمیمی راباید در مجلس‌علنی گفت لکن مشاوره و تبادل‌فکر باروسای احزاب‌و یك‌عده ازنمایندگان‌ناگزیراست زیرا مساله کوچك نیست. صحبت‌حیات‌و استقلال وآتیه یك‌مملکت است. من‌شخصا اقرار می‌کنم فکروعقیده‌من‌بتنهایی به‌هیچوجه کافی برای‌گرفتن‌تصمیم‌نیست ومطلبی‌راکه علاوه می‌کنم این‌است‌که، دیگر برای دولت این ترتیب، یعنی بی‌تصمیم وبی‌تکلیف بودن غیرممکن‌وفرض ممتنعی است. فرصت هم نداریم، یعنی بماه هم نمی‌تواندمنتهی بشود. بالضروره‌بایدتصمیمی گرفت‌و آنهم‌غیر ممکن‌است مگرباحضور نمایندگان‌محترم.

باز گفته شد آقایانی که توقف خودرا در آنجا اطاله داده‌اندنظر به‌این بوده است که دولت شاید بهتر استفاده نماید و برای تصمیمات دولت مفیدتر باشد و جز موافقت و مساعدت بادولت قصدی نبوده‌است. معظم‌له فرمودنداین مساله‌در موقع عزیمت‌موکب‌همایونی همانطور بودلکن‌امروز دیگر بهیچوجه صلاح نیست وتصور میکنم بجای حسن‌استفاده سوء استفاده حاصل‌شود و بلکه هرج و مرج تولید نمایدکه تکلیف دولت‌رامشکل سازد.

و بالاخره‌اینطور بیانات‌خود را خاتمه دادندکه اگر حقیقتا جماعتی ازآقایان حرکت خودرا مقتضی‌ندانند ودرتوقف‌و بعضی‌عملیات جدیت‌فرمایند ومن‌ببینم که موجبات اشکالی‌درتصمیمات دولت فراهم‌می‌شود ناگزیر مستعفی خواهم‌شد و درآن‌صورت هم‌گمان‌ندارم دیگر کابینه‌یی‌تشکیل‌شود معلوم‌است در همچوموقع‌خطرناك‌بحران چه‌مضراتی‌در مملکت‌تولیدخواهد کرد که‌خودتان بهتر می‌دانید.

چون راجع به‌مراجعت آقایان تا این اندازه تصریح از طرف حضرت معظم‌کافی‌بود دیگرذکر موجباتی برای توقف‌جای نداشت. گفته‌شدنمایندگان مجاورین‌قم بطور عموم با کمال حسن عقیدت در قبول اوامر شخص حضرت اشرف همه‌نوع‌حاضر و نظریات مصلحت‌جویانه حضرتعالی را باکمال اعتقاد و اطمینان تلقی می‌نمایند فقط نگرانی آن‌ها شاید ازین حیث باشد که خدای نخواسته حضرت اشرف‌رابعضی‌فشارها وترتیبات‌دیگر خسته کرده‌باشدیابکند. معظم‌له فرمودندمن‌روزی که‌قبول‌خدمت کردم مشکلات‌راپیش‌بینی کرده وخود رابرای فداکاری تاهردرجه که قوموقدرتم مساعدت میکردحاضرساختم وقول می‌دهم مادام‌که‌یاس‌حاصل‌نکنم‌ـ آنهم بعقیده‌شخص‌خودم که‌یکنوع‌خدمتگزاری میدانم ـ ممتنع است‌که شانه از زیر بار خالی‌کرده‌کنار بروم و خیلی‌ازاین حسن‌عقیدت آقایان‌تشکر دارم و بدیهی است آقایان هم باحسن‌نیتی‌که اظهار میفرمایند بااهمیت موقع‌راضی نخواهند شد مشکلاتی درپیشرفت امور حاصل

آیدو بالاخره فرمودند همین‌مذاکراترا خدمت آقایان اظهارداريد خودمن هم در ظرف امروزتلگراف خواهم‌کرد و ضرورت حضور آقایان رادر مرکز مجددا خاطر نشان می‌کنم .

این بود خلاصه فرمایشات‌حضرت معظم که‌بعرض‌میرسانیم‌دیگر منوط به‌صلاحدید آقایان است.»

سفر سفیر

در خلال همین احوال،«پرنس رویس» وزیر مختار آلمان شهر قم را بقصد عراق «اراك» ترك گفت .

راجع به مسافرت وزیر مختار شایعات مختلفی وجود داشت . کسانی میگفتند که چون دولت تصمیم گرفته است یکی از وزراء را برای بازگردانیدن « پرنس‌رویس» به قم بفرستد او پیشدستی کرده واز قم خارج شده‌است. کسانی هم عقیده داشتند که بیم از تسلط روسها براراك و همدان وحمله آنها به قم ، علت مسافرت پرنس بوده است . هرچه‌بود،عزیمت‌وزیر مختار آلمان برروحیه مهاجران که‌در قم‌اقامت داشتند لطمه شدیدی وارد ساخت، گوآنکه هنوز گروهی ازآلمانی‌ها منجمله «شونمان» همراه مهاجران در قم مانده‌بودند.

پرنس « رویس » در حالیکه « دکتر ایلبرگ » طبیب سفارت و مسیو«زاندهر» و«مادام‌ولفینگر» اورا همراهی میکردند قم‌را ترك‌گفت‌و پیش ازحرکت،«احمد علی‌خان مورخ‌الدوله »راکه بواسطه‌کسالت از حرکت معذور بود به‌نیابت‌خویش، مامور ایصال و وصول مخابرات‌و

تماس باکمیته چهار نفری کرد.

«پرنس رویس» و همراهان ، در نیمه راه قم و اراك، یکروز در خلجستان میهمان «حبیب‌الله خان معتضد نظام» بودند و از آنجا عازم اراك شدند.

دو روز بعد از حرکت وزیر مختار از قم ، بدنبال مذاکرات محرمانه‌یی که میان رؤسای حزب‌اعتدال ومقامات آلمانی جریان داشت موافقتنامه‌یی در چهار ماده به امضاء رسید:

«ماده اول ــ در تمام مدتی که مخاصمه در ایران با دولتین روس و انگلیس دوام دارد باندازه مقدور اسلحه و قورخانه و صاحبمنصب از طرف دولت امپراطوری آلمان به هیات‌های منطقه حزب اعتدالیون که در ولایات میباشند داده خواهد شد.

ماده دوم ــ بتمام مامورین آلمان درایران اشاره خواهد شد که هر گونه مساعدتی میتوانند با افراد محترم حزب اعتدالیون نموده آنها را به چشم متحد و دوست خود نگاه کنند.

ماده سوم ــ برای عملیات حزبی و انتشارات و تسلیح وتجهیز عشایری که درتحت نفوذ حزب اعتدالیون هستند مسیوشونمان در قم و دفتردار سفارت در تهران وجوه لازمه را به اختیار کمیته مدیره حزب اعتدالیون خواهند گذارد . صورت حساب مخارج با اسناد مثبته از طرف حزب اعتدالیون تسلیم سفارت امپراطوری خواهد شد.

ماده چهارم ــ وزیر مختاردولت امپراطوری آلمان شش فقره حمایتنامه رسمی به اسم شش نفر اعضاء کمیته مدیره حزب محترم اعتدالیون خواهد داد مبنی بر اینکه جان و مال و حیثیت آن شش نفر در تحت حمایت آلمان خواهد بود».

این موافقتنامه را «شونمان» قونسول امپراطوری آلمان امضاء و اجرای آنرا تعهدکرده بود .

در خلال این احوال ، هر روز که میگذشت مناسبات دربار و دولت ایران با سفارت آلمان سردتر میشد . بخلاف روزهـای قبل از مهاجرت که درتهران همه چیز بنفع دیپلوماسی آلمان بود وسفارتخانه‌های روس و انگلیس دروضع بغرنج و دشواری قرار داشتند ، اینزمان ورق برگشته و عرصه برای فعالیت‌های «فون‌اتر» و «مارلینگ» کاملا هموار شده بود.

با عزیمت «پرنس رویس» به اراك، بحران شدت گرفت و بـه وزرای مختار روس و انگلیس فـرصت داد در قبال اقداماتی کـه بـا همکاری و دستیاری آلمانی‌ها در قم و نقاط دیگر صورت میگرفت ، دولت ایـران را برای عقد قـراردادی با متفقین تحت فشار گذارده ، حتی پیشنهادهای سخاوتمندانه در زمینه کمکهای فوری به ایران مطرح کنند .

«مستوفی» با وجود آنکه میدانست قادر نخواهد بود علل تـن سپردن به‌قرار داد همکاری با انگلیس و روس را درقبال افکارعمومی توجیه کند ، معهذانظر به حساسیت موقع و دشواری وضع اقتصادی و سیاسی کشور درصدد برآمد موضوع را بطورسربسته با رجال و اعیان و وکلای مجلس در میان نهاده ، نظریه آنها را استعلام کند .

بهمین منظور، چند جلسه مشورتی درکـاخ گلستان تشکیل شد و «مستوفی‌الممالك» بعد از بیان این مطلب که کار ایران از «بیطرفی» گذشته و «بیطرفی متمایل» هم بصورت حرف مفت درآمده است ، با احتیاط بسیار به طرح مطلب پرداخته استمزاج کرد که هرگاه در چنین شرایطی روس و انگلیس حاضر شوند آنچه را دولت ایران میخواهد

بدهند آیا عقد اتحادی با آنها جایز است یا خیر؟

هر چندکه از این مباحثات نتیجه روشنی بدست نیامد و «مستوفی» نتوانست خود را به امضاء قرار داد اتحاد وهمکاری باروس و انگلیس راضی کند، معهذا گزارش امر برای وزیر مختار آلمان سخت نگران کننده و اضطراب انگیز بود. ازهمینرو بلافاصله تلگرافی بعنوان «مورخ الدوله» دبیرسفارت مخابره کرد و از وی خواست فورا به اراك حرکت کند.

در مواردی ازین قبیل، «پرنس رویس» عموما با «مورخ‌الدوله» مشورت میکرد و برای نظریات وی که بردوستی با شخصیتهای ایرانی و آشنائی به سنخ فکر و روحیات ایشان مبتنی بود اهمیت قائل میشد.

پیغام وزیر مختار را «امیر حشمت نیساری» که همراه وی در اراك‌بسر میبرد مخابره و ابلاغ کرده بود:

«هشتم قوس‌توشقان ئیل ۱۳۳۴ از عراق ـ به قم

خدمت جناب آقای احمد علی خان مورخ الدوله

حضرت والا پرنس وجود جنابعالی‌رالازم دارند. خواهش دارد بفوریت حرکت فرموده و حرکت خودتانرا تلگرافا اطلاع دهید. ابوالحسن.»

«مورخ‌الدوله» عصر شنبه بیست و ششم محرم ۱۳۳۴ «یازدهم قوس»وارد اراك شد و همان شب وزیر مختار را در میهمانی منزل «عضدالسلطان» حکمران اراك ملاقات کرد.

شاهزاده «ابوالفضل میرزا عضدالسلطان»فرزند مظفرالدینشاه که حکومت عراق «اراك» را بعهده داشت قبل از آنکه «پرنس رویس» و همراهان به‌آن ولایت وارد شوند، نمایندگان کمیته دفاع‌ملی را پذیرفته و به آنها قول مساعدت داده بود. چنانکه «سید محمدرضا مساوات»

بلافاصله پس از ورود به اراك و مذاکره باشاهزاده حکمران تلگرافی حاکی ازین مراتب به قم مخابره کرده بود :

«از عراق به قم

حضرت حکمران با حالت اهتزاز قلب عرض میکند با جان ومال برای درك آن افتخار حاضرم . الساعه قـوه حـرکت داده خواهد شد ولی مقرر فرمایند به کدام طرف اعزام شود ــ مساوات»

با آنکه این‌ایام اوضاع فرق کرده و دولت‌مرکزی عدم موافقت خود را با اقدامات آلمانی‌ها و مهاجرین به ولایات اطلاع داده بود ، در رفتار «عضدالسلطان» تفاوت چندانی بچشم نمیرسید.

«مورخ‌الدوله» همانشب، درمیهمانی منزل «عضدالسلطان»نامه‌یی راکه «معین‌الوزاره» رئیس کابینه‌وزارت امورخارجه برایش نوشته بود به وزیر مختار آلمان ارائه داد . این نامه یك یادداشت خصوصـی و دوستانه بود اما نظر به موقع نگارنده و نکاتی که در آن دیده میشد «مورخ‌الدوله» لازم دانست آنرا دراختیار «پرنس رویس» گذارده حتی توصیه‌کند که مضمون آن ترجمه و به برلن مخابره شود. نامه ، چنین بود:

«قم ــ خدمت باشرافت جناب‌آقای احمد علی خان مورخ‌الدوله منشی اول سفارت امپراطوری آلمان دام اقباله ــ فدایت شوم.

مسافرت علی‌الغفله و مهاجرت ناگهانی جنابعالی که هیچ مجال صحبت وملاقات نشد خیلی مخلص را متاسف و نگران داشت خاصه‌که بعد از حرکت هم دیگر از چگونگی حالات سرکار خبری نداشتم تا اینکه این دو روزه مرقومه شریف که در تاریخ ۲۳ شهر جاری ترقیم یافته بود و اصل ، از صحتمندی مزاج بهاج عالی مسرور و خوشوقت شدم. اما از قرار معلوم و اخباری‌که میرسد نواب اشرف والا وزیر مختار بطرف عراق عزیمت فرموده

جنابعالی هم مصمم هستید که متعاقب ایشان به آن صفحه رهسپار شوید . در عالم خیرخواهی و دوستی مطلقاً این‌مسافرت را تصویب نمیکنم وصلاح دولتین را در این حرکت نمیدانم . چنانکه اولیای دولت هم همین عقیده را دارند زیراکه روابط پرنس با مرکز است . انفصال و دوری ایشان جای‌را خالی میگذارد و موافقت با مصلحت شخصی و خیر مملکت ندارد فراموش نفرمائید که بدون دستیاری پادشاه و دولت، امور مرکزیت وجریان‌نمی‌یابد. جنابعالی هم معایب متارکه از مرکز و قطع روابط و مذاکرات و مفاوضات حضوری را خاطرنشان ایشان فرموده هرچه زودتر و سایل مراجعت نواب معزی‌الیه را فراهم آورید که هیچ مناسب مقام و موقعیتی که دارند نیست. از دلالت جنابعالی هم بدوستی و مودت آقای میرزا قاسم خان امتنان حاصل نموده انشاءالله روابط ودادیه با ایشان باقی و برقرار خواهد ماند و از خصائل حمیده و مکارم اخلاق ایشان استفاده خواهد شد . ایام عزت و سلامت بکام باد . حسین».

«مورخ الدوله» بعد از آنکه متن نامه را برای اطلاع پرنس ترجمه‌کرد گفت :

نواب‌والا مستحضرید که «معین‌الوزاره» شخصی است مطلع به رموز دیپلماسی و از اموری آگاه است‌که حتی شخص وزیر خارجه واقف بر آن امور نیست. بعلاوه در مسائل خارجی طرف شور و مستشار مورد اعتماد شخص رئیس‌الوزراء است و من یقین دارم این نامه را با اطلاع و تصویب رئیس الوزراء نوشته ضمن آنکه شخصاً هم‌خیرخواه و موافق با همکاری‌و دوستی ایران و آلمان‌است.

«پرنس رویس» درحالیکه ازپشت عینك دسته طلایی به نقطه‌یی در دور دست مینگریست و گیلاس مشروب خود را میان دو دست میفشرد ، اندکی تأمل کرد و سپس‌گفت :

ـ میدانم . . . ویقین دارم این نامه هم از روی‌کمال خیرخواهی تنظیم شده است. اما مراجعت ما به‌تهران مطلقا مقتضی نیست وصحبت

آنهم موردی ندارد... برای اطلاع شما باید بگویم که ظرف همین چند روزه عازم کرمانشاه میشوم وشاید مدتی در آنجا بمانم. چون عجالتا ستاد عملیاتی ما در کرمانشاه است و «کنت کانیتس» که عنقریب به قم خواهدرفت ترتیب ارتباط میان مهاجرین را با سازمانهای سیاسی و نظامی در کرمانشاه خواهد داد... حقیقت اینست که ما نمیتوانیم مثل گذشته سیاست نعل و میخ و وقت‌گذرانی را ادامه بدهیم. بمحض آنکه قشون آلمان وارد قلمروعثمانی شود ما مجبور خواهیم بود جبهه جدیدی درین منطقه ازجهان ایجاد کنیم وضربات موثر وقطعی برپیکر متفقین واردسازیم. برای‌این‌کار باید ازحالا زمینه فراهم شود وپایگاههای مطمئنی بدست آوریم.. باقی میماندکه درین فاصله روابط ما با شاه ودولت ایران دستخوش اختلال و تزلزل نشود ودشمنان ما ازین موقعیت استفاده نکنند... من اطمینان دارم که آقای «مستوفی» درهرحال مراعات افکارعامه رامیکند وبه کاری دست نخواهد زد که مغایر باعقیده عموم واسباب بدنامی‌برای خودایشان باشد. معهذا اطلاعاتی ازتهران میرسدکه مایه نگرانی‌است‌و نشان میدهد رقبای ما تلاش سختی رابرای امضاء یك قرارداد همکاری با دولت ایران آغاز کرده‌اند ودرین خصوص کار به مذاکرات وتبادل نظرجدی رسیده است.

«پرنس رویس» سپس مکثی کرد. جام خود را تا به آخرنوشید و گفت:

ـ نظر بهمین ملاحظات شما را به اینجا خواسته‌ام تا دوکارمهم برایم انجام بدهید. اول اینکه تلگرافی بعنوان وزیر امور خارجه تنظیم

ومخابره کنید و با لحن کاملا دوستانه اطمینان بدهید که مسافـرت مـن بهیچوجه نباید تعبیر به ایجاد خللی درمناسبات صمیمانه ایران و آلمان شود، درعین حال مراتب تعجب و تاسف مرا از شایعاتی کـه ازسردی روابط سفارت آلمان ووزارت امور خارجه حکایت دارد منعکس کنید میل دارم درتهران نیز شخصا مراقبت کنید که آثار این سوء تفاهم بکلی ازبین برود و اختلالی درروابط عادی سفارتخانه ووزارت امورخارجه حاصل نشود...

«مورخ الدوله» با تعجب پرسید:

ـ درتهران؟!

«رویس» خندید:

ـ بله، من خیال دارم شما را ازرنج سفر وغربت برهانم.. حس میکنم شما اصولا اهل سفر نیستید وآب و هوای غـربت بـه مزاجتان نمیسازد! بعلاوه کارهای مهمی درتهران داریم وانجام این کارها ازکسی غیر از شما ساخته نیست ، راه ما ازاینجا جدا میشود. من به کرمانشاه میروم و شمابه تهران برمیگردید وهمانطور که گفتم میل دارم درتهران رابطه صمیمانه سفارت را با دربارو دولت ایران برقرارنگهدارید واز مضراتی که بوسیله قطع مراوده فیمابین حاصل شده است ممانعت کنید. علاوه براین وظیفه مهم و کاملا محرمانه یی هم بشما محول میکنم که مطابق معمول ازبین من وشما ورئیس الوزراء خارج نخواهد بود...

«مورخ الدوله» آمادگی خود را برای تکفل ماموریت اعلام کرد.

پرنس گفت:

ـ بموجب اطلاعاتی که ازتهران میرسد، دولت ایران یك رشته

مذاکرات جدی درباره عقد قرارداد باروس وانگلیس آغاز کرده است.
اغلب گمان میبرند که دولت ایران تحت فشار متفقین به چنین مذاکراتی تن سپرده وناچار از قبول پیشنهادهای روس و انگلیس است، ولی من عقیده دیگری دارم و مطمئنم دولت ایران به عقد قرار داد بیشتر تمایل دارد تامتفقین.. البته نه‌ازروی‌میل، بلکه بامنتهای اکراه وبواسطه اجبار..
من‌میدانم که دولت ایران ازلحاظ اقتصاد ومالیه در بدترین شرایط بسر میبردو خزانه مملکت بکلی خالی است، علی‌الخصوص که ازوقتی‌شاه ودولت نسبت‌به حفظ دوستی وهمکاری باآلمان تمایــل نشان داده‌انــد دولت انگلیس پرداخت‌های خود را به ایران قطع کرده ودولت ایران را در مضیقه قرارداده است... وقتی ما با آقای «مستوفی» درباره عقد قرارداد همکاری مذاکره داشتیم‌ایشان صریحا ومصرا خواستاردوچیز بودکه عبارت باشد از کمك مالی و کمك نظامی. حتی میتوانم بگویم ایشان بخاطر آنکه‌سروصورتی به وضع‌خزانه ومالیه ایران بدهد حاضر به امضای قراردادشده بودو اصرارداشت‌قبل‌از آنکه‌تشریفات‌عقدقرارداد ورسمی‌شدن آن‌انجام‌شود دولت‌آلمان‌اعتباری در اختیار دولت ایران بگذارد... وقایعی که‌پیش آمد،ظاهرا آقای«مستوفی»راازجانب‌ما مأیوس کرده‌وبه‌این‌فکر انداخته‌است که‌بایدقراردادهمکاری‌با آلمان‌رامنتفی‌شمرد وناگزیر باطرف مقابل واردمذاکره‌شد. بدیهی‌است که آقای «مستوفی» واولیای‌دولت‌ایران بیشتر به مشکلات خودشان توجه دارند تامشکلات ما و طبعامشکلاتی راکه‌درراه‌رسانیدن‌پول‌واسلحه‌وسربازبه‌ایران وجود داردبنظر نمی‌آورند، حال آنکه باید درنظر داشت آلمان مثل روسیه

باایران همسایه نیست ومثل انگلیس، منطقه نفوذ ومستعمراتی در مجاورت ایران ندارد که بتواند مستقیما با ایران ارتباط برقرار کند وپول واسلحه وسرباز ازآنطرف مرزبه اینطرف بفرستد. آلمان هزاران کیلومتر باایران فاصله دارد ودرین فاصله چندین کشورقرار گرفته اند که بعضی ازآنها با ما متفقند، بعضی مخالفند، بعضی بیطرف. برای رسانیدن کمك یا اعزام قوا از آلمان به ایران باید این فاصله طی شود و معلوم است که چنین کاری آسان نیست. همچنانکه قسمت مهمی از اموال و سلاحها و وسایل مختلفی که تا بحال ازآلمان به ایران ارسال شده در ممالك عرض راه، مخصوصا رومانی که داعیه بیطرفی دارد ولی عملا با ماطرفیت بخرج میدهد، ازدست رفته است... مقصود اینکه چون میدانم دولت ایران اضطراراً بامتفقین واردمذاکره شده است و میترسم تحت این شرایط درعقد قرارداد عجله بخرج دهد، مایلم شما هر چه زودتر به تهران بروید وآقای «مستوفی» را ملاقات کرده ازقول من به ایشان بگوئید ارتش آلمان بزودی کاررومانی را یکسره خواهد کرد وبمحض آنکه رومانی تصرف شود، موانع ارسال محمولات و اعزام قوا به آسیا بکلی برطرف خواهد شد. اماعجالتاتا این راه بازنشده دست ماهم برای کمك موثر به ایران بسته است ومصلحت اقتضا میکند که دولت ایران تا خاتمه کار رومانی تامل کند و دست به کاری نزند که جبرانش مشکل بلکه ممتنع باشد وایران، بعداز اینهمه فداکاری بازی را ببازد!

روزبعد، «مورخ الدوله» تلگرافی راکه بعنوان وزیر امورخارجه

تهیه کرده وبتصویب « پرنس رویس » رسانیده‌بود، از اراك بـه تهران مخابره کرد:

«جناب محتشم‌السلطنه‌وزیر امورخارجه‌ـطهران

به دوستدار اطلاع رسیده که درطهران شایع کرده‌اند سردی در روابط این سفارت‌بادولت شاهنشاهی‌پدیدآمده است. لزوماخاطر محترم رامستحضر میدارم‌که بهیچوجه چنین موضوعی اساس ندارد، بعلاوه بـرشخص جنابعالی علل‌عزیمت من پوشیده نیست.اکنون‌که بجهات اداری بصوب کـرمـانشاهـان حرکت میکنم خواهشمندم مراسلات راکماقی‌السابق درطهران به مسیوزومر دفتردار سفارت‌که مورد اعتماد تام است تسلیم یا مستقیمابـه آدرس دوستدار ارسال‌فرمائید.وزیر مختار آلمان‌ـرویس».

شاهزاده «عضدالسلطان» حکمران اراك، پـذیرائی‌از «پـرنس‌ـ رویس» را شخصا عهده دار شده و منزل شخصی خود را برای اقامت وی اختصاص داده بود.

قبل از آنکه «پرنس رویس» ازاراك‌بسمت کرمانشاه حرکت‌کند «شونمان» کنسول آلمان باتفاق « آقامیرزا محمدصادق طباطبائی» لیدر فراکسیون اعتدالی وارد اراك شدند وبنوبت در منزل «عضدالسلطان» باوزیر مختارملاقات کردند.

«میرزا محمد صادق» مفادنامه یی را که از « مستشار الدوله » وزیر پست و تلگراف دریـافت داشته بـود باپرنس رویس در میان نـهـاد.

«مستشارالدوله» ضمن این نامه خصوصی یادآورشده بودکه‌اگر کار اتحاد ایران باروس وانگلیس تاکنون بتاخیر افتاده دراثرمساعی‌و فداکاری پاره‌یی از خیرخواهان بوده وهرلحظه ممکن‌است موافقتنامه

بین ایران ومتفقین امضاء شودومتعاقب این اطلاع، توصیه میکرد:

«... مختصر اینست که حضرتعالی وخیرخواهان دیگر که درآنجاهستید واینجاهستیم باید هرچه بادا باد گفتهدرخطی که داخل هستیممشی نمائیم.اگرچه بدبختانه استعداد اقتصادی اغلب از ما ها تناسب با این پیشامدها ندارد، نه ازطرف مخالف میتوانیم رشوه بگیریم ونه ازطرف مؤالف تا حال فایده برده‌ایم، لیکن بعداز همه فکرها چاره منحصراً بسته است به مداومت در تصمیمی که کرده‌ایم و کرده‌اید. اگرخودمان در این راه مضمحل شدیم لااقل خدمت به مصلحت مملکت بوده است نه در راه خیانت. البته درهمه امورتفضل خداوندی را نباید فراموش کرد. اگرمسلمانیم وبه حقیقت قرآن معتقد، استخاره‌های چندی که اشخاص مختلف درین اوقات کرده‌اند برای عبرت و یقین ما کافی است. عجالتا در تصمیم دولت بیشتر ازین نمیتوانم عرض کنم. وضع قزوین واطراف اینست که روسها بعده شش الی هفت هزار نفر بطرف آوج رفتند واحتمالا امروزیا فردا شروع به حمله خواهندکرد. درقزوین منتها هفتصد نفربا سه عرابه توپ باقی است. هفتصد نفرهم در منجیل مشغول سنگر بندی‌هستند. عده‌یی بطرف بلوک‌زهراوخرقان‌فرستاده‌ازخلج‌هاوسردارفیروز اسب واسلحه میگیرند. باید نقطه قم را بهرفوریتی هست محکم بکنید،هرچه ممکن است در آنجا استعدادی حاضر کرده یك عده هم بطرف ساوه بفرستید که درآنجا کمك ژاندارمری بوده‌خط عراق وقم را محفوظ دارند والا همینکه قوای‌آنها قدری زیادترشد قطعا آن خط را خواهندگرفت وقم‌را تهدید خواهندکرد بقسمی که طهران را ازقم وعراقوکرمانشاه قطع نمازند. البته اشخاص بصیر نظامی که با شما هستند وملاقات میفرمائید وخامت این عملیات را بخوبی ملتفت هستند. عجالتا حضرتعالی باپرنس وغیره گرم گرفته زمینه را حاضر نمائیدکه اگرتکلیف قطعی منجر به استعفای چند نفر وترك طهران شدودولت طهران عبارت ازشاه معصوم وچند نفر خائن یاترسو ازباقی

ملت و مملکت دور افتاد، لااقل تدارك شده باشد که خونهای جوانان ایرانی منحصرا درراه منافع آلمان وعثمانی ریخته نشود . آقـای مـدرس را خیلی لازم است بفوریـت روانـه کنید. اینجـا ازعنـاصر حقیـقت گو وهیاهوکـن خیلی کم داریم. خودتان و حضرت آقاـ مقصود آیـت‌الله آقا میرزاسید محمد طباطبائی استـ عجالتا هیچ صلاحیت ندارد که مراجعت فرمائید. فرمانفرما وبعضی ازدوستان خودتان اهتمام دارند و خواهند داشت که شما را مـراجعت دهند. البته‌صلاح نیست. اگرلازم شد حضرت آقارا بافامیل بطرف اصفهان بفرستید وخودتان با سایرین حتی‌الامکان متحدانه در تعقیب مقصود باشید.. هر قدر ممکن است ازقم واطراف برضد تصمیمی که دولت میخواهد بگیرداظهارحدت وهیجان رامتوالی کنید وبه‌آقایان ورفقای خودتان از قبیل آقامیرزا محسن و کمپانی که گویا کاملا به دسائس فرمانفرما متقاعد شده‌اند تلگرافات تهدید مخابره شود، مکرراعرض والتماس میکنم که‌بهیچ وجه تردیدی درخط‌حرکت که‌گرفته‌اید نشان نداده باثبات عزم درتهیه موجبات پیشرفت مقصودپایداری فرمائید که‌راه نجات نوعا وشخصا غیرازاین‌نیست».

«پرنس‌رویس» مطالبی‌را که درنامه «مستشارالدوله» قید شده‌بود تایید کرد و گفت:

ـ من اطلاع دارم که متفقین وعده کرده‌اند‌درصورتی که‌دولت ایران قرارداد اتحاد را امضاء کند وبه‌آلمان وعثمانی‌اعلان جنك‌بدهد درخاتمه جنك، کربلا و نجف وجزیره بحرین‌وبلوچستان وحتی قسمتی از قفقازیه را ضمیمه ایران خواهند کرد. این مواعیدگذشته ازآنکـه چیزی جز فریب وتزویرنیست نشانه ضعف رقبای ماست واولیای‌دولت ایران اگر عـاقلانه فکر کنند هرگز فـریفته چنین وعده‌هایی نخواهند شد!

«میرزا محمدصادق» پرسید:

ـ آیا چنانکه شهرت داشت دولت ایران با آلمان قرارداد پنهانی امضاء کرده است؟

«رویس» پاسخ داد:

ـ خیر ، بین مـا هیچ چیز امضاء نشده است . البته طرح یك قرارداد دوستی وهمکاری بین ایران و آلمان تهیه شده بود ولی از بس آقای «مستوفی» تـردید بخرج داد و امروز و فرداکرد قضایای اخیر پیش آمد و ما از تهران خارج شدیم و طبعا همه چیز معوق ماند....

«میرزا محمد صادق» سپس مذاکراتی پیرامون نحوه همراهی حزب اعتدال با مقاصد آلمان بعمل آورد وهنگامی که او منزل «عضدـ السلطان»را ترك گفت ، وزیر مختار در یك اتـاق در بسته با «شونمان» و «کنت کانیتس» به‌گفت‌وگو نشست .

از زمان مهاجرت به اینطرف کـه دیپلوماسی آلمان در ایـران ، تجهیز قوای ملی وشروع جنگهای چریکی برضدمتفقین راوجهه همت قرار داده بود، «کنت کانیتس»وابسته نظامی سفارت آلمان نقش مهمی در طراحی و تنظیم و تنسیق این عملیات ایفا میکرد .

نقش «کانیتس» درین عملیات بقدری اهمیت داشت که «پرنسـ رویس» علیرغم اختلافات و ناسازگاریهای گـذشته ، صمیمانه از وی حمایت‌میکرد و به‌نظریاتش درغالب امور احترام میگذاشت. آنچنانکه رفته رفته در روابط شخصی وزیر مختار و وابسته نظامی نیز نشانی از تکدر بچشم نمیرسید، بلکه «کانیتس» با استفاده ازین نزدیکی، توانسته بود «پرنس‌رویس» را متقاعد کند که در تشخیص دوست و دشمن راه خطا می‌پیموده وهر اشتباهی که درین دورهٔ ازماموریت خویش مرتکب

شده ناشی از سوء تشخیص و غرض رانی کسانی چون «لینن» بوده است.

این شرایط به «کنت کانیتس» امکان میداد تا چهره واقعی و جوهر ذاتی خود را بمعرض ظهور رساند.

«کنت کانیتس» مردی بلند قامت و باریك اندام بود . چهل سال داشت و در نخستین برخورد، خطوط خوش نقش چهره‌اش که غروری مردانه بر آن سایه می‌انداخت، جلب توجه میکرد.

«کانیتس» هرچند که دوران‌جوانی را میگذرانید و به‌یك‌خانواده اشرافی انتساب داشت، خصوصیات کامل یك فرمانده جدی و متعصب را حائز بود. به تفرج و عیش و حتی استراحت رغبتی نشان نمیداد و مثل یك سرباز حرفه‌یی ، صبور و خستگی ناپذیر بود.

با همه این احوال ، برودت وخشونت ظاهری نمیتوانست رقت احساس و نرمدلی و تاثیرپذیری «کانیتس» را پنهان بدارد .

او نسبت بـه ایرانیان بـا احترام و تواضع رفتار میکرد . طی دوران ماموریت خویش در شرق ، مثل اغلب همکاران و هموطنانش بشدت تحت‌تأثیرمحیط اجتماعی ایران قرارگرفته بود وهمین دلبستگی نسبت به ایران و ایرانیان موجب میشد که دربـاره عثمانی‌ها احساس کراهت کند.

«کنت کانیتس» آشکارا اظهار میکرد که چون عثمانی دربـاره ایران حسن‌ظن‌ندارد بمصلحت‌ایران‌نیست که بدون قید وشرط‌باعثمانی نزدیك شود و در جریان جنگ از عوامل عثمانی تبعیت کند .

آنروز نیز در ضمن مذاکـرات سه نفری که ما بین «شونمان» و

«کانیتس» و «رویس» در منزل شاهــزاده عضدالسلطان حکمران اراك جریان یافت، «کنت کانیتس» یکبار دیگر عقیده قلبی خود را عنوان کرد و یادآور شد:

- این رویه که از ابتدای جنگ ملاك عمل وزارت امور خارجه و ستاد ارتش «رایش» بوده‌است و در باره امور ایران، ازطریق استانبول و طبق صوابدید اولیای دولت عثمانی تصمیم گرفته‌اند، باید متروك شود.

«کانیتس» سپس رو به وزیر مختار کرد و گفت:

- نمیدانم! شاید ما با متحدمان عثمانی قول وقراری داشته باشیم که بعد از جنگ، ایران هم به قلمرو عثمانی عــلاوه شود یا بصورت منطقه نفوذعثمانی درآید. درآنصورت البته این سیاست جایز است...

«رویس» پاسخ داد:

- هرگز . . . ما حتی فکر چنین چیزی را نکرده‌ایم!

«کانیتس» گفت:

- پس چــرا بــه این سیاست اشتباه آمیز ادامه میدهیم؟ شایــد مقامات برلن به این مسأله توجه نداشته باشند ولی ما که با مسائل منطقه آشنائیم باید برلن را از وضع روابط دو همسایه مطلع سازیم. عثمانی یکی از سه قدرتی است که پیوسته برای ایران ایجاد خطر کرده‌اند و ایرانی‌ها از سیاست دولت عثمانی همانقدر بیمناکند که از دیپلوماسی روس و انگلیس . . . دربار عثمانی هنوز داعیه خلافت اسلامی را رها نکرده است و ایرانیان که از اوایل تاریخ اسلام برای تحصیل استقلال

و استخلاص خودشان ازسیطره خلفای عرب دست به مبارزات طولانی زده ومتحمل صدمات فراوان شده‌اند طبیعتاً خوش ندارند بعد ازچندین قرن تلاش و کوشش حالا گریبان خودشانرا بدست خلفای ترك بسپارند . . . ازین گذشته،دولت عثمانی اصولاً مایل است درین ناحیه تفوق سیاسی ونظامی خود را حفظ کند و بعنوان قدرت برتر، با دولت آلمان تماس داشته باشد بطوری که کلیه امور منطقه صرفاً با صلاحدید دربار عثمانی و شخصیت‌های سیاسی و فرماندهان نظامی آن کشورحل و فصل شود . . . نظر بهمین اصل، دولت عثمانی نسبت به روابط آلمان با ایران حسادت میورزد ومطلقاً مایل نیست بین آلمان و ایران تماس مستقیم برقرار باشد . . . این وضع درگذشته اشکال چندانی ایجاد نمیکرد . اما اکنون که ما از ایرانیها میخواهیم بخاطر هدف‌های نظامی و سیاسی دولت آلمان با روس و انگلیس وارد مبارزه شوند و حتی به راه و روش دولت خودشان اعتنا نکنند ، ادامه این سیاست مقدور نخواهد بود . . . دولت آلمان باید پرونده مستقلی برای ایران ترتیب دهد وکاری نکندکه غرور ایرانیان جریحه دارشود. ما باید یك ستاد عملیاتی در ایران ایجادکنیم‌که مستقیماً با برلن تماس داشته باشد و احتیاجات خود را چه از حیث اسلحه و نفرات ، چه از جهت پول یکسره از برلن تأمین‌کند . . .

«پرنس رویس» گفت:

ـ با این نظریه کاملا موافقم و بمحض آنکه درکرمانشاه مستقر شدم ازبرلن درخواست‌میکنم نسبت به تمامی این موارد اقدام شود .

نوبت به «شونمان» رسید که عقیده داشت برای اداره مبارزات

ملی درایران، تشکیلات سیاسی و نظامی موجود کافی نیست:

ـ ایرانیان آمادگی زیادی برای همکاری با ما نشان میدهند. از اکناف کشور ، گروه گروه مردم داوطلب پیوستن به قوای ملی و شرکت در مبارزه میشوند. ولی تنها یك سازمان نیرومندسیاسی‌میتواند این نیروی پراکنده را متشکل ساخته تحت نظم و استفاده در آورد و این سازمان سیاسی نیز در درجه اول مستلزم وجود یك کادررهبری است که شخصیتی برخوردار از احترام و اعتماد عمومی در رأس آن قرارگرفته باشد...

«شونمان» افزود:

ـ ما بین جماعتی‌که از تهران مهاجرت کرده و در قم تمرکز یافته‌اند شخصیت‌های سیاسی و نظامی زیاد هست ، امـا من کسی را سراغ ندارم که برای ریاست از هرحیث مناسب باشد و سایرین را تحت نفوذ قرار دهد . . . بعلاوه این دو دستگی که بنام «دمکرات» و «اعتدالی» در بین مهاجرین وجود دارد در آینده مشکلات زیادی ایجاد خواهدکرد و اگر تاکنون توانسته‌ایم به وسائل مختلف مانع از بروز اختلاف نظر وکشمکش و قدرت طلبی میان آنها شویم معلوم نیست تا مدت زیادی این آتش، زیر خاکستر بماند و شعله‌ور نشود . . . وجود یك شخصیت مقتدر کـه وابسته به هیچکدام از دو حزب نبوده و درعین‌حال‌مورد اعتمادهـردوگروه باشد ، از ایـن‌لحاظ نیز ضروری است و بالاخره ما باید هرچه زودتر چنین شخصی را برای رهبری و زعامت این قیام عمومی در نظرگرفته یك هسته مرکزی بوجود آوریم که در آینده طرف مذاکرات و قراردادها و بده و بستانها باشد

وکارها از حالت پراکندگی وبی‌نظمی و ریخت و پاشهای بدون علت و بی نتیجه خارج شود .

«پرنس رویس» فکری کرد وگفت:

ـ با این عقیده نیز موافقم و تصور میکنم کسی راکه از هرحیث برای چنین مقصودی مناسب باشد میشناسم. . .

وزیـر مختار ، سپس در حالیکه عینك دسته طلائی خود را از روی چشم برداشته مشغول پاك کردن آن بود،ادامه داد:

ـ والی سابق فارس ، آقای‌مخبرالسلطنه‌کـه با دوستان ما در آن ولایت همکاری شایسته داشت و بـا مساعدت وی تشکیلات طـرفدار آلمان ضـربات سنگینی بر انگلیسها وارد آورده است، بعد از آنکه با فشار شدید سفارت انگلیس ازکار برکنار شد ، اینك در تهران بسر میبرد و بیکار و بشدت آزرده خاطـر است . . ایـن شخص تحصیلات خود را در آلمان بپایان رسانیده و هم در دستگاه دربار و دولت ایران صاحب نفوذ و مورد احترام است، هـم در میان طبقات مردم و جاهت و محبوبیت دارد . بطورکلی ازخیلی جهات به شخص «مستوفی» شبیه است و میتواند سایرین را تحت تأثیر قرار دهد . . . منتهی بهتر است مـوضوع تفویض ریـاست طوری صـورت بگیرد که برای سایرین و مخصوصاً کسانی‌که مدتها با ما دوستی وهمکاری داشته‌اند توهین‌آمیز نباشد!

«کنت‌کانیتس» پیشنهادکرد «مخبرالسلطنه»بوسیله کمیته چهارـ نفری برای احراز ریاست کمیته دعوت شود. «شونمان» نیز این نظریه را پسندید و «پرنس رویس» ضمن اعلام موافقت‌گفت:

ـ مقصود من اینست که در هرحال تشکیل یك سازمان جدید باعث پراکندگی سازمان موجود و دلسردی دوستان قدیمی ما نشود... من مخصوصاً به حفظ شؤون و احترامات «شاهزاده سلیمان میرزا» اهمیت میدهم و بهمین جهت یك نامه خصوصی برای «سلیمان میرزا» خواهم نوشت و از وی درخواست میکنم به نمایندگی از طرف کمیته مهاجرین ، شخصاً در زمینه دعوت از «مخبرالسلطنه» مساعدت و اقدام کند .

***

روز بعد ، در حالیکه «پرنس رویس» عازم کرمانشاه میشد «شونمان» و «میرزا محمد صادق طباطبائی» و «مورخ‌الدوله» از اراك بسمت قم حرکت کردند.

در قم ، جماعت مهاجرین همچنان بحالت انتظار و بی تکلیفی زندگی خود را ادامه میدادند .

کمیته‌چهارنفری نیزکه مثل گذشته مصدر و مرکز عملیات بود، همه روزه اطلاعاتی راکه از نقاط مختلف کشور دریافت میداشت بصورت اطلاعیه نشر میداد و این گزارشها که اغلب از موفقیت قوای ملی در برخوردهای پراکنده با سربازان روس حکایت داشت، اسباب دلگرمی مهاجرین را فراهم میساخت .

وجود یك اسیر روسی در قم تنها قرینه‌یی بودکه مهاجرین را از پیروزی قوای ملی در مصاف با سربازان روس مطمئن میساخت . این سرباز در فرونت ساوه، ضمن زد و خوردهایی که ما بین قوای ژاندارم و سربازان روس جریان داشت، زخم برداشته و بوسیله

ژاندارمها گرفتار شده بود . گروهی از مجاهدین که همراه باژاندارمها از فرونت ساوه دفاع میکردند این اسیر را پس از مختصر مداوایی تحت الحفظ به قم فرستاده بودند تا مهاجران از تفوق نیروی ملی اطمینان حاصل کنند . کمیته دفاع ملی نیز بهمین مناسبت تلگرافی به تهران مخابره و طی آن اعلام کرده‌بود: «اینك قم افتخار دارد که یك اسیر روس را نگهداری میکند»!

شامگاهان پنجشنبه اول ماه صفر ۱۳۳۴ «۹ دسامبر ۱۹۱۵» احمدعلیخان مورخ الدوله باتفاق‌میرزا محمدصادق طباطبائی وشونمان قنسول آلمان که ازاراك حرکت کرده بودند وارد قم‌شدند و درعمارت کلاه فرنگی، با اعضای کمیته چهارنفری وگروهی ازمهاجرین پیرامون مسائل روز بمذاکره پرداختند .

در مذاکرات آنشب آثار نومیدی و اضطراب آشکار بود زیرا از صبح آنروز لحن گزارش‌هایی که از اطراف به‌کمیته میرسید تفاوت کرده بود و اطلاعات واصله نشان میداد زد وخورد سختی میان قوای روس با قوای ملی در فرونت ساوه آغاز شده و بواسطه کثرت نفرات دشمن و برتری‌اسلحه و تجهیزات آنها ، ملیون بدشواری قادرند سنگرهای خود را حفظ کنند .

صاحبمنصبان ژاندارم که وظیفه سرپرستی واداره عملیات را در فرونت ساوه برعهده داشتند ، طی پیامهای مکرر درخواست اعزام نفرات و ارسال اسلحه می‌کردند ، اما تا آن لحظه کمیته نتوانسته بود کمك مؤثری به آن جبهه برساند .

با مراجعت «شونمان» به‌قم نگرانی مهاجرین تا حدودی تخفیف

یافت و از وی برای تحکیم فرونت ساوه کمك خواسته شد . اما «شونمان» نیزضمن مذاکرات خود با سران نهضت اظهار کرد که نمیتواندکمك موثری برای مدافعان ساوه بفرستد وسرانجام پس‌از مذاکرات طولانی، همانشب «شونمان»تنی چند ازصاحبمنصبان‌سوئدی و ایرانی راکه تحت اختیار داشت بامقداری اسلحه ومهمات برای تقویت روحیه افراد قوای ملی به ساوه‌گسیل داشت.

اواخرشب، هنگامی‌که افسران سوئدی و ایرانی تعلیمات نظامی دریافت داشته بطرف ساوه عزیمت‌کردند واعضای‌کمیته وزعمای مهاجرین نیز عمارت‌کلاه فرنگی را ترك‌گفته متفرق‌شدند، «شونمان»از «سلیمان میرزا» دعوت کرد برای مذاکرات لازمی به منزل وی برود و در زیر زمین خانه خود که ستاد عملیاتی او نیز بشمار می‌آمد نامه «پرنس رویس» را به لیدر دمکراتها تسلیم‌کرد .

طبق نظریه وزیر مختار ، روز بعد، «سلیمان‌میرزا» نامه‌یی راکه بعنوان «حاجی مخبرالسلطنه» نوشته و از وی برای ریاست و زعامت قیام ملی دعوت‌کرده بود توسط پیك مطمئنی به تهران فرستاد:

«خدمت ذیرافت حضرت مستطاب اجل اکرم عالی آقای حاج مخبرالسلطنه دام اقباله

بااوضاع‌ناگواری‌که‌درپیش‌است هیچ امیدی نیست درآتیه ایام بهتری داشته باشیم وازاین مساهله وامراروقت اخذنتیجه بنمائیم. پس‌لازم است‌هرقدر ممکن میشود ومیتوان پیش‌بینی‌نمود تهیه برای آتیه این مملکت وبقای استقلال آن‌کرد وآنچه پس ازتعمق زیاد بخاطراین هیات میرسد جلب‌اشخاص مهم‌کافی وطنپرست است‌که میتوان ازوجود آنها استفاده‌کرده و با افکار صائب آنان این‌کشتی طوفانی را به ساحل‌نجات‌رسانید ویگانه‌امیدبه شخص

حضرت مستطاب اجل عالی است کـه میتوان در نهایت امیدواری و اطمینان استرحام کرده تمنی نمائیم وعرضه بداریم دما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید ـ تا مگر لطف شما پیش نهد گامی چند». هر گاه حضرت مستطاب اشرف عالی هم ازاوضاع حاضره نظریات این هیات را تصدیق دارید البته توقف درمرکز را مفید نخواهید دانست و صفحات جنوب را بـرای رسیدن به مقصود اولی خواهید دانست .

مدت وقتی است در ایـن نقاط تهیاتی دیده و زحمتی کشیده و قـوائی تحصیل شده است، فقط بواسطه نداشتن رئیس وسرپرستی نتوانسته‌اند حرکتی نمایند و این چند روزه هم که این هیات در قم مشغول کار بوده‌ایم اقداماتی شده و یقین داریم اگر قبول این لطف و مساعدت را فرموده و مقتضی بدانید جواب امید بخشی از اعزام مـوکب شریف بـدهید این هیات و آن جماعت را بنوید تشریف فرمائی امیدوار کرده منتظر دستور و او امر باشیم.

امضاء : سلیمان بن محسن

مهر کمیته دفاع ملی

انعکاس اوضاع ایران در پارلمان و مطبوعات انگلیس

حوادث ایران رفته رفته چنان اهمیتی کسب کرده بود که در آنسوی مرزهای کشور مورد بحث و تفسیر قرار میگرفت و توجه ناظران را جلب میکرد.

از جمله، گزارش وقایع تهران بعداز ماجرای هفتم محرم ۱۳۳۴ و اتفاقات فارس، درلندن هیجانی برانگیخته و اخبار جنك اروپا را تحت‌الشعاع قرار داده بود. درهمین ایام از لندن اطلاع رسید که مجلس لردها درباره وقایع ایران ازدولت انگلیس توضیح خواسته ومباحثات مفصلی دربن زمینه صورت گرفته است:

«گزارش از لندن ـ لردگرو ضمن بحث در باره اوضاع کنونی ایران اظهار داشت که دولتین آلمان وعثمانی برای اینکه ایران وافغانستان را علیه روس وانگلیس وارد جنك کنند متشبث به تمام وسایل ممکنه شده‌اند. منجمله ازقتل و تهدید وخریداری واجیر کردن اشخاص هم خودداری ننموده‌اند با اینحال بمحض آنکه حکومت ایران تصمیم گرفت از تحریکات ضدمتفقین

جلوگیری کند فورا وزرای مختارآلمان وعثمانی از تهران حـرکت کـرده، برای تحریك عناصر فاسد و شوراندن ژاندارمری عـازم جنوب کشور شدند.

لردگرووه‌سرادواردگری» درباره ژاندارمری ایرانو اقدامات بیرویه ژاندارمها شرح مفصلی درمجلس لردها اظهارداشتند.

لردگروگفت : توقیف قنسول انگلیس درشیرازیکی از اتفاقات قابـل ملاحظه مهمی است‌که‌باید ازنظائرآن جدا جلـوگیری شود. حکومت ایران واقعا خیال‌داشت که مانع بعضی پیشامدهای ناگوارشود و برای مساعدت بـا حکومت مرکزی عده معتنابهی ازقشون روس عازم تهران شد تا از دسایس دشمنان‌که نزدیك بود درتهران هم مثل سایر نقاط ایران هرج ومرجی‌ایجاد کنندجلوگیری بعمل‌آید.

در منطقه شمال ایران مدتی است عده‌یی ازقشون روس متوقف‌گشته‌اند دولت روسیه اظهار عقیده‌کرده‌است‌که فقط حضور قوای نظامی میتواندمنافع آن‌کشور را در شمال ایران محفوظ داشته ازعهده استقرارنظم درآن منطقه برآید. حکومت ایران هم بخوبی میداند که بدون مساعدت خارجی ازعهده مملکتداری برنخواهدآمد و حتی ملتفت این نکته شده است که اگر مستقلا نتواند در ایران حکمفرمائی‌کند ومجبور به استمانت از اجانب باشد بهتر اینست‌که ازدولتین روس وانگلیس طلب مساعدت و همراهی‌کندنه‌اینکه ملتجی به‌آلمان وعثمانی شود.

لردگرو ادامه داد: مقصود دولتین روس و انگلیس از نگهداشتن قوای نظامی در شمال ایران و نیز در بـوشهر فقط حفظ استقلال و تمامیت ایران است و فعلا هم طـرفین همین مقصود را تعقیب میکنند . چنانکه برهمه معلوم است تاکنون ما همه قسم مساعدت مادی و معنوی با دولت ایـران کرده‌ایم ، هروقت پول لازم داشته است داده‌ایم و با داشتن اعتبار بازهم میتوانیم همراهی کنیم .

همچنین حاضریم که با دولت ایران مساعدت نموده قوای نظامی لازم را تحت ریاست وتعلیمات صاحبمنصبان خارجی برای احتیاجات داخلی کشور تشکیل دهیم . لیکن برای این مقصود باید مشاقانی انتخاب شوند که مثل صاحبمنصبان سوئدی ژاندارمری ایران را از جاده مستقیم خارج نکنند.

من تصور نمیکنم اوضاع فعلی و پیشامدهای اخیر ایران باعث شود که ما از آتیه ایـران صرفنظر کرده بکلی مایوس و نومید شویم . ما تا کنون با شاه جوانی که در موقع مهیب خطرناکـی عهده‌دار مملکت گشته است پیوسته روابط حسنه و مناسبات دوستانـه داشته‌ایـم. اوضاع حاضره و جریان حوادث مهمه کنونی ایران هرحکمران کهنه‌کـار و دیپلمات ماهر را عاجز میکند و چندان محل تعجب نیست اگر شاه جوان از مملکتداری اظهار عجز نماید ما فعلا می‌توانیم امیدوار باشیم که شاه جوان درآتیه زمام مملکت را در دست خواهد گرفت و مملکت ایـران هم تحت‌حکمفرمائی چنین پادشاهی ازترقیات عالیه که شایسته ممالك و دول مشرق زمین باشد برخوردار خواهد شد.»

گزارش دیگر

مطبوعات لندن اطلاعیه وزارت امور خـارجه انگلیس را بشرح زیـر منتشر کرده‌اند:

ابلاغیه‌وزارت‌امور خارجه‌ـ لندن ـ ۲۷ نوامبر ۱۹۱۵

«برحسب اطلاعاتی‌که از ایران به وزارت امـور خارجه رسیده است حوادث عمده‌یی‌که متعاقب حمله و توقیف قونسول انگلیس و اتباع این دولت در شیراز روی داده از قرار تفصیل ذیل است.

در تاریخ‌دهم نوامبرژاندارمری ایران‌بدون اخطاریه‌قبلی‌قونسل ومدیر تلگرافخانه هند واروپا و اعضای بانك شاهنشاهی را درموقعی‌که به دفترخانه

بانك میرفتند توقیف کرده سپس تمام اموال و املاك خصوصی آنانرا ضبط نمود . اروپایی‌ها را از شیراز تبعیدکـرده ، عیال مدیر بانك با دو دختر وی و عیال ناظر تلگرافخانه را رها نموده‌اند که باتفاق عده‌یی ژاندارم وارد بوشهر شده‌اند .

زنان و دختران مـزبور اظهار میدارند کـه در تمام عرض راه‌خیلی خوشرفتاری با ایشان کرده‌اند . لکن درکازرون و کمارج پاره‌یی نمایشات خصمانه‌برعلیه آنهاداده‌اند . دستگیر شدگان مزبور راکه ازبراز جان بیرون آوردند قونسول و سه نفر از اعضای بـانك و ناظر تلگرافخانه و مستخدم سنگالـی و دو نفر سواره هندی را بطرف «اهرم» برده از قراری که معلوم میشود آنها را تحت الحفظ به «واسموس» قونسول آلمان سپرده‌اند .

دولت ایران اطلاع‌داده است‌که ژاندارمری ساخلوشمال ایران‌هم‌سر به طغیان و تمرد آورده و صاحبمنصبان آنها سوئدی میباشند.

متمردین مزبور قم را برای آلمانها تصرف‌کرده و سیم تلگراف هند و اروپا را بطرف جنوب ایران تحت‌ضبط قرار داده‌اند. يك راپورت دیگری از وزیر مختار ما از طهران رسیده و میگوید ژاندارمهایـی که تحت ریاست سوئدی‌ها بوده‌انددرشهر همدان به‌قزاقهای ایرانی حمله‌برده‌اند. این حملات و این عملیات حق شکنانه بدون اعتناکردن به دولت ، یـك نمونه از طرز رفتار کارکنان آلمان میباشد که در يك مملکت بیطرف ایـن نوع تشبثات نامشروع برای تهییج اهالی‌مینمایند».

گزارش از پاریس

روزنامـه معروف فرانسوی «لوتان» در مقاله‌یی تحت عنوان «آلمان در ایران» مینویسد:

«بی طرفی ایران بین دو دسته مخالف موتلفین و متحدین بهر طرف تمایل می‌یابد تا وقتی‌که روس و انگلیس او را از خودشان بترساننده‌به طرف

آنها مساعد است ولی بمجرد آنکه آلمان و عثمانی موفق بشوندکه فشار را در باره وی اجرا دارند پیوسته حاضر است که بسوی آنـان رو نماید . در ابتدای امر پیشرفتن روسها بسمت تهران پایتخت ایران پادشاه جوان را مصمم به تغییر هیئت وزرای خویش و اظهارات خیلی دوستانه به نمایندگـی دیپلماسی تزار نمود . آلمانها و طرفداران ایشان به ۱۲۰ کیلو متری جنوب تهران (شهر قم) متواری شدند،

در این شهر مقدس پـرنس رویس نماینده دیپلماسی‌قیصر ویلهلم کمیته دفاع‌از«اسلام» راتأسیس کرد و عده‌ای از نمایندگان حزب دمکرات مجلس و مؤسسین دسته جات داوطلبان در اطراف وی جمع شده و کارکنان آلمان و عثمانی در مقابل انظار مامورین دولتی ایران که‌اقتدارات لازمـه را برای ممانعت فاقد بودند، بمبهای دستی و میترالیوزهای متعدد و مقداری تفنگ از طهران حمل کرده و درهمدان و اصفهان انبارنمودند. آلمان‌تأسیسات انقلابی را در تمام اراضی ایران مهیا میسازد و مقصودش آنست‌که ازیکطرف روسها را ازجانب قفقاز مضطرب و پریشان‌کرده و ازطرف دیگر موجبات‌مزاحمت و اضطراب انگلیسها را در شط العرب و خلیج فارس فراهم سازد . انقلابات ایران یك جزء از پروگرام مشرق زمینی دول ژرمانی و جزو مرام و مقصودی است‌که عالم اسلامی را برضد موتلفین بشوراند.عسرت وضیق خزانه دولتی ایران برای آلمانها یك موقع نیکوئی فراهم ساخت و آلمان با همان سرعت در عمل و با همان عادتی که در اخذ تصمیم فوری دارد موقع را مغتنم شمرده‌چون‌بواسطه‌عسرت مالیه‌خزانه‌به‌ژاندارمری‌ایران‌مواجب‌نمی‌رسیدپرنس رویس معجلاژاندارمری‌را داخل‌خدمت و اوامرخودنموده بدینوسیله‌یگانه قوه ارگانیزه‌ومنظمی‌راکه درایران‌موجودبودبدست‌خویش‌درآورده است ایران در حقیقت عساکر منظم و دوایر نظامی مرتبی ندارد و تمام قوای عسکری وی عبارت از معدودی رژیمان‌های ژانـدارمری و با طالیونهای پلیس و قزاق میباشد که تعلیمات آنانرا باستثنای‌قزاق به‌صاحبمنصبان سوئدی محول کرده است .

آلمانها در ایران بوسیله تهییج عناصر اسلامی و فعالیت کارکنان خویش موفق شده‌اندکه عناصر انقلاب واغتشاش را برضد موتلفین به جنبش در آورندو با وجود آنکه منطقه‌های نفوذ روس و انگلیس در نقشه ایران مترسم گردیده در همان مناطق آلمانها نفوذ انقلابی بدست آورده‌اند لیکن مبانی تحریکات آنها همان عده قلیل ژاندارم است که داخل خدمت آنان شده‌اند.

برای تخریب نقشه آلمان و عثمانی در ایران اعزام قــوا لازم است و تمام عناصر صالحه اهالی غیر از نجات و خلاصی چیز دیگری نمیخواهند و تصور مینمایندکه تنها موتلفین قادر بر آن خواهند بودکه بقیة الباقیه استقلال مملکت شاهان را حفظ نمایند. پیاده شدن قشون روس در انزلی نشان میدهد که موتلفین ما مهیا میشوند با قوت و شدت مواجهه با اوضاع کرده وخاتمه بمقاصد آلمان در ایران بدهند.»

پیغامی برای مستوفی

«احمدعلیخان مورخ‌الدوله» دبیر سفارت آلمان، روز شنبه سوم صفر «یازدهم دسامبر ۱۹۱۵» واردتهرانشد. اوسفری توام با اضطراب را پشت سر گذارده وراه قم- تهران‌را باشتاب بسیار پیموده بود. زیرا که زدوخوردهای قوای روس باژاندارمها وافراد قوای ملی، موجی از وحشت در جاده‌های اطراف می‌پراکند وهرلحظه انتظارمیرفت سیلی‌از قوای مهاجم برسرمسافران فرودآید.

صدای غریدن توپهایی که فرونت ساوه را زیر آتش‌گرفته بودند درنقاطی ازجاده قم طنین‌می‌افکندوازشدت و وخامت جنك خبر میداد جاده خلوت بود وساکنان آبادیهای بین راه اغلب خانه و مزرعه خود راگذاشته بجانب قم میگریختند. «مورخ‌الدوله» بایك‌کالسکه چاپاری که هشت ژاندارم‌آن را اسکورت میکردند عازم تهران بود و هرجا کالسکه برای چند دقیقه‌یی استراحت وتجدید قوای اسبها متوقف‌میشد، اهالی‌او را زینهار میدادندکه ازحرکت به تهران منصرف شودوخودرا درکام خطرنیندازد. ولی «احمد علیخان» وقتی نامه وزیرمختار را در

آستر کت خود لمس میکرد وبخاطر می آورد که ماموریت خطیری بعهده دارد ناگزیر خطر را نادیده میگرفت وبه راه خود ادامه میداد.

«مورخ الدوله» روز شنبه به تهران رسیدومطابق تعلیمات «پرنس-رویس» ابتدا به ملاقات « مستشارالدوله» رفت که نزدیکترین دوست آلمان در کابینه «مستوفی» بشمار می آمد.

«مستشارالدوله» نومیدوافسرده بنظر میرسید واز جریان اوضاع رضایتی نداشت. اومیگفت بعد از وقایع هفتم محرم که شاه فسخ تصمیم کردواز تغییر پایتخت منصرف شد،شرایط در تهران بکلی تغییر کرده استوطرفداران روس وانگلیس ابتکار عمل را بدست گرفته اند:

-کابینه متزلزل است و مستوفی مردد. وزرای مختار روس و انگلیس درتهران حکمران واقعی محسوب میشوند وبرای طرف دیگر اگرامیدی باقی مانده باشد درخارج تهران وموکول به عملیات و اقدامات مهاجرین است، والا درتهران باید متحدین مرکزی را بازنده وکار آنها را تمام شده فرض کرد.

«مستشارالدوله» همچنین معتقد بود که نامه وزیر مختار آلمان و پیام محرمانه وی برای رئیس الوزراء چیزی را تغییر نخواهد داد. معهذا به «مورخ الدوله» توصیه کرد هرچه زودتر نامه را نزد «مستوفی» ببرد و با استفاده از فرصت، اطلاعاتی در باره اوضاع و احوال جاری و نظریات شخص «مستوفی» بدست آورد .

«مورخ الدوله» بامداد روز یکشنبه چهارم صفر ، به ملاقات «مستوفی» شتافت.

«مستوفی»نیزخسته ومایوس بنظرمیرسید. مردی که‌عادت نداشت در سخت‌ترین شرایط نیز روحیه خود را ببازد و در مقابل مشکلات اظهار ناتوانی کند، آشکارا خود را باخته بود و چنان می‌نمود که به فردایی امید ندارد. «مورخ الدوله» در حالیکه از ته قلب نسبت به «مستوفی» احساس همدردی میکرد، نامه«پرنس‌رویس» را به وی تسلیم کرد وافزود:

- یك‌پیغام شفاهی نیز از وزیر مختار برای حضرت اشرف دارم وگرچه در اظهار این مطلب دلم با زبانم یکی نیست، ناچارم برحسب تکلیف مطلبی را که بمن سپرده‌اند بدون دخل و تصرفی بازگو کنم... اجمالا پرنس از اینکه حضرت اشرف در امضای موافقتنامه ایران و آلمان کار را به تعلل و تاخیر برگزار کرده و از تردید خارج نشده‌اید گله مفصل‌دارد. ایشان معتقد است همه این اتفاقات ناشی ازبی‌تصمیمی و تردیدی است که دولت ایران در موافقت با پیشنهادهای دولت‌آلمان بخرج داد و سرانجام نیز، علی‌رغم قول و قرار قبلی، تسلیم روس و انگلیس و عوامل آنها شد و در نتیجه‌گروهی که بنا به اشاره وتصویب شخص‌حضرت اشرف ازتهران‌خارج شده‌اند تنها وبلاتکلیف‌ماندند... حالا هم دولت بجای تأیید یاحداقل مدارا نسبت به‌آنها، رویه معکوس در پیش‌گرفته است...

این پیغام، نمکی بود بر زخمهای درون «مستوفی» که او را به‌هیجان‌آورد و سبب شد تا متقابلا مسؤولیت را متوجه وزیر مختار آلمان و سفیر عثمانی کند:

ـ من عـادت به گله‌گزاری ندارم ، اما حال که باب گله مفتوح شده است میل دارم وزیـر مختار ابتدا نگاهی به فهرست اشتباهات و خبط‌های خودشان و همکار دیگرشان سفیر عثمانی بیندازند تا متوجه شوند چه کسانی کار را به اینجا کشاندند و ما را مجبور کردند برخلاف تمایلات قلبی خودمان خط مشی دیگری در پیش بگیریم و بـه طـرف دیگر متوجه شویـم . . اگـر ایـران سالهـا دچار تعدیـات روس و انگلیس بوده، لااقل این‌دلخوشی را داشته‌ایم که ما بین آنها یك‌تنازعی هست و همین رقابت موجب میشود همدیگر را ازطمع کردن به حدود ایران و زیـاده طلبی ومداخلات خارج از رویه برحذر بدارند ولی ما چطور میتوانیم به آلمان اعتماد کنیم و صرفا به اعتبار مواعید سفارت آلمان وارد ماجراهای خطرناك بشویم در حالیکه هنوز پای آن دولت به این حدود بازنشده، قونسولها واتباعشان بخود حق میدهند در داخل ایران دست به هرنوع تحریك و تشبثی بزنند و در بعضی نقاط ممکت عملا و علنا جنگ داخلی راه بیندازند ؟ بعلاوه وقتی دولت عثمانـی رسماً قشون وارد ایـران میکند و عساکر عثمانـی در خاك ایران چنان رفتار میکنند که گویی آنجا را مستملکه خود می‌دانند ، دولت آلمان هم با وجود تذکرات و درخواست‌های مکرر ایران حاضرنمیشود خود را آشنا به این مسائل‌نشان دهد، چه اطمینانی به فردا هست کـه فرضاً اگر این جناح درجنگ غالب شد اصولا تمامیت ارضی ایران محفوظ و محروس بماند ؟ ! .

«مستوفی» شدیدا متأثر شده بود . وقتی دستش را درازکرد که

لیوان آب را بردارد دستش میلرزید. جرعه‌یی آب نوشید و بعد، نگاهش را بطرف دوست جوان خود برگرداند. تبسمی کرد و با همان حجب و متانت ذاتی گفت:

ـ ببخشید که قدری تند حرف زدم . . البته روی سخنم با شما نیست ، چون شما هم مثل من ایرانی و قبل از هرچیز معتقد به حفظ مصالح این مملکتید ، با افکار و احساسات شما آشنایی کامل دارم و میدانم مطالب مرا کلمه به کلمه تصدیق دارید . . . اینجا هم غریبه‌یی نیست . من هستم و شما و خدای ما. بگذارید اقلا درد دلی کرده باشیم و این حرفهایی را که نمیشود جای دیگری عنوان کرد بین خودمان بازگو کنیم تا دلمان یکقدری باز شود . . . .

«مستوفی» ادامه داد:

ـ ما اگر نسبت به روس و انگلیس اعتراضاتی داریم و از سیاست آنها خوشمان نمی‌آید دلیل نمیشود که آلمان را فرشته رحمت و آئینه عدالت فرض کرده بخاطر اینکه دولت آلمان با روس و انگلیس ضدیت دارد خودمانرا در دامان این دولت بیندازیم . . از روز اول که جنگ شروع شد مارویه بیطرفی پیش گرفتیم و این سیاستی است که در کابینه قبلی خود من اتخاذ و اعلام شد ، منتهی تحولات بعدی دنیا این فکر را پیش آورد که اگر منافعی درترك بیطرفی برای ایران متصور باشد نباید در حفظ بیطرفی اصرار ورزید. روی همین اصل پیشنهادهای دولت آلمان را مورد مطالعه قرار دادیم ولی تجربه نشان داد که آلمان حاضر نیست اضافه بر وعده و وعید چیزی بما بدهد و تعهد جدی

در قبال ایـران بعهده بگیرد . . . معلوم است کـه ما هم عاشق کسی نبودیم و نمیتوانستیم بصرف وعده وحواله به آتیه از سیاست بیطرفی عدول کنیم . . .

پس از آن، «مستوفی» آهی کشید و خود را روی صندلی رهـا کرد . چشمهای خسته‌اش را رویهم گـذارد ، لحظه‌یی چند به اندیشه فرو رفت و آنگاه گفت :

ـ حالا دیگر اینحرفها موردی ندارد . نه گله و گلایه چیزی را عوض میکند، نه شتاب ، نه سکون . . . کـار این دولت تمام است و خیال نمیکنم بیش از چـند روز دوام کـند . اگر در باره جانشین من تـوافق حاصل شده بود قبل ازین کابینه مرخص میشد و اجمالا مـا منتظریم تا یکی بار مسئولیت را قبول کند ، تحویل بدهیم و به خـانه برویم !

هر کلمه‌یی که از دهان «مستوفی» خارج میشد موجی ازاندوه در فضا می‌پراکند. وقتی حرف به‌اینجا رسید، مردی که عنوان مطلق «آقا» مثل قبایی به قامت او دوخته شده بود، سخت هیجان زده بنظر می‌آمد. قطره اشکی چـون یك حباب کوچك بلورین روی چشمهایش نشسته بـود . از روی میز ، چـوب کبریتی برداشت و آنرا میان دو انگشت گرفت:

ـ بخداوند متعال قسم کـه مقام ریاست وزراء در نظر من بقدر این چوب کبریت وقـع و اهمیتی ندارد . فقط از یك چیز میترسم که مبادا بعد از من ، کسی کـه روی این کرسی می‌نشیند ، دلسوز بحال مملکت نباشد یا اگرهم دلسوز و علاقه‌مند است اقتداری نداشته بـاشد

و نتواند منافع این آب و خاك را تا بهمین درجه نیز حفظ کند . . . .

بغض بـه‌گلوی «مورخ‌الدوله» فشار می‌آورد . حس میکرد که قادر نیست اشك را در چشمهای خود مهار کند . دست در جیب برد و دستمالی بیرون کشیده چشمان اشك آلـودش را میان دستمال پنهان ساخت . او نیز همانند اکثریت مردم روشن بین و مآل اندیش ایـران «مستوفی» را به چشم آخرین سدی مینگریست که در مقابل سیل حادثه، تاب استقامت داشت . اما اکنون این آخـرین دلاور را نیزدرآستانه‌شکست‌وتسلیم می‌یافت. توفان‌بالا گرفته بود و تهدیدکنان پیش می‌آمد . آنطور که «مستوفی» میگفت کـابینه او در آن شرایط بحرانی، حتی بیش ازآنچه انتظارش میرفت دوام‌کرده بود ودرهرحال میبایستی «مستوفی» برود . اما چه‌کسی بجای او می‌آمد ؟ آیا جانشین «مستوفی» میتوانست لااقل ظاهر اوضاع را بنحوی حفظ کند و آنچه را از بنای درهم شکسته و فرو ریخته استقلال ایران برجای مانده بود ازگزند تند باد برکنار نگهدارد ؟

اجازه مرخصی خواست و بـرخاست تا برود . گفت وگو در مسائل سیاسی بـا مردی که به انتظار جانشین خـود نشسته بود ، حاصلی نـداشت . بعلاوه نمیخواست خاطر «مستوفی» را بیش از آن قرین تاثر واندوه کند.

«مستوفی» نیز به احترام میهمان خود از پشت میز برخاست و او را تا بالای پله‌های کاخ ابیض مشایعت‌کرد . درین فاصله «مستوفی» خود به نامه و پیغام «پرنس رویس» اشاره‌کرد وگفت:

ـ مـن مفـاد پیام و نـامه وزیـر مختار را بعرض اعلیحضرت

میرسانم . . خوب است شما خودتان هم حضور شاه شرفیاب شوید و آنچه را لازم میدانید معروض بدارید . . .

بالای‌پله‌ها، «مورخ‌الدولـه» با احترام دست رئیس الوزراء را فشرد و همچنانکه «مستوفی» توصیه‌کرده بود تصمیم گـرفت بلافاصله برای شرفیابی بحضور احمد شاه اقدام کند .

«مورخ‌الدوله» ازکاخ ابیض یکراست به منزل «آصف‌السلطنه۔دولو» رفت و به وسیله او کـه از مقامات مؤثر دربـار بشمار می‌آمد و شخصاً نزد احمد شاه تقربی داشت درخواست شرفیابی‌کرد، لکن این درخـواست از طـرف احمد شاه مسکوت ماند و «آصف‌السلطنه» در ملاقات مجدد خود با «مورخ‌الدوله» بطور ضمنی اطلاع داد عوامـل متفقین بطوری در اطـراف شاه رخنه کرده و او را تحت نفوذ قـرار داده‌اند که پادشاه جوان جرأت نمی‌کند با عوامل طرفدارآلمان تماس بگیرد .

این تحول عجیب ، دبیر سفارت آلمان را بـه حیرت انداخته بود . بعد از سخنانی کـه از زبان «مستوفی» شنیده بود، بی جـواب ماندن درخواست شرفیابی اونشان میدادکه رقبای آلمان درمحیط دربار ابتکار عمل را بدست گرفته‌اند و با تغییرکابینه ، در دستگاه دولت‌هم جایی برای هوا خواهان سیاست آلمان باقی نخواهندگذارد . درحالی که اصول سیاست «بیطرفی» ظاهرا تغییری نکرده و بین ایران وآلمان همچنان روابط دوستی و مناسبات دیپلماسی برقرار بود .

مشاهده‌این احوال، «مورخ‌الدولـه» را وا میداشت کـه هرطور هست، قبل ازآنکه جانشینی برای «مستوفی» تعیین شود وکفه سیاست

یکسره بضرر آلمان تغییر کند، خود را به شاه رساند نظریات «پرنس‌-رویس» را به اطلاع برساند و توجه شاه را به تحولات مهمی که احتمال داشت بعد از تصرف رومانی بوسیله آلمان در عرصه سیاست جهان و اوضاع و احوال جنك پیدا شود ، معطوف بدارد .

از همینرو برای آنکه درخواست شرفیابی خود را تجدید کند به دیدن شاهزاده «عضدالسلطنه» فرزند ناصرالدین شاه رفت . این شاهزاده تحصیلات خود را در اتریش به پایان آورده و زبان آلمانی را به خوبی میدانست ، بعلاوه از طرفداران جدی سیاست آلمان بود ونظربه همین‌احساسات با سفارت آلمان و دبیرسفارت مناسبات نزدیك و دوستانه داشت .

دراین ملاقات، «مورخ‌الدوله» مخصوصاً یادآور شد که ازطرف وزیر مختار آلمان حامل پیام مهمی است و از شاهزاده «عضدالسلطنه» خواهش کرد هرطور شده زمینه را برای شرفیابی او فراهم سازد. با این حال «عضدالسلطنه» نیز نتوانست کاری بکند و با تأسف اظهار داشت : «ایادی متفقین همه چیز را در اطراف شاه تحت‌کنترل دارند وحتی برای‌خود من در رفت وآمدهایم چنان محدودیتی ایجاد می‌کنند که قادر نیستم ولو چند لحظه نیز در خلوت با شاه صحبت کنم . . . من به زحمت توانستم دریك فرصت‌کوتاه درخواست شما را معروض بدارم و ایشان نیز همینقدرفرمودند هر مطلبی هست بوسیله تو به‌عرض برسانند.»

«مورخ‌الدوله» بناگزیر دست از تلاش کشید وچون طی تماس‌-های خود در آن چند روز اطلاع یافته بود که کابینه «مستوفی»

لحظات احتضار رامیگذراند ودولت‌جزرسیدگی به‌امورجاری واداری، دخالتی‌درکارهای مملکت نداردمطمئن شد تجدید ملاقات با «مستوفی» نیز بغیرازآنکه تالم‌خاطر او را تشدیدکند فایده‌یی نخواهد داشت.

«مورخ الدوله» خود را موظف میدید که هرچه زودتر آنچه را در تهران دیده و شنیده بود برای اطلاع وزیر مختار گزارش کند. «پرنس رویس» از اراك به همدان و از آنجا به کرمانشاه رفته بود و گزارش «مورخ‌الدوله» نیز توسط «زومر» دفتردار وعضو ارشد سفارت آلمان طی تلگراف رمزی برای اطلاع وزیر مختار به کرمانشاه مخابره شد. روزهای بعد را در حالی که تحولات و حوادث مهمی درتهران بوقوع می‌پیوست، «مورخ‌الدوله» بیصبرانه در انتظار پاسخ وزیر مختار گذرانید ولی از طرف «پرنس رویس» هرگز پاسخی به تهران نرسید. زیرا «هاینریش سی‌ویکم پرنس فون رویس» وزیرمختار آلمان در ایران، چند روز پس از ورود به کرمانشاه از سمت خود برکنار و به برلن احضار شده بود!

روزهای اضطراب

روز چهاردهم صفر ۱۳۳۵ «سیزدهم دسامبر ۱۹۱۵» سفارت روس در تهران ابلاغیه‌یی بدینشرح منتشر کرد:

« بطوری که فرمانده قشون امپراطوری اطلاع میدهد روز یکشنبه یازدهم صفر قشون امپراطوری ساوه را تصرف نموده، اشرار ومفسدینی که برضد پادشاه ودولت قانونی قیام نموده بودند فرار اختیار کرده مقتولین ومجروحین خودرا در میدان بجا گذاشتند. تعاقب اشرار دوام یافت ودیروز تمام توابع و اطراف قم توسط قشون امپراطوری اشغال شد.

سفارت امپراطوری روس اهالی پایتخت را متوجه می‌سازد که هرگونه اخبار راجع به پیشرفت اشرار را که کذب محض است محل اعتنا قرار نداده باور ننمایند»

این ابلاغیه، تهران را در سکوت حزن انگیزی فرو برد. هیجانی که از چند روز قبل، با انتشار گزارش زدوخورد های ساوه وشایعه پیروزی قوای ملی، در پایتخت بروز کرده بود بناگهان فرونشست. خاطره روز-های سیاه استبداد صغیر، بمباردمان مجلس، اولتیماتوم روسیه تزاری وماجرای اخراج «شوستر» دراذهان جان می گرفت ومردم راازحوادث

روزهای آینده نگران می‌ساخت.

حوادث روزهای پیش، همه از بروز یك بحران بزرك سیاسی درایران حکایت داشت. مسافرانی که از قم می‌آمدند با خود خبرهایی ازتجمع زعمای ملیون در قم وتجهیز نفرات وتسلیحات برای جنك با روس وانگلیس بهمراه می‌آوردند.

ازساوه خبر می‌رسید که طی زدوخوردهای پراکنده میان قوای ملیون و سپاهیان روس، لطمات سختی برروسها واردآمده و هرنوبت مجبور به عقب نشینی شده‌اند. گزارش همدان واراك وکرمانشاه از صف آرایی قوای ملی‌وسنگربندی ژاندارمها حکایت داشت و اما از آنطرف خبر می‌رسید که‌ستون‌های کمکی‌وسلاحهای‌جدید روسی‌پیاپی به قزوین واردمی‌شود و فرماندهان روس خود را برای یك سلسله عملیات سخت نظامی آماده می‌سازند.

سپاهیان روس که در اطراف شهر قزوین مستقر بودند، روزسه‌شنبه ششم صفر، بدنبال زدوخوردی که بین گماشتگان کنسولگری انگلیس با افراد پلیس صورت‌گرفت، وارد شهرشده ابتکار عمل را بدست‌گرفتندوپس ازدستگیری چند نفر ازآژانهای نظمیه و مستخدمین کنسولگری انگلیس،«مسیو شوبرك» رئیس سوئدی شهربانی قزوین را نیزتوقیف وزندانی کردند.

دراین ایام، وزارت داخله سرپرستی نداشت زیرا « شاهزاده‌عین‌الدوله » که بعد ازوقایع هفتم محرم بسمت وزیر داخله واردکابینه شده بود ببهانه کسالت از رسیدگی به امور وزارت داخله خودداری می‌کرد. رئیس تشکیلات نظمیه«مسیووستداهل» نیز به واسطه‌تعویق‌در

پرداخت حقوق آن اداره ازشغل خود کناره‌گیری کرده واستعفای خود را برای رئیس‌الوزراء فرستاده بود. بناگزیر، درموضوع بازداشت رئیس نظمیه قزوین، ازطرف وزارت خارجه اقداماتی صورت گرفت وسفارت روس به‌ریاست قشون‌روس‌دستور دادرئیس نظمیه قزوین رابه‌حکومت قزوین تحویل دهند تاتحت‌الحفظ، بوسیله قزاقهای ایرانی ، به تهران انتقال یابد.

متعاقب‌این حوادث، سرانجام تلگراف رمزی به‌کابینه ریاست وزراء رسیدکه خبرمیداد ستونهایی ازقوای مسلح روس درحالی که چند عراده توپ ومیترالیوز بهمراه دارند ازقزوین به طرف رباط‌کریم وساوه حرکت کرده‌اند و دستوردارند سنگرهای مجاهدین و ژاندارمها را بطورکلی درهم‌کوبیده‌راه را برای حرکت قوابه طرف قم‌واصفهان هموار سازند. «مستوفی» بمجرد دریافت این‌گزارش درصدد برآمد سرکردگان قوای ملی وزعمای مهاجرین راازماجری مطلع ساخته مانع از اصطکاك وخونریزی شود . بهمین منظور «آقا میرزا محمد نجات» را باپیغامهایی، معجلا بطرف رباط‌کریم روانه ساخت و به اداره نظمیه نیز دستور دادکلیه آژانها به کمیسری‌ها فراخوانده شوند وبرای آنها کشیك‌های دوازده ساعته تعیین‌کنند تابنوبت، تمامی روز وشب را در سرپست خودحاضر وبا دقت مراقب اوضاع باشند.

فرستاده رئیس‌الوزراء که حوالی غروب به سمت «رباط‌کریم» حرکت‌کرده بود تاقاسم آباد پیش رفت ولی ازآنجا به بعد راه بسته

بود وجنك شدیدی میان قشون‌روس وقوای ملی‌ادامه داشت. «میرزا-
محمدنجات» بناگزیر بی‌آنکه ملاقاتی بامجاهدین بکند بازگشت و به
«مستوفی» اطلاع دادکه جنك آغازشده وکار ازکارگذشته است.

زدوخوردهای خونین بین روسها و ملیون در «رباط‌کریم» و
«ساوه» و «منظریه» و چند نقطه دیگر یکی دوروز ادامه یافت. درساوه
ملیون ازنیروی بیشتر وسنگرهای محکمتری برخوردار بودند، بهمین
سبب نیز چندبارکه روسها به این جبهه هجوم بردند حملات آنها دفع
شد وبا تحمل تلفات وباقی‌گذاردن مقداری‌مهمات ناچاراز عقب‌نشینی
گشتند. ستاد فرماندهی قوای روس‌که ضمن مطالعه اوضاع دریافته
بود تاوقتی حریف درسنگر نشسته‌است وحالت دفاعی دارد غلبه بـراو
ممکن‌نخواهد بود حیله‌یی‌بکار بست ودرواپسین نبرد، طرح یك‌عقب-
نشینی ساختگی را بموقع‌اجراگذارد، بدین معنی‌که‌گروهی ازسپاهیان
روس باتمهید قبلی بعداز زدوخورد مختصری، تظاهر به شکست‌کرده
از مقابل سنگرهای‌مجاهدین عقب نشستند ومدافعان‌که مغرورشده‌بودند
برای تعاقب دشمن وبدست‌آوردن مهمات وسلاحهای بیشتر، سنگرها
راترك‌گفته ازپی‌گروه منهزم شتافتند. اما بمحض آنکه از سنگرها دور
شدند ودر دشت‌بازقرارگرفتند بناگاه نیروی‌اصلی که‌پشت تپه‌هاموضع
گرفته وپنهان شده‌بود، تعاقب‌کنندگان را زیرآتش‌گرفت.

افرادقوای‌ملی که‌غافلگیرشده ودرمحاصره‌دشمن‌قرارگرفته‌بودند
پس از مدافعه‌مختصری، دریافتند که‌مقاومت فایده‌ندارد وهرچه‌محاصره

طول بکشد تعداد بیشتری از آنها درخاك وخون خواهند غلتید. ازینرو تصمیم گرفتند خط محاصره را شکسته فرار اختیار کنند که در اینحال نیز سواره نظام روس با شمشیر حمله آورد وتلفات سنگینی بـر فراریان وارد ساخت.

این نبرد، یك ضربه قطعی بر تشکیلات نظامی مهاجرین محسوب میشد وبدنبال آن « ساوه» بتصرف قوای روس درآمد. درحالیکه روسها قبلا قوای ملی را درریاط کریم نیزشکست داده وسنگرهایشان را در هم کوبیده بودند.

باسقوط ساوه، امنیت مهاجرانی که درقم اقامت داشتند بطورجدی دستخوش مخاطره قرارگرفت. اوایل شب بود که «سلیمان میرزا» لیدر دمکراتها بوسیله تلفن ازحوادث ساوه و شکست قطعی مدافعان اطلاع حاصل کرد. اینزمان، تنها مانع وصول روسها به قم فرونت «منظریه » بود. آخرین سنگری که آنهم نمیتوانست در مقابل سیل سپاهیان دشمن مدت زیادی مقاومت کند.

«سلیمان میرزا» که با تلخکامی بسیارازین حـوادث مطلع گشته بودتصور میکرد روسها بعد ازتصرف ساوه لااقل یکروزی به استراحت میپردازند وایـن وقفه لااقل برای جمع آوری کشته‌ها وزخمی‌ها وتجدید قوای دشمن ضروری خواهدبود. با این حساب اندیشید که هرگاه فرونت منظریه نیز یکی دوروز درمقابل دشمن مقاومت کند، فرصتی خواهدبود تاکمیته چهارنفری تشکیل شود وبامشورت آلمانی‌هابرای انتقال مهاجرین تصمیم بگیرد.

بهمین‌خیال، بی‌آنکــه از شکست ساوه چیزی اظهار کند همراه «شونمان» وبادرشکه «نظام‌الدین‌خان مشارالدوله» بسرعت عازم منظریه شدتا درخصوص تحکیم سنگرها وتجهیز هرچه بیشتر قــوای مــدافع اقداماتی بعمل‌آورد. اما مسافتی از قم دور نشده بود که اطلاع یــافت روسها درمنظریه نیز دست به حمله زده‌اند.

دیگر درنك جایز نبود. اگر فرونت منظریه درهم می‌شکست و روسهابلامنازع‌وارد قم میشدند، کمترین خطر برای مهاجرین دستگیری وتبعیدآنها به سیبری بود.

«سلیمان‌میرزا» بناگزیر از همانجا یادداشتهایی بعنوان اعضای کمیته نوشت وتوصیه‌کرد بکلیه مهاجرین اطلاع دهندکه هرچه زودتر ازقم خارج شده‌خود راازدسترس قوای دشمن دورکنند.این‌یادداشتها را «سلیمان میرزا» توسط قاصدی به‌قم‌فرستاد وخود با«شونمان»رهسپار منظریه شد تا مجاهدین را به ادامه مقاومت تشویق‌کند.

یادداشت‌های «سلیمان میرزا» ساعت‌ده شب درقم بدست‌اعضای کمیته چهار نفری رسید. آنها نیز بنوبه خود بلافاصله پس از دریافت پیغام، سایرمهاجرین را از جریان درهم شکستن‌فرونت ساوه‌و نــزدیك شدن قوای روس به قم مطلع ساختند.

خبرکردن مهاجران‌کارآسانی نبود زیراکه‌آنها درنقاط مختلف شهر قم سکونت داشتند و تازه معلوم نبودآن موقع شب همگــی در خانه‌های خودشان باشند. بااینحال اعضای کمیته چهارنفری بــا تــلاش

افتادندوهر کس را دردسترس یافتند به کمك خواندند تا این خبر گوش به گوش ودهان به‌دهان درسراسر قم انتشار یافت ومهاجرین دانستند که بی درنك باید قم را ترك گفته بجانب اصفهان بروند.

مهاجرین انتظار چنان خبری را نداشتند وبهمین جهت، فارغ از هرگونه تشویشی یا در منازل خود استراحت کرده یا در حرم حضرت معصومه «ع» ودر مجالس روضه خوانی به اقامه عزا و زیارت مشغول بودند.

این آرامش در اندك مدتی جای خود را به اضطراب و هیجان سپرد. مهاجرین که بعضی تنهاوبعضی همراه باخانواده یا خدمه خود از تهران خارج شده ودر قم اقامت گزیده بودند هیچکدام برای تدارك وسایل حرکت فرصت کافی نداشتند. اما وحشت از دشمن غدار که در موارد مشابه قساوت وخشونت خودرانشان داده بود مجال درنك برای کسی باقی نمیگذاشت و هر کس سعی میکردجان خود وکسانش را از مهلکه بدربرد. بعضی کهزودتر خبردار شده وبخود جنبیده بودند خود را به اصطبل‌ها و مالبندها رسانیده، مرکب‌های راهوار راسوار شده و گریخته بودند بی‌آنکه بپرسند مال متعلق به کیست؟! آنها حتی‌ازتصرف زین‌وبرك‌و بردن‌علیق‌دیگرانهم خودداری نکرده بودند ودرنتیجه وقتی سایرین به اصطبل می‌آمدند چیزی جز چند یابو والاغ مردنی بدون زین وپالان نمی‌یافتند.

سفر کردن درچنان شرایطی، باقاطر والاغ‌ویابوی ناتوان‌بی‌زین وبرك، بدون آذوقه، بدون علین‌و حتی‌بدون پول، مخاطرات‌ومشکلات فراوانی‌دربرداشت. با اینهمه‌جزتسلیم به سرنوشت‌چاره‌یی نبود وچون

هرلحظه احتمال میرفت قشون روس به قم رسیده شهررا تصرف کند و آخرین‌راه‌فرار- یعنی‌جاده‌کاشان واصفهان- نیزمسدود شود، مهاجرین یکی بعداز دیگری بـا هروسیله‌یی که نصیبشان میشد راه سفر در پیش گرفته عازم کاشان میشدند.

شب به‌نیمه‌میرسید. هوا بشدت سردبود. بادسردی که می‌وزیدبر بناگوش مسافران سیلی میزد. چنان مینمودکه درآن شب غمزده و سرد وتاریك، باد باخودگـرد محنت می‌آورد وبرسر مسافـران وحشتزده و سرگردان میپاشد.

جمعیتی که درآن نیمه شب از قم به‌کـاشان میگریخت وجـاده خاکی پرنشیب وفراز را می‌پیمود، به قشون شکست خورده وبازده‌یی میمانست که برای افراد آن هیچ امیدی جز نجات جانشان باقی نمانده باشد و این نیمه جان را نیز با آخرین رمق خویش بسوی یك پناهگاه بکشند. درمیان آن جماعت که اغلب سررا زیرعبابرده واز شدت سرما روی اسب وقاطر یادرون‌گاری قوزکرده بودند زن ازمرد و ارباب از نوکرتشخیص‌داده‌نمیشد.چه‌کسی‌میتوانست‌تصورکندآن‌قافله‌محنت‌زده را گروهی از رجال واعیان و وکلای مجلس و زعمای مذهبی سیاسی تشکیل‌میدهندکه ازبیم قوای‌اجنبی درخاك وطن‌خودآواره‌شده‌اند؟

باد هردم بر شدت خود می‌افزود و خاك بیابان را بـرسر وروی مسافران می‌نشاند. آنچنانکه‌کم‌کم مسافران به اشباح متحرکی شباهت یافته بودند.

راهی که قم‌را به‌کاشان میپیوست اصولا جاده‌یی ناهمواروخالی از سکنه وخسته‌کننده بود. درمسیر این جاده بیش ازچند آبادی محقر

وجود نداشت که آنهاهم براثرناامنی چندین ساله و استیلای راهزنان و یاغیان براین نواحی، حتی درروز روشن‌مخروبه‌یی بیشترنبودند تا چه رسد به‌آن موقع شب. ناچار، امکان توقف و استراحت در طول جاده مطلقا منتفی بنظرمیرسید خاصه که‌هیچ کس جرات نداشت‌حتی لحظه‌یی را درآن گذرگاه سهمناك وسرد تامل وتوقف بکند!

کاشان

سفارت روس، گزارش نبرد «رباط کریم» وشکست قوای ملی‌را طی یك ابلاغیه رسمی آگهی‌داد:

«دیروز عصر، اشرار وقسمتی از ژاندارمها که وظیفه خود را در مقابل اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ودولت شهریاری فراموش‌کرده وبه اشرارملحق شده‌بودند توسط قشون امپراطوری دررباط کریم بکلی‌شکست خوردند.

بموجب اطلاعی که ازفرمانده قشون امپراطوری رسیده درین واقعه در زیر آتش شراپنل وحملات شمشیری، دویست وچهل نفراز اشرار تلف‌شده‌اند ودرساعت شش بعدازظهر هفتاد نفرازاشرار هم به اسیری گرفته شدند. بعلاوه مجروحین زیادی ازاشرار باقی مانده، تعقیب مجدانه نسبت به اشرار فراری دوام‌دارد. ازقراری که قبلاهم میشداستنباط کرد موسسین‌این‌خونریزی بی‌جهت که امیرحشمت وعلی‌خان‌سیاه‌کوهی‌روسای اشراربودند قبل‌ازهمه بدون عار و خجالت فرارکرده تابعین‌خودرا دچار این‌هلاك نمودند ونیزموافق اطلاعی که اخیرا ازمنابع صحیحه به سفارت امپراطوری رسیده است عده تلفات اشرار زیادتر ازآنچه درفوق‌ذکر شد بوده است. ازقشون امپراطوری دونفر قزاق تلف شده را دفن کرده‌اند»...

درهمانحال که تهران از سرنوشت جنك‌های رباط کریم وساوه

ومنظریه اطلاع حاصل میکرد، مهاجرین تدریجا وارد کاشان میشدند.

روز یازدهم صفر پیشقراولان سپاه روس وارد قم شدند درحالیکه ساعتی پیش از آن آخرین افراد مهاجرین قم را ترك گفته بطرف کاشان گریخته بودند. ژاندارمها تا سپیده‌دم شب گذشته در «منظریه» با قوای روس مصاف داده و دشمن رادر پشت دروازه قم متوقف ساخته بودند تا افراد غیرنظامی ازقم خارج شوند.

سپاهیان روس که دستورداشتند باعجله بسوی قم تاخته سران نهضت مهاجرت و مامورین آلمانی را بازداشت کنند برای در هم شکستن این آخرین مانع ازسرراه قم، حملات شدیدی آغاز کردند لکن ژاندارمها دلاورانه دست به مقاومت زدند وچون مواضع مستحکمی در اختیار داشتند چندین بار حملات دشمن راعقیم ساختند.

سنگرهای ملیون درمنظریه بوسیله سه مسلسل حمایت میشد، معهذا ژاندارمها مطمئن بودند در مقابل توپهایی که دشمن در ارتفاعات منظریه مستقر کرده است از آنها کاری ساخته نیست وحداکثر تا بالاآمدن روز وروشن شدن هوا قادر به مقاومت خواهند بود. ازهمینرو بخاطر آنکه جان همسنگران غیر نظامی خود را نجات دهند و در عین حال سلاحهای سنگین را از دسترس دشمن خارج کنند، ابتدا یکی ازسه مسلسل را بوسیله تفنگچیان داوطلب به قم بازگردانیدند، در مرحله بعد نیمی ازژاندارمها درحالت عقب‌نشینی مسلسل دوم راباخود به قم بردند وسرانجام آخرین دسته ژاندارمها باآخرین مسلسل خود را به قم و از آنجا به کاشان رسانیدند. بااینهمه قوای روس بعد ازورود به قم وجست‌وجوی خانه‌های مهاجرین، مقداری مهمات بدست آورد. مهماتی که

براثر مضیقه فرصت و کم آوردن وسایل نقلیه حمل آنها به کاشان مقدور نشده بود.

کمیته مهاجرت درقم تعدادی تفنك ومقدارزیادی فشنگ وبعضی سلاحهای دیگر تحت اختیار داشت. ازهمینرو وقتی خبر درهم شکستن فرونت ساوه به قم رسید، «سلیمان میرزا» بتوسط رئیس چاپارخانه دولتی « میرزاحبیب‌الله‌خان خوانساری» که از دمکرات‌های متعصب و مردی آزادیخواه بشمار می‌آمد کلیه وسایل حمل و نقل چاپارخانه را بالیره آلمانی معاوضه کرده با این وسایل قسمت عمده مهمات را به اصفهان فرستاده بود. بنابراین چیزی که برای روسها باقی ماندوبدست آنها افتاد بیش از یك چهارم مهمات وسلاحهای کمیته نبود.

درکاشان گروهی از محترمین شهر، به استقبال مهاجرین شتافته هر کدام را به فراخور حال درخانه‌های خود فرود آوردند.

وضع رقت آورمردانی که یك سفرپردردسر را ازقم تاکاشان پشت سر گذارده بودند تاثر اهالی را برانگیخته بود وعلیرغم آنکه شنیده میشد روسها مهاجران راتعقیب میکنند اغلب عواقب کار رانادیده انگاشته صمیمانه سعی داشتند وسایل استراحت و آسایش آنهارا فراهم آورند.

رئیس ژاندارمری کاشان مرد مقتدری بود ودر عین حال که نسبت به مهاجرین رفتاری دوستانه داشت سعی میکرد که این آمدورفت به نظم وامنیت شهر لطمه‌یی نرساند. از همینرو هنگامی که خبررسید «سردار-صولت»و«اشاءالله‌خان» بانفرات خود به کاشان نزدیك میشوندبه کمیته مهاجرت مراجعه کرد و بتاکید گفت که اجازه نخواهد داد آنها وارد

شهر شوند.

کمیته وقتی بـا اتمام حجت رئیس ژاندارمری روبروشد و از طرفی مشاهده کرد نزدیك شدن سواران « ماشاءالله خان » و « سردار- صولت » وهمینطور نفراتی که از اصفهان به یاری مهاجرین آمده بودند در میان مردم شهر نگرانی ایجاد کرده است، به رئیس ژاندارمری اطمینان داد که راساً از ورود سوار به شهر جلوگیری خواهد کرد.

کمیته، در عین حال نمیخواست بـا ممانعت از ورود سواران «سردارصولت» و «ماشاء اللهخان» را برنجاند وبهمین سبب از «شونمان» درخواست شد شخصاً بملاقات آنها رفته بنحوی از ورود به شهر منصرف شان سازد. «شونمان» ازشهر خارج شد وپس از مذاکراتی، «ماشاء اللهخان» و « سردار صولت» را روانه اصفهان کرد ولی «سردار صولت » بجای آنکه در اصفهان منتظر مهاجرین شود یکسره به املاك خود دراردستان رفت.

اقامت مهاجرین درکاشان بیش ازچند روز طول نکشید و چون احتمال میرفت قزاقهای روس به تعاقب آنها ازقم به کـاشان بتازنـد همینکه استراحتی کردند و وسایل سفر فراهم آوردنـد، یکی بعداز دیگری عازم اصفهان شدند.

در کاشان یکباردیگر کمیته چهار نفری پیامی ازطرف رئیس الوزراء دریافت داشت. «عدل الملك» نایب رئیس مجلس شورایملی و «ارباب- کیخسرو» و « میرزاقاسمخان تبریزی» که حامل این پیام بودندبلافاصله بعداز ورود به کاشان، بـا اعضای کمیته چهارنفری تماس گـرفتند ودر محیطی کاملا محرمانه مذاکرات خودرا آغاز کردند.

متعاقب این مذاکرات، «سلیمان میرزا» وکلای مجلس را که در کاشان اقامت داشتندبه‌یك جلسه فوری فراخواند واظهارداشت:

ـ آقای «مستوفی» پیغام فرستاده‌اند که اوضاع واحوال اقتضا میکند دولت ایران بلافاصله بادولتین روس وانگلیس قرارداد اتحاد امضاء کند و اگر تاسه روز دیگرکار این قرارداد یکسره نشودناگزیر مستعفی خواهندشد، همچنانکه درایام اخیر نیزکابینه ایشان بزحمت دوام کرده‌است....

«سلیمان میرزا» افزود:

ـ مطابق پیغامی که از طرف رئیس الوزراء به کمیته رسیده و مذاکراتی که با فرستادگان ایشان داشته‌ایم امردائر است براینکه یا مهاجرین به تهران بازگردند و با قرارداد اتحاد موافقت کنند تا ایران عملا در صف دول متخاصم باآلمان قرارگیرد و دولت بماندومجلس کارخود را ادامه دهد یا اینکه ما به راه خودمان برویم ومقید نباشیم که در تهران چه واقع میشود وکی میرود، کی می‌آید... البته ماصحبت کردیم که تحت هیچ عنوان به اتحاد باروس وانگلیس که دشمنی آنها با ایران مسلم است تسلیم نخواهیم شد وتا وضع بدین منوال است به تهران مراجعت نخواهیم کرد ولو جان خود را درین سفر پرخطر از دست بدهیم... ولی چون مطلب اهمیت دارد لازم بود نظریه سایر آقایان هم استعلام شود.

ازطرف وکلای مهاجر چندنفری درین جلسه‌سخن گفتندوسرانجام اعلام‌شد که‌چون‌وکلا کمافی السابق‌به کمیته‌چهارنفری‌اعتماد دارند نظریه

کمیته را تایید میکنند واختیار میدهند که بهرقسم مقتضی بدانند جواب بدهند.

بدین‌سان، کمیته چهار نفری‌در تماس مجدد بافرستادگان رئیس‌الوزراء مخالفت قطعی خود را باقرارداد اتحاد اعلام داشت وتاکید کرد که مهاجرین به تهران بازنخواهندگشت. سپیده‌دم روز بعد، «عدل‌الملك» و«ارباب کیخسرو» باجواب منفی مهاجرین عازم تهران شدند، لکن «میرزاقاسم خان» که از ابتدا نیز جزو مهاجرین بود ترجیح داد همراه یاران وهمفکران خود به سفر مهاجرت ادامه دهد و به تهران بازنگردد.

مذاکرات‌ایران‌با روس‌وانگلیس که‌به‌تدوین طرح‌قراردادهمکاری منجرشده بود، همچنان صورت محرمانه داشت و کوشش زیادی بکار میرفت تاموضوع مذاکرات‌وبخصوص‌طرح قرارداد بکلی پنهان‌بماند. درتهران، تنها معدودی ازرجال ومقامات مملکتی درجریان مذاکرات قرارداشتندوازبین‌مهاجرین نیزفقط‌اعضای کمیته‌چهارنفری‌درباره‌اصول مذاکرات وتوافق های طرفین اطلاعاتی دریافت‌کردند.

این‌مفاد طرحی است که بعنوان زمینه موافقتنامه اتحادوهمکاری دولت ایران و دولتین‌روس وانگلیس در۲۸ ماده‌تهیه و تسلیم«مستوفی» شده بود:

اول ــ دولتین روس وانگلیس موافقت دارند که هفتادکروربدهی ایران را به دولتین کان‌لم‌یکن و تسویه شده تلقی‌کنند.

دوم ــ دولتین تعهد میکنند که درطول مدت جنك الی یکماه پس از خاتمه جنك، هرماه سه‌کرور بعنوان‌کمك مالی دراختیار دولت قرار دهند تا

بمصرف مخارج جاری برسد.

سوم ـ دولتین ، اسباب ولوازم پنجاه هـزار قشون را در اختیار دولت ایران قرارمیدهند.

چهارم ـ دولت روسیه‌تزاری قبول میکندکه موافق‌نظریات دولت‌ایران درقرارداد «ترکمانچای» اصلاحاتی بعمل‌آورد.

پنجم ـ دولت انگلیس قبول میکندکه بعداز خاتمه جنك «بحرین» را تخلیه و تسلیم دولت ایران‌کند.

ششم ـ دولتین موافقت میکنندکه به دولت ایران حق ایجاد بحریه و کشتیرانی دربحرخزر وخلیج فارس ودریای عمان بدهند...

هفتم ـ دولتین اعلام میدارند قشونی‌که درزمان جنك برحسب ضرورت واحتیاج وارد‌ایران خواهندکردتحت فرماندهی عالیه‌اعلیحضرت پادشاه‌ایران خواهدبود.

هشتم ـ دولتین بلافاصله بعداز امضای قرارداد اتحاد و همکاری، الغای معاهده‌نامه ۱۹۰۷ مسیحی رااعلام خواهندکردبشرط‌آنکه متقابلا دولت‌ایران تعهدکندمانع ازورود قشون آلمان وعثمانی به خاك ایران‌خواهدشد.

نهم ـ دولتین برای تجهیز و تعلیم قشون پنجاه هزارنفری، مستشاران نظامی در اختیار دولت ایران خواهند گذاردکه بعنوان مستخدم دولت‌ایران ایفای وظیفه‌کنند.

دهم ـ دولت روسیه متعهد میشود پنجاه هزارتن از سپاهیان خود رامادام که‌دولت ایران موفق بسربازگیری وتشکیل قشون ملی‌نشده است تحت‌فرمان اعلیحضرت پادشاه ایران قرار دهدکه امنیت داخلی وخارجی‌کشوررا تـامین کنند.

یازدهم ـ بهر تعدادکه دولت ایران از بین رعایای خود سربازگرفته و واردقشون وجانشین سربازروسی‌کند معادل‌آن ازافراد روسی حذف وبه وطن

خودمعاودت خواهندکرد.

دوازدهم ـ دولت انگلیس قبول میکندکه چهار فروندکشتی تجارتـی و دوازده‌کشتی جنگی باتمام لوازم آن‌مجانا به دولت ایران بدهد وبرای‌ایجاد بحریه نظامی وبازرگانی‌ایران در بحرعمان همکاریهای لازم معمول خواهد داشت.

سیزدهم ـ معاهداتی‌که دولتین روس وانگلیس باروسای‌ایلات وطوایف ایران بسته‌اند ملغی‌الاثرخواهدبود.

چهاردهم ـ دولتین روس وانگلیس ازتاریخ عقدقرارداد تامدت دوازده سال مسئولیت حفظ حدود و صیانت استقلال و حاکمیت ملی ایران را تعهد میکنند.

پانزدهم ـ این قرارداد به ضمانت فرانسه، ایتالیا و ژاپن منعقد میشود وسه دولت نامبرده تعهدات دولتین روس و انگلیس را در قبال دولـت ایـران تایید وتضمین خواهندکرد.

«مستوفی» طی چند روزی‌که این طرح را در بغل داشت، بـا تردیدی بزرك دست به گریبان‌بود. او یقین‌داشت که‌امضای‌موافقتنامه‌یی باچنین شرایط از هرحیث بسود ایران است و تنها، حساسیت موقع، دولتین روس و انگلیس را وادار میکند به خاطر جنك بزرگتری کـه دچارآنند چنان امتیازاتی به ایران بدهند، فرصتی‌که ممکن بود هرگز تکرارنشود. اما از طرفی نیز، اوبا افکار تهییج شده ملتی روبرو بـود که تحت تاثیر نفرت ازروس و انگلیس وتبلیغات فریبنده آلمانی‌هـا، هرگونه توافقی را بـا متفقین مطرود و محکوم میدانست . ملتی که مشتاقانـه انتظار پیروزی بزرگ آلمان را می‌کشید و درباره تفوق

آلمان و پایان گرفتن دوران قـدرت وسیادت روس وانگلیس ذره‌یی تردید به دل راه نمیداد. ملتی که تصور میکرد اعتلای اسلام و ایـران موکول به پیروزی آلمـانی‌هاست و قدرتی مافوق بشری، قـدرتـی آسمانی قشون آلمان را درجهت پیروزی بردشمن هـدایت وحمایت میکند.

«مستوفی» میدانست به تنهایی قادرنخواهد بود ضرورت‌امضاء وانعقاد موافقتنامه همکاری با روس وانگلیس را در مقابل افکار عمومی مردم ایران توجیه کند واگر بااعلام این تصمیم خود او در مظان اتهام به خیانت قرارنگیرد حداقلش آنست که مردم تصورمی کنندتحت فشار وتهدید حاضر به امضای چنان قراردادی شده وقلبا با قرارداد مخـالف است!

«مستوفی» برای آنکه افکار عمومی را با قرارداد اتحاد مساعد کند احتیاج به حمایت همه جانبه نیروهای ملی داشت. تنها درصورتی که شخصیت‌های موجه ومورد اعتماد عامه حاضر میشدند بـرقـرارداد صحه‌گذارده از اتحاد ایران باروس وانگلیس پشتیبانی کنندومـزایـای آنرا برای مردم توضیح دهند، مـوجبات تصویب وامضای قـرار داد فراهم می‌آمد. درغیراینصورت حتی اگردولت ایران قرارداد را امضاء میکرد اجرای آن با دشواریهای بسیار روبرو میشد زیرا امکان نداشت درشرایطی که مردم، روس و انگلیس را دشمن اسلام وایران میدانستند و بوسیله طرفداران آلمان مسلح میشدند دولت بتواند تعهدات خودرا درقبال روس وانگلیس ایفا کند.

بهمین‌سبب وقتی طرح قرارداد تهیه‌وبه رئیس الوزراءتسلیم‌شد

«مستوفی» طی تماس‌های متوالی با شخصیت‌های موجه ملی کوشید تا نظرتوجه وحمایت آنانرا جلب کند واز طرفی «عدل‌الملك» و «ارباب‌ـ کیخسرو» و«میرزاقاسم‌خان» را برای تماس با مهاجرین روانه ساخت. این، آخرین تیرترکش «مستوفی» بود وهنگامی که پاسخ نومید کننده کمیته مهاجرت را دریافت داشت جزآنکه بار مسؤولیت را برزمین بگذارد وکناره بگیرد، چاره‌یی برایش باقی نمانده بود.

کابینه فرمانفرما

«میرزا حسن خان مستوفی الممالك» صبح جمعه شانزدهم صفر ۱۳۳۴ درقصر فرح آباد بحضور سلطان احمد شاه رفت ونزدیك ظهر، هنگامی که از قصر خارج میشد سبکبار و آسوده خاطر بنظر میرسید. او از سمت ریاست وزراء استعفا کرده و استعفایش مورد قبول واقع شده بود. اندکی بعد، «شاهزاده عبدالحسین میرزا فـرمانفرما» به قصر فرح آباد احضار شد وفرمان ریاست وزراء را دریافت داشت. صدارت «فرمانفرما» در خلال مذاکـرات و تبادل نظرهایی کـه از چندی قبل درباره تعیین جانشین «مستوفی» جریان داشت، مورد توافق قرارگرفته و قطعی شده بود. از همینرو بـلافاصله پس از آنکه «مستوفی» کنار رفت، «فرمانفرما» روی کار آمد و سه روز بعد، روز دوشنبه نوزدهم صفر، کابینه خود را معرفی کرد:

عبدالحسین میرزا فرمانفرما رئیس الوزراء و وزیر داخله.

سپهدار اعظم وزیر جنگ

شاهزاده شهاب‌الدوله وزیر علوم

سردارمنصور وزیر پست و تلگراف

شاهزاده صارم‌الدوله وزیر فوائد عامه

پرنس علاء السلطنه وزیرعدلیه

مشاور الممالك وزیر امور خارجه


عبدالحسین میرزافرمانفرما

عصر روزجمعه ، اندکی پس از آنکه «شاهزاده فرمانفرما» بسمت‌ریاست وزراء برگزیده شد «سرچارلزمارلینگ» وزیر مختار انگلیس‌باتفاق«فن‌اتر» وزیرمختار روس در قصر فرح آباد با احمد-شاه ملاقات‌کردند واین ملاقات، نشانه آن بودکه درفضای سیاسی کشور تحول مهمی روی داده و دولتین روس و انگلیس باردیگر ابتکار عمل را در ایران بدست گرفته‌اند .

این دگرگونی، طبعاً برای عوامل وابسته به سفارت آلمان یا طرفداران سیاست آلمان که در تهران بودند نگرانی شدیدی ایجاد میکرد. ازهمینرو، بمحض آنکه خبرریاست‌وزرائی «فرمانفرما»وشرفیابی وزرای‌مختار روس‌وانگلیس انتشاریافت«ژرمانوفیل»هااز بیم آنکه مبادا دچار انتقامجوئی اعداء شوند پاره‌یی‌ازتهران‌خارج‌شدندو پاره‌یی دیگر به‌منازل خویشان و دوستان پناه برده خود را مخفی ساختند.

در همین حال ، « ژنرال باراتف » فرمانده کل قوای اعزامی روس به تهران وارد و از طرف مقامات رسمی دولت ایران بگرمی استقبال و پذیرائی شد . « باراتف » در تهران مذاکرات مهمی انجام داد و ضمن تماس با وزرای مختار روس و انگلیس برنامه عملیات قوای روس را در ایران تشریح کرد و موفق شد زمینه را برای یك رشته همکاریهای نظامی و عملیات مشترك بین روس و انگلیس آماده سازد.

بدنبال این مذاکرات، سفارت انگلیس مجلس ضیافتی به‌افتخار فرمانده سپاهیان روس ترتیب داد و نیز بریگاد قزاق ، در میدان مشق مانوری برگزار کرد. پس‌ازخاتمه‌مانور، «ژنرال باراتف»بحضوراحمد-شاه رسید وبه دریافت یك قطعه نشان با حمایل مفتخرگشت.

این وقایع، جملگی ازدگرگونی اوضاع سیاسی ایران حکایت میکرد. گوآنکه سیاست «بیطرفی» اسماً بقوت‌خود باقی بود ولی‌رسماً در همه شؤون مملکت‌آثار چیرگی سیاست متفقین به چشم میرسید . از نخستین اقداماتی که کابینه «فرمانفرما» مورد توجه قرار داد ، تجدید نظر در تشکیلات ژاندارمری بود . ژاندارمری ایران که تحت نفوذ صاحبمنصبان سوئدی قرار داشت طی ماههای گذشته بصورت یکی از پایگاههای اصلی سیاست آلمان درآمده و ضربات سنگینی بر متفقین وارد آورده بود. ازینرو وزرای مختار روس و انگلیس اصرار داشتند که تشکیلات ژاندارمری ایران بکلی منحل و وظایف آن به قزاقخانه واگذار شود ولی دولت ایران، انحلال ژاندارمری را مقرون به صلاح تشخیص نداد و تصمیم گرفت به تغییر و تبدیل روسا و فرماندهان

ژاندارمری اکتفا کند . در اجرای این تصمیم ابتدا به «کلنل ادوال» رئیس ژاندارمری تکلیف شد از سمت خود استعفا کرده به سوئد بازگردد و بجای او «ماژورنیسترم» صاحبمنصب سوئدی سرپرستی ژاندارمری را در عهده گرفت . پس از آن بترتیب «ماژورفریك» کفیل رژیمان دوم ژاندارمری،«ماژور چیلاندر» رئیس ژاندارمری اصفهان «کاپیتان ارتنگری» رئیس ژاندارمری کاشان، «کاپیتان سن سن» و «کاپیتان فلوسیلوست» از خدمت برکنار شدند . از آنجاکه در اواخر دوران حکومت «مستوفی» نیز تنی‌چند از رؤسای سوئدی ژاندارمری، چون «ماژور چلسترم» رئیس ژاندارمری قزوین، «کاپیتان انگمان» رئیس ژاندارمری فارس ، «ماژور دماره» رئیس ژندارمری بروجرد و «ماژور هلمارك» رئیس ژاندارمری اراك به عنوان تمرد از اوامر مرکز منفصل شده بودند بیش از چند نفر صاحبمنصب سوئدی در تشکیلات ژاندارمری باقی‌نماند .

گزارشهایی که این ایام در مطبوعات روسیه راجع به ایران انتشار می‌یافت ، گوشه‌هایی از تحولات اوضاع را دراین کشور برملا میساخت :

«۱۹ ژانویه ـ تغییر کابینه ایران بلاشك حائز اهمیت فوق‌العاده است و دلالت برآن میکند که در بار تهران با وسایل ممکنه سعی وکوشش دارد امنیت و انتظامات لازمه را درمملکت مستقر داشته‌گریبان ایران را از فلاکت و ذلت خلاصی بخشد . ریاست وزرائی شاهزاده فرمانفرما و عضویت سپهدار در کابینه شهادت بر این داردکه حکومت ایران در تهیه و فراهم کردن

موجبات و سائل تقرب ایران به روس و انگلیس ساعی و جاهد است .

هم اولی و هم دومی از رجال فعال ایـران هستند و همواره سعی بلیغ داشته‌اند که احساسات و تمایلات دوستانه خـویش را نسبت بدولتین روس و انگلیس ابراز و اظهار نمایند . علیقلیخان مشاورالممالك کهمدت مدیدی سمت وزارت مختاری دولت ایران را در پطروگراد داشته بمقام وزارت خارجـه انتخاب و منصوب شده است . دیپلمات مشارالیه در پطـروگـراد همیشه بـا مجامع روس مناسبات حسنه داشته و ازکسانی است که با عقیده دوستی روسیه را برای ایران خواهان است .

موفقیت و پیشرفتهای قـابل ملاحظه ما در ایران بـالاخره دسئجات متمردین را متلاشی و متفرق کرده و در دربارتهران هم تأثیرات لازمه‌نموده است.زمامداران ما پس از اتخاذ یـك تصمیم نصف رامتوقف نگشته و آنطور که باید و شایدکار را خاتمه میدهندوعنقریب تحریکات‌آلمان را که تاکنون در ایران دوام داشته موقوف و متروك خواهندکرد.

به سئوال ما که آیا بچه جهت تاکنون نمایندگان دیپلماسی متحدین مرکـزی و عثمانی را در ایران توقیف نکرده‌اند اینطور جواب داده شد: برای اجراء و تعقیب این مقصود میبایستی قبلا قشون روس بتهران واردشودولی‌اعلیحضرت‌پادشاه‌ایران‌مکرر ازما توقع نموده که متشبث باینگونه اقـدامات و وسایل نشویم لیکن نـاگفته نماندکه اگـر جریان حوادث از مجرای سابق‌خود خارج نشود دولت روس از اتخاذ تصمیم فوق‌الذکر ناگزیر خواهدبود.»

گزارش دیگر :

«تهران ۴ژانویه- پس از فتوحات اخیرء حضور قشون ما در نزدیکی تهران موجب برقراری یـك حکومتی‌که با دولتین روس و انگلیس مناسبات حسنه دارد گردید اغلب صدای غرش‌اتومبیلهای بارکش ما در پایتخت شنیده

میشود . حرکت اتومبیلهای ما در تهران تأثیرات غـریبی دارد و اهالی از قدرت و توانایی وکامل بودنآلات و ادوات جنگی مخصوصاً زرهپوش روس متحیر و متعجب هستند. طبیعی است که ایرانیان در صحبت و ستون جراید حقیقت را بامواعید موهومه مقایسه کرده میفهمندکه چطور آلمان در ظرف یکسالتمام با همان مواعیدغیرقابل قبول سیاست خائنانهخویش را در مملکت ایران مستقر داشته و نفوذ و حیثیت خود را نگاهداری نموده است . خبری در ایـن چند روزه از منابع غیر موثقه انتشار یافته کـه گویا مجاهدین و داوطلبان ومزدوران آلمان درکرمانشاه اخیرا از حرکت وزیر مختار آلمان پرنس رویس ممانعتکـرده او را تحت نظر نگاهـداشتهاند . از قرار معلوم پرنس رویسکه از خـوف حملات ستونهای قشون روس همواره در مهاجرت از این شهر به آن شهر بوده فعلا تصمیم گرفته است که بحدود عثمانی رفته منتظر ورود فندرگلتس پاشا شود . از قرار معلوم مزدوران و اجیران آلمان از بی ثمر بودن مواعید خیالی مأموریـن و محرکین آلمان مأیوسگشته و درضمن فهمیدهاندکه اگـر پرنس رویس فوقالذکـر از حدود ایران خارج شود تمام زحمات اینمدت آنها بینتیجه خواهد ماند. باین جهت آنها قرار دادهاند مادامیکه پرنس رویس ازعهده ایفای مواعید یکساله خویشتنبرنیامده آنها از رئیس و سردار محبوب خـویش دست نکشند زیرا مفارقت او برای آنان غیر قابل تحمل است.

از قراریکه شهرت داردگویا وزیر مختار بـدبخت آلمان پرنس رویس برای استخلاصخویشتن مجبور استکه تمام ذخائر طلای آلمان را به اجیران و مزدوران تقدیم داشته و هستی خویش را به مبالغ گزافیابتیاع نماید.»

گزارشی از روسکویه سلوو

«روسکویه سلوو» نشریه روسی مینویسد:

«از ارکان حرب قفقاز «خبر میرایروان در ناحیه شرقی ارومیه- اشنویه مصاف قشون امپراتوری با اکـراد و پیاده نظام عثمانی دوام دارد. درناحیه تویسرکان قشون روس علیه ژاندارمهای ایران‌که با دشمنان ما همراه شده‌اند مشغول جنگ میباشد. رئیس تشکیلات ژاندارمری «ادوال» سوئدی که روح ماجراجوئی نظامی آلمان و عثمانی است و زمام قوای مسلحه ایران را بدست دشمنان ما داده از طرف حکومت ایران معزول و بجای مشارالیه افسر سوئدی دیگری ـ ماژورنیسترم ـ که مخالف اوانتور خصم مشهور شده است بریاست تشکیلات ژاندارمری انتخاب گردید.

از قرار معلوم دشمنان ما خیال ندارند عملیات نظامی خود را درایران ترك نمایند. داوطلبان و ژاندارمهایی که باآلمان و عثمانی همراه شده‌اند بتدریج قوای خود را در ملایر و بروجرد و کرمانشاه مرکزیت میدهند.

سفیر کبیر عثمانی به حکومت ایران اظهار داشته است چون ایـران نمی‌تواند بیطرفی خود را کاملا حفظ کند خوب است‌مسلکی اتخاذنماید که موافق دلخواه دولتین آلمان وعثمانی بـاشد. ظاهراً مشارالیه ایرانـی‌ها را تهدیدکرده است‌که اگر ایران ازقبول نظریات وی امتناع ورزد همان مصیبت و بلایی که بر سر دولت بلژیك وارد آمد بدون‌کـم و بیش دامنگیر ایران خواهد شد. دیپلمات ترك‌گفته است چنانچه تا موسم بهار صبر وطاقت داشته باشید خواهید دیدکه قوای کثیرالعده از آلمان و عثمانی به ایران خواهـد آمد.

بطور کلی میتوان‌گفت که آتشفشان ایران هنوز خاموش نشده است. مأمورینی‌که دربار برای مذاکره با کمیته دفاع ملی گسیل داشته بود بدون پیشرفت وحصول نتیجه به پایتخت عودت‌کردند. اعضای‌کمیته معروف همچنان از رجعت به تهران امتناع ورزیده کمافی‌السابق در ضدیت با دولتهای روس و انگلیس مداومت خواهند داشت. آنها به نمایندگان دولت خاطرنشان

ساخته‌اندکه از مواعید دولتین روس و انگلیس متقاعد نخواهند شدو نجات ایران را فقط در اتحاد و اتفاق با متحدین اروپای مرکزی و دولت عثمانی میدانند . . . .»

گزارش نویه وره میا

روزنامه روسی «نویه وره میا» ضمن بحث درباره ایران مینویسد :

«دیروز عصر رؤسا و سرداران شکست خورده قوای دشمن قصد داشتند با متفقین خویش در تهران مخابره حضوری ترتیب داده و برای عملیات آتیه خود کسب تکلیف نمایند . از قرار معلوم خصم ابدا انتظار نداشت جنگ در راه قم اینطور سریع خاتمه یافته وقوای آنان بدینگونه متفرق و منهزم گردد. امیر حشمت به کریم آباد- سی‌فرسخی تهران - فرارکرده است . مشارالیه یکی از رؤساء وسران طرفداران آلمان و عثمانی است و مکرر اسم او در تلگرافات‌ذکر شده است . امیرحشمت‌که فرمانده هفتصد نفر سواروششصدنفر ژاندارم است بیم داردکه مبادا گرفتار محاصره قشون روس بشود. دوستان وی شبانه او را مطلع‌کرده‌اند که قشون روس قم را اشغال کرده و او در موقعیت دشواری قرار گرفته است . امیر حشمت وقتی از نزدیك شدن خطر اطلاع یافت از دوستان و متحدین خویش در تهران طلب مساعدت کرد .

آژانس پطروگراد خبر میدهد : افراد اردوی شکست خورده خصم ، ژاندارمها و مجاهدین مجروح که به تهران می‌آیند از بی قیدی و بی احتیاطی رؤسای خود حکایتها نقل میکنند . آنها میگویند افسران ایرانی باندازه‌یی مضطرب شده بودندکه نمیتوانستند دستجات تحت فرمان خود را در صفوف منظم جای بدهند. بنا به شایعات منتشره قشون روس درقم

توقف نکرده و فوراً به تعقیب دشمن رفته است . کمیته دفاع اسلام بـا عجله تمام از کاشان به اصفهان مهاجـرت میکند . فعلا در کمیته بیش از چهارده نفرباقی نمانده است و۹ نفر از نمایندگـان مجلس که جزو اعضای کمیته بوده و از معاودت‌به تهران امتناع داشته‌انـد فعلا پشیمان شده با دربار تهران داخل مذاکرات گشته توقع عفو دارند .

پرنس‌فرمانفرما رئیس الوزراء به‌رئیس تشکیلات ژاندارمری امر کرده است فوراً بـه شاهزاده عبدالعظیم رفته ژانـدارمهایی را که در آنجا اقامت دارند خلع سلاح کرده موقتاً بطرف ورامین بفرستند».

پایان کار رویس

در حالیکه کابینه «فرمانفرما» مذاکره با روسها و انگلیسها را در خصوص عقد قرارداد همکاری دنبال میکرد و در تهران همه چیز بر پیروزی سیاسی متفقین دلالت میکرد ، درگوشه و کنار ایران زدوخوردهای پراکنده وصف آرائی و سنگر بندی ادامه داشت .

در گیرودار کناره گیری «مستوفی» و روی کار آمدن کابینه «فرمانفرما» واقعه مهمی که بیش از پیش به تضعیف صف طرفداران آلمان کمك کرد، انفصال «پرنس رویس» وزیر مختار آلمان در ایران بود .

«رویس» که از قم به اراك و از آنجا به همدان و کرمانشاه عزیمت کرده بود تصمیم داشت با «ژنرال فون درگلتز» فرمانده نیروهای متحدین «آلمان ـ اتریش ـ عثمانی» در آسیا تماس گرفته حمایت او را برای گشودن یك جبهه جدید در غرب ایران و آغاز جنگ بزرگی برای بیرون راندن قوای روس و انگلیس از این کشور جلب کند .

علیرغم اختلاف شدیدی که در تهران بین «پرنس رویس» و «کنت کانیتز» وابسته نظامی سفارت آلمان بروز کرده بود ، ضمن سفر مهاجرت چون جایی برای تسویه حسابهای شخصی نبود رفته رفته بین «پرنس رویس» و «کنت کانیتز» ارتباط دوستانه‌ای برقرار شد و «کانیتز» که «رویس» را در سفر اراك همراهی میکرد اشتباهات او را برایش توضیح داد و متذکر شد که این اشتباهات را وزیر-مختار تحت تأثیر فتنه انگیزی و دو بهم‌زنی «ویلهلم لیتن» مرتکب شده است.

«شونمان» و دیگران نیز درین عقیده با «کانیتز» همراه بودند و در خلال گفت و گوهای مفصل، «رویس» را متقاعد ساختند که او مدتها آلت دست «لیتن» بوده و «لیتن» برای آنکه موقع شخصی خود را نزد وزیرمختار حفظ کند او را نسبت به سایرین بدبین میساخته است .

با افشای این حقایق ، بین «پرنس رویس» و «کنت کانیتز» روابط گرم و دوستانه‌ای برقرار شد و بعکس ، «رویس» نفرتی عمیق نسبت به «لیتن» حاصل کرد .

روز هفدهم دسامبر، «لیتن» از بغداد وارد کرمانشاه شد و چون از چیزی خبر نداشت مصمم بود هرچه زودتر خود را به وزیر مختار رسانده مثل سابق یارغار و مشیر و مشار وی شود. اما هنوز جامه‌دانهایش را باز نکرده بود که «دکتر ایلبرگ» به سراغ او رفت و خاطرنشان ساخت وزیرمختار بحدی از اقدامات بیرویه وی عصبی و ناراحت است که اگر با هم روبرو شوند ممکن است برخورد ناگواری میان آندو واقع شود. «دکتر ایلبرگ» عقیده داشت بهتر است «لیتن» هرچه زودتر

تقاضای مرخصی کند و فوراً به آلمان بازگردد!

«لیتن» با آنکه سخت تعجب کرده و دستپاچه شده بود اطمینان داشت اگر «پرنس رویس» را ملاقات کند قادر خواهد بود عقیده‌اش را نسبت بخود تغییر دهد . اما از آنجا که «دکتر ایلبرگ» تأکید کرده بود وزیر مختار بهیچ قیمت حاضر به پذیرفتن او نخواهد بود تدبیری اندیشید و به «دکتر ایلبرگ» گفت :

ـ در هرحال روابط من با وزیر مختار یك امر خصوصی است ولی من دراینجا کـار مهمتری دارم . چون از « ژنرال فون درگلتز» برای «پرنس رویس» پیغام مهمی آورده‌ام و اجازه ندارم جز به خـود وی اظهار کنم!

با این تمهید ، بـرای «پرنس رویس» چاره‌یی نماند جز آنکه علیرغم تصمیم قطعی‌خود، «لیتن» را بپذیرد و با اوگفت وگو کند ولی بخلاف تصور «لیتن» این گفت‌وگو هرلحظه برخشم و نفرت «رویس» می‌افزود و میرفت که کار آندو به منازعه بکشد . «لیتن» وقتی چنان دید ناگزیر تسلیم شد و طبق دستور وزیر مختار همانجا ورقه استعفای خود را نوشت وقید کرد که بعلت کسالت مزاج قادر به ایفای وظایف خطیر خود نیست .

«پرنس رویس» مجال آنرا حاصل نکرد که استعفای «ویلهلم ـ لیتن» را ازلحاظ اجـرای تشریفات‌اداری به جریان بگذارد ، همانروز عصر ، در حالیکه استعفا نـامه «لیتن» را در جیب داشت ، تلگرافی از وزارت امـور خارجه آلمان دریافت داشت که در آن ذکر شده بود: «با درخواست مرخصی نواب اشرف والا که علت آن کسالت مزاج

ذکرشده استموافقت میشود . مقتضی است فوراً حرکتکرده امور سفارت را به دکتر واسل که درراه است تحویل بدهید!»

این تلگراف در واقع چیزی جز فرمان عزل و انفصال «پرنس‌ـ رویس» نبود، زیرا «رویس» نه کسالتی داشت و نه درخواستمرخصی کرده بود.

اطلاعیه دولت روس

مقارن همین ایام، اطلاعیه‌یی از طرف دولت تزاری روسیه در ایران انتشار یافت بدین شرح:

محض اطلاع عمومی طبع و نشر میشود که:

«دولتین روس وانگلیس از قدیم الایام دوست صمیمی دولت ایران بوده و در سابق هم که یك عده قشون روس به داخله این مملکت آمده بواسطه ظهور انقلابات وهرج و مرجی بود که از مفسدین و اشراری به اسم هیات دمکراتی تولید گردیده بود و اتباع دولتین امنیت نداشته و تجارت ما مورد تهدید و سکته واقع شده بود. بعد که قدری انقلابات و بی نظمی‌ها تخفیف یافت چنانکه اغلب مطلعند قشون روس از خاك ایران جلب و عده قلیلی را هم که قبل از جنگ باقی مانده بودمصمم بودیم از خاك ایران ببریم. درابتدای جنگ بین‌المللی که دولت ایران اعلان بیطرفی داددولتین همسایه این بیطرفی رامقدس شمرده وخیلی خوشوقت بودند. متأسفانه مبلغین وکارکنان دشمن ما به وسایل مختلفه در این مملکت نفوذکرده مردم را اغوا کرده باپول وطلاولیره عثمانی فریفته در هرنقطه هرعده کهممکن بودمزدور گرفتهو رفته‌رفته بیطرفی دولت ایران را متزلزل کردند، دولتین روس و انگلیس بواسطه مساعدت با

دولت ایران سکوت اختیار کرده اقدامی ننمودند تا کار تحریکات دشمن و حرکات مزدوران آلمان بجایی رسید که قنسولهای دولتین را از کرمانشاه و بالاخره از همدان بیرون کردند . قنسول روس را در اصفهان کشته و قنسول انگلیس را مجروح نمودند. نایب قنسول انگلیس را در شیراز کشته، اتباع آن دولت را گرفته با خانمهای آنها به دشتی برده به‌حبس «واسموس» آلمانی دادند . فرخ شاه را که سرسلسله اسماعیلی و تبعه انگلیس بود در کرمان مقتول ساختند . کار دشمنان ما بجائی رسید که امنیت را بکلی از قنسولها و اتباع ما سلب نمودند . پایه تحریك را بجائی گذاشتندکه بتوسط اشراری‌که باسم دمکرات دسته تشکیل داده بودند ژاندارم‌های مستخدم دولتی راهم اغوا وبه خط طغیان و یاغیگری درآورده بهمراهی آنها پولهای بانکها را به ضمیمه مالیه اتباع روس وغیره در اغلب شهرها غارت‌کردند و هرقدرکه خواستیم بدست دولت ایران به این تحریکات و بی‌نظمی‌ها خاتمه داده شود وآنچه به وزراء سابق ایندولت اظهارکردیم ازبیحالی‌نتوانستند یا نخواستند، همه را وعده دادند و نکردند . تا آنکه بحکم ضرورت والجاء دولت روس مجبور گردید با قوه خود ازین انقلابات و تحریکات کارکنان دشمن ما جلوگیری نماید.

این بود که‌یك عده قشون امپراطوری‌وارد و از طرف ژنرال‌اعلان‌صادر گردید که این قشون برضد دولت ایران نیست و فقط برای جلوگیری از تحریکات دشمن و تنبیه کسانی خواهد بودکه پول از کارکنان آلمان واتریش وعثمانی‌که دشمنان ما و با ما جنگ داشتند گرفته و این مملکت را دچار فتنه و آشوب ساختند و البته بخوبی مطلعیدکه قشون مزبور در تمام مدت سیر خود به هرنقطه رفته دیناری خسارت وارد نیاورده و فقط به تکالیف نظامی خود رفتار کرده حالا هم مجدداً اعلان میکنیم که قشون روس بعنوان‌مملکت‌گیری به این خاك نیامده دولتین روس و انگلیس مملکت‌ایران

را مقدس و مال خــود ایرانیان میدانند و بعد از آنکه قشون مزبور تکالیف خود را که عبارت از طــرد محرکین آلمانی و تنبیه مــزدوران آنهاست ادا کرده و وقتی مطمئن شدندکــه دیگر فتنه و فسادی تــولید نخواهد شد البته متدرجاً مراجعت خواهند کرد و اکنون که عملیات آنها به حدود کرمانشاه رسیده ایــن است که قبلا به عموم اطــلاع میدهیم چون سفارت بهیه بموجب اطلاعاتی‌که دریافت مینمود اغلب مزدوران آلمانی فقیر و پریشان وبی‌مکنت بودند بهمین ملاحظه حتی‌الامکان سفارت امپراطــوری در بــاره آنها ساکت بود و برای اطلاع عموم اینك ابلاغ میشود هــریك از اشرارو مزدورانی که ملاك و صاحب ثروتی باشند در موقعی کــه آنها داخل جــرگه آشوبگران برضد قشون امپراطوری بشوند تمام اموال و دارائی‌آنها برای خسارات‌قشون امپراطــوری ضبط و بکلی آن مزدور از تمام مایملك خــو: دور و مهجور خواهد بود .»

مهاجرین دراصفهان

صف در هم شکسته مهاجرین، بعداز ورود به اصفهان رفته‌رفته شکل میگرفت و نظم از دست رفته‌را باز می‌یافت. حضور «فن کاردرف» واقداماتی که ازبدو ورود به اصفهان انجام داده بود، درسامان بخشیدن به‌وضع مهاجرین تاثیر بسزا داشت. «فن کاردرف» شارژه دافر سابق سفارت آلمان که یك عنصر تشکیلاتی محسوب میشد، پس از ورود به اصفهان باعده‌زیادی ازمقامات دولتی وروحانیون واعیان وتجار اصفهان طرح دوستی ریخته وروابط صمیمانه برقرار کرده بود.

«کاردرف» که در باغ کازرونی- محل کنسولگری آلمان- اقامت داشت در بدو ورود به تجدید سازمان کنسولگری پرداخته، یك گارد مسلح از سوارانی که لباس متحدالشکل با علامت عقاب آلمان بتن داشتند برای کنسولگری ترتیب‌داده بودوپیوسته با تشریفاتی که‌چشمهارا خیره میکرد، به دیداردوستان ایرانی خود میرفت.

شاهزاده نصرةالسلطنه والی فارس که‌به جانشینی «مخبرالسلطنه» تعیین‌شده‌و بواسطه‌حوادث‌فارس‌در اصفهان مانده‌بود، رکن‌الملك‌صدری

رئیس عدلیه اصفهان، حاجی آقا نورالله مجتهد اصفهانی، حاجی آقا جمال واعظ، حاجی میرزا حبیب‌الله امین‌التجار و تنی چند از خوانین بختیاری‌وارباب جراید ومعاریف اصفهان با«کاردرف» ارتباط ومراوده دائمی داشتند واز ماجرای هفتم محرم ببعد، تعداد بیشتری از اهالی اصفهان علی‌رغم‌روش تجاوزکارانه قوای روس به صف دوستان «کاردرف»وهواداران سیاست آلمان‌پیوسته بودند. مع‌الوصف‌حکمران اصفهان «سردار اشجع بختیاری» باکنسولگری آلمان میانه خوشی نداشت‌و هرچندبه بیطرفی تظاهرمیکرد، عملاسدی درمقابل فعالیت‌های «کاردرف» بشمارمی‌آمد.

مهاجرین‌در بدو ورود به اصفهان‌توسط عده‌یی از معتمدین‌اهالی استقبال شدند، حاجی آقانورالله مجتهد وحاجی امین التجار اصفهانی که در راس این عده‌قرار داشتند مهاجرین را بااحترام در شهر فرود آورده منازلی دراختیار آنهاگذاردند و«حاجی‌امین» منزل شخصی‌خود را برای‌اقامت‌زعمای قوم و تشکیل کمیته و تجمع گروه اختصاص داد.

درنخستین روزهای ورود مهاجرین، بیم ازآنکه سپاهیان روس درتعقیب آنهاواردا‌صفهان‌شوند، اهالی‌رانگران‌میساخت.اماپس‌ازچندی خبر رسیدکه دولت مصراً از روسها درخواست‌کرده قشون به اصفهان نبرند واین درخواست مورد موافقت سفارت روس قرارگرفته است مشروط برآنکه دولت‌ایران راسا از فعالیت‌های مهاجرین و مامورین آلمانی دراصفهان جلوگیری کند.

متعاقب‌این‌قول‌وقرار،«شاهزاده‌فرمانفرما»رئیس‌الوزراءدستوراتی

به رمز برای حکومت اصفهان فرستاد و تاکید کرد که از هرگونه فعالیتی برضد روس وانگلیس جلوگیری بعمل آید. «سرداراشجع» که ازابتدا نظرخوشی نسبت به مهاجرین وحامیان آلمانی آنها نداشت بی آنکه مخالفت خود راعلنی سازد، ازیکطرف با اعضای کمیته چهارنفری تماس گرفت و خاطرنشان ساخت که دولت تلاش بسیاری بکاربرده تا مانع از قشون کشی روسها به اصفهان شده است. اما قوای روس که قم وکاشان را اشغال کرده فقط منتظربهانه‌یی است وکمترین اقدامی که بتوان نام تحریك وتشبث بر آن نهاد، سیل قشون روس را به اصفهان خواهد کشانید. علاوه براین، نظر به حساسیت موقع واهمیت خاص اصفهان شخصانیز ازطرف دولت مرکزی مامور وموظف است بمحض آنکه اقدامی مخل نظم وامنیت عمومی از مهاجرین سربزند درمقام مقابله و ممانعت برآید.

براساس این‌مذاکرات، کمیته چهار نفری تعهد کرد که هیچگونه فعالیت سیاسی ونظامی یا اقدامی منافی نظم وامنیت اصفهان از طرف مهاجرین صورت نخواهدگرفت. این قول وقرار را آلمانی‌ها نیز پذیرفتند و بدین ترتیب آرامشی برشهر سایه افکند. آرامشی که فرصت میدادمهاجرین بافراغت درشهر گردش کنند وگه‌گاه نیز سری به منزل «امین‌التجار» زده درجرگه رفقا حاضر شوند وازاوضاع و احوال خبری بگیرند.

اما حکمران اصفهان، چون ازناحیه مهاجرین خاطر جمع شد و اطمینان یافت که آنها اقدامات قبلی خود را نیز مانند جمع‌آوری اعانه وجلب داوطلب و تهیه‌فشنك وتفنك موقوف کرده‌اند، طبق اشاره‌تهران

درصدد بر آمد مردم اصفهان را ازسیاست شاه ودولت آگاه سازد. زیرا درجریان وقایع هفتم محرم وبر اثر تلگرافهای متبادله، این تصور بین اهالی اصفهان قوت داشت که مهاجرین باتأیید شاه وعلیرغم تجاوز روسها به اقدامات خودشان ادامه میدهند.

ازهمینرو، بدنبال ملاقات‌ها و گفت و گوهای پنهانی حکمران اصفهان با جمعی از علماء و تجار، تلگرافی بدین‌شرح ازاصفهان به‌تهران مخابره شد:

«توسط حضرت اجل وزیر دربار، پیشگاه اعلیحضرت اقدس شهریاری خلدالله ملکه

اهالی جنوب ایران، خصوصا اصفهان، فقط برای حفظ استقلال و همراهی بوجود مقدست ازجان ومال گذشته ازهرطرف فداکاری مینمایندوابدا غرضی سوای خدمت وجان نثاری درراه پادشاه محبوب خود نداشته‌وندارند، اگر فی‌الحقیقه این مطلب خلاف میل مبارك، یا صلاح ایران و ایرانیان را غیرازاین میدانند اعلام‌فرمایندکه بجان ودل اطاعت نموده‌دقیقه‌یی ازمکنونات خاطر مبارك تجاوز نخواهیم نمود. مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه-منتظر امرمبارك هستیم.»

ازدربارهمایونی این تلگراف درپاسخ رسید:

«اصفهان- جنابان مستطابان حجج اسلام وعلماء اعلام سلمهم‌الله‌تعالی تلگراف شما بعرض ما رسید و از دولتخواهی و حسن‌نیات شما مسرورشدیم. کاملا میدانیم‌که عادات وسیره‌آن‌جنابان از قدیم مراقبت و مساعدت باصلاح دولت‌ومملکت بوده ما هم‌کمال مهروعطوفت را نسبت به پیشوایان عظام و بعموم ملت خودمان داشته وداریم. این نکته را لازم‌است‌مطلع شویدکه هیچوقت نیت

ما بر ترك روابط حسنه دوستانه‌خودمان با دولتین روس وانگلیس نبوده‌لله‌الحمد ازهرحیث دوستی با دولتین برقرار است. چون لازم بود این نکته راخودمان دستخط فرمودیم. باقی راهم به جناب اشرف رئیس‌الوزراء مقرر فرمودیم که مفصلا اظهار نمایند.»

متعاقب این مخابره، از طرف «شاهزاده‌فرمانفرما »رئیس‌الوزراء تلگرافی برای آیت‌الله میرسید محمد طباطبائی رسید بدین مضمون که نظر به اخلاص سی‌ساله خودوارادت هشتاد ساله خانواده‌ام،ازجنابعالی درخواست‌میکنم گول مفسدین ومغرضین را نخورده به طهران مراجعت فرمائید.«طباطبائی» نیزپاسخ دادکه‌هر گاه شاهزاده امنیت من وخانواده وهمراهانم‌راتضمین کند البته به‌طهرانمراجعت خواهیم کرد.

این تلگراف بی‌جواب ماند و درحقیقت رشته ارتباط مهاجرین باتهران، برای مدتی گسسته شد.

هرروز که میگذشت فاصله میان مهاجرین و حکومت مرکزی عمیقتر میشد. تهران برای جلب همکاری مهاجرین تلاشی بخرج‌نمیداد ورسماً آنها را بعنوان «عناصر مفسد وماجراجو» تلقی میکرد. مجلس شورای ملی عملا منحل شده بود ودولت، حتی به وکلای غیرمهاجر نیز اعتنایی نداشت.درباره اوضاع تهران وفعالیت‌های پشت پرده درین زمان، روزنامه روسی «روسکویه سلوو» چنین مینویسد:

« تهران– ۱۸ ژانویه – روز دوشنبه طرف عصر وزرای مختار روس و انگلیس از طرف شاهزاده فرمانفرما رئیس الوزراء به دربار دعوت شدند و در ضمن ملاقات، شرایطی که درتحت‌آن دولت ایران میتواند با دولتین‌روس وانگلیس عقد ائتلاف نماید به‌دو وزیر مختار پیشنهاد شد.

شرایط پیشنهادی کابینه حاضر چندان تفاوتی با شرایط کابینه مستوفی الممالك ندارد چیزی که هست راه مذاکرات بعدی بازمانده است.

درضمن مذاکرات، رئیس الوزراء ووزیر امور خارجه ایران «شاهزاده صارم الدوله» اظهار امیدواری کردند که وزرای مختار روس وانگلیس «فون اتر - وسرچارلز مارلینك» از مساعدتهای لازم در عقد اتفاق ایران باروس و انگلیس کوتاهی ومضایقه نکنند.

برای گمراه کردن مصادرامور ومشوب ساختن افکارعامه ایران سفیر عثمانی در تهران اظهار کرده است باپیشنهادی که دولت ایران به دولتین روس وانگلیس نموده اند درصورتیکه دول متفق در جنك فاتح بشوند کار ایــران عاقبت به تقسیم قطعی بین روس وانگلیس خواهد کشید و چنانچه فتح و ظفر نصیب هیچکدام ازطرفین نشود آنوقت ایران مابین روس و انگلیس و عثمانی تقسیم خواهد شد!»

گزارش دیگر

«از تهران ـ بیستم ژانویه ـ بنا به اخباری که از منابــع مهمه واصل گشته دشمنان ما در اصفهان کارخانه فشنك سازی تاسیس نموده اند وکارخانه مزبور شب وروز درتحت مراقبت مامور معتمد ورسمی آلمان «فون کاردرف» که مصمم شده است تا آخرین ساعت امکان، یعنی تاوقتی که حملات قشون ما به اصفهان حتمی الوقوع نشده، درآنجا بماند، کارمی کند.

چنانکه شهرت دارد ستون اعزامی قشون روس در حملـه بـه شهر قم بقدری سرعت عمل بخرج داده که دشمن نتوانسته است مهمات جنگی خود را ازآنجا حمل نماید وتمام آنها نصیب قشون ماشد. فعلا بخیال آنکه قشون مـا به اصفهان نخواهد رفت دشمنان جسورما به فکر تهیه مهمات جنگی افتاده اند

ازطرفی«شونمان» باسایر محرکین ومبلغین آلمانی وطرفداران خویش دراطراف کرمانشاهان جمع شده‌اند. ازقرار معلوم دشمنان ما با جدیت تام وتمام مشغول تحکیم هردو طرف کرمانشاه یعنی صحنه وکرندهستند و اگر قشون روس کرمانشاهان را متصرف گردد آنوقت هم راه بغدادبرای آنان بازخواهدماند ولی پیشرفتهای سریع و درخشان قشون روس میتواند بکلی نقشه‌های دشمن را در بغداد ضایع و باطل کند.

ظاهرا راه‌آهن بغدادهنوز ناتمام است. پلها وتونلهایی که برای کشیدن خط‌آهن لازم است تا کنون‌ساخته نشده لکن بااینحال حمل‌ونقل قشون‌ومهمات جنگی،دشمنان ماراکه هنوزازمواعیدآلمان سرنخورده‌اند دربغداد وکرمانشاه تشویق به عملیات می‌کند»..

پس ازآنکه قوای روس سنگرهای مجاهدین را در رباط‌کریم وساوه ومنظریه درهم شکست وقم را بتصرف درآورد آلمانی‌ها تمامی قدرت وامکانات خود را بکار بردند تا یك خط نیرومند دفاعی در منطقه غربی ایران بوجود آورند و درپناه آن ستاد عملیاتی خودرا متمرکز سازند.

مامورین آلمانی درایران‌به انتظار آنکه نیروهای آلمان‌وعثمانی هرچه زودتر نبرد درجبهه رومانی و سواحل شط‌العرب را با موفقیت به پایان رسانیده عملیات مشترك خود را علیه قوای روس درایران آغاز کنند، سعی‌داشتند زمینه یك‌تهاجم وسیع سیاسی ونظامی رادرصفحات غربی ایران آماده سازند وبهمین منظور تلاش زیادی بخرج میدادند تا هرچه‌زودتر افراد داوطلب وسواران عشایری وژاندارمهاوبطورکلی همه نیروهای ملی راکه ازواقعه هفتم محرم به اینطرف تجهیز و آماده جنك باقوای روس وانگلیس شده بودند درکرمانشاه ونواحی اطراف

آن مجتمع کنند.

هنگامی که « پرنس رویس» باهمین مقاصد وارد کرمانشاه شد «اقبال الدوله غفاری» برادربزرگتر «صاحب‌اختیار» درآن ولایت‌سمت حکمرانی‌داشت.

«اقبال‌الدوله» که بعد از « امیر مفخم» بدین سمت منصوب شده بود میکوشید سیاست بیطرفی را بموقع اجرابگذارد. اما بجهاتی‌چند کفه قدرت درین ناحیه بنفع آلمان و عثمانی می‌چربید. اول‌اینکه کرمانشاه و کردستان از ابتدای جنك بصورت منطقه نفوذ آلمانی ها درآمده و«شونمان» کنسول‌آلمان موفق شده بود کلیه‌عوامل مخالف را درین ناحیه ریشه‌کن ساخته حتی کنسول روس و کنسول انگلیس‌رااز کرمانشاه وهمدان اخراج کند.

ورود عثمانی‌ها واستقرار قشون آنها درنواحی غرب، عامل دیگری بودکه موقع مامورین آلمانی و طرفداران سیاست آلمان را تقویت میکرد. گذشته‌ازین کردها وبخصوص طوایف کلهر و سنجابی، علیرغم روس وانگلیس، صمیمانه ازآلمانی‌ها ومتحدین آنها حمایت میکردند وبا توجه به چنین عواملی، آلمانی‌ها صفحات غرب‌رابعنوان مناسبترین پایگاه سیاسی ونظامی برگزیدند.

بدنبال‌تشکیل کمیته « دفاع ملی » درقم، از طرف دمکرات‌های کرمانشاه نیزکمیته‌یی بهمین نام تشکیل شد وباهمکاری روسای‌عشایر ابتکارعمل را بدست‌گرفت.

شاهزاده محمد باقر میرزا، قوام العلماء، آقا سید حسن اجاق، وکیل‌الملك،جلیل‌الدوله و آقاسید عباس‌ازمعتمدین‌اهالی وشخصیت‌های

محلی اعضای این کمیته را تشکیل میدادند.

اولین اقدام«کمیته دفاع ملی»کرمانشاه سانسور پست‌وتلگراف بود. بهمین منظور سه نفر در پستخانه مستقرشدندکه نامه‌های پستی و مخابرات تلگرافی را بازرسی واز ارسال نامه‌ها و تلـگرافهای رمـز جلوگیری میکردند.

همزمان‌باورود «پرنس‌رویس»جمعی از ماموران ورزیده‌سازمان جاسوسی آلمان نیزواردکرمانشاه شدند وطی‌تماس‌های‌متوالی‌خطوط اصلی فعالیت‌های‌سیاسی ونظامی راکه‌میبایستی درین ناحیه‌بمرحله‌عمل درآید مشخص ساختند.

طبق‌این‌برنامه، کرمانشاه وکردستان‌بطورکلی یك منطقه جنگی شناخته میشد ومامورین‌آلمانی وظیفه داشتند باهمکاری‌کمیته دفاع ملی وقوای ژاندارمری و نیروهای عشایری بلافاصله منطقه را از وجودکلیه عناصر غیر مطمئن پاك‌کنند و سازمانهای حساس اداری را تحت‌کنترل درآورند:

بهمین‌منظور، اوایل‌ماه‌صفرگروهی ازمامورین‌آلمانی شبانه‌برای دستگیری‌دوتن‌بلژیکی‌ـدکتربرونل ومسیودورت رئیس‌گمرك به خانه های آنهامراجعه‌کردند اما بلژیکی‌ها که‌ازپیش‌خطر راحس‌کرده بودند هیچکدام درخانه نبودند. هنگامی که‌تصمیم آلمانی‌ها آشکارشد،«دکتر برونل»درخانه‌یکی‌ازمتنفذین‌شهرپنهان‌شدو«دورت»به‌منزل «مستراستد» امریکایی پناه‌برد. «مستراستد» بتصور آنکه خواهد توانست از رئیس گمرك حمایت کند، رسمااعلام داشت‌که «مسیو دورت» درخانه وی و

تحت حمایت پرچم امریکا بسرمیبرد.

این پناهندگی مورد قبول واقع نشد وشب بعد، مامورین آلمانی به منزل «مستر استد» ریخته رئیس بلژیکی گمرك را دستگیر و تحت ـ الحفظ به منزل «ماژور کلاین» منتقل کردند.

«اقبال الدوله» حکمران کرمانشاه وقتی ازین ماجری مطلع شدبه «معاضدالملك» کارگزار کرمانشاه دستورداد بلافاصله ازطریق تماس با مامورین آلمانی وشخص وزیرمختار وسایل استخلاص رئیس گمرك را فراهم سازد. درهمان حال نیزشخصا اعضای کمیته‌دفاع ملی را ملاقات کردوبه آنها گفت:

ـشماهرمسلك و مرامی داشته باشید یقین دارم در درجه اول بـه ایرانی بودن خودتان مباهات میکنید وبیقین راضی نمیشوید ازطـرف عناصرخارجی‌اقدامی مغایرباشؤون وحقوق ایران درخاك ایران‌صورت بگیرد. بنابراین ازشماانتظاردارم‌مساعدت کنیدتارفتارغیراصولی‌مامورین آلمانی درمورد بازداشت «مسیودورت»و تعقیب«دکتر برونل»متوقف وجبران شود. چون « مسیودورت » اگرچه ملیت بلژیکی دارد ولی در استخدام دولت ایران و در حقیقت مامور رسمی دولت ایـران است. بعلاوه، فرضاکه «دورت» سمت رسمی هم نداشته باشد چون در خاك ایرانزندگی میکند دولت ایران مسؤول حفظ حقوق و امنیت او بشمار می‌آید...

اعضای کمیته که باانظریات اصولی حکمران موافقت داشتندقول دادند بلافاصله نزد وزیرمختارومامورین دولت آلمان وساطت خواهند

کرد تا «دورت» آزادو «دکتر برونل» ازتعقیب معاف شود. ولی برزغم تلاش کمیته، طبق دستور «ماژور کلاین» مـاموریـن آلمانی منزل رئیس گمرك را تحت نظر گرفته اثاثه اورا مصادره کـردنـد وخـودش را نیز همانشب توسط محافظان مسلح به قلمروعثمانی اعزام داشتند.

روزبعد، فوجی ژاندارم مسلح اداره‌گمرك را در محاصره‌گرفت وصاحبمنصب ژاندارم اعضای‌گمرکخانه‌رامجبور کردبیست وپنجهزار تومان نقدینه گمرك را به وی تحویل دهند. خشونت‌آلمانی‌هـا دریـن ماجری وبخصوص‌بی‌اعتنائی‌آنها به‌وساطت ودرخواست‌کمیته دفاع‌ـ ملی، موجی ازنارضایی درمیان اهالی برانگیخت و موجبات تـکـدر اعضای‌کمیته را فراهم‌آورد. چندان‌که وزیـرمختار آلمان بـه روسای عشایر متوسل شد تا حساسیت موقع و وخامت اوضاع را برای سران قوم تشریح‌کرده ازتوسعه کدورت ممانعت بعمل‌آورند.

تحت تاثیرهمین وقایع نیزاوضاع بنفع «دکتربرونل» تغییرکرد وآلمانی‌ها اعلام داشتند‌که به احترام درخـواست اهـالـی، از تعقیب «دکتربرونل» خودداری‌میکنند. محض مزیـد اطمینان مردم‌کـرمانشاه «دکتربرونل» به خاك‌کلهر انتقال یـافت ودرآنجـا چند روزی میهمان «سردارنصرت» حاکم‌کلهر بود تاپس ازآن آزادانه به هرجا مایل‌است سفرکند.

درین‌ایام، «پرنس رویس» مقدمات یك رشته مـذاکرات مهم و حساس راکه میبایستی باحضور « ژنرال فون درگلتز» فرمانده عـالـی عملیات مشترك آلمان وعثمانی در منطقه بین‌النهرین و خلیج فارس و

یك شخصیت برجسته ایرانی صورت بگیرد، فراهم میساخت. اماعمر سفارت وی به تشکیل چنان جلسه‌یی وفا نکرد. چه، از برلن دستور رسید که فوراکارها را به‌جانشین خود «دکتر واسل» تحویل داده‌به بغدادعزیمت کند.

ازهمان اوایل مهاجرت، این نکته مورد توجه مامورین آلمانی قرارگرفته بود که برای سامان دادن بـه فعالیتهای خـود درایـران، میبایستی نیروهای پراکنده ملی را تمرکز داده زمام آنرا بدست یکی از شخصیتهای موجه ومتنفذ ایرانی بسپارند تاکار از آن حالت تشتت و چندگانگی خارج شود.

پیش ازآنکه‌جریان «مهاجرت»پیش آید، سفارت آلمان نقشه‌های پنهانی خود را با مشورت اعضای کمیته مرکزی حزب «دمـوکـرات» طرح‌میکردودرروابط رسمی وجاری خود نیز با دولت مرکزی‌سروکار داشت. اما پس‌ازآنکه‌کار به‌مهاجرت کشید، از طرفی رابطه مامورین سیاسی آلمان با تهران ومقامات رسمی دولت قطع شد وازطرف‌دیگر چون‌گروههای مختلف مهاجرین زیربارهم نمیرفتند ناگزیر در غالـب موارد بین‌آنها اختلاف وافتراق بروزمیکـرد. هـردم یکی قـدم پیش میگذاشت ومدعی ریاست وزعامت میشد یاوعده میکرد در صورتی که دولت آلمان بااوکنار بیاید وپول واسلحه دراختیارش بگذارد خواهد توانست صدها سوار و تفنگچی برای جنگ باروس و انگـلیس بسیج کند.

این وضع، خصوصا از زمانی که آلمانی‌ها صندوقهای لیره را

گشوده شروع به ریخت وپاش کردند، شدت یافت آنچنانکه مصلحین وخیرخواهان، مامورین آلمانی را ازین طرز عمل برحذر میداشتند و توصیه میکردند نظمی به کارهای مالی و سیاسی و نظامی خود بدهند.

بهمین منظور، «پرنس رویس» درصدد برآمد یکی ازرجال ایران راکه از کفایت وشخصیت لازم برای سرپرستی جنبش ملی ایرانیان ونظام دادن به امورسیاسی ونظامی مهاجرین برخوردارباشد به همکاری دعوت کند. درمطالعات اولیه، «حاجی مهدیقلی‌خان مخبرالسلطنه» که براثراعمال‌نفوذ متفقین ازحکومت فارس معزول شده ودرتهران گوشه گرفته بود، مناسب تشخیص داده شد. اما «مخبرالسلطنه» در پاسخ مکتوب سلیمان‌میرزا که‌ازطرف کمیته‌دفاع‌ملی ریاست کمیته‌وسرپرستی قوای ملی را به وی پیشنهادکرده بود، معاذیری آورد وپیشنهادکمیته‌را نپذیرفت.

وقتی ریاست‌مخبرالسلطنه منتفی شد، «کنت‌کانیتز» پیشنهاد کرد که این سمت به «رضاقلی‌خان نظام‌السلطنه» والی پشتکوه و لرستان تفویض شود. رضاقلی خان‌نظام السلطنه برادر زاده نظام السلطنه بزرك «حسینقلی‌خان» باآنکه‌جثه‌کوچکی داشت‌ازصفات وخصوصیات‌بارزی بهره‌مند بود و در مناصب ومشاغل‌مختلف کفایت ولیاقت بخرج داده‌و شخصیتی‌وخوشنام‌مورداحترام‌بود.

کمیته مهاجرت، با پیشنهاد «کنت‌کانیتز» موافقت‌کرد و قرار

شد « سید محمدرضا مساوات» که با نظام السلطنه سوابـق ممتد دوستی داشت، از اراك به بروجرد رفته، او را برای ریاست ملیون دعوت کند و در همان حـال نیز « کانیتز » از طـرف دولت آلمان بـا وی تماس بگیرد.

«نظام‌السلطنه» با اعتماد به اینکه شاه و دولت ایران قلباطرفدار همکاری با آلمان و مخالف روس و انگلیسند ، دعـوت کمیته را پذیرفت و ابتدا تصمیم داشت بوسیله تلگراف رمز باتهران تماس گرفته شاه را از تصمیم خود مطلع کند ، ولی این تماس عملی نشد چون خط تلگراف قزوین وقم دردست روسها بود و آنهااجازه نمیدادند تلگراف رمز به تهران مخابره شود.

درهمین حـال، «پرنس رویس » وزیر مختار آلمان از اراك بـه بروجرد سفر کرد و طی اقامت کوتاهی در خاك لرستان با « نظام ــ السلطنه» ملاقات واصول سیاست آلمان را درین منطقه برای او تشریح کرد.

«رویس» پس از این ملاقات به همدان و از آنجا به کـرمـانشاه رفت، اما «کنت کانیتز» در لرستان باقی ماند و قرار شد درجمع آوری عده و تجهیز قوای تحت فرمان والی باوی همکاری کند، آنگاه متفقا به کرمانشاه بروند.

هنگامی که گزارش این وقایع به تهران رسید، دستور برکناری «نظام‌السلطنه» طی امریه‌یی از طرف دربارصادرشد:

«جناب اشرف رئیس الوزراء

چون مصالح مملکتی مقتضی است که حکومت بروجرد ولرستان وعربستان عوض شود، بصدور این دستخط امر ومقرر مینمائیم که در هیات وزراء مراتب را مذاکره نموده نظام السلطنه راازحکومت تغییر داده نتیجه را بعرض برسانید.
ربیع الاول ۱۳۳۴»

میان دو سنگ

رضا قلی‌خان نظام‌السلطنه ازین زمان رسماً بعنوان محور عملیات و رئیس نیروهای ملی قدم درعرصه فعالیت گذارد. «نظام السلطنه» در ابتدای کار قراردادی با «کنت‌کانیتز» امضاء کرد که تعهدات طرفین نسبت به یکدیگر و ترتیب همکاریهای نظامی و سیاسی آلمان و ایران را مشخص می‌ساخت. وقتی این قرارداد امضاء شد، «نظام السلطنه» برای جمع آوری قوا و دعوت از عشایر لرستان به «الشتر» رفت و قرار شد «کنت‌کانیتز» در بروجرد مانده، رابطه میان کرمانشاه و اصفهان را حفظ کند تا «نظام‌السلطنه» با اردو بازگردد و متفقا به کرمانشاه بروند.

«کانیتز» فعالانه میکوشید تا همه موجبات را برای اجرای نقشه بزرگی که در سر داشت مهیا کند. بموجب نقشهٔ «کنت‌کانیتز» که توسط «پرنس رویس» به برلین مخابره و مورد تصویب دولت آلمان واقع شده بود میبایستی قوای واحدی از نیروهای ملی ایران در کرمانشاه تشکیل شود و این قوا، با پول و اسلحه آلمان، همدان و اراك را از تصرف روسها خارج ساخته، اصفهان را پایتخت قرار

دهد و آنگاه یك کابینه ملی در اصفهان روی کـار آمده نیروهای ملی را به طـرف تهران گسیل دارد و هنگامی کـه روسها تهران را تخلیه کردند ، شاه و دولت ایـران رسماً به صف متحدین پیوسته با روس و انگلیس وارد جنگ شوند .


رضا قلی خان نظام‌السلطنه مافی

«کنت کانیتز» نسبت به ایران وایـرانیان صمیمانه علاقه‌داشت. از همینرو علی‌رغم عثمانی‌ها که اصـرار داشتند واسطه مناسبات ایران و آلمان باشند ودولت آلمان جز با مشورت آنها درباره ایران تصمیمی اتخاذ نکند، «کنت کانتز» معتقد بود امور ایران باید بدست ایرانیان و با کمك مالی و نظامی آلمان حل‌وفصل شود .

«کانیتز» با آنکه اشراف‌زاده‌بود بیشتر به‌یك انقلابی آرمانخواه و فعال شباهـت داشت . خستگی نمی‌فهمید و راحت طلبی و وقت‌گذرانـی و بی تصمیمی را آفت موفقیت میدانست ، بهمین جهت نیز معتقد بود آلمانی‌ها و طرفداران آلمان در ایران هرچه دیرتر دست بـه حمله بزرگ خـود بردارند امکان موفقیت کمتر خواهد بود . چون از طرفی نفوذ سیاسی روس وانگلیس روزبروز فزونی میگیرد و ازطرف دیگر روسها برنفرات و مهمات خود می‌افزایند .

نقشه‌یی کـه «کنت کـانیتز» تعقیب میکرد اقتضا داشت اصفهان

همچنان در اختیار ملیون باقی بماند و مهاجرین موقع خود را در آنجا محکم کنند ، امـا روس و انگلیس کـه میدانستند استقرار دشمن در اصفهان تـا چهحد برای مقاصد آنها مضر ومخاطره انگیز است دولت ایران را تحت فشار گـذارده مصراً خواستار اخراج کنسول آلمان و مهاجریـن از اصفهان بودند. از همینرو، «عبدالحسین میرزا فرمانفرما» رئیس الوزراء طی تلگرافهای رمز و کشف، موکدا به «سرداراشجع» حکمران اصفهان تکلیف میکرد با مهاجرین تماس گرفته بهرترتیب که میسرباشد آنها را از ادامه همکاری با آلمانی‌ها منصرف و به مراجعت تشویق کند .

«فرمانفرما» در یکی از تلگرافهای خـود بـه حکمران اصفهان چنین‌مینویسد:

آقای سردار اشجع:

«تلگراف مرا خودتان ببریدبا حجةالاسلام حاج آقا نورالله و مدرس و طباطبایی و چند نفر دیگر از اهالی صحبت کرده عرض‌های بی‌غرضانه مرا به‌آنهااظهارنمائید،اگر قبول کردندو حاضر شدند کـه من هم دنباله کار و اقدامات را کاملا بگیرم و فکری به حال مردم و این مملکت بدبخت بکنم و اگر بازهم حاضر نشدند و باز اثر حرفهای لیره‌گیرها و فواید شخصی در مزاج محترم آقایان بیشتر شد بحکم اجبار ناچار به سکوت میشوم تا آقایان اضافه بر امتحانات هفت ـ هشت ساله و امتحانات عراق و ساوه و رباط کـریم یك امتحان دیگر هـم در اصفهان بنمایند و بقوه اجبار قشون اجنبی را به وسط خاك ایران که اصفهان باشد دعوت نمایند . بیش از

این عرضی ندارم و میگویم :

دست بیچاره چون به جان نرسد ـ چاره جز پیرهن‌دریدن نیست» .

ودر تلگراف دیگر، مجدداً تأکید میکند :

آقای سردار!

نمیدانم چرا خودتان ملتفت نمی‌شوید و این مسائل را بقدری که ممکن است به بعضی از عقلای مملکت حتی خود حاجی آقا نورالله این مطالب را توضیح نمی‌دهید ؟ به شما میگویم حضرات و ایشان را مستحضر بدارید والله ، بالله ، تالله از هیاهوی یکعده که هیچ وسیله ندارند درد مملکت درمان وجلوی قشون اجنبی گرفته نمی‌شود. سی هزار قشون روس تا امروز وارد شده و تاکنگاور را اشغال کرده و خیال حرکت بطرف کرمانشاه دارند . بعد از رسیدن تلگراف شما و حاج آقا نورالله به هزار زحمت و اسباب چینی با جاهای لازمه حضرت را علی‌الحساب از صرافت آمدن به اصفهان انداخته‌ام و وعده داده‌ام که آنجا میتوانم بدست خود خوانین کار قشون و غیره را اصلاح کنم .

ناچار این تفصیل را خواستم بوسیله مطمئنی به شما حالی کنم . حاج آقا نورالله ، مدرس و چند نفر عقلا را حاضر کنید . این تلگراف مرا بدهید بخوانند ، بگوئید با فحش دادن فلان دموکرات به بنده مملکت صورت اصلاح پیدا نمی‌کند. استقلال ایران ازاین حرکات بقا پیدا نمی‌کند. این‌دفعه سوم است که این‌آقایان مملکت بدبخت را به اینصورت انداخته‌اند. آن‌قضیه توپ‌بستن محمد علیشاه، بعدقضیه اولتیماتوم، حالاهم بی‌سبب‌مملکت و مجلس‌را ازاکثریت‌انداخته‌برای لیره‌های‌معین‌قسمتی‌ازملت‌را باروس‌وانگلیس طرف‌کرده‌اند درصورتی‌که هیچ منافعی‌برای این مملکت و ملت‌حاصل نبوده ونیست جز برای همان‌لیره خورها که سی‌هزار قشون روس را بوسط مملکت

بقوه اجبار آورده‌اند والله ، بالله، تالله تمام عقلای مملکت میدانند که در این موقع روس و انگلیس نخواستند با ایرانی طرف شوند و قشون جدیدی به ایران سوق بدهند وحاضر بهمه قسم تعهدات با ضامن و غیره برای دوستی با ایران بودند . استقلال ایران را تأمین می‌کردند. همه را حضرات خراب کردند . فقط برای منافع و هوسهای خصوصی تمام این واقعات امروز را برای ایران برپا کردند که می‌بینید و می‌شنوید. هیچ معلوم نیست در کنگاور و صحنه جز آنکه یك عده جوانان ایرانی کشته شوند چه نتیجه می‌خواهند بگیرند ؟ فقط برای این که مواجب خور خارجه شده‌اند و یك اشخاصی آنها را تحریك می‌کنند. استقلال ایران از این فقره درست نمی‌شود. دشمنی علنی ایران با روس و انگلیس استقلال ایران را متزلزل می‌کند، این مساله را هم اگر با پنج نفر آدم عاقل بدون ترس از موزر «سردار محیی» حرف بزنند درست ملتفت می‌شوند که تا اینجا آنچه کرده شده خبط صرف بوده است ، بعد هم خبط خواهد بود و بیش از این نباید دنبال شود .

باید کاری کرد این همسایه قوی پنجه از حال تغیر و اضطراب و نگرانی‌های تولید شده بوسیله وجوهات خیالش آرام شود.

جز این بعقیده بنده و خیلی از عقلا که از موزر و ترورها نمی‌ترسند چاره‌دیگر نداریم . نداریم . نداریم . فرمانفرما»

این تلگرافها زمانی به اصفهان رسید که مهاجرین دسته دسته عازم کرمانشاه می‌شدند . آنها به دلایلی چند که اهم آن ترس از حمله روسها به‌اصفهان بود ، پس‌از چند روز مذاکره و مشاوره تصمیم گرفته بودند اصفهان را ترك گفته در کرمانشاه به نیروهای مقاومت ملحق شوند .

با آنکه مهاجرین در اصفهان فعالیتی نداشتند و دولت ایران نیز از روس و انگلیس تعهد گرفته بود قشون به اصفهان نبرند ، حوادثی روی دادکه موجب شد سپاه روس درصدد حمله به اصفهان برآید.

مهاجرین در بدو ورود به اصفهان قول داده بودند از هرگونه اقدام تحریك آمیزی که شهر اصفهان را در مخاطره بیندازد خودداری کنند . اما علی رغم این قول وقرار کنسولگری آلمان با همکاری ژاندارمری نقشه محرمانه‌یی طرح کرده شبانه به بانك شاهنشاهی اصفهان حمله بردند وموجودی بانك و اسناد و اوراق و همچنین یك صندوقچه آهنی محتوی جواهرات و امانات را ضبط کردند .

سهمی از پولهای بانك را ژاندارمری اصفهان بجای حقوق عقب‌افتاده خود تصاحب کرد و سهم دیگری برای ژاندارمری فارس ارسال شد که بدنبال کودتای شیراز ، قدرت را در آن منطقه بدست گرفته بود . این حادثه بهانه‌یی بدست متفقین داد و ناگهان شهرت یافت که قشون روس بطرف اصفهان حرکت کرده است. متعاقب این شایعه اضطراب عظیمی برشهر سایه افکند وچون مأمورین آلمانی نیزاکثرا به کرمانشاه رفته بودند، مهاجرین چاره‌یی جز آن ندیدندکه هرچه زودتر وسایل سفر فراهم آورده راه کرمانشاه را در پیش بگیرند .

در آن زمستان سخت ، حرکت از اصفهان به کرمانشاه کاری صعب و طاقت فرسا بود . آنچنانکه بعضی از مهاجرین عقیده داشتند ماندن در اصفهان و استقبال از هرگونه مخاطره‌یی برتحمل مشقات سفررجحان‌دارد ولی‌رأی‌اکثریت برآن بودکه چون پای‌وطن ودفاع‌از استقلال و عظمت کشور در میان است ، هرخطری را باید برننك تسلیم

به دشمن مرجح شمرد .

تحت تأثیر این استدلال، سرانجام توافق شد که مهاجرین وسایل لازم فراهم آورده گروه گروه رهسپار کرمانشاه شوند و بدینترتیب ، هـر روز جماعتی از مهاجریــن و سواران و تفنگچیان و حتی افراد ژاندارم باروبنه خود را بسته هرکدام از طریقی راه غرب را در پیش می‌گرفتند . راهی بس خوفناك که در آن جز سرما ، یخبندان، جاده‌های غیرقابـل عبور ، دهات قحطی زده، راهــزنان و سپاهیان دشمن چیزی انتظارشان را نمی‌کشید.

جدال در فارس

پس از آنکه ژاندارمری شیراز دست به کودتا زد و کنسول انگلیس و سایر اتباع آن کشور را تحت‌الحفظ روانه برازجان کرد ، دوسوم ولایت فارس عملا تحت نفوذ و قدرت هواخواهان آلمان قرار گرفت.

به رغم تحولات تهران و روی کار آمدن کابینه «فرمانفرما» سرزمین فارس نیز مثل کرمانشاه رابطه خود را با تهران گسسته و به پایگاه با ارزشی برای فعالیت‌های مأمورین آلمانی تبدیل شده بود . در سراسر خاك فارس ، جز بوشهر که به اشغال نظامی انگلیس در آمده بود و چند ناحیه کم اهمیت چون بندر ریك و شبانکاره که در ضبط خوانین طرفدار انگلیس قرار داشت ، عوامل طرفدار آلمان یکه‌تاز و فعال مایشاء بودند . حتی «صولت‌الدوله» نیز که از ابتدای جنگ با زیرکی موقع خود را میان طرفین حفظ کرده و تن به تعهدی نسپرده بود این‌زمان‌درصف مخالف انگلیسها قرار داشت و از نبردتنگستانی‌ها با قوای نظامی انگلیس حمایت می‌کرد .

تنها قدرت‌موثر محلی که رویدادهای فارس را با سکوتی ابهام-

آمیز می‌نگریست و از ابراز موافقت با اقدامات ژاندارمری خودداری می‌کرد، «حبیب‌الله‌خان قوام الملک» بود . از همین رو کمیته حافظین استقلال (کمیته‌یی که از ائتلاف دموکراتها و اعتدالیون و صاحبمنصبان ژاندارمری تشکیل شده و بعد از قیام ژاندارمری سررشته امور را در شیراز بدست گرفته بود) تصمیم گرفت وسایلی برانگیزد تا «قوام‌الملک» سکوت خود را شکسته وضع مشخصی اتخاذ کند.

این موضوع بیشتر از آنجهت اهمیت داشت که بعد از برکناری «مخبرالسلطنه» از ولایت فارس ، طبق تصمیم دولت تا رسیدن والی جدید به فارس، کفالت امور آن ولایت برعهده «قوام الملک» محول شده بود . حال آنکه درجریان تحولات‌شیراز، «قوام الملک» بی‌آنکه از خانه خارج شود و خود را با حوادث آشنا سازد ، سعی داشت با تهران تماس بگیرد و کسب تکلیف کند .

تلگرافهای‌متعدد«قوام‌الملک» که از شیراز مخابره میشد هرگز به مقصد نمی‌رسید، زیرا خط تلگراف تا آباده در قبضه ژاندارمری بود و ژاندارمری ، کلیه تلگرافها و مراسلات «قوام الملک» را سانسور کرده ، مفاد آنرا در اختیار «کمیته حافظین استقلال» می‌گذاشت !

«کمیته حافظین استقلال» سرانجام وقتی از کار انتقال اسرای انگلیسی به برازجان فراغت یافت ، اعلامیه‌هایی در شهر انتشار داد که «قوام الملک» را به همکاری با کنسولگری انگلیس متهم و اخطار می‌کرد چنانچه «قوام‌الملک»ادعایی جز این دارد ظرف بیست وچهار ساعت پاسخ بگوید والا خیانت وی بر ملت فارس مسلم خواهد بود.

«قوام‌الملک» که از مخابرات متعدد خود به مرکز نتیجه نگرفته

بود با ملاحظه هیجان و انقلابی که برشهر حکومت داشت بیمناك شد مبادا سکوت اومستمسکی بدست مخالفین داده کار را به جاهای باریك بکشاند . ناگزیر یادداشتی به کمیته نوشت و متذکر شد: «من ایرانی و مطیع اوامر دولت ایرانم . اتهام خیانت به من نمی‌چسبد و به‌عنوان یك ایرانی مسلمان ، اولاً با ملت همراهم ـ ثانیاً بدانچه علماء بگویند و صحه بگذارند عمل می کنم».

بدنبال این مکاتبه ، قرار شد «قوام‌الملك» چهار نفر نماینده معین کند که در منزل «ثقةالاسلام» با نمایندگان علماء و تجارو صاحبمنصبان ژاندارمری جلسه‌یی تشکیل دهند و حدود روابط وی را با ژاندارمری و کمیته مشخص کنند . درین جلسه توافق‌شدکه«قوام‌الملك» کماکان نایب‌الایاله باشد و ژاندارمری از وی متابعت کند مشروط بر آنکه :

اولاً سنگر بندی طرفین موقوف و سنگرها برچیده شود.

ثانیاً حاجی مسعودالدولـه (از خویشاوندان مورد اعتماد قوام‌ـالملك)ریـاست نظمیه شیرازرا عهده‌دار باشد و سلطان مسعود خـان صاحبمنصب‌ژاندارم به معاونت نظمیه منصوب شود.

ثالثاً قـوام‌الملك دویست تـن سوار به عنوان محافظ شخصی نگهدارد و کلیه تفنگچیان عـرب و بهارلو را مرخص کند.

رابعاً یك‌عده دویست نفری از طرف قوام‌الملك برای کمك به مهاجرین و پیوستن به «کمیته دفاع‌ملی» روانه قم شوند.

اما هنگامی که نتیجه مـذاکـرات مجلس مشورتی بـه اطـلاع «قوام‌الملك» رسید اوخشمگین شده پاسخ داد:

ـ من نوکردولتم وفقط ازاوامردولت اطاعت میکنم. اگراقدامات مهاجرین وکمیته دفاع ملی مورد تایید دولت است از طرف دولت به من ابلاغ کنند، عوض دویست نفر، دوهزارنفر به قم می فرستم. ولی بدون اجازه و تصویب دولت نه درفارس، نه درقم و نه درهیچ نقطه دیگری داخل جنگ یا صلح با خارجی نخواهم شد... ازطرفی باچه اطمینان سنگرها را تخلیه و تفنگچیان خود رامرخص کنم؟!

کمیته، وقتیکه ازنظریات «قوام الملك» مطلع شد برای جلب اطمینان وی پیشنهادهای خود را تعدیل کرد و بوسیله هیاتی مرکب ازوقارالسلطنه، ضیاء الواعظین، حاجی میرزااحمدخان لاری، ضیاء ـ الأدباء ، حاج میرزا ابوالقاسم خان نصیرالملك و فاخرالسلطنه پیغام فرستاد:

۱ـ بجای قوام الملك، ابتدا ژاندارمری سنگرهای خودرابرچیند وپس ازآن قوام الملك به فراخواندن تفنگچیان بهارلوو عرب اقدام کند.

۲ـ اگرقوام الملك میل نداردد رمقام نیابت حکومت، به مسؤولیت های ناشی از همکاری باکمیته حافظین استقلال تن بسپارد داوطلبانه ازشیراز خارج شده امور حکومت را به پسرش نصرالدوله «میرزا ابراهیم خان قوام الملك پنجم» محول کند، بشرط آنکه قبلا سی هزارتومان ازحساب مالیات ابوابجمعی خود بابت حقوق عقب افتاده ژاندارمری بپردازدو دویست نفرتفنگچی برای همکاری باملیون روانه قم کند.

این مذاکرات نیزبجایی نرسیدزیرا قوام همچنان متعذربود که تااز تهران کسب اجازه نکندنمیتوانداقدامات ژاندارمری راصحه بگذارد.

هنگامی که کمیته حافظین استقلال ایران بالمره از همکاری و مساعدت «قوام‌الملك» مایوس شد، چاره‌یی ندید جز آنکه با توسل به زور قوام راازصحنه خارج کند. ازینرو، کمیته باصدور اعلامیه‌های متعددی که بتصدیق علماء رسیده و جریان تماس و مذاکره با قوام در آن منعکس شده بود، به یك جنگ تبلیغاتی علیه «قوام‌الملك» مبادرت جست.

کمیته میخواست قبل از درگیری مسلحانه، افکار عمومی را در شیرازعلیه قوام برانگیزد. قوام نیز این وقت‌گذرانی را مغتنم میشمردو انتظار داشت درین فاصله از طرف «فرمانفرما» و نیزازجانب «صولت-الدوله» برای او کمك برسد وقوای ژاندارمری را درهم‌بکوبد.

بدینترتیب یکماه گذشت درحالیکه شیراز همچون دژجنگی سنگربندی شده بود. چند محله را هواخواهان قوام‌الملك در تصرف داشتند ودر سایر محلات، ژاندارمها روی بام‌ها و پشت سنگرها دیده میشدند.طبق دستور «یاورعلیقلی‌خان» بیرق انگلیس رااز فراز عمارت کنسولگری برداشته وبجای آن پرچم ایران برافراشته بودند. باغ کنسولگری نیز به‌گردشگاه عمومی تبدیل شده‌بود، در حالیکه «نظام-ملی» در آنجا مشق میکرد ودفیله میرفت!

روز دوازدهم صفر، سرانجام‌کار طرفین به زدوخورد مسلحانه کشید. تااین‌زمان «قوام‌الملك»نه ازتلگرافهای متعدد خود به«فرمانفرما» طرفی بسته بود ونه از پیغام‌های متوالی به «صولت‌الدوله».

تلگرافهای او بمقصد نمیرسید و پیغامهایش نیز با وعده امروز-وفردا برگذارمیشد، «صولت‌الدوله» عوض‌اینکه‌به‌یاری رقیب‌دیرینه‌اش

«قوام‌الملك» برخیزد، با «واسموس» نردمحبت میباخت وسواران خود را برای حمایت از رزم آوران تنگستانی به برازجان و دشتستان میفرستاد.

روز دوازدهم صفر ۱۳۳۲ ژاندارمری دو عراده توپ روی بام بازاروکیل مستقرساخت وچندمسلسل نیزدرنقاط‌دیگر شهر نصب کرده، به تفنگچیان قوام‌اخطار کرداز برجها فرود آمده سنگرهاراتخلیه کنند. اما چون‌بدین‌اخطارهاتوجهی‌نشدستادژاندارمری‌فرمان‌تیراندازی‌صادر کرد.

جنك‌ژاندارمها وهواداران قوام دوازده روز طول کشید. طی‌این دوازده روز، صدای‌توپ و تفنگ ومسلسل در شیرازقطع نمیشد. جنك محله‌به‌محله، خانه‌به‌خانه‌وبام‌به بام‌پیش‌میرفت. مردم‌ازوحشت به‌خانه‌های خودشان خزیده شهر را به جنگاوران واگذارده بودند. باآنکه تعداد اتباع وطرفداران «قوام‌الملك» زیاد بود و سنگرهای متعددی را تحت اختیارداشتند چون به توپ‌ومسلسل‌مجهز نبودند بناگزیر سنگربه‌سنگر عقب‌می‌نشستندوبهنگام عقب‌نشینی خانه‌هایی‌راکه سنگر کرده بودند به آتش می کشیدند تابه دست حریف نیفتد.

خونین‌ترین جنگ میان طرفداران قوام وژاندارمری دراطراف مسجد نصیرالملك روی داد ولی ازآنجاکه‌اتباع‌قوام‌روی‌بام‌وگلدسته‌های‌مسجدسنگربندی کرده و درهای مسجد را نیز بسته‌بودندژاندارمها علیرغم تلاش فراوان خود نتوانستند به مسجد دست یابند. در نتیجه نقشه خود را تغییرداده به دروازه سعدی حمله بردند ودروازه را به تصرف درآورده عاقبت مناطقی راکه مسلط بر خانه قوام بود از دست تفنگچیان وی خارج ساختند.

«قوام‌الملك» وقتی چنین دید از ادامه نبرد مایوس شد. نزدیك ظهر شیرازراترك گفت‌وخود را به‌جهرم رسانید. با خروج قوام تفنگچیان وی نیز دست از جنگ کشیده شهر را بتصرف ژاندارم دادند. این پیروزی چنان غیر منتظره بود که تاصاحبمنصبان ژاندارم واعضای کمیته حافظین استقلال بخودشان بجنبند و برای استقرارنظم اقدامی کنند، خانه‌های «قوام‌الملك» واتباع وخویشاوندانش دستخوش چپاول‌وغارت قرارگرفت. جنك دوازده روزه که ضمن آن از ژاندارمها نزدیك‌هشتاد نفر وازطرفداران قوام‌چهل‌نفر کشته وزخمی‌شده‌بودند مدتی‌هم‌بصورت بلوا وآشوب ادامه یافت تا آنکه «یاور علیقلیخان» جداً در صدد اعاده نظم برآمد وامنیتی درشهر برقرار ساخته قسمتی از اموال غارتی را از ژاندارمها وچپاولگران‌مسترد داشت وصاحبان آنها را دعوت کرد که بیایند واموال خود را تحویل‌بگیرند، بااینحال‌اثاثه قیمتی و نفائسی که ازمنزل قوام غارت شده بود هرگز بدست نیامد.

«یاورعلیقلی‌خان» دراینهنگام اسما رئیس کل‌ژاندارمری و رسما حکمران شیراز بود. اما برای اداره امور شهر وحفظ تشکیلات‌اداری ونظامی، قدرت تنها به‌کار نمی‌آمد وپول‌لازم بود. یاور، برای تامین پولی که بتواند موقتا کارهای جاری را روبه راه کند، دست استمدادبه سوی چند نفری ازمتمولین وتجار درجه اول شیراز، ازجمله حاجی‌ـ عبدالرحمان‌کمپانی وحاج محمد ابراهیم‌خان مشیری درازکرده بنام اعانه مبالغی جمع کرد. همچنین سی‌هزارتومان متعلق به «قوام‌الملك» وتحویلدار وی میرزایوسف خان راکه در «کمپانی فارس» بودیعه گذارده شده‌بود، ژاندارمری ضبط کرد.

باآنکه «قوام‌الملك» میدان راخالی کرده واز شیراز خارج شده بود،این نگرانی‌همچنان وجود داشت که وی‌درفسا وجهرم و سایربلوك ابوابجمع خود به جمع آوری‌قشون پرداخته ازسرنو به شیراز حمله کند. بهمین ملاحظه، «یاور علیقلی‌خان» بلافاصله قشونی تدارك دیده به تعاقب وی فرستاد تاضمنامالیات لاروبلوك خمسه‌وسایر نقاط ابوابجمع «قوام‌الملك»را جمع آوری کنند.

قوای ژاندارم، تحت فرماندهی «سلطان ابوالفتح‌خان» به جانب لارستان‌حرکت‌کردو در همان حال « یاور علیقلی خان » ریاست ایل خمسه را از «قوام الملك» سلب وبه یکی از اقوام وی «منصورالسلطنه‌عرب» که سوگند وفاداری نسبت به‌کمیته حافظین استقلال و همکاری با ژاندارمری یاد کرده بود،محول داشت.

جنك خانگی درفارس

«قوام‌الملك» پس از آنکه همراهان خود را درلار مستقر ساخت شتابان به بوشهر رفت واز ژنرال «سرپرسی کاکس» فرمانده کل نیروهای انگلیس در منطقه خلیج برای مقابله باژاندارمری و مراجعت به شیراز استمداد کرد.

«قوام‌الملك» ادعا میکرد که هرگاه باقیمانده‌افرادش باسلاحهای مدرن انگلیسی مسلح شوند وی‌باجلب حمایت سایر عشایر ابوابجمع خود،قوای ژاندارمری‌را در هم‌شکسته شیراز را از ژاندارمها و عوامل طرفدار آلمان‌مسترد خواهد داشت.

قضارادر همین‌ایام،براساس مذاکراتی که‌کابینه فرمانفرمابادولتین روس وانگلیس آغاز کرده بود، دولت انگلیس مقدمات استقرارنیروی تازه نفسی رابرای استقرارنظم درجنوب ایران تدارك میدیدو کشتی‌های انگلیسی پیاپی درسواحل خلیج فارس پهلوگرفته سلاحهای انگلیسی‌و سربازان هندی را درخاك ایران پیاده میکردند.

فرماندهی این قوا و سرپرستی‌عملیاتی‌راکه میبایستی درجنوب ایران شروع شود «ژنرال سرپرسی سایکس » برعهده داشت. این

صاحبمنصب انگلیسی که قبلا نیز در ایران ماموریت‌هایی به انجام رسانده ونه فقط نسبت به اوضاع و احوال جغرافیایی، بلکه با تاریخ ایران نیز آشنائی کامل داشت باوظایف مهم واختیارات وسیعی به ایران اعزام‌میشد. اما پیش‌از آنکه «سایکس» راساً وارد عمل‌شود باصلاحدید دولت‌ایران بناشدفرمانده انگلیسی، افرادتحت‌فرمان«قوام‌الملك»رامسلح ومجهزساخته کاراستردادشیرازوجنك باقوای‌ژاندارم‌رابه‌وی‌محول کند.

هر چند امیدآنکه «قوام» درین پیکار موفق‌شود وبار دیگرقدرت را درفارس بدست گیرد ضعیف بود، معهذا بر مداخله مستقیم ارتش انگلیس ترجیح داشت. زیرا ظن آن میرفت که حرکت قشون‌انگلیس بجانب شیراز باعکس‌العمل شدیدی از جانب اهالی روبروشودو کاررا ازآنچه بود دشوارتر کند...

ازطرف دیگر دولت‌ایران نیزقشون کشی انگلیسهارابرای‌تصرف شیراز تجویز نمیکرد و اطمینان میدادکه با ارسال دستورالعمل‌موکد عشایر جنوب، مخصوصا «صولت‌الدوله»را به همراهی‌با «قوام‌الملك» وحمایت ازوی وادار خواهد ساخت.

بدینسان، درحالی که «میرزا حبیب‌الله‌خان قوام‌الملك» بـه لار بازگشته، درانتظار پاسخ «سرپرسی‌کاکس» واقدامات حکومت‌مرکزی بسرمیبرد، پیغامی‌برای او رسیدکه نماینده‌خود راجهت دریافت‌سلاحها ولوازم قشون‌کشی به بوشهر اعزام دارد.

این‌پیغام، «قوام‌الملك» واتباع اورا چنان بـه هیجان آوردکـه بلافاصله خود را جمع وجورکرده، در حالیکه از یکسو نماینده قوام برای دریافت اسلحه به بوشهر می‌شتافت، ازسوی دیگر قـوام بـرای

روسای ایل خمسه و سایر خوانین و متنفذین فارس پیغام فرستاد که دولت ایران او را مأمور حل و فصل قضایای فارس و سرکوب یا غیان کرده و هرکس خود را مطیع پادشاه و تابع دولت قانونی ایران میداند موظف است با وی همکاری و همراهی کند.

رونوشت تلگرافهایی که از تهران رسیده و ضمیمه پیغام «قوام‌الملك» بود، ادعای او را اثبات میکرد و شایعاتی را که در خصوص شکست خوردن و از میان رفتن قوای قوام و ضبط اموال و اثاثه و استرداد عناوین وی بر سر زبانها افتاده بود از اثر می‌انداخت .

با این همه،قوای ژاندارمری‌همچنان منزل‌به‌منزل‌در تعقیب قوام پیش می‌تاخت و درسر راه ، مالیات دهات و مناطق ابوابجمع «قوام» را جمع‌آوری می‌کرد .

ژاندارمری هرگز انتظار نداشت که «قوام‌الملك» در آن فرصت کوتاه به تحصیل پول و اسلحه موفق شده ، سپاهی فراهم سازد و در عین حال حمایت طوایف و عشایر فارس را نیز جلب کند . اما همه این کارها در مدت کوتاهی انجام پذیرفت. نفرات تحت فرمان قوام با ساز وبرگ‌وسلاحهای تازه برای مقابله با قوای ژاندارم بازگشتند و در همین حال طوایف عرب و بهارلو که رونوشت تلگرافهای دولت را دائر به تثبیت «قوام» و نیز اطلاعات مبالغه آمیزی در باره تعداد نفرات «قوام‌الملك» و سلاحهای مرگبار آنها دریافت داشته بودند ، یکی بعد از دیگری تبعیت خود را از «قوام‌الملك» اعلام می‌کردند .

مداخله «صولت‌الدوله» و پس از آن پیوستن «منصورالسلطنه‌عرب» به نفرات قوام ، یکباره اوضاع را بزیان ژاندارمری تغییر داد.

«صولت‌الدوله» که در جریان کشمکشهای «قوام‌الملك» با ژاندارمری زیرکانه خود را از معرکه بدور نگهداشته ، قوام را با وعده‌های بی اساس سرگرم میداشت و قلبا از تفوق قوای ژاندارم‌بر رقیب دیرینه خود لذت میبرد ، تلگرافهای موکدی از تهران دریافت کرده بودکه او را به حمایت از «قوام‌الملك» و همکاری با او مکلف میساخت . بعلاوه با شکست قوام وفرار وی از شیراز مقصود اصلی صولت تأمین شده بود و اینك میتوانست با مداخله در اوضاع، قدرت‌نمائی کند .

با این‌نیت، «صولت‌الدوله» رونوشت تلگرافی را که از تهران مخابره شده بود همراه با پیغامی برای «سلطان ابوالفتح خان» فرمانده قوای ژاندارمری فرستاد وتکلیف کردکه برحسب اراده دولت‌قانونی، میبایستی اردوی ژاندارمری فورا عقب‌نشینی اختیار کرده به شیراز برگردد.

در اینحال، «منصورالسلطنه‌عرب» نیز که از طرف‌ژاندارمری به جانشینی قوام معین شده و سوگند و فاداری یاد کرده و از قفای اردو در حرکت بود ، چون وضع را دگرگون و خود را در مخاطره دید ، حیله‌یی بکار بست و داوطلب شد افراد خود را در تنگه‌یی که بر سر راه قرار داشت مستقر ساخته افراد قوام را بهنگام عبور از تنگه زیر آتش بگیرد . اما بمحض آنکه از ژاندارمهافاصله گرفت، شتابان خود را به اردوی «قوام‌الملك» رسانده خود را به پای قوام انداخت و طلب بخشایش کرد .

«سلطان ابوالفتح خان»وقتی از ماجری مطلع شد، رؤسای اردو

را جمع آورد و به مشورت پرداخت . عقیده همگان بر آن بود که در چنان شرایطی جنگیدن مطلقاً بمصلحت نیست و باید عقب نشست.

امـا پیش از آنکه اردوی ژاندارمری عقب‌نشینی بطرف شیراز را آغاز کند ، عشایر بهارلو پیغام دادند که قوای ژاندارمری یـا باید بدون قید وشرط تسلیم «قوام‌الملك» شود و یا آماده برای جنگ باشد. «سلطان ابوالفتح خان» به این اخطار پاسخی نداد و بلافاصله دستور عقب نشینی صادر کرد ، در حـالیکه پول و آذوقه اردو نیز تمام شده بود .

فـرمانده اردو برای آنکه دشمن را غافلگیر کندشب‌هنگام اردو را بطرف‌شیراز حرکت داد و کوشید تا این عقب نشینی هرچه سریعتر و با نظم کامل صورت گیرد . اما عشایر طرفدار قوام که در طول راه پراکنده بودند از هرطرف به تعاقب اردو پرداختند و سرانجام، پس‌از سه شبانه روز در صحرای فسا اولین برخورد میان ژاندارمهاو دسته‌یی از عشایر صورت‌گرفت.

سه شبانه روز راه پیمائی بدون وقفه ، بیخوابی ، گـرسنگی و خستگی رمقی بـرای ژانـدارمها بـاقی نگذاشته‌بود . با اینحال‌پس اززدوخـورد مختصری خود را به یکی از قراءاطراف فسارسانیده در آنجا سنگر گرفتند و در عین حال اندك غذائی‌فراهم آورده سدجوع کـردند و «سلطان ابوالفتح خان» برای حاکم فسا نامه‌یی نوشت و از وی آذوقه خواست .

حاکم فسا که قبلا از طرف «قوام‌الملك» دستورالعملی دریافت کرده و مکلف شده بود از حرکت ژاندارمها بطرف شیرازجلوگیری

کند پاسخی نومید کننده داد و «سلطان ابوالفتح خان» که در وضعی دشوار قرارگرفته بود ، چاره‌یی ندید جز آنکه به فسا حمله برده آنجا را تسخیر کند و از شیراز کمك بخواهد . بهمین جهت فرمان حمله صادر کرد و اردو بسمت فسا تاخت برد . قوای ژاندارم بی‌آنکه با مانعی برخورد کند تا نیم فرسخی شهر پیش رفت . کمترین اثری از مقاومت و ممانعت بچشم نمیخورد. همین سکوت و آرامش ژاندارمها را تشجیع کرد و بدون‌آنکه آرایش جنگی بخود گرفته یا احتیاطی بخرج دهند،همچنان‌به‌طرف شهر یورش بردند.ناگهان از میان‌سبزه‌زار صدای تفنگ برخاست و رگباری از گلوله بر سر ژاندارمها باریدن گرفت . این شلیك غافلگیرانه ، تنی چند از ژاندارمها را به خاك هلاك افکند و «سلطان ابوالفتح خان» همانقدر توانست بقیه افراد خود را از تیر رس دشمن دور کند و در امامزاده‌یی نزدیك فسا موضع بگیرد.

اندکی پس از آنکه افراد ژاندارم در امامزاده نزدیك فسا «شاهزاده ابوالفتح» مستقر شدند ، عشایر هواخواه قوام تدریجاً بهم پیوسته ، از چهار طرف امامزاده را در محاصره گرفتند . ژاندارمهای خسته و گرسنه تمام روز را به دفاع پرداختند و همانقدر توانستند سنگرهای خود را حفظ کنند . اما شبانگاه ، فرمانده اردو با اندوه بسیار نزد افراد خود اقرار کرد که بیش از آن اردوی ژاندارمری توانائی مقاومت ندارد و افراد مختارند بهر ترتیب متقضی میدانند از مقابل دشمن گریخته خود را به شیراز برسانند . بدینسان شیرازه اردو از هم گسست و ژاندارمها با استفاده از تاریکی شب هرکدام راهی را برای فرار انتخاب کرده متفرق شدند .

***

ژاندارمهایی که از صحنه نبرد گریخته و جان سالم بدر برده بودند ، در حالیکه مشقت زیادی متحمل گشته بودند یکی بعد از دیگری وارد شیراز شدند و ستاد فرماندهی را از قضایا مطلع ساختند .

خبر شکست ژاندارمری و حرکت عشایر مسلح بجانب شیراز، بسرعت در شهر انتشار یافت و موجی از وحشت برانگیخت . این وقایع، بیش‌ازهمه «یاور علیقلی خان» ویاران او را مضطرب‌میساخت. چه ، آنها بخوبی میدانستند نیرویی که قادر به مقابله با عشایر و سواران مسلح «قوام‌الملك» باشد دراختیار ندارند وبفرض آنکه دست به مقاومت بردارند کار را برای خودشان و برای مردم شهر مشکلتر خواهند ساخت . از طرفی نیز تسلیم شدن به دشمن در حکم دست شستن‌ازجان وگذشتن ازهمه پیروزیهایی بود که بقیمت آنهمه خون‌دل حاصل شده بود .

در حالیکه ملیون شیراز بسختی نگران حوادث بودند و همه امیدشان‌در وجود ژاندارمری خلاصه میشد، «یاور علیقلی خان» ازفرط اندوه و نومیدی به اتاق کار خود پناه برده عزلت‌گزیده بود وهیچکس را نمی‌پذیرفت . درین فرصت گروهی از طرفداران «قوام‌الملك» که خبر شکست ژاندارمها و حرکت قوام و طرنداران او را شنیده بودند با درجه داران ژاندارمری تماس گرفته آنها را تشویق کردندکه هرچه زودتر حساب خودشانرا از یاور و یاران وی جدا کنند و قدرت را در دست بگیرند تا در جریان ورود عشایر به شهر از کشت و کشتار جلوگیری شود.

درجه داران ژاندارمری ، طبق نقشه‌یی که به آنها داده شده بود

در نخستین قدم، «سلطان قاسم خان فتح‌الملك» را از زندان آزاد کرده او را به رهبری خود برگزیدند.

«قاسم خان فتح‌الملك» یکی ازصاحبمنصبان ژاندارمری بود که چون طرف سوء ظن طراحان قیام ژاندارمری قرار داشت هنگامی که «یاورعلیقلی‌خان» و یارانش نقشه کودتا را به موقع اجرا میگذاشتند اورا توقیف و در زندان ژاندارمری محبوس کردند. بهمین ملاحظه، طرفداران قوام برای مقابله با «یاورعلیقلی خان» او را ازهرکس مناسبتر تشخیص داده وسائل استخلاصش را فراهم آوردند.

«فتح‌الملك» همینکه از زندان رهایی یافت با حمایت ژاندارمهایی که برضد «یاور علیقلی خان» قیام کرده بودند و مأمورین نظمیه، دست به یك ضد کودتا زد و شبانه گروهی از مجاهدین و عناصر وابسته به کمیته دمکرات را دستگیر و زندانی کرد.

از لحظه آزادی «سلطان فتح الملك» و استقرار یکی از خویشاوندان قوام «عطاءالدوله» در رأس نظمیه شیراز تا نیمه‌شب نزدیك به سی نفر از مخالفان قوام و کسانی که قیام ژاندارمری را تایید و با ژاندارمها همکاری کرده بودند یکی بعد از دیگری جلب و در نظمیه زندانی شدند. عده‌یی از صاحبمنصبان ژاندارمری و دمکراتها نیز که از دگرگونی اوضاع اطلاع یافته بودند خود را در گوشه‌یی پنهان کرده یا همان شبانه از شهر خارج شدند.

درین میانه، «یاورعلیقلی خان» بیخبر از همه جا در دفتر کارش نشسته، پریشانحال و افسرده خاطر درها را به روی خود بسته بود. «فتح‌الملك» نیز کاری به او نداشت و فقط مأموری بر در اتاق گماشته

بود که دستور داشت از خروج یاور جلوگیری کند.

در حقیقت، «یاور علیقلی خان» بی‌آنکه خودش بداندتحت نظر قرار گرفته بود و «فتح‌الملك» خیال داشت هنگامی بسراغ او رود که همه چیز خاتمه یافته و دست یاور از همه جا کوتاه شده باشد.

نزدیك نیمه‌شب، «سلطان غلامــرضا خان» پسر عم و نزدیکترین دوست یاورکه از اقدامات «سلطان فتح‌الملك» آگاه شده بود با تهدید نگهبانی‌که بر در اطاق «یاور علیقلی خان» گماشته بودند خود را بــه یاور رسانید و همه چیز را برای او حکایت کرد .

«یاور علیقلی خان» چنان درمانده شده بــود که نمیتوانست فکر کند و تصمیم بگیرد. ازینرو پیشنهاد پسرعمش را که عقیده داشت باید هــرچه زودتر از شیراز گــریخته در کــازرون به «ناصر دیوان» یا در برازجان به خوانین تنگستانی ملحق‌شوند پذیرفت‌و همراه‌وی‌روانه‌شد. شب به نیمه رسیده بــودو باران شدیدی می‌بارید . «علیقلی خان» کــه میدید در چنان شرایطی بــدون وسیله و راهنما قادر نخواهند بود حتی یك فرسنگ از شهر دور شوند ، تصمیم گرفت آنشب‌را همراه پسرــ عمش در منزل دوستی پنهان شده اسب و آذوقه تهیه کنند و بامدادان راه کازرون یا برازجان را درپیش گیرند .

با این نیت ابتدا به خانه «میرزارضاخان‌فاخرالسلطنه» رفتند ولی معلوم شد صاحبخانه خود از بیم آنکه بدست «فتح‌الملك» و اعوان وی بــازداشت شود اوایل شب از شهر خارج شده و به‌نقطه‌نامعلومی رفته است . به چند خانه دیگر نیز سر زدندو نومیدانه بازگشتند زیــرا آن چند نفری که «یاور علیقلی خان» و «سلطان غلامرضا خان» امیدوار

بودند جایی در خانه ایشان پیدا کنند و از مساعدتشان بهره‌مند شوند یا اسیر شده و یا فرار کرده بودند .

دو مرد ، تا حوالی سپیده دم در کوچه‌های پرگل ولای شیراز ، زیر باران شدید سرگردان بودند و این آوارگی دردناك وخفت‌آمیز، دردی راکه بر روح «یاور علیقلی‌خان» پنجه می کشید هرلحظه تشدیدمیکرد.

بااینهمه،«علیقلی‌خان»سعی‌داشت‌رنج‌خودراپنهان‌نگه‌دارد.درحالیکه ازین‌کوچه به آن کوچه و از یك محل به محله دیگر میرفتند و دنبال پناهگاهی می‌گشتند ، او در سکوت میگریست و باران ، اشکهایش را رافرومی‌شست . یکبار که نومیدی و بیکسی را عمیقاً حس کرد و همه آرزوهای خودرا تباه شده و برباد رفته یافت، به طرف «غلامرضا خان» روکرد وگفت :

ـ فکرش را بکن ! یاور علیقلی‌خان وسلطان غلامرضا خان مثل دزدها در کوچه و پس‌کوچه شیراز پرسه میزنند و از ترس آژان و ژاندارم به هر سوراخی سر میکنند ، اما هیچکس در خانه‌اش را به روی آنها نمی‌گشاید... راستش ، من هنوز هم نمیتوانم باورکنم!

«یاورعلیقلی خان» هنگامی حقیقت را با همه تلخی و شگفتی آن پذیرفت و در مقابل سرنوشت تسلیم شد که شب به آخر رسیده و هوا نیمه روشن شده بود . درین حال دو مرد ، بیرون شهر، کنار مزرعه‌یی نشسته بودند.

باران همچنان میبارید اما نه آنطور شلاق‌کش وبی‌امان. ساعتی میگذشت که آندونومیدانه شیراز را ترك گفته و خودشانرا تا این‌نقطه،



سلطان غلامرضا خان پسیان

زیر دیوار یك باغ کشانده بودند . پیش از آنکه از شهر خارج شوند یکی دوبار «سلطان غلامرضا خان» اجازه خواسته بود که برود وهر-طور هست دو اسب تهیه کند . اما هر نوبت ، یاور جواب میداد : «حوصله کن» ! و همانطور پیاده ، به راه خود ادامه میداد . «سلطان-غلامرضا خان» ابتدا خیال میکرد یاور درخارج شهر، دوستی را سراغ کرده و به خانه او میرود . اما ، وقتی از شهر دور شدند و کنار آن مزرعه روی زمین نشستند یاور فاش کرد که او به پایان راه رسیده است. «یاور علیقلی‌خان» تصمیم گرفته بود حکم سرنوشت را درباره خودش بپذیرد و از سر سختی دست بکشد . او تصمیم نداشت برای

تهیه اسب و آذوقه به کسی مراجعه کند . حتی ازین خیال که نزد «ناصر دیوان» به کازرون یا نزد زائر خضر خان و شیخ حسین خان به تنگستان‌برود منصرف شده بود. کنار آبی که از وسط مزرعه میگذشت نشست. وضو گرفت وهمراه با «غلامرضا خان» به نماز ایستاد. آخرین سجده را مدتی طول داد و بعد ، وقتی کلمه شهادتین را بر زبان آورد و از نماز فارغ شد ، همانطور که روی دو زانو نشسته بود و به افق مینگریست گفت :

ـ غلام ، ما بازنده شدیم . . . . . بازی سرنوشت را باختیم و حالا دیگر کارمان تمام است . . . . خدا نخواست کاری را که شروع کرده بودیم پیش ببریم و به آخر برسانیم . . . ما خودمان میدانیم و خدای خودمان که قصدمان خدمت به این آب وخاك بود. بخاطر خدا و دین و وطن دست به قیام زدیم . . . اما به کار خدا نمیشود ایراد گرفت . . . . من حس میکنم که درست همینجا و همین حالا به پایان راه رسیده‌ام!

«سلطان غلامرضا خان» بتصور آنکه نومیدی و اندوه پسرعمش را از زندگی سیر کرده است کوشید تا بوسیله سخنان امیدوارکننده او را تسلی دهد ولی یاور حرف اورابرید وگفت :

ـ خودت را زحمت مده ... من تمام شب فکر کرده‌ام. . . همه آن چیزهائی را که تو میخواهی بگوئی خودم میدانم و احتیاج به موعظه ندارم . . . . این حرفها را هم از سر نومیدی نمیزنم. من‌عمری مردانه زندگی کرده‌ام و دلم میخواهد مردانه بمیرم . . . من برای زندگی توأم با خفت و اسارت ساخته نشده‌ام . . . درین ماجری دهها نفر از همقطاران ما جان خود را فدا کردند و مرد ومردانه مردند.

دلم نمیخواهد بگویند یـاور همینکه جان خودش بخطر افتاد از شهر گریخت و به این و آن پناه بـرد تـا دو روز بیشتر درین دنیا زندگی کند. . . تو هم اگر درست فکر کنی به من حق میدهی!

قطره اشکی ازگوشه چشم «سلطان غلامرضا خان» فرو چکید و سرش را بعلامت تصدیق تکان داد :

ـ حـق با تـوست برادر ! امـا منهم هیچوقت رفیق نیمه راه نبوده‌ام . . . ما با هم و در کنار هم خواهیم مرد!

چنددقیقه‌بعد، دوگلوله‌پیاپی درفضای آرام وساکت مزرعه طنین انداخت. «یاورعلیقلی‌خان»و«سلطان غلامرضاخان»درحالیکه‌بفاصله‌یك قدم‌رو بروی‌هم‌نشسته‌بودنددریك‌لحظه‌انگشت‌خودرابرماشه‌سلاحهایشان فشرده‌بودند ! دستهای هر دومرد بااسلحه پائین‌افتاد وسرشان روی‌سینه خم شد . «یاورعلیقلی خان» همان لحظه جان سپرده بود اما چند ساعت بعد هنگامی کـه اجساد را پیدا کردند ، معلوم شد «سلطان غلامرضا-خان» هنوز نیمه جانی دربدن دارد. سلطان را به مریضخانه ژاندارمری کـه تحت نظر دکتر کریمخان «مرحوم سرلشگر دکتر کریم هدایت» اداره میشد انتقال دادند و رئیس مریضخانه پس از معاینات مقدمـاتی اظهار داشت کـه گلوله چشمهای سلطان را از میان برده ولی بـه مغز آسیبی نرسانده و امید زنده ماندن او زیاد است.

جنازه «یـاور علیقلی خـان» در گورستان شمال شیراز به خـاك سپرده شد و «سلطان غلامرضا خان» را درمریضخانه ژاندارمری بستری کردند . با اینحال «غلامرضا خان» نیز چند روزی بیشتر زنـده نماند و شهرت یافت که کسانی شبانه وارد بیمارستان شده و به زندگی وی

خاتمه داده‌اند*.

* * *

با مرگ «یاور علیقلی خان» و پسر عمش «سلطان غلامرضا خان» از قیام ژاندارمــری شیراز جز خاطره‌یــی باقی نماند و چون رؤسای کمیته دموکرات و همکاران یاور درکمیته حافظین استقلال ایران اغلب از شهر گــریخته یا تحت نظر قرار گــرفته بودند ، زمام امور یکسره بدست «سلطان فتح‌الملك» و سرسپردگان قوام‌الملك افتاد.

شیراز ، روزهای پراضطرابی را می‌گذراند . مردم نگران بودند که مبادا با ورود عشایر، شهر عرصه تسویه حساب و انتقامجویی واقع شود. اما درهمین موقع خبر رسیدکه «میرزا حبیب‌الله‌خان قوام‌الملك»

* در باره سرنوشت یاور علیقلی خان و پسر عمش «سلطان غلامرضا ـ خان» روایت مشهور همین است‌که آندو پس از شکست قیام و استیلای رقبا، شبانــه از شهر خارج شدند و در خــارج شهر تصمیم به خودکشی گرفتند . یاور علیقلی خان بلافاصله بعد از شلیك گلوله به مغز خود درگذشت وسلطان غلامرضا خــان را نیمه جان پیدا کــرده به بیمارستان ژاندارمری منتقل ساختند و درآنجا توسط ایادی سلطان فتح‌الملك مسموم شد.

لکن آقــای سرهنگ تــورج امین که در ژاندارمری فارس با یاور ـ علیقلی خان همکاری داشته وبعدها تحقیقاتی در اطراف چگونگی مرگ وی بعمل آورده است اظهار اطلاع میکند: در شب حــادثه یــاور علیقلی خان و سلطان غــلامرضا خان وقتی از همه جا مأیوس میشوند به منزل شخصی بنام «مغیث‌الدوله» میروند که اکثر شبها در منزل خود بــساط عشرتی فراهم داشته است . این شخص در حالیکه ظاهراً از علیقلی خان و غلامرضا خان پذیرائی میکرده است سلطان فتح‌الملك را ازقضیه مطلع میسازد وطبق دستور فتح‌الملك شخصاً آندو را هدف گلوله قرار میدهد .

در ناحیه‌یی بنام «فتح آبـاد خفر» از اسب بزمین افتاده و کشته شده است.

قوام کـه اردوی پنجهزار نفری، خودرا بسمت‌شیراز هدایت میکرد ، چـون از وقایـع شیراز و قلع‌و قمع‌مخالفان خود اطلاع یافت تصمیم گرفت‌چند روزی را در فتح آبادبه‌تفرج وشکارمشغول شود . اما خود شکار مـرگ شد و تفصیل‌مرگ‌او راچنین‌گفتند که بهنگام تـاخت وتـاز از اسب به زیر افتاده و اسب بالگد سرش را کوبیده است . شایعه دیگری نیز وجودداشت که‌ازاجرای‌یك توطئه در شکارگاه‌حکایت‌میکرد .هرچه بود ، عمر «قوام‌الملك» وصلت نداد که یکبار دیگر در فارس برمسند حکومت بنشیند و «نصرالدوله» پسرش که در فسا اقامت داشت شتابان خود را به فتح آبـاد رسانیده سرپرستی اردو را بعهده گرفت.



میرزا ابراهیم‌خان‌نصرالدوله
که‌بعدازمرگ‌پدر بالقب قوام‌الملك
جانشین‌وی شد

ازغرب تا شرق

نبرد جاسوسان ومامورین سیاسی کشورهای متخاصم درچهار-گوشه ایران،جای‌خودرابه عملیات‌جنگی‌سپرده بودودامنه برخوردهای نظامی پیوسته‌گسترش می‌یافت.

روسها که سراسر منطقه شمالی ایران را در تصرف داشتند و نیروهای مسلح آنها تاپشت دروازه‌اصفهان پیشروی کرده بودندعلی‌رغم مزاحمتی که « نهضت جنگل» به زعامت میرزا کوچك خان برایشان فراهم میساخت، بی‌وقفه به ارسال اسلحه و اعزام نفرات ادامه میدادند وقوای خود رادر ایران تقویت میکردند. بخاطر تسریع درکاررسانیدن اسلحه و قوای امدادی، آنها بسرعت مشغول کشیدن خط آهنی ازجلفا به داخل خاك ایران بودند. خط آهنی که به سرفرماندهی ارتش‌تزاری امکان میداد سیل اسلحه وسرباز را ازداخل خاك روسیه مستقیما به‌ایران منتقل و در جبهه جنك پیاده کند.

اصفهان،کاشان ، قم، شهریار، کرج، قزوین واراك خط مقدم جبهه روسها بشمارمی‌آمدوهرلحظه انتظار میرفت که قشون روس شهر

اصفهان رانیز تحت تصرف در آورد.

بهمین ملاحظه ، مهاجرین بسرعت اصفهان را ترك گفته ،ازمیان برف و بوران وسرمای سخت‌به‌سوی کرمانشاه در حرکت بودند و سر راه خودچیزی جز مردم گرسنه‌وعاصی‌ونگران، جز بیماری ودرماندگی نمی‌دیدند.

کرمانشاه وقسمت عمده خاك کردستان در اشغال آلمانی‌هاوقوای مشترکی‌بودکه از اتحادژاندارمری، سواران ایلیاتی، سربازهای بنیچه، افراد داوطلب واسرای آلمانی واطریشی که از بازداشتگاههای روسیه گریخته بودندترکیب میشد. این‌قوا باپیوستن‌سوارانی که «نظام‌السلطنه» بهمراه آورده بود وگروه مهاجرین وجماعات دیگری که ازاکناف مملکت‌خود را به‌کرمانشاه میرساندند، تقویت میشد. ولی چیزی‌که خصوصا به‌آنها دلگرمی وامید می‌بخشید انتظار ورودقوای آلمان‌بود زیرا شهرت داشت‌که بعد ازسقوط رومانی، دولت آلمان قادر خواهد بود قوای منظم خود را ازطریق اسلامبول وبغداد به ایران بفرستد و جبهه جدیدی درمقابل روسها بگشاید.

درجنوب، بدنبال‌درگیری‌های قوای انگلیس‌باعشایرتنگستانی و قیام ژاندارمری شیراز واسارت‌کنسول وسایراتباع انگلستان ، دولت انگلیس مقدمات اعزام یك نیروی مجهز را به ایران تدارك میدید و پیشاهنگان این سپاه‌که فرماندهی آنرا « سرتیپ پرسی سایکس » بعهده داشت‌ازهندوستان بتدریج وارد ایران میشدند. ورود این سپاه از راه‌خشکی ودریا حکایت ازآن داشت‌که فارس وکرمان و سرزمینهای جنوبی ایران درآینده نزدیك عرصه حوادث مهمی خواهد بود.

درشرق اوضاع آرامتر بود. زیرا درین منطقه‌هنوز کار به‌تصادم نظامی‌نکشیده بود و مامورین دولت ایران بطورکلی بر اوضاع تسلط داشتند، درحالیکه مامورین سیاسی آلمان وانگلیس به‌ستیزه‌یی گاه‌پنهان وگاه آشکارادامه میدادند.

یکی از دیپلماتهای انگلیس که این زمان در بیرجند بسر میبرد و بعنوان مامورفوق العاده،وظیفه داشت نه‌فقط فعالیتهای مامورین آلمانی بلکه اقدامات روسها رانیز درمنطقه شرق ایران تحت نظر بگیرد،ضمن گزارشی به لندن‌مینویسد: «توطئه بتدریج ریشه‌دارمیشود، من‌قبلانوشته بودم که‌آلمانی‌ها در اصفهان ابتکارعمل را بدست‌گرفته‌اند. پس از آن اخباری دریافت‌شدکه نشان میداد آنها دریزدوکرمان نیز دست‌بکار شده‌اند و بالاخره سروکله آنها در قاین پیدا شد. حکمران - امیر شوکت الملك- ازآنها خواسته است تا برایش توضیح دهندکه شغلشان‌چیست و به چه منظور وارداین منطقه شده‌اند؟ آنها نیزدرپاسخ گفته‌اندکه (مسافران آرام وسربزیری) هستند وقصد خاصی درین‌منطقه ندارند! با اینحال شایعاتی بگوش میرسدکه آنها مقادیر زیادی تفنگ وفشنك باضافه بسته‌های مشکوك باخود حمل میکنند. به حکمران‌گفته شده‌که آنها دشمنان بریتانیا هستند ونباید اجازه داد با اسلحه ووسایل مشکوك به مناطق بیطرف رفت و آمدکنند. حکمران پاسخ داده است وقتی آنها به بیرجند بیایند شخصا به موضوع رسیدگی خواهدکرد. ولی حرف من اینست‌که اگر به آنها اجازه داده شود به شهر بیایندودر

شهر مستقر شوندوضع ناخوشایندی بوجود خواهد آمد. چه برای ما وچه برای حکمران.

درجواب پرسش امیر که میگوید من چه کارمیتوانم بکنم؟ من جواب میدهم که باید آنها را دستگیر کرد وبه‌وطنشان فرستاد. ولی اشکال کار اینست که امیر نیز عقیده دارد این اشخاص (مسافران بی‌آزاری هستند) وتاکیدمیکند که من بدون دستور حکومت مرکزی نمیتوانم درین قضیه دخالت کنم: «اگراقدامی بکنم مغایر با اصول بیطرفی خواهد بود»....

مامور برجسته انگلیسی، طی گزارش دیگری ازفعالیت آلمانی‌ها درشرق ایران و درعین حال ورود قزاقهای روسی ازیکطرف و ورود سربازهای هندی وانگلیسی ازطرف دیگر، چنین یاد میکند:

«بنظرمی‌آید که بیرجندروزهای پرهیجانی درپیش خواهد داشت وبزرگترین بازی پشت پرده داردآغازمیشود. مسافران صلح دوست بی‌آزار (مقصودآلمانی‌هاست) در اطراف قاین پراکنده‌اند واغلب در خانه‌های مردم چمباتمه زده، به نوشیدن چای و صرف غذا مشغولند و هر وقت ازآنها سئوال میشود چرا به اینجا آمده‌اید؟ در جواب فقط تبسمی تحویل میدهند! حضورقزاقهای روس نیزبنوبه خود مساله‌یی است آنها سواربر اسبهای کوچك سفیدشان که از روسیه به همراه آورده‌اند با تفنگ برای تهیه آذوقه وعلوفه به مزارع حمله میبرند.

این سواران از روسیه به‌مشهد وازآنجا به تربت وگنابادسرازیر شده‌اند وشایعاتی به‌گوش میرسد که اشخاصی درین منطقه بیصبرانه منتظر ملاقات باآنها هستند.

آنها یکروز، دو ساعت ازظهرگذشته به اطراف قاین رفته‌بودند ودرآنجا با تیراندازی (مسافران بی‌آزارا) روبرومیشوند.

مسافران(صلحدوست)درمجاوت دروازه‌اصلی شهر،یك پاسگاه بوجودآورده بودند که آمدورفت اشخاص راکنترل میکرد وشبها به هیچکس اجازه ورود به شهر داده نمیشد.

درنتیجه این‌مراقبت، قزاقها باتیراندازی‌شدیدی‌استقبال شدند و نتوانستند وارد شهرشوند. در حمله متقابل سرانجام آنها به جایی مطمئن دریك‌دهکده درقسمت شمال شرقی جلگه دست یافتند. دوستان (صلحدوست) ماهم فرصت را از دست نداده، همانروزقاین را باعجله ترك کردند وبه جایگاه اصلیشان عقب نشستند وصبح روز بعد، وقتی دوستان روسی به دهکده واردشدند دیدند مرغها ازقفس پریده‌اند.

من برای سه هفته به سیستان رفتم و اکنون بازگشته‌ام . سیستان در ۲۵۰ میلی جنوب شرقی بیرجند قراردارد و یکی از نقاط عجیب و ناشناخته‌یی است که میتوان آنرا آخرین سرزمینی دانست که خداوند خلق کرده است . وقتی بطرف سیستان میرفتم عده‌یی از سربازان هندی خودمان رادیدم که به دنبال حادثه و ماجرا عازم بیرجند بودند . در سیستان نیز عده بیشتری از آنها را با تجهیزات بهتری مشاهده کردم.

ظاهرا مقامات نظامی مشغول اجرای یك بازی پشت پرده‌اندکه کاملازیرکانه طرح شده‌است. سپاهیان هندی که دراجرای این‌طرح‌نقش

مهمی دارند مخلوطی از سواره نظام هندو و مسلمانند و به چند قبضه مسلسل مجهزند.

آنها مسافتی را حدود ۲۸۰ میل بوسیله شتر پیموده‌اند تابه‌سیستان رسیده‌اند ولوازمی که همراه آورده‌اند فوق‌العاده‌است»

سفیر اسیر

درمیان این دریای مواج وتوفانی، تهران مثل جـزیره‌یی آرام بود.

باخروج گروههای متمایل به سیاست آلمان واستقرار قوای‌روس دراطراف تهران، از فعالیت‌های سیاسی اثری به‌چشم نمیرسید. مجلس تعطیل‌بود و حتی‌روزنامه‌ها نیز درنشرمقالات و تفسیرهای سیاسی‌سخت احتیاط میکردند.

یکباردیگر تهران مرعوب شدت عمل وخشونت روسهای‌تزاری واقع شده بود واین رعب را اسارت سفیر کبیرعثمانی و همراهان وی توسط سربازان روس به اوج شدت خودرسانید.

«عاصم بیك» سفیر کبیرعثمانی که بعداز مهاجرت وزیـرمختار و اعضای‌موثرسفارت آلمان،محورعمده فعالیت‌های‌سیاسی‌متحدین بشمار می‌آمد هنگامی که برای شکار به شکارگاه «ورداورد» درنزدیکی تهران رفته بود به اسارت سربازان روس درآمد و بـزودی معلوم شد روسها

خیال ندارند او را آزاد کنند یا به تهران باز گردانند.


عاصم تورغودبیك سفیرعثمانی‌درایران

«عاصم بیك» را درشکارگاه «کاپیتان‌هالتر» وابسته نظامی سفارت اتریش، دکتر «اشتومب» اتریشی دندانساز ویك پروفسور آلمانی همراهی میکردند که آنهانیزهمگی در اردوگاه نظامی روسها زندانی شدند.

وزارت امور خارجه بمحض آنکه خبربازداشت سفیرعثمانی‌و همراهان‌رادریافت‌داشت‌باسفارت روس‌تماس‌گرفت‌وتوضیح‌خواست اماسفارت روس‌ازموضوع‌اظهار بی‌اطلاعی‌کردویکی از اعضای سفارت به‌کرج اعزام شد تادرین باره بامقامات نظامی مذاکره و کسب اطلاع کند.

سفارت عثمانی‌وسفارت اتریش نیز بلافاصله دست به اقدامات دیپلماسی‌زدند.وزیرمختار اتریش«کنت‌لگوتی»یادداشت شدیداللحنی دائر به‌اعتراض‌نسبت‌به‌حرکت خلاف قاعده نظامیان‌روس تسلیم‌وزارت امورخارجه‌کرد واستخلاص فوری وابسته سفارت وسایر اتباع اتریش راکه همراه با سفیر عثمانی دستگیرشده بودند خواستارگشت.سفارت عثمانی‌نیز یادداشت مشابهی‌توسط «خان شوکت» دبیرسفارت‌به‌وزارت

به وزارت خارجه تسلیم داشت. لـکـن علی‌رغم این اعتراضات ونیز تلاشهای دولت ایران که درین خصوص حتی تلگـرافهایی بـه لندن و پطروگراد مخابره ورفع توقیف از «عاصم‌بیك» وهمراهان اورا تقاضا کرده بود، سفارت روس اطلاع داد برحسب دستورالعمل پطروگراد، چون سفیرکبیرعثمانی وسایرین درمنطقه نظامی توقیف شده‌اند،سفیر-کبیررااز‌طریق روسیه به سوئـد میفرستند و در سوئد او را مستخلص خواهندکرد تابه وطن خودبرود.

بازداشت سفیر کبیر عثمانی‌را، مطبوعات روسیه بـاآب وتـــاب زیادی نشردادند. یك روزنامه روسی نوشت:

«چند نفر ازقزاقهای ما دراطراف کرج چهارنفرشکـارچی رادستگیر کرده نزدرئیس خود برده‌اند. صاحبمنصب قزاق بواسطه اینکه یکی ازشکار-چیان خودرا سفیرعثمانی معرفی‌کرده بود فورا مراتب را بهفرمانده‌کل‌قوای اعزامی به ایران ووزیرمختار روسیه اطلاع میدهد. پس از آنکـه تحقیقات لازمه بعمل آمدمعلوم شد یکی ازشکارچیان سفیر عثمانی ودیگـری آتـاشه نظامی‌سفارت تریش است.دونفردیگرازصاحبمنصبان‌اتریشی‌هستندکه‌یکی‌ازآنها دکتر نظامی ودیگری‌ازاسرای نظامی روس است‌که چندی قبل فرارکرده‌بود

خبرنگار ما اطلاع میدهدکه دولت روسیه به نماینده سیاسی خـود در تهران تعلیم داده است‌که درجواب یادداشت دولت ایران اظهارداردعاصم بیك درشرایطی دستگیرشده‌که هیچگونه جای اعتراضی برای مقامات ایرانی‌باقی نمیگذارد. اولا او به منطقه جنگی تحت استیلای قشون ما وارد و درهمانجـا بازداشت شده است. ثانیا همراهانش از اسرای فراری روسیه بوده‌انـد. ثالثا یکنفرازنمایندگان‌نظامی دولت‌اطریش‌که با ما درحال‌جنك‌است او راهمراهی میکرده، بهرحال وزیر مختار روس‌در تهران مامور است بـه دولت ایـران

اطلاع و اطمینان بدهد که حکومت روسیه خیال ندارد سفیرعثمانی رادرخاك خود توقیف وزندانی کند. بلکه او را بااحترامات لازمه به سوئد خواهندبرد واز آنجا وی آزادخواهد بود ودر صورت تمایل میتواند به‌وطنش بازگردد.»

بدنبال بازداشت «عاصم‌بیك» و همراهان، وزیر مختاراسپانیا در ایران «خوزه‌دورومرو دوسمنت» همراه بانایب‌سفارت روس «بارون‌ـ طوبه» به‌کرج رفت ودربازداشتگاه باسفیر اسیرملاقات کرد. «عاصم‌ـ تورغود بیك» که ازتصمیم روسها درباره‌خویش اطلاع یافته بود طی این‌ملاقات«حسین‌نزهت‌بیك» شارژه‌دافر سفارت عثمانی را بسمت‌قائم‌ـ مقام خود معرفی کرد و ازوزیر مختار اسپانی درخـواست کـرد ضمن ابلاغ این تصمیم به وزارت امورخارجه، شخصا به اصفهان رفته خانم اوراکه میهمان «فون‌کاردورف» کنسول‌آلمان بود بطرف انزلی حرکت دهد تا درآنجا به شوهرش ملحق‌شود.

طولی‌نکشید که روسها «عاصم‌بیك»و «دکتر اشتومپ»رابجانب شمال حرکت دادند. درین سفر، «بارون‌طوبه» ازطرف سفارت روس، سفیرعثمانی را همراهی میکرد ودستور داشت مراقبت‌کندکه تا مـرز روسیه همه نوع احترامات شخصی ونظامی نسبت به سفیرمـراعـات شود. درانزلی،«عاصم بیك» چند روزی منتظر شد تا سرانجام همسرش نیز به آنجا رسید ومتفقا درکشتی نشسته به ماکوعزیمت کردند.

فرمانفرما رفت، سپهسالار آمد

هنوز درمحافل سیاسی تهران گفت وگو ازماجرای بازداشت و تبعید سفیر کبیر عثمانی بود که سفارت روس با پناه دادن به گروهی از ارباب حقوق وطلبکاران دولت غوغای تازه‌یی برانگیخت.

این عده‌به راهنمایی «امین‌الوزاره» درمحل‌ییلاقی سفارت روس تحصن اختیار کردندودولت را برای پرداخت بدهی خود تحت فشار گذاردند، درحالیکه همه میدانستند وجهی درخزانه دولت نیست. ازین غوغا درچنان‌شرایطی آشکارابوی تحریك به مشام میرسید واین‌نکته‌را شامه تیز «فرمانفرما» بخوبی حس میکرد.

روسها از ابتدا با زمامداری «فرمانفرما» موافق نبودند وعلاقه داشتند «سپهدار تنکابنی» به جانشینی «مستوفی» تعیین شود. «فرمانفرما» ازین موضوع غافل نبود وبعد ازآنکه کابینه‌خود راتشکیل داد، کوشید تا حسن ظن واعتماد روسها را جلب کند، معهذا ازین تلاش طرفی نبست وسفارت روس ، درست در زمانی درهای سفارت را به روی ارباب حقوق میگشود و هیاهو را برضد دولت دامان میزد که

رونوشت تلگراف «فرمانفرما» خطاب به ولاة وحکام‌درشهرهای‌مختلف ایران روی دیوارها نصب شده بود:

«متحدالمآل‌مینمایم‌به حکام‌ایالات وولایات مخابره شودکه قشون‌دولت بهیه روس به حکم اعلیحضرت اقدس همایونی مامورند ازبرای دستگیری حضرات‌اشرار، وبه هرجا واردشوند باکسی‌کاری‌ندارند واحدی حق‌مزاحمت به‌آنها را ندارد. فرمانفرما»

«فرمانفرما» وقتی چنین دید ودریافت روسها بعدازتحکیم‌موقع نظامی وسیاسی خودشان درایران، طریق‌کارشکنی و اشکالتراشی را نسبت به‌کابینه وی پیش‌گرفته‌اند شکسته دل وآزرده خاطر و نومید، عصرروز سه شنبه ۲۵ربیع‌الثانی ۱۳۳۴ (۲۹ فوریه ۱۹۱۶)وزرای‌خود را درکاخ ایض‌گردآورد وبه‌آنها اطلاع دادکه نظربه مقتضیات‌تصمیم گرفته است ازکارکناره‌بگیرد. جلسه‌هیات وزیران یکساعتی طول‌کشید ورئیس‌الوزراء تا حدودی‌که لازم میدانست علل کناره جویی خود را برای وزراءشرح‌دادوسپس‌آنهاراوداع‌گفته اوایل شب درقصرفرح‌آباد بحضوراحمدشاه‌رسید واستعفای خودرا تقدیم داشت.

احمدشاه ابتدا ازقبول استعفا امتناع ورزید وکوشش‌کرد تا «فرمانفرما» را از تصمیمی که‌گرفته‌بود منصرف سازد. لکن« فرمانفرما» برتصمیم خود اصرار ورزید وشاه بناگزیر استعفای اورا پذیرفت.

کناره‌گیری «عبدالحسین میرزا فرمانفرما» اخبارجنك اروپا و حوادث داخلی را تحت‌الشعاع قرار دادو موجب حیرت همگان شد. این حیرتزدگی را روزنامه متنفذ «رعد» که به مدیریت «سیدضیاءالدین» درتهران منتشرمیشد وباجدیت وصمیمیت بسیار از دولت «فرمانفرما»

طرفداری میکرد، طی مقاله‌یی تحت عنوان «بحران کابینه ـ استعفای شاهزاده‌فرمانفرما» منعکس ساخت:

«بـاکمال تأسف اطلاع یافتیم که شاهزاده فـرمانفرما رئیس‌الوزراء عصر روز گذشته در قصر فـرح‌آباد پس از تشرف بحضور مقدس ملوکانـه استعفای خـویش را از مقام ریاست وزراء تقدیم سده سنیه شهریاری نموده و قبول آنرا مستدعی و از قرار معلوم استعفای معظم‌له موقع قبول یافت.

شاهزاده فرمانفرما یکی از رجال سیاسی و وزرای کاردانی بودندکه از همان بدوطلوع حرب بین‌المللی عقیده سیاسی ایشان اساساً برآن بود که از نقطه نظر مصالح مملکت روابـط دولت ایران را با دولتین مجاور بریك شالوده محکمی استوار ساخته و از طریق ازدیاد الفت و تکمیل مناسبات وداد آمیز منافـع حیاتـیو تمامیت ایران را تأمین سازند. با همین عقیده سیاسی و عزم راسخ بود که در تیره ترین مواقـع و در سخت‌ترین بحرانهای تاریخی ایران، در حالتی که انواع مخاطرات شخصی و لطمات مادی برای ایشان نه تنها ممکن‌التصور بلکه محتمل‌الوقوع بود فـداکارانه زمام امور را عهده‌دار شده و اینك نیز کناره‌گیری را مقتضی پنداشته‌اند.

شاهزاده فرمانفرما بر خلاف انتظارات بعضی‌هـا در دوره زمام داری بی‌مزاحم، در محیط حکمرانی خویش نسبت به هیچ یك از اشخاصی که یکنفر آدم عادی میتوانست به سوابق آنها تشبث جسته حس انتقام خود را قانع سازد ابدا گرد مزاحمت نگردیده و با یك حسن اخلاقی که شاید بیرون از تصور و خارج ازفکر محدود مردمان عادی بود دوره ریاست وزرائی خود را خاتمه دادند.»

***

بعد از کناره‌گیری «فرمانفرما» آشکار بودکه جانشین وی کسی جز «سپهسالار» نخواهد بود.

سپهسالار «محمدولی‌خان‌تنکابنی» در کابینه‌مستوفـی به‌وزارت جنك بـرگزیده شد و درکابینه فـرمانفرما نیز همین سمت را عهده‌دار بود و اندکی پیش از آنکه فـرمانفرما استعفا کند لقب وی از «سپهدار اعـظم» بــه «سپهسالار اعظم» مبدل شد.


محمد ولی خـــان تنکابنی
سپهسالاراعظم

«سپهسالار» هرچند کـه‌بـا مشروطه خواهان همکاری کرده و بـاتفاق «حاجـی علیقلی خان سرداراسعد»نقشه فتح تهران‌وخلع محمدعلیشاه را جامه‌عمل‌پوشانده بـود ، معهذا بـا روسها ارتباط نزدیك داشت و روابط و علائق خود را کتمان نمیکرد. روسها نیز به «سپهسالار»اعتمادکامل‌داشتند، آنچنانکه علی‌رغم اقدامات مؤثر «فرمانفرما» درکوتاه کردن دست آلمانی‌ها و کمك به مقاصد متفقین ، وسایل سقوط او را فراهم آوردند تا «سپهسالار» در رأس دولت قرار گیرد.

بعد از ظهر روزجمعه هشتم ربیع‌الثانی ۱۳۳۴ ـ سه روزپس از استعفای فرمانفرما ـ احمد شاه «سپهسالار اعظم» را درکاخ فرح‌آباد بحضور طلبید و فرمان ریاست وزراء را بنام وی صادر کرد :

«نظر به اعتمادی‌که بمراتب دولتخواهی وحسن خدمات جناب اشرف سپهسالار اعظم داشته و داریم شغل و مقام ریاست وزراء را از قرار صدور این دستخط انجم نقط مبارك بعهده کفایـت معزی‌الیه مرحمت و محول فرمودیم.
۲۸ ربیع‌الثانی توشقان‌ئیل ۱۳۳۴».

صبح روزبعد ـ شنبه ۲۹ ربیع‌الثانی ـسپهسار اعظم در عمارت هیات وزراء حضور یافت و رسماً به رتق‌وفتق امور مملکت پرداخت.

اولین اقدام رئیس الـوزراء جدید، تعیین «شاهزاده کاشف‌ـ السلطنه»بـه معاونت خـویش بود .«کاشف السلطنه» از دوستان نزدیك «سپهسالار» بشمار می‌آمـد و در فـراهم آوردن وسایل سقوط کابینه فرمانفرما و آماده ساختن مقدمات بـرای تشکیل دولتی به ریاست سپهسالار نقش مؤثری ایفا کرده بود .

«سپهسالار»پس‌ازانتخاب‌اولین‌همکار،اولین‌ملاقات‌سیاسی‌خودرا با «یورینف» عضو سفارت روس انجام داد . «یورینف» از پیش رئیس‌الوزراءجدیدنزدرئیس‌الوزراء مستعفی شتافت وبا وی‌نیزملاقات کرد . متعاقب این‌ملاقات«فرمانفرما» ازعمارت شهری به باغ خود در فرمانیه رفت ودوروزبعد برای مدتی نامعلوم از تهران خارج شد.

روز یکشنبه،کابینه جدید بریاست«سپهسالار» تعیین و معرفـی شد:

سپهسالار اعظم (محمد ولی‌خان تنکابنی) رئیس الوزراء و وزیر داخله[1]

۱ـ سپهدار در اوایـل انقلاب مشروطه فـرماندهی توپخانه و افواج مأمور حفظ پایتخت را بعهده داشت و با مشروطه خواهان مخالف بود ، ولی

←

شاهزاده صارم‌الدوله (اکبر میرزا مسعود) وزیر امور-خارجه .

سردارکبیر (جمشید خان) وزیر جنك.

سردار منصور (فتح‌الله خان بیگلر بیگی) وزیر پست و-تلگراف.

علاءالملك (میرزا محمود خان) وزیر عدلیه.

ممتاز الملك (میرزا مرتضی خان) وزیر علوم ۲

حاجی یمین‌الملك (میرزا سید علی خان حسابی) وزیر-مالیه.

حاجی مشیراعظم (میرزا احمد خان) وزیر تجارت و فوائدعامه .

«سپهسالار» بعد از معرفی کابینه خود ، یك معارفه مطبوعـاتی

←

بعد از آنکه محمد علیشاه مجلس را به توپ بست و سپهدار را در رأس قوای اعزامی برای تار ومار کردن مشروطه طلبان به آذربایجان فرستاد، سپهدار بـا عین‌الدوله حکمران آذربایجان اختلاف نظر پیدا کرد و بطور ناگهانی روانـه تنکابن شده در آنجا به طـرفداری از آزادیخواهان و حمایت از نهضت مشروطـه طلبی قـد برافراشت . بهمین جهت نیز محمد علیشاه ضمن تلگرافی بـدینشرح او را از تمام مناصب و عناوین خود خلع و امـلاکش را خالصه اعلام کرد: «محمد ولی ! محض فوق نمك بحرامی تو به دولت ، ترا از شئونات دولتی خارج و املاك ترا خالصه نمودیم ــ از باغشاه ، محمد علی-شاه» سپهدار نیز در جواب تلگراف کـرد : «باغ شاه ــ الحمدلله‌که ازین ننگ خارج شدم و در املاك من هیچکس قدرت دخالت نخواهد داشت».

۲ــ بـرای وزارت علوم ابتدا ازمیرزا اسمعیل خان ممتازالدوله دعوت بعمل آمد و چون مشارالیه نپذیرفت ممتازالملك به این سمت تعیین و معرفی شد» .

ترتیب داد و با مدیران جراید درباره اوضاع مملکت وحساسیت موقع و لزوم همکاری و وحدت نظر بیشتر بین دولت و مطبوعات اظهاراتی کرد .



سپهسالار اعظم باتفاق «فن اتر» سفیر روس و ژنرال باراتف و جمعی از صاحبمنصبان قوای اعزامی روس به ایران درقزوین

«سپهسالار» چند روز بعد از آنکه کابینه خود را تشکیل داد ، طبق دعوت «ژنرال باراتوف» فرمانده قوای روس در ایران ، برای بازدید از نیروهای تحت فرمان وی به قزوین رفت . گزارش این بازدید و جریان مسافرت رئیس الوزراء بدین شرح در مطبوعات تهران منعکس شد:

«سه ساعت بعد از ظهر روز جمعه آقای سپهسالار رئیس الوزراء با

اتـومبیل وارد قزوین شدنـد، وزراء مختار روس وبلژیك نیز متعاقب ورود معظم‌له وارد شدند. ورود آقای سپهسالار اعظم با شکوه و جلال شایان صورت یافت . صاحب منصبان کل ، ژنرال‌ها ، کلنل‌ها بریاست ژنرال باراتف تـا ایستگاه بیرون دروازه به استقبال شتافتند . تعارفات نظامی و پذیرائی‌های رسمی با نهایت تجلیل بعمل آمد . سپس افـواج پیاده و توپخانه و سواره‌ـ نظام در حضور سپهسالار اعظم رئیس الـوزراء نمایش و دفیله قـابل توجهی دادند . سواره نظام قزاق یورتمه از مقابل عبور کردند. پس از انجام مراسم تشریفات و تجلیل آقـای رئیس الوزراء به دارالحکومه رفته بعد از قـدری استراحت و بازدید دو ایر دولتی به محل جشن و ضیافت عزیمت نمودنـد . مهمانی و ضیافت با شکوهی بود. مدعوین رسمی مجلس عبارت از یکصد و ـ پنجاه نفر ایرانی و روسی بودند . در ضمن پذیرائی نطقهائی بلیغ و مفصل راجـع به استحکام علاقـه اتحاد و مناسبات صمیمانه دولتین ایـران وروس ازطرفین ایراد گردیدو مدعوین بـا کمال شادمانی زنده باد گفتند . تمام عمارات وخیابانهای محل عبور وجشن زینت بسته و بیرق‌های شیر وخورشید ایـران و عقاب روسیه(علامت پرچم روسیه تزاری) بهرطرف در اهتزاز بود . ضیافت با کمال شکوه خاتمه یافت

صبح روز شنبه آقای سپهسالار اعظم بـه بازدید قونسولخانه و از آنجا به ملاقات ثانوی به منزل شخصی ژنرال رفته‌و از آنجا باتفاق ژنرال برای مانور قشون بیرون شهر رفتند.

نمایش نظامی و مانور تا سه ساعت بعداز ظهر روز شنبه بطول انجامید و درهمان‌میدان‌نمایش‌ناهار صرف نمودند. پس از اختتام مراسم‌وخداحافظی با حاضرین آقای سپهسالاراعظم رئیس‌الوزراء ازقزوین با اتومبیل بسوی طهران حرکت کردند».

«سپهسالار» بمحض‌آنکه فرمان نخست وزیری خود را دریافت داشت، درصدد ختم غائله‌یی برآمد که موجبات کناره‌گیری «فرمانفرما»

و سقوط کابینه وی را فراهم آورده بود . بدین منظور توسط «کاشف‌السلطنه» و «سردار کبیر» بـا متحصنین سفارت روس تماسهائی برقرار کرد . در نتیجه اقدامات این دو تن و همراهی اعضای سفارت روس، از جمله حاجی‌محمد رضا شریعت‌زاده گیلانی «قائم مقام‌الملك رفیع» آتاشه افتخاری سفارت ، نمایندگـان متحصنین با رئیس الوزراء جدید ملاقات کردند و بالاخره مراسله‌یی از طرف رئیس الوزراء نوشته شد کـه حقوق آنها از قـرار تومانی پنجقران تادیه خـواهدشد . بـا این تضمین ، متحصنین سفارت را تـرك گفتند و غائله خاتمه‌یافت .

روسها در اصفهان

در اصفهان، این شایعه که قوای روس خود را برای حمله به شهر آماده میکند ، روزبروز قوت میگرفت و مهاجرین بسرعت اصفهان را بسمت کـرمانشاه پشت سر می‌گذاردند . دراینحال، «فون کاردورف» کنسول آلمان کـه هنوز در اصفهان بـود دوراه در پیش داشت. اول اینکه همراه با مهاجرین، راه غـرب را درپیش گرفته به قوای متمرکز در کرمانشاه ملحق شود. «کاردورف» که مردی مغرور و در عین حال ازاعضای برجسته سفارت آلمان بود ، این کار را در شأن خود نمیدید و مایـل نبود مثل یـك فراری حوزه مأموریت خود را ترك گفته بـه مأمورینی که از حیث مرتبه و درجه پائینتر ازو بودند پناه ببرد. غرور او حکم میکرد که حتی با کمترین امکانات ، اصفهان را بعنوان پایگاه مؤثری برای آلمانی‌ها نگهدارد. از همینرو راه دومی برگزید و تصمیم گـرفت عوض غرب ، به جنوب توجه کند و با کمك «واسموس» و ژاندارمری‌فارس‌وعشایرجنوب‌ایران،اصفهان‌را ازروسهامسترد بدارد.

با این نیت ، هنگامی که شایعه هجوم روسها به اصفهان قـوت گرفت، «فن کاردورف»رهسپار جنوب شد . او سعی داشت «شاهزاده-

نصرةالسلطنه»فرمانروای فارس را که براثر وقایع فارس در اصفهان توقف کرده و در این مدت با کنسولگری آلمان روابط صمیمانه‌یی برقرارساخته بود با خود به فارس ببرد. اما «نصرةالسلطنه» ازهمراهی با وی خودداری کرد و ترجیح داد در باغ نو، منزل آغا باشی پیشکارشاهزاده ظل‌السلطان مخفی شود.

«فن کاردورف» از طریق قمشه به آباده رفت و میخواست از آنجا به شیراز برود ولی در آباده ازمرگ «کلنل علیقلی خان پسیان» و شکست قیام ژاندارمری شیراز آگاهی حاصل کرد. بدین ترتیب «کاردورف» از فارس قطع امید کرد و به قمشه بازگشت.

درمراجعت به قمشه، «فن کاردورف» اطلاع پیداکرد که‌بخلاف تمامی شایعات روسها وارد اصفهان نشده‌اند. «کاردورف» در قمشه با چراغعلی خان بختیاری «سردارصولت» مذاکراتی صورت داد و او را ترغیب کردکه با افراد خود به اصفهان حمله برده در آن شهر مستقر شود. «سردارصولت» که دوشادوش مهاجرین در جنگهای اطراف قم شرکت کرده بود و با آلمانی‌ها روابط دوستانه داشت، پیشنهاد «کاردورف» را پذیرفت، سواران خود را به سوی اصفهان حرکت داد و چون‌اصفهان‌مدافعی نداشت بسهولت وارد شهر شدو یکسربه عمارت دارالحکومه رفت و خود را حکمران اصفهان خواند. کارها طبق نقشه «کاردورف» پیش میرفت و هرگاه بختیاری‌ها میتوانستند اصفهان راحفظ‌کنند، اونیز به اصفهان باز میگشت و اصفهان همچنان‌بصورت پایگاه مهمی در اختیار آلمانی‌ها باقی میماند ولی روسها مجال ندادند که «سردارصولت» بیش ازچند روز در مقرحکمرانی اصفهان جلوس

کند و پس از زدوخورد مختصری با سواران بختیاری، آنها را منهدم و قشون خود را در شهر مستقر ساختند .

روسها ، پس از آنکـه شهر اصفهان را تحت تصرف گـرفتند شاهزاده «یمین‌السلطنه» فرزندظل‌السلطان را به‌حکومت اصفهان‌برقرار داشتند . اما شاهزاده از خـود اختیاری نداشت و امور حکومتی طبق دستوراتـی کـه از عمارت هشت بهشت (مقر فرماندهی سپاه روس) صادر میشد ، جریان پیدا میکرد .

حق طبع محفوظ ومخصوص است به :

انتشارات نوین